



مرکز تحقیقات اسلامی

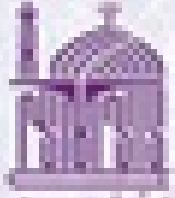
اصفهان

گامی



عمران
علیه السلام

www. **Ghaemiyeh** .com
www. **Ghaemiyeh** .org
www. **Ghaemiyeh** .net
www. **Ghaemiyeh** .ir



مركز البحوث الإسلامية
بجامعة القاهرة

الجمان في تشبيهات القرآن

عبدالمجيد

ابن نايف بنديدي
ترجمة و التحليل: دكتور سيد علي ميرزاوي

بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

ترجمه الجمان فی تشبیهات القرآن

نویسنده:

ابوالقاسم عبدالله بن ناکیا بغدادی

ناشر چاپی:

بنیاد پژوهشهای اسلامی آستان قدس رضوی

ناشر دیجیتال:

مرکز تحقیقات رایانه‌ای قائمیه اصفهان

فهرست

۵	فهرست
۸	ترجمه الجمان فی تشبیهات القرآن
۸	مشخصات کتاب
۹	اشاره
۱۱	فهرست مطالب
۱۵	سخن مترجم
۱۹	مقدمه مصححان
۱۹	تشبیه و اهمیت بررسی آن
۲۱	معنای لغوی تشبیه
۲۱	معنای اصطلاحی آن
۲۲	کتابهای تالیف شده در موضوع تشبیه
۲۳	شرح حال ابن ناقیا
۲۳	اسم و لقب
۲۴	ولادت
۲۶	اعتقاد او به آراء پیشینیان
۲۷	مفاخرت و عداوت میان او و ابن شبل
۲۸	تاریخ وفات وی
۳۰	شعر او
۳۰	اشاره
۳۱	نمونه هایی از شعر ابن ناقیا
۳۹	اما کتابهای ابن ناقیا:
۵۰	تأثیر قرآن کریم در بلاغت عربی و تدوین کتاب هایی در مجازات قرآن و حدیث
۵۰	اشاره
۵۳	الجمان فی تشبیهات القرآن نخستین کتاب درباره تشبیهات قرآن کریم

۶۱	مقدمه مؤلف
۶۳	تشبیه در سوره بقره
۷۷	تشبیه در سوره آل عمران
۸۱	تشبیه در سوره انعام
۹۸	تشبیه در سوره اعراف
۱۱۱	تشبیه در سوره یونس
۱۴۷	تشبیه در سوره رعد
۱۵۰	تشبیه در سوره ابراهیم
۱۶۰	تشبیه در سوره نحل
۱۶۵	تشبیه در سوره کهف
۱۷۹	تشبیه در سوره انبیاء
۱۸۲	تشبیه در سوره حج
۱۸۸	تشبیه در سوره نور
۲۰۱	تشبیه در سوره نمل
۲۰۸	تشبیه در سوره عنکبوت
۲۱۲	تشبیه در سوره احزاب
۲۱۴	تشبیه در سوره سبأ
۲۲۷	تشبیه در سوره یس
۲۷۴	تشبیه در سوره صافات
۲۸۱	تشبیه در سوره فصلت
۲۸۷	تشبیه در سوره محمد (ص)
۳۰۲	تشبیه در سوره فتح
۳۲۵	تشبیه در سوره الذاریات
۳۲۹	تشبیه در سوره اِقتربت
۳۴۴	تشبیه در سوره الرحمن
۳۵۳	تشبیه در سوره واقعه

۳۶۷	تشبیه در سوره حشر
۳۷۰	تشبیه در سوره صفّ
۳۷۸	تشبیه در سوره جمعه
۳۸۰	تشبیه در سوره منافقین
۳۸۲	تشبیه در سوره ن
۳۸۶	تشبیه در سوره سأل سائل
۳۹۰	تشبیه در سوره مدّثر
۴۰۲	تشبیه در سوره انسان
۴۱۰	تشبیه در سوره مرسلات
۴۱۹	تشبیه در سوره فیل
۴۲۵	ملحقات
۴۲۵	اشاره
۴۴۷	ترجمه احادیث و روایات و امثال و عبارتهای عربی منقول در مقدمه مصححان و متن الجمان
۴۶۳	ترجمه اشعار در مقدمه مصححان
۴۷۱	ترجمه اشعار متن
۵۷۱	ترجمه اشعار و عبارتهای عربی در پاورقیها
۵۷۸	منابع و مأخذ تصحیح الجمان
۵۹۶	منابع و مأخذ ترجمه الجمان
۶۰۲	فهرست الفبایی قافیه های اشعار منقول در متن «الجمان فی تشبیهات القرآن»
۶۲۷	فهرست نامهای اشخاص و فرقه ها و قبیله های مذکور در کتاب «الجمان فی تشبیهات القرآن»
۶۷۶	فهرست الفبایی مکانها و بناهای تاریخی مذکور در «الجمان فی تشبیهات القرآن»
۶۸۱	فهرست نامهای ستارگان و اصطلاحات نجومی مذکور در «الجمان فی تشبیهات القرآن»
۶۸۸	درباره مرکز

ترجمه الجمان فی تشبیهات القرآن

مشخصات کتاب

سرشناسه : ابن ناویا، عبدالله بن محمد ۴۱۰ ۴۸۵ق.

عنوان و نام پدیدآور : الجمان فی تشبیهات القرآن تألیف ابی القاسم عبدالله بن ناویا البغدادی ؛ به تصحیح احمد مطلوب خدیجه حدیثی ؛ ترجمه و تحقیق علی میرلوحی

مشخصات نشر : مشهد: بنیاد پژوهشهای اسلامی ۱۳۷۴.

مشخصات ظاهری : ۵۸۱ ص.

شابک : ۹۶۴-۴۵۹-۰۷۳-۲

یادداشت : عربی.

یادداشت : چاپ چهارم تابستان ۱۳۷۸.

موضوع : قرآن -- مسائل لغوی

شناسه افزوده : مطلوب احمد، ۱۹۳۶ - م ، مصحح

شناسه افزوده : Matlub, Ahmad

شناسه افزوده : حدیثی خدیجه عبدالرزاق ۱۹۳۴ - م ، مصحح

شناسه افزوده : Hadithi, Khadijah

شناسه افزوده : میرلوحی علی ۱۳۲۰-، مترجم

شناسه افزوده : بنیاد پژوهش های اسلامی

رده بندی کنگره : BP۸۳/۲/الف ج ۲ ۱۳۷۴ ۸۰۴۱

رده بندی دیویی : ۲۹۷/۱۵۳

شماره کتابشناسی ملی : م ۷۴-۷۹۶۵

فهرست مطالب

عنوان صفحه سخن مترجم ۷- ۱۰ مقدمه مصححان:

تشبیه و اهمیت بررسی آن ۱۱-۱۳ معنای لغوی تشبیه ۱۳ معنای اصطلاحی آن ۱۳-۱۴ کتابهای تألیف شده در موضوع تشبیه ۱۴-۱۵ شرح حال (ابن ناکیا): ۱۵-۲۶ اسم و لقب، ولادت، اعتقاد او به آراء پیشینیان، مفاخرت و عداوت میان او و ابن شبل، تاریخ وفات وی. شعراو، نمونه هایی از آن، آخرین شعرش.

تالیفات ابن ناکیا ۲۶-۳۶ تأثیر قرآن کریم در بلاغت عربی، و تدوین کتابهایی درباره مجازات قرآن و حدیث ۳۶-۳۹ الجمان فی تشبیهات القرآن؛ نخستین کتاب درباره تشبیهات قرآن کریم ۳۹-۴۱

الجمان و تألیفات دیگر درباره تشبیهات ۴۱-۴۴ نسخه خطی (الجمان) ۴۴-۴۵ مقدمه مؤلف ۴۷-۴۸ تشبیه در سوره بقره ۴۹-
 ۶۲ تشبیه در سوره ال عمران ۶۳-۶۶ تشبیه در سوره انعام ۶۷-۸۳ تشبیه در سوره اعراف ۸۴-۹۶ تشبیه در سوره یونس ۹۷-
 ۱۱۹ تشبیه در سوره هود ۱۲۰-۱۲۲ تشبیه در سوره رعد ۱۲۳-۱۲۵ تشبیه در سوره ابراهیم ۱۲۶-۱۳۴ تشبیه در سوره نحل
 ۱۳۵-۱۳۹ تشبیه در سوره کهف ۱۴۰-۱۵۱ تشبیه در سوره انبیاء ۱۵۲-۱۵۴ تشبیه در سوره حج ۱۵۵-۱۵۹ تشبیه در سوره
 نور ۱۶۰-۱۷۱ تشبیه در سوره نمل ۱۷۲-۱۷۷ تشبیه در سوره عنکبوت ۱۷۸-۱۸۰ تشبیه در سوره احزاب ۱۸۱-۱۸۲ تشبیه در
 سوره سبأ ۱۸۳-۱۹۱ تشبیه در سوره یس ۱۹۲-۲۳۵ تشبیه در سوره صافات ۲۳۶-۲۴۱ تشبیه در سوره فصّلت ۲۴۲-۲۴۷
 تشبیه در سوره محمد (ص) ۲۴۸-۲۶۰

تشبیه در سوره فتح ۲۶۱-۲۸۱ تشبیه در سوره الذاریات ۲۸۲-۲۸۵ تشبیه در سوره اقتربت ۲۸۶-۲۹۷ تشبیه در سوره الرحمن ۲۹۸-۳۰۶ تشبیه در سوره واقعه ۳۰۷-۳۱۶ تشبیه در سوره حشر ۳۱۷-۳۱۹ تشبیه در سوره صفّ ۳۲۰-۳۲۷ تشبیه در سوره جمعه ۳۲۸-۳۲۹ تشبیه در سوره منافقین ۳۳۰-۳۳۱ تشبیه در سوره (ن) ۳۳۲-۳۳۵ تشبیه در سوره (سأل سائل) ۳۳۶-۳۳۹ تشبیه در سوره مدثر ۳۴۰-۳۴۶ تشبیه در سوره انسان ۳۴۷-۳۵۴ تشبیه در سوره مرسلات ۳۵۵-۳۶۲ تشبیه در سوره فیل ۳۶۳-۳۶۷ ملحقات: ۳۶۹ ترجمه آیاتی از قرآن کریم که در متن (الجمان) نقل شده است ۳۷۰-۳۹۰ ترجمه احادیث، و روایات، و امثال، و عبارتهای عربی منقول در مقدمه مصححان و متن (الجمان) ۳۹۱-۴۰۶ ترجمه اشعار عربی مقدمه مصححان ۴۰۷-۴۱۳ ترجمه اشعار متن ۴۱۴-۵۱۳ ترجمه اشعار و عبارتهای عربی در پاورقیها ۵۱۴-۵۱۷ منابع و مآخذ تصحیح (الجمان) ۵۱۹-۵۲۷ منابع و مآخذ ترجمه (الجمان) ۵۲۹-۵۳۲

فهرست قافیه های اشعار ۵۳۳-۵۵۷ فهرست نامهای اشخاص و فرقه ها و قبیله ها ۵۵۸-۵۷۵ فهرست مکانها و بناهای تاریخی
۵۷۶-۵۷۸ فهرست نامهای ستارگان و اصطلاحات نجومی ۵۷۹-۵۸۱

سخن مترجم

این دومین اثری است در موضوع (بلاغت قرآن کریم) که ایزد توانا توفیق ترجمه آن را به زبان فارسی به این جانب عطا فرمود، و این توفیق را مرهون دستگیری مؤسسه چاپ و انتشارات آستان قدس رضوی و پایمردی مدیران و مسئولان آن مؤسسه گرانقدر، می شناسم، و از درگاه خداوند توفیق همگی ایشان را در آراستن و ویراستن و نشر و چاپ گنجینه های گرانمایه فرهنگ اسلامی مسألت می نمایم.

اینک چند جمله ای در معرّفی کتاب الجمان فی تشبیهات القرآن حضور دانشمندان و اصحاب فضل و ادب تقدیم دارم. هر چند مصحّحان محترم در مقدّمه خود، به معرّفی آن پرداخته اند، اما آنچه مترجم می نگارد، نتیجه تماس و آشنایی مستمر و مداوم او در طول مدّت سه سال زمان ترجمه آن کتاب است. و طبعاً می تواند تا حدودی گویای اهداف و نقطه نظرهای مؤلّف و روش و اسلوب وی باشد.

اما هدف اصلی (ابن ناکیا) از تألیف (الجمان) اثبات تفوّق و علوّ کلام الهی تا سرحدّ اعجاز به گونه ای است که هیچ مخلوقی نتواند با آن برابری کند، و هنگامی که آدمی در مقام مقایسه کلام حقّ و کلام خلق برآید، به این نتیجه رسد

که راهی به مقایسه آن دو کلام نیست و بی اختیار به عجز خود از آوردن مثل کلام خدا قرآن کریم اعتراف کند. علاوه بر آن، مؤلف گاهی بمقتضای بحث از یک آیه، از بی وفایی و ناپایداری و فنای دنیا سخن به میان می آورد، و آن را با بیت‌های شعری در زهد و بی اعتباری دنیا مؤکد می گرداند (۱)، و احياناً گاهی بمناسبت موضوعی که در بحث از تشبیه در یک آیه مندرج است، سخن را از بحث اصلی به آن موضوع منتقل می کند، و به شرح و بسط آن می پردازد؛ مانند بحث درباره تشبیه آیه وَ الْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (۲) که در این باب سخن را به بحث درباره منازل قمر وارد ساخته، و سیر ماه را در برج‌های دوازده گانه مطابق عقیده پیشینیان و تا حدودی مفصل بیان داشته است (۳).

روش و اسلوب مؤلف در بیان تشبیه یک آیه چنین است که نخست آیه ای را مطرح می کند، و بر حسب مورد به شرح و توضیح برخی کلمات و لغات آن از نظر معنی و اعراب، و احياناً اشتقاق و قراءت می پردازد، و سپس اشاره ای اجمالی به معنای آن می کند، آنگاه تشبیهات شاعران نامی و مشهور عرب را در موضوع تشبیه آن آیه نقل می کند، و بدون این که غالباً خود در این باب نظری اظهار دارد، خواننده را به قضاوت می طلبد که: هو المسک ما ذیعتہ یتضوع.

در میان شاعران قدیم و محدث و مولد، وی بیش از همه از (ذو الرّمه، اعشی، امرؤ القیس، ابن المعتز، نابغه ذبیانی) در موضوع تشبیه آیات قرآن کریم سخن به میان آورده و شعر ایشان را بعنوان بهترین شاهد آن تشبیهات نقل کرده، و شأن تشبیه آیات قرآن را از مقایسه با آنها منزّه و مبرّ دانسته است.

اشعاری که (ابن ناقیا) در موضوعات مختلف تشبیه آورده بالغ بر هزار و صد بیت از شاعران مختلف است که مصححان محترم (الجمان) وجوه اختلاف ۲.

۱- - رک: الجمان، ص ۳۰۴ - ۳۱۰.

۲- - سوره یس (۳۶) آیه ۳۹.

۳- - رک: الجمان فی تشبیهات القرآن ص ۲۰۲ - ۲۲۲.

آنها را در ذیل از منابع مختلف نقل کرده اند.

در خاتمه توجه محققان و دانشمندان و خوانندگان محترم را به نکاتی که در ترجمه مدّ نظر داشته، معطوف می دارم:

۱- تا آن جا که ممکن بوده پای بندی به متن را رعایت کرده، و همواره کوشش خود را مبذول داشته تا ترجمه مفهوم باشد، و از حدود عبارت متن تجاوز نکند.

۲- چنانچه توضیحاتی برای روشن شدن ترجمه لازم بوده در میان دو کمان () افزوده شده است.

۳- همه اشعار و جمله هایی که نصّ آنها مورد استشهاد بوده چنان که در متن بوده، بدون کم و زیاد، در ترجمه آمده است.

۴- برای این که با افزودن ترجمه نصوص عربی و اشعار در متن، اختلال و تشویش در نظم مطالب پیش نیاید، مترجم بخشی را به نام (ملحقات) به ترجمه آنها اختصاص داد.

۵- حواشی و توضیحات مصححان محترم و شماره آیات و سوره های قرآن کریم و شرح حال برخی شاعران مذکور در متن، و نیز اختلاف نسخه ها در ضبط شعرها در مراجع گوناگون بدون کم و زیاد ترجمه گردیده و صحت و سقم آنها بر عهده مصححان است. ناگفته نماند که آن دسته از پاورقیهای مصححان که مربوط به توضیح پاره ای لغات بود، چون نقل آنها با توجه به ترجمه متن زائد به نظر می رسید، حذف گردید.

۶- توضیحاتی که مترجم در موارد لازم افزوده، با گذاشتن علامت (- م) مشخص شده است.

۷- مطابق تعبیر مؤلف (ص) نشان اختصاری (صلی الله علیه) و (ع) نشان اختصاری (علیه السلام) و (رض) نشان (رضی الله عنه) است.

۸- تعبیرهای مؤلف در مقام ستایش ذات حق و جمله های دعائی و نظیر آنها عینا نقل شده است.

۹- با وجودی که در ترجمه متن و اشعار و نصوص آن کوشش فراوان به

عمل آمده، لیکن با توجه به تحریفها و اشتباهاتی که در طول تاریخ احیانا در این گونه متون رخ داده، تضمین صحت کامل ترجمه ممکن نیست، و امید است محققان محترم موارد اشتباه و اشکال را گوشزد مترجم کنند و پیشاپیش قدردانی و تشکر او را بپذیرند.

دکتر سید علی میرلوحی فلاورجانی دانشیار گروه زبان و ادبیات عرب دانشگاه اصفهان بیست و هفتم رجب المرجب ۱۴۱۱ ه. ق مطابق بیست و چهارم بهمن ماه ۱۳۶۹ ه. ش

تشبیه و اهمیت بررسی آن

تازیان بسیاری از انواع تخیل را شناختند، لیکن به آن اهتمام نورزیدند و بدین گونه تقسیمی که به تازگی میان سخن سنجان متعارف شده آن را تقسیم نکردند، و جایی درنگ کردند که تخیل ممکن است (تداعی معانی) باشد. پس بررسی تخیل را به بابهای: مجاز مرسل (۱)، و تشبیه، و استعاره، و کنایه منحصر ساختند، و آن بررسی مبتنی بر تداعی معانی است، زیرا ارتباط در مجاز مرسل غیر از مشابهت است، و در آن جا ارتباط دیگری وجود دارد که میان آن دو معنی را پیوند می دهد؛ مانند ارتباط میان سبب و مسبب، و حال و محل، و مجاور و همجوار، و جزء و کل؛ از آن قبیل ارتباطی که داخل در زیر عنوان (تداعی معانی) است. (۲)

و این فنون بخودی خود هدف نیست؛ و همانا هدف برای معنایی است که آنها را نشان می دهد؛ معنایی که نمایشگر دریافتهایی از روح هستی در تصوّر ادیب است، و هر ادیبی را دریافتهایی مخصوص خود است، و هر ادیبی استعاره ها۳.

۱- - مجاز مفرد مرسل: کلمه ای است که از روی قصد، با علاقه ای غیر از مشابهت و داشتن قرینه مانع اراده معنای حقیقی، در غیر معنای حقیقی استعمال می شود، مانند (رعت الماشیه الغیث (: گوسفند گیاه را چرید))، در این مثال: غیث (: باران) گفته شده، و از آن مسببش، العشب (: گیاه) اراده شده است رک: جواهر البلاغه، ص ۲۹۲- م.

۲- - رک: امسّس النقد الادبی عند العرب، ص ۴۷۳.

و تشبیهات و مجازهای مخصوص خود را دارد؛ تا جایی که می‌توانیم بگوییم: آن صورتهای، صورتهای نفس او، و صورتهایی از جان هستی است که بر نفس وی منعکس شده است.

و بررسی ایشان (ادیبان عرب) درباره این موضوعات تقریباً از یک یا دو جمله بیرون نیست، و ای کاش ایشان به یک قطعه ادبی و یا یک کار فنی کامل اهتمام ورزیده بودند.

(ادیبان) پیشین به این فنون اشتغال ورزیدند، و روشهای آن فنون را شناختند، و در آغاز کار اهتمامشان مصروف به تشبیه بود؛ زیرا تشبیه به واقع ملموس، و به طبیعت شعر در دوران جاهلی و صدر اسلام نزدیکتر بود، تا جایی که دکتر عبد العزیز الالهوانی، تشبیه را در بسیاری حالتها، مظهري از مظاهر تفکر ابتدایی و سادگی اولی شمرده است. (۱)

ایشان به شکوه و زیبایی تشبیه پی بردند، و شاید آنچه مبرّد درباره تشبیه نوشته بهترین دلیل بر توجهشان به این شکل از شکل‌های بیان باشد؛ وی تشبیه را به سه قسم تقسیم کرده است: تشبیه مفرط، و تشبیه مصیب، و تشبیه بعید (۲). وی متوجه تشبیه صورت به صورت در (این) شعر مجنون شده است:

۱ كَانِ الْقَلْبَ لَيْلَةَ قَيْلِ يَغْدِي بَلِيلِي الْعَامِرِيَّةِ أَوْ يِرَاح

۲ قَطَاهُ عَزَّهَا شَرَكُ فَبَاتَتْ تَعَالِجُهُ وَ قَدْ عُلِقَ الْجَنَاحُ

۳ لَهَا فَرخَانٌ قَدْ غَلِقَا بَوَكَرَ فَعَشَّهْمَا تَصَفَّقَهُ الرِّيحُ

۴ فَلَا بِاللَّيْلِ نَالَتْ مَا تَرَجَّيَ وَ لَا بِالصَّبْحِ كَانَتْ لَهَا بَرَاحُ

و بتحقیق مبرّد، آن شکوه و زیبایی که در این تشبیه وجود دارد، احساس کرده‌م.

۱- ابن سناء الملک و مشکله العقم و الابتکار فی الشعر، ص ۱۲۸.

۲- الکامل، ج ۳، ص ۸۵۳ و دنبال آن. بلکه وی در همان کتاب و همان صفحه تشبیه را به چهار قسم تقسیم کرده است: مفرط، مصیب، مقارب، بعید. - م.

جایی که گفته است: (و بتحقیق شاعران پیش از وی (مجنون بنی عامر) و شاعران پس از او، شعر سروده اند؛ ولی به این درجه از دقت در درستی و بجا بودن تشبیه نرسیده اند). (۱)

معنای لغوی تشبیه

تشبیه از قدیمترین اصطلاحاتی است که به ظهور رسیده و لیکن معنای آن مشخص نبود، و آن نزد ادیبان پیشین بر ارتباط میان دو چیز به کمک ادات دلالت دارد. و شاید جاحظ نخستین کسی بود که به ادوات آن مانند: کاف، و کان، و مثل اشاره کرد. (۲)

در فرهنگهای لغت (نقل شده است): کلمه های: الشبه، و الشبه، و الشبیه به معنای مثل، و جمع آنها (شباه) و جمله (أشبه الشئ الشئ) به معنای (مائله (: چیزی همانند چیزی بود)) می باشد و در مثل است: (من اشبه اباه فما ظلم (: کسی که به پدرش همانند باشد ستم نکرده است)). و اشبهت فلانا و شبهته (: به فلانی شباهت داشتم)، و اشبه علی (: آن امر بر من اشتباه شد) و تشابه الشیئان و اشتبها (: هر یک از آن دو چیز به دیگری مانند بود) و در قرآن آمده است: (مشتبها و غیر متشابه) (۳)، و شبهه ایاه و شبهه به (: او را به وی تشبیه کرد) و (متشابهات امور) به معنای (امور مشکل) و (متشابهات) به معنای (متماثلات) است. تشبه فلان بكذا (: فلانی خود را شبیه بهمانی ساخت) و تشبیه به معنای قرار دادن چیزی مثل چیز دیگر است. (۴)

ملاحظه می شود که فرهنگ نویسان میان تشبیه و تمثیل فرق نگذاشته اند و آن رأیی است که زمخشری، و ضیاء الدین بن الاثیر بر آن شده اند.

معنای اصطلاحی آن

قدیمترین تعریف منطقی تشبیه آن است که قدامه بن جعفر بیان داشته؛ه)

۱- - الکامل، ج ۲ ص ۷۴۷

۲- - رک: الحیوان، ج ۳، ص ۲۵، ۲۵۳، و ج ۶، ص ۱۸۵، ۳۴۸، ۳۹۵.

۳- - سوره الانعام (۶) آیه ۹۹- م.

۴- - لسان العرب: (شبه)

می گوید: (تشبیه میان دو چیزی تحقیق می یابد که در معناهایی که هر دو را فرا می گیرد، و به آن موصوف می شوند، شرکت دارند، و در اموری که اُتصاف به آنها مخصوص یکی از آن دو می باشد، متمایزند.) (۱)

رمانی درباره تشبیه می گوید: (تشبیه اعتقاد به این معنی است که یکی از دو چیز از دیدگاه حس یا عقل جانشین دیگری می شود) (۲)، و باقلانی همین تعریف را از وی نقل کرده است (۳).

دانشمندان علم بلاغت در تعیین معنای بلاغت به همین شکل، ادامه دادند؛ تا هنگامی که سکاکی (۶۲۶ هـ) ظهور یافت؛ پس نزد وی اصطلاح تشبیه بر مشارکت چیزی با چیز دیگری، در امری از امور، دلالت می کرد. و بتحقیق خطیب قزوینی (متوفای ۷۳۹ هـ) مؤلف خلاصه قسم سوم مفتاح العلوم سکاکی، توانست تشبیه را به گونه ای دقیقتر از دیگران تعریف کند. وی گوید: (تشبیه عبارت از دلالت بر مشارکت امری با امری دیگر در معنایی از معانی است.) (۴)

کتابهای تالیف شده در موضوع تشبیه

و تشبیه بابی گسترده، و بیشتر از همه فنون بلاغی، در روشهای بیان عربی متداول است، و آن از نخستین موضوعاتی بود که مورد بررسی قرار گرفت، و سخن سنجان و دانشمندان بلاغت، به آن اهتمام ورزیدند و (بحث از آن) در میان کتابهای گوناگونشان، در گردش بود، و کتابهای ویژه آن تالیف شد؛ مانند: کتاب التشبیهاً (۵) تألیف ابن ابی عون، (متوفای ۳۲۲ هـ) و کتاب التشبیهاً من اشعارت.

۱- - نقد الشعر، ص ۱۰۸.

۲- - النکت فی اعجاز القرآن (ثلاث رسائل فی اعجاز القرآن)، ص ۷۴.

۳- - اعجاز القرآن، ص ۳۹۹.

۴- - الايضاح، ص ۱۵۱، و بحث تشبیه کتاب القزوینی و شروح التلخیص تألیف دکتر احمد مطلوب، ملاحظه شود.

۵- - آن کتاب به تصحیح محمد عبد المعین خان، در چاپخانه دانشگاه کمبریج سال ۱۳۶۹ هـ / ۱۹۵۰ میلادی، چاپ شده است.

اهل الاندلس (۱) تألیف (شیخ ابی عبد الله محمد بن الکتانی الطیب) و کتاب (التشبیہات من اشعار اهل الاندلس (۲) تألیف ابی الحسن علی بن محمد بن ابی الحسین الکتاب، و کتاب حلیه اللسان و بغیه الانسان فی الاوصاف و التشبیہات و الاشعار السائرات (۳) تألیف ابی عامر السالمی محمد بن احمد بن عامر، و کتاب الجمان فی تشبیہات القرآن تألیف ابن ناویا البغدادی، و آن کتابی است که امروز به ظهورش می رسانیم.

شرح حال ابن ناویا

اسم و لقب

مؤلف کتاب الجمان فی تشبیہات القرآن رئیس ابو القاسم عبد الله بن محمد بن الحسین بن ناویا بن داود بن محمد بن یعقوب بن ابی الفتح الحنفی معروف به (البندار) شاعر بغدادی است (۴).

و گفته شده (نام) او (عبد الباقي) است، و آن نظر بسیاری از کسانی است که شرح حال او را در کتابهای خود نگاشته اند (۵). و لیکن به گمان قوی نام او (عبد الله)ی،

۱- آن کتاب به تصحیح دکتر احسان عباس در بیروت سال ۱۹۶۶ م چاپ شده است.

۲- کتاب التشبیہات من اشعار اهل الاندلس، ص ۱۲، ملاحظه شود.

۳- همان کتاب ملاحظه شود.

۴- لسان المیزان، ج ۳، ص ۲۸۴، انباه الزواہ، ج ۲، ص ۱۳۳، و فیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۸۴، معجم الادباء، ج ۵، ص ۱۶۵، ذیل تاریخ بغداد، برگ ۹۸، الوافی بالوفیات، برگ ۸۹، الجواهر المضمیة ج ۱، ص ۲۸۳، میزان الاعتدال، پاورقی، ص ۵۳۳، ج ۲، بغیه الوعاه، ج ۲، ص ۶۷، الاعلام، ج ۴، ص ۲۶۷، ہدیة العارفين، ج ۱، ص ۴۵۳، کشف الظنون، ج ۱، ص ۵۹۴، ص ۷۶۹ و ج ۲، ص ۱۲۷۳ و ص ۱۸۱۷ و سر آغاز (تصدیر) کتاب الاغانی، ج ۱، ص ۷۵.

۵- و فیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۸۴، ہدیة العارفين، ج ۱، ص ۴۵۳، کشف الظنون، ج ۱، ص ۵۹۴، المنتظم، ج ۹، ص ۶۸، لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۸۴، تاریخ الادب العربی، تألیف بروکلن، ج ۱، ص ۴۸۶ (قسمت ملحقات به زبان آلمانی)، میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۹۱، البدایه و النہایه، ج ۱۲، ص ۱۴۱، تاریخ ابن الاثیر (الکامل)، ج ۱، ص ۸۱، بغیه الوعاه، ج ۲، ص ۶۷، تاریخ الاسلام، تألیف الذهبی،

است، و آن همان نامی است که می بینیم در نخستین صفحه کتابش الجمان و در مقدمه آن، جایی که می گوید: (قال عبد الله بن محمد بن ناquia...) و جایی که می گوید: (قال الاستاذ الفاضل ابو القاسم عبد الله بن ناquia ابن داود...) مرقوم شده است.

و (صحت) آن نام (عبد الله) را آنچه برخی از مورخان بیان داشته اند تأیید می کند؛ مانند ابن النجار که می گوید: (الحنفی المعروف بالبندار الشاعر هكذا رأيت اسمه بخط يده و رأيت بخط عبد الوهاب الانماطي اسمه عبد الباقي): او حنفی و معروف به البندار شاعر است. و نام او را با خط خودش چنین دیدم، و به خط عبد الوهاب الانماطي دیدم نام او عبد الباقي است)) وی (ابن النجار) گفته است: (وجه صحيح در نام او همان است که با دست خودش نوشته است) (۱).

و بتحقیق این اختلاف در نام وی، موجب شده برخی مورخان دوبار از وی نام برند؛ یک بار در میان کسانی که نامشان (عبد الله) است، و یک بار در میان کسانی که نامشان (عبد الباقي) است.

ولادت

ابن ناquia در نیمه ماه ذی القعدة سال چهار صد و شانزده (۴۱۶ هـ) متولد شد، و در (انباه الزواه) است که از وی درباره تاریخ تولدش سؤال شد، او گفت: (در نیمه ماه ذی القعدة سال چهار صد و شانزده هجری). (۲) و هیچ یک از کسانی که شرح حال وی را نگاشته اند خلاف آن را نگفته اند. (۳) ۷.

۱- کتاب میزان الاعتدال، ج ۲، ص ۵۳۳ (پاورقی)، لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۸۴، الجواهر المضية، ج ۱، ص ۲۸۳، الوافی بالوفیات، برگ ۸۹، ملاحظه شود.

۲- انباه الزواه، ج ۲، ص ۱۵۶.

۳- کتاب وفيات الاعيان، ج ۲، ص ۲۸۵، هديه العارفين ج ۱، ص ۴۵۳، المنتظم، ج ۹، ص ۶۸، البدايه و النهايه، ج ۱۲، ص ۱۴۱ بغيه الوعاه، ج ۲، ص ۶۷، الجواهر المضية، ج ۱، ص ۲۸۴، الاعلام، ج ۴، ص ۲۶۷.

ابن ناکیا اهل محلّه (الحریم الطّاهری) است، و آن محلّه ای در بغداد و منسوب به طاهر بن الحسین است، وی ساکن خیابان دار الرّقیق از سوی (درب العوج) (۱) بوده است، و در الجواهر المضمیّه آمده است: وی اهل خیابان (دار الرّقیق) بوده، و آن در محلّه (الحریم الطّاهری) واقع است. (۲)

ابن ناکیا ادیب شاعر و لغوی است. وی مردی فاضل، و صاحب فنّ بیان در نظم و نثر و ادب، و نگارش مقامات، و دارای تألیفاتی در ادب (۳) بوده است. او چنان که عماد اصفهانی می گوید: (از شاعران حکومت قائمیه و حکومت مقتدریّه (۴)، و از اهل محلّه (الحریم الطّاهری) در بغداد است، وی شاعری نغزآفرین و فاضلی سودمند است، و افزون بر نظم جالب و نثر عالی وی موجود نیست، و او را مقامات ادبی معروفی میان اهل ادب است، و شعرش لطیف و اسلوبش سالم است (۵).

مقام دانش وی از آثارش، مانند کتاب مقامات او، و کتاب الجمان فی تشبیهات القرآن آشکار می شود. و هر کس در این دو کتاب و بویژه کتاب اخیر نظر کند، بخوبی متوجه می شود که وی اطلاعات گسترده ای داشته، و دارای معلوماتی با گرایشهای متنوع و شکلهای متعدّد بوده است، و از روایتی که در کتاب الجمان بیان داشته، روشن می شود که وی نخست نزد پدرش که راوی شعر و ناقل اخبار بوده به تحصیل پرداخت. وی در موارد بسیاری می گوید: (حدّثنی ابی (: پدرم برایم حدیث کرد)) یا (انشدنی ابی (: پدرم برایم قرائت کرد))، و تعبیرهای دیگری که آشکارا دلالت دارد بر این که پدرش را بهره ای در دانش و ادب بوده است).

۱- - انباه الزّواہ، ج ۲، ص ۱۵۶.

۲- - الجواهر المضمیّه، ج ۱، ص ۲۸۳.

۳- - انباه الزّواہ، ج ۲، ص ۱۳۳.

۴- - برای توضیح قائمیه و مقتدریّه رک: همین ترجمه پاورقی ص ۲۱- م.

۵- - خریده القصر، ج ۳ (نسخه خطّی المجمع العلمیّ العراقی).

ابن ناکیا (ادب و علم را) از (ابو القاسم علی بن محمّد التّونخی) (۱) و (ابو الحسین بن احمد بن النّور) و (العشاری) و (ابن المقنن) و (عبد الرّحمن بن عبد الله المخزّومی) شنید، و از گروهی از شاعران مانند (ابو الخطّاب محمّد بن علی الجبلی) و (ابو القاسم عبد الواحد بن محمّد المطرّز) و (ابو الحسن محمّد بن محمّد البصری) روایت کرده، و تصنیفات او، و نثر و نظم و بخشی از حدیث او را نقل نموده است (۲).

عبد الوهّاب الانماطی، و محمّد بن ناصر، و شجاع بن فارس الذهلی و ابو غالب الدیلمی، و ابو علی بن المهتدی، و ابن السمرقندی (۳)، از او روایت کرده اند.

اعتقاد او به آراء پیشینیان

ابن ناکیا عقیده پیشینیان را در پیش می گرفت، و او را مقاله ای در موضوع (تعطیل) (۴) است، وی در دین و اعتقادش مورد اتهام بود، شوخی و باردی بسیار داشت، او می گفت: (در آسمان جویی از می و جویی از شیر و جویی از عسل وجود دارد، و قطره ای از آن نمی چکد، و این که خانه ها را ویران، و سقفها را خراب می کند، بر ما فرو می چکد، ابن الانماطی درباره او گفته است: (وی نماز نمی خوانده است. (۵) د.

۱- - تنوخی منسوب به تنوخ (نام قبیله ای از یمن). منتهی الارب. - م.

۲- - تاریخ الاسلام، ج ۷، برگ ۱۳۸، المنتظم، ج ۹، ص ۶۸، لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۸۵، الوافی بالوفیات، برگ ۱۲۰، الجواهر المضمیه، ج ۱، ص ۲۸۳، طبقات النّحاه و اللّغویین، تألیف ابن شهبه، ص ۳۵۰.

۳- - رک: منابع پیش.

۴- - (تعطیل) مذهبی از مذاهب اسلامی است؛ در کتاب توضیح الملل (ص ۱۱۸) آمده است: (و چون معتزله نفی صفات می کنند و سلف صفات را ثابت می کنند، سلف را صفاتی می گوئیم و معتزله را معطله ...). - م.

۵- - وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۳۸۵، المنتظم، ج ۹، ص ۶۸، لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۸۵، انباه الزّواہ، ج ۲، ص ۱۵۶، البدایه و النّهایه، ج ۱۲، ص ۱۴۱، تاریخ ابن الاثیر، ج ۱۰، ص ۸۱، تاریخ الاسلام، ج ۷، برگ ۱۳۸، طبقات النّحاه و اللّغویین، ص ۳۴۹، الوافی بالوفیات، برگ ۱۲۰، بغیه الوعاه، ج ۲، ص ۶۷ ملاحظه شود.

آنچه گذشتگان در این خصوص، درباره او نقل کرده اند امری شگفت است، چگونه چنین شیوه ای در پیش داشته کسی که مردی دانشمند و فاضل بوده، و در مطالعه قرآن مراحل پیموده، و در تفسیر قرآن دستی داشته است، و ممکن نیست کتاب الجمان را جز مردی آراسته به کمال اخلاق، و متّصف به پاکدامنی، و مشهور به شایستگی و تقوا تألیف کند. و شاید ابن ناقیا، پیش از آن که پا به سن بگذارد- آن روز که وی شاعری جوان بوده و شعر لطیف می سروده و عشق سوزان دلش را فاش می ساخته، و در مجالس سخن از عشقهای خود را میان دوستانش باز می گفته- چنان بوده که مورخان و صفش را گفته اند. پس بتحقیق وی شاعری نیکوسرا و نغز گفتار، نمکین معانی و دارای شناختی نیک از ادب و زیرک و آراسته و سر آمد خوبیها در میان مردم بوده است (۱)، و شاید این صفات و خصلتهای لطیف، و شوخ طبعی عجیب، موجب شد مورد اتهام و انتقاد قرار گیرد؛ چه کسی می داند؟

شاید روزگار بسیاری از ویژگیهای زندگی خاص او را آشکار سازد، و پرتوی بر موارد مبهم آن بیفکند، تا آن مرد سهم خویش را از خامه های پژوهشگران و محققان بگیرد.

مفاخرت و عداوت میان او و ابن شبل

میان او و (ابن الشّبل)، مفاخرت و دشمنی مشهور و آشکاری وجود داشته است. ابو الحسن علی بن احمد الدهان گفت: روزی برای او از اشعار ابن الشّبل خواندم:

۵ و ما أسجد الله الملائك كلهم لآدم إلا أنّ في نسله مثلي ا

۶ و لو أنّ ابلیسا دری خزّ ساجدا لآدم من قبل الملائك من أجلی

۷ فیا ربّ ابراهیم لم اوت فضله و لا فضل موسی و النّبی علی الرّسل

۸ فلم (۲)

لی وحدی الف فرعون فی الوری ولی الف نمرود و الف أبی جهل

پس چون ابن ناقیا آن اشعار را شنید گفت: (در پیشگاه خدای گواهی می دهمم.

۱- الجواهر المضيّه، ج ۱، ص ۲۸۳.

۲- (فلم) در اصل (فلم)- فاء برای تفریع، و لم در اصل لما بوده است- و در این جا بضرورت شعری میم آن ساکن شده است.- م.

که خدای آدم را از بهشت بیرون نراند مگر به آن سبب که ابن السبیل در پشت او بوده است) آنگاه گفت: نزد او برو، و برای او بخوان:

۹ فكونك في الظهر من آدم بشؤمك أهبطه اذ عصي

۱۰ و لو كان آدم ذا خبره بانك من نسله لاختصي

و به او گفته شد: (مگر تو نزد شیخ ابن السبیل درس نخوانده ای؟) گفت: (بلی، و گرنه این کودنی را از کجا به دست می آورم!) آن سخن به گوش ابن السبیل رسید، پس گفت:

۱۱ ما شئت إنَّ الحلم رأیی و شأنی الخیر إن حاولت شراً

۱۲ فانت أقل ان تلقی بدم مجاهره و أن تغتاب سرا

(۱) و شاید این گونه رفتارش با آموزگاران و استادانش، خشم را ضد او برانگیخت، و به آن خصلتهایی که پیشینیان یاد کردند موصوف شد.

تاریخ وفات وی

وفات وی، شب یکشنبه چهارم ماه محرم سال چهارصد و هشتاد و پنج (۴۸۵ / ۱۰۹۲ م) رخ داد، و در باب الشام بغداد به خاک سپرده شد.

ابو الحسن علی بن محمد بن احمد الدهان امام جماعت مسجد (معروف به) جامع المنصور گفت: (بر شیخ ابو القاسم بن ناقیا، پس از وفاتش وارد شدم تا او را غسل دهم، دست چپش را بسته یافتم، پس کوشیدم تا آن را گشودم، در آن نوشته ای بود که برخی از (کلمات) آن بر روی برخی دیگر نوشته شده بود، پس تأمل کردم تا آن را خواندم، و دریافتم که در آن نوشته شده است:

۱۳ نزلت بجار لا یخیب ضیفه ارجی نجاتی من عذاب جهنم

۱۴ و إني علی خوفی من الله واثق بإنعامه و الله أكرم منعم

(۲) ۷.

۱- الوافی بالوفیات، برگ ۱۲۰.

۲- وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۸۵، المنتظم، ج ۹، ص ۶۹، لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۸۵، انباه الزواه، ج ۲، ص ۱۳۳ و ص

١٥٧، البدايه و النّهايّه، ج ١٢، ص ١٤١، تاريخ ابن الاثير، ج ١٠، ص ٨١ تاريخ الاسلام، ج ٧، رك ١٣٨، ذيل تاريخ بغداد،
برك ٩٨، الجواهر المضيّه، ج ١، ص ٢٨٤، طبقات النّحاه و اللّغويين، ص ٣٥٠، بغيه الوعا، ج ٢، ص ٦٧.

و ابن ناکیا- رحمه الله- زیرک و زبردست، و نمکین کلام، و نیکو سراینده بود، و در شرح حال ابو علی بن سلیمان ادیب بغدادی آمده است: (او از نمکین سخنانی که مرا شنوید این بود که گفت: از ابو القاسم بن ناکیا البغدادی درباره متبّی، و ابن نباته، و سیّد رضی پرسیدم، گفت: داستان ایشان داستان مردی است که ساختمانهای برافراشته و کاخهای بلندی ساخت، و او متبّی است، دیگری آمد، و اطراف آن، چادرها و خیمه‌هایی برافراشت و او، ابن نباته بود، سپس رضی آمد، و گاهی بر این و گاهی بر آن وارد می شد). (۱)

شعر او

اشاره

امّا شعر ابن ناکیا، وی (از نظر شعر) چنان است که (قفطی) درباره اش گفته است: (او شاعری نیکو آورنده و دارای شعری لطیف، و ذوق و طبعی خلاق می باشد). (۲) و چنان است که عماد اصفهانی گفته: (وی از شاعران حکومت (قائمیه و مقتدریه) است، و شاعری نیکو آورنده، و فاضلی سودمند بوده، و نظم جالب، و نثر عالیش را فزونی نیست، او را کتاب مقامات ادبی معروفی میان اهل ادب است، و اسلوبش سالم می باشد). (۴)

مورّخان روایت می کنند که وی را دیوان شعر بزرگی است، و لیکن این دیوان به دست ما نرسیده، و همه آنچه به ما رسیده، قطعه‌ها، و بیت‌هایی است که صورتی روشن از شاعری ابن ناکیا نمی نگارد؛ آن ابن ناکیایی که درباره او گفته شده شاعری).

۱- - معجم الادباء، ج ۱۳، ص ۲۴۱-۲۴۲.

۲- - انباه الزّواہ، ج ۲، ص ۱۵۶.

۳- - ظاهراً القائمیه و المقتدریه، منسوب به (القائم بامر الله، و المقتدر بالله است) القائم بامر الله از خلفای عباسی است که در سال ۴۶۷ وفات یافت، و فرزندش المقتدری بامرالله جانشین او شد، و اما المقتدر بالله از خلفای عباسی است که در سال ۲۹۵ هجری به حکومت رسید، بنا بر این عصر وی با روزگار ابن ناکیا متجاوز از یک قرن فاصله دارد و از این رو بعید نیست المقتدریه از (المقتدریه) (منسوب به المقتدی) تحریف شده باشد. برای شرح حال نامبردگان رک: الکامل، ج ۸، ص ۳، و ج ۹، ص ۱۷۴، و ج ۱۰، ص ۳۹-م.

۴- - خریده القصر، ج ۳ (نسخه خطی المجمع العلمي العراقي).

نیکوآورنده و شعرش لطیف می باشد.

حقیقت هر چه باشد، ما اکنون این جا آنچه به آن دست یافته ایم بیان می داریم، شاید روزگار پرده از دیوان بزرگ او بردارد، تا محققان از آن بهره مند شوند.

نمونه هایی از شعر ابن ناقیا

و از جمله شعر او، اشعاری است که عماد اصفهانی یاد کرده و گفته است:

محمد بن ناصر با اجازه روایت، از قول ابن ناقیا، و از اشعار خود او برای ما قرائت کرد:

الف ۱۵ أتری حال ذلك الحبّ بغضا و ذوی غصنه و قد كان غضا!!

۱۶ أتری كان ذلك الوصل زورا فانتهی بی إلى الصدود و افضی

۱۷ قل لمن ضیع الوداد و اغری بالتجنّی و رام للعهد نقضا

۱۸ قد جعلنا الوداد حتما علينا و رأینا الوفاء بالعهد فرضا

(و نیز) محمد بن ناصر گفت: ابن ناقیا از شعر خود این اشعار را برای ما خواند:

ب ۱۹ ان كان كافور التّجا ... رب ذرّ فی مسك الذوائب

۲۰ فاللیل احسن ما یكو ... ن اذا تبرقع بالكواكب

و (... برای ما قرائت کرد) این اشعار را:

ج ۲۱ أما ترى السّحب أبدت غلائل الأرض خضرا

۲۲ قد أظهر الله فیها زهر الكواكب زهرا

۲۳ مثل الیواقیت رقت زرقا و حمرا و صفرا

۲۴ و كالخرائد أبدت فرعا و خدّا و ثغرا

... و این اشعار را:

د ٢٥ فلا تغترز بالبشر من وجه حاسد ببرز ابتسام الثغر غطى لظى الحقد

٢٦ فان مشوب السم لا شك قاتل و ان هو اخفت طعمه لذه الشهد

... و اين اشعار را- در تعبير از آتش با عبارت معما:-

ه ۲۷ و آكله بغير فم و جوف لها الحيوان قوت و الثبات

۲۸ تصرف السنا من غير نطق سوى لغه تخالفها لغات

۲۹ فما أكلت به تحيي و تطغي فان تشرب يعاجلها الممات

... و اين اشعار را- در تعبير از شب و روز با عبارت معما:-

و ۳۰ ما أسود في حضنه أبيض و أبيض في حضنه أسود؟

۳۱ ما افتراقا قط و لا استجمعا كلاهما من ضده يولد

۳۲ عمره بالعدل ميزانه رجحان زامن نقص ذا يوجد

و اين اشعار را- در تعبير از سنگ و آهن و چخماق با عبارت معما:-

ز ۳۳ و ما ذكر أثنائه من غير جنسه و جنسا سوى جنسيهما يلد الذكر

۳۴ وليدهما بالقمط يحيى و عمره إذا لم يقمط خطفه اللّمح بالبصر

و اين اشعار را- درباره شمع:-

ح ۳۵ و هيف بالوصائف مخطفات يلاحظها الدجى من خلف ستر

۳۶ يصوغ لها التيسم من دموع على ذهب النّحور عقود درّ

۳۷ يريك خوافت العذرات منها عقيقا أثمرته غصون تبر

۳۸ طوين ذوائبا للليل سودا بنشر ذوائب للليل حمر

و اين اشعار را- درباره ماهى:-

ط ۳۹ و مخصوره الجسم فى جوشن أهلتة سندس أخضر

۴۰ طويله عمر اذا خدّرت و إن ابرزت عمرها أقصر

۴۱ بقّد و لّمّا تقم قامه و سعى بلا قدم تخطر

٤٢ إذا جليت بين خطابها و أبصر عذرتها المبصر

٤٣ و أغلت ملاحظتها مهرها و مثل المليحة قد يمهر

٤٤ تقمط كالطفل منكوسه الى جاحم قعره (سعر)

(١)

٤٥ فاما تضح كافوره أو المسك عن جنبها يقطم.

١- - کلمه میان دو کمان در مقدمه مصححان بر وجه فوق (بر وزن فعل) نقل شده و لیکن وجه صحیح در سیاق کلام (مسعر) اسم مفعول اسعر باید باشد. - م.

۴۶ و إِمَّا تَفَضُّضَ مِنْهَا إِيَّاهَا ... ب و من فوقه ذهب اصفر

۴۷ و إِمَّا صَفَائِحَ مِثْلَ اللَّجِينِ عَقِيقَ عَلَى جَسْمِهَا أَحْمَر

۴۸ فَتَلُوكَ مِنَ اللَّهِ لِلشَّاكِرِينَ رِزْقَ يَدُومٍ لِمَنْ يَشْكُر

(۱) و از اشعار اوست:

۴۹ أَخْلَى مَا صَاحَبْتَ فِي الْعَيْشِ لَذَّةً وَ لَا زَالَ مِنْ قَلْبِي حَنِينَ التَّذَكُّرِ

۵۰ وَ لَا طَابَ لِي طَعْمُ الرِّقَادِ وَ لَا اجْتَلَيْتُ لِحَاطِي مَذْفَارِقْتُمْ حَسَنَ مَنْظَرِ

۵۱ وَ لَا عَبَثٌ كَفَى بِكَأْسِ مَدَامِهِ يَطُوفُ بِهَا سَاقٌ وَ لَا جَسَسَ مِزْهَرِ

(۲) ابن ناقیا، ابو اسحاق ابراهیم بن علی بن یوسف شیرازی فیروزآبادی را (با این اشعار) مرثیه سرود:

۵۲ أَجْرَى الْمَدَامِعَ بِالْدمِ الْمَهْرَاقِ خُطْبَ أَقَامَ قِيَامَهُ الْآمَاقِ

۵۳ مَا لِلْيَالِي لَا تَوَلَّفَ شَمْلَهَا بَعْدَ ابْنِ بَجْدَتِهَا أَبِي اسْحَاقِ

۵۴ إِنْ قِيلَ مَا تَ فَلَمْ يَمِتْ مِنْ ذِكْرِهِ حَيٌّ عَلَى مَرِّ اللَّيَالِي بَاقِ

(۳) و از اشعار نیکوی اوست درباره شمع:

۵۵ مَسَاعِدُهُ لِي مَا تَمَلَّ وَ قَدْ حَلَّتْ بِأَحْوَالِهَا فِي اللَّيْلِ حَالِي أَجْمَعَا

۵۶ سَهَادَا وَ وَجْدَا وَ اصْطَبَارَا وَ حَرْقَهُ وَ لُونَا وَ سَقْمَا وَ انْتِصَابَا وَ أَدْمَعَا

(۴) و درباره یکی از رئیسان که رگ زده بود، (این دو بیت را) سرود و برای او فرستاد:

۵۷ جَعَلَ اللَّهُ ذُو الْمَوَاهِبِ عَقْبًا ... كَ مِنْ الْفِصْدِ صِحَّةً وَ سَلَامَةً

۵۸ قَلَّ لِيْمَنَّاكَ كَيْفَ شِئْتَ اسْتَهْلَى لَا عَدَمْتَ النَّدَى فَأَنْتَ غَمَامَةٌ

(۵) ۴.

- ٢- - انباه الزواه، ج ٢، ذيل تاريخ بغداد (برگ ٩٨).
- ٣- - وفيات الاعيان، ج ١، ص ١١، الوافي بالوفيات، ج ٥ (برگ ٥٤) نسخه عكسي كتابخانه مركزي دانشگاه بغداد.
- ٤- - لسان الميزان، ج ٣، ص ٣٨٥.
- ٥- - وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٢٨٤.

و از جمله اشعار اوست:

۵۹ خلعت التّصابی و استراح عذولی و صار سبیل السّالکین سبیلی

۶۰ فیا ربّ لهو قد شهدت و فتیه صحبتهم صرفا بکأس شمول

۶۱ و قد یرد الحانات زقیّ مقدّما و یکرّم دون الطّارقین رسولی

۶۲ و خّمّاره لا ذت برحلی تکرّما فکان مبیّتی عندها و مقبلی

۶۳ أظّل إذا فار الهجیر بیّتها و صحبی فی ظلّ هناك ظلیل

۶۴ تدریر أباریق الشّمول و للذّجی نجوم علی الآفاق غیر أفول

۶۵ فیغنین عن ضوء المصایح أكّوسا قنادیلها تذکی بغیر فتیل

۶۶ و محسنه إمّا إذا شئت غرّدت فبین خفیف تاره و ثقیل

۶۷ أری الذّکر بعد المال یخلد باقیا و لم أر ذکرا صالحا لبخیل

(۱) و در شرح حال علی بن فضال بن علی بن غالب بن جابر بن عبد الرّحمان آمده است که سلفی گفت: رئیس ابوالمظفّر ابیوردی گفت: ابو القاسم بن ناویا درباره ابن فضال المجاشعی المغربی برای من شعری خواند؛ و درباره مناسبت سرودن آن گفت: در بغداد به دار العلم وارد شدم، او ابن فضال در روزی سرد علم نحو تدریس می کرد، من گفتم:

۶۸ الیوم یوم قارس بارد کأنّه نحو ابن فضال

۶۹ لا تقرأ النّحو و لا شعره فیعتری الفالج فی الحال

(۲) و از اشعار اوست در حال بیماری:

۷۰ نمضی کما مضت القبائل قبلنا لسنّا باؤل من دعاه الداعی

۷۱ تبقى النجوم دوائرأ أفلاکها و الارض فیها کلّ یوم ناع

۷۲ و زخارف الدنیا یجوز خداعها أبدا علی الابصار و الاسماع

-
- ١- - انبأه الزواء، ج ٢، ص ١٥٦-١٥٧.
 - ٢- - معجم الادباء، ج ١٤، ص ٩٨.
 - ٣- - الوافى بالوفيات، (برك ١٢٠)، الجواهر المضية، ج ١، ص ٢٨٤.

ابن الفوطی در شرح حال امیر ابو الحارث مهارش بن علی بن المجلی العقیلی گفته است: وی را ابو القاسم بن ناقیا با قصیده درخشانی مدح گفت، و از جمله ابیات آن است:

۷۳ أسفر الحقّ عن ضلال بهیم و قضی السیف دین کلّ غریم

و از جمله آن اشعار است:

۷۴ أصبح الدهر منك في حلل السع د، و عهد الايام غير ذميم

۷۵ فخر الملك بالأمير فما يع ربّ الآ عن رأيه المستقيم

۷۶ و أنارت برأيه دوله القا ثم بعد الظنون و الترجيم

۷۷ أنت جليتهنّ يابن المجلی كربا آذنت بأمر جسيم

(۱) و آخرین شعری که ابن ناقیا سروده است:

۷۸ نزلت بجار لا یخیب ضیفه ارجی نجاتی من عذاب جهنم

(۲)

۷۹ و ائی علی خوف من الله واثق بإنعامه و الله أكرم منعم

(۳)

۳

اما کتابهای ابن ناقیا:

اما کتابهای ابن ناقیا:

مورخان خاطر نشان کرده اند که او را دیوان شعر بزرگی است و لیکن آن دیوان به دست ما نرسیده است، و پس از کنجکاوی طولانی توانستیم قطعه ها و ابیاتی که از ۷۰.

۱- - تلخیص مجمع الآداب فی معجم الالقاب، جزء چهارم، بخش سوم، (الجزء الزایع - القسم الثالث) ص ۴۲۲ - ۴۲۳.

۲- - دو بیت فوق در ص ۲۰ ترجمه (مطابق صفحه ۱۳ متن مقدمه) نقل شده است. - م.

٣- - انباه الزّواه، ج ٢، ص ١٥٧، وفيات الاعيان، ج ٢، ص ٢٨٥، المنتظم، ج ٩، ص ٦٩، لسان الميزان، ج ٣، ص ٣٨٥، البدايه و
النّهايّه، ج ١٢، ص ١٤١، تاريخ ابن الاثير، ج ١٠، ص ٨١، الوافى بالوفيات، (برگ ١٢٠) الجواهر المضيّه، ج ١، ص ٢٨٤،
طبقات النّحاه و اللّغويين، تأليف ابن قاضى شهبه، ص ٣٥٠، بغيه الوعاه، ج ١، ص ٦٧.

پیش گذشت، گرد آوریم، وی کتابهای بسیاری در ادب به خط خویش نگاشته است (۱)، اما کتابهای وی؛ کتابهایی که منابع تحقیق از آن یاد کرده اند عبارت است از:

۱- (کتاب ملح الممالحه) نمونه ای از آن کتاب را یاقوت (حموی) در شرح حال احمد بن یوسف بن صبیح (متوفای ۲۱۳-ه. یا ۲۱۴ ه.) یاد کرده؛ می گوید:

(ابو القاسم عبد الله بن محمد بن ناقیای کاتب در کتاب ملح الممالحه آورده و گفته است:

چون عبد الله بن طاهر از بغداد بسوی خراسان بیرون شد، به پسرش محمد گفت: اگر در مدینه السلام خواستی با کسی معاشرت کنی پس بر تو باد به احمد بن یوسف کاتب؛ که وی را صفت مردانگی است، پس محمد هنگامی که از تودیع پدرش برگشت، به چیزی جز شتاب بسوی خانه احمد بن یوسف توجهی نداشت. (پس از ورود) احمد بن یوسف موضوع را دریافت، پس گفت: ای کنیز برای ما ناهار بیاور، کنیز غذایی، و چند گرده نان مرغوب حاضر ساخت، و انواع ساده ای از غذا و مقداری شیرینی پیش آورد، و در پی آن، انواعی نوشیدنی در شیشه زیبا و ظرفهایی نیکو آورد و گفت: (امیر از هر کدام می خواهد تناول کند) سپس به او گفت: (چه خوب است اگر رأی امیر بر آن قرار گیرد که بنده اش را عزت نهد، و فردا نزد او آید.)

محمد برخاست و از وصف پدرش درباره احمد بن یوسف در شگفت شد، و خواست (وضع) او را بر ملا سازد، پس هیچ سردار بزرگ و شخص مشهوری را از نظر دور نداشت مگر آن که ایشان را آگاه ساخت که وی از سوی احمد بن یوسف دعوت شده، و از ایشان خواست با او بیایند؛ چون فردا شد، آهنگ خانه احمد بن یوسف کردند، در حالی که وی خویشان را آماده و مردانگیش را آشکار ساخته بود، پس به اندازه ای فرشها و پرده ها، و غلامان و کنیزان، مشاهده کرد که وی را متحیر ساخت؛ وی سیصد سفره غذا گسترده، و سیصد کنیز دور تا دور آن سفره ها را گرفته ۶.

بودند و بر هر سفره سیصد نوع از انواع کاسه های طلا و نقره، و آبگوشت خوریهای چینی، چیده شده بود. وقتی سفره ها بر چیده شد، ابن طاهر گفت: (آیا آنها که بر در خانه اند غذا خوردند؟) پس نگاه کردند و دریافتند که همه آنها که بر در خانه بوده اند، برایشان سفره ها گسترده شده بوده، و همه غذا خورده اند. محمد بن عبد الله گفت: (ای ابو الحسن، میان دو روز تو، فرق بسیار است!) گفت: (ای امیر، آن روزی خودم بود، و این مردانگی من است). (۱)

۲- (شرح کتاب الفصیح ثعلب) ابن ناویا در آغاز آن گفته است: (این کتابی است که در شرح کتاب الفصیح و توضیح آن املا (۲) نمودم، و بتحقیق مردم درباره آن کتاب سخن بسیار گفته اند، برخی آن را به (ابن الاعرابی) نسبت داده اند، و برخی آن را به خط خزاز دیده اند که آن را از وی روایت می کند. (ابن ناویا) در ادامه سخن گفته است: (چون یعقوب بن السکیت، کتاب الاصلاح (۳) را نگاشت، ابو العباس ثعلب آن را بعاریت گرفت، و در آن دقت کرد) و چون کتاب الفصیح را منتشر ساخت یعقوب ابن السکیت گفت: (کتاب مرا برید، خدای بینی او را ببرد). (۴)

۳- مختصر الاغانی: وی کتاب الاغانی تألیف ابو الفرج اصفهانی را در یک جلد خلاصه کرده است. (۵)

۴- دیوان رسائل (۶) (مجموعه نامه ها). ۷.

۱- - معجم الادباء، ج ۵، ص ۱۶۵-۱۶۶.

۲- - املاء: تقریر مطلب است تا دیگری بنویسد (المعجم الوسیط). - م.

۳- - مقصود از آن، کتاب الاصلاح المنطق است. رک: کشف الظنون، ج ۱، ص ۱۰۸- م.

۴- - کشف الظنون، ج ۲، ص ۱۲۷۳.

۵- - وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۲۸۴، طبقات ابن قاضی شهبه، ص ۳۴۹، بغیه الوعاه، ج ۲، ص ۶۷، کتاب الاغانی، ج ۱، ص ۳۵،

کشف الظنون، ج ۱، ص ۱۲۹، و مقاله دکتر مصطفی جواد در مجله الاستاذ، جلد دهم، (سال ۱۳۸۱ / ه ۱۹۶۲ م) ص ۲۵.

۶- - وفيات الاعیان، ج ۲، ص ۲۸۴، بغیه الوعاه، ج ۲، ص ۶۷.

۵- اغانی المحدثین (۱): عمری آن را المحدث فی الاغانی نام برده است، و می گوید: و از ایشان است اسرائیل العواد که ابن ناقیا در بیش از یک مورد از کتابش موسوم به المحدث فی الاغانی، از وی یاد کرده است (۲).

۶- ملح الکتاب (۳): قرشی آن را ملح الکتابه فی الرسائل (۴) نام برده، و شاید آن کتاب همان دیوان رسائل او باشد.

۷- مقامات ادبیه: ابن ناقیا را کتاب مقامات هشتگانه ای است که آن را- بنا بر عادت شاعران در سرودن شعر و بنا بر شیوه حکیمان در نگارش حکمت بر زبان حیوانات- با نام مستعار مشخص نموده است. آن کتاب ضمن مجموعه ای در چاپخانه (احمد کامل سلطان با یزید) سال ۱۳۳۱ ه در استانبول چاپ شده است (۵)، و در آن مجموعه (علاوه بر مقامات ابن ناقیا، مقامات دیگر و کتاب دیگری به این شرح) است:

الف: مقامات الحنفی، تألیفات ابی العلاء احمد بن ابی بکر بن احمد بن احمد الرازی که از زبان ابو عمرو التنوخی و الفارس بن بسام المصری بیان شده است.

آن کتاب به (شخصی به نام) ابو حامد محمّد بن محمّد ابن القاسم الشهرزوری (با القاب) الاجلّ الاوحد الاکمل الافضل الامجد محیی الدین عزّ الاسلام افضی القضاة رئیس الحکام تقدیم شده است، آن مقامات از صفحه آغاز مجموعه تا صفحه ۱۱۵.

- ۱- الوافی بالوفیات، برگ ۱۲۰.
- ۲- مسالک الابصار فی مسالک الامصار، (نسخه کتابخانه ملی پاریس) نقل از مقاله دکتر مصطفی جواد که در مجله المجمع العلمی العراقی، جلد ششم، ص ۱۲۲ چاپ شده است.
- ۳- الوافی بالوفیات، برگ ۱۲۰.
- ۴- الجواهر المضیئه، ج ۱، ص ۲۸۴.
- ۵- دکتر مصطفی جواد در مجله المجمع العلمی العراقی، ج ۶، ص ۱۲۲ یاد آور شده که برخی مستشرقان آن مقامات را در اروپا به چاپ رسانیده اند.

آن را دربردارد.

ب: مقامه شرف الدین ابی الثناء محمود بن عمر الانطاکی از صفحه ۱۱۶ تا صفحه ۱۲۲.

ج: المقامه المولویة الصحابیة الصفویة از صفحه ۱۵۳ تا صفحه ۱۹۸.

د: المقامه الدجیلیة تألیف عثمان افندی العمری الموصلی از صفحه ۱۹۹ تا صفحه ۲۸۵.

ه: مقامه شهاب الدین احمد بن ابی البرکات السویدی، از ص ۲۸۶ تا صفحه ۳۱۰.

و: المقامه الزرعیة تألیف سید نصر الله الحسینی از ص ۳۱۱ تا صفحه ۳۲۷.

ز: مقامه السید حسن بن السید محمّد امین الحسینی الحائری از صفحه ۳۲۷ تا صفحه ۳۳۴.

ح: کتابی در بیان نامهای گرگ تألیف علامه الحسن بن محمّد الصغانی از صفحه ۳۳۵ تا صفحه ۳۳۸.

ط: المقامه الدرّیة تألیف السید عمر بن ابراهیم بن الحسین الرّسعی (۱) از صفحه ۳۳۹ تا صفحه ۳۴۷.

امّا مقامات ابن ناویا: مقامات وی از صفحه ۱۲۳ شروع می شود و تا صفحه ۱۵۲ ادامه می یابد. آغاز آن چنین است: (قال الاستاذ الفاضل ابو القاسم عبد الله بن محمّد بن ناویا بن داود: هذه حکایات أحسنّ العبارة فیها، و هدّبنا ألفاظها و معانیها، و جلوناها فی حلّی البلاغه علی سامعها و راویها، و قد سلک بعض المتقدّمین هذا المذهب فی مثلها، ریاضه للخاطر، و تحدّیا للقریحه، غیر ناثل جفیرها للمرمی، و لا رائدا لسوامها عند أحد مرعی؛ و إنّما و سمتها باسم مستعار علی عاده الشعراء م.

۱- - منسوب به (راس العین) که شهری است میان حرّان و نصیبین یا شهری است در دیار بکر. لغت نامه دهخدا، حرف (ر).-

فی تشبیب القاصد، و الحکماء فی وضع الحکمه علی ألسنه البهائم و لیس ذلك بمحذور، و إنما هو تصرف فی العبارة، و راحه من تعب الجَدّ الی ملح البلاغه؛ و قد قال بعضهم: جَدّ الادب و هزله معا جَدّ. و کان ابن عباس - رحمه الله - اذا أكثر من الجَدّ قال: (حَمَّضُوا) یرید الاخذ فی طرف الأحادیث كما تتمرأ الإبل بالحمض إذا بشمت الکلاً. و قد ورد من امثال العرب ما یرتجل فی الحقیقه علی ما استعمل له، و لا یسمی ذلك کذباً، و قالوا علی لسان (ولد العتب یخاطب اباہ): (۱) ...

۸۰ قد هدموا بیتک لا أبالکا و زعموا أنك لا اخالکا

(۲) و أنا أمشی الدأ لحوالکا انشد ذلك محمد بن یزید فی کتاب الکامل و هو من نفیس الکتب یرویه اصحاب الحدیث.

و نحن فلم نبلغ فیما أوردناه فی هذه المقامات الی هذا الحدّ، و ان کنا قد مزجنا فیه اللّعب بالجَدّ، و نعوذ بالله ممّا أسخطه من خطل القول، و نرغب الیه فی تعمّدا بالتجاوز و العفو، انه ولی الرّغبه الیه، إن شاء الله (۳).

و پس از این مقدمه، المقامه النّاشئه می آید، و آن: ۴.

۱- - در نقل این مثل، یا از طرف خود (ابن ناکیا) در مقامات، و یا در نقل آن در این جا از طرف مصحّحان، باید اشتباهی رخ داده باشد؛ زیرا چنان که از عبارت الکامل، ج ۲، ص ۵۴۸: (هذا یقوله الضّبّ للجلسل) (: این کلامی است که سوسمار به بچه اش می گوید)، و از نصّ عبارت لسان العرب، حرف اللام: (کضّب یخاطب ابنه) مانند سوسماری که به فرزندش خطاب می کند)) مستفاد می شود که این گفتار بر زبان سوسمار خطاب به بچه اش و نه بر زبان بچه سوسمار خطاب به سوسمار وضع شده است لازم به یادآوری است علاوه بر اشتباه در نقل اصل مثل بجای (الضّبّ) العتب ضبط شده است. - م.

۲- - در لسان العرب ریشه (دأل) أهدموا بجای (قد هدموا) ضبط شده است. - م.

۳- - مقامات ابن ناکیا، ص ۱۲۳-۱۲۴.

(مقامه دوم از صفحه ۱۲۴ تا صفحه ۱۲۸ است و مقامه سوم از صفحه ۱۲۸ تا صفحه ۱۳۲ و مقامه چهارم از صفحه ۱۳۲ تا صفحه ۱۳۶ و مقامه پنجم از صفحه ۱۳۶ تا صفحه ۱۳۸ و مقامه ششم از صفحه ۱۳۹ تا صفحه ۱۴۳ و مقامه هفتم از صفحه ۱۴۴ تا صفحه ۱۴۷ و مقامه نهم از صفحه ۱۴۸ تا صفحه ۱۵۳) و مشاهده می شود، مقامه اول و مقامه هفتم از نسخه چاپی افتاده است.

و هر یک از (مقامه) های ابن ناکیا، با تفسیر برخی از کلمه های غریبی که در آن وارد شده پایان می پذیرد؛ به اضافه شرح برخی از کلمه های (غریب) (۱) که ناشر در پاورقی افزوده است. و مثل چنین تفسیری را در آخر هر مقامه، در سایر (مقامات) که با (مقامات) ابن ناکیا چاپ شده نمی بینیم. و چنین بر می آید که او خود- همانند روشی که در کتاب الجمان فی تشبیهات القرآن دارد- تفسیر کلمه های غریب را در آخر هر مقامه افزوده است.

و برای این که تصویری واضح از اسلوب ابن ناکیا در نگارش (مقامات) به دست دهیم، المقامه الناشئه را نقل می کنیم، و آن مقامه چنین است: (۲) (حدّثنی بعض الفتناءک، قال: خرجت فی السّیاح الشاک؛ و قد نشر الظّلام سربه، و قضی النّهار نجه، و الخله داعیه الی السّیله، و اندمقت فی بعض الطرق متعرّضا ابناء اللّمق، حتّی اذا حدی الدجی قلاصه، و استلم الجوّ دلاصه، توجّست یمینا، فتواریت منه کمینا، و اذا شخص قد ظهر لم ینتظم مثله سلک النّظر و لا وقع لیم.

۱- کلمه غریب، عبارت از کلمه ای است که معنای آن مشکل باشد. رک: لسان العرب ریشه (غرب).- م.

۲- ترجمه این مقامه و توضیحات آن، در بخش ملحقات آمده است.- م.

أنه من البشر مشتملاً ضافى الوبر، يتطير من فمه شواظ الشرر؛ تاره يشب باجمعه كالشيطان، و تاره يعسل بأربعه كالسرحان متطرفاً كقنين من الحديد، وقعهما تحله القسم على الصعيد، فخنست له حتى اصحر، و تتبعته على الاثر و إذا به قد اقتحم منازل أهل البلى، و سکان أهل الثرى، و لا- يرقب فيه ذمه و لا- يرحم لهم رمة، فجعل يظاً الأجداث، و يخترقها و يستافها و (ينتشفها) (١) حتى وقع على ضالته، و ادرك دفين ليلته، فرأيت منه العجب العجاب فى سفى تلك الاحجار و التراب، حتى وصل الى البائس فى ذلك القعر الدامس، فجبذه من ضريحه، و نبذه على صفيحه فسلب أكفانه، و حطم إرانه، ثم عاد ... و تناول حجراً ... و هال عليه ذلك التراب و الأحجار، و ولى حتى دخل الجدار فاذا بحركة العسس و الطواف، فعدل الى مئذنه فأناف، ثم رفع عقيرته، فذكر و خوف، و وعظ و استعطف، و وصف الدنيا و زوالها، و القيامة و أهوالها، و النار و عذابها و الجنة و أكوابها، فسمعت بكاء القوم، و كآتى أرى ذلك فى النوم، و قد هزنى فعاله، و هالنى احتماله. كان ذلك و أنا معه لاعلم مستقره و مستودعه؛ فلما انحدر من قله المسجد فصحت (٢) اليه، و هو ينشد:

٨١ ما ينقص الكامل من كماله ما جرّ من نفع الى عياله

ثم اتبعه متمثلاً بقول الاول:

٨٢ ذلك خير من التأبط فى شق الشمال الحقين و القمعا

فانخرط معه فى سلك الطريق، و قارنته كالرفيق، و قلت: (يا عبد الله، لقد رأيت منك العجب العجاب، و انت بهذا الادب)، فقال: (لم يخف على فضولكم).

١- - ظاهراً به قرينه سياق كلام، و وجه صحيح (ينتشفها) از اصل (نشق الزائحه) (بويى را استشمام كرد) است. و در ترجمه متن اين مقامه در بخش ملحقات همين وجه منظور شد. - م.

٢- - دخول (فاء) بر جواب (لما) تنها بنا بر رأى ابن مالک جازيز است، رك: مغنى اللبيب عن كتب الاعاريب، ص ٢٢٠- م.

منذ الليله، فما عليك من ذى العيله كلّ امرى فى شأنه ساع، فاستر يستر الله عليك، و لا تنكرنّ ما رأيت، فإنّها الغنيمه البارده، و سيان من عرض مستقفا، او خرج مختفيا، و قد قال صاحب الشريعة: (أطلبوا الرزق فى خبايا الأرض) فقلت: (ويحك! يعنى فى استخراج التّبات لا فى نبش الاموال.)، فقال:

(لست بالتأويل أولى منى أنا اليشكرى ذو سمعت به.) ثم انفصل، و هو يقول:

٨٣ أنا ابن عمّ الليل و ابن خاله إذا دجا دخلت فى سرباله

٨٤ ماذا يرينى الليل من احواله لست كمن يجزع من خياله

تفسير الالفاظ من هذه المقامه:

(اللمق) محاجّ الطريق، و هو من المقلوب، يقال: (لمقه) و (لقمه).

(تحلّه القسم): من كلامهم الجارى مجرى المثل، اذا أرادوا سرعه الشىء، و خفّه لبثه، شبّهوه بتحليل القسم. و قال الشاعر: و هو عبده بن الطيب - و ذكر ثورا:

٨٥ يخفى (١)

التراب بأظلاف ثمانيه كأنما وقعها بالأرض تحليل

يقول: (هو سريع خفيف بقوائمه لا يثبت على الأرض الّا كتحلليل القسم. و قال ابن أحمر، و ذكر الرّيح:

٨٦ إذا عصبت رسما فليس بدائم به وتد الّا تحلّه مقسم

و قال ذو الرّمّه:

٨٧ طوى طيه فوق الكرى جفن عينه على رهبات من جنان المحاذر

٨٨ قليلا كتحلليل الألى ثم قلّصت به شيمه روعاء تقليص طائم.

١-١ - يخفى مطابق با روايت امالى المرتضى، ج ٢، ص ٥١ است چنان كه با همين ضبط و به معنای (يظهر) در بخش ملحقات ترجمه شد. روايت الجمان، ص ٢٧ (تخفى) است. - م.

الألی جمع ألوه، و هی الیمین.

الاران: التابوت المختفی: التباش، من قولهم، خفی بمعنی أظهر، و قرأ بعضهم: (إن الساعه اتیه أكاد أخفیها) - بفتح الهمزه - ای أظهرها، فسمی بذلك لأنه یرج الاکفان من القبر و یرهاها، قال امرؤ القیس، یدکر الفرس:

۸۹ خفا هنّ من أنفاقهنّ کأنما خفا هنّ ودق من سحاب مرکب

(۱) ای اظهرهنّ.

ذو: بمعنی الذی فی قوله: (ذو سمعت) قال الشاعر:

۹۰ فإنّ الماء ماء أبی و جدی و بئری ذو حفرت و ذو طویت

این است نمونه ای از مقامات (ابن ناکیا)، و شرح کلمه های غریب آن، و آن نمونه، تصویری روشن از روش ادبی و توانایی لغوی او به ما می دهد؛ روش ادبی و توانایی لغوی که به آن مشهور بوده، و در نتیجه درباره اش گفته شده: (وی ادیب شاعر و لغوی کاتب است. (۲))

۸- الجمان فی تشبیحات القرآن: و بزودی درباره آن بتفصیل سخن خواهیم گفت.

اینهاست کتابهایی (از تألیفات ابن ناکیا) که در میان کتابهای ادب و تاریخ، بر آن آگاه شدیم، و ظاهراً آنها برخی از تألیفات ابن ناکیاست؛ زیرا وی چنان که گفته اند: (در هر فنی تصنیفاتی دارد، و او را کتاب (مقامات ادبی) است، و درباره ادب شناختی نیک داشت، و شخصی آراسته و زیرک، و از مردان نیک بود) (۳).

و معقول نیست آنچه ما یاد کردیم، همه کتابهایی باشد که ابن ناکیا در سراسر ۳.

۱- - در دیوان امرئ القیس، ص ۶۹ (من عشی مجلب) بجای (من سحاب مرکب) ضبط شده است. - م.

۲- - وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۸۴، انباه الزّواہ، ج ۲، ص ۱۳۳.

۳- - الجواهر المضئیه، ج ۱، ص ۲۸۳.

زندگیش نگاشته است، در حالی که وی را کوشش بسیار و علم فراوان بوده است.

تأثیر قرآن کریم در بلاغت عربی و تدوین کتاب‌هایی در مجازات قرآن و حدیث

اشاره

قرآن کریم در پیدایش بلاغت و تکامل آن اثر بسزائی گذاشت و انگیزه‌ای مهم برای توجه به نگارش اصول و قواعد بلاغت بود. و از قدیمترین کتابهایی که به بررسی اسلوب قرآن پرداخت، کتاب مجاز القرآن نگاشته ابو عبیده معمر بن مثنی (۱) (۲۰۸ ه) است، وی آن کتاب را بمنظور بررسی یک مسأله بلاغی مربوط به تشبیه- و این که آیا مشبه به در شعر امرؤ القیس:

۹۱ أیقتلنی و المشرقی مضاجعی و مسنونه زرق کانیاب اغوال

امری معلوم یا مجهول است- نگاشته است.

این کتاب، کتابی درباره علم بلاغت به معنای واضح آن نیست، زیرا معنای بلاغت و اصطلاحات آن، در آن روزگار معین نبوده است. و آن کتاب را ابو عبیده نگاشت تا لفظهای غریبی که در قرآن کریم وجود دارد، تفسیر کند، و صورتهایی از نظم قرآن که مانند آن در کلام عرب یافت می‌شود، بیان دارد. و معنای مجاز نزد ابو عبیده آن چنان نبوده که دانشمندان بلاغت در روزگارهای بعد دریافتند؛ بلکه مجاز آن است که معنای آیه را به آن بیان می‌دارد.

پیشینیان به این معنی اشاره کرده‌اند؛ هر چند برخی از متأخران جز آن را پنداشته‌اند. تقی الدین بن تیمیه (۷۳۸ ه) گوید: (نخستین کسی که به عنوان مطرح کننده اصطلاح مجاز شناخته شده، ابو عبیده معمر بن المثنی در کتابش مجاز القرآن است، و لیکن وی از مجاز آنچه مقابل حقیقت است، اراده نکرده، بلکه قصد وی از مجاز آیه، چیزی است، که به آن معنای آیه بیان می‌شود) (۲) ۵.

۱- - وی از پیشوایان ادب و لغت و تولد و وفاتش در بصره بوده است. الاعلام، ج ۸، ص ۱۹۱. - م.

۲- - کتاب الایمان، ص ۳۵.

با وجود آن، در کتاب ابو عبیده، بسیاری از مسائل بلاغت مانند تشبیه و استعاره، و کنایه، و تقدیم و تأخیر، و ایجاز، و التفات، و معنای استفهام، و نقل آن به معنای تقریر و تثبیت، و ظهور خبر در مظهر استفهام وجود دارد.

روش مؤلف (ابن ناکیا) در بررسی این مسائل، روش لغویانی (دانشمندان علم لغت) است که تحت تأثیر دانشمندان علم کلام، و استعمال بسیار قیاسهای عقلی ایشان قرار نگرفته اند، پس وی از آیه، سخن به میان می آورد، و آن را تفسیر می کند، و برای تفسیر آن از لغات غریبی که به یاد دارد کمک می جوید، و از آنها برای درستی فهم و بینش خود درباره سبکهای بلیغان عرب، شاهدها برمی گزیند.

ابو عبیده کتابش مجاز القرآن را طبق ترتیب سوره ها و آیات قرآن مرتب ساخته است، وی در آن روش همانند مفسرانی است که در تفسیر خود همین شیوه را پیش گرفته اند.

در (بخش) سوره بقره می گوید: (الم) الف، و لام، و میم ساکن است، چون از (حروف هجا) است، و بر حروف هجا إعراب وارد نمی شود، ابو النجم العجلی گفته است:

۹۲ أقبلت من عند زیاد كالخرف اجرّ رجلی بخطّ مختلف

کأنما تکتبان لام الف (۱) شاعر کلمه (لام) و (الف) را ساکن آورده، زیرا از حروف الفباست، و معنای (الم) افتتاح آغاز سخن و علامت آن سوره است، و معنای (ذلک الکتاب) (آن کتاب) ((هذا القرآن (: این قرآن) است؛ و عرب گاهی حاضر را مخاطب قرار می دهد، و آن را به اسلوب خطاب به غائب ظاهر می سازد. (۲) ۸.

۱- - مصراع اخیر در تفسیر مجمع البیان، ج ۱، ص ۳۴ چنین نقل شده: (تکتبان فی الطريق لام الف). - م.

۲- - مجاز القرآن، ج ۱، ص ۲۸.

ابو عبیده در کتاب خود، بر این روش پیش می رود، و در تفسیری که از آیات قرآن دارد، عبارتهایی مانند: (مجازه کذا): مجاز آن چنین است)) و (تفسیره کذا) و (معناه کذا) و (غریبه) و (تقدیره) و (تأویله)، به کار می برد.

شاعر عصر عباسی، ابو الحسن محمد بن ابی الحسین، معروف به (الشریف الرضی) (۴۰۶ هـ) دو کتاب نگاشته، و در آنها مجازهایی که در قرآن و احادیث پیامبر محمد (ص) وجود دارد، بیان داشته است. آن دو کتاب المجازات النبویه و تلخیص البیان فی مجازات القرآن است.

شریف رضی در کتاب اخیرش، همان روشی را که از ابو عبیده دیدیم، پیش می گیرد؛ پس وی قرآن را سوره سوره، می گیرد، آنگاه از معانی مجازی و نکته های بلاغی جالبی که در آیات وجود دارد، سخن به میان می آورد.

می گوید: (از آیات سوره ای که در آن سخن از بقره به میان آمده (سوره البقره) قول خدای - سبحانه - است: **خَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَ عَلَى سَمْعِهِمْ (۱)**)، این تعبیر (ختم) استعاره است، زیرا مهر نهادن بر دلها به معنای حقیقی ممکن نیست، و همانا معنی این است که خدای - تعالی - بر دلهایشان نشانی می نهد که فرشتگان به سبب آن، کافر و مؤمن، و مصرّ بر گناه و تارک گناه را از یکدیگر باز می شناسند؛ پس گناهکار را به سبب گناهش نکوهش، و فرمانبردار را به سبب فرمانبرداری ستایش می کنند، و از این رو خدای - تعالی - در وصف مؤمنان گفت: **أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ (۲)**.

و از آن قبیل (نوع استعاره) است در این سوره، گفتار خدای - تعالی - : **صُمُّ بَكُمْ عُمَى فَهَمْ لَا يَعْقِلُونَ (۳)** و بوضوح دانسته ایم که در حقیقت، کری و لالی و کوری ۸.

۱- - سوره البقره (۲) آیه ۷.

۲- - سوره المجادله (۵۸) آیه ۲۲.

۳- - سوره البقره (۲) آیه ۱۸.

وجود ندارد، چون ایشان (کافران) این ابزار (حسّ) را در راهنمایی و راهیابی به کار نگرفته اند، همانند کسانی اند که فاقد آن حواسند، و آن حس‌هایشان آفت زده شده است، و چنان است، قول خدای - تعالی - وَ طَبَعَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ (۱) زیرا طبع از طابع، و ختم از خاتم است؛ و هر دو به یک معنی است، و همانا خدای آن کار روا داشت تا کیفی بر کفرشان باشد (۲).

الجمان فی تشبیهات القرآن نخستین کتاب درباره تشبیهات قرآن کریم

ابن ناقیای بغدادی (متوفای ۴۸۵ هـ) کتاب الجمان فی تشبیهات القرآن را نگاشت، و آن نخستین کتابی است که تشبیهات کتاب عزیز خدای (قرآن) را مورد بررسی قرار می دهد، و همه کتابهایی که شرح حال ابن ناقی را بیان داشته اند، از آن یاد کرده اند. زرکشی درباره آن گفته است: (و در آن باره (تشبیهات قرآن) ابو القاسم بن البندار کتاب الجمان فی تشبیهات القرآن را نگاشته است (۳) و جلال الدین سیوطی گفته است: (ابو القاسم بن البندار کتابی به تشبیهات قرآن اختصاص داده، و آن را الجمان نامیده است) (۴).

و مؤلف خود درباره آن گفته است: (این است آنچه، توانایی و وسع، در تألیف این کتاب، به آن انجامید، با وجودی که نیروی حافظه و فکر پراکنده، و خاطر خسته شده، و مجالی برای تفکر درباره چگونگی برخورد با پیشامدهای روزگار و رویارویی با مشکلات دوران نیست، هر چند در افشای سر آن تألیف، و برداشتن پرده از آن و چیدن میوه اش - با وجود کثرت کتابهایی که پیشینیان درباره علوم قرآن نگاشته اند - بر ما پیشی گرفته نشده است، و کتابی به آن اختصاص داده نشده، و بابتی از سخن برای آن نگشوده اند. و امیدواری ما به خدای - عزّ و جلّ - متوجه رستگاری نزد او، و تقرّب بسوی اوست، و درود ما بر سرور ما محمّد و آل او باد، و او ۲).

۱- - سوره التوبه (۹) آیه ۹۳.

۲- - تلخیص البیان فی مجازات القرآن، ص ۳-۴.

۳- - البرهان، ج ۳، ص ۴۱۴.

۴- - الاتقان، ج ۲، ص ۴۲.

با احسان و کرم و مهربانی و رأفتش، امیدواری بسوی ذاتش را دوستدار است، و خدای ما را کافی است، و نیکو صاحب اختیاری است.

ابن ناکیا در این کتاب همان روشی را که از ابو عبیده، و شریف رضی یافتیم، پیش گرفته است، پس وی تشبیه را (در قرآن) بر حسب ترتیب سوره ها، و آیه ها مورد بررسی قرار می دهد، و نزد هر آیه ای که در آن این فن بلاغی وجود دارد، تأمل می کند، و به شرح و توضیح تشبیه آیه، و مقایسه آن با تشبیهات دیگر می پردازد، و برای آن از اشعار عرب شاهد می آورد.

در آغاز کتابش می گوید: (سپاس مر خدای را که بر بنده اش کتاب (قرآن) را فرو فرستاد، و آن را هیچ کجی نهد، و آن کتابی مستقیم است. و درود خدا بر سرور ما محمد و ال او باد و سلامش باد سلامی. تشبیهات نوعی مستحسن از انواع بلاغت است، و بتحقیق در کتاب خدای - تعالی - تشبیه هایی وارد شده که ما آنها را در این کتاب بیان می داریم، و معانی آنها را روشن می گردانیم، و به مقام رفعت آن توجه می دهیم).

وی در این مقدمه از چگونگی تشبیه سخن به میان آورده، و بیان داشته که تشبیه چیزی به چیزی، گاهی در صورت و شکل، و گاهی در حرکت و کار، و زمانی در رنگ و فام، و وقتی در اصل و ذات است. وی بیان داشته که تشبیه را ابزارهایی (ادواتی) است و از جمله آنها است: کاف، و کأن، و مثل، و شبیه و مانند آن. (و بیان داشته) چه بسا با به کار بردن مصدر، از این ادوات بی نیازی حاصل می شود؛ مانند: خرج خروج القدح (: همانند تیر بیرون شد) و (طلع طلوع الفجر (: همانند خورشید برآمد))، و (مرق مروق السهم (: همانند پیکان بشکافت))، وی بیان داشته که مانند این تشبیه در تنزیل (قرآن) بسیار نیست، و همانا عموم تشبیهات قرآن همراه با ادوات است.

و پس از آن که از این مقدمه کوتاه فراغت یافته، به سخن از تشبیهات قرآن

پرداخته، و نخستین سوره ای که از آن سخن گفته، سوره البقره است، درباره گفتار خدای - تعالی - : **ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعْدِ ذَلِكَ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسْوَةً (۱)** می گوید:

(قست) به معنای غلظت و بیست و عبست (: خشک شد، خشن و عبوس شد) است پس گویی قساوت دلها تهی شدن از نرمش و مهربانی و ترس و رقت است، و مقصود خدا از (بعد ذلك) پس از زنده ساختن مرده برای شما بنی اسرائیل با عضوی از اعضای آن گاو است؛ یعنی این معجزه، معجزه بزرگی است که هر کس آن را مشاهده کرد، و در نتیجه با مشاهده آن، چنان نمونه ای از قدرت خدا را دید که هر شکی را می زداید، (- بر آن کس) واجب می آمد که دلش نرم شود، و به خضوع افتد.)

وی در سخن از تشبیهات قرآن کریم به همین شیوه پیش می رود، و از شعر و نثر کلام عرب، و مخصوصا از اشعار شاعران جاهلی شواهدی بیان می دارد، ولی به شعر آنها بسنده نمی کند، بلکه به اشعار شاعران عصر اسلامی، و عصر عباسی مانند ابو نواس، و ابن المعتز، و جز آنها، از کسانی که پرچم نوآوری را در دوره عباسی برافراشتند، استشهاد می کند.

و از مثالها و شاهدهای فراوان و معلومات بسیاری که ابن ناقیا در این کتاب افشاند، بر می آید که وی بهره فراوانی از تحصیلات داشته، و در تحقیق و نگارش ورزیده، و در علم لغت متبحر بوده است، و از اشعاری که برگزیده تا شاهد و دلیل مطالب مورد بحث باشد، صفای طبع، و ظرافت شاعریت، و عاطفه عمیق و ذوق سرشار وی آشکار می گردد. و جای شگفتی نیست؛ که او سراینده ای لطیف سخن و نویسنده ای خوش قلم است که در موضوعات گوناگون نگاشته، و در اهداف مختلف شعری، سروده است.

و اگر کتاب ابن ناقیا را با کتابهایی که در تشبیهات نگاشته اند مقایسه کنیم کفّه برتری از آن وی می شود، و در بالاترین درجه ای که نگارندگان آن زمان نائل ۴.

شده اند، قرار می گیرد.

هر آینه ابن ابی عون (۱) (متوفای ۳۲۲ هـ) کتاب التشیهات را نگاشت، و شیخ ابو عبد الله محمد بن الکتانی الطیب (۲) کتاب التشیهات من اشعار اهل الاندلس را تألیف نمود، و لیکن این دو نگارنده نتوانستند چنان که ابن ناکیا اوج گرفته، اوج گیرند، و نتوانستند چنان که ابن ناکیا توانست، بر تشبیهاتی که برگزیده اند، روح تازه ای بیفزایند که خواننده را بسوی خود فرا خواند، و معلومات تازه ای به وی تقدیم نماید.

ابن ابی عون در مقدمه کتابش می گوید: (خدای تمایلت را به ادب، و دوستیت را نسبت به علوم بیفزاید، و توفیق دست یابی به برهانت عنایت کند، و به راه مستقیم راهنمائی نماید. و در رسیدن به مطلوبیت از راه درست، تو را یاری کند، و در مقام پژوهش به مقصودت رساند. از من خواستی - خدای عزت دهد - از تشبیهات دلنشین شاعران و از نوآوریهای ظریفشان در صنعت تشبیه، ابیاتی برای به رشته تحریر آورم، و بتحقیق - خدای عزت دهد - مردم در برگزیدن شعر، و تمیز آن به پیش رفتند؛ جز این که شعر را به بابهایی تقسیم نکردند؛ در صورتی که به سه قسم تقسیم می شود: یک قسم (مثل سائر)، و قسمی استعاره غریب و قسمی دیگر تشبیه نادر است. و هر شعری که از این بخشهای سه گانه بیرون باشد، کلام میانه، و یا نازل است که بهره و فایده ای در آن نیست ...)

و مهمترین و سخت ترین این انواع را برای سازنده آن، تشبیه یافتیم؛ زیرا تشبیه جز برای کسی که تأملش دیر پاید، و احساسش لطیف باشد، و با تفکر دقیق میان چیزها فرق نهد، دست ندهد، و من در این کتاب ابیاتی برگزیده در تشبیه، ثبت.

۱- - برای شرح حال وی، معجم الادباء، ج ۱، ص ۲۳۴ و ما بعد آن ملاحظه شود.

۲- - برای شرح حال او مقدمه کتاب التشیهات من اشعار اهل الاندلس، ص ۷ و ما بعد آن ملاحظه شود.

می‌کنم، و معانی گوناگون و تشبیهات متداول را همراه با بیت‌های بدیع و نادر تحلیل می‌نمایم، و بر اجمالی از سخن که تو را در آن بهره و لذت و تربیت و ادب باشد، بسنده می‌کنم، و از اطاله کلام که خستگی آفرین است خودداری می‌ورزم، و آن کتاب را کتابی در (مثلها) و کتابی درباره (استعاره) به دنبال می‌آورم، و کتاب تشبیهات را با نام خدا با تشبیهات خالق اشیا-جل و عز- در کتابش، آغاز می‌نمایم، که آن کتاب کاملترین شاهد، و روشن‌ترین دلیل است. (۱)

آنگاه مثال‌های اندکی از آیات قرآن کریم- بدون این که شرح یا توضیحی بر آنها بنگارد- یاد می‌کند، و از آن پس خاطر نشان می‌سازد که عرب بوسیله (کأنّ)، و (کمن) و (کاف) و (مثل) و (کما) و (کمثل) و (کامثال) و (تخال): می‌پنداری)) و (تظنّ): گمان می‌کنی)) و (تکاد): نزدیک است)) و به وسیله ادواتی نظیر آنها، تشبیه را بیان می‌کند. و هرگاه شاعر نتواند با اظهار یکی از این ادوات وزن شعر را استوار سازد، آن را در تقدیر می‌گیرد.

وی بیان بابهای تشبیه را بدون مقایسه و تحلیل آغاز می‌کند، و از جمله بابهایی که بیان نموده عبارت است از: (باب فی الثریّا (: بابی درباره ستاره ثریا)) (باب فی وضوح الصبح (: بابی در روشنی صبح))، (باب فی الحرباء (: بابی درباره کرباسو: مارمولک))، (باب فی المصلوب (: بابی درباره شخص به دار آویخته شده))، (باب فی الفرس (: بابی درباره اسب))، (باب فی الطرد و الظفر (۲)) و بابهای بسیار دیگر.

امّا ابن الکتّانی الطیب، وی مثل چنین مقدمه‌ای در کتابش بیان نکرده، و تنها با بیان تشبیهات اهل اندلس آغاز کرده، و نخستین باب آن تشبیهات عبارت است از:

(باب من التشبیهات فی السماء و النجوم و القمرین (: بابی از تشبیهات درباره آسمان و م.

۱- کتاب التشبیهات، ص ۱-۲.

۲- شاید مقصود از آن باب، تعقیب شکار و رسیدن و گرفتن آن باشد یا راندن دشمن و پیروز شدن بر او- م.

ستارگان و ماه و خورشید)) و (باب فی انبلاج الصبح (: بابی در دمیدن صبح)) و (باب فی الريح (: بابی درباره باد)) و (باب فی الرعد و البرق (: بابی درباره رعد و برق)) و بابهای دیگر.

ابن الطیب در این روش با ابن ابی عون اتفاق دارد، و شاید گام جای گام او نهاده است.

و اگر در این دو کتاب نظر کنیم، میان ابن ناکیا (از یک سو) و ابن ابی عون و ابن الطیب (از سوی دیگر) تفاوتی بسزا می بینیم؛ که اولی از تشبیهات قرآن طبق ترتیب سوره ها و آیات سخن به میان آورده، و به بررسی و شرح و مقایسه آنها پرداخته، و نظر خود را در بسیاری از مسائل اظهار نموده است؛ در صورتی که آن دو نفر دیگر تشبیهات کلام عرب را بدون تحلیل یا شرح یا مقایسه ای یاد کرده اند، و از این جا بروشنی ارزش کتاب الجمان فی تشبیهات القرآن در مقام بحثهای قرآنی و بلاغی آشکار می گردد، و اهمیت کار ابن ناکیا در این بحثهای تازه ای که در مورد آنها، بر او پیشی گرفته نشده ظاهر می شود؛ هر چند دیگران مانند ابو عبیده و سید رضی بصورت کلی سخن از مجازات قرآن به میان آورده اند.

پس از این همه، کتاب الجمان مرجع مهمی در بررسی تفسیر قرآن و بلاغت عربی، و ادب بلند پایه، می باشد، و منبع جالبی است که آدمی می خواند و یک جو معنوی را احساس می کند که آیات کتاب حکیم، آن را منعکس می نماید، و در می یابد که در آستانه ادبی جاوید قرار گرفته که با تمام سربلندی و عزت در طول روزگار مبارز می طلبد. و شاید این کتاب نقطه عطف تازه ای برای بررسیهای قرآنی جدید، و بحثهای بلاغی بدیع باشد، و شاید روزی از روزها بسوی آن روی آوریم.

اما در مورد نسخه خطی کتاب الجمان: از این کتاب یک نسخه منحصر بفرد در کتابخانه اسکوریال (۱) موجود است که با خط نسخ زیبا و با حرکت گذاری نوشتهم.

۱- - lairucSE: اسکوریال کتابخانه ای است مشهور در قصبه اسکوریال (اسپانیا). لغت نامه دهخدا، شماره ۱۱، ص ۲۴۷۲-.

شده و به سال ۶۲۵ ه در شهر (حصن زیاد) بر محمد بن ابی الوفا بن احمد الموصلی معروف به (ابن القیسی) قرائت گردیده است، و این نسخه خطی برای کتابخانه (الملك العادل ابی الفتح ملکشاه بن سلجوق بن محمود بن ملکشاه نوشته شده، و در کتابخانه (السلطان عبد الله بن زیدان السعدی) در بلاد مغرب موجود بوده است.

و در (معهد المخطوطات (: مرکز نگهداری نسخه های خطی)) جامعه الدول العربیه (۱)، یک نسخه عکسی از آن موجود است. و معهد المخطوطات که سپاسش بجا آورده می شود در حقّ ما لطف فرمود، و عکسی از آن نسخه را در اختیار ما نهاد، و استاد محقق محمد رشاد عبد المطلب را در این کار دستی نورانی (کرامتی شایسته) است؛ پس خدای پاداش خیرش دهد.

این نظری گذرا بود که بر ابن ناقیای بغدادی و کتابش الجمان فی تشبیهات القرآن افکندیم، و شاید آن نظر، متضمّن مطالبی باشد که زندگی این مردی را که متهم به بی پروایی بود روشن سازد، و اندیشه ای درباره کتابهای او و بویژه کتاب الجمان وی به دست دهد. و از خدای می خواهیم که ما را به کاری که متضمّن خدمت به میراث عرب و مسلمانان است موفق کند.

دکتر احمد مطلوب استادیار و مدیر گروه روزنامه نگاری دانشکده ادبیات بغداد، ۲۴ تموز ۱۹۶۷ م.

۱- - و آن عبارت از یک سازمان عربی بین المللی متشکل از کشورهای عربی است که منشور آن را پذیرفته اند (تأسیس ۱۹۴۵ م) رک: موسوعه سیاسیه، ج ۲، ص ۱۹۸- م.

مقدمه مؤلف

بسم الله الرحمن الرحيم سپاس مر خدای را که بر بنده اش کتاب (قرآن) را فرستاد و مر آن را هیچ کجیبی نهاد و آن کتابی راست و درست است. و خدای بر سرور ما محمد و ال او درود فرستد و سلام دهد سلام دادنی.

عبد الله بن محمد بن ناکیا بن داود گفت:

تشبیهات نوعی مطلوب از انواع بلاغت است. و بتحقیق از آن نوع، شواهدی در کتاب خدای- تعالی- (قرآن) وارد شده که ما در این کتاب یاد می کنیم، و معانی آنها را روشن می گردانیم. و جایگاه برتری آن را گوشزد می نماییم، و در چگونگی تشبیه می گوئیم: چیزی به چیزی یا در صورت و هیأت و یا در حرکت و کار و یا در رنگ و شکل، و یا در اصل و طبع، تشبیه می شود. و هر یک از آن دو در ذات خود مستقل است، و تشبیه در برخی جهات آن تحقق می یابد؛ و به آن سبب، تشبیه جسم به جسم و عرض (۱) به جسم، و جسم به عرض، و عرض به عرض جایز است.

و تشبیه را ادواتی (۲) است، و از جمله آنهاست: (کاف) و (کأن) و (مثل) وم.

۱- برای توضیح معنای عرض، رک: بخش ملحقات همین کتاب پاورقی بیت ۴۶۹- م.

۲- ادوات جمع (اداه) و مقصود از آن حروف یا احیاناً کلماتی است که معنای تشبیه را بیان می دارد.- م.

(شبيهه) و مانند آن. و گاهی از آوردن این ادوات بی نیازی حاصل می شود؛ مانند:

(خرج خروج القدح) و طلع طلوع الفجر و مرق مروق السیهم (: همانند سپیده بر آمد و بمانند تیر شکافت)) و مثل چنین تشبیه، در تنزیل (قرآن) فراوان نیست، و همانا عموم تشبیهات در آن کتاب مقرون به ادوات است. و از خدای، نگهداری از لغزش و سلامت در گفتار و کردار را خواستاریم.

تشیبه در سوره بقره

(بیان گفتار) خدای - عزّ و جلّ - : ثُمَّ قَسَتْ قُلُوبُكُمْ مِنْ بَعِيدٍ ذَلِكُمْ فَهِيَ كَالْحِجَارَةِ أَوْ أَشَدُّ قَسِيوَةً (۱) - زمخشری در تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۱۱۵ می گوید: وصف دلها به سختی و خشونت مثل برای سرپیچی دلها از پند گرفتن، و عدم تأثیر موعظه در آنهاست. (۲).

معنای (قست): و آن به معنای (غلظت و بیست و عبست) (- خشن شد و خشک گردید و درهم شد) است، و گویی سختی دل، همان رخت بر بستن نرمی و مهربانی و خشوع از آن است (۲).

و معنای گفتار خدا: (من بعد ذلک): مقصود او از بعد ذلک (: پس از آن).

پس از زنده کردن مرده برای شما (مخاطبان منقول در آیه؛ یعنی بنی اسرائیل) با اندامی از اندامهای گاو است، معنی این است که این معجزه (زنده ساختن مرده) معجزه ای بزرگ است، که بر هر که آن را دید- و با دیدن آن چیزی را مشاهده نمود که هر شکی را از بین می برد- واجب می بود دلش نرم و رام شود. خطاب در این جا با (کاف) ذلک متوجه جماعت است، و از آن جهت (ذلکم) نگفت که معنای جماعت، جمع است و به تأویل لفظ جمع (مفرد مذکر) می رود؛ پس خطاب درت.

- ۱- - دنباله آیه (وَ إِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ مِنْهُ الْأَنْهَارُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَقَّقُ فَيَخْرُجُ مِنْهُ الْمَاءُ وَ إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ وَ مَا اللَّهُ بِغَافِلٍ عَمَّا تَعْمَلُونَ) سوره البقره
- ۲- آیه ۷۴.

لفظ مفرد و در معنای جمع است.

در قول خدا (فهی کالحجاره) جایز است (ها) در (فهی) ساکن شود (فهی)؛ زیرا اتّصال (فا) به آن، صورتش را صورت کلمه (فخذ) قرار داده و از این رو کسره (ها) برای رفع ثقالت حذف شده است.

و برخی جواز سکون (ها) و (یا) را با هم روایت و برخی آن روایت را ردّ کرده اند (۱)؛ چنان که سکون واو (هو) را در جمله (هو ربکم) رد کرده (و در ردّ آن) گفته اند: (زیرا هر ضمیری وقتی مفرد باشد، حرکتش فتحه است، مانند انا ربکم) پس همان گونه که نون انا ساکن نمی شود، این واو (واو هو) نیز ساکن نمی گردد.

کسی که اشدّ قسوه (با رفع اشدّ) قراءت نموده، با تقدیر (هی) (مبتدای محذوف) رفع داده است. پس گویی گفته است: (أو هی اشدّ قسوه)، و هر کس (اشدّ) قراءت نموده، پس آن فتحه، در اصل علامت جرّ، و (به سبب عطف) متضمّن معنای کاف تشبیه است، ولی چون (اشدّ) بر وزن افعال می باشد به سبب وصفیت و داشتن وزن الفعل غیر منصرف، و در موضع جرّ مفتوح شده است.

و همانا خدای - عزّ و جلّ - از آن جهت دل‌هایشان را در سختی به سنگ تشبیه نمود که سنگ در مقام (مثل) نهایت سختی را دارد، و به آن سبب فرزدق (۲) گفته است: (از بحر بسیط)

۱ اما العدو فانا لا نلین له حتّی یلین لضرس الماضع الحجر

(۳) د.

۱- - کتاب النشر فی القراءات العشر، ج ۲، ص ۲۱۷ ملاحظه شود.

۲- - او همام پسر غالب پسر صعصعه پسر دارم است، وی در بصره متولّد شد، و در بادیه آن جا پرورش یافت. وی سومین شاعر از شاعران پیشرو سه گانه در روزگار اموی - احطل، جریر و فرزدق - است وی در سال ۱۱۴ ه وفات یافت. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۳۸۱).

۳- - آن بیت از قطعه ای است که اوّل آن چنین است: یختلف الناس ما لم یجتمع لهم و لا اختلاف إذا ما اجمعت مضر دیوان او، ج ۱، ص ۲۰۰ ملاحظه شود.

و دیگری گفته است: (از بحر بسیط)

۲ ما اطيّب العيش لو أنّ الفتى حجر تنبو الحوادث عنه غير مكلوم

و عمرو بن ملقط الطائي گفته است (۱): (از بحر مجزوء کامل)

۳ من مبلغ عمرا بانّ الم رء لم يخلق صباره

۴ و حوادث الايام لات بقى لها الا الحجاره

(۲) و خدای- تعالی- در وصف دوزخ گفت: (وَقَوْذَهَا النَّاسُ وَ الْحِجَارَةُ (۳))، و مردم را از دوزخ با این وصف که خوراک آن، انسان و سنگ است، بر حذر داشت.

و ابو ذؤیب الهذلی (۴) در وصف سختی مصیبتی که بر وی نازل شده با آوردن تمثیلی گفته است: (از بحر کامل)

۵ حتّى كائى للحوادث مروه بصفاء المشرق كلّ يوم تفرع

(۵) و از این باب است شعر عقبه الاسدی: (از بحر وافر)

۶ معاوى إنّنا بشر فاسجح فلسنا بالجمال و لا الحديد

۷ أكلتم ارضنا فحررتموها فهل من قائم او من حصيد

و ذو الرّمه (۶) در غزلسرایى خود گفته است: (از بحر بسیط) ال

۱- او عمرو بن نعامه بن غياث بن ملقط است. (معجم الشعراء، ص ۵۷).

۲- این دو بیت از جمله سه بیتی است که آنها را در تحریک عمرو بن هند سروده که آخرین آن بیتها این است: فاقتل زراره لا اری فی القوم اوفى من زراره و در معجم الشعراء، ص ۵۸ بجای (لا بيقى) لا تبقى ضبط شده است.

۳- سوره البقره (۲) آیه ۲۴.

۴- او خویلد بن خالد شاعر جاهلی- اسلامی است، وی روایتگر ساعده بن جوئیّه الهذلی بود. او با عبد الله بن زبیر رهسپار جنگی شد در بلاد مغرب، و بدرود زندگی گفت. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۵۴۷)

۵- آن بیت از شعرهای قصیده ای است که اول آن چنین است: أمن المنون وریبها تتوخیع و الدهر لیس بمعتب من یجزع دیوان الهذلیین، ج ۱، ص ۳، در الاغانی، ج ۶، ص ۲۵۱ بجای (ریبها) ریه ضبط شده است.

۶- و غیلان بن عقبه یکی از عشق پیشگان عرب، و قرین عشق او (میّه) است. برای شرح حال

۸ يقول بالزرق صبحی إذ وقفت بهم فی دارمیه أستسقی لها المطرا

۹ لو كان قلبك من صخر لصدّعه هيج الديار لك الاحزان و الذكرا

(۱) و اعشى (۲) گفته است: (از بحر طویل)

۱۰ فان یمس عندی الشیب و السقم و العشى فقد بنّ منی و السلام تفلّق

۱۱ بأشجع أخذ علی الدهر حکمه فمن ایّ ما تجنی الحوادث أفرق

(۳) و عذری (۴) (مجنون لیلی) - در حال اشاره به عظمت عشق و رنجی که از دل بستگی و دل باختگی خود می کشد - گفته است: (از بحر طویل)

۱۲ و لو أنّ ما بی بالحصا فلق الحصا و بالریح لم یسمع لهنّ هبوب

(۵) و شاعران (محدث (۶)) در غزلسرایی خود، دل محبوب را بسیار به سنگ تشبیه کرده اند؛ مانند شعر سلم بن عمرو بن عطاء (۷): (از بحر منسرح)

۱۳ یلین من لا ارید رقتّه و قلب من أشتهیه کالحجر

و ابن ابی امیه نیز - در حالی که محبوبی را وصف می کند - گفته است: (از ۹).

۱ - دیوان ذی الرمه، ص ۱۸۴.

۲ - او میمون بن قیس، و مکنّی به ابو بصیر است، و به (دربار) شاهان پارس وارد می شده است، وی چهارمین شاعر از شاعران متقدّم است. الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۱۷۸.

۳ - دیوان الاعشى، ص ۲۱۷. در لسان العرب ریشه (شجع) بجای (تجنی) تأتی ضبط شده است.

۴ - او مجنون لیلی، قیس بن الملوّح است (برای شرح حال او رک: تاریخ الادب العربی بروکلن، ج ۱، ص ۱۹۴ - م.).

۵ - در نسخه اصل چنین است، و لیکن در دیوان مجنون لیلی، ص ۳۳، (فلو) بجای (ولو) ضبط شده است.

۶ - ادیبان شاعران عصر عباسی را به (محدث) ملقب نموده اند. رک: مقدّمه مصحّح طبقات الشعراء ابن المعتزّ، ص ۵ - م.

۷ - او سلم بن عمرو الخاسر متوفای سال ۱۹۶ هجری است. طبقات الشعراء ابن المعتزّ، ص ۹۹.

۱۴ أطرافه تعقد من لینه و قلبه كالحجر القاسی

و حکمی (۱) (ابو نواس) گفته است: (از بحر متقارب)

۱۵ فیالیت شعری أمن صخره فؤادك هذا الذی لا یلین

(۲) و این معنی در شعر (کثیر (۳)) مورد ملاحظه قرار گرفته است: (از بحر طویل)

۱۶ کاتی انادی صخره حین اعرضت من الصمّ لو تمشی بها العصم زلت

(۴) و شاعر دیگری گفته است: از بحر طویل

۱۷ و لو انّ ما أشكو إلیکم شكوته الی جبل لارفضّ أو لتصدّعا

و شاعر دیگری در مقام مبالغه در وصف خشونت، و نفی عطوفت با نفی عضوی که قرین مهر است، بر آمده، و علت آن (خشونت) را با این تعبیر نیکو بیان نموده است: از بحر کامل ۱۸ ما إن لها (لبد) (۵)

(ترقّ له شهدهت بذاك لطافه الكشح

اما آن کسی که منظورش در این باب (تشبیه دل به سنگ) تنها تشبیه باشد، و در اقتباس آن به عبارت قرآن اعتماد کند، چنان کسی - بدون این که معنی را با مثلّم.

۱- او ابو نواس الحسن بن هانی است، سال ۱۳۹ هجری در اهواز متولد شد و سال ۱۹۵ هجری در بغداد وفات یافت. طبقات الشعراء ابن المعتز، ص ۱۹۳ ملاحظه شود.

۲- دیوان ابی نواس، ص ۲۹۲، ملاحظه شود.

۳- او کثیر بن عبد الرحمن یکی از عشق پیشگان عرب، و قرین عشق او (عزّه) می باشد، و به او منسوب شده است. العشر و الشعراء، ج ۱، ص ۴۱۰.

۴- چنین است در نسخه اصل، و دیوان کثیر، ج ۱، ص ۴۳، و الامالی، ج ۲، ص ۱۰۴. و لیکن در الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۴۲۲ (تمشی بها العیس) (بجای (تمشی بها العصم)) ضبط شده است.

۵- عبارت متن چنان که نقل شد لبد ضبط شده، و لیکن سیاق معنای شعر گویای آن است که آن کلمه محرف از (کبد) باشد و در بخش ترجمه اشعار (ملحقات) این مطلب واضحتر می شود. - م.

قول خدای- تعالی:- (او اشدّ قسوه) و دلیلی که دنبال آن آمده و برهانی که بر آن اقامه شده به کمال رساند- به همان محض تشبیه بسنده می کند. و چنان است حال هر آنچه شاعران و دیگر صاحبان بلاغت از معانی قرآن به کلام خود افزوده اند ایشان در نقل آن معانی از نظر اعجاز و بی همتایی، و عزّت و رفعت به منزلت قرآن نمی رسند، و به مرتبت آن دست نمی یابند.

و خدای- جلّ اسمه- بیان نمود که چگونه دل‌هایشان از سنگ سخت تر است، پس گفت: **وَإِنَّ مِنَ الْحِجَارَةِ لَمَا يَتَفَجَّرُ فِيْخُرْجٍ مِنْهُ الْمَاءُ (۱)** و مقصود حقّ از کلام اخیر (و إِنَّ مِنْهَا لَمَا يَشَّقُّ) چشمه هایی است که در حدّ جویبار نیست، یکی از شاعران مولّد (۲) از آن معنی پیروی کرده، و در یاد جوانی و گریستن بر آن گفته است:

از بحر طویل

۱۹ فلا تلحیا ان فاض دمع لفقده فقلّ له بحر من الدمع یشمد

۲۰ و لا تعجبا للجلد بیکى فریما تقطر عن عین من الماء جلمد

و نیز در غزلسرایى گفته است: از بحر مجزوء کامل

۲۱ یا شبیه البدر فى الحسن ن و فى بعد المنال

۲۲ جد فقد تنفجر الصخ ره بالماء الزلال

(۳) و پس از آن همه، معنای کلام خدا (فهى كالحجاره) با همراه داشتن **وَإِنَّ مِنْهَا**

۱- - سوره البقره (۲) آیه ۷۴.

۲- - ادب عبّاسی ادب مولّد نامیده می شود؛ زیرا بیشتر ادیبان آن دوره مولّد بوده اند (از پدر و مادری به وجود آمده اند که یکی عربی و دیگری غیر عربی بوده است) و یا ادب عبّاسی ادب محدث نامیده می شود؛ زیرا ادیبان آن عصر نسبت به ادیبان عصر جاهلی و اموی نوظهور بوده اند، آنگاه خود ادب نیز به این معنی مولّد بوده یعنی در معانی و اسالیب عربی خالص نبوده؛ زیرا در ادب عربی فنون و اغراض (معانی) وارد شده که ادب عربی با آن مأنوس نبوده است. رک: تاریخ الادب العربی الاعصر العباسیّه، تألیف عمر فرّوخ، ج ۲، ص ۳۹-۴۰. م.

۳- - ابو بکر الخالدی گفته است: (یا شبیه البدر حسنا* و ضیاء و منالا)

لَمَا يَهْبِطُ مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ (۱) تمامتر و شاملتر و کاملتر و برتر است، و مثال آن، کوهی است که وقتی خدا با موسی (ع) سخن گفت، برای آن کوه متجلی شد. و گروهی گفته اند: آن (فرو ریختن سنگ) اثر صنعی است که دلالت دارد بر این که آن سنگها مخلوق است، و تأویل برگزیده، جز این است؛ زیرا اثر صنع در همه سنگها آشکار است، و همانا تنها سنگهای فرو ریخته است که در آن قدرت تشخیص قرار داده شده چنان که خدای - سبحانه - گفت: لَوْ أَنْزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَرَأَيْتَهُ خَاشِعاً مُتَصَدِّعاً مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ (۲). و دخول او در این جا (او اشد قسوه) مفید معنای شک نیست؛ بلکه (او) نوعی است که مبین معنای (اباحه) می باشد؛ (از باب مثال) می گویی:

(جالس الحسن أو ابن سیرین) (: با حسن مجالست کن یا با ابن سیرین) و معنی این است که آن دو نفر شایسته مجالستند؛ اگر با یکی از آن دو نشست و برخاست داشته باشی، کاری صحیح انجام می دهی، و اگر با هر دو هم مجالست نمایی، کاری صحیح به انجام می رسانی (۳).

پس تأویل آیه این است که: بدانید اگر سختی دلهای ایشان را به سنگ تشبیه کنید، تشبیه شما درست است، و یا اگر به سخت تر از سنگ هم تشبیه کنید، م.

۱- - سوره البقره (۲) آیه ۷۴.

۲- - سوره الحشر (۵۹) آیه ۲۱.

۳- - ابن هشام در مغنی اللیب، ج ۱، ص ۶۰ در مقام سخن از معانی (او) گفته است: (چهارم) (از معانی او) اباحه است، و آن نوعی است که پس از طلب، و پیش از آنچه مفید معنای جمع است، واقع شود؛ مانند: جالس العلماء او الزهاد (: با دانشمندان یا زاهدان مجالست کن) و تعلم الفقه او النحو (: علم فقه یا نحو بیاموز) و هرگاه (لا) ی ناهیه پیش از آن در آید، انجام ما قبل (او) و ما بعد آن ممنوع می شود؛ مانند: وَلَا تُطْعَمُ مِنْهُمْ آثِمًا أَوْ كَفُورًا سوره الانسان (۷۶) آیه ۲۴ (: از ایشان نه گنه کاری را اطاعت کن و نه ناسپاسی را) و معنی این است که احدهما (یکی از آن دو) را اطاعت مکن. پس هر یک از آن دو را که اطاعت کنی، احدهما را اطاعت کرده ای و خلاصه معنای آن حالت این است که (لا) برای نهی از آنچه مباح بوده، بر سر جمله در می آید، و حکم نهی داخل بر (او) که مفید تخییر باشد چنین است، و آن موافق نظر سیرافی است، و ابن مالک خاطر نشان ساخته که بیشترین مورد استعمال (او) که به معنای اباحه است در مقام تشبیه است؛ مانند: (فهی کالحجاره او اشد قسوه) - م.

تشبیهات صحیح است، بنا بر این، کلمه (أو) در این مقام، شایسته معنای (واو) نمی باشد، و مانند (أو) در آن آیه، (أو) در قول خدای - تعالی - : **مَنْ لَّهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ صُمْ بُكُمْ عُمَىٰ فَهُمْ لَا يَرْجِعُونَ أَوْ كَصَيْبٍ (۱)** است.

مقصود (از مثل ایشان) مثل منافقان است: یعنی: اگر حال ایشان را به حال برافروزنده آتش مانند کنی، مثل ایشان همان است، و اگر حالشان را به حال باران زدگان تشبیه کنی، مثل ایشان همان است، و اگر ایشان را به هر دو تشبیه کنی، پس حال هر دوی آنها مثل ایشان است، پس آوردن تشبیه برای حال ایشان، شما را رواست، و این تشبیه برای منافقان از جهت آراستن خود به ظاهر اسلام و حفظ خونهایشان با تظاهر به اسلام است؛ پس مثل آنچه از اسلام خود را به آن آراسته اند همانند آتشی است که آتش افروز از آن روشنی می جوید.

و مقصود کلام خدای - تعالی - **ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ (۳۱)** آگاه ساختن مؤمنان از وضع منافقان است، پس بتحقیق نور اسلام از ایشان - به سبب آنچه خدا از کفرشان آشکار ساخته - رخت بر بسته است، و ممکن است (مقصود از نور در) ذهب الله بنورهم، نور منافقان در آخرت باشد یعنی ایشان را (در آخرت) معذب می گرداند، پس در حقیقت ایشان را نوری نباشد؛ زیرا خداوند برای مؤمنان در سرای آخرت نوری قرار داده، و آن نور از کافران گرفته شده است؛ دلیل آن گفتار خداست: **انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا (۲)**.

۱- - سوره البقره (۲) آیات ۱۷، ۱۸، ۱۹، و تمام آیه آخری چنین است: **أَوْ كَصَيْبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ. (۳۱) - سوره البقره (۲) آیه ۱۷.**

۲- - سوره الحديد (۵۷) آیه ۱۳، و تمام آیه چنین است: **يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَالْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتَبِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا نُورًا فَضُرِبَ بَيْنَهُم بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ.**

معنای قول خدا: (أَوْ كَصَيْبٍ):

صیب به معنای باران است؛ شاعر گفته است: از بحر طویل ۲۳ کانهم صابت علیهم سحابه* صواعقها لطیرهنّ دیب (۱) و معنای آیه آن است که و یا (مثل ایشان) مثل مبتلایان به بارانی است؛ پس خدا دین اسلام را- در مورد سختیها و ترسی که به ایشان می رسد- مثل آنها قرار داده، و برقی را که از پرتو آن روشنی می جویند، مثل اسلامی قرار داده که از پرتو آن نور می جویند، و ترسی را که در هنگام جهش برق بر آنها عارض می شود، همانند ترسی قرار داد که از کشته شدن، به ایشان دست می دهد؛ (۲) و دلیل آن گفتار خدای- تعالی-: يَحْسَبُونَ كُلَّ صَيْحَةٍ عَلَيْهِمْ (۳) است.

(بیان لغت و معنای) گفتار خدا: يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ (۴):

گفته می شود: (خطف یخطف). و قاریان در قراءت آن فعل وجوهی قائلند:

از اخفش با کسره (خاء) و (طاء) روایت می شود، و از غیر او با فتحه (یاء) و (خاء) و کسره (طاء) روایت می شود، و به وجه دیگری نیز روایت می شود، و آن سکون (خاء) و (طاء) است؛ و این وجه به سبب ناممکن بودن برخورد دو ساکن، جایز است.

۱- در لسان العرب ریشه (صوب) نقل شده است: (و گفتار خدای- تعالی- (او کصیب من السّماء): ابو اسحاق گفته است: صیب در این جا به معنای باران است، و این مثلی است که خدای- تعالی- برای منافقان زده است، و گویی (او کصیب) به معنای (او کاصحاب صیب (یا مانند مبتلایان به باران)) است پس خدا دین اسلام را- در مورد سختیها و ترسی که به ایشان می رسد- مثل آنها قرار داد و برقی را که در پرتو آن روشنی می جویند، مثل اسلامی قرار داد که از پرتو آن نور می جویند، و ترسی را که هنگام جهش برق بر آنها عارض می شود همانند ترسی قرار داد که از کشته شدن به ایشان دست می دهد، و دلیل آن گفتار خدای- تعالی- است: (یحسبون کلّ صیحه علیهم)، و هر چیزی که از بالا به پایین فرود آید مصداق فعل (صاب یصوب) است، وی (ابو اسحاق) به عنوان شاهد معنای صاب خواند: کانهم صابت علیهم سحابه صواعقها لطیرهنّ دیب (صاب یصوب) است، وی (ابو اسحاق) به عنوان شاهد معنای صاب خواند: کانهم صابت علیهم سحابه صواعقها لطیرهنّ دیب.

۲- ابن منظور این سخن را در ریشه (صوب) یاد کرده که در پاورقی پیش نقل شد.

۳- سوره المنافقون (۶۳) آیه ۴.

۴- سوره البقره (۲) آیه ۲۰.

نیست (۱)، امّا بعد از قراءت (یخطف) قراءت نیکو (یخطف) و (یخطف) است، و اصل آن (یختطف) می باشد، پس (تا) در (طاء) ادغام گردید، و فتحه (تاء) بر (خاء) افکنده شد (۲). و کسی که (یخطف) به کسره (خاء) قراءت می کند، پس سبب آن سکون خاء و سکون طاء اول (التقاء ساکنین) است. و برخی گمان کرده اند اعطای کسره به ساکن اول، به سبب التقاء ساکنین، اشتباه است، (و گفته اند) کسی را که در (یخطف) چنین عقیده ای دارد، لازم می آید که (یعض) را (یعض) و (یمد) را (یمد) بخواند (۳). جواب وی این است که قائل به آن قراءت را چنین ملازمه آید.

۱- در لسان العرب ریشه (خطف) نقل شده است: (خطفه با کسره عین الفعل، یخطفه خطفا با فتحه عین الفعل، و در آن فعل وجه دیگری است که اخفش آن را نقل نموده و آن خطف- با فتحه طاء- و یخطف- با کسره طاء- و آن وجهی غیر معتبر و کم استعمال و تقریبا غیر معروف است، و یونس قول خدای- تعالی- (یخطف) را به آن وجه قراءت کرده، و بیشتر قاریان (یخطف) با فتحه قرائت کرده اند و ازهری گفته آن قراءتی نیکوست.

۲- در لسان العرب ریشه (خطف) نقل شده: کسی که (یخطف) قراءت کرده، نزد وی اصل آن (یختطف) بوده و تاء در طاء ادغام شده و فتحه تاء بر (خاء) افکنده شده است.

۳- فراء در معانی القرآن، ج ۱، ص ۱۷ گفته است: قاریان (یخطف ابصارهم) را با فتحه یاء و خاء و تشدید طاء قراءت می کنند. و برخی یاء را فتحه و خاء را کسره می دهند، و طاء را به تشدید می خوانند و (یخطف) می خوانند، و برخی یاء و خاء را کسره و طاء را تشدید می دهند، و (یخطف) می خوانند. و برخی از قاریان اهل مدینه خاء و طاء را ساکن می گردانند. و میان دو ساکن جمع می کنند و می گویند (یخطف)، و امّا آن که (یخطف) می خواند، وی فتحه تاء ادغام شده را به سبب این که ساکن شده، به خاء منتقل ساخته است، و امّا آن که خاء را کسره داده، وی در طلب ابقاء کسره همزه (اختطف) و (اختطاف) بوده است، و برخی نحویان درباره کسره خاء گفته اند که چون خاء ساکن بوده و تاء بعد از آن ساکن شده، اجتماع دو ساکن تحقق یافته، و ساکن اول مکسور شده است، چنان که عرب گفته: (إضرب الرجل): آن مرد را بزن) پس باء اضرب مکسور شده چون با لام ساکن (الرجل) برخورد کرده است. و آنچه نحویان گفته اند چیزی در خور توجه نیست؛ زیرا اگر مطلب چنان بود که ایشان گفته اند، عرب (یمد) را هم (یمد) می خواند؛ زیرا میم اول ساکن بوده و دال اول به سبب ادغام ساکن گردیده است و نیز (یعض) را (یعض) می خواند.

پیش نیاید؛ زیرا اگر در این جا (در یعض و یمد) کسره دهد، به فعل مضاعفی که اصلش (یفعل) بوده اشتباه می شود، و فعل (یخطف) را جز وجه (یختطف) وجه دیگری نیست، پس گاهی بر وزن (یفتعل) و گاهی بر وزن (یفتعل) نمی باشد؛ حرف ساکن در جایی کسره داده شده که جای اشتباه نیست، بنابراین کسره دادن (به یکی از دو ساکن) به سبب برخورد آنها، در موضع اشتباه، ممتنع شده و آن حرف ساکن را حرکت حرف ادغام شده، واجب آمده تا دلیل بر حرکت آن حرف (پس از ادغام) باشد.

و معنای (خطف) و (اختطف) گرفتن چیزی بسرعت (ربودن) است (۱).

(بیان) قول خدای - تعالی - : **كَلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا (۲):**

گفته می شود: (أضاء یضیء و ضاء یضوء (: درخشید می درخشد)) و گفته می شود: (اظلم و ظلم (: تاریک شد)) ولی وجه برگزیده (أظلم) است.

و شاعر اعرابی به همین معنی از گفتار خدای - تعالی - (كَلَّمَا أَضَاءَ ...

قاموا) نظر داشته و گفته است: از بحر طویل

۲۴ و لیل بهیم کَلَّمَا قَلت غَوَّرت کواکبه عادت فما تنزَّیل

(۳)

۲۵ به الرِّكب إِمَّا أومض البرق یَمموا و إن لم یلح فالقوم بالسیر جهل

و میان این تعبیر و بیان تنزیل (قرآن) تفاوتی بس آشکار است؛ که هرگاه خردمند به آن دو کلام بدقت بنگرد، و در جزء جزء آن دو کلام تأمل نماید، آن تفاوت بر وی پوشیده نمی ماند.

و ابو نواس این معنی را اقتباس نموده و به خود نسبت داده و به وصف بادهد.

۱- - لسان العرب ریشه (خطف).

۲- - سوره البقره (۲) آیه ۲۰.

۳- - در نسخه اصل چنین است، و در نهاییه الأرب، ج ۴، ص ۹۹، بجای (فما تنزَّیل) عبارت (لنا تنذیل) نقل شده است.

پرداخته و سخن به درازا کشانده، هر چند نیکو سروده و گفته است: از بحر طویل

۲۶ و سیاره ضلّت عن القصد بعد ما تراد فهم جنح من اللیل مظلم

(۱)

۲۷ فلاحت لهم منّا على البعد قهوه كان سناها ضوء نار تضرّم

۲۸ اذا ما حسونها اقاموا مكانهم و إن مزجت حثوا الرّكاب و يّمّموا

(۲) ابو نواس همان معنی را تکرار نموده و گفته است: از بحر منسرح

۲۹ فعلت فى البيت إذ مزجت مثل فعل الصبح فى الظلم

(۳)

۳۰ فاهتدى سارى الظلام بها كاهتداء السّفر بالعلم

(بیان) گفتار خدای - عزّ و جلّ - : وَ لَوْ شَاءَ اللَّهُ لَدَهَبَ بِسَمْعِهِمْ وَ أَبْصَارِهِمْ (۴):

خدا از (سمعهم) معنای (اسماعهم) را اراده کرده است؛ زیرا سمع در معنای مصدر است، و لذا مفرد آورده شد، و ممکن است چون (سمع) به ضمیر (هم) اضافه شده به معنای (اسماعهم) آمده است شاعر گفته است: از بحر طویل .۰

۱- - در نسخه اصل و نهاییه الارب ج ۴، ص ۹۹ چنین است، امّا در دیوان ابی نواس، ص ۴۵، بجای جنح من اللیل (افق من اللیل) ضبط شده است.

۲- - در نهاییه الارب، ج ۴، ص ۹۹ نقل شده است: (حسین بن ضحاک گفت: سالی که ابو نواس حج گزارد، من با او بودم، کودکی را شنید که این آیه: (يَكَادُ الْعَبْرُقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ عَلَيْهِمْ قَامُوا) را تلاوت می نمود، ابونواس گفت: (در مثل چنین تشبیهی، برای من وصفی نیکو می آید، پس ساعتی اندیشید، و برای من ابیات (و سیاره)) را سرود، این سخن برای محمد بن الحسین گفته شد، وی گفت: (سوگند به کرامت نه چنان است؛ آن ابیات را از قرآن سرقت نکرده بلکه از گفتار شاعر (که می گوید:)) و لیل بهیم کَلَّمَا قَلت غَوْرت کواکبه عادت لنا تتذیل به الرّكب اما او مض البرق یّمّموا و ان لم یلح فالقوم بالسیر جهل

۳- - در نسخه اصل و دیوان ابی نواس، ص ۴۱، چنین است، و در روایتی (فعلت فى القوم) بجای (فعلت فى البيت) آمده است.

۴- - سوره البقره (۲) آیه ۲۰.

۳۱ بها جیف القتلی فأما عظامها فیض و أما جلدھا فصلیب

فراء (۱) (درباره کلام خدا: کَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا) گفته است: (خدا برای کار آن قوم (منافقان) و نه برای شخص آنها مثل زد، و همانا آن مثل برای بیان حالت نفاق است؛ پس گفت: (مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا) و آن مثل مانند گفتار خدای- تعالی: - تَدْوُرُ أَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشَى عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ (۲)، و مانند قول او: مَا خَلَقُكُمْ وَلَا بَعَثُكُمْ إِلَّا كَنْفُسٍ وَاحِدَةٍ (۳) است و معنای آن (آیه اخیر) کبعث نفس واحده (: مانند برانگیخته شدن یک جان) می باشد (۴).

و همانا از آن جهت خدا (بنورهم) را بصیغه جمع بیان کرد که روی سخن متوجه منافقان گردید و از این رو ضمیر بصیغه جمع آورده شد. و گفته شده: (معنای (الذی) جمع است) و نخست باعتبار لفظ الذی (استوقد) مفرد آمد، و پس از آن باعتبار معنای آن ضمیر (بنورهم) جمع آورده شد (چنان که) خدای- تعالی- گفت: و الذی جاء بالصدیق و صدق به (۵) آنگاه گفت: اولئك هم المتقون درباره گفتار شاعر: از بحر طویل

۳۲ فَاِنَّ الَّذِي حانت بفلج دمائهم هم القوم كل القوم يا ام خالد

(۶) شه

۱- او ابو زکریا یحیی بن زیاد متوفی به سال ۲۰۷ هجری است، (نزهه الالباء، ص ۶۵)

۲- سوره الاحزاب (۳۳) آیه ۱۹.

۳- سوره لقمان (۳۱) آیه ۲۸.

۴- معانی القرآن، ج ۱، ص ۱۵، دنباله ترجمه سخن فراء چنین است: (و اگر تشبیه آیه برای آن مردان (منافقان) بود مشبه به بصیغه جمع (کمثل الذین) آورده می شد؛ چنان که گفت: كَانَتْهُمْ حُشْبٌ مُسَيَّنَدَةٌ سوره المنافقون (۶۳) آیه ۴ و مراد خدا از تشبیه، تشبیه طول قامت و اجسام است، و چنان که گفت: كَانَتْهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ سوره الحاقه (۶۹) آیه ۷، پس مشبه به بصیغه جمع آورده شد، چون مراد خدا تشبیه اجسام آن مردان (هلاک شدگان) است، پس سخن را بر این اسلوب جاری کن.)

۵- سوره الزمر (۳۹) آیه ۳۳.

۶- آن بیت از اشهب بن رمیله شاعر جاهلی- اسلامی است. وی مسلمان شد؛ اما از مصاحبت و معاشرت وی با پیامبر (ص) شناختی حاصل نشده است. لسان العرب، و معجم البلدان ریشه

(- درباره گفتار آن شاعر) گفته شده است: شاعر موصول را مفرد آورده و مرادش جمع است، اما نه بدان سبب که (الذی در اصل الذین بوده و) نون آن حذف شده؛ چنان که نون (الذین) حذف شده است از گفتار شاعر: از بحر کامل

۳۳ اَبْنِي كَلِيبِ إِنَّ عَمِّيَ اللَّذَا قَتَلَ الْمَلُوكَ وَ فَكَّكَ الْأَعْلَالَ

(۱) و بتحقیق لفظ تشبیه (اداه تشبیه) در قرآن برای غیر معنای تشبیه آمده است؛ مانند گفتار خدای - تعالی - در همین سوره: أُو كَالَّذِي مَرَّ عَلَى قَوْمٍ (۲). که همانا آن جمله بر معنای جمله اول در گفتار خدای - تعالی - : أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ (۳) معطوف است، و معنای آن چنین است: رأيت كَالَّذِي حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ فِي رَبِّهِ او كَالَّذِي (: آیا دیدی همانند آن که با ابراهیم درباره پروردگارش به ستیز پرداخت ... یا همانند آن که ...) و محلّ کاف (کالذی) نصب است بنابراین که معطوف بر (مفعول) تری باشد. و در این کتاب بیان این (نوع) و مانند آن مقصود نیست (۴).

۱- - آن بیت از اخطل است (دیوان او، ص ۴۴).

۲- - سوره البقره (۲) آیه ۲۵۹.

۳- - سوره البقره (۲) آیه ۲۵۸.

۴- - کاف (ك) در قرآن، گاهی برای این نوع تشبیه فنی محض نمی آید؛ بلکه برای برقرار ساختن تساوی میان دو چیز به کار می رود و کاف و ما بعد آن بمنزله مثال برای قاعده می باشد. (من بلاغه القرآن، ص ۲۱۱-۲۱۲، ملاحظه شود).

تشبیه در سوره آل عمران

(تشبیه در) قول خدای - عزّ و جلّ - : کدأب آل فرعون و الذین من قبلهم کذبوا بآیاتنا فأخذهم اللّٰه بذنوبهم و اللّٰه شدید العقاب (۱) - او خدایش پسر زهیر پسر ربیعہ پسر عمرو پسر عامر پسر صعصعہ از شاعران نغز آور عصر جاهلی است. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۵۴۰). (۲):

(دأب) به معنای عادت و ملازمت سیرتی است. گفته می شود: (دأب، يدأب دأبا و دؤوبا) (: عادت کرد، عادت می کند عادت کردنی) و هو دأب بفعل کذا یعنی او بنا بر عادت و سیرت خود به فلان کار ادامه می دهد (۳).

خدایش بن زهیر عامری (۳) گفته است: از بحر طویل

۳۴ و ما زال ذاک الدأب حتی تخاذلت هوازن و ارفضت سلیم و عامر

و از آن قبیل است (معنای دأب) در گفتار خدای - تعالی - : تزرعون سبع سنین دأبا (۴) که معنای (دأب) جدیت در کار کشت و زرع و ملازمت آن است. و دأبا به تقدیر فعل (تدأبون) که (تزرعون) بر آن دلالت دارد، منصوب شده است. و محلّ ۷.

۱ - - سوره ال عمران

۲ - آیه ۱۱.

۳ - در لسان العرب ریشه (دأب) آمده است: (زجاج درباره گفتار خدای - تعالی - : (کدأب ال فرعون)، گفته است: (یعنی مانند حال ال فرعون و کار ال فرعون، اهل لغت چنین گفته اند، ازهری گفته است: و سخن درباره دأب به نظر من - و اللّٰه اعلم - آن است که دأب در این جا به معنای کوشش ایشان در کفرشان و معاونت آنها ضد پیامبر (ص) همانند همیاری ال فرعون ضدّ موسی (ع) است.)

۴ - سوره یوسف (۱۲) آیه ۴۷.

(کاف) در (کدأب) رفع است؛ زیرا خبر مبتدأست؛ چنان که محلّ (خلفک) در (زید خلفک) رفع به سبب خبریت برای مبتدأست. و نصب (لفظ خلفک) بنا بر ظرفیت برای استقرار (مستقر یا استقر) است، و شایسته نیست کاف در (کدأب) در محلّ نصب به فعل (کفروا) باشد؛ زیرا کفروا (با تعلق کدأب) به آن از نظر معنی شایسته نیست در تأویل (إِنَّ الَّذِينَ كَفَرُوا كَكَفَرُوا) ال فرعون (: بدرستی که آنها که همانند ال فرعون کفر ورزیدند)) باشد؛ زیرا کاف خارج از معنای صله است؛ پس عامل در صله، در آن عمل نمی کند.

و معنای (ال فرعون) پیروان او در اجابت دعوت به ابوبیت خود است، پس ایشان ال اویند؛ زیرا به سبب پیوند نسب، مرجع کار ایشان است؛ و هر که کار قومی، در حق یا باطلی به سبب نسب به وی باز گردد، آن قوم ال اویند. و فرق میان آل و اصحاب این است که ارتباط ال (یا منسوب الیه) بوسیله پیوند نسبی مؤکدتر و نزدیکتر است، و امّا (اصحاب) از ریشه (صحابه) (همراهی) است؛ مانند: اصحاب سفر (: یاران مسافرت) و اصحاب طلب علم (: همراهان در تحصیل دانش) و جز آن. و بتحقیق کلمه اصحاب، در مقام وحدت در مسلک، بسیار به کار رفته است؛ مانند: اصحاب مالک، و جز او، و لیکن به موافقان آن مذهب، (آل مالک) گفته نمی شود، و همانا از آن جهت به پیروان فرعون، ال فرعون گفته شد، که در پیروی از عادات، به او باز می گردند.

و آیه متضمّن تشبیه حال مشرکان است به حال آل فرعون؛ تشبیه حال مشرکان - در کوشش آنها بر کفر خود و همیاری ضدّ پیامبر (ص) و تکذیب آیات خدای - عزّ و جلّ - به حال آل فرعون در همیاری ضدّ موسی (ع) و تکذیب آیاتی که وی آورد.

و نظیر عبارت این تشبیه، شعر امرؤ القیس (۱) است و وصف دیارش و شرحد

۱ - او امرؤ القیس پسر حجر پسر عمرو الکندی، شاعر بزرگ جاهلی است (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۵۰، ملاحظه شود)

رنجی که از تأمیل در آثار آن دیار و یادآوری آن کشیده است- در حالی که گفتار خدای (جل اسمه) در این تشبیه ارجمندتر، و بزرگتر، و فصیحتر، و روشتر و نیکوتر است:- از بحر طویل

۳۵ وقوفا بها صحبی علی مطیهم یقولون لا تهلك أسی و تجمل

۳۶ و إن شفائی عبره لو سفحتها فهل عند رسم دارس من معول

(۱)

۳۷ کدأبک من أم الحویرث قبلها و جارتها أم الزباب بمأسل

(۲) شاعر می گوید: از آن دیار آن دیدم که از اهل آن؛ یعنی عادت تو در رنج کشیدن و گریستن در آن دیار، مانند رنج کشیدن از اهل آن دیار پیش از رنج کشیدن از آن دیار است (۳).

و گفته می شود: (ما زال ذلك دأبه و دینه و دیدنه و شأنه و عاده): پیوسته آن کار دأب و دین و دیدن و شأن و عادت او بود).

و خدای- تعالی- در سوره دیگر گفت: کدأب آل فرعون و الذین من قبلهم کفروا بآیات الله فأخذهم الله بذنوبهم إن الله قوی شدید العقاب ذلک بأن الله لم یک مغيراً نعمه أنعمها علی قوم حتی یغیروا ما بأنفسهم و أن الله سمیع علیم کدأب آل فرعون و الذین من قبلهم کذبوا بآیات ربهم فأهلکناهم بذنوبهم و أغرقنا آل فرعون و کل کانا ظالمین (۴).

و تکرار قول خدای- تعالی- در این جا (کدأب ال فرعون) همانا تغییر اسلوب سخن در نکوهش ایشان (ال فرعون) به سبب کار زشتی است که پیشه خود ۴.

۱- - در نسخه اصل چنین است، امّا در دیوان امرؤ القیس، ص ۸، چنین است: و إن شفائی عبره إن سفحتها و هل عند رسم دارس من معول

۲- - در نسخه اصل چنین است، امّا در دیوان او، ص ۹ (بجای کدأبک) کدینک ضبط شده است.

۳- - برابر آنچه از برخی شروح معلقات بر می آید، ضمیر (قبلها) در جمله (کدأبک ... قبلها) عائد به محبوبه شاعر جز ام الحویرث و ام الزباب است، ولی چنان که ملاحظه می شود، مؤلف آن ضمیر را به دیار راجع می داند. رک: شرح المعلقات السبع، تألیف زوزنی، ص ۳-۴ م.

۴- - سوره الانفال (۸) آیات ۵۲-۵۴.

ساختند (و نیز تکرار آن کلام) برای آن است که ایشان را دو نوع مختلف عذاب است، و همانا از آن روی تکذیب آیات خدا از بزرگترین گناهان شد، که آن از دورترین گناهان از جاده درست است؛ که لازمه اش تضييع حقوق خدای - تعالی - در وجوب طاعت اوست؛ طاعتی که جز با تصدیق آیاتی که پیامبرانش آورده اند صحیح نیست.

و تکذیب عبارت از نسبت دادن خبر به دروغ است؛ پس تکذیب کننده حق نکوهیده، و تکذیب کننده باطل - از نظر این که باطل است، و وصفش معلوم شده - ستوده است، اگر گفته شود: (برای چه از تکذیبشان آیات خدای - عزّ و جلّ - را، تعجیل در عذابشان واجب شد؟) گفته می شود: (برای این که چون در میان ایشان کسی که رستگار شود وجود نداشت، تعجیل در عذابشان موجب بازداري دیگران از گناه می شد؛ بازداري به وجهی که به صلاح باز آیند، از این رو تعجیل در کیفرشان واجب شد.)

تشیبه در سوره انعام

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : قُلْ أَدْعُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ مَا لَا يَنْفَعُنَا وَلَا يَضُرُّنَا وَنُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا بَعِيدَ إِذْ هَدَانَا اللَّهُ كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانَ لَهُ أَصْحَابٌ يَدْعُونَهُ إِلَى الْهُدَىٰ ائْتِنَا قُلْ إِنَّ هُدَىٰ اللَّهِ هُوَ الْهُدَىٰ وَأُمِرْنَا لِنُسَلِّمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۱).

خدای پیامبرش را بر حجّتش در برابر مشرکان قومش از زمره بت پرستان، بیاگاهانید با این سخن خود که (: به اینان که بتها را شریک و نظیر خدا می آورند: و تو را به پیروی دینشان و پرستش بتهایشان فرمان می دهند بگو: آیا جز خدا سنگی یا چوبی را که قادر بر نفع یا ضرر ما نیست، فرا خوانیم، و پرستش کسی را که سود و زیان و زندگی و مرگ به دست اوست، فرو گذاریم پس شکی نیست که اگر عاقل باشید، و میان خیر و شرّ تمیز دهید، شما می دانید که خدمتگزاری آن که به سودش امید هست، و از زیانش بیم هست، سزاوارتر و شایسته تر است: چنان که خدای - تعالی - گفت: ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا (۲).

(بیان) قول خدای: (و نُرَدُّ عَلَىٰ أَعْقَابِنَا)، اعقاب (۳) به معنای ادبار (: پشتها) است.

بیان کالذی استهوته الشیاطین : م.

۱- - سوره الانعام (۶) آیه ۷۱.

۲- - سوره الاسراء (۱۷) آیه ۶۷، و تمام آیه چنین است: وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا فَلَمَّا نَجَّكُم إِلَى الْبَرِّ أَعْرَضْتُمْ وَكَانَ الْإِنْسَانُ كَفُورًا. (۳) - اعقاب جمع (عقب): پاشنه پا، رك: المعجم الوسيط و المفردات فی غریب القرآن، ریشه (عقب) - م.

به برهانی دست نیافتیم بنابراین وضع ما وضع کسی است که شیطانها به هوس (یا به فرو افتادنش) فرا خوانند. (استهواء) به معنای به هوس (یا به سقوط) فرا خواندن است (۱)، و درباره گمراه گفته می شود: یهوی (: فرو می افتد) زیرا شخص گمراه بمنزله کسی است که رو به پستی می رود، چنان که گفته می شود: (امره فی سفال (: کار او در سرایشی است)) (بیان) گفتار خدا: (كَالَّذِي اسْتَهْوَتْهُ الشَّيَاطِينُ فِي الْأَرْضِ حَيْرَانٌ - (حیران) منصوب بنا بر حالت است - یعنی مانند کسی که شیطان وی را به سقوط کشانده (یا به هوس فرا خوانده) است، و این مثلی است که خدای - تعالی - برای کسی زده که پس از ایمانش کفر ورزیده و شیاطین را که از زمره مشرکانند، پیروی کرده است؛ در حالی که یارانش - یارانی که در راه حق پایدارند و در وقت مسلمانیش وی را به هدایت خود فرا می خواندند - به وی می گویند: (نزد ما بیا). وی سرباز می زند و ندای شیطان را پیروی می کند، و بتان و خدایان را می پرستد.

پس وجه تشبیه در آن مثل، این است که حال بازگردنده به گمراهی - پس از آن که به سبب ایمان به هدایت دعوت شده - همانند حال کسی است که با پیمودن راهی جز راه راست - پس از دعوت شدن به هدایت با ملازمت راهی که موجب رستگاری اوست - به گمراهی بازگردنده است.

ابن عباس (۲) - رحمه الله - گفته است: (این مثلی است که خدای - تعالی -).

۱- - کلمه (الهوی) در عبارت متن، احتمال دارد (الهوی) (به ضمّ اول و کسر دوم و تشدید یا) به معنای فرو افتادن باشد)، و یا (الهوی) (به فتح اول و الف قصیره در آخر) به معنای هوس باشد)، و مفسّران هر دو معنی را در تفسیر این آیه بیان کرده اند. رک: مجمع البیان، ج ۴، ص ۳۱۹، و الکشاف، ج ۲، ص ۲۸ - م.

۲- - او عبد الله پسر عباس پسر عبد المطلب، صحابی بزرگ و زینت بخش پیشوایان است، در مکه به دنیا آمد، و در آن جا در عصر نبوت پرورش یافت، او محدث و فقیه و مفسّر بود، و در سال ۶۸ هجری در طائف بدرود حیات گفت. (الاصابه، شماره ۴۷۷۲ و نکت الهمیان، ص ۱۸۰).

برای خدایان و کسی که دعوت به پرستش آنها می کند زده است.)

و دعوت کنندگانی که (به پرستش) خدا دعوت می کنند (مثل ایشان) مثل مردی است که راه را گم کرده و سرگردان است، و در آن هنگام ندادهنده ای ندا در می دهد:

(ای فلان پسر فلان، بسوی راه بیا) و او را یارانی است که به پیروی از خودشان فرا می خوانندش، پس اگر دعوت کننده اول را پیروی کرد، وی را می برد تا به مهلکه اش در می افکند، و اگر دعوت یارانش را پذیرفت، راه را می یابد. و همانا شیطان از آن جهت وی را به اسم خود و اسم پدرش فرا می خواند که وی را بفریبد، و در نتیجه گمراهش سازد.

و شیاطین، غولهایی از طایفه جن هستند، و کلمه غول (۱) نام برای جنس نر و ماده آن است. عنبری (۲) گفته است: از بحر وافر

۳۸ و غولا قفره ذکر و اثنی کاَنّ علیهما قطع البجاد

(۳) و غول در کلام عرب به معنای (داهیه (: امر ناپسند یا مصیبت)) نیز می آید، چنان که به علاقه تشبیه به معنای جنگ نیز می آید؛ شاعر گفته است: از بحر رجز

۳۹ الحرب غول او کشبه الغول تقلب للأوتار و الذحول

حملاق عین لیس بالمکحول (۴)ت:

۱- - غول به ضمّ حرف اول به معنای (سعلاه (: دیو)) و جمع آن اغوال و غیلان است، در الحیوان، ج ۶، ص ۱۵۹ نقل شده که: (غول نام هر چیزی است که از جنس جنّ می باشد و سر راه مسافران ظاهر می گردد. و در شکلها و جامه های گوناگون در می آید، خواه مذکر باشد یا مؤنث، و لیکن بیشتر کلام عرب بر آن است که (غول) حکم مؤنث را دارد).

۲- - او عبید بن آیوب العنبری است، وی در اشعار خود خبر داده که با غول و دیو مصاحبت داشته و با گرگها و افعیها شب را به سر می برد، و با آهوان و حیوانات وحشی همخوراک می شود، جاحظ در الحیوان، ج ۴، ص ۴۸۲ و ج ۵، ص ۱۲۳ و ۱۳۸ و ج ۶، ص ۱۵۹ و ۱۶۵، از او به نام (ابو المطراب) نام برده است، و ابن قتیبه شرح زندگی او را در الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۶۶۸ بیان کرده است.

۳- - الحیوان، ج ۶، ص ۱۵۹ ملاحظه شود.

۴- - در نسخه اصل چنین است، لیکن در الحیوان، ج ۶، ص ۱۹۶ به این صورت است:

و کلمه شیطان نیز به علاقه تشبیه از نامهای مار است؛ شاعر در حالی که سخن از ناقه به میان آورده، گفته است: از بحر طویل

۴۰ تلاعب مثنیٰ حضر می کانه تعمج شیطان بذی خروع قفر

(۱) و بتحقیق عرب رنجی را که در بیابانهای بی نشان گسترده، می کشد- رنج حاصل از تخیل رنگ برنگی گولها و به گوش شنیدن نغمه های جنیان هنگامی که سر راه آن بیابانها را می گیرند (- عرب آن رنج را) در اشعار خود یاد کرده است:

ذو الرّمه در وصف مسافتی که در نوردیده گفته است: از بحر بسیط

۴۱ للجنّ باللیل فی حافاتھا زجل کما تجاوب یوم الرّیح عیشوم

۴۲ هنّا و هنّا و من هنّا لهنّ بها ذات الشّمائل و الأیمان هینوم

(۲) و نیز در حالی که سخن از شترش به میان آورده گفته است: از بحر طویل

۴۳ و کم عزّست بعد السّری من معرّس به من کلام الجنّ اصوات سامر

(۳) و عبید بن ایوب العنبری گفته است: از بحر طویل

۴۴ فله درّ الغول ای رفیقه لصاحب قفر خائف یتقتّر

۴۵ أرنت بلحن بعد لحن و او قدت حوالی نیرانا تبوخ و تزهّر

(۴) ت.

۱- - جاحظ آن بیت را در الحیوان، ج ۱، ص ۱۵۳ یاد کرده و از سراینده اش نامی نبرده، وی می گوید: (و مار را هرگاه خطرناک باشد (شیطان) می نامند، و آن نام در تعبیرشان (شیطان الحماطه) است. و در آن کتاب روایت بیت، تعالج مثنیٰ است.

۲- - دیوان ذی الرّمه، ص ۵۶۷.

۳- - دیوان ذی الرّمه، ص ۲۹۲.

۴- - در نسخه اصل چنین است، در الحیوان، ج ۶، ص ۱۶۵، ۲۵۱، (متقتّر) بجای (یتقتّر) ثبت شده است، و در الشّعرو و الشّعراء، ج ۲، ص ۶۶۸، (یتستّر) و در الحیوان، ج ۴، ص ۴۸۳ (المتقتّر) ثبت شده است.

و عباس بن مرداس (۱) در رنگ برنگی غول (در خیال) می گوید: از بحر بسیط

۴۶ أصابت العام رعلا غول قومهم وسط البيوت و لون الغول ألوان

(۲) و کعب (۳) بن زهیر در سخن از زنی گفته است: از بحر بسیط

۴۷ فما تدوم علی حال تکون بها کما تلون فی اثوابها الغول

(۴) و ابن الاعرابی (۵) نقل کرده و گفته است: (یک بار به منزل اعرابی از طایفه غنی وارد شدم و گفتم: (چه پاکیزه آبی دارید و چه پرغذا منزلی؟) گفت: (بلی، علاوه بر این که از هر چیزی دور است: از عراق دور است و از یمامه و حجاز، پریانش بسیار، و مارهایش فراوان است. گفتم: (آیا پریان را می بینید؟) گفت: (بلی، جای آنها فلان کوه است که به آن (سواج (۶)) گفته می شود) گفت: (آنگاه وی چیزهایی برایم تعریف کرد.) م.

۱- - او عباس بن مرداس یکی از شاعران عصر جاهلی و از سواران ایشان است، بر پیامبر (ص) وارد شد، و او را مدح گفت، پیش از فتح مکه اسلام آورد، پس پیامبر در زمره (المؤتلفه قلوبهم) در حق او بخشش کرد. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۶۳۲ و معجم الشعراء، ص ۱۰۲). المؤتلفه قلوبهم: که به وحدانیت خدای - عزّ و جلّ - معتقدند و شهادتین را بر زبان جاری ساختند، و در برخی از احکام شک کردند ... پیامبر مأمور شد با بخشش مال دل‌هایشان را بدست آورد (سفینه البحار، ج ۱، ص ۲۸). - م.

۲- - رعل: نام قبیله ای از سلیم است. (الحيوان، ج ۶، ص ۱۶۱ و لسان العرب ریشه (رعل)).

۳- - او صحابی بزرگ و یکی از شاعران نیکوسرای عصر جاهلی - اسلامی است. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۸۹).

۴- - آن بیت از قصیده (البرده) اوست (دیوان او، ص ۸ و ما بعد آن ملاحظه شود) و آن قصیده ای است که شاعر در عذر خواهی از پیامبر (ص) سرود، و آن حضرت جامه راهراه برده خود را به او بخشیدند (تاریخ الادب العربی بروکلین، ج ۱، ص ۱۵۷). - م.

۵- - او محمّد بن زیاد روایتگر شعر و نسب شناس و در علم لغت علّامه و از اهل کوفه بود، و سال ۲۳۱ هجری در سامراء وفات یافت. (نزه الالباء، ص ۱۰۳)

۶- - سواج: کوهی است گویند در آن جا مسکن جنّ است (منتهی الارب، حرف سین). - م.

و اصمعی (۱) گفته است: ((السیوف المأثوره): شمشیرهای نشان دار آن شمشیرهایی است که گفته می شود که شیاطین برای سلیمان بن داود ساخته اند. (۲))

و بتحقیق عرب در این باب سخن بسیار گفته، از آن گونه که گروهی از منحرفان از دین، در رد آنچه قرآن (در باب جنّ و شیاطین) آورده- بمنظور تحریف حقایق با زبانهایشان، و برای عیب جویی از (۳) دین- به آن تمسک جسسته اند، و وجود این نوع از آفریدگان را در این جهان انکار کرده اند (۴)، و این سخن چه سخن شگفتی است؛ با وجود اعتراف به این که شمارش انواع حیوانهایی که جزئی از این مخلوقاتند، تحقّق نمی یابد، و در آگاهی در نمی آید، پس چگونه عجز از شناخت چیزی دلیل بر نفی آن می شود! با وجودی که اظهارات همگان در این باب بسیار، و دروغپردازیهای عرب فراوان است، و از آن دروغهاست این که می گویند: (ابو لیلی طهوی (۵) غولی را به قتل رسانید). چنان که درباره (تأبط).

۱- او ابو سعید عبد الملک بن قریب دانشمند علم لغت، و نحو، و علم غریب لغت و حدیث، و علم اخبار و سخنان نمکین است، وی اهل بصره بود، و در روزگار هارون الرشید به بغداد آمد، و سال ۲۱۶ ه. وفات یافت (نزهه الالباء، ص ۷۴).

۲- نصّ کلام اصمعی در الحیوان، ج ۶، ص ۱۸۷ چنین است: (و قال الاصمعی: السیوف المأثوره هی التی یقال: إنّها من عمل الجنّ و الشیاطین، لسلیمان بن داود- علیهما السلام-).

۳- اصل متن الجمان: (لیا بألستهم و طعنا فی الدین) است، و آن اقتباس از آیه ۴۶ سوره النساء است. - م.

۴- در الحیوان، ج ۲، ص ۱۳۹ نقل شده است: (اما دهریان، شیاطین و جن و فرشتگان و رؤیا و بازوبند (دعا) را منکرند، و معتقدند که کار ایشان جز با مشارکت و یاری اصحاب جهات کامل نمی شود. شاید مقصود از (اصحاب الجهات) موجودات مادی مستقر در جهات چهارگانه یا شش گانه است. - م.

۵- در سمط اللالی، ص ۶۴۴ نقل شده است: (طهوی: جندل بن المثنی الطهوی، از طایفه تمیم، شاعر رجزسراست. وی معاصر راعی بوده و با او مهاجرات داشته است طهوی منسوب به طهیّه مادر بزرگ اوست. (الأعلام زرکلی، ج ۲، ص ۱۳۷ ملاحظه شود) شاید او همان ابو الغول طهوی است (شرح دیوان الحماسه، تألیف مرزوقی، ج ۱، حاشیه ص ۲۲ ملاحظه شود).

شراً (۱) می گویند، و در آن باره اشعار دروغ نقل می کنند، و می گویند، عمرو بن یربوع (۲) با غولی ازدواج کرد، و فرزندی برایش آورد، و سخنان دیگری که در این مسیر (کذب) جریان یافته است.

و بتحقیق برخی از دانشمندان، امکان کشته شدن این صنف از موجودات را جز به سبب داشتن حرفه جادوگری و تردستی، انکار نمی کنند. و برخی از متکلمان (دانشمندان علم کلام) بذله گو برای مشارکت آنها (غولان) در امر تناسل به خران اخدری (۳)، استدلال کرده اند؛ زیرا (اخدر) اسبی متعلق به اردشیر (۴) بود. آن اسب، ت.

۱- او ثابت بن عمسل است و گفته می شود او ثابت بن جابر است، وی شاعری شجاع بوده است (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۲۲۹)

۲- در الحیوان، ج ۱، ص ۱۶۱ نقل شده است: (و می گویند: عمرو بن یربوع با دیوی ازدواج کرد، شاعر رجزسرا گفته است: یا قاتل الله بنی السیّعلاه عمرو بن یربوع شرار الثّات الثّات مقلوب از (النّاس) و آن از جمله موارد ضرورت شعری قبیح است (الحیوان، ج ۶، پاورقی ص ۱۶۱). - م. و در ص ۱۹۶ همان کتاب آمده است: (برخی از اعراب مدّعیند که دیوان بر ایشان ظاهر می شوند و با ایشان سخن می گویند و ازدواج می کنند...) و ابو زید درباره ایشان (بنی السیّعلاه) گفته است: مردی از آن طایفه با دیوی ازدواج کرد و روزگاری را با او به سر برد، و از او فرزندی آورد؛ تا این که شبی برخی را در سرزمین دیوان مشاهده نمود پس بسوی آنها پرواز کرد. آن مرد گفت: رأی برقا فوضع فوق بکر فلا بک ما أسال و ما أغاما و به عقیده عرب، بنو السیّعلاه، از نسل بنی عمرو بن یربوع، و بلقیس ملکه سرزمین سبأ، از این زاد و ولد مشترک، و از این مخلوق مرگبند.

۳- در الحیوان، ج ۱، ص ۱۳۹ نقل شده: (و گفته می شود که خران وحشی و بویژه خران اخدری) عمرشان طولانی ترین عمر خران وحشی است، و آن خران اخدری از نسل (اخدر) اسب (اردشیر بن بابک) اند، و آن اسب وحشی شد، و دسته هایی از خران وحشی را تحت حمایت خود قرار داد، و در میان آنها جفت گیری کرد، پس فرزندان از آن خران، درشت تر و نیکوتر از دیگر خران وحشی اند.)

۴- او اردشیر پسر بابک پادشاه ایران است.

وحشی شد، و دسته‌هایی از خران وحشی را تحت حمایت خود قرار داد، و در میان آنها جفت‌گیری کرد، و نیز برای آمیزش غولان (در امر تناسل با حیوانات) به زرافه، استدلال می‌کنند، و زرافه حیوانی بینابین شتر ماده و کفتار و گاو وحشی است، و اسم آن (اشتر گاو پلنگ (۱)) است؛ زیرا کفتار در سرزمین حبشه بر شتر ماده بر می‌جهد (۲)، پس فرزندی می‌آورد که آفرینش آن میان شتر و کفتار است. پس اگر نر باشد با گاو در می‌آمیزد، و آن را به (زرافه) باردار می‌سازد، و از آن روی زرافه نامیده شد که آن حیوان مجموعه‌ای (از چند حیوان) است، هر چند یک حیوان بیش نیست.

شاعر گفته است: از بحر بسیط

۴۸ قوم إذا الشَّرَّ أبدی ناجذیه لهم طاروا الیه زرافات و وحدانا

(۳) و سگها در سرزمین سلوق (۴) بر گرگها برمی‌جهند، و سگهای معروف به سگهای سلوقی را به بار می‌آورند؛ و این گونه آمیزش از این نوع (غولها) امری محال است، زیرا جنس آن مباین (جنس حیوانات اهلی) است، و حیوان وحشی از حیوان اهلی گریزان است (۵).د.

۱- - معنای اشتر (به عربی) بعیر، و گاو (بقره) و پلنگ (ضبع) است. (الحیوان، ج ۱، ص ۱۴۲) پلنگ در عربی به معنای (نمر) و ضبع به معنای کفتار و آن درنده‌ای شبیه به پلنگ کوچک است. رک: منتهی الارب، حرف (ض)، و فرهنگ معین حرف (ک).- م.

۲- - کفتار جاحظ در الحیوان، ج ۱، ص ۱۴۳ ملاحظه شود.

۳- - آن بیت از قریط بن انیف، یکی از شاعران بلعبر است، و آن بیت به ابو الغول الطهوی (نیز) منسوب می‌باشد، و آن بیت، از قصیده‌ای است که مطلع آن چنین است: لو كنت من مازن لم تستبح إبلی بنو اللقیطه من ذهل بن شیبانا (الحماسه، ج ۱، ص ۲۷ ملاحظه شود)

۴- - سلوق نام سرزمینی در یمن است، و سگهای سلوقی و نیز زره‌ها به آن سرزمین منسوب است (معجم البلدان).

۵- - الحیوان، ج ۲، ص ۱۸۳ ملاحظه شود.

و اما گفتار قعقاع بن محمد بن زراره (۱) درباره پسرش عوف (۲): (به خدا سوگند آنچه از صفات جنّ در وی می بینم، بیشتر از صفات انسان است) (- آن گفتار) بر سبیل تمثیل، و تشبیه و مبالغه در وصف است؛ همانند آنچه در اشعار عرب از آن قبیل وارد شده است؛ ابو الجویریّه العبدی (۳)، در حالی که قومی را وصف کرده، گفته است: از بحر بسیط

۴۹ إنس إذا أمنوا، جنّ إذا فرعوا مرزؤون بها لیل إذا حشدوا

(۴) و لیلید بن ربیعہ (۵) گفته است: از بحر کامل ۵۰ غلب (۶)

تشدر فی الذحول علیهم جنّ البدیّ رواسیا أقدامها

(۷) و نابغه ذبیانی (۸) گفته است: از بحر کامل).

۱- - آن کلام را جاحظ در الحیوان، ج ۳، ص ۹۳ و ج ۶، ص ۲۳۶ یاد کرده است.

۲- - یکی از افراد قبیله تمیم در حالی که او را مدح می کند گفته است: بحق امرئ سرو عتیبه خاله و انت لقعقاع و عمک حاجب دراری نجوم کلما انقضّ کوکب بدا کوکب ترفضّ عنه الکواکب

۳- - او عیسی بن اوس بن عصیه، یکی از افراد طایفه بنی عامر بن معاویه، عبد الله بن مالک است، و نسب او به عبد القیس می رسد، و این ابو الجویریّه، غیر از ابو الجویریّه عنزی است (معجم الشعراء، ص ۹۵، و الحیوان، ج ۶، حاشیه ص ۱۸۰).

۴- - الحیوان، ج ۶، ص ۱۸۰.

۵- - او لیلید بن ربیعہ بن مالک، شاعر بزرگ جاهلی - اسلامی است (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۱۹۵).

۶- - در شرح القصائد التسع المشهورات، ج ۱، ص ۴۳۳ به رفع (غلب) نیز روایت شده است. - م.

۷- - در نسخه اصل چنین است، امّا در دیوان او، ص ۳۱۷، و شرح المعلقات السبع ص ۱۴۴ (بالذحول کانتها) (بجای فی الذحول علیهم) ضبط شده است.

۸- - او زیاد بن معاویه، یکی از شاعران طبقه اول است، ابن سلّام وی را پس از امرؤ القیس و پیش از زهیر و اعشی شمرده است، (برای شرح حال او الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۹۲ ملاحظه شود).

۵۱ سهکین من صدأ الحديد كأنهم تحت السنور جنة البقار

(۱) و حاتم (۲) در حالی که سخن از اسب به میان آورده گفته است: از بحر طویل

۵۲ علیهن فتیان کجته عبقر یهزون بالأیدی الوشیج المقوما

(۳) و زهیر گفته است:

۵۳ علیهن فتیان کجته عبقر جدیرون یوما ان یفیثوا و یستعلوا

(۴) شرح کلمه (عبقر):

گفته شده عبقر سرزمینی است که جن در آن سکونت دارد، پس منسوب آن (عبقری)، مثل وصف چیزی است که به آن منسوب شده است، و از آن جهت، به هر چیز عالی (عبقری) اطلاق شده است. و در حدیث در وصف عمر است که: (فلم ار عبقریا یفری فریه (۵)). یفری فریه به معنای (یفعل فعله (: بجای آورد کاری را که او بجای می آورد)) است. و (عبقری القوم) یعنی بزرگ و سرور آنها.

و اعرایی در حالی که سخن از مردی به میان آورده گفته است: (ظلمنی و اللهد).

۱- در نسخه اصل و دیوان او، ص ۸۰ چنین است، اما در معجم البلدان (کلمه بقار) قنه البقار ضبط شده است.

۲- در نسخه اصل (زهیر) ضبط شده، و پهلوی آن کلمه (حاتم) ثبت شده، و آن وجه صحیح است.

۳- در الحیوان، ج ۶، ص ۱۸۹ ذکر شده: (آن بیت از حاتم طائی است، ولی در قصیده میمیه مشهور وی نقل نشده است (دیوان حاتم، ص ۷۹)، و آن در مختارات ابن الشجری، ص ۱۳ یاد شده، و در آن کتاب (بجای الوشیج المقوما) و شیجا مقوما ضبط شده است.

۴- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۱۰۳ و در لسان العرب ریشه (عبقر) چنین است: بخیل علیها جنة عبقریه جدیرون یوما ان ینالوا و یستعلوا

۵- النهایه فی غریب الحدیث، تألیف ابن الاثیر، ج ۳، ص ۱۷۳ و ۴۴۲ و لسان العرب ریشه (عبقر) ملاحظه شود.

ظلمًا عبقریًا) مقصود وی از (ظلمًا عبقریًا) این است که کار ستم را در حقّ من به شگفتی کشانید. و گفته می شود: عبقری سرزمینی است که در آن جامه های برد (جامه های راهراه) درست می شود، و از آن رو، کار تزیین لباس به آن سرزمین منسوب شده است. شاعر گفته است: از بحر بسیط

۵۴ حَتَّى كَانَّ رِيَاضَ الْقَفِّ أَلْبَسَهَا مِنْ وَشَى عَبْقَرٍ تَجْلِيلٍ وَ تَنْجِيدٍ

(۱)، و از این جهت است که به فرشها وصف عبقری اطلاق شده و به آن دیار منسوب می شود. (۲) و چنان که هر امر شگفتی را به این نوع موجود (جنّ) نسبت داده اند، و به آن در هر امر عجیبی مثل زده اند، همچنان شاعران سترک در اشعارشان اظهار کرده اند که ایشان را شیاطینی است که از زبان آنها سخن می گویند، و به آن معنی، به نغزگویی اشارت نموده اند. و به وصف شعر توجه کرده اند؛ مانند گفتار فرزدق که قصیده ای را وصف نموده است: از بحر بسیط

۵۵ كَانَهَا الذَّهَبُ الْعَقِيَانُ حَبْرَهَا لِسَانُ أَشْعَرِ خَلْقِ اللَّهِ شَيْطَانًا

(۳) و ابو النّجم (۴) گفته است: از بحر رجز

۵۶ إِنِّي وَ كُلُّ شَاعِرٍ مِنَ الْبَشَرِ شَيْطَانَةٌ أُنْثَى وَ شَيْطَانِي ذَكَرَ

(۵) و ابن میاده (۶) گفته است: از بحر طویلعر

۱- - آن بیت از ذو الرّمّه است (دیوان او، ص ۱۳۶) و لسان العرب ریشه (عبقر)

۲- - در لسان العرب، ریشه (عبقر) آمده است: (فَرَّاءٌ كَقَوْلِهِ: عَبْقَرِيٌّ، فَرَشَاهُ ضَخِيمٌ) است، مفرد آن عبقریه می باشد. و عبقری به معنای ابریشم است. و از آن معنی است حدیث عمر: اِنَّهٗ كَانَ يَسْجُدُ عَلٰى عَبْقَرِيٍّ. و گفته شده: عبقری به معنای ابریشم است، و گفته شده، به معنای فرشهای نگارین است) و النّهایه، ج ۳، ص ۱۷۳ ملاحظه شود.

۳- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان او، ج ۳، ص ۳۳۵ مصرع دوم (بجای وجه فوق) (اشعر اهل الارض شیطانا) ضبط شده است.

۴- - او مفضّل بن قدامه از طایفه عجل است. (الشّعر و الشّعراء، ج ۲، ص ۵۰۲)

۵- - الشّعر و الشّعراء، ج ۲، ص ۵۰۲ ملاحظه شود.

۶- - او الرّمّاح بن یزید، و میاده نام مادر اوست، بر ولید بن یزید بن عبد الملک وارد شد، و شعر

۵۷ و لَمَّا أَتَانِي مَا تَقُولُ مُحَارِبٌ بَعَثَ شَيْطَانِي وَ جَنَّ جُنُونَهَا

۵۸ و حَكَتْ لَهُمْ مِمَّا أَقُولُ قِصَائِدًا تَعَالَى بِهَا صَهْبُ الْمَهَارِي وَ جُونَهَا

(۱) و آنگاه که وصف زنان را در حسن به شگفتی رسانند، ایشان را در زیبایی به جنّ تشبیه می کنند، و در دلربایی و دلفریبی به مطربان چنان که اخطل (۲) گفته است: از بحر کامل

۵۹ و تَغَوَّلْتُ لِتُرُوعِنَا جَيْتِيهِ وَ الْغَانِيَاتِ يَرِينُكَ الْاَهْوَالَا

(۳) و الْمُقَنَّعِ كُنْدِي (۴) گفته است: از بحر بسیط

۶۰ وَ فِي الطَّعَائِنِ وَ الْاَهْدَاجِ أَحْسَنُ مِنْ حَلِّ الْعِرَاقِ وَ حَلِّ الشَّامِ وَ الْيَمِينَا

۶۱ جَيْتِيهِ مِنْ نِسَاءِ الْإِنْسِ أَحْسَنُ مِنْ شَمْسِ النَّهَارِ وَ بَدْرِ اللَّيْلِ لَوْ قَرْنَا

(۵) و شاعر دیگری گفته است: از بحر کامل

۶۲ جَيْتِيهِ بَرَزْتُ لِتَقْتَلَنِي مَطْلِيهِ الْأَقْرَابِ بِالْمَسْكَ

(۶) ای

۱- در نسخه اصل چنین است؛ اما در الحیوان، ج ۱، ص ۱۵۲، ۳۰۰ و ج ۶، ص ۲۴۴ آن دو بیت به این عبارت است: فَلَمَّا

أَتَانِي مَا تَقُولُ مُحَارِبٌ تَعَنَّتْ شَيْطَانِي وَ جَنَّ جُنُونَهَا وَ حَاكَتْ لَهَا مِمَّا أَقُولُ قِصَائِدًا تَرَامَتْ بِهَا صَهْبُ الْمَهَارِي وَ جُونَهَا

۲- او غیاث بن غوث، شاعر مشهور اموی است، در سال ۹۰ هجری در گذشت. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۳۹۳)

۳- دیوان او، ص ۴۲ ملاحظه شود.

۴- او محمّد بن عمیر از قبیله کنده، شاعری است که در عصر اموی شهرت یافت. وی در سراسر زندگی نقاب بر چهره

داشت، در سال ۷۰ هجری وفات یافت (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۶۲۵) و (الآغانی، ج ۱۷، ص ۶۰).

۵- الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۶۲۵ ملاحظه شود، و آن دو بیت، ضمن پنج بیت است.

۶- در نسخه اصل چنین است، ولی در دیوان عبد الله بن قیس الرقیات، ص ۱۴۱، (بجای

و شاعر دیگری در مقام وصفی جز این وصف نیکو گفته است: از بحر طویل

۶۳ فدقت و جلت و اسبکرت و أکملت فلوجنّ إنسان من الحسن جنّت

(۱) و نزدیک به آن معنی است، گفتار شاعر دیگر: از بحر خفیف

۶۴ إنّ شرح الشّباب و الشّعر الأُس ود ما لم يعاص کان جنونا

- و نیز گفتار شاعر دیگر: از بحر بسیط

۶۵ قالت عهدتك مجنونا فقلت لها: إنّ الشّباب جنون برؤه الکبر

(۲) و گفته اند: (جنّ الشّباب) چنان که گفته اند: (شرح الشّباب) (: عنفوان جوانی).

محمّد بن علی بن المهتدی از قول محمد بن المأمون، از قول محمد بن القاسم بن احمد بن یحیی، از قول سلمه، از قول فزّاء، برای ما نقل کرد؛ که گفت:

(گفته می شود: کان هذا فی عهباء (۳) شبابه : این امر در عنفوان جوانیش بود) - و جز فزّاء، (عهباء) را با الف مقصوره (عهبا) می خواند، و (عهباء شبابه) به معنای (عنفوان شبابه) و (شرح شبابه) و (ریق شبابه) و (جنّ شبابه) و (غلواء شبابه) و (ریّ شبابه) (: آغاز جوانی او)) است - وی (فزّاء) این شعر را قرائت کرد: از بحر طویل).

۱- - آن بیت از الشّنفری الأزدی است (المفضّلیات، ص ۱۰۹ و الحیوان، ج ۳، ص ۱۰۸، و ج ۶، ص ۲۴۴، و لسان العرب ریشه (جنن) ملاحظه شود.

۲- - آن بیت از (ابن ابی فنن) است (عیون الاخبار، ج ۲، ص ۳۲۰) او احمد بن ابی فنن است و در روزگار الواثق از حاکمان عباسی می زیسته و در (الآغانی) ج ۲۳ ص ۵۲۱ ابیاتی از وی درباره سلیمان بن وهب و احمد بن الخصبی نقل شده است. - م.

۳- - لسان العرب ریشه (عهب).

۶۶ أجنّ الصبا ام طائر البين شَفْنِي بذات الصفا تنعابه و محاجله

و نیز از تشبیهات ایشان (عرب) در این باب است گفتار شاعر رجزسرا: از بحر رجز

الف: فقلت و الله لترحلنا قلائصا تحسبهنّ جنّا

(۱) ب: و گفتار قطامی (۲): از بحر بسیط

۶۸ يتبعن ساميه العينين تحسبها مجنونه او تری ما لا تری الإبل

(۳) ج: و گفتار خطفی (۴): از بحر رجز

۶۹ يرفعن بالليل إذا ما أسدفا أعناق جنّان و هاما رجفا

و عنقا بعد الكلال خيطفا (۵) وی با سرودن آن شعر (خطفی) نامیده شد.

و عمر بن عبد العزیز (۶) مردم را از سوار کردن کودکان بر پشت اسبان در روز مسابقه اسب دوانی منع کرد و گفت: (کودکان خود را بر پشت آن جنّان (۷) سوار مکنید (۸)). همه آن تعبیرات در کلام عرب بر سیل مبالغه در وصف و نادره گویی).

۱- - جاحظ آن را در الحیوان، ج ۶، ص ۱۰۸ یاد کرده و از سراینده اش سخن به میان نیاورده است.

۲- - او عمیر بن شمیم است. وی معاصر ولید بن عبد الملک بوده، و بنا بر برترین روایات به سال ۱۰۱ هجری وفات یافت. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۶۰۹، و مقدمه دیوان او)

۳- - دیوان او، ص ۲۳ ملاحظه شود.

۴- - خطفی لقب عوف، جدّ جریر است.

۵- - لسان العرب، ریشه (خطف، سدف، جنّ).

۶- - وی در سال ۱۰۱ هجری وفات یافت.

۷- - (جنّان) جمع (جانّ) و آن نوعی مار بی آزار است. و همچنین به معنای جنّ (و در عبارت فوق معنای دوم مراد است) رک: منتهی الأرب - م.

۸- - نص کلام منقول از عمر بن عبد العزیز در الحیوان، ج ۶، ص ۱۷۹ چنین است: (و کان عمر بن عبد العزیز اول من نهی الناس عن حمل الصبيان على ظهور الخيل يوم الحلبه، و قال: تحملون الصبيان على الجنّان).

وارد شده است. و همگان می پندارند که شیطانها آفرینش خویش را دگرگون می سازند، و شکلهایشان را تغییر می دهند، و آن سخنی بیهوده و عاری از حقیقت است، و همانا آنها با جادویی و تردستی شان چنان به نظرها می آورند. و در ایشان حالات خشونت، و بازیگری، و سرخوشی، و وقت گذرانی وجود دارد، و لطافتشان بیشتر و آسیبشان کمتر و بدنهایشان سبکتر و ذهنهایشان تیزتر و شناختشان فزونتر و موشکافتند، و ایشان- چنانکه قرآن بیان داشته- می توانند در هوا حرکت کنند، و بر آسمان بالا روند. و گروهی از قوم عرب، هرگاه در بیابانی می افتادند، و به دره های وحشتناک فرود می آمدند، و از این که مارهای (جان) ایشان را به بازی بگیرند، می ترسیدند، یکی از ایشان بر می خاست و می گفت: (ما به رئیس این دره پناهنده ایم) و در نتیجه تا زمانی که در آن مکان اقامت می کردند، کسی آزارشان نمی رساند.

و از عمیر بن ضبیعه حکایت شده که گفت: (در هنگامی که با ابن ظبیان در بیابانی حرکت می کردم؛ پیره زنی با کودکی که می گریست بر ما آشکار شد، کودک گفت: (من به راه مانده ام، کاشکی مرا با خود می بردید) عمیر گفت: (ای کاش او را بر پشت سر خود سوار می کردی) پس او را پشت سر خود سوار کرد، ساعتی درنگ کرد، و در روی عمیر نگریست، و دمی برآورد، پس از دهانش آتشی بیرون شد، عمیر تازیانه را برای او به دست گرفت، پس گریه کرد، و عمیر از او دست برداشت، سپس آن کار را چندین بار تکرار کرد، تا این که با شمشیر بر وی هجوم آورد، چون او را جدی دید، پرید و گفت: (قاتلک الله) (: خدایت بکشد) چه سختدلی!).

اصمعی گفت: (کار گزار عمان به عمر بن عبد العزیز نوشت: (ما زنی جادوگر را آوردیم و در آبش افکندیم، پس بر روی آب شناور شد) عمر بن عبد العزیز جواب فرستاد: (شناور بودنش ما را کفایت نمی کند اگر دلیلی اقامه شد، که خوب، و اگر نه

رهايش كن).

و ابوزيد (۱) از برخى اعراب روايت کرده که گفت: (چه بسا گاهى بر جمعى بسيار وارد شديم، و خيمه ها و قبه ها و جمعيتى راديديم، آنگاه در همان لحظه آنها را ديگر نيافتيم).

و سمير بن (۲) الحارث (۳) گفته است: از بحر وافر

۷۰ و نار قد حضأت بعيد وهن بدار لا اريد بها مقاما

۷۱ سوي تحليل راحله و عين اكالها مخافه ان يناما

۷۲ أتوا ناري فقلت منون انتم فقالوا الجن، قلت: عموا ظلاما

۷۳ فقلت إلى الطعام فقال منهم زعيم: نحسد الإنس الطعاما

(۴) و روايت شده که عرب، در روزگار جاهليت از درون بتها هممه ای می شنيدند، و چون خالد بت عزى را ويران ساخت، آن بت شراره ای بسوى او رها ساخت، و برخى آن کار را از ترديستيهای خدمتگزاران بت، بمنظور حفظ منافع خود، دانسته اند، و ممکن است آن کار از بازيگريهای پريان باشد.

(بيان) گفتار خدای - تعالى -: وَ أْمُرْنَا لِنُشِيرِمَ لِرَبِّ الْعَالَمِينَ (۵) يعنى يارانش (ياران آن كسى که شياطينش به سقوط كشانیده و يا هوای نفس را نزد او جلوه داده اند) او را فرا می خوانند، و به او می گویند: (ما به سر فرود آوردن در مقابل پروردگار جهانيان مأمور شدیم) و عرب می گوید: (أمرتک ان تفعل): تو را به انجام ۱.

۱- او سعید بن اوس بن ثابت الانصاری، یکی از پیشوایان ادب و لغت و از اهل بصره است. سال ۲۱۵ هـ. در گذشت. (نزهه الالباء، ص ۸۵)

۲- او سمیر یا شمیر بن الحارث الضبیبی است. (خزانه الادب، ج ۳، ص ۳)

۳- و گفته شده آن ابیات از جذع بن سنان الغسانی است. (جامع الشواهد، الالف بعد التاء) و بیت ۷۲ در البهجه المرضیه معروف به سیوطی، باب الحکایه، ج ۲، ص ۶۹۲ نقل شده است. - م.

۴- آن ابیات در الحيوان، ج ۱، ص ۱۸۶ ملاحظه شود.

۵- سوره الانعام (۶) آیه ۷۱.

کار فرمان دادم)) باء (در آن مثال) برای معنای الصاق (۱) است، و معنی چنین است (وقع (۲) الأمر بهذا الفعل (: به این کار امر تعلق گرفت)) و کسی که می گوید (امرتك ان تفعل) بنابراین است که (باء) حذف شده باشد، و کسی که می گوید: (أمرتك لتفعل)، با آوردن لام، خبر از علتی داده که به سبب آن، امر واقع شده است (بنابراین) معنای آیه چنین است: ما برای اسلام و برپاداشتن نماز مأمور شده ایم.م.

۱- حرف (باء) از حروف جاژه، معانی بسیار دارد؛ از جمله آنها (الصاق) است، و آن عبارت از الصاق چیزی است به چیزی. مانند: أمسکت بزید، به داء، و مررت بزید. سیبویه همه معانی باء را به این معنی باز می گرداند. رک: مغنی اللیب ص ۱۳۷-۴.

۲- در متن کتاب (و مع) ضبط شده که آن تحریف از (وقع) می باشد. - م.

تشیبه در سوره اعراف

(بیان) گفتار خدای - عَزَّ وَجَلَّ: وَهُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ بُشْرًا بَيْنَ يَدَيْ رَحْمَتِهِ حَتَّىٰ إِذَا أَقْلَّتْ سَحَابًا ثِقَالًا سُفِنَاهُ لِبَلَدٍ مَّيِّتٍ فَأَنْزَلْنَا بِهِ الْمَاءَ فَأَخْرَجْنَا بِهِ مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ كَذَلِكَ نُخْرِجُ الْمَوْتَى لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ (۱).

(نشرا) به حالت مثقل (به ضمّ حرف اول و دوم) و (نشرا) (به ضمّ حرف اوّل) و سکون شین، قراءت شده است. و از حمزه (۲) و کسائی (۳) (یرسل الریاح نشرا) به فتحه نون (و سکون شین) روایت شده است، و (نشر:) (باز کردن)) خلاف معنای طیّ (: پیچیدن) است؛ مانند: (نشر الثوب بعد طیّه (: گشودن جامه پس از پیچیدن آن)). و چون بادها (نخست) مانند چیز در پیچیده شده، در ادراک نیامده، و آنگاه در کرانه ها پدید آمده قابل درک می شود؛ بنابراین در ادراک، همانند جامه ای است که پس از پیچیده شدن باز شود؛ و از این رو لفظ (نشر) برای وزش باد استعاره آورده شد.

۱- - سوره الاعراف (۷) آیه ۵۷.

- ۲- - حمزه سال ۱۵۶- بنا بر قول صحیح- وفات یافت، تولّدش سال ۸۰ ه است. وی پس از عاصم و اعمش در کوفه امام مردم در قراءت است، او مردی مورد اعتماد و بزرگ و حجّت بوده است. (النشر فی القراءات العشر، ج ۱، ص ۱۶۶ ملاحظه شود)
- ۳- - او علی بن حمزه ابو الحسن الکسائی یکی از قاریان هفتگانه معروف است بنا بر مشهورترین اقوال سال ۱۸۹ ه وفات یافت (نزهه الالباء ص ۴۲، و النشر، ج ۱، ص ۱۷۲، و بغیه الوعاه، ج ۲، ص ۱۶۲).

و انشر الله الموتى فنشروا یعنی خدا مردگان را زنده کرد، پس زنده شدند (۱). اعشی در حالی که از زنی سخن به میان آورده، گفته است: از بحر سریع

۷۴ لو اسندت میتا الی نحرها عاش و لم یحمل الی قابر

۷۵ حتّی یقول النَّاسُ مِمَّا رَأَوْا یا عَجَبًا لِلْمَيِّتِ النَّاشِرِ

(۲) و گفتار خدای - تعالی - فَمَا نُنْظُرُ إِلَى آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ كَيْفَ يُحْيِي الْأَرْضَ بَعْدَ مَوْتِهَا إِنَّ ذَلِكَ لَمُحْيِ الْمَوْتَى وَ هُوَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۳) در این جا (در این آیه) رحمت به معنای باران است، و به همان معنی است در گفتار خدای - تعالی -: إِنَّ رَحْمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ (۴).

و محمّد بن القاسم الانباری (۵) از قول احمد بن یحیی (۶) از اشعار جمیل بن معمر (۷) (این دو بیت را) قراءت کرد: از بحر طویل

۷۶ هواك لقلبي يا بئينه كالذي أقام فأحيا الميت و هود فين

۷۷ و ليس بذي فقر الى ذا و إنّ ذا لصبّ بهذا في الحياه ضنين

(۸) م.

۱- در معانی القرآن، ج ۱، ص ۳۸۱ وارد شده است: و گفتار خدا: (و هو الذي يرسل الرياح نشرًا) و نشر نوعی از بادهاست که پاکیزه است و ابرها را به وجود می آورد، و یاران عبد الله و جز ایشان چنان (نشرًا) قراءت کرده اند، و دیگران (بشرًا) به معنای (بشیره) (بشارت دهنده) قراءت کرده اند.

۲- در دیوان اعشی، ص ۱۳۹ (بجای لم یحمل الی قابر) لم ینقل الی قابر، وارد شده است.

۳- سوره الزّوم (۳۰) آیه ۵۰.

۴- سوره الاعراف (۷) آیه ۵۶.

۵- او محمّد بن القاسم ابوبکر بن الانباری النحوی است، سال ۳۲۷ ه، و بنا بر قولی سال ۳۲۸ ه وفات یافته است. (بغیه الوعاه، ج ۱، ص ۲۱۲)

۶- او ثعلب نحوی معروف است، سال ۲۹۱ ه وفات یافت. (نزهه الالباء، ص ۱۵۷، و بغیه الوعاه، ج ۱، ص ۲۹۶)

۷- او جمیل بن عبد الله بن معمر یکی از عشق پیشگان و شاعران معروف عرب است. (شرح حال وی در الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۳۴۶ ملاحظه شود)

۸- در دیوان او، از آن دو بیت آگاه نشدم.

عشاری از قول عمر بن شاهین، و او از قول احمد بن عیسی، و او از قول هاشم، و او از قول یعلی، و او از قول ابن جراد نقل کرده که گفت: (پیامبر وقتی دعای باران می خواند می گفت: (اللهم اسقنا غیثا مغیثا هتیا مریا توسع به لعبادک تغزر به الضرع و تحیی به الزرع (۱)) و از جمله شعرهایی که شاعران به آن، برکت آثار باران را در زمین وصف کرده اند، گفتار یکی از بنی سعد است: از بحر طویل

۷۸ و خیفاء ألقى اللیث فیها ذراعه فسرت و ساءت کلّ ماش و مصرم

۷۹ تمشی بها الدرماء تسحب قصبها کأن بطن حبلی ذات أونین مئتم

(۲) مقصود شاعر از (ماش)، دامدار است، و مقصود وی از (مصرم) فاقد دام است. و (الدرماء)، خرگوش، و اوانان دو لنگه بار است.

و شاعر دیگری در وصف چوپانی گفته است: از بحر بسیط

۸۰ رعی ترائک فی أکناف ذی أمر زهر الحواشی فلاماء و لا حطب

۸۱ إذا استثار کنوفا خلّت ما برکت علیه یندف فی حافاته العطباً

(۳) (ترائک) جمع (تریکه) است، و مقصود از آن، چیزی است که باران بجای گذاشته است (۴). و مقصود شاعر از (زهر الحواشی) شکوفه هاست و گفتار او (لا ماء و لا حطب) به این معنی است که آن زمین سرسبز و با رطوبت است، و در آنم.

۱- - در النّهایه، ج ۴، ص ۳۱۲ تحت عنوان (فی حدیث الاستسقاء) وارد شده است: (اسقنا غیثا مرینا مریعا).

۲- - آن دو بیت از ذی الرّمّه، و در بخش اشعار منسوب به او منقول است. (دیوان او، ص ۶۷۴ و لسان العرب، ریشه (اون)).

۳- - آن بیت (بیت اخیر) را ابن منظور در لسان العرب، ریشه (کنف) نقل کرده است.

۴- - در لسان العرب ریشه (ترک) آمده است: تریکه بوستانی است که مردم آن را به حال خود رها کرده و مواظبتش نمی کنند، و گفته شده: چراگاهی است در کوه یا بیابان که دامها آن را خورده اند، و بقایایی از آن اطراف خارها و لابلائی سنگها بجا مانده است. - م.

چوب و هیزم خشکیده نیست، و آن مانند گفتار شاعر دیگر است: از بحر رجز ۸۲ یأتیک قابس اهلها لم یقبس و (کنوف) شتر ماده ای است که در کنار شتران می خوابد، آن شاعر می گوید:

(آن شتر، شیر فراوان دارد به گونه ای که در آن هنگام که در خوابگاه است، شیر از سر پستانهایش سرازیر می شود، و آن خبر را دلیل بر خوبی چراگاهش گرفته است، و اهل فن بدیع آن صنعت را (تتبع (۱)) نامند، و آن، عبارت از این است که شاعر در مقام بیان معنایی باشد، و لفظ خود آن معنی را نمی آورد، بلکه لفظ تابع آن را می آورد، و تابع وقتی بر معنای خود دلالت کرد، پرده از معنای متبوع بر می دارد. و از آن قبیل است گفتار امرؤ القیس: از بحر طویل

۸۳ و تضحی فیت المسک فوق فراشها نؤوم الضحی لم تنتطق عن تفضل

(۲) شاعر خواسته است بیان کند که آن زن در ناز و نعمت است و او را کسی هست که عهده دار کارهایش باشد؛ وی در مقام بیان آن معنی، لفظ تابع آن را آورده، و لفظ ویژه اش را نیاورده است، چنان که این شاعر (در این مقام) ناقه را به پر شیری وصف کرده، و با آن وصف، سرسبزی و خیر و برکت و مرغوبیت چراگاه را وصف کرده است، طائی (۳)، در حالی که از ابر و اثر ستوده آن در زمین یاد کرده، گفته است: از بحر طویل).

۱- این باب را قدامه از شعبه های ائتلاف لفظ با معنی قرار داده، و آن را ارداف نامیده است. (نقد الشعر، ص ۱۷۸، و العمده، ج ۱، ص ۳۱۳، و کتاب، الصناعتین، ص ۳۵، و تحریر التحبیر، ص ۲۰۷، و خزانه ابن حجه الحموی، ص ۳۷۶ ملاحظه شود.

۲- آن بیت از بیتهای قصیده معلّقه اوست. (دیوان او، ص ۱۷، و شرح المعلقات السبع، ص ۲۵)

۳- او حبیب بن اوس شاعر ادیب است، در جاسم از آبادیهای حوران در سوریه به دنیا آمد، و سال ۲۳۱ ه در موصل وفات یافت (نزهه الالباء، ص ۱۰۷).

۸۴ إذا ما ارتدى بالبرق لم يزل الثرى له تبعاً او يرتدى الرّوض بالبقل

۸۵ سحاباً إذا ألت على خلفه الصبا يدا قالت الدنيا: أتى قاتل المحل

۸۶ ترى الأرض تهتزّ ارتياحاً لوقعه كما ارتاحت البكر الهدى الى البعل

۸۷ إذا انتشرت أعلامه حوله انطوت بطون الثرى منه وشيكا على حمل

و از نظائر آن آیه است، گفتار خدای- عزّ و جلّ-: وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ مَاءً بِقَدَرٍ فَأَنْشَرْنَا بِهِ بَلْدَةً مَّيْتًا كَذَلِكَ تُخْرَجُونَ (۱).

پس وجه تشبیه میان بیرون آوردن مردگان (زنده شدن آنها) و رویانیدن گیاه آن است که، مرتبت آن دو کار یکسان است، پس آن که بر یکی از آن دو کار توانا باشد، به حکم عقل بر آن دیگر تواناست. و خدای- تعالی- با آن تشبیه بر منکران موضوع برانگیختن مردگان، دلیل برپا داشته؛ چنان که با تشبیه به آفرینش نخستین، دلیل آورده است: كَمَا بَدَأَكُمْ تَعُودُونَ (۲).

و بتحقیق خبر انکار ایشان حشر را همراه با دلیل بر ردّشان در گفتار خدای- تعالی-: فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ (۳)، وارد شده است.

تشبیه دیگری در این سوره گفتار خدای- عزّ و جلّ- است: وَ اٰتٰلُ عَلَيْهِمْ نَبَا الَّذِي اٰتَيْنَاهُ اٰيٰتِنَا فَاٰنْسٰلَخْ مِنْهَا، فَاتَّبَعَهُ الشَّيْطٰنُ فَكَانَ مِنَ الْغٰوِيْنَ * وَ لَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا وَ لٰكِنَّهٗ اَخْلَدَ اِلَى الْاَرْضِ وَ اَتَّبَعْ هَوَاهُ فَمَثَلُهٗ كَمَثَلِ الْكَلْبِ اِنْ تَحْمِلْ عَلَيْهِ يَلْهَثْ اَوْ تَتْرٰكُهٗ يَلْهَثْ ذٰلِكَ مَثَلُ الْقَوْمِ الَّذِيْنَ كَذَّبُوْا بِآيٰتِنَا فَاقْضِصِ الْقِصَصَ لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُوْنَ (۴).

(نبا) به معنای خبر از امری عظیم است، و به این گونه خبر، (نبا) گفته می شود، و از آن وجه است وصف پیامبر (ص) به نبوت و نبأه الله، یعنی او را پیامبر قرار داد. ۶.

۱- - سوره الزخرف (۴۳) آیه ۱۱.

۲- - سوره الاعراف (۷) آیه ۲۹.

۳- - سوره الاسراء (۱۷) آیه ۵۱.

۴- - سوره الاعراف (۷) آیه ۱۷۵، ۱۷۶.

و معنای کلام خدا: (فَأَنْسَلَخَ مِنْهَا)، خرج و انفصل (: خارج شد و جدا گشت) است، و از آن معنی است گفتار خدای - تعالی -:
وَ آيَةٌ لَهُمْ اللَّيْلُ نَسَلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ (۱).

و معنای گفتار خدا: (فَأَتَّبَعَهُ الشَّيْطَانُ) این است که شیطان با جلوه دادن آن گمراهی، در پی او افتاد، تا به آن متمایل گشت، و به آن چنگ زد، و گفته شده:

(اتبعه الشیطان) به این معنی است که شیطان کافرانی از جنس انس را بدنبالش انداخت، و ایشان وی را بر کفر همراهی کردند. و این آیه دالّ بر تحریم پیروی کسی است که از ارتداد وی ایمنی نیست.

و (غاوی) یعنی نومید از رحمت خدا، و مصدر (غی) به معنای جهل و گمراهی است، خدای - تعالی - گفته است: وَ عَصَى آدَمُ رَبَّهُ فَغَوَى (۲). آنگاه درباره کسی که از دست یافتن به چیزی نومید شده (قد غوی) (: بتحقیق ناامید شده است)) اطلاق شده است. و بر این معنی است، گفتار مرقش (۳): از بحر طویل

۸۸ فمن یلق خیرا یحمد الناس امره و من یغو لا یعدم علی الغی لائما

(۴) و آن کس که نشانه ها به او داده شده، و از آنها جدا گردید، بلعم بن باعوراء (۵) است که از قوم بنی اسرائیل بود و امیته بن ابی الصلت ثقفی (۶) گفته‌هاو

۱- - سوره یس (۳۶) آیه ۳۷.

۲- - سوره طه (۲۰) آیه ۱۲۱.

۳- - او مرقش اصغر از طایفه بنی سعد و یکی از عشق پیشگان عرب است (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۱۴۲ ملاحظه شود).

۴- - در نسخه اصل چنین است، اما در الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۱۴۳ (و من یلق خیرا) وارد شده است. قطامی آن معنی را از مرقش اقتباس کرده و گفته است: و الناس من یلق خیرا قائلون له ما یشتهی و لام المخطئ الهبل

۵- - او دانشمندی از دانشمندان بنی اسرائیل بوده، و گفته شده از طایفه کنعانیان بوده و علم برخی از کتابهای الهی به او داده شده بوده است (الکشاف، ج ۲، ص ۱۳۹ ملاحظه شود).

۶- - وی برخی کتابهای گذشته خدای - عزّ و جلّ - را خواند، و به پرستش بتها متمایل شد. او

است: (خدا آیاتش را با عنایتی که در حقّ وی داشت به او داد تا آنها را یاد گرفت، و عالم شد، و خدا داستانش را بیان کرد، تا مردم را از مثل حال وی بیم دهد.) و حسن بصری (۱) گفته است: (مقصود از آیات خدا، دین خداست).

(بیان) گفتار خدا: (وَلَوْ شِئْنَا لَرَفَعْنَاهُ بِهَا) یعنی (اگر می خواستیم) میان او و کفر مانع می شدیم، تا در نتیجه با آن آیات سزاوار رفعت شود و لیکن وی به دنیا دل خوش داشت، و هوسش را پیروی نمود، و اصل معنای (اخلاص) پیوستگی و دوام است؛ زهیر بن ابی سلمی گفته است: از بحر کامل

۸۹ لمن الدیار غشيتها بالفدقد کالوحی فی حجر المسیل المخلد

(۲) و (لهث) تنفس تندی است که از شدت خستگی بر انسان عارض می شود، و آن حالت در سگها امری طبیعی است، و آن معنی برای کسی که کاری بر او گران آمده، یا اندوهی بر او هجوم آورده، یا ناملایمی به او رسیده استعارت آورده می شود، چنان که ازدی در حالی که مردی را مدح می کند گفته است: از بحر طویل

۹۰ لنعم فتی الجلی و مستنبط الندی و ملجأ محروب و متزع لاهث

۹۱ عیاذ بن عمرو بن الحلیس بن جابر بن زید بن منظور بن زید بن وارث

و معنای تشبیه در آن آیه، این است که شخص کافر تارک آیات خدا و رویگردان از آنها که هیچ چیز اصلاحش نمی کند، همانند سگ است در نفس نفس زدنش؛ که اگر به هر وسیله ای چاره جویی کنی، آن کار را رها نمی کند، و از آن دست ۸.

۱- - او حسن بن یسار بصری یکی از دانشمندان فقیه زاهد است، در مدینه به دنیا آمد و سال ۱۱۰ ه در بصره وفات یافت. (حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۱۳۱).

۲- - شرح دیوان زهیر، ص ۲۶۸.

بر نمی دارد، و به آن سبب است که (در مداومت سگ بر آن عمل) دو کار متضاد را (بعنوان شرط) یاد کرده است، و تقدیر آیه چنین است: (کمثل الکلب لاهتا (: داستان وی مانند داستان سگ است که نفس نفس می زند)).

و گفته می شود: (لهث یلهث) (: زبان از دهان بیرون آورد و زبان از دهان بیرون می آورد) لاهث، لهثان، و لهاث (: زبان از دهان بیرون آورنده).

یکی از شاعران، سگ جنگجو را وصف کرده و حالت (لهث) آن را با تشبیهی که در آن نوپردازی کرده، بیان داشته است، آن شاعر- که شعر وی را یکی از بزرگان برای من قراءت کرد- گفته است: از بحر متقارب

۹۲ جری ء علی الناس مستأسد مدلّ علی کلّ قرن بطل

۹۳ و یرفع فی سطوات المصال له ذنبا مثل قرن الوعل

۹۴ ذلوق اللسان کما زال عن ذباب من السیف عافی الحلل

و امیر ابو محمّد الحسن بن عیسی بن المقتدر- رضوان الله علیه- از قول ابو الفرج اصفهانی (۱)، از قول جحظه (۲) نقل کرد که گفت: عبید الله بن عبد الله بن طاهر (۳) نقل کرد و گفت: چون برادرم طاهر، علی بن الجهم (۴) را از زندان آزاد کرد، مدّتی با وی در شادیاخ (۵) اقامت گزید، و روزی آهنگ شکار کردند، و با مرغزاری پر از پرند و حیوانات وحشی مصادف شدند، و فصل ظهور زعفران بود، پس علی بنن)

۱- او صاحب کتاب الاغانی است، و سال ۳۵۶ ه، وفات یافت.

۲- او احمد بن جعفر برمکی است، و سال ۳۲۴ ه، و بنابر قولی سال ۳۲۶ ه وفات یافت. (معجم الادباء، ج ۱، ص ۳۸۳)

۳- او عبید الله بن عبد الله بن طاهر مکنّی به ابو احمد است. وی در ادب و فنون ادبی و روایت و انشاء شعر مقامی دارد (الاغانی، ج ۹، ص ۴۰ چاپ دار الکتب ملاحظه شود).

۴- او ابو الحسن علی بن الجهم شاعر عصر عباسی متوفی به سال ۲۴۹ ه است (الاغانی، ج ۱۰، ص ۲۰۳ ملاحظه شود).

۵- شادیاخ آبادی از آبادیهای بلخ است، و نیز از حومه نیشابور است، و در روزگار قدیم بوستانی از آن عبد الله بن طاهر بن الحسین و چسبیده به شهر نیشابور بوده است. (معجم البلدان)

الجهم (۱) سرود: از بحر طویل

۹۵ و طئنا رياض الزّعفران و أمسكت علينا البزاه البيض حمر التّدارج

۹۶ و لم تحمها الادغال منّا و إنّما أبحنا حماها بالكلاب التّوابح

۹۷ و من دالعات ألسنا فكأنّها لحيّ شيوخ خاضيين كواسج

(۲) و اصل در این وصف (یا تشبیهی) که میان این دو شاعر دست بدست شده، آن معنایی است که عبده بن الطیب (۳) در وصف گاو نر با این گفتار بیان کرده است: از بحر بسیط ۹۸ لسانه عن يسار الشّدق معدول (۴) تشبیه دیگری در این سوره گفتار خدای - عزّ و جلّ - است: أُولئِكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أُولئِكَ هُمُ الْغَافِلُونَ (۵).

خدا ایشان (آن بسیاری از جنّ و انس) را به این معنی وصف نموده که با چشمهایشان نمی بینند، و با دلهایشان تعقل نمی کنند، پس ایشان را در فرو گذاشتن حقّ، و روگردانیدن از آن بمنزله کسی که نمی شنود و تعقل نمی کند قرار داده است.

شاعر گفته است:

۹۹ اصمّ عمّا ساء سمیع و شاعر دیگری گفته است: از بحر رمل ۹.

۱- - آن خبر در الاغانی، ج ۱۰، ص ۲۲۷ ملاحظه شود.

۲- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۱۲۱ و در الاغانی (لحیّ رجال) ضبط شده است.

۳- - در حاشیه نسخه خطی آمده است که: (او شاعری نادره گوی و از طایفه عبشمن است، وی شاعری نغزسرا و نه بسیار گوی است روزگار اسلام را درک کرد، و مسلمان شد. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۶۱۲ و الاغانی، چاپ بیروت، ج ۱۸، ص ۳۷۸)

۴- - در المفضّلیات، ص ۱۴۰ تمام آن بیت چنین است: مستقبل الريح يهفو و هو متبرک لسانه عن شمال الشّدق معدول

۵- - سوره الاعراف (۷) آیه ۱۷۹.

۱۰۰ و کلام سَيءٍ قَدِ وَقَرْتِ أذُنِي مِنْهُ وَمَا بِي مِنْ صَمِّمٍ

(۱) آنگاه خدا گفت: (بل هم اضلل)، و سبب گمراه تر بودن، آن است که چارپایان مواضع سود و زیان خود را می بینند، و برخی از آنچه را می بینند ملازمت می کنند، و اینان (وصف شدگان در آن آیه) می دانند که عناد می ورزند، پس به آتش روی می آورند، و نظیر این آیه است گفتار خدا در سوره دیگر: أَمْ تَحْسَبُ أَنَّ أَكْثَرَهُمْ يَشْعُرُونَ أَوْ يَعْقِلُونَ إِنْ هُمْ إِلَّا كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ سَبِيلًا (۲). و معنی این است که ای محمد، ایشان آنچه را تو می گویی همچون کسی که خواستار فهم است، نمی شنوند؛ بلکه چون چارپایان می شنوند.

و از نظائر آن آیه است، گفتار خدای - تعالی - : مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا كَمَثَلِ الَّذِي يَتَّعِقُ بِمَا لَا يَسْمَعُ إِلَّا دُعَاءً وَنِدَاءً، صُمٌّ بُكْمٌ عُمْيٌ فَهُمْ لَا يَعْقِلُونَ (۳).

و همانا از آن جهت به شخص بینایی که بینایش را به کار نمی اندازد کور اطلاق می شود که وی بمنزله کسی است که نمی بیند، و چنان که به شخص شنوایی که توجه نمی کند، کر گفته می شود. و از آن قبیل است گفتار خدای - تعالی - : إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَى وَلَا تُسْمِعُ الدُّعَاءَ (۴)، و چنان که خدای - عزّ اسمه - گفته است: أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا (۵). خدا کلمه (مثل) را به (الَّذِينَ كَفَرُوا) اضافه نمود، و آنگاه آن مثل را به بانگ زننده (بر گوسفند) تشبیه کرد و نه بر گوسفند؛ زیرا معنی چنین است که داستان کافران در مورد پندی که به ایشان داده می شود مانند داستان چارپایی است که از کلمات آن کسی که بر آن بانگ می زند جز صدا چیزی نمی فهمد، پس تقدیر ۴.

۱- - آن بیت از مثقب عبدی است (المفضّلیات، ص ۲۹۴) و در بالای نسخه اصل (عنه اذناى) ضبط شده است.

۲- - سوره الفرقان (۲۵) آیه ۴۴.

۳- - سوره البقره (۲) آیه ۱۷۱.

۴- - سوره النمل (۲۷) آیه ۸۰.

۵- - سوره محمد (۴۷) آیه ۲۴.

آیه چنین است: (مثل واعظ الّذین کفروا کمثل الّذی ینعق بما لا یسمع ... (: داستان پند دهنده کافران مانند بانگ زنده بر حیوانی است که نمی شنود)) و عرب هر گاه معنای کلام، مقصودشان را برساند (برخی از اجزای معلوم کلام را) حذف می کنند چنان که خدای - تعالی - گفته است: وَ أَشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ (۱). یعنی: (سقوا حبّ العجل (: از دوستی گوساله سیراب شده اند))، پس چون معنای کلام معلوم است، کلمه حبّ مقدر شده است، و چنان است گفتار خدای - تعالی -: مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ أَمْوَالَهُمْ فِي سَبِيلِ اللَّهِ كَمَثَلِ حَبَّةٍ أَنْبَتَتْ سَبْعَ سَنَابِلَ (۲)، مثل در آن آیه متعلق به (نفقه) است. یعنی مثل آنچه انفاق کنندگان در راه خدا، انفاق می کنند، مثل دانه ای است که هفت خوشه می رویاند، و گفته شده معنی چنین است: (و مثل الذین کفروا فی دعائهم آلهتهم و أوثانهم و هی لا نفقه کمثل الناعق ... (: و مثل کافران در این که خدایان و بتهایشان را می خوانند و آنها نمی فهمند، مانند بانگ زنده بر حیوانی است که جز صدا را و ندا را نمی شنود)).

و تأویل کلام خدا: (ینعق) یصوّت بالغنم (: بر گوسفند بانگ می زند) است. و (مصدر) آن، نعیق و نعاق می باشد، و از آن معنی است گفتار اخطل: از بحر کامل

۱۰۱ فانعق بضأنک یا جریر فانما متتک نفسک فی الخلاء ضاللا

(۳) و عرب می گوید: (ابلد من راعی الضأن (: کودنتر از چراننده گوسفند)) و از باب مثل گفته می شود: (احمق من راعی ضأن ثمانین (۴) (: (۵) نادانتر از چراننده گلهم.

۱- - سوره البقره (۲) آیه ۹۳.

۲- - سوره البقره (۲) آیه ۲۶۱.

۳- - دیوان الاخطل، ص ۵۰ ملاحظه شود.

۴- - مجمع الامثال، ج ۱، ص ۲۲۴ ملاحظه شود.

۵- - مثل فوق به این سبب زده شده که گوسفند از هر چیزی می رمد و در نتیجه چراننده آن همه وقت باید در پی جمع آوری آنها باشد. مجمع الامثال، ج ۱، ص ۲۲۴- م.

گوسفند هشتاد رأسی)).

و اصمعی گفته است: (ذو الاصبغ العدوانی (۱) را چهار دختر بود، و ایشان را شوهر داد و به دیدن بزرگترین دختر رفت، پس به او گفت: (شوهرت را چگونه دیدی؟) گفت: (بهترین شوهر، خانواده اش را بزرگ می دارد و احسانش را فراموش می کند.) گفت: (دارایی شما چیست؟) گفت: (شتر، از گوشت آن می خوریم، و شیر آن را می آشامیم، و خودمان و بارهایمان را حمل و نقل می کند) گفت: (شوهری بزرگوار و ثروتی با برکت است) آنگاه به دیدن دختر دوم رفت و گفت: (شوهرت را چگونه دیدی؟) گفت: (زنش را بزرگ می دارد و موجبات محبت و الفت را فراهم می آورد) گفت: (دارایی شما چیست؟) گفت: (گاو است، و قرین و مونس فضای خانه است، ظرفها را پر می کند، و در خانه زنانی با زنانی مأنوسند) گفت: (خوشنود گشتی و بهره مند شدی) آنگاه به دیدن دختر سوم رفت، و گفت: (شوهرت را چگونه دیدی؟) گفت: (نه بخشنده مسرف است و نه بخیل مستبد برأی) گفت:

(دارایی شما چیست؟) گفت: (بز) گفت: (سودمند و بی نیاز کننده است) سپس به دیدن چهارمین دختر رفت، و گفت: (شوهرت را چگونه دیدی؟) گفت: (بدترین شوهر، کسان خود (۲) را احترام می کند و همسرش را خوار می دارد) گفت: (دارایی شما چیست؟) گفت: (بدترین دارایی؛ گوسفند؛ شکم گنده اند و سیر نمی شوند، و تشنه اند و سیراب نمی گردند، و کردند و نمی شنوند، و فرمان فریب دهنده خود را پیروی می کنند) پس گفت: (مردی به پاره ای از متاعش شباهتم.

۱- - او، حرثان از طایفه عدوان است، وی در روزگار جاهلیت می زیسته، و از آن جهت ذو الاصبغ نامیده شد که ماری انگشتش را گزید، وی آن انگشت را قطع کرد. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۵۹۷، و الاغانی، ج ۳، ص ۸۹ چاپ دار الکتب)
 ۲- - در الکامل، ج ۲، ص ۴۹۵ بجای (یکرم اهله) جمله (یکرم نفسه) وارد شده و با سیاق مناسبتر به نظر می رسد و معنی چنین است: (خویشتن را بزرگ می دارد). - م.

یافت (۱): قالت: شرّ مال؛ الضأن جوف لا يشبعن و هیم لا ینقعن و صم لا یسمعن و امر مغویتهنّ یتبعن فقال: (اشبه امرؤ بعض بزّه (۲)).

و مقصود آن دختر از گفتارش (و امر مغویتهنّ) آن است که یکی از آن گوسفندان در آبی یا گلی یا چیزی شبیه به آن، فرو می افتد، و گوسفندان دیگر آن گوسفند را پیروی می کنند.

و هیم به معنای عطاش (: تشنگان) است. و برخی از مفسران در تفسیر گفتار خدا: فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ (۳) - در نسخه اصل و در الکامل، ج ۲، ص ۴۹۹ چنین است، لیکن در دیوان ذی الرّمه، ص ۵۸۸ (فانصاعت الحقب) وارد شده است. (۴) گفته اند: (مقصود از (هیم) شتران تشنه می باشد)، ذو الرّمه گفته است: از بحر بسیط

۱۰۲ فراحت الحقب لم تقصع صرائرها و قد نشحن فلا رى و لا هیم

(۵۶) ت.

۱- در نسخه اصل و الکامل، ج ۲، ص ۴۹۵ چنین است، در الاغانی، ج ۳، ص ۹۶ (اشبه امراء بعض بزّه) نقل شده است و ترجمه چنین می شود: به مردی برخی از متاعش شباهت یافت .

۲- چون مؤلف برخی از الفاظ قسمت اخیر این داستان را توضیح داده لذا مترجم ناگزیر شد نصّ عربی همان بخش را در متن ترجمه بیاورد. - م.

۳- سوره الواقعه

۴- آیه ۵۵. و در الکامل، ج ۲، ص ۴۹۹ وارد شده است: برخی مفسران گفته اند: (نام شنهای خاصّی است، و مفرد آن هیماء است).

تشیبه در سوره یونس

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ أَنْزَلْنَاهُ مِنَ السَّمَاءِ فَاخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ مِمَّا يَأْكُلُ النَّاسُ وَالْأَنْعَامُ حَتَّى إِذَا أَخَذَتِ الْأَرْضُ زُخْرُفَهَا وَازَّيَّنَتْ وَظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا أَنَاهَا أَمْرْنَا لَنَبَأُ أَوْ نَهَارًا فَجَعَلْنَاهَا حَصِيدًا كَأَن لَّمْ تَغْنَبِ بِالْأَمْسِ (۱).

گفته می شود: (غنی بالمکان (: در آن مکان اقامت گزید)) و آن در وقتی است که در آن مکان اقامت گزیند، و مغانی (جمع مغانی) به معنای منازل است.

نابغه گفته است: از بحر کامل

۱۰۳ غنیت بذلك إذهم لك جيره منها بعطف رساله و تودد

(۲) پس تشبیه در آن آیه، از هر چه با آن حال دنیا و تمایل جانها به آن - با توجه به کوتاهی زمان مصاحبت با دنیا و کمی برخورداری از لذتهایش - وصف شده، دلنشین تر و از نظر بیان آن معنی رساتر است، پس حال گیاه و آب در سرسبزی و زیبایی، آنگاه بازگشت به خشکی و خشکیدگی چنان است. و عرب در اشعار خود آن سرسبزی گیاه و زلالی آب را که انگیزه وی برای نزول در سرزمین و اقامت در آن، در زمان دوام برکت و وفور آب است، و از آن پس پراکندگی همسایگان و دوری از وطنها را که هنگام محو آب و زوال گیاه پیش می آید (- همه آن احوال را) در اشعار خود یاد کرده است.د.

۱- - سوره یونس (۱۰) آیه ۲۴.

۲- - دیوان النابغه، ص ۴۹ ملاحظه شود.

ذو الرّمه شعری سروده، و از اقامتگاه و بهره مند شدن از همسایگی (میّه) در آن تا هنگامی که گیاه آن اقامتگاه و قطره های آب صافش خشکید، یاد کرده است: از بحر طویل

۱۰۴ أقامت بها حتّى ذوى العود فى الثرى و ساق الثرىا فى ملاءته الفجر

(۱)

۱۰۵ و حتّى اعترى البهمى من الصیف نافض كما نفضت خیل نواصیها شقر

۱۰۶ و خاض القطافى مكرع الحى باللوى نطافا بقایاهنّ مطروقه صفر

۱۰۷ فلما مضى نوء الزبانی و أخلفت هواد من الجوزاء و انغمس الغفر

(۲)

۱۰۸ رمى امهات القرد لذع من السفى و احصد من قریانه الزهر النضر

۱۰۹ و اجلى نعام البین و انقلبت بنا (۳)* نوى عن نوى مى و جاراتها شزر (۴) و نیز با تأسف بر رهنوردان و چشم دوختن بر حرکت شتران سواری از خانه، گفته است: از بحر بسیط

۱۱۰ یا صاحبی انظرا آواکما درج عال و ظلّ من الفردوس ممدود

۱۱۱ هل تبصران حمولا بعد ما اشتملت من دونهنّ حبال الأشیم القود

(۵)

۱۱۲ عواسف الرّمل یستقفى توالیها مستبشر بفراق الحى غرید

۱۱۳ ألقى عصی الثوى عنهنّ ذو زهر و حف على السن الزواد محمود

۱۱۴ حتّى إذا وجفت بهمی لوی لبن و ابیضّ بعد سواد الخضره العود

۱۱۵ ظلّت تخفّق أحشائی على كبدى کائنی من حذار البین مورت.

۱- دیوان ذی الرّمه، ص ۲۰۷ ملاحظه شود.

۲- ابو عمرو (بجای انغمس) إغتمس روایت کرده است. و (بجای الزبانی) الثریا نیز روایت شده است.

- ۳- - در دیوان ذی الرّمه، چاپ دمشق، ج ۱، ص ۵۶۶ بجای (و انقلبت) و انفتلت ضبط شده است. - م.
- ۴- - دیوان او، ص ۲۰۷-۲۰۸ ملاحظه شود.
- ۵- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۱۳۲ (بجای تبصران) تئوسان ضبط شده است.

وی گردش حیوان وحشی را در طلب آبشخوار و جست و جوی گیاه چنان وصف کرده و گفته است: از بحر بسیط

۱۱۶ حَتَّى إِذَا مَعَمَعَانَ الصَّيْفِ هَبَّ لَهُ بِأَجْهِ نَشَّ عَنْهَا الْمَاءُ وَالرَّطْبُ

(۱)

۱۱۷ وَ صَوَّحَ الْبَقْلَ نَأْجَ تَجِيءُ بِهِ هَيْفَ يَمَانِيهِ فِي مَرَّهَا نَكْبُ

۱۱۸ وَ أَدْرَكَ الْمَتَّبِقِيَّ مِنْ ثَمِيلَتِهِ وَ مِنْ ثَمَائِلِهَا وَ اسْتَنْشَى الْغَرْبُ

۱۱۹ تَنْصَبَتْ حَوْلَهُ يَوْمًا تَرَاقِبُهُ صَحْرُ سَمَاحِيحٍ فِي أَحْشَائِهَا قَبِيبُ

۱۲۰ فَرَّاحٍ مَنْصَلْتَنَا يَحْدُو حَلَائِلَهُ أَدْنَى تَقَازِفِهِ التَّقْرِيبِ وَ الْخَبِيبِ

(۲) و به زنی اعرابی گفته شد: (منزل شما کجاست؟) گفت: (جایی که باران فرود آمد)؛ چنان که به یکی از اعراب گفته شد:

(کجا فرود می آیی؟) گفت: (جایی که گیاه باشد).

و بتحقیق شاعران در حق خانه‌ها- در ارتباط با حالات گوناگون آنها چون اقامت در آن، و انتقال از آن، و مشخص بودن آثار و مخفی بودن آن- به سیرابی دعا بسیار کرده اند، و همه آن سخن سرایشان به سبب حرص بر آن سرزمینها و تنفّر از مفارقت اماکن مألوف و مواضع اقامت است؛ زیرا باران و گیاه و سبزه ای که از آن پدید می آید، موجب جمع شدن جمع و رفع تشنگی است؛ شاعر اولی گفته است:

از بحر طویل

۱۲۱ سَقَى طَلَلِ الدَّارِ الَّتِي أَنْتُمْ بِهَا سَحَائِبُ وَ بَلَّ صَيْفٍ وَ رَبِيعِ

و شاعر دیگری گفته است: از بحر بسیط

۱۲۲ لَا عَهْدَ لِي بَعْدَ أَيَّامِ الْحَمِيِّ بِهِمْ وَ عَلَّ ذَاكَ سَقَى اللَّهُ الْحَمِيَّ مَطْرًا

و ابن مجالد الفزاری گفته است: از بحر طویل.

۱- در شرح دیوان ذی الرّمه، چاپ دمشق، ذیل ص ۵۴ آمده است (به نقل از نسخه صن): الرّطّب به معنای گیاه است، و لیکن شاعر به ضرورت شعری الرّطّب، به ضمّه اول و دوم آورده است. - م.

۲- دیوان ذی الرّمه، ص ۱۱-۱۲ ملاحظه شود.

۱۲۳ آیادمنتی وهد سقی خضل الندی مسیل الزباحت انتهى بکما الوهد

۱۲۴ و یا ربوه الزبعین حییت ربوه علی التائی منّا و استقلّ بک الرعد

۱۲۵ فانت التی یشفی فوادی قربها لالی لها قدما و یشعفه البعد

و شاعر دیگری گفته است: از بحر طویل

۱۲۶ أَحَبَّ بِلَادِ اللَّهِ مَا بَيْنَ مَنْعَجِ إِلَيَّ وَ فَلَجِ أَنْ يَصُوبَ سَحَابُهَا

(۱)

۱۲۷ بِلَادِهَا نِيَطَتْ عَلَيَّ تَمَائِمِي وَ أَوَّلُ أَرْضِ مَسِّ جِلْدِي تَرَابُهَا

(۲) و ذُو الرَّمَّةِ گفته است: از بحر طویل

۱۲۸ أَلَا فَاسَلْمِي يَا دَارْمِي عَلَى الْبَلِي وَ لَا زَالَ مِنْهَلَّا بِجِرْعَائِكَ الْقَطْرِ

(۳) و طرفه در حالی که (از شمول دعای نزول باران تا حدّ) محو آثار خانه با قطره های باران احتراز کرده گفته است: از بحر

کامل

۱۲۹ فَسَقَى دِيَارَكَ - غَيْرَ مَفْسِدِهَا صُوبَ الرَّبِيعِ وَ دِيمَةَ تَهْمِي

(۴) و شاعر دیگری - در حالی که برای کوچ کنندگان درخواست نزول باران کرده به این امید که منزلگاهشان نزدیک شود -

گفته است: از بحر طویل

۱۳۰ سَقَى الْجَبْرَةَ الْغَادِينَ وَ سَمِيَّ عَارِضِ هَزِيمِ الْحَيَا، سَبَطَ الرُّوْقِينَ مَمْرَعِ

۱۳۱ بِسَحْبِ كَأَجْفَانِي وَ بَرَقِ كَحَرَقْتِي وَ رَعْدِ كِإِعْوَالِي وَ غَيْثِ كَأَدْمَعِي

و لبید بن ربیعہ در حالی که برای دیار، روزی بارانهای موسم بهار را خواستار).

۱- - در نسخه اصل چنین است، اما در معجم البلدان (بجای و فلج) و سلمی ضبط شده است.

۲- - در نسخه اصل چنین است، اما در معجم البلدان مصرع اول چنین است: (بلاد بها جلّ الشباب تمیمتی) و بیت پیش از آن دو بیت چنین است: ألم تعلمی یا دار ملحاء أنه إذا أجذبت أو كان خصبا جنابها

۳- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان او، ص ۲۰۶ (بجای ألافاسلمی) ألا یا اسلمی ضبط شده است.

۴- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان طرفه، ص ۱۴۶ (بجای فسقی دیارک) فسقی بلادک ضبط شده است. او طرفه بن العبد شاعر عصر جاهلی است (شرح حال او در الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۱۱۷ ملاحظه شود).

شده- یا از آن خبر می دهد- گفته است: از بحر کامل

۱۳۲ رزقت مرا بعب النجوم و صابها ودق الرواعد جودها و رهامها

(۱)

۱۳۳ فعلا فروع الأبهقان و أطفلت بالجلهتين ظباؤها و نعامها

(۲) و نیز ذو الرّمه- در حالی که برای منزلها سرسبزی بوستانهایش را با ریزش ابرها خواستار است- گفته است: از بحر طویل
۱۳۴ تردّیت من أفواف نور كأنها (۳)* زرابی و انهلت علیک الرواعد (۴) و روش شاعران محدث- هنگام درخواست سیرابی
برای سرزمینها- در سخن از پوشش آن دیار با گیاهان رنگارنگ و بوستانهای قشنگ، از روش پیشینیان مشهورتر و
هنر نمایشان بیشتر است، مانند گفتار طائی (ابو تمام): از بحر کامل

۱۳۵ یا دار دار علیک أرهام التدی و اهتّز روضک فی الثری فترأدا

۱۳۶ و کسیت من خلع الحیا مستأسدا انفا یغادر وحشه مستأسدا

(۵) و نیز سخن از گلها به میان آورده و گفته است: از بحر طویل

۱۳۷ کساک من الأنوار أصفر فاقع و أحمر نصّاع و أبيض ساطع

و نیز گفته است: از بحر طویل

۱۳۸ و ألبسه وشی الرّبع و عصبه و یمنته نبت الثری المتلاحک

۱۳۹ سقی ربعم لا، بل سقی متواهم من الأرض أخلاف السحاب الحواشک

(۶) قل

۱- در نسخه اصل چنین است؛ اما در دیوان لید، ص ۲۹۸ فرهامها ضبط شده است.

۲- در دیوان، ص ۲۹۸ نقل شده است: (فعلا به معنای شب و ارتفع (: جوان و سربرافراشته شد) روایت شده است) دیوان لید، ص ۲۹۸ و شرح المعلقات السبع، ص ۱۱۵ ملاحظه شود.

۳- در دیوان ذی الرّمه، چاپ دمشق، ص ۱۰۸۹ بجای كأنها (کانه) ضبط شده است. - م.

۴- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان او، ص ۱۲۲ (بجای من افواف) من ألوان ضبط شده است.

۵- آن دو بیت از قصیده ای است در مدح احمد بن عبد الکریم. (دیوان او، ص ۹۴ ملاحظه شود)

۶- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان ابی تمام، ص ۱۶۸ آن دو بیت به این صورت نقل

و بحتری (۱) گفته است: از بحر طویل

۱۴۰ سقى الغيث أكناف الحمى من محلّه إلى الحقف من رمل اللوى المتقاود

۱۴۱ ولا زال مخضّر من الأرض يانعا عليه بمحمّر من الثور جاسد

(۲) و معنای این تشبیه از گفتار ابو تمام است: از بحر طویل

۱۴۲ من كلّ زاهره ترقق باللندی فكأنّها عين المحبّ تحدر

(۳) و ابن الزّومی (۴) گفته است: از بحر رجز

۱۴۳ لا يحرم الله الطلّول الدرّسا سقيا يحلّيهنّ نورا ملبسا

۱۴۴ أفاحيا و حنوه و نرجسا يكاد رياه إذا تنفّسا

ینشی فی تلك الموات أنفسا و ادیبان عرب در بیان حالاتی از بوستانها و گیاهان که زمام سخن را به سوی آن بازگردانیده اند- بنابر عادتشان در گسترده راه بیان معانی و تفنّن در اغراض کلام- در بیان آن حالات راه نوآوری را پیموده اند، و در بیان آنها به قدری تشبیه و استعاره، و ضرب المثل از بوستانها و گیاهان آورده اند که نام بردن آنها ما را از راه اعتدال (در مقال) خارج می سازد؛ همانند راهی که در وصف جوانی و شادابی آن و زیبایی دوران کودکی و طراوت آن رفته اند.

و از آن باب است، آنچه در تشبیه زنان در مورد زیبایی و شادابیشان آمده است مانند قول شاعر اول در حالی که زنی را یاد کرده است: از بحر متقارب).

۱- او ولید بن عبید بن یحیی الطائی شاعر عصر عبّاسی متوفی در سال ۲۸۴ ه است (وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۱۷۵ ملاحظه شود).

۲- دیوان البحتری، ج ۱، ص ۶۴ ملاحظه شود.

۳- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۱۱۸ (عين اليك تحدر) ضبط شده است.

۴- او علی بن العباس شاعر بزرگ عصر عبّاسی است، سال ۲۸۳ ه وفات یافت (وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۳۵۰ ملاحظه شود).

۱۴۵ فما روضه من رياض القطا كان المصابيح حوذانها

۱۴۶ بأحسن منها و لا مزنه سفوح تكشف أذجانها

و اعشى در مثل چنان تشبیهی گفته است: از بحر بسیط

۱۴۷ ما روضه من رياض الحزن معشبه خضراء جاد عليها وابل هطل

(۱)

۱۴۸ يضحك الشمس منها كوكب شرق مؤزر بعيمم التبت مكتهل

۱۴۹ يوما بأطيب منها نشر رائحه و لا بأحسن منها إذ دنا الاصل

و شاعر دیگری گفته است: از بحر منسرح

۱۵۰ كأنها روضه منوره تجمع طيبا و منظرا حسنا

و طائی گفته است: از بحر بسیط

۱۵۱ غيداء جاد ولي الحسن سنتها فصاغها بيديه روضه أنفا

(۲) و نهدی گفته است: از بحر طویل

۱۵۲ جدیده سربال الشباب كأنها سقیه بردی نمتها غیولها

(۳) و هذلی با آوردن فنّ تتبع آهنگ مبالغه در آن معنی را نموده و به مقام نغزسرایی رسیده است با این گفتارش: از بحر

طویل

۱۵۳ تكاد يدي تندی إذا ما لمستها و يبت في أعطافها الورق الخضر

(۴) و عباس بن الاحنف (۵) گفته است: از بحر طویل.

۱- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۵۷ (جاد علیها مسیل) ضبط شده است.

۲- آن بیت از قصیده ای است در مدح ابودلف قاسم بن عیسی العجلی (دیوان او، ص ۱۵۱ ملاحظه شود).

۳- در نسخه اصل چنین است، اما در الکامل، ج ۲، ص ۶۷۸ (بجای سقیه بردی) إباءه بردی ضبط شده است.

- ۴- - در نسخه اصل چنین است، اما در الاغانی، ج ۲۱، ص ۲۳۰ (مصراع دوم بیت اول) چنین است: (و ینبت فی اطرافها الورق الخضر)، و در الامالی، ج ۱، ص ۱۴۷ (و ینبت فی اطرافها الورق النضر) ضبط شده است، آن بیت از ابو الصخر هذلی است.
- ۵- - او شاعر عصر عباسی متوفی به سال ۱۹۴ ه. است.

۱۵۴ و قد ملئت ماء الشَّبَاب كأنها قضيب من الرِّيحان رِيَان اخضر

(۱) و شاعر دیگری در اشاره به وصف ایشان در شیرین ترین تعبیر و نغزترین استعاره، گفته است: از بحر طویل

۱۵۵ احبَّ اللواتي هنَّ من ورق الصبا و فيهنَّ عن ازواجهنَّ طماح

و شاعر دیگری در تأسّف بر گذشت روزگار جوانی و سرگرمی به دعا در حق جوانی و وصف طراوت روزگار آن گفته است: از بحر متقارب

۱۵۶ فلا يبعد الله عصر الشَّبَاب فإيامه كالرِّياض الأنف

و محمود بن الحسن الورّاق (۲) این تشبیه را گرفته و در پی آن زمام استعاره را رها ساخته، و گفته است: از بحر مجزوء کامل

۱۵۷ سقيا لا يام مضت و كانَّ أو جهها الرِّياض

۱۵۸ ايام يجنبنا الهوى و تقودنا الحدق المراض

۱۵۹ جاد السَّواد بنفسه و نشا بعارضك البياض

۱۶۰ فمتى أطففت بلذه فلعارضى فيها اعتراض

و ابو العتاهیه (۳) در حالی که از جامه های جوانیش یاد می کند، شعری سروده و در تشبیه دو حالت؛ جوانی و زوال آن نیکو سروده است: از بحر وافر

۱۶۱ عريت من الشَّبَاب و كنت غصًّا كما يعرى من الورق القضيب

(۴) و گویی وی میوه این بیت را از گفتار النَّابغه الجعدی (۵) چیده است: از بحر).

۱- در نسخه اصل و دیوان المعانی، ج ۱، ص ۲۳۳، و الاغانی، ج ۸، ص ۳۶۱ چنین است، امّا در دیوان او، ص ۱۳۲ (بجای ماء الشَّبَاب) لین الشَّبَاب ضبط شده است.

۲- وی در حدود سال ۲۳۰ وفات یافت (طبقات الشعراء ابن المعتز، ص ۳۶۷).

۳- او اسماعیل بن القاسم متوفی به سال ۳۱۱ ه. (الاغانی، چاپ دار الکتب، ج ۴، ص ۱).

۴- در نسخه اصل چنین است، امّا در دیوان او (چاپ شکری) ص ۳۲ (بجای و كنت غصًّا) و كان غصًّا ضبط شده است.

۵- او عبد الله بن قیس بن جعده است، وی نزد پیامبر خدا (ص) آمد و برای او شعری سرود، او از کهن سالان بود (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۲۰۸).

۱۶۲ و ما البغی الّا علی اهله و ما الناس الّا کهذی الشجر

۱۶۳ تری الغصن فی عنفوان الشّباب یهتّز ذابھجات خضر

۱۶۴ زمانا من الدهر ثمّ التوی فعاد الی صفره فانکسر

(۱) و ابو تمام گفته است: از بحر خفیف

۱۶۵ اصبحت روضه الشّباب هشیما و اغتدت ریحه البلیل عقیما

(۲)

۱۶۶ شعله فی المفارق استودعتنی فی صمیم الفؤاد ثکلا صمیما

و همانا از باب مورد اشاره (تشبیه به بوستان) از آن جهت این فصل (صفت جوانی و تشبیه آن به گلستان و گیاهان) و نه جز آن را آوردیم که در حقیقت به همان اصل مذکور در تأویل آیه باز می گردد؛ زیرا جوانی به پیری و سلامتی آن به بیماری، و وجودش به عدم می انجامد، چنان که شاعر اولی گفته است: از بحر کامل

۱۶۷ کانت قناتی لا تلین لغامز فألانیها الإصباح و الإمساء

۱۶۸ و دعوت ربّی بالسلامه جاهدا لیصّحنی فإذا السلامه داء

(۳) و آن معنی مأخوذ از گفتار حمید بن ثور (۴) یا گفتار حمید مأخوذ از اوست:

از بحر طویل).

۱- شعر التّابغه الجعدی، ص ۲۱۹ ملاحظه شود.

۲- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان او، ص ۲۳۰ مصراع دوم چنین است: (وغدت ریحه البلیل سموما).

۳- در نسخه اصل و عیون الاخبار، ج ۲، ص ۳۲۲ چنین است، امّا در الکامل، ج ۱، ص ۱۸۷ (بجای بالسلامه) فی السلامه ضبط شده است.

۴- او حمید بن ثور الهلالی است که در عصر جاهلی زیست و بخش عمده زندگیش در عصر اسلام بود، و بنابر قول ارجح در روزگار عثمان- رضی الله عنه- وفات یافت (مقدمه دیوان او، و الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۳۰۶ ملاحظه شود).

۱۶۹ آری بصری قد رابنی بعد صحّه و حسبک داء ان تصحّ و تسلما

(۱) و نمر بن تولب (۲) گفته است: از بحر طویل

۱۷۰ یوّد الفتی طول السّلامه جاهدا فکیف یری طول السّلامه یفعل

(۳) و به یکی از اعزاب گفته شد: (فلانی بر سالمترین حالت مرد)، گفت: (آیا کسی که مرگ بر گردش می باشد تندرست است؟)، و چه خوب است گفتار پیامبر (ص): (کفی بالسّلامه داء (۴): سلامتی کافی است که درد باشد)) و در برخی پندهای عرب است: (من أقام شخص و من زاد نقص): هر که اقامت گزیند کوچ می کند و هر که بیفزاید می کاهشد) و لو کان یمیت النّاس داء لا عاشهم الدواء): و اگر درد موجب مرگ کسی می شد، درمان زنده اش می ساخت))، و به موبد (۵) گفته شد: (کی خبر مرگ فرزندان به تو رسید؟) گفت: (روزی که زاده شد؟).

و پدرم از پدرش قراءت کرد: از بحر کامل

۱۷۱ تصرّف أطوارا لدی کلّ عبره و کان الصبا منّی جدیدا فأخلقا

۱۷۲ و ما ازداد شیء قطّ الا لنقصه و ما اجتمع الالفان الا لتفرقا

و حسن بسیاری اوقات به این بیت تمثّل می جست: از بحر طویل

۱۷۳ یسرّ الفتی ما کان قدّم من تقی إذا عرف الداء الذی هو قاتله

و ابو النّجم (۶) گفته است: از بحر رمل ۲،

۱- در نسخه اصل، و عیون الاخبار، ج ۲، ص ۳۲۱، و الکامل، ج ۱، ص ۱۸۷ چنین است، اما در دیوان حمید بن ثور، ص ۷ (بجای بعد صحّه) بعد حدّه ضبط شده است.

۲- وی شاعری نیکوسرای بوده و در عصر جاهلی می زیسته و روزگار اسلام را نیز درک کرده است. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۲۲۷ و الاغانی، ج ۹، ص ۳۳۸)

۳- در نسخه اصل چنین است، اما در عیون الاخبار، ج ۲، ص ۳۲۱، و الاغانی، ج ۱۹، ص ۳۴۲ (بجای جاهدا) و الغنی ضبط شده است.

۴- الکامل، ج ۱، ص ۱۸۷.

۵- موبد (یا موبد) روحانی زردشتی. رک: فرهنگ معین، حرف (میم).

۶- او فضل بن قدامه از رجزسرایان طبقه اول و پیشین در اسلام است. (الشعر و الشعراء، ج ۲،

۱۷۴ کَلْنَا يَا مُل مَدَا فِي الْأَجَلِ وَالْمَنِيَا هِي آفَاتِ الْأَمَلِ

و شاعر دیگری گفته است: از بحر رجز

۱۷۵ إِنْ الْفَتَىٰ يَصْبِحُ لِلْأَسْقَامِ كَالْغَرَضِ الْمَنْصُوبِ لِلْسَّهَامِ

أَخْطَأْرَامِ أَوْ أَصَابِ رَامِ (بیان) گفتار خدای - تعالی - : وَ ظَنَّ أَهْلُهَا أَنَّهُمْ قَادِرُونَ عَلَيْهَا يَعْنِي (گمان بردند اهل آن سرزمین سبز) که بر همراه داشتن آن حالت زمین توانایند، امّا پس از نابود شدن زیور زمین، و خشک شدن گیاهانش در حالی جز آن حالت واقع شدند.

و از نظایر این آیه است، قول خدای - جلّ اسمہ - در سوره ای دیگر:

وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَا أَنْزَلْنَا مِنَ السَّمَاءِ فَأَخْتَلَطَ بِهِ نَبَاتُ الْأَرْضِ فَأَصْبَحَ هَشِيمًا تَذْرُوهُ الرِّيَّاحُ وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا (۱).

(هشیم) گیاه خشکی است که بادهای آن را پراکنده می سازد، پس خدای - تعالی - آگاه ساخت که زندگی نیست شونده است، و دلیل آن این است، که آنچه از دنیا گذشته بمنزله چیزی است که وجود نداشته است، پیامبر (ص) گفت: (الدُّنْيَا حُلُوهُ خَضْرَاءَ، فَمَنْ أَخَذَهَا بِحَقِّهَا بَوْرَكَ لَهَا فِيهَا) (۲) و مقصود وی از (حُلُوهُ خَضْرَاءَ) غَضْبَهُ حَسَنَةً (: با طراوت و نیکو) است، و اصل (خضره) از (خضرة الثّبات (: سرسبزی گیاه)) است، و به آن سبب (خضرة) به آن لقب، نامیده شد که وقتی می نشست اطرافش سبز می شد. و از آن جهت به مردی که جوان می میرد گفته می شود: (قد اخضر (۳) (: در حال طراوت جوانی روحش گرفته شد)).

و حکایت شده: جوانی شیفته پیری از عرب شد؛ و هرگاه او را می دید، می گفت: (أجززت يا أبا فلان (: وقت آن شده که برکنده شوی و بمیری)) و آن پیر).

۱- - سوره الکهف (۱۸) آیه ۴۵.

۲- - الثّهایه، ج ۲، ص ۴۱ ملاحظه شود.

۳- - لسان العرب، ریشه (خضرة).

عرب می گفت: (و تختضرون (: و شما در طراوت جوانی جانتان گرفته می شود)).

و همانند این حکایت است، این حکایت که: پیری را در حالی که بکندی راه می رفت جوانی گفت: (ای عمو! کی این پابند را بر تو زده است؟) گفت: (روزگار، و آن، در کار تهیه پابند برای تو است، اگر مهلت دهد).

و یاران ما از شعر ابو الطّمحان (۱) برایم قراءت کرده اند: از بحر وافر

۱۷۶ حنتنی حانیات الدهر حتّی کائی حابل أدنو لصید

۱۷۷ قریب الخطو یحسب من رآنی و لست مقیداً آنی بقید

(۲) و لبید بن ربیعہ گفته است: از بحر طویل

۱۷۸ ألیس و رائی إن تراخت ممیتی لزوم العصا تحنی علیه الأصابع

۱۷۹ أخبر أخبار القرون التي خلت أدب کائی کلمما قمت راکع

(۳) و جریر گفته است: از بحر وافر

۱۸۰ أری مرّ السنین أخذن منی کما أخذ السرار من الهلال

(۴) و یکی از اعراب گفته است: از بحر کامل

۱۸۱ قصر الحوادث خطوه فتدانی و حنین صدر قناته فتحانی

۱۸۲ صحب الزّمان علی اختلاف فنونه فأراه منه شدّه و لیانا

۱۸۳ ما بال شیخ قد تخدّد لحمه أنضی ثلاث عمائم ألوانا

۱۸۴ سوداء داجیه و سحق مفوف و أجدّ أخرى بعد ذاک مجانت.

۱- او حنظلہ بن الشّرقی از شاعران جاهلی- اسلامی است. (الشّعر و الشّعراء، ج ۱، ص ۳۰۴، و الاغانی، چاپ دار الکتب، ج

۱۳، ص ۳)

۲- در نسخه اصل چنین است، و زیر کلمه (آئی) امشی ثبت شده است، امّا در دیوان المعانی، ص ۱۶۱ (بجای حانیات) حادثات ضبط شده است، و در التشبیّهات، ص ۲۱۸ و لسان العرب ریشه ختل (بجای حابل) خاتل ثبت شده است. (حماسه

البحتری، ص ۲۹۴ ملاحظه شود)

۳- - شرح دیوان لبید، ص ۱۷۰-۱۷۱ ملاحظه شود.

۴- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان جریر، ص ۴۲۶ (بجای اری) رأی ضبط شده، و در التشییحات، ص ۲۱۸ (بجای السرار) المحاق ثبت گردیده است.

۱۸۵ ثم الممات وراء ذلك كله و كأنما يعني بذاك سوانا

و ابو عبیده گفته است: (ایاس بن قتاده در ریش خود یک موی سپید دید، پس گفت: ای بنی سعد، مرگ را می بینم، من جوانی خود را به شما بخشیدم، و شما پیریم را به من ببخشید، و از آن پس خانه نشین شد.)

و قیس بن عاصم گفته است: (پیری افسار مرگ است).

و از برخی شاعران عرب است: از بحر کامل

۱۸۶ ذهب الشباب و ميعه كانت له إلا بقايا لبسه المتجمل

۱۸۷ و بقيت أرتقب الحمام كراكب عرف المحل فبات دون المنزل

و از ابیات معانی (۱) است گفتار مردی از طایفه طی: از بحر طویل

۱۸۸ سرینا و أدلجنا فکانت رکابنا یسرن بنا فی غیر برّ و لا بحر

۱۸۹ و ما هی الا لیلہ ثم یومها و حول إلى حول و شهر إلى شهر

۱۹۰ مطایا تقرّبن البعید و إن نأی و تنقلن أشلاء الکریم إلى القبر

۱۹۱ و تنکحن أزواج الغیور عدوّه و تقسمن ما یحوی البخیل من الوفّر

و یکی از بزرگان- و نیز محمّد بن علی العشاری- از شعر عبد الله بن المعتز (۲) برایم قراءت کرد: از بحر طویل

۱۹۲ نسیر إلى الآجال فی کلّ ساعه و آیامنا تطوی و هنّ رواحل

۱۹۳ و لم أر مثل الموت حقّا کانه إذا ما تخطّته الأمانی باطل

و از جمله سخنانی که عشاری از کلام عبد الله بن المعتز برای ما نقل کرد، این گفتار اوست: (اهل الدنيا كصور فی صحیفه کَلِّما نشر بعضها طوی بعضها).

و نیز از گفتار عبد الله بن المعتز برایم قراءت کرد: از بحر طویل.

۱- (ابیات المعانی) عبارت از بیتهایی از شعر است که ناخودآگاه در معنای آن لغزی اتفاق افتاده است. رک: المزهر، ج ۱،

۲- - وی سال ۲۴۷ ه زاده شد، و سال ۲۹۶ ه وفات یافت.

۱۹۴ سکتکتک یا دنیا برغمی مکرها و ما کان لی فی ذاک صنع و لا امر

۱۹۵ فإن أرتحل يوما أدعک ذمیمه و ما فیک من عودی غراس و لا بذر

و پدرم برایم از شعر برخی گذشتگان قراءت کرد: از بحر طویل

۱۹۶ إذا أبتت الدنيا علی المرء دینه فما فاته منها فلیس بضائر

۱۹۷ و إن امرء لم یرتحل بتجاره إلی داره الأخری فلیس بتاجر

۱۹۸ فإن تک بالدنیا ضنینا فأنما بلاغک منها مثل زاد المسافر

و اصمعی گفته است: (نخستین شعری که در نکوهش دنیا گفته شده گفتار ابن حدّاق است: از بحر بسیط

۱۹۹ هل للفتی من بنات الدهر من واق ام هل له من حمام الموت من راق؟

۲۰۰ قدر جلونی و ما رجّلت من شعث و أدرجونی کأنی طیّ مخراق

۲۰۱ هوّن علیک و لا تولع بإشفاق فأنما ما لنا للوارث الباقي

و عمر بن عبد العزیز را عادتی جز خواندن این دو بیت نبود: از بحر طویل

۲۰۲ تسرّ بما یبلی و تفرح بالمنی کما اغترّ باللذات فی التّوم حالم

۲۰۳ نهارک یا مغرور سهو و غفله کذلک فی الدنیا تعیش البهائم

وی می گفت: (کم من مستقبل یوما لیس بمستکمله و منتظر غذا لیس من أجله).

و شعبی گفته است: (برای ما (در رابطه با) دنیا مثلی جز شعر کثیر نیست:

از بحر طویل

۲۰۴ أسیئی بنا او أحسنی لا ملومه لدنیا و لا مقلیه إن تولّت

(۱) و ابن همّام السلولی (۲) گفته است: از بحر طویل.

۲- - او عبد الله بن همام السلولى، شاعر عصر اسلامى است زمان معاويه را درك كرد و سال ۱۰۰ هـ. در گذشت. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۵۴۵).

۲۰۵ و ذموا لنا الدنيا و هم يرضعونها أفويق حتى ما يدّر لها ثمل

(۱) و یکی از ایشان (اعراب) می گفت: (آن که درخواست بی نیازی از دنیا دارد همانند خاموش کننده آتش با کاه است.) و ابن مسعود (۲) می گفت: (دنیا خانه کسی است که خانه ندارد) و مسیح (ع) گفت: (منم آن که دنیا را بر روی خودش واژگون ساختم، پس نه همسری دارم که بمیرد، و نه خانه ای دارم که خراب شود) و محمد بن الحنفیه (۳) گفته است: (کسی که نفس خود را بزرگ می شمارد، دنیایش را خوار می دارد) و وهیب بن الورد گفته است: (هر که به دنیا توجه نماید، باید آماده خواری شود) و به محمد بن واسع گفته شد: (بدرستی که تو به چیز پست و اندک تن در می دهی) گفت: (همانا کسی به چیز حقیر و پست تن در می دهد که به دنیا تن در دهد). و ابو حازم المدنی گفته است: (آنچه از دنیا گذشته، رؤیاست، و آنچه نیامده آرزوهاست).

و حسن بصری دنیا را یاد کرد و خواند: از بحر کامل

۲۰۶ أحلام نوم أو كظّل زائل إنّ اللّيب بمتلها لا يخدع

و سمیدع ربعی گفته است: (در دل شب پیری کهن سال را شنیدم که می گفت: (ای آفریننده مخلوقات، و ای دانای نهانها! شب را برای بزرگی تو، و ترس از عذابت، و خوف از آتشت بیدار ماندم، من نیرومند چیره نیستم تا پیروز شوم، و نه بی خبرم تا آگاه شوم ...) سپس بانگ بر آورد: (ای اهل حق! بسترهای فردای خود و همسایگی با بیگانگان را یاد کنید).

و علی (ع) گفته است: (اهل الدنيا كركب يساربههم و هم ینام (۴)) و از سخنانند.

۱- برای شرح آن بیت لسان العرب، ریشه (فوق) و (ثعل) ملاحظه شود.

۲- او عبد الله بن مسعود از صحابه است، و سال ۳۲ ه. در گذشت (الاصابه، ج ۲، ص ۳۶۰، شماره ۴۹۵۵).

۳- او محمد بن علی بن ابی طالب است، و در سال ۸۱ ه. در گذشت (طبقات ابن سعد، ج ۵، ص ۶۶).

۴- نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۶۵ ملاحظه شود.

اوست: (الدنيا دار صدق لمن صدقها و دار نجاه (۱) لمن فهم عنها، و دار غنى لمن تزود منها، مهبط وحى الله، و مصلى ملائكته و مسجد انبيائه و متجر اوليائه، ربوا فيها الرحمه، و اكتسبوا فيها الجنه، فمن ذا يذمها و قد آذنت بينها و نادى بفرافها، فيا أيها الدائم للدنيا متى استندمت اليك الدنيا؟ متى خدعتك؟ أمصارع آباءك من البلى ام بمضاجع أمهاتك من الثرى؟ كم مريض عللت بيديك تطلب له الشفاء و تستوضح الاطباء غذاءه، لا يغنى عنك دواؤك، و لا ينفعه يكاؤك) (۲).

و برخی از راویان یاد کرده اند که بر گوری در شام خوانده شد: (۳) از بحر بسیط

۲۰۷ باتوا على قلل الأجمال تحرسهم غلب الرجال فلم تنفعهم القلل

(۴)

۲۰۸ و استنزلوا بعد عز من معاقلهم و أسكنوا حفرا يا بسما نزلوا

(۵)

۲۰۹ ناداهم صارخ من بعد ما دفنوا أين لأسره و التيجان و الحلل

(۶)

۲۱۰ أين الوجوه التى كانت محجبه من دونها تضرب الأستار و الكلل

(۷)

۲۱۱ فأفصح القبر عنهم حين ساء لهم تلك الوجوه عليها الدود يقتتل

(۸)

۲۱۲ قد طال ما أكلوا دهرا و ما نعموا فأصبحوا بعد طول الأكل قد أكلوا

(۹) ت.

۱- در نسخه اصل چنین است، اما در نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۸۳ و دار عافیه ضبط شده است.

۲- برای اطلاع از وجوه اختلاف، نهج البلاغه، ج ۳، ص ۱۸۱-۱۸۳ ملاحظه شود.

۳- آن اشعار را ابن قتیبه در عیون الاخبار، ج ۲، ص ۳۰۳، و ابو الفداء در المختصر فی اخبار البشر، ج ۳، ص ۵۷ یاد کرده و سخنی از سراینده آن به میان نیاورده اند.

- ۴- - در نسخه اصل و عیون الاخبار چنین است، اما در اخبار البشر (بجای فلم تنفعهم) فما أعتهم ضبط شده است.
- ۵- - در نسخه اصل و اخبار البشر چنین است، اما در عیون الاخبار (بجای حفرا) حفره ضبط شده است.
- ۶- - در نسخه اصل و عیون الاخبار چنین است، اما در اخبار البشر (بجای دفنوا) قبروا ضبط شده است.
- ۷- - در نسخه اصل و عیون الاخبار چنین است، اما در اخبار البشر (بجای محجبه) منعمه ضبط شده است.
- ۸- - آن بیت از عیون الاخبار و اخبار البشر افزوده شد.
- ۹- - در نسخه اصل و عیون الاخبار چنین است، اما در اخبار البشر (بجای و ما نعموا) و ما شربوا ضبط شده است.

و از جمله آنچه مرزبانی (۱) روایت کرده- و عده ای از یاران او از قول او، از قول ازدی به ما خبر دادند- این است که ازدی گفت: ((امرؤ القیس الثانی) (۲) که همان محرق اول (المحرق الاول) است، مردی خوشگذران و حریص بر بیهوده در آبی بوده است، وی روزی بقصد شکار یا رفتن به صحرا، سوار و از یارانش جدا شد، پس ناگاه با مردی مثل سیخ مواجه شد که استخوانهایی از استخوانهای مردگان را جمع کرده و در پیش روی قرار داده بود، و آنها را زیر و رو می کرد. پس گفت: (ای مرد! داستان تو چیست؟ و آنچه از بدحالی و لاغر اندامی و رنگ پریدگی و تک افتادنت در این بیابان می بینم چه موجب دارد؟) مرد گفت: (اما آن بدحالی و ضعف جسم و رنگ پریدگی که در من می بینی به سبب آن است که من در گیر و دار سفر دوری هستم، و مرا دو مراقب است، که مرا به منزلی تنگ و سیه چال، و ناخوش جای می رانند، سپس مرا به مصاحبت با دیار پوسیدگی و همسایگی با افراد از بین رفته، زیر لایه های خاک می سپارند، پس اگر در آن جایگاه با وجود خشونت و تنگی و وحشتناک بودنش و با وجود چریدن مارها در لابلای گوشت و پیم تا سر حدّ تبدیل شدنم به استخوان خورد شده و پوسیده (- با وجود همه این حالات اگر در آن جایگاه) رها می شدم گرفتاری را پایانی و بدبختی را نهایی بود، و لیکن پس از آن به غوغای محشر رانده می شوم، و به جایگاههای وحشتناک رسیدگی به پاداش وارد می شوم، آنگاه نمی دانم درباره ام به کدام یک از دو سرای امرم.

۱- او محمد بن عمران، متوفی به سال ۳۸۴ ه. است (وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۵۰۷).

۲- عبارت متن در محلّ دو گوشه (البدی) بود، و چون در کتابهای مرجعی که در اختیار مترجم بود، محرق اول به نام (امرؤ القیس الثانی) نام برده شده، بنابراین (البدی) احتمالاً محرف از (الثانی) است، و احتمال دارد صورتی از کتابت (البدء) باشد، و او همان امرؤ القیس الاول است که ابن خلدون و حمزه اصفهانی او را (امرؤ القیس البدء) نامیده اند، و او جدّ محرق اول است نه خود محرق اول، و اما توضیحی که مصححان متن الجمان در مورد محرق اول آورده اند، مربوط به محرق ثانی (عمرو بن هند بن المنذر...) است، نه محرق اول. رک: الاعلام، ج ۱، ص ۳۵۳، و ج ۵، ص ۲۶۱، و تاریخ حبیب السیر، جزء دوم از مجلد اول، ص ۲۵۸-۲۶۱-م.

می شود؟ پس در کدام حالت لذت می برد آن که سرانجام کارش بر چنین وضع است؟) پس چون پادشاه سخن او را شنید از اسبش پیاده شد، و برابرش ایستاد، و گفت: (ای مرد! گفتار تو صافی زندگیم را بر من تیره ساخت و ترس بر دلم مستولی شد، برخی از سخنت را بر من تکرار کن، و دینت را برای من مقوّر کن)، پس به او گفت: (آیا این استخوانهایی که مقابل من است نمی بینی؟) گفت: (آری) گفت:

(این استخوانهای پادشاهانی است که دنیا با زیورهایش فریشتان داد، و با فریشت، بر دلهایشان چیره شد، و از آمادگی برای این مهلکه ها بازمان داشت، تا این که ناگهان مرگشان رسید، و آرزوها فرویشان گذاشت، و قدرت سلطنت را بزور از ایشان باز ستاند، و رونق نعمتشان را گرفت، و بزودی این استخوانها باز می شود و به جسم تبدیل می گردد، و در برابر کارهایی که انجام داده پادشاه داده می شود، یا به خانه آرامش و یا به جایگاه هلاکت.)

آنگاه آن مرد روده شد، و از وی اثری مشاهده نگردید، یاران پادشاه به وی پیوستند، در حالی که رنگش پریده و اشکهایش پیوسته جاری بود، و سوار شد. و گفته شده است: (چون شب فرا رسید از کاخش بیرون شد، و آن آخرین خبر درباره وی بود.

عبید الله بن بکر از شعر اسماعیل بن القاسم (۱) برایم خواند: از بحر متقارب

۲۱۳ أنلهو و ایامنا تذهب و نلعب و الدهر لا یلعب

(۲)

۲۱۴ أیلهو و یلعب من نفسه تموت و من بیته یخرّب

(۳)ت.

۱- او ابو العتاهیه است.

۲- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان ابو العتاهیه، ص ۳۲ (بجای و الدهر) و الموت ضبط شده است.

۳- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان (و منزله یخرّب) ضبط شده است.

۲۱۵ تری صور اللّهُ مسمومه و لكن لها رونق مذهب

(۱)

۲۱۶ سیصدق من مات فی هجره و قد کان فی وصله یکذب

(۲) و نیز از شعر وی برایم قراءت کرد: از بحر رمل

۲۱۷ إِنَّمَا الدنیا متاع زائل فاقتصد منه و خذ منه ودع

۲۱۸ عجب للدّهر کم من امم قد أباد الدهر و الدهر جذع

(۳)

۲۱۹ یا أخوا المیت الذی شیّعه فحثا التّرب علیه و رجع

۲۲۰ لیت شعری ما تزوّدت من الز زاد یا هذا لیوم المّطلع

(۴) و از جمله اشعاری که از وی نقل کرده ام این اشعار اوست: از بحر متقارب

۲۲۱ نفی عنک ظلّ الشّباب المشیب و نادتک باسم سواک الخطوب

(۵)

۲۲۲ فکن مستعدّا لداعی المنون فکلّ الذی هو آت قریب

(۶) و نیز از میان ابیاتی از اوست: از بحر بسیط

۲۲۳ هی المنایا و إن أصبحت فی لعب یحمن حولک حوما ایما حوم

۲۲۴ لا تعجلنّ رویدا إنّها دول دنیا تنقل من قوم إلی قوم

(۷)ت:

۱- آن بیت در هیچ یک از دو چاپ دیوان او، چاپ بیروت، سال ۱۹۶۴ م و چاپ دمشق، سال ۱۹۶۵ م وارد نشده است.

۲- آن بیت در هیچ یک از دو چاپ دیوان او وارد نشده است.

۳- - آن بیت در هیچ یک از دو چاپ دیوان او وارد نشده است.

۴- - آن ابیات از قصیده ای است که آغاز آن چنین است: خیر أیام الفتی یوم نفع و اصطناع الخیر أبقی ما صنع (دیوان او، چاپ بیروت، ص ۲۵۵، و چاپ دمشق، ص ۱۷ ملاحظه شود)

۵- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان او (چاپ بیروت) ص ۳۹، (نعی لک شرح الشّباب المشیب) ضبط شده است.

۶- - آن بیت را در دیوان او نیافتیم، و در دیوان او پس از بیت اول، این بیت وارد شده است: و قبلک داوی الطیب المریض
فعاش المریض و مات الطیب

۷- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۳۴۱ به روایت زیر است:

و نیز مر او راست: از بحر کامل

۲۲۵ ما زخرف الدنيا و زبرج أهلها إلّا غرور کلّها و حطام

۲۲۶ و لربّ أقوام مضوا لسيبهم و لنمضينّ كما مضى الأوام

(۱) (بیان) گفتار خدای - تعالی - : وَ كَانَ اللَّهُ عَلَىٰ كُلِّ شَيْءٍ مُّقْتَدِرًا (۲).

تأویل (کان الله) این است که آنچه شما مشاهده کردید، نزد خدا چیز تازه ای نیست، و پیوسته چنان بوده است. این تأویل بنا بر روش سیبویه (۳) و خلیل (۴) است، و حسن گفته است: (معنای آن جمله این است که خدای پیش از هستی چیزها مقتدر بوده است، و این معنی بنا بر رأی کسی است که می گوید: (هرگاه انتساب (کان) به خدا باشد، به معنای (کائن) است)، و گفتار سیبویه بهتر است: زیرا عرب (کان) را در معنای (یکون) نمی شناسد، مگر به این صورت که بر فعل کان (ماضی) اداتی داخل شود که آن را به معنای زمان آینده منتقل گرداند (۵): چنان که عرب استعمال ماضی را در معنای زمان حال نمی شناسد، و آنچه از این باب (کان و اسم و خبر آن) آمده، بر این وجه است؛ مانند قول خدا:

وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا (۶) وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا (۷).۶.

۱- دیوان او (چاپ دمشق) ص ۳۵۱، و (چاپ بیروت) ص ۳۹۶ ملاحظه شود.

۲- سوره الکهف (۱۸) آیه ۴۵.

۳- وی در سال ۱۸۰ ه وفات یافت (وفیات الاعیان ۸۸، ج ۱، ص ۳۸۵).

۴- وی در سال ۱۷۰ ه وفات یافت (وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۷۲، و انباه الزّواہ، ج ۱، ص ۳۴۱).

۵- مانند ادوات شرط که هرگاه داخل فعل ماضی شود، معنای آن را به مضارع تغییر می دهد مانند: ان عدتم عدنا، رک:

منهج السالک، ج ۳، ص ۵۸۴- م.

۶- سوره النساء (۴) آیه ۱۰۰.

۷- سوره الاحزاب (۳۳) آیه ۵۴، و سوره الفتح (۴۸) آیه ۲۶.

و نظیر آن دو آیه در تشبیه حال دنیا، گفتار خدای - تعالی - در سوره دیگری است: اَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا لَعِبٌ وَ لَهُوَ وَ زِينَةٌ وَ تَفَاخُرٌ بَيْنَكُمْ وَ تَكَاثُرٌ فِي الْأَمْوَالِ وَ الْأَوْلَادِ كَمَثَلِ غَيْثٍ أَعْجَبَ الْكُفَّارَ نَبَاتُهُ (۱).

(بیان) گفتار خدای - تعالی - : وَ الَّذِينَ كَسَبُوا السَّيِّئَاتِ جَزَاءُ سَيِّئَةٍ بِمِثْلِهَا وَ تَرْهَقُهُمْ ذِلَّةٌ كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا أُولَئِكَ أَصْحَابُ النَّارِ هُمْ فِيهَا خَالِدُونَ (۲) (۳).

شادی مؤمنان از بهشت است، و سیاهی چهره های سیاه به سبب عذابی است که به آن باز می گردند و به سبب نومیادی از رحمت است. خدای - تعالی - گفته است: وَ جُودَةٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ (۴).

و بتحقیق شاعران، مبتلایان به نومیادی و اندوه رای به مثل چنین حالتی (سیاهی) تشبیه کرده اند؛ چنان که شاعر اولی گفته است: از بحر طویل ۲۲۷ و جاءت بنو ذهل كأن وجوههم* إذا حسروا عنها ظلال صخور (معنای این که چهره هایشان همچون سایه های سنگهای ستر است) این است که چهره هایشان سیاه است، زیرا سایه صخره غلیظ است.

و شاعر دیگری گفته است: از بحر طویل ۲۲۸ و أنتم صغار الهام صعل كأنما* وجوهكم مطليه بمداد و علی بن جریج الرّومی گفته است: از بحر سریع ۲۲۹ وجهك یا جعفر فی قبحة* أولى من العوره بالستر ۲۳۰ كأنما یاوی الیه الدجی* إذا هی انفضت عن الفجر*.

۱- - سوره الحديد (۵۷) آیه ۲۰.

۲- - سوره یونس (۱۰) آیه ۲۷.

۳- - قسمت میان دو قلماب از اضافه مترجم برای تکمیل کلام مؤلف است؛ زیرا سخن وی، در توضیح آیه مذکور میان دو قلاب است، و طبق روش مؤلف، آیه مورد شرح و توضیح، در ابتدای سخن عنوان می شود. - م.

۴- - سوره عبس (۸۰) آیه ۴۰.

و پدرم از قول آن که برایش گفته بود نقل کرد؛ گفت: (دو مرد: یکی مسلمان و دیگری نصرانی نزد شریح آمدند؛ مرد مسلمان برهان دعوای خود رای با خشونت بیان کرد، و نصرانی دعوای خویش رای روشن گردانید، و شریح پیوسته شخص مسلمان را متوجه منطق و دلائل خود کرد، در حالی که او به خشونت متوسل می شد، و نصرانی دلیل خود رای چون روشنی روز، روشن می ساخت، آن روز روزی در نهایت گرمی بود، شریح به ستوه آمد، و به شخص مسلمان گفت: از نزد من برخیز که من تاریکی کفر را در صورت این کافر روشتر از نور اسلام در صورت تو می بینم.)

و بتحقیق چیزهایی رای به تاریکی شب تشبیه کرده اند که این جا، جای بیانش نیست؛ مانند گفتار شاعر: از بحر بسیط ۲۳۱
تَقْنَعْتَ بظلام اللیل و ائتزت* بالزمل و انتقبت بالشمس و القمر و آن تشبیه (تشبیه در آن شعر) از باب یاد شده (تشبیه زشتی صورت به شب) نیست، زیرا آن باب بر مذمت بنا نهاده شده، و تشبیه در این شعر مبنی بر مدح است.

و در تشبیه آیه تأویل دیگری هست؛ و آن این که مقصود خدا از گفتارش (كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِنَ اللَّيْلِ) این است که چون وحشت و ترس ایشان را فرا گرفت، چشمهایشان مبهوت و متحیر شد، و در نتیجه چیزی جز تاریکی نمی بینند؛ چنان که شاعر گفته است: از بحر وافر

۲۳۲ ظللنا نخبط الظلماء ظهرا لدية و المطى لها أوار

و از آن معنی است گفتار طائی: از بحر کامل

۲۳۳ عادت له أيامه مسوده حتى توهم أنهم ليالي

(۱) و نیز داخل در این باب است گفتار او: از بحر کامل

۲۳۴ ما إن تری الأحساب بيضا وضحاً إلّا بحیث تری المنایا سودا

(۲) ت.

۱- دیوان ابی تمام، ص ۱۸۵، و آن بیت از قصیده ای در مدح الحسن بن رجاء است.

۲- دیوان ابی تمام، ص ۶۸، و آن بیت از قصیده ای در مدح خالد بن یزید الشیبانی است.

و بحتری در معذرت خواهی نزد فتح (فتح بن خاقان) گفته است: از بحر طویل

۲۳۵ عذیری من الايام رنقن مشربی و لقیننی نحسا من الطیر أشاما

۲۳۶ و أكسبننی سخط امری بت موهنا أری سخطه لیلا مع اللیل مظلما

(۱) وی در این بیت نگرشی مخفی بر گفتار نابغه (الذبیانی)، در جلب عطوفت نعمان (ابن منذر) داشته است: از بحر طویل

۲۳۷ كآنك كاللیل الذی هو مدرکی و إن خلت أن المتأی عنك واسع

(۲) پس وی را به سبب خشم و غضبش به شب تشبیه کرده. و بحتری تشبیه نابغه را به وصف خشم منتقل نموده، و آن را بحقیقت نزد خود موجود قرار داده است، و برخی از (اصحاب معانی) (۳) شعر بحتری را ناظر بر شعر محمد بن ابی عیینه دانسته اند: از بحر خفیف

۲۳۸ طال من ذكره بجرجان لیلی و نهاری علی كاللیل داجی

و چنان که گفتیم تصور نمی کنم بحتری از توجه به بیت نابغه عدول کرده باشد. وصولی از گفتار محمد بن احمد علوی اصفهانی (۴) قراءت کرد: از بحر خفیف

۲۳۹ أتری النجم حار فی الأفق أم أسبل لیلی علی نهاری لیلا

۲۴۰ ام کما عاد وصله لی هجرا عاد أيضا به نهاری لیلا

و آن وجه نخستین (۵) در تأویل آیه، وجه برگزیده است. م.

۱- آن دو بیت از قصیده ای است که به آن فتح بن خاقان را ستوده و مورد پرخاش قرار داده است. (دیوان او، ج ۱، ص ۱۰۸)

۲- دیوان نابغه ذبیانی، ص ۱۱۴، ملاحظه شود.

۳- ظاهرا مقصود از (اصحاب المعانی) ناقدانی اند که ابیات لغزگونه (ابیات المعانی) را مورد بررسی قرار داده اند. رک: همین کتاب، حاشیه، قبل از بیت ۱۸۸- م.

۴- او ابن طباطبا متوفی در سال ۳۲۲ ه. است (معجم الشعراء، ص ۴۲۷ و مقدمه کتاب عیار الشعر).

۵- رک: ص ۱۱۷ (مطابق ص ۱۱۷ متن). م.

تشبیه در سوره هود (بیان) گفتار خدای - عَزَّ و جَلَّ - : وَ هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ (۱).

(الْجَرِي) به معنای عبور سریع است؛ مانند عبور آب بر روی زمین.

و السفينه تجرى بالماء (: کشتی آب را به جریان می آورد)، و الفرس یجری فی عدوه (: اسب در حالت دویدنش جریان می یابد)، و گفته می شود: (هذه العله تجری فی احکامها) (: این علت در احکام خود جاری است)) یعنی بدون داشتن مانع در آن احکام جریان دارد.

(الموج): و آن جمع (الموجه) است، و (موجه) قطعه بزرگ بر خیزنده از مجموع آب بسیار است، و عظیمترین موج هنگامی پدید می آید که باد بتندی وزد.

پس آن تشبیه بر عظمت شأن آن قصه که عبارت است از: بالا آمدن آب و گسترش یافتنش بر همه جای زمین، و آمیختن باها با آن، و عبرت گرفتن از حرکت کشتی در آن امواج عظیم، دلالت دارد، و عبارت آن با وجود اختصارش جانشین توضیحی مفصل شده است.

و مانند این تشبیه است در سوره دیگر گفتار خدای - تعالی - : فَأَوْحَيْنَا إِلَى مُوسَى أَنْ اضْرِبْ بِعَصَاكَ الْبَحْرَ فَانْفَلَقَ فَكَانَ كُلُّ فِرْقٍ كَالطُّوْدِ الْعَظِيمِ (۲).

و بتحقیق شاعران، با تشبیهی همانند آنچه در قرآن کریم وارد شده به وصف ۳.

۱ - - سوره هود (۱۱) آیه ۴۲.

۲ - - سوره الشعراء (۲۶) آیه ۶۳.

موج دریا پرداخته اند؛ اعشی در سخن از ممدوح خود (این اشعار) را سروده در حالی که وصف موج دریا در آن، با غیر لفظ موج آمده است:

از بحر بسیط

۲۴۱ و ما مجاور هیت إذ طمی فطغی یدقّ آذیه البوصی و الشرعا

(۱)

۲۴۲ یجیش طوفانه إذ عبّ محتفلا یکاد یعلو ربی الجرفین مّطلعا

۲۴۳ (هبت له الریح فامتدت غواربه تری حوالیه من تیاره ترعا

(۲) و شاعران محدث نیز آن معنی را (تشبیه موج دریا به کوه را) گرفته و به کار برده اند. بحتری گفته است: از بحر

طویل

۲۴۴ ألت تری مدّ الفرات کانه جبال شروری جئن فی البحر عوما

(۴) و در عکس آن تشبیه است، گفتار ذو الرّمّه: از بحر بسیط

۲۴۵ کائنا و القنان القود تحملنا موج الفرات إذا التّجّ الدیامیم

(۵) و نیز گفته است: از بحر طویل ۲۴۶ تطیل (۶)

الوحاف الصدأ فیها کائنها قراقیر موج غصّ بالسّاج قیرها

(۷) د.

۱- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان الاعشی، ص ۱۰۹ چنین است: و ما مجاور هیت إن عرضت له قد کان یسمو الی

الجرفین و أطلعا

۲- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان وی به این عبارت است: طابت له الریح فامتدت غواربه تری حوالیه من موجه

ترعا

۳- برای توضیح بیشتر، بیت بعد از آن که متعلق به اولین بیت مذکور در این جاست، نقل می شود: یوما باجود منه حین

تسأله إذ صنّ ذو المال بالاعطاء او خدعا و آن ابیات از قصیده ای است در مدح هوزده بن علی الحنفی. رک: دیوان الاعشی،

۴- - دیوان البحتری، ج ۱، ص ۱۴۷.

۵- - دیوان ذی الرّمّه، ص ۵۷۶.

۶- - در دیوان ذی الرّمّه، چاپ دمشق، ج ۱، ص ۲۳۷ بجای تطیل تظّل ضبط شده است. و در ترجمه این بیت در بخش ملحقات، همین وجه منظور شد. - م.

۷- - دیوان ذی الرّمّه، ص ۳۰۸ ملاحظه شود.

و در مورد تشبیه شتران سواری گفته است: از بحر بسیط

۲۴۷ باینق كقداح النَّبع قد ذبلت منها الشَّمائل امثال القراقير

(۱) وی در حالی که حرکت شتری را وصف می کند و دو پهلویش را هنگام گام برداشتن به موج تشبیه می کند، گفته است:
از بحر رجز

۲۴۸ كَانْ دَفِيه إِذَا تَزِيدَا موجان ظلًا للجنوب مطردا

و درباره وصف عظمت و ارتفاع موج دریا، در تنزیل عزیز (قرآن) تشبیهی دیگر آمده، و آن گفتار خدای - تعالی - در سوره لقمان است: وَ إِذَا غَشِيَهُمْ مَوْجٌ كَالظُّلَلِ (۲).

(و آن تشبیه) به این سبب است که موج دریا عظمت می یابد، و در ارتفاع و فراپوشاندن آنچه زیر آن قرار گرفته، همانند سایبانها می شود، نابغه جعدی، در حالی که سخن از اسب به میان می آورد گفته است: از بحر وافر

۲۴۹ یما شیهنَّ أخضر ذو ظلال علی حافاتہ فلق الدنان

(۳) ت.

۱- دیوان ذی الرّمه، ص ۲۷۹.

۲- سوره لقمان (۳۱) آیه ۳۲.

۳- در نسخه اصل، و تفسیر القرطبی (ج ۱۴، ص ۸۰) چنین است، امّا در شعر النابغه الجعدی، ص ۱۶۳، و تفسیر غریب القرآن، ص ۳۴۵ (بجای یماشیهن) یعارضهنّ ضبط شده است.

تشیبه در سوره رعد

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ وَالَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ لَا يَسْتَجِيبُونَ لَهُمْ بِشَيْءٍ إِلَّا كَبَاسِطٍ كَفَّيْهِ إِلَى الْمَاءِ لِيَبْلُغَ فَاهُ وَمَا هُوَ بِبَالِغِهِ وَمَا دُعَاءُ الْكَافِرِينَ إِلَّا فِي ضَلَالٍ (۱).

(دعوه الحق): گفته شده: (آن دعوت، دعوتی است که با اخلاص در وحدانیت به وسیله آن، خدای خوانده می شود.

(الَّذِينَ يَدْعُونَ مِنْ دُونِهِ): یعنی الَّذِينَ يَدْعُونَهُمْ أربابا (: کسانی را که ایشان پروردگاران ایشان می خوانند)).

(الاستجابة و الاجابة) هر دو به یک معنی است؛ جز این که استجابت بر معنای درخواست موافقت، بنا نهاده می شود؛ شاعر گفته است: از بحر طویل

۲۵۰ وداع دعاهل من مجيب إلى الندى فلم يستجبه عند ذاك مجيب

(۲) (البسط و النشر و الفرش) از نظر معنی نظیر یکدیگر است. و معنای آنها نقیض معنای قبض (: پیچیدن) (۳) است.

(البلوغ و الوصول و اللّحوق) از نظر معنی نظیر یکدیگر است، گفته می شود:-.

۱- - سوره الرعد (۱۳) آیه ۱۴.

۲- - در لسان العرب (ریشه جوب) بجای (هل من مجيب) یا من يجيب ضبط شده، و آن بیت با بیت دیگر به کعب بن سعد الغنوی در مرثیه برادرش ابو المغوار نسبت داده شده، و بیت دیگرش این است: فقلت ادع اخرى و ارفع الصوت رفعه لعلّ ابا المغوار منك قريب. - م.

۳- - قبض الشی: طواه (: آن چیز را در پیچید) رك: المعجم الوسيط، باب القاف. - م.

(بلغ بلوغاً فهو بالغ، و الشيء مبلوغ) (۱): (رسید رسیدنی، پس او به ... رسنده است، و آن چیز رسیده شده به آن است) و از آن معنی است (البلاغه (بلاغت)) زیرا بلاغت معنی را به منتهی مرتبه بیان می رساند.

مجاهد گفته است: (گفتار خدای - تعالی -): (كَبَّاسِطٍ كَفَّيْهِ) به این معنی است که نیست مثل خواننده جز خدا مگر چون شخصی که بدون گرفتن ظرف دو کف دست را بسوی آب گشاینده است، تا آب با گشودن کف دست و فرا خواندن آن، به دهانش برسد.

حسن گفته است: (... چون گشاینده دو کف دست بسوی آب است که پیش از رسیدن به آب بمیرد).

و عرب در مورد کسی که در کاری می کوشد که به آن نمی رسد این مثل را می آورد (كالقابض على الماء (۲):) مانند کسی که به کف گیرنده آب است).

و شاعر گفته است: از بحر طویل

۲۵۱ و اِنِّی و اِیَاکُم و شَوْقًا اِلَیْکُم کَقَابِضِ مَاءٍ لَمْ تَحْزُهْ اُنَامِلَه

(۳) و احوص (۴) گفته است: از بحر طویل).

۱- مقصود از (فهو ... مبلوغ) بیان صیغه اسم فاعل و اسم مفعول آن فعل است. - م.

۲- در مجمع الامثال، ج ۲، ص ۱۴۹ وارد شده (كالقابض على الماء) برای کسی مثل زده می شود که به چیزی امیدوار است که تحقق نمی پذیرد؛ شاعر گفته است: فاصبحت من لیلی الغداه کقابض علی الماء لا یدری بما هو قابض

۳- فرزدق می گوید: فأصبحت ممّا قد فعلت کقابض علی الماء لم ترجع بشیء اُنامله آن بیت (مذکور در متن) در النقائض، ج ۱، ص ۲۱۱ چنین نقل شده: و اِنِّی و اِیَاکُم و شَوْقًا اِلَیْکُم کَقَابِضِ مَاءٍ لَمْ تَسْقِهْ اُنَامِلَه و به ضابئ منسوب است (کتاب التشبیهات، ص ۲۶۹ ملاحظه شود).

۴- او عبد الله بن محمد متوفای سال ۱۰۵ هجری است (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۴۲۴، و الاغانی، ج ۴، ص ۷۳).

۲۵۲ و اصبحت ممّا كان بيني و بينها سوى ذكرها كالقابض المآء باليد

و شاعر دیگری گفته است: از بحر طویل

۲۵۳ و من يصحب الدنيا يكن مثل قابض على المآء خائته فروح الأصابع

(۱) و از معنایی که نزدیک به آن معنی و داخل در تأویل آن است قول شاعر دیگری در غزل است: از بحر بسیط

۲۵۴ إني و ايتاك كالصّادي رأی نهلا و دونه هوّه يخشي بها التلّفا

۲۵۵ رأی بعينيه ماء عزّ مورده و ليس يملك نحو المآء منصرفا

و گفتار شاعر دیگر: از بحر طویل

۲۵۶ و إني على هجران بيتك كالذی رأی نهلا ریا و ليس بناهل

۲۵۷ رأی برد مآء ذید عنه و روضه برود الضّحی فینانه بالأصائل

و بتحقیق آن آیه بیان این معنی را دربر گرفته است که خواندن آفریدگار- تعالی- بر وجه حقّ (از روی اخلاص) مقتضی اجابت بر وفق شروط مصلحت و به اندازه ای افزون از حدّ آرزوست (چنان که آیه متضمّن بیان) نومیدی خواننده غیر خداست همانند نومیدی کسی که آب را از قعر چاه فرا می خواند).

۱- - در نسخه اصل چنین است، امّا در التّشبیّهات، ص ۲۶۹، و العقد الفرید، ج ۱، ص ۳۴۲ و من یأمن الدنیا ضبط شده است (اسرار البلاغه ص ۱۱۲ ملاحظه شود).

تشیبه در سوره ابراهیم

(بیان) گفتار خدای - تعالی: - مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا بِرَبِّهِمْ أَعْمَالُهُمْ كَرَمَادٍ اشْتَدَّتْ بِهِ الرِّيحُ فِي يَوْمٍ عَاصِفٍ لَا يَقْدِرُونَ مِمَّا كَسَبُوا عَلَى شَيْءٍ ذَلِكُمْ هُوَ الضَّلَالُ البُعِيدُ (۱).

یعنی: فیما یتلی علیکم مثل الذین کفروا (: در میان آنچه برای شما خوانده می شود مثل کسانی است که کافر شدند).

(أعمالهم) بدل اشتمال (برای الذین) است.

(العصف): تندی باد است، گفته می شود: (یوم عاصف) یعنی: روز تندباد، و (عصفت الریح) یعنی: باد تند شد.

و تشبیه در این آیه مانند تشبیه در گفتار خدای - تعالی: - يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ بِالْمَنِّ وَالْأَذَى ... تا گفتار خدا كَمَثَلِ صَفْوَانٍ عَلَيْهِ تُرَابٌ (۲) است. پس خدا بیان نموده که اعمال کسانی که کافر شدند در از بین رفتن و مردود شدن مانند خاکستری است که باد در روز تند باد آن را بزدايد؛ چنان که (در آیه (لا تُبْطِلُوا صَدَقَاتِكُمْ) بیان نمود که عمل با منت نهادن و آزار رساندن، چنان که با خودنمایی، از بین می رود همان گونه که باران دانه درشت و پر پشت خاک را از روی سنگ پهن و صاف می زداید.

ابو العباس محمد بن یزید (۳) از قول یک اعرابی، در هجو سعید بن سلم الباهلی).

۱- - سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۸.

۲- - سوره البقره (۲) آیه ۲۶۶.

۳- - او مبرّد متوفای سال ۲۸۶ ه است (وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۴۹۵).

- پس از آن که اعرابی وی را مدح گفت و او پاداشش نداد- قرائت کرد: از بحر طویل

۲۵۸ لکلّ أخى مدح ثواب يعدّه و ليس لمدح الباهليّ ثواب

۲۵۹ مدحت ابن سلم و المديح مهزّه فکان کصفوان عليه تراب

(۱) (صفوان و صفا) به یک معنی است، و مثنای (صفا) صفوان، و جمع آن صفی است، و کسی که (صفوان) گفته، جمع آن (صفوان) است.

شاعر گفته است: از بحر طویل

۲۶۰ و لست بجلب جلب غيم و قرّه و لا بصفاء صلد عن الخير معزل

(صلد) به معنای سنگ صاف و سخت است. رؤبه (۲) گفته است از بحر رجز

۲۶۱ لما رأتنى خلق المموه براق أصلاذ الجين الأجله

(۳) تشبیه دیگری در این سوره:

(بیان) گفتار خدای - عزّ و جلّ - : أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا كَلِمَةً طَيِّبَةً كَشَجَرَةٍ طَيِّبَةٍ أَضْمَلُهَا ثَابِتٌ وَفَرَعُهَا فِي السَّمَاءِ تُؤْتِي أُكْلَهَا كُلَّ حِينٍ يَأْذَنُ رَبُّهَا وَيَضْرِبُ اللَّهُ الْأَمْثَالَ لِلنَّاسِمِ.

۱- - در الکامل، ج ۲، ص ۷۱۳ وارد شده است که: سعید بن سلم گفت: مردی اعرابی نزد من نمایان شد، و مرا مدح گفت، و بلاغت داشت؛ گفت: الاقل لساری اللیل لا تخش ضلّه سعید بن سلم ضوء کلّ بلاد لنا سید اربی علی کلّ سید جواد جثافی وجه کلّ جواد اندکی از نیکی در حق وی (بخشش) درنگ کردم، پس مرا هجو گفت و بلاغت داشت؛ گفت: (لکلّ أخى (...)

۲- - او رؤبه بن العجاج رجزسرا متوفای سال ۱۴۵ ه است (وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۱۸۷).

۳- - دنباله آن بیت چنین است: بعد غدائی الشباب الأبله لیت المنی و الدهر جرى السیمه لله درّ الغافیات المدّه سبّحن و استرجعن من تألهی مصراع اخیر از لسان العرب (ریشه مده) افزوده شد. - م.

لَعَلَّهُمْ يَتَذَكَّرُونَ (۱).

ابن جریر (۲) گفته است: (کلمه طیبه دارای ریشه ای در دل است، و میوه اش را در هر زمان می دهد، و هرگاه آن را به زبان می آورد، به آسمان عروج می کند، آنگاه خیر و منفعت آن می رسد.) و بتحقیق شاعران این تشبیه را به کار برده اند؛ اسدی ضمن ابیاتی که سراینده اش را نام نبرد، برایم خواند: از بحر طویل

۲۶۲ أُمُّ أَبَانَ قَلَّتْ أَمْسُ كَلِمَةٍ خَلَّاسًا كُنْتُ الْبَانَ فِي الشَّبَّانِ

و گفته شده: خدای- تعالی- از شجره طیبه درخت نخل را اراده نموده، و شاهد صحت این تأویل، فضیلتی است که در حدیث برای درخت خرما آمده و این که پیامبر (ص) گفته است: (خیر المال سگه مأبوره او مهره مأوره (۳)).

و مقصود او از (سگه مأبوره) درخت خرمایی است که گردافشانی شده است، و (مهره مأوره) آن مادیانی است که بسیار بچه آورد، و هرگاه جمعیت قومی بسیار گردد، گفته می شود: (امر القوم (: زاد و ولد آن قوم بسیار شد)) یکی از اعراب گفته است: (نعم المال باسقات النخل الزاسخات فی الوحل، المطعمات فی المحل)، و مقصود از آن نخل، نخلی است که با ریشه های خود از زمین آب می نوشد، پیامبر (ص) گفت: (ما سقی منها بعلا ففیه العشر (۴)) و مقصود از (بعل) آن نخلی است که با ریشه های خود سیراب شده است؛ نابغه گفته است: از بحر طویل

۲۶۳ من الواردات الماء بالقاع تستقی بأذنهما قبل استقاء الحناجر

(۵) ت.

۱- - سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۴ و ۲۵.

۲- - او عبد الملك بن عبد العزيز بن جریر، فقیه سرزمین حرم مکه و پیشوای اهل حجاز در زمان خود است، وی سال ۱۵۰ هجری وفات یافت (وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۸۶).

۳- - در نسخه اصل چنین است، اما در النهایه، ج ۱، ص ۱۳ (خیر المال مهره مأوره و سگه مأبوره) نقل شده است.

۴- - این حدیث، از احادیث زکات است (النهایه، ج ۱، ص ۱۴۱ ملاحظه شود).

۵- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان النابغه، ص ۹۱ (بجای باذنابها) باعجازها ضبط شده است، و (من الطالبات الماء) بجای من الواردات الماء روایت شده است.

ابو حاتم گفته است: (یکی از امتیازات نخل آن است که خدای - تعالی - آن را در سرزمینهای کفر قرار نداده، و چیزی از آن جز در سرزمین اسلام یا آن جایی که اسلام به آن رسیده، وجود ندارد).

و از جمله مطالبی که از دستخط مرزبانی نقل کرده ام این است که قیصر به عمر بن الخطّاب نامه نوشت به این شرح که: (فرستادگانم به من خبر داده اند که در سمت شما (سرزمین شما (۱)) درختی است که همانند گوشهای الاغ (۲) می روید، و آنگاه از (شکوفه ای) همانند مروارید به رشته در آمده، در میان شاخه هایی همانند نقره شکفته می شود، و ایشان (مردم) با داشتن بوی و مزه خوش از آن بهره می گیرند، و آنگاه همانند زمرد سبز، در میان شاخه های طلایی می گردد، در آن حالت (نیز) از آن بهره مند می شوند، آنگاه مانند یاقوت، سرخ و زرد می شود، آنگاه رسیده، همچون پالوده می گردد، پس آن میوه نگهدارنده مقیم و توشه مسافر است، و اگر فرستادگانم راست گویند، آن درخت، درختی از بهشت است).

عمر او را جواب داد: (آن درخت، درخت خرماست که خدا برای مریم رویانید آن هنگام که عیسی از او متولد شد، پس از خدای بترس، و جز خدا را خدا قرار مده (إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ). (۳))

ذکوان العجلی در حالی که نخل را وصف می کند گفته است: از بحر طویل

۲۶۴ تری الباسقات العمّ منها کأنها ظعائن مضروب علیها قباها

۲۶۵ تدرّ اذا ما الشول لم یرج درّها و امست من الألبان صفرا و طابهد.

۱- در نسخه اصل (متن ترجمه فوق) قبلکم است، اما در نهاییه الأرب، ج ۱۱، ص ۱۲۰ (بارضک) ضبط شده که ترجمه آن میان دو کمان قرار گرفت.

۲- در نسخه اصل (الحمیر) ضبط شده و در نهاییه الأرب الحمر نقل شده، و آن جمع حمیر و به معنای خران است.

۳- سوره آل عمران (۳) آیه ۵۹، و آن داستان در نهاییه الارب، ج ۱۱، ص ۱۲۰ ملاحظه شود.

و سالم بن عبد الله الوالبي گفته است: از بحر وافر

۲۶۶ تخزّمها العطاء فكلّ يوم يجاذب راكب منها قرينا

۲۶۷ كأنّ فروعها في كلّ ريح عذاري بالذوائب ينتصينا

(۱) و از تشبیهات نیکو شمرده شده گفتار کعب بن الاشرف (۲) است: از بحر رمل

۲۶۸ و نخيل في تلاع جمّه تخرج الطّلع كامثال الأكفّ

(۳) (و نیز) گفتار ثعلبه بن عمير الحنفی: از بحر طویل

۲۶۹ نمت مثل أغماد السيوف و برزت عن اللّيف بالاعناق قبل مدى الرفض

هنگامی که خوشه خرما گسترش یابد و پوسته بیندازد، گفته می شود: (رفض النّخل) (: خوشه های نخل بزرگ شد و پوسته انداخت).

و شاعر دیگری در زیبایی ترکیب، و تشبیه پوست خرما گفته است: از بحر رجز

۲۷۰ جاءت علی غرس طيب ماهر عشرين عشرين بدرع وافر

۲۷۱ تری لها بعد إبار الأبر مآزرا تطوی علی مآزر

و گفته می شود: (کسی که طالب نخلستان و زمین آن است، باید با).

۱- ابو هلال در دیوان المعانی، ج ۲، ص ۳۹، و نویری در نهاییه الأرب، ج ۱۱، ص ۱۲۳، آن دو بیت را به النمر بن تولب نسبت داده است، و در کتاب التشبیهات، ص ۲۶۱، بدون انتساب به سراینده، و در ضمن ابیاتی وارد شده است.

۲- شاعری از عهد جاهلیت است که عصر اسلام را درک کرده است. (الروض الانف، ج ۲، ص ۱۲۳، و الاغانی، ج ۱۹، ص ۲۱۹)

۳- در نسخه اصل و دیوان المعانی، ج ۲، ص ۳۹ چنین است، و در نهاییه الارب، ج ۱۱، ص ۱۲۵، و التشبیهات، ص ۲۶۱ به عنوان شعر ربیع بن ابی الحقیق روایت شده است. و ابو الفرج آن را در شرح حال هیچ یک از آن دو شاعر یاد نکرده است (الاغانی، ج ۱۹، ص ۲۱۹، و ج ۲۱، ص ۱۴۴ ملاحظه شود).

فاصله های بیست زرع بکارد، و در مثلی از فارسیان است که: درخت خرمایی به خواهرش می گوید: (از من دور شو که من بار تو و بار خود را می کشم).

و عبد الصمد بن المعدل (۱) راست در وصف بار نخل: از بحر رجز

۲۷۲ کانه فی ناصر الأغصان زمرد لاح علی تیجان

۲۷۳ حتی إذا تمت له شهران و انسدت عثا كل القنوان

۲۷۴ رأیته مختلف الألوان مثل الأكلیل علی الغوانی

(۲) و ابن المعتز در حالی که نخل را وصف می کند، گفته است: از بحر رجز

۲۷۵ اعددت للجار و للعفاه رواقا فی المحل مطعمات

۲۷۶ یظل فیها الطیر ناعمات بألسن کثیره اللغات

۲۷۷ کواذب القول و صادقات ذوات أطواق مرصعات

۲۷۸ یصفقن فیها متنقلات تصفیق نشوان علی الأصوات

۲۷۹ بین حمام متهدلات أبدت من الكافور ضاحكات

۲۸۰ حتی إذا صرن إلى میقات رحن من الجوهر موقرات

۲۸۱ بالذهب الرطب مککلات ثم تبدلن باوعیات

۲۸۲ للعسل المازی ضامنات بخالص التبر مقمعات

(۳) و پیامبر (ص) می گفت: (هرگاه رطب (: خرمای تازه) آید، مرا تهنیت گوئید، و هرگاه برود، مرا تسلیت گوئید...)، و پیامبر (ع) گفت: (زائوهای خود را رطب خورانید، که اگر خدا چیزی را بهتر از آن می دانست، روزی مریم می ساخت، آند.

۱- از شاعران حکومت عباسیان است، در بصره متولد شد و نشو و نما یافت، و سال ۲۴۰ هجری در گذشت. (الاعانی، ج

۱۳، ص ۲۲۶، چاپ دار الکتب، و فوات الوفیات، ج ۱، ص ۲۷۷)

۲- آن ابیات از ارجوزه ای است که در التشبیهات، ص ۲۵۹، و نهایه الأرب، ج ۱۱، ص ۱۲۱ یاد شده است. ارجوزه عبارت از قصیده ای است در بحر (رجز) المعجم الوسیط، باب الراء- م.

هنگام که عیسی را تازه زاییده بود.) به پیامبر گفته شد: (ای پیامبر خدا، رطب در هر وقت موجود نیست) پیامبر گفت: (خرما) و بهترین خرما می شما برنی (۱) است، و خوشمزه ترین و گرمترین (حرارت زاترین) آن، سرد آن (یا به سرما رسیده آن) است. و انس بن مالک (۲) گفت: (پیامبر (ص) صفتیه را با خرما و سویق (۳) و لیمه (۴) داد.

و از تشبیهات نمکین گفتار برخی اعراب است: از بحر طویل

۲۸۳ و تمر كأطفال الزنوج أتوابها و قد عمّموا بالزبد منها رؤوسها

۲۸۴ فما زالت الأنیاب تفری بطونها كما فرت الآساد منها فریسها

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : وَمَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ كَشَجَرَةٍ خَبِيثَةٍ اجْتُثَّتْ مِنْ فَوْقِ الْأَرْضِ مَا لَهَا مِنْ قَرَارٍ (۵).

گفته شد: شجره خبیثه، درخت حنظل است، بنابراین تأویل وضع تشبیه روشن است، و عرب به تلخی حنظل و بدمزگی آن مثل می زند، و می گوید: (هو امر من الشری (: او از حنظل تلختر است)) و شری، حنظل است، چنان که می گوید:

(أحلی من الأری (: او شیرینتر از عسل است)) و اری، عسل است؛ شاعر در وصف مردی گفته است: از بحر رمل

۲۸۵ و له طعمان اری و شری و كلا الطعمین قد ذاق كل

و می گویند: (کانه صرایه (: گویی صرایه است)) و صراء (۶) نیز به معنایم.

۱- (برنی) نوعی خرما می زرد و مدور، و مرغوبترین خرماست. (لسان العرب، حرف التون)

۲- وی از اصحاب رسول خدا (ص) و خدمتگزار او بود، آخرین یار پیامبر است در بصره وفات یافت. (طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۱۰)

۳- نوعی غذاست که از آرد گندم و جو تهیه می شود (المعجم الوسیط). - م.

۴- ولیمه، میهمانی عروسی را گویند (منتهی الارب، حرف واو). - م.

۵- سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۲۶.

۶- در لسان العرب (حرف الواو و الیاء) آمده است که: الصّرا، درخت حنظل، و جمع آن (صراء) است. - م.

حنظل است (۱)، چنان که بنا بر نقل از ابو عییده (هبید) نیز به معنای حنظل است، و گفته شده: هبید دانه حنظل است؛ وقتی شتر مرغ دانه حنظل را بیرون می آورد تا بخورد گفته می شود: (تهبّد الظلیم) (: شتر مرغ نر دانه حنظل را بیرون آورد).

و شاعر گفته است: از بحر متقارب

۲۸۶ و ضرب الجماجم ضرب الأصم حنظل رامه یجنی هبیدا

(۲) و ذو الرّمه گفته است: از بحر طویل

۲۸۷ و کائن تخطت ناقتی من مفازه إلیک و من أحواض ماء مسدّم

۲۸۸ بأعقاره القردان هزلی کائها نوادر صیصاء الهبید المحطّم

(۳) (صیصاء) پوست دانه حنظل است.

و ذو الرّمه در حالی که درخت حنظل را وصف می کند گفته است: از بحر طویل

۲۸۹ و فاشیه فی الأرض تلفی بناتها عواری لا تکسی دروعا و لا خمرا

۲۹۰ إذا ما المطایا سفنها لم یذقنها و إن کان أعلى ثبتها ناعما نضرا

(۴)

۲۹۱ محملجه الأمراس ملسا متونها سقتها عصارات الثری فبدت عجرا

و پیامبر (ص) گفت: (مثل المؤمن یقرأ القرآن مثل الأترجه ۰).

۱- - صرایه: آب خالص حنظل است. و اصمعی گفته: (حنظل وقتی زرد شود صراء است).

۲- - در لسان العرب (حرف المیم) بجای (رامه) شابه ضبط شده است و قبل از آن دو بیت دیگر آمده که چنین است: فابلق بنی اسد آیه إذا جئت سیدهم و المسودا فاوصیکم بطعان الکماه فقد تعلمون بان لا خلودا. - م.

۳- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان ذی الرّمه، ص ۶۳۰ (بجای باعقاره) بأعطانه ضبط شده است.

۴- - دیوان ذی الرّمه، ص ۱۸۰.

طیب طعمها ذکی ریحها، و مثل المنافق الذی لا یقرأ القرآن مثل الحنظلہ مرّ طعمها کریه ریحها) (۱).ت.

۱- - در ریاض الصالحین، ص ۳۸۷ نقل شده است: (و عن ابی موسی الاشعری- رضی اللہ عنہ- قال رسول اللہ- (صلی اللہ علیہ و سلّم-: (مثل المؤمن الذی یقرأ القرآن مثل الأترجہ ریحها طیب و طعمها طیب و مثل المؤمن الذی لا یقرأ القرآن کمثل التمره لا ریح لها، و طعمها حلو، و مثل المنافق الذی یقرأ القرآن کمثل الریحانہ ریحها طیب و طعمها مرّ، و مثل المنافق الذی لا یقرأ القرآن کمثل الحنظلہ لیس لها ریح و طعمها مرّ) آن حدیث مورد اتفاق است.

تشیبه در سوره نحل

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ وَ مَا أَمْرُ السَّاعَةِ إِلَّا كَلَمْحِ الْبَصِيرِ أَوْ هُوَ أَقْرَبُ إِنَّ اللَّهَ عَلَى كُلِّ شَيْءٍ قَدِيرٌ (۱).

معنای (او) در گفتار خدا (او هو اقرب) اظهار این معنی است که موضوع قیامت یا مانند چشم برهم زدن یا نزدیکتر از آن است، و گفته شده: (آوردن (او) برای به شک انداختن مخاطب است، و معنی این است که درباره آن موضوع (قیامت) بر چنین شکی باشید. و تشبیه در آن آیه رساترین بیان در وصف چیزی است که درباره آن به مثل چنین حالتی از سرعت در ظهور و نزدیکی زمان وقوع، خبر آورده می شود.

خدای - تعالی - در سخن از تخت بلقیس گفته است: قَالَ الَّذِي عِنْدَهُ عِلْمٌ مِنَ الْكِتَابِ أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ (۲) و (قبل ان یرتد... یعنی (قبل ارتداد الجفن علی الجفن (: پیش از برگشتن پلک بر روی پلک)) و در گفتار عرب بسیار آمده و بر سر زبانها مشهور شده که: (فعل کذا فی طرفه عین و لحظه عین (: فلان کار رای در یک چشم بر هم زدن و در یک نگاه چشم انجام داد)) تا جایی که لحظه رای در سرعت و زودگذری کنایه از مقدار معینی از زمان قرار داده اند.

و بتحقیق شاعران، حرکت برق رای که خود مثل در سرعت است، به (طرفه العین (: برهم زدن چشم)) تشبیه کرده اند، و گفته اند: (أومض البرق) (: برق).

۱- - سوره النحل (۱۶) آیه ۷۷.

۲- - سوره التمل (۲۷) آیه ۴۰.

درخشید و ظاهر شد)، و زمانی آن جمله رای گویند که برق آشکار شود. (و گفته اند) أومض الرجل (: آن مرد با چشم اشاره کرد) و آن وقتی است که با چشمش اشاره کند، پس این وصف (ایماض) را مشترک میان آن دو حالت قرار داده اند؛ به سبب تناسبی که در سرعت، و سبکی و چالاکی در حرکت، میان آنها برقرار است.

و یکی از بزرگان از اشعار دعبل بن علی (۱) برایم قراءت کرد: از بحر بسیط ۲۹۲

كيف السَّلْوُ لمن أعضاؤه فرق جسم بطوس و قلب دونه النَّجف ۲۹۳ ما زلت أكلاً برقافى جوانبه

کطرفه العين یخبو ثم یختطف (۲) و امیر ابو محمد الحسن بن عیسی ابن المقتدر، از اشعار عبد الله بن المعتز در وصف باز، و سرعت حرکت آن، برایم خواند: از بحر رجز ۲۹۴

یسبق طرفی فی السماء رکضا کما رأیت الکوکب المنقضا

(۳) و از آن جهت تحقیق قیامت نزدیک است که آن بمنزله (کن فیکون (وجود یاب پس وجود می یابد)) است، و از این جاست که معنای (... مانند چشم برهم زدن و نزدیکتر) صحت دارد، و همان معنی نیز معنای گفتار خدا در جای دیگر است: وَ ما أمْرنا إِلَّا واحِدَةً کَلِمَحٍ بِالْبَصْرِ (۴)؛ زیرا خدای - عز اسمہ - می گوید: إِنَّمَا قَوْلنا لشیءٍ إِذا أَرَدناهُ أَنْ نَقولَ لَهُ کُنْ فیکون (۵).

و ذو الزَّمَّه از این کیفیت امر خدای - عز و جل - خبر داده و گفته است: از بحر طویل ۲۹۵ و عینان قال الله کونا فکانتا* فعولان بالألباب ما تفعل الخمر (۶) د.

۱- - او دعبل بن علی الخزاعی متوفی به سال ۲۴۶ ه. است، (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۷۲۷)

۲- - دیوان دعبل، ص ۱۷۲، و شعر دعبل، ص ۱۵۰ ملاحظه شود.

۳- - دیوان ابن المعتز، ص ۲۹۷ ملاحظه شود.

۴- - سوره القمر (۵۴) آیه ۵۰.

۵- - سوره النحل (۱۶) آیه ۴۰.

۶- - دیوان او، ص ۲۱۳ ملاحظه شود.

روایت شعر جز به رفع (فعولان) نیست، و ذو الرمه در خبری که از وی نقل شده (۱) قول کسی رای که با قراءت رفع مخالفت ورزیده رد کرده است.

و شاعر دیگری که در جست و جوی روزی، به امیدواری به خدای - تعالی - بسنده کرده، و از سرعت فرمان و حسن تقدیر خدا خبر داده، گفته است: از بحر بسیط ۲۹۶

لا تضرعن لمخلوق علی طمع فان ذاک مضر منک بالدين ۲۹۷ و استرزق الله مما فی خزائنه

فان ذلک بین الکاف و التون تشبیه دیگری در این سوره:

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِي نَقَضَتْ غَزْلَهَا مِنْ بَعْدِ قُوَّةٍ أَنْكَاثًا تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَىٰ مِنْ أُمَّةٍ إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ وَلَيُبَيِّنَنَّ لَكُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ مَا كُنتُمْ فِيهِ تَخْتَلِفُونَ (۲).

(الانکاث): و آن به معنای (انقاض (: رسنهای تاب باز شده)) و مفرد آن نکث است؛ و هر چیزی که تابیده شده، و تاب آن باز شده چه طناب باشد و چه نخ، آن چیز، انکاث است، گفته می شود: (نکث فلان الجبل (: فلانی تاب طناب را باز کرد)، ینکثه نکثا (: باز می کند آن را باز کردنی)) و هرگاه رشته های طناب باز شود، ۲.

۱- - در الاغانی، ج ۱۶، ص ۲۴۳ آمده است: (ابو الحسن اسدی، از قول عیاس بن میمون به من خبر داد؛ گفت: ابو عثمان المازنی، از قول اصمعی، از قول عنبسه النحوی برایم نقل کرد؛ گفت: (به ذو الرمه گفتم - در حالی که از او شنیدم می خواند و می گفت: و عینان قال الله کونا فکانتا فعولین بالألباب ما تفعل الخمر - گفت: به او گفتم: چرا نگفتی: فعولان؟، گفت: (اگر می گفتم: سبحان الله و الحمد لله و لا اله الا الله و الله اکبر) برای تو بهتر بود، یعنی تو قدر را در نظر گرفتی؛ و ذو الرمه (کونا فعولین (: باشید انجام دهنده)) و عنبسه (عینان فعولان) را اراده کرده است. کلمه داخل قلاب ترجمه (ای) می باشد که از الاغانی، ج ۱۷، ص ۳۳۴ افزوده شد. - م.

۲- - سوره النحل (۱۴) آیه ۹۲.

گفته می شود: (الجبل منتكث) و آن (از هم باز کردن طناب) برای شکستن پیمان و جز آن استعاره آورده می شود. محمّد بن علی العشاری، از قول احمد بن دوست، از قول اسماعیل الصفّار، از قول احمد بن سعید الدمشقی برای ما بیان کرد که او (احمد بن سعید) گفت: (امیر ابو العباس عبد الله بن المعتزّ، از شعر خودش برای ما خواند: از بحر طویل

۲۹۸ و إنّ الجدیدین الذین تضمّنا فنائی بأحداث علی سراع

(۱)

۲۹۹ هما أنهضانی قبل إذ أنا ناشئ و قد سارعانی بعد أی سراع

(۲)

۳۰۰ کناقضه أمرارها حين أحکمت قوى الجبل خرقاء الیدین صناع

۳۰۱ و تصدقک الأنباء إن كنت سائلا و حسبک ممّا لا ترى بسماع

(بیان) گفتار خدای - تعالی -: (تَتَّخِذُونَ أَيْمَانَكُمْ دَخَلًا بَيْنَكُمْ أَنْ تَكُونَ أُمَّةٌ هِيَ أَرْبَى مِنْ أُمَّةٍ).

(دخل): چیزی است که بر وجه نادرستی در چیزی داخل شود، و گفته شده:

(دخل) غشّ و مکر است).

بیان گفتار خدا: (هی اربی) یعنی آن امت عددشان بیشتر است: (پس به سبب این که امتی عددشان بیشتر است) برای جست و جوی عزّت به وجود ایشان (همانند آن زنی نباشید که ...) و اربی وزن افعال التفضیل از (الزّبا) (فزونى) است.

شاعر گفته است: از بحر طویل

۳۰۲ و أسمر خطی کانّ کعوبه نوى القسب قد أربی ذراعا علی عشر

(۳) (بیان) گفتار خدای - تعالی -: (إِنَّمَا يَبْلُوكُمُ اللَّهُ بِهِ): ت.

۱- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۵۰ (قیادی باحداث) نقل شده است.

۲- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان (هما انفعانی) ضبط شده است.

۳- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان حاتم، ص ۴۶، و لسان العرب ریشه (قسب): و أسمر خطیا کانّ کعوبه نوى القسب قد أرمى ذراعا علی العشر ضبط شده است.

یعنی خدا شما را با فرمان وفای به عهد می آزماید، و ضمیر (به) به (امر) بر می گردد و معنای دقیق آن این است که خدا با شما همانند آزمایش کننده رفتار می کند، تا پاداش در برابر عمل قرار گیرد. و آن آیه دلیل بر نهی کسانی است که با پیامبر خدا بیعت کرده اند، از این که بیعت خود را بشکنند؛ و دلیل آن، گفتار خدای - تعالی - است: فَتَزِلَّ قَدَمُ بَعْدَ ثُبُوتِهَا (۱).۴.

تشیبه در سوره کهف

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : وَإِنْ يَشْتَعِبُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهَ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَفَقًا (۱).

(المهل): هر چیزی است که ذوب شده تا حدی که سیلان یافته است.

آن معنی از ابن مسعود روایت شده است. و گفته شده: (آن عبارت از لرد روغن است.)؛ و آن منقول از ابن عباس است. و گفته شده: (آن چیزی است که به آخرین درجه گرمی رسیده است.)؛ و آن منقول از سعید بن جبیر است. و بنا بر این تفسیر، مهل، حمیم نیز هست، و از آن است وَ سُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءَهُمْ (۲).

محمد بن یزید (۳)، از اشعار فرزدق در آن هنگام که زهد پیش گرفت قراءت کرد:

از بحر طویل ۳۰۳

أخاف وراء القبر إن لم يعافني أشد من القبر التهابا و أضيقا ۳۰۴ إذا جاء في يوم القيامة قائد

عنيف و سواق يسوق الفرزدقا (۴)ت.

۱- - سوره الكهف (۱۸) آیه ۲۹.

۲- - سوره محمد (۴۷) آیه ۱۵.

۳- - الکامل مبرّد، ج ۱، ص ۱۰۶ ملاحظه شود.

۴- - در نسخه اصل، و دیوان او، ج ۲، ص ۳۹ چنین است، اما در الکامل، ج ۱، ص ۱۰۶ بجای (اذا جاءني) جمله (اذا قادني) ضبط شده است.

۳۰۵ لقد خاب من أولاد آدم من مشى* الى النار مغلول القلاده أزرقا (۱) ۳۰۶ إذا شربوا فيها الحميم رأيتهم* يذوبون من حرّ الحميم تمزقا (۲) (بیان) گفتار خدای- تعالی:- (يَشْوِي الْوُجُوهُ)؛ یعنی: هرگاه بیاید تا بنوشد، چهره از گرمای آن بریان می شود. و در وجه نامگذاری آن مایع به (آب) دو تأویل است: نخست این که از آن آب، آب مطلق اراده شده، جز این که دارای این وصف (حرارت) است که عذاب نوشنده اش را می افزاید. دوم این که ممکن است، نامگذاری آن مایع به آب، بر وجه استعاره باشد، و حقیقه آب نباشد؛ مانند گفتار خدای- تعالی:- وَ يُسْرِقِي مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ (۳). پس خدا، صدید (خونابه) را بر وجه استعاره ماء (آب) نامید؛ و حال آن که آب نیست. و آب بر سه قسم است: آب مطلق، آب مضاف، و آب مستعار. آب مطلق آبی است که از آسمان سرازیر می شود، و از چشمه های زمین می جوشد؛ مانند آب دریا که پیامبر (ص) از آن یاد کرد و گفت:

(هو الطهور ماء، الحلّ میتته) (۴).

و این آب، همان آبی است که شاعران از آن یاد کرده اند که بر آن وارد شده، و از آن پی جویی نموده و نوشیده اند؛ و هرگاه خبر دهنده ای خبر دهد که آن آب را نوشیده، یا از آن عبور کرده، یا خویشتن را با آن پاکیزه ساخته، آن آب، به آب دیگری اشتباه نمی شود، و آن همان آبی است که بستایش و نکوهش، دست بدست می گردانند؛ پس گفته می شود: (عذب (: گوارا)، ملح (: شور)، أجاج (: تلخ)، نقاح (: سرد)، صاف (: زلال)، طام (: فراوان)، أزرق (آسمانی)، أَسْمَر (: گندمگون)، د.

۱- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان او (مشدود الخناقه)، و در الکامل (مغلول القلاده موثقا) ضبط شده است.

۲- در نسخه اصل و الکامل چنین است، اما در دیوان بجای (الحمیم) الصدید، و بجای (حرّ الحمیم) حرّ الصدید ضبط شده است.

۳- سوره ابراهیم (۱۴) آیه ۱۶.

۴- النّهایه، ج ۳، ص ۱۴۷ ملاحظه شود.

اخضر (: سبز)، أطحل (: خاکستری)).

و بتحقیق عرب در اشعار خود، همه آن حالات را وصف کرده، و از آبی که در پیمودن بیابانهای ترس آور و سرزمینهای دور، وارد آن شده، سخن بسیار گفته، و آن را به دگرگونی رنگ، و گنبدیدگی، و بدی و لجن آلودگی وصف کرده، و در نکوهش و تشبیه آن به هر چیزی که دلالت بر ماندگی و بدمزگی و بدشکلی دارد، مبالغه نموده، تا آن (اوصاف نامطلوب) اشاره ای باشد به آنچه عرب، از انداختن خویش در ورطه کاری سخت و وحشتناک می بیند، و آنچه در پیمودن بیابانهای گسترده بی نام و نشان با آن مواجه می شود؛ مانند گفتار شاعر هذلی: از بحر کامل

۳۰۷ و لقد وردت الماء فوق جمامه مثل الفریقه صفیت للمدنف

۳۰۸ فصدرت عنه ظامئا و ترکتة یهتّر غلفقه کان لم یکشف

(۱) (الفریقه) شیری است که با حبوبات برای زائو پخته می شود، شاعر آب فریقه را به آب آن مکان تشبیه کرده است (۲).

و مانند گفتار ذو الرّمه: از بحر طویل

۳۰۹ و ماء کلون الغسل أحوی فبعضه أواجن اسدام و بعض مغور

۳۱۰ وردت و ارداف النجوم کأنها قنادیل فیهنّ المصابیح ترهر

(۳) و نیز گفته است: از بحر طویل

۳۱۱ و ماء صریّ عافی الثّنايا کأنه من الأجن ابوال المخاض الصّوارب

(۴) و اعشی گفته است: از بحر خفیف ۷.

۱- آن دو بیت از ابو کبیر هذلی است (دیوان الهذلیین، ج ۲، ص ۱۰۰۶).

۲- عبارت متن چنین است: (فشبه ماء الفریقه بماء ذلك المكان) ولی چون شاعر آب آن مکان را تشبیه به فریقه نموده، بعید نیست که در عبارت متن تحریفی واقع شده، و در اصل چنین بوده است: (فشبه ماء ذلك المكان بماء الفریقه).- م.

۳- دیوان ذی الرّمه، ص ۲۲۷.

۴- دیوان ذی الرّمه، ص ۵۷.

۳۱۲ و قلب أجن كانّ من الزرق بأرجائه سقوط نصال

(۱) و نیز گفته است: از بحر طویل

۳۱۳ و أصفر كالحنّاء داو جمامه متی ما یدقه فارطو القوم یبصقوا

(۲) و ذو الرّمه به پیروی از اعشی گفته است: از بحر طویل

۳۱۴ و كائن تخطت ناقتی من مفازه و من نائم عن لیلها مترمل

۳۱۵ و من جون ماء عرمض الحول فوجه متی ما یدقه مائح القوم یتفل

(۳) و نیز ذو الرّمه گفته است: از بحر طویل

۳۱۶ و ماء كلون السّخذ لیس لجمّه سواء الحمام الورق عهد بحاضر

(۴)

۳۱۷ صری آسن یزوی له المرء وجهه و لو ذاقه ظمان فی شهر ناجر

(۵) و نیز در وصف سرزمینی که او و یارانش در آن به سر برده اند گفته است: از بحر طویل

۳۱۸ و لمّا امتطینا صعبها و ذلولها الی أن حجبتنا الشمس دون السّرادق

۳۱۹ تفتنا بفلذ من سراره قلبها فحمنّا علیه بین حاس و ذائق

شاعر می گوید: در بخش گود این زمین مقدار کمی آب، به دست آوردیم، و آن را به سبب ماندگی و تغییر رنگ، به قطعه ای از گوشت یا کبد (جگر) تشبیهت.

۱- در نسخه اصل چنین است، امّا در دیوان او، ص ۱۶۳: (و قلب أجن كانّ من الرّیش بأرجائه لقوط نصال) ضبط شده است.

۲- در نسخه اصل چنین است، امّا در دیوان او، ص ۲۲۳: و اصفر كالحنّاء طام جمامه اذا ذاقه مستعذب الماء یبصق ضبط شده است.

۳- در نسخه اصل چنین است، امّا در دیوان او، ص ۵۱۵: (متی یحس منه) ضبط شده است.

۴- در نسخه اصل چنین است، امّا در دیوان او، ص ۲۸۹: (بجای لجمّه) لچوفه ضبط شده است.

۵- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان (بجای آسن) آجن ضبط شده است.

نموده است.

و شاعر دیگری گفته است:

۳۲۰ مستعجلین الی رکئی آجن هیهات عهد الماء بالأمس

و علقمه بن عبده (۱) گفته است: از بحر طویل

۳۲۱ اذا وردت ماء کانّ جمامه من الأجن حناء معا وصیب

(۲) پس چون عرب به وارد شدن به این گونه آبها ناگزیر می شد، و در نوشیدن آنها رنج و مشقت می دید؛ و چون قرآن بر زبان ایشان و بر شأن و حالی که از ایشان می شناخت نازل شد، لذا خدای - تعالی - از عذابی که برای ستمکاران مهیا ساخته، آن را یاد کرد که نمونه برخی از حالات ایشان باشد، و در نتیجه، با مثال اندک، مقدار بسیار، و با نمونه حاضر، نوع غایب را یاد کنند؛ پس خدای - تعالی - گفت: **إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ نَارًا أَحَاطَ بِهِمْ سُرَادِقُهَا وَإِنْ يَسْتَيْغِيثُوا يُغَاثُوا بِمَاءٍ كَالْمُهْلِ (۳)**، و مهل را تفسیر کردیم، و (سرادق) جامه ای است که اطراف خیمه کشیده می شود؛ رؤبه گفته است: از بحر رجز

۳۲۲ یا حکم بن المنذر بن الجارود سرادق العزّ علیک ممدود

(۴) و چنان که از نوشیدن این آب بیم داده شده اند، همچنان به جویهای بهشت و آب آن و چشمه سلسبیل و تسنیم، تشویق شده اند تا ببینند که نعمتها یود

۱- شاعری است نیکو سرا از عصر جاهلی (المفضّلیات، ص ۳۹۰ ملاحظه شود).

۲- در نسخه اصل چنین است، اما در المفضّلیات، ص ۳۹۲ فأوردتها، و در لسان العرب (ریشه أجن) فارودها ماء آمده است.

۳- سوره الکهف (۱۸) آیه ۲۹.

۴- در لسان العرب، ریشه (سردق) چنین ضبط شده است: یا حکم بن المنذر بن الجارود انت الجواد بن الجواد المحمود سرادق العزّ علیک ممدود

بهشت، نسبت به آنچه عرب در اشعار خود به پاکی و لطافت و خنکی، و لذت وصف کرده، ارزشمندتر است؛ زیرا وصف شاعران عرب، بیرون از وصف چشمه ها و ابرها نیست؛ چنان که جابر بن رألان گفته است: از بحر طویل

۳۲۳ آیا لهف نفسی کَلِّمًا التَّحْتِ لَوْحِهِ إِلَى شَرْبِهِ مِنْ مَاءِ أَحْوَاضِ مَادِبِ

۳۲۴ بقایا نطاف أودع الغيث صفوها مصقله الأرجاء زرق المشارب

۳۲۵ تفرق دمع المزن فيهنّ و التقت عليهنّ أنفاس الرّياح الغرائب

و أوس بن حجر (۱) گفته است: از بحر طویل

۳۲۶ فلما استطابوا صبّ في الصحن نصفه و جاؤوا بماء غير طرق و لا كدر

۳۲۷ بماء سحاب زلّ عن بطن صخره الى متن اخرى طيب ماؤها خصر

(استطابوا): شربوا ماء عذبا (: آبی گوارا نوشیدند) و گفته شده: (استطابوا به معنای: شربوا الطّابه (: طابه نوشیدند)) و طابه عبارت از باده گواراست. و گفته می شود: (شیء طاب (: چیز پاکیزه)) و طاب به معنای طیب است. و قراءت شده است: از بحر رجز

۳۲۸ مبارك الأعراف في الطّاب الطّاب ابن ابی العاص و آل الخطاب

و دلیل این قول، گفتار شاعر: (صبّ في الصحن نصفه و جاؤوا بماء) است؛ و همانا آن، می بوده و سپس بر آن آب افزوده اند. و ابو عبیده گفته است: از بسیاری از مردم پرسیدم: (نیکوترین شعری که عرب سروده چیست؟) گفتند: (شعر زهیر):

از بحر طویل

۳۲۹ و لَمَّا وَرَدَنَ الْمَاءَ زَرْقًا جَمَامَهُ وَ ضَعَنَ عَصِيَّ الْحَاضِرِ الْمُتَخَيِّمِ

(۲) و گفتار طرمّاح (۳) نیکو شمرده شده است: از بحر طویل (۹)

۱- وی شاعر قبیله تمیم در روزگار جاهلی است (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۱۳۱) و به آن دو بیت در دیوان او دست نیافتیم.

۲- آن بیت از بیتهای قصیده معلقه اوست. (دیوان او، ص ۱۳)

۳- او طرمّاح بن حکیم، متوفای سال ۱۳۵ ه. است. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۴۸۹)

۳۳۰ و ما جلس أبكار أطاع لسرحها جنى ثمر بالواديين و شوع

۳۳۱ بماء سحاب غادرتة سحابه كمتن اليماني سلّ و هو نصيب

(۱)

۳۳۲ بأطيب من فيها إذا ما تقلّبت من الأرض و سنى و العيون هجوع

و آن شاعر تشبیه آبگیر را به شمشیر از شعر ذو الرّمه گرفته است: از بحر طویل

۳۳۳ فما انشقّ ضوء الفجر حتّى تبینت جداول امثال السیوف القواطع

(۲) و شاعر عباسی (۳)، معنای همان تشبیه را نه در لفظ آن به کار برده و گفته است: از بحر طویل

۳۳۴ علی جدول ریّان لا یکتّم القذی کأنّ سواقیه متون المبارد

(۴) و نیز مر او راست: از بحر کامل

۳۳۵ و تری الرياح إذا مسحن غدیره صقلنه و نفین کلّ قذاه

۳۳۶ ما إن یزال علیه ظبی کارع کتطلع العذراء فی المرآه

(۵) و این تشبیه متضمن تناسبی با گفتار شاعر دیگر است: از بحر طویل

۳۳۷ لنا برک مثل المرایا تریک ما تأخر فی حافاتها و تقدّما

۳۳۸ إذا عبّ فیها شارب الطیر خلته یمدّ إليه الفرخ جیدا لیطعمد.

۱- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان طرمّاح، ص ۱۵۲ (بجای ماء سحاب) ماء سماء ضبط شده است.

۲- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۳۶۵ (بجای ضوء الفجر) ضوء الصبح ضبط شده است.

۳- او عبد الله بن المعتز است.

۴- بیت پیش از آن، این است: ظللت بها أسقى سلافه قهوة بكف غزال ذی جفون صوائد (التشبيّهات، ص ۲۰۲ ملاحظه شود).

۵- آن دو بیت در دیوان ابن المعتز، ص ۲۱۵ ملاحظه شود.

یکی از آل طالب بدون این که از سراینده ای نام ببرد، برایم خواند: از بحر کامل

۳۳۹ أحسن بها لججا إذا التبس الدجى كانت نجوم الليل من حصائها

۳۴۰ فإذا تنفست الصبا فى متنها حكت الدروع بحسن وشى رداؤها

۳۴۱ و إذا استمرّ بها الهبوب تطايرت زهر الكواكب فى بسيط هوائها

۳۴۲ و ترجّحت فيها السّماء و لم تنزل خضر آؤها ترتجّ فى خضر آئها

اما آب مضاف؛ پس مثال آن؛ آب انگور، و آب انار، و آب گل و آب گوشت است.

ابو ذؤیب هذلی (۱) سروده و باده ای را وصف کرده است: از بحر طویل

۳۴۳ عقار كماء التّی لیست بخرمه و لا خله یكوی الشّروب شهابها

(۲) و نیز در سخن از آهو گفته است: از بحر طویل

۳۴۴ فسود ماء المرد فاها فلونه كلون النور و هی أدماء سارها

(۳) و یکی از شاعران محدث، در خطاب به خانه ای گفته است: از بحر کامل

۳۴۵ و كأنما حصباء أرضك جوهر و كأن ماء الورد قطر نداك

پس بر این معنی و نظیر آن، لفظ ماء (آب) اطلاق نمی شود.

و اما اطلاق ماء (آب) بر وجه استعاره:

از مثالهای آن، قول عرب: (ماء الشبیه، و ماء الدر، و ماء الصبابة (: آب جوانی، آب مروارید، آب عشق، و آب هوس)) است؛

مانند گفتار ذو الرّمّه: از بحر طویل ۴.

۱- او خویلد بن خالد، شاعر جاهلی- اسلامی مبرز است، وی سال ۲۷ هـ وفات یافت. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۵۴۷، و

الاعانی، ج ۶، ص ۵۶)

۲- در نسخه اصل (بجای یکوی الشّروب) یاوی السّورر ضبط شده است. (دیوان الهمذلیین، ج ۱، ص ۷۲)

۳- دیوان الهمذلیین، ج ۱، ص ۲۴.

۳۴۶ آدارا بحزوی هجت للعين عبره فماء الهوى يرفض او يترقق

(۱) و (هوى) (عشق) را آبی نیست؛ و همانا وی استعاره را در نظر گرفته و مقصودش از (ماء الهوى) دموع (: اشکها) است؛ زیرا اشکها برخاسته از محبت است، و اعرایی گفته است: از بحر طویل

۳۴۷ یهیج علی الشوق نوح حمامه دعت شجوها فی إثر إلف تشوقا

۳۴۸ دعت فبکت عینا محب لصوتها و فاض لها ماء الهوى فترقرا

و نیز ذو الرّمه گفته است: از بحر بسیط

۳۴۹ أ إن ترسّمت من خرقاء منزله ماء الصبابة من عینیک مسجوم

(۲) و عشق را آبی نیست، و شاعر اشکها را اراده کرده؛ زیرا اشکها از شوق برخاسته است.

مخزومی (۳) گفته است: از بحر خفیف

۳۵۰ و هی مکنونه تحیر منها فی أديم الخدين ماء الشّباب

(۴) و همانا مقصود شاعر شادابی و لطافت جوانی است؛ و چون جوانی از جهت رقت و لطافت با آب مناسبت داشت، آن را آب قرار داد. و گفته می شود: (سیف له ماء (: شمشیر آبدار)) و مقصود تموج و درخشندگی آن است. و می گویند: (هذا سيف من ماء الحديد (: این شمشیری است از آب آهن)) و مقصودشان جلا و آبداری آن است.

شاعر گفته است: از بحر طویل

۳۵۱ و أبيض من ماء الحديد كأنه شهاب بكفی قابس يتلهّد.

۱- دیوان ذی الرّمه، ص ۳۸۹.

۲- در دیوان، ص ۵۶۷ (أعن ترسّمت) ضبط شده است.

۳- او عمر بن ابی ربیع است (شرح حال وی در الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۴۵۷ ملاحظه شود).

۴- شرح دیوان او، ص ۴۲۳ ملاحظه شود.

و یکی از اعراب گفته است: از بحر طویل

۳۵۲ و ما وجد مغلول بصنعاء موثق بساقیه من ماء الحديد کبول

۳۵۳ يقول له الحدّاد: انت معذب غداه غد او مسلم فقتيل

۳۵۴ بأکبر منى روعه يوم راعنى فراق حبيب ما إليه سبيل

و همانا خدا نطفه را بر سیل استعاره ماء (آب) قرار داد، پس خدای- عزّ و جلّ - گفت: مِنْ ماءٍ دافِقٍ (۱).

و شاعر گفته است: از بحر بسیط

۳۵۵ و ذات ماءین قد غیضت جمّهما بحیث تستمسک الأرقام بالحجر

مقصود از (الماء ان) دو آب: آب بدن آن حیوان ماده و آب نر در زهدان آن است.

(غیضت جمّهما (: کاهش دادی (یا کاهش دادم) بسیار آن دو آب را)):

مقصود این است که با به زحمت انداختن آن حیوان، دو آب را کم کردی تا لاغر شد.

و عرق (آب بدن) بر وجه استعاره ماء (آب) نامیده شده؛ ذو الرّمّه گفته است:

از بحر طویل

۳۵۶ إذا القوم راحوا راح فیها تقاذف إذا عصرت ماء المطیّ الهواجر

(۲) و از ابیات معانی (۳) است: از بحر طویل

۳۵۷ و أقرى كفسطاط العزیز جعلته نجی همومی و هو لا يتكلم

۳۵۸ و ضاح كظّل النسر ملكت شلتی جوانبه و العیش بالماء تهجم

(اقرى): شتر دراز پشت، و شتر ماده دراز پشت (قرواء) است.م.

۱- - سورة الطارق (۸۶) آیه ۶.

۲- - در نسخه اصل چنین است؛ اما در دیوان، ص ۲۴۷: (إذا شربت ماء) ضبط شده است.

۳- - توضیح آن در پاورقی سطر قبل از بیت ۱۸۸ گذشت. - م.

گفتار شاعر: (وضاح): وی از (ضاح) لباسی را اراده کرده که در برابر خورشید واقع شده، و از آن لباس سایه گرفته، و سلاح خود را طناب آن سایبان قرار داده است.

(و العیس بالماء تهجم): مقصود وی از (الماء) عرق است، و (هاجره هجوم):

نیمروز گرمی است که عرق را از بدن خارج می سازد.

شاعر دیگری- در حالی که سخن از اسبی می راند که سوار آن به پیکار رفته- گفته است: از بحر طویل

۳۵۹ تَوَقَّفَ مِنْ مَاءِ النَّفُوسِ وَ مَاءِ شَرِيحِينَ مَبِيضًا وَ آخِرَ أَحْمَرًا

۳۶۰ تَحَدَّرَ مِنْ أَقْطَارِهِ وَ هُوَ نَاصِعٌ فَلَمَّا عَلَا أَرْسَاغَهُ عَادَ أَغْبَرًا

(تَوَقَّفَ) یعنی: وقف پوشید. و آن عبارت از سوار (: یاره) است.

(ماء النفوس): آب جانها، مقصود وی خون است.

(شریحین): دو چیز بهم آمیخته.

و اعشی در حالی که مدح می گوید، از ناقه ای سخن رانده، و گفته است:

از بحر طویل

۳۶۱ أَلَمْتُ بِأَقْوَامِ فَعَاثَ حِيَاضَهُمْ قَلُوصِي وَ كَانَ الشَّرْبُ مِنْهَا بِمَائِكَا

(۱) بر سر سخن از تفسیر کلام خدای- تعالی-: (بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُزْتَفَقًا) باز می گردیم: مقصود از نکوهش آن نوشیدنی، تأکید در تحویف و منع ایشان، و مبالغه در بازداري و جلوگیری ایشان است.

و معنای گفتار خدا: (و مرتفقاً) منزل است، چنان که گفته است: وَ أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا (۲)، و مرتفقا منصوب است بنابراین که تمیز باشد. و گفته شده:

(المرتفق) به معنای (المتكأ): تکیه گاه)) و مشتق از مرفق (آرنج) است؛ ذؤیب (۳)ت.

۱- دیوان او، ص ۱۱ ملاحظه شود.

۲- سوره الکهف (۱۸) آیه ۱۰۲.

۳- در لسان العرب ریشه (شجر) بجای ذؤیب، (ابو ذؤیب) نقل شده است.

گفته است: از بحر بسیط ۳۶۲ نام الخلی و بتّ اللیل مرتفقا* کأنّ عینی فیها الصاب مذبوح (۱)ت.

۱- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان الهذلیین، ج ۱، ص ۱۰۴ و لسان العرب، ریشه (شجر) بجای مرتفقا (مشتجرا) ضبط شده است.

تشیبه در سوره انبیاء

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : یَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكُتُبِ (۱):

در تفسیر آمده است: (سجّل عبارت است از: طوماری که در آن نوشته ای باشد) و ابن عباس گفته است: (سجّل: طومارهایی است که با آنچه در آن نوشته شده، در پیچیده می شود) و گفته شده: (سجّل نام فرشته ای است (۲)).

(و السَّجِلِّ) با سکون جیم قراءت شده است. و حمزه بن حبيب و علی بن حمزه الکسائی، و عاصم بن بهدله (۳) در روایت حفص: (كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكُتُبِ) قراءت کرده اند، و باقی قاریان (كَطَيِّ السَّجِلِّ لِلْكُتَابِ) خوانده اند.

و آن آیه در برگیرنده این معنی است که تجدید حیات مخلوق برای پاداش که متضمن اعاده زندگی مخلوق پس از فنای آن است، همانند نوشته ای است که با نوشته هایش در پیچیده شود؛ آنگاه برای به کار بستن باز می شود، و شاعران کلمه (طی) را بر وجه استعاره و تشبیه، در اوصاف بسیاری به کار برده اند؛ از آن جمله گفتار امرؤ القیس در سخن از الاغ است: از بحر
طویل (۹)

۱- - سوره الانبیاء (۲۱) آیه ۱۰۴.

۲- - در الکشاف، ج ۳، ص ۱۰۸ آمده است که: (و گفته شده: (السَّجِلِّ: فرشته ای است که طومارهای فرزندان آدم را وقتی نزدش برده می شود، درهم می پیچد) و گفته شده: (نام کاتب پیامبر خدا (ص) است)، و بنابراین (کتاب) نام طوماری است که در آن نوشته می شود).

۳- - وی مکتبی به ابوبکر پسر ابی النجود، و جزء طبقه سوم قاریان کوفه است، و به سال ۱۲۸ ه و وفات یافت. (الفهرست، ص

۳۶۳ طواه اضطمار الشّدّ فالبطن شازب معالیّ علی المتین فهو خمیص

(۱) و گفتار ذو الرّمه: از بحر طویل

۳۶۴ طوی طیّه طیّ الکرّی جفن عینه علی رهبات من جنان المحاذر

(۲) و از تیراندازی سخن به میان آورده، و گفته است: از بحر طویل

۳۶۵ طوی شخصیّه حتّی اذا ماتو دفتّ علی هیله من کلّ أوب تهالها

(۳) و جریر (۴) از اسبان سخن به میان آورده، و گفته است: از بحر کامل

۳۶۶ و طوی الوجیف مع الطّراد متونها طیّ التّجار بحضر موت برودا

(۵) و از آن است گفتار ذو الرّمه: از بحر طویل

۳۶۷ و قلص مقورّه الجلود عوج طواها طیّه البرود

تنحی بالھیها رؤوس البید (۶) و نیز گفته است: از بحر طویل

۳۶۸ طوی بطنه التّوجاف حتّی کانه هلال جلت عنه ظلاما سحائبه

(۷) و ابو نواس نیز از ایشان پیروی نموده با (این) گفتارش: ت.

۱- - دیوان امرؤ القیس، ص ۱۸۰.

۲- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۲۹۴ بجای طیّ الکرّی، فوق الکرّی ضبط شده است.

۳- - دیوان ذی الرّمه، ص ۵۳۷.

۴- - او جریر بن عطیه بن الخطفی، شاعر امویان متوفی در سال ۱۱۱ هجری یا ۱۱۶ هجری در یمامه است. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۲۷۴ ملاحظه شود).

۵- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۱۱۷ مصراع اول به این عبارت است: (و طوی الطّراد مع القیاد بطونها).

۶- - در نسخه اصل (بجای تنحی) شجی ضبط شده، و تصحیح از دیوان ذی الرّمه، ص ۱۶۰-۱۶۱ است در دیوان ذی الرّمه، ج ۱، ص ۳۶۵ شجی باید ضبط شده است.

۷- - در نسخه اصل چنین است؛ اما در دیوان، ص ۴۴: طوی بطنه التّرجاف حتّی کانه هلال بدا و انشقّ عنه سحائبه ضبط شده است.

۳۶۹ طَيِّ القراری الحبر و در معنای دیگری گفته است: از بحر طویل

۳۷۰ طوی الموت ما بینی و بین محمّد و لیس لما تطوی المتیّه ناشر

(۱) و شاعر دیگری در معنای غزل گفته است: از بحر طویل

۳۷۱ إِنْ كَانَ هَذَا مِنْكَ حَقًّا فَانْتِنِي مَدَاوِي الْأَذَى بَيْنِي وَبَيْنَكَ بِالْهَجْرِ

۳۷۲ و منصرف منك انصراف ابن حرّه طوی وده و الطّیّ أبقی من النّشر

و عباس بن الاحنف در وصف زنی گفته است: از بحر بسیط

۳۷۳ شمس مقدّره فی خلق جاریه کأنما کشحها طیّ الطّوامیر

(۲) این شاعر کوشیده است، تشبیه آن آیه را در مقصودش منتقل کند، پس تکلف وی آشکار شده، و زشتی بیانش ظاهر گردیده؛ با وجودی که وی از زبردستان شاعران محدث، و زبان آور ایشان است؛ وی در تشبیه مفرد بمفرد، لفظ جمع آورده، و طومار را (با لفظ جمع) به ضخامت یاد کرده؛ در حالی که وی در مقام وصف لطافت و نازکی است؛ و انحراف وی را از گفتار صحیح سببی جز دست زدن به آیات کتاب (قرآن) نیست (۳).ت.

۱- - آن بیت، از بیتهایی در مرثیه محمّد امین است. (دیوان او، ص ۵۸ ملاحظه شود)

۲- - در نسخه اصل و التشییحات، ص ۱۰۲، و نهاییه الأرب، ج ۲، ص ۱۱۶ چنین است، امّا در دیوان، ص ۱۱۳ (بجای مقدّره) ممثله، و در المحاسن و الاضداد (بجای کشحها) بطنها ضبط شده است.

۳- - مقصود مؤلف این است که وی توانایی اقتباس از آیات قرآن را بر وجه صحیح نداشته و لذا از شیوه درست خارج شده است.

تشیبه در سوره حجّ

(بیان) گفتار خدای - عزّ و جلّ - : **وَإِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِّمَّا تَعُدُّونَ (۱)**.

گفته شده: (مقصود از یوما: یک روز) از روزهایی است که خدا در آن روزها آسمانها و زمین رای آفرید) آن قول از ابن عباس است.

معنای آیه چنین است: و بدرستی که یک روز از روزهای عذاب در محضر پروردگارت؛ از نظر سنگینی و طول کشیدن، همانند هزار سال از سالهایی است که ایشان می شمارند؛ پس اگر نه این است که نادانند، چگونه سرعت در رسیدن زمان عذاب رای خواستارند؛ و این معنی همانند این گفتار عرب است: (ایام الحزن طوال و ایام السّرور قصار): روزگاران اندوه طولانی و روزگار شادی کوتاه است)).

یکی از یاران از شاعری قدیم برایم خواند: از بحر طویل ۳۷۴ مساؤک سکر و الصباح خمار* نعمت و ایام السّرور قصار و ذو الرّمه به همین معنی اشاره نموده با گفتارش:

۳۷۵ و ما یوم خرقاء الذی فیه نلتقی* بنحس علی عینی و لا متطاول (۲) و نیز از آن معنی است، گفتار شاعر دیگر: از بحر کامل ۳۷۶ و قصیره الأیام و دّ جلسها* لو دام مجلسها بفقد حمیم و شبرمه بن الطفیل گفته است: از بحر طویلت.

۱- - سوره الحجّ (۲۲) آیه ۴۷.

۲- - در نسخه اصل چنین است؛ اما در دیوان (بجای فیه نلتقی) نلتقی به ضبط شده است.

۳۷۷ و یوم شدید الحرّ قَصِير طوله* دم الزَّق عَنَّا و اصطفاق المظاهر (۱) و (یوم کظَل الرَّمح) نیز روایت می شود. شاعران (از آن تشبیه) طول تنها رای در نظر نگرفته؛ بلکه در نظر می گیرند که آن (مَشَبَه) علاوه بر طولانی بودن تنگ است، و وسعت ندارد.

و جریر در تشبیه کوتاهی روز نیکو گفته است با گفتارش: از بحر طویل ۳۷۸ و یوم کابهام القطاه محبب* إلى صباه غالب لی باطله (۲) و درباره شعر جریر آنچه اصمعی روایت کرده معروض می افتد؛ گفت: (بر خلف الاحمر (۳)، شعر جریر رای خواندم، چون رسیدم به گفتار او:

۳۷۹ و یوم کابهام القطاه محبب* إلى صباه غالب لی باطله ۳۸۰ رزقنا به الصيد الغزیر و لم نکن* کمن نبه محرومه و حباثله (۴) ۳۸۱ فیالک یوم خیره قبل شرّه* تغیب واشیه و اقصر عاذله (۵) پس گفت: (وای بر او! چه سودی است در خیری که به شرّ باز می گردد!) گفتم: (بر ابو عمرو این چنین قراءت کردم، او به من گفت: (راست گفتمی، و جریر نیز چنین سروده است، و ابو عمرو تو رای بر قراءت وجهی جز آن وجهی که شنیده و ادار نساخته است) گفتم: (بر چه وجهی واجب بود شعرش رای بسراید؟) گفت: (بهتر این).

۱- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان الحماسه، ج ۳، ص ۱۲۶۹ (بجای اصطفاق) اصطکاک، و در دیوان المعانی، ج ۱، ص ۳۱۱، و اسرار البلاغه، ص ۱۱۴ (بجای شدید الحرّ) کظَل الرَّمح ضبط شده است. در الحیوان، ج ۶، ص ۱۷۹ آن بیت به ابن الطّریه منسوب شده، و ابو هلال در دیوان المعانی آن رای به کسی منسوب نگردانیده است.

۲- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۴۷۸ (بجای محبب) مزین ضبط شده است.

۳- - او خلف بن الحیّان معروف به (الاحمر) راوی و دانشمند در ادب و از اهل بصره بوده و به سال ۱۸۰ ه. در گذشته است. (معجم الادباء، ج ۴، ص ۱۷۹)

۴- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۴۷۹ (بجای لم نکن) لم أکن ضبط شده است.

۵- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۴۸۰ مصراع اول به این عبارت است: (و ذلک یوم خیره دون شرّه).

بود که بگوید: (فیالک یوما خیره دون شرّه (: وه تو چه روزی هستی! که خیر آن مانع از شر آن است))، پس این طور روایت کنید؛ که راویان قدیم برخی از شعرهای شاعران قدیم رای اصلاح می کردند) گفتیم: (از این پس آن بیت رای جز بر این وجه نمی خوانم) گفت: (چنین کن (۱) که ابن مقبل می گفت: (ما قافیه ها رای نامتناسب رها می سازیم، و راویان آنها رای پابرجا برای ما می آورند) اصمعی گفت: (به خلف الاحمر گفتیم: (به عقیده تو، کدام یک از آن دو مرد جریر یا اخطل شاعرتر است) به من گفت: اخطل سروده است: از بحر طویل ۳۸۲ و کم قتلت أروى بلا- تره لها* و أروى لفراغ الرجال قتول (۲) وی می گوید: کشتن ایشان ما را، نه خونبهایی دارد و نه دیه ای) و جریر در مثل این معنی گفته است: از بحر بسیط ۳۸۳ إِنَّ الْعِیُونَ التی فی طرفها مرض* قتلنا ثم لم یحیین قتلانا (۳) (- خلف الاحمر گفت) پس بین میان آن دو کلام از نظر رسایی، و میان آن دو تعبیر از نظر زیبایی چه تفاوتی است!، و همانا وی (جریر) آهنگ این معنی کرده که آن چشمهایی که وی رای کشته اند، قصاص نشده اند، و اگر قصاص می شدند، قصاص، همانند زندگی برای کشته شدگان آن چشمها بود، وی در بیان این معنی، گفتار خدای- تعالی-: وَ لَكُمْ فِی الْقِصَاصِ حَیَاةٌ (۴) را در نظر گرفته است) اصمعی گفت: (بیت اخطل را با عبارت (و أروى لفراغ الرجال) فزونی هست) گفت:

(بلی، آن یک فزونی است، ولی با وجود آن، گفتار جریر شیرینتر، و برای گوشها لذتبخش تر است، و همانا اخطل این معنی (زیادتی) را از گفتار ارسطو: (العشق شغل قلب فارغ) به معنای خود انتقال داده است). ۹.

۱- - الموشح، ص ۱۹۸- ۱۹۹ ملاحظه شود.

۲- - شعر الاخطل، ص ۲۵۶.

۳- - دیوان او، ص ۵۹۵ ملاحظه شود.

۴- - سوره البقره (۲) آیه ۱۷۹.

و بتحقیق شاعران در غزلسرایی خود، با نزدیکی و دوری از محبوب روز را به کوتاهی و درازی وصف کرده اند، چنان که خزاعی (۱) گفته است: از بحر وافر

۳۸۴ يطول اليوم لا ألقاك فيه و عام نلتقى فيه قصير

۳۸۵ و قالوا لا يضيرك نأى شهر فقلت لصاحبى فمن يضير

(۲) و برخی از بادیه نشینان از شعر جمیل شاعر بنی عذره برایم خواند:

۳۸۶ إني لأحفظ سرّكم و يسرّني لو تعلمين بصلاح ان تذكري

۳۸۷ و يكون يوم لا اري لك مرسلا او نلتقى فيه على كاشهر

۳۸۸ يا ليتنى ألقى المتيه بغته إن كان يوم لقائكم لم يقدر

۳۸۹ تقضى الديون و ليس ينجز عاجلا هذا الغريم لنا و ليس بمعسر

(۳) و طائی گفته است: از بحر کامل

۳۹۰ اعوام وصل كان ينسى طولها ذكر النوى فكأنها أيام

(۴)

۳۹۱ ثم انبرت أيام هجر أردفت بجوى أسي فكأنها أعوام

۳۹۲ ثم انقضت تلك السنون و أهلها فكأنها و كأنهم أحلام

(۵) و تعداد کمی از مثالهای این جنس تشبیه، جانشین بسیار آن است، و بسط کلام در غیر آن جنس تشبیه به این کتاب شایسته تر است.

و نیز درباره گفتار خدای - تعالی -: (وَ إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ) گفته شده: (یعنی (یک روز) در طول مهلتی که به بندگان اعطا می شود، تا این که هر کس از ایشان شایسته صلاح است، صلاح یابد، برابر هزار سال در طول مدت).

۱- او کثیر بن عبد الرحمن همدم عزه است.

۲- فما يضير روایت می شود.

۳- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۳۸ (و ليس ينجز موعدا) ضبط شده است.

- ۴- در دیوان ابی تمام، ص ۲۱۱ چنین است، اما در نسخه اصل (بجای ایام) احلام ضبط شده است.
- ۵- در نسخه اصل و در دیوان چنین است، ولیکن کاتب نسخه اصل زیر (احلام) کلمه (ایام) را ثبت کرده است.

مهلت و حلم است.

و نیز گفته شده: (مقدار عذاب در آن روز، به سبب سختی و انبوهی آن حقیقه برابر مقدار عذاب هزار سال از روزهای دنیا است. و نعمتهای بهشت هم نسبت به خودش چنان است. و آیه متضمن این معنی است که عجله نادان در فرارسیدن عذاب مستلزم جلب بلا- بسوی خود، و مهلتی که خدای- تعالی- برای روبراه شدن بندگان عطا کرده، موجب فریفته شدن نادانان است.

تشیبه در سوره نور

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ مِثْلُ نُورِهِ كَمِشْكَاةٍ فِيهَا مِصْبَاحٌ الْمِصْبَاحُ فِي زُجَاجٍ الزُّجَاجُ كَأَنَّهَا كَوْكَبٌ دُرِّيٌّ يُوقَدُ مِنْ شَجَرِهِ مُبَارَكٌ زَيْتُونَهُ لَا شَرْقِيَّةٍ وَلَا غَرْبِيَّةٍ يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ وَلَوْ لَمْ تَمْسَسْهُ نَارٌ نُورٌ عَلَى نُورٍ (۱).

معنای گفتار خدا: (نُورُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ) این است که حق در آسمانها و زمین مستقر است؛ چنان که هرگاه آدمی بحق سخن می گوید؛ به او گفته می شود (علی کلامک نور)؛ بر سخن تو روشنایی است))، و گفته شده: (معنای آن کلام، این است که خدا راهنمای اهل آسمانها و زمین است) آن گفتار از ابن عباس است، و گفته شده: (به معنای روشنی بخش آسمانها و زمین و ستارگان و خورشید، و ماه است، این تفسیر نیز از ابن عباس و از حسن است.

گفتار خدای - تعالی - : (مِثْلُ نُورِهِ) به معنای: (مثل تنویره بالایمان قلوب المؤمنین)؛ مثل نور بخشیدن خدا به دل‌های مؤمنان به سبب ایمان (...)) است، پس خدا - جل اسمه - نور را به خودش نسبت داد؛ چنان که می گویند: (هذا ادب الله) یعنی (هذا تأدیب الله)؛ (این ادب، از ادب آموزی خداست)).

و گفته شده: ((مثل نوره) یعنی: مثل نور القرآن. پس خدا از لفظ قرآن با تعبیر کنایه (۲) نام برده: در حالی که سخنی از آن نرفته است؛ چنان که خدای - تعالی - گفته‌د.

۱- - سوره النور (۲۴) آیه ۳۵.

۲- - کنایه: نزد پیشینیان مانند فزاء در معانی القرآن، و ابو عبیده در مجاز القرآن چیزی است که از سیاق کلام بدون این که صریحا سخنی از آن رفته باشد، فهمیده می شود.

است: إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ (۱) در حالی که از ضمیر (انزلناه) سخنی به میان نیامده است، و چنان که گفته است: حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ (۲) و (۳).

أوس بن حجر گفته است: از بحر طویل ۳۹۳ و غیرها عن وصلنا الشَّيب أَنه* شفیع الی البیض الحسان مجرَّب (۴) و شاعر از ضمیر (آنه) جوانی رای اراده کرده است.

و ممکن است خدا از (نور) خود قرآن رای اراده کرده باشد: چنان که خدای- تعالی- گفته است: قَدْ جَاءَكُمْ مِنَ اللَّهِ نُورٌ وَ كِتَابٌ مُبِينٌ (۵).

و (مشکاه) در کلام عرب عبارت از شکافی است که روزن ندارد. و قراءت شده است: از بحر رجز

۳۹۴ تدیر عینین لها نجلوین کمثل مشکاتین مصباحین

و گفته شده: (مشکاه در زبان حبشیان به معنای (کوه): روزنه، است.)

اگر گفته شود: (با وجود گفتار خدای- تعالی-: ... بِلِسَانٍ عَرَبِيٍّ مُبِينٍ (۶) چگونه جایز شد در سخن گفتن با عرب، لغت (مشکاه) به کار رود؟) جواب این است که ممکن است یک اسم در دو زبان متحد شود. و مثل چنان اتحادی در برخی موارد توافق (در الفاظ و معانی) قابل انکار نیست؛ پس گاهی در بیتهایی از شعر، میان دو شاعر توارد روی می دهد، و مثل چنان تواردی قابل انکار نیست، و مانند تواردی که (در الفاظ و معانی) میان اهل دو زبان واقع می شود و ممکن است (مشکاه) از ۵.

۱- - سوره القدر (۹۷) آیه ۱.

۲- - سوره ص (۳۸) آیه ۳۲.

۳- - در آن آیه نیز ضمیر به مرجعی برگشته که مذکور نیست، و آن (شمس) است. - م.

۴- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان او، ص ۵ چنین روایت شده است: و غیرها عن وصلها الشَّيب أَنه شفیع الی بیض الخدود مدرَّب

۵- - سوره المائده (۵) آیه ۱۵.

۶- - سوره النحل (۱۶) آیه ۱۰۳، و سوره الشعراء (۲۶) آیه ۱۹۵.

جمله کلماتی باشد که عرب آن را معرّب ساخته، و آن را تغییر داده، و به آن سخن گفته، و همانند لغت خودش گردیده است. و از آن است گفتار حارث بن حلّزه (۱):

از بحر سریع

۳۹۵ لمن الدیار عفت بذي الحبس آیاتها كمهارق الفرس

(۲) و (مهراق (۳) فارسی معرّب است.

و اوس بن حجر گفته است: از بحر کامل

۳۹۶ تَبَّتْ أَنْ بَنِي سَحِيمٍ أَدْخَلُوا أَبْيَاتَهُمْ تَامُورَ نَفْسِ الْمُنْذِرِ

(۴) و (تامور) کلمه ای سریانی (۵) است.

و درباره (مشکاه) گفته شده: مشکاه: عمود چراغدان (: قندیل) است که در آن فتیله قرار دارد).

(بیان) گفتار خدا: (يَكَادُ زَيْتُهَا يُضِيءُ)؛ یعنی: از شدت شفافی نزدیک است بدرخشد؛ وصف پاکی به درخشندگی از رساترین وصفهاست، و فعل (کاد) برای بیان معنای مقاربه (: نزدیکی حصول خبر) می آید. چنان که خدای - عزّ اسمه - گفته است: يَكَادُ الْبُرُقُ يَخْطِفُ أَبْصَارَهُمْ (۶).^۰

۱- - او شاعر روزگار جاهلی، و سراینده معلقه ای است که مطلع آن این است: آذنتنا بینها أسماء* ربّ ثاو یملّ منه الثّواء (الشعر و الشعراء ج ۱ ص ۱۲۷ ملاحظه شود)

۲- - در نسخه اصل چنین است، اما در المفضّلیات ص ۱۳۲، و دیوان الحارث بن حلّزه ص ۲۴ (مصراع اوّل): لمن الدیار عفون بالحبس) ضبط شده است.

۳- - جمع مهرق به ضمّه میم، و سکون ها، و فتحه را، و آن صحیفه است. (المعرّب ص ۳۰۳، و شفاء الغلیل ص ۲۳۹)

۴- - تامور به معنای خون است. (دیوان اوس بن حجر ص ۴۷)

۵- - در شفاء الغلیل ص ۸۲ آمده است: (تامور: رنگ سرخ، و خون دل، و اصل معنای آن، محل راز است).

۶- - سوره البقره (۲) آیه ۲۰.

و اما گفتار خدا: إِذَا أَخْرَجَ يَدَهُ لَمْ يَكِدْ يَرَاهَا (۱)، بنابر تقدیم و تأخیر است؛ مانند گفتار ذو الرّمه: از بحر طویل

۳۹۷ إذا غیر النّای المحبّین لم یکد رسیس الهوی من حبّ میه بیرح

(۲) مقصود شاعر (از لم یکد ... بیرح)، لم بیرح و لم یکد ... (: محو نشد و نزدیک نبود محو شود) است.

(الدّرّی)، نزد عرب، هر چیز بسیار تابنده و درخشنده است، و آن منسوب به (درّ) است، پس شفافی آن به درخشندگی درّ تشبیه شده است. و گفته شده: (درّی یکی از ستارگان پنجگانه (۳) است.) و فزّاء گفته است: (عرب ستارگان بزرگی که نامهایشان را نمی داند، (دراری) می نامد) درّی، بدون همزه است، و ابو عمرو و کسائی (درّی ء) به کسر دال و با همزه در آخر قراءت کرده اند. ابو عبیده گفته است:

(درّی ء) از قول عرب: (درأ الکوکب) (۴) است، و هنگامی آن جمله گفته می شود که ستاره در کرانه آسمان از جایی به جای دیگر منتقل شود) و حمزه (درّی) به ضمه اول و همزه در آخر خوانده است.

فزّاء قراءت او را مورد انتقاد قرار داده و گفته است: (در کلام عرب وزن فعّیل وجود ندارد، مگر این که آن وزن، عجمی باشد (۵).

ابو عبیده گفته است: (حمزه در این قراءت اشتباه کرده، و دلیلش این است که وزن (درّوء) بر وزن (سبّوح و قدّوس) را در نظر داشته، و همراهی واو را با ضمه ثقیل).

۱- - سوره النور (۲۴) آیه ۴۰.

۲- - دیوان ذی الرّمه، ص ۷۸.

۳- - آن پنج ستاره عبارت است از: زحل و مریخ و مشتری و زهره و عطارد. رک: کشف الاسرار و عده الابرار، ج ۶، ص ۵۳۳-م.

۴- - معانی القرآن، ج ۲، ص ۶۶: (درّی، بدون همزه: درخشان، و مقصود این است که مانند درّ است، این در صورتی است که اول آن را مضموم گردانی، امّیا اگر اولش را کسره دهی، آن را فعّیل (درّی) از درأت است، و بنابراین درّی از ستارگان سیاره ای است که حرکت می کند.

۵- - معانی القرآن، ج ۲، ص ۲۵۲، و التّهایه، از ابن الاثیر، و لسان العرب، ریشه (درر).

شمرده، و آن را به (یاء) و ضمّه را به کسره تغییر داده است، و برخی از قاریان درّی خوانده اند، و در این قراءت وجهی جز اتصال یاء نسبت به آخر کلمه جایز نیست، پیامبر (ص) در وصف دجال گفته است: (إحدى عينيه عوراء لا حدقه لها والأخرى كأنها كوكب درّی). (۱)

و امّا تشبیه شیشه چراغ به ستاره، آن تشبیه برای افزایش صفت روشنی و تابش چراغ و مبالغه در وصف درخشندگی و نورافکنی آن است. و بتحقیق شاعران ستاره ها را به چراغها، و چراغها و همچنین آتش را از فاصله دور به ستاره ها تشبیه کرده اند، و درّ را نیز به ستارگان تشبیه کرده اند.

امّا تشبیه ستارگان به چراغها: مانند گفتار امرؤ القیس: از بحر طویل

۳۹۸ نظرت إليها و النجوم كأنها مصابيح رهبان تشب لقفال

(۲) و مانند گفتار اراطه بن سهیبه: از بحر طویل

۳۹۹ إذا كانت الشعری العبور كأنها معلق قنديل عليه الكنائس

۴۰۰ و لاح سهیل من بعید كأنه شهاب ینحیه من الریح قابس

(۳) و شاعران محدث این تشبیه را به کار برده اند؛ ابن المعتزّ شعری سروده و آن تشبیه را به تشبیه دیگر نزدیک ساخته است: از بحر کامل

۴۰۱ و الصبح یتلو المشتري فکأنه عریان یمشی فی الدجی بسراج

(۴) و در تشبیه ستارگان به درّ (۵) نیز گفته است: از بحر طویل.

۱- در النهایه، ج ۲، ص ۱۱۳ آمده است: (و منه حدیث دجال: إحدى عينيه كأنها كوكب درّی).

۲- دیوان امرؤ القیس، ص ۳۱.

۳- دیوان المعانی، ج ۱، ص ۳۳۸، و التشبیهات، ص ۸.

۴- دیوان او، ص ۲۶۲، و التشبیهات، ص ۱۵ ملاحظه شود.

۵- به قرینه دو بیت شاهد این تشبیه، بعید نیست کلمه (درّ) در متن الجمان تحریف شده از (مدری) باشد. - م.

۴۰۲ کَانَ النَّجُومِ فِي فَحْمِهِ الدَّجِي رُؤُوسَ مَدَارِي رُكْبَتٍ فِي مَعَاجِرِ

(۱) و ابن المعتز را در این معنی و پاره ای از عبارتش، عبد العزیز بن عبد الله بن طاهر شرکت جست، و تشبیهش را منحصر به تشبیه ستاره (الشعرى) نموده و گفته است: از بحر رجز

۴۰۳ و اعترضت وسط السماء الشعرى كأنها ياقوته فى مدرى

(۲) و بتحقيق يكي از شاعران مولد برای ستارگان با ستاره ثريا تشبیهی بدیع آورده و گفته است: از بحر کامل مجزوء

۴۰۴ و ترى النجوم المشرقات كأنها در العصابه

۴۰۵ و ترى الثريا وسطها و كأنها زرد الذؤابه

(۳) و بتحقيق يزيد بن الطثريه (۴) در تشبیه ستارگان ثريا گفته است: از بحر طويل

۴۰۶ اذا ما الثريا فى السماء كأنها جمان و هى من عقده فتبددا

(۵) و شاعر ديگرى در حالى که سخن از زنى به میان آورده گفته است: از بحر طويل

۴۰۷ أتينا بليل و النجوم كأنها قلاند در حل عنها نظامها

(۶) و شاعر ديگرى گفته است: از بحر خفيفها

۱- - التشبيهات، ص ۷.

۲- - ديوان المعانى، ج ۱، ص ۳۳۸، و التشبيهات، ص ۷.

۳- - آن دو بيت از مخلص الموصلى است. (ديوان المعانى، ج ۱، ص ۳۳۵).

۴- - او يزيد بن سلمه از شاعران بنى اميه است، و در سال ۱۳۶ هـ وفات يافت. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۳۴۰ و وفيات الاعيان، ج ۲، ص ۲۹۹)

۵- - در نسخه اصل و ديوان المعانى، ج ۱، ص ۳۳۴ چنين است، اميا در التشبيهات، و خزانه الادب، ج ۴، ص ۴۱۷ (بجای من عقده) من سلکه ضبط شده است.

۶- - در نسخه اصل چنين است، اما در ديوان المعانى، ج ۱، ص ۲۳۳ (بجای اتينا) سرينا ضبط شده، و در التشبيهات، ص ۴ آن بيت به اين روايت است: اذا ما بلغت و الثريا كأنها قلاده در سل عنها نظامها

۴۰۸ و رأيت السماء كالبحر إلا إن مرسوبه من الدرّ طاف

(۱) و ابو العتاهیه گفته است: از بحر مجتث

۴۰۹ أما ترون الثريا كأنه عقد ريا

(۲) و شاعر دیگری گفته است: از بحر طویل

۴۱۰ و لیل رقیق الطّرتین کائما ترودبه الأنفاس مسکا مضوعا

۴۱۱ کَانَ الثّریا فیه درّ تقاربت مساقطه من سلکه فتجمعا

و عبد بنی الحسحاس (۳) را شعری است که در آن سخن از زنی به میان آورده و گردنبندهای زیر گلویش را به ستارگان ثریا تشبیه کرده، و آن را مقرون به تشبیه دیگری ساخته و گفته است: از بحر طویل

۴۱۲ کَانَ الثّریا علّقت فوق نحرها و جمر غضی هبت له الرّیح ذاکیا

(۴) و نیز احتمال دارد آن بیت، گردش را هر چند خالی از زیور بوده، به درخشندگی وصف کرده باشد،- چنان که فزاری در حالی که مردی را می ستاید گفته است: از بحر طویل

۴۱۳ کَانَ الثّریا علّقت فوق نحره و فی أنفه الشّعری و فی خده القمر-

(و آن وصف درخشندگی را) با ذکر شعله آتش درخت غضی (۵) مؤکّد ساخته باشد، و عرب زن جوان را وصف و به آتش تشبیه می کنند، و می گویند: (کائنها شعلهم).

۱- دیوان المعانی، ج ۱، ص ۳۳۳ ملاحظه شود.

۲- به آن بیت در دیوان او دست نیافتیم.

۳- او مکنّی به ابو عبد الله است، و در زمان عثمان، و بنا بر گفته ای حدود سال ۴۰ ه کشته شده است. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۳۲۰، و مقدمه دیوان او، ص ۵ ملاحظه شود)

۴- دیوان او، ص ۱۷، و التشبیّهات، ص ۹۵ ملاحظه شود.

۵- آن درختی از نوع اثل (شوره گز)، و چوبش از سفت ترین چوبهاست، و آتش آن مدتی طولانی می ماند، به فارسی به آن تاق یا تاغ گویند. رک: المعجم الوسیط ریشه (غضی) و منتهی الارب همان ریشه، و فرهنگ معین حرف (تاء).- م.

نار (: گویا او یک گندله آتش است)، و نقل شده از ابیات معانی: از بحر طویل

۴۱۴ و شعناء غبراء الفروع ضعيفه بها توصف الحسنا او هي أجمل

۴۱۵ دعوت بها أبناء ليل كأنهم و قد أبصروها معطشون قد أنهلوا

و جمیل در تشبیه آتش به ستاره از فاصله دور گفته است؛ و برای کثیر نیز روایت شده است: از بحر طویل

۴۱۶ رأیت و أصحابی بأیله موهنا و قد غاب نجم الفرقد المتصوّب

۴۱۷ لعزه نارا ما تبوح كأنها إذا ما رمقناها على الأفق كوكب

(۱) (بیان) گفتار خدای - عزّ و جلّ - : (يُوقَدُ مِنْ شَجَرَةٍ مُبَارَكَةٍ): تو قد نیز قراءت می شود، کسی که به صیغه مذکر خوانده (برای مرجع ضمیر) مصباح را در نظر گرفته، و آن که به صیغه مؤنث خوانده (زجاجه) را قصد کرده است، و درباره گفتار خدا: (مبارکه) گفته شده: (در میان جنس درخت، درختی نیست مانند درخت زیتون و خرما که شاخه اش از ابتدا تا انتها برگ دهد.) شاعر گفته است: از بحر خفیف

۴۱۸ بورك الميِّت الغريب كما بورك نضح الزمان و الزيتون

(۲) (بیان) گفتار خدای - تعالی: لا شَرْقِيَّهَ وَ لا غَرْبِيَّهَ: یعنی: در هیچ ساعتی از روز، چیزی آن را از نور خورشید نمی پوشاند، پس آن درخت شرقی - غربی است، و خورشید هنگام صبح و عصر به آن می رسد، و در نتیجه آن درخت سرسبزتر و روغنش مرغوبتر است، و حسن گفته است: (لا - شرقیه و لا - غربیه) یعنی: آن درخت از جنس درخت دنیا نیست بلکه از جنس درخت بهشت است.) د.

۱- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان کثیر، ج ۱، ص ۹۵ (بجای علی الافق) علی البعد ضبط شده است.

۲- - آن بیت از ابوطالب بن عبد المطلب است، و در ص ۲۷۲ (متن) این کتاب سخن از آن به میان می آید.

تشبیه دیگری در این سوره:

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : وَالَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ بِقِيعَةٍ يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا وَوَجَدَ اللَّهَ عِنْدَهُ فَوَفَّاهُ حِسَابَهُ وَاللَّهُ سَرِيعُ الْحِسَابِ (۱).

(القیعه): جمع قاع؛ مانند جار (: همسایه) و جیره، و (القیعه و القاع) بخش گسترده ای از زمین است که در آن گیاه نیست، و کسی که در آن حرکت می کند به نظرش می رسد که آبی روان است؛ جز این که سراب هنگام چاشت بالا می گیرد، و گویی آبی است میان آسمان و زمین.

(بیان) گفتار خدا: (يَحْسَبُهُ الظَّمَانُ مَاءً): جایز است (یحسبه) به کسره سین و (یحسبه) به فتحه سین قراءت شود. جایز است ظمان (با همزه) و ظمان (با حذف همزه) خوانده شود.

(بیان) گفتار خدا: (حَتَّى إِذَا جَاءَهُ لَمْ يَجِدْهُ شَيْئًا)؛ یعنی: هرگاه به جای دیگری آید، آن را چیزی نیابد؛ یعنی: وقتی به محل آب نما بیاید، زمینی را می بیند که در آن آبی نیست؛ پس خدای - سبحانه - آگاه ساخت که شخص کافری که گمان می برد عملش او را نزد خدا سود رسانده، گمانش مانند گمان کسی است که سراب را آب می پندارد؛ پس عمل کافر باطل شده و از بین رفته است، پس خدا این مثل را برای کافر زد، و گفت: (بدرستی که اعمال کافران مانند این سرابی است که آب پنداشته می شود؛ و حال آن که آب نیست).

و ذُو الرِّمَّةِ در تشبیه سراب به آب گفته است: از بحر طویل

۴۱۹ كَانَ مَطَايَا بَكَلِّ مَفَاذِهِ قَرَاقِيرٌ فِي مَوْجٍ مِنَ الْآلِ تَسْبِیحِ

(۲) و (اعشی) سراب را به وصف آب متّصف ساخته است: از بحر طویل).

۱- - سوره النور (۲۴) آیه ۳۹.

۲- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۹۲ (مصراع دوم) به این عبارت است: (قراقیر فی صحراء دجله تسبیح).

۴۲۰ و خرق مخوف قد قطعت بجسره إذا خبّ آل وسطه يتفرق

(۱) و شیب بن البرصاء (۲) گفته است: از بحر طویل

۴۲۱ و مغبره الآفاق یجری سراپها علی أکمها وسط الضحی یتموج

و شاعر رجز سرا گفته است: از بحر رجز

۴۲۲ و بلده یسیر جاری آلهای یری بها العوهق فی و آلهای

(۳)

۴۲۳ کالتار جزّت طرفی حبالها لولا حدیث النفس لم أبالها

العوهق: شترمرغ یعنی: تنه آن شترمرغ در سراب، درشت شد، پس (در درشتی) همانند ناقه است، شاعر می گوید: اگر نه این بود که گفته می شد که من ترسویم، به این سرزمین پا نمی نهادم.

و ذو الرّمه نیز گفته است: از بحر وافر

۴۲۴ و ساحره السراب من الموامی ترقّص فی عساقلها الأروم

(۴)

۴۲۵ یموت قطا الفلاه بها أواما و یهلک فی جوانبها النّسیم

۴۲۶ بها غدر و لیس لها بلال و أشباح تجول و لا تریم

(۵) و شاعر دیگری گفته است: از بحر طویل

۴۲۷ و قلتم لنا کفّوا الحروب لعلنا نکفّ و ثقتم لنا کلّ موثق

۴۲۸ فلما کففتنا الحرب کانت عهدکم کلمع سراب بالملا متألق

لعلّ در این جا برای معنایی جز شکّ آمده است، و از آن معنی است گفتار ۲.

- ۲- - وی شاعری از روزگار اسلامی و بادیه نشین، و از شاعران دربار امویان است. (الآغانی، ج ۱۱، ص ۱۷۱ ملاحظه شود)
- ۳- - عوهق: شترمرغ دراز است، و معانی بسیار دیگری نیز دارد. (لسان العرب، ریشه (عَهق))
- ۴- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۵۹۱ (بجای ساحره) ساجره ضبط شده است.
- ۵- - دیوان ذی الرّمّه، ص ۵۹۲.

خدای - تعالی: - یا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا رَبَّكُمُ الَّذِي خَلَقَكُمْ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِكُمْ لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ (۱)، لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ به معنای (لستقوا): برای این که پرهیزگاری پیشه کنید)) است، و لعلّ به معنای (لام کی) (۲) آمده است.

و بشر بن المعتمر (۳) نیز در حالی که سخن از فریفته شدن به سراب به میان می آورد در شعری بمضمون هجو گفته است:
کامل

۴۲۹ غلطا لمن حسب السراب بقفره ماء تفرق وسط قاع قرقر

۴۳۰ فأراق نطفته و أمعن نحوه و الال لما يذن بعد او يتأخر

و شاعر دیگری گفته است: از بحر خفیف (کالذی غره السراب بما خیل حتی هراق ما فی السقاء) (بیان) گفتار خدای - عز و جل: - (أَوْ كَظَلَمَاتٍ فِي بَحْرِ لُجِّي) (۴):

مقصود این است که اعمال کافران اگر مثلی برایش آورده شود، مثل آن مانند سرابی است که (در حقیقت) چیزی نیست، یا مانند این تاریکی است که خدا وصف کرده است؛ زیرا چون خدای - تبارک و تعالی - نور خودش را که برای مؤمنان است، وصف کرد، او - تعالی - آگاه ساخت که دلهای کافران و اعمالشان همانند تاریکی است. طائی گفته است: از بحر کامل

۴۳۱ فی ليله فيها السماء مضره سوداء مظلمه كقلب الكاف .۰

۱- - سوره البقره (۲) آیه ۲۱.

۲- - مقصود از آن لام، لام تعلیلی است که داخل فعل مضارع می شود، و در میان نحویان در نصب فعل مضارع بعد از آن اختلاف است، برخی نصب آن را به تقدیر (أن) ناصبه، و برخی به تقدیر (کی) می دانند. رک: مغنی اللیب، الباب الاوّل، ص ۲۴۳-م.

۳- - وی مؤسس فرقه (البشریه است، ریاست طایفه معتزله در بغداد به او رسید، و در برخی مسائل از یاران معتزلیش جدا شد، و به سال ۲۱۰ ه در گذشت. (الملل و النحل، ج ۱، ص ۶۴، و الحیوان، ج ۶، ص ۲۹۳ و پس از آن)

۴- - سوره النور (۲۴) آیه ۴۰.

و چنان که خدای - جلّ اسمہ - نور را با بلیغترین وصف ممکن، وصف کرده، همچنان وصف ظلمت را بیان داشته، و در آن وصف، میان شب و ابر، و موجهای متراکم دریا را گرد آورده. و آن شدیدترین حالت تاریکی است، و به همان گونه امرؤ القیس تاریکی شب را به موج دریا تشبیه کرده در گفتارش: از بحر طویل ۴۳۲ و لیل کموج البحر مرخ (۱).

سدوله علی بانواع الهموم لیتلی

(۲) و خدای - تعالی - در وصف تاریکی گفت: ظُلُمَاتٌ بَعْضُهَا فَوْقَ بَعْضٍ (۳) چنان که در وصف نور گفت: نُورٌ عَلَى نُورٍ (۴). ۵.

۱- - در شرح المعلقات السبع، ص ۱۸ (ارخی) بجای (مرخ) ضبط شده است. - م.

۲- - دیوان امرؤ القیس، ص ۱۹.

۳- - سوره النور (۲۴) آیه ۴۰.

۴- - سوره النور (۲۴) آیه ۳۵.

تشیبه در سوره نمل

(بیان) گفتار خدای - عزّ و جلّ - : وَ أَلْقَى عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا تَهْتَزُّ كَأَنَّهَا جَانٌّ وَلَّى مُدْبِرًا وَلَمْ يُعَقِّبْ يَا مُوسَى لَا تَخَفْ إِنِّي لَا يَخَافُ لَدَيَّ الْمُرْسَلُونَ (۱).

(الاهتزاز) شدت لرزش در حرکت است، و حیوان را حرکتی است که بر وجود آن دلالت دارد، و هرگاه موجودی بر حالت آن حرکت، دیده شود، به سبب آن، شکی در حیوان بودنش دست نمی دهد، و حرکت حیوانی عبارت از تغییری است که به وسیله نفس حیوانی تحقق می یابد؛ با شرط این که آن چیز (صاحب نفس) بر ساختمان حیوانی باشد، و این حالت آنچه را که برخی ملحدان درباره عصا (عصای موسی) ادعا می کنند، ردّ می کند.

و اصل معنای (عصا) امتناع است، گفته می شود: (عصی یعصی) هرگاه شخصی (از کاری یا چیزی) خودداری کند. شاعر گفته است: از بحر کامل

۴۳۳ تصف السیوف و غیر کم یعصی بها یا ابن القیون و ذاک فعل الصیقل

(۲) اما گفتار خدای - تعالی - : فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُّبِينٌ (۳) تا گفتار او: فَإِذَا هِيَ تَلْقَفُ مَا يَأْفِكُونَ (۴).

(الثعبان): مار ستبر دراز. و اصل آن از (ثعبت الماء أنعبه): آب رای روان ۷.

۱- - سوره النمل (۲۷) آیه ۱۰.

۲- - آن بیت از جریر است. دیوان او، ص ۴۴۷ ملاحظه شود.

۳- - سوره الاعراف (۷) آیه ۱۰۷.

۴- - سورها الاعراف (۷) آیه ۱۱۷.

ساختم، روان می سازم روان ساختنی)) است و زمانی آن جمله گفته می شود که راهی برای آن بگشایی، و از آن جهت مار بزرگ ثعبان نامیده می شود که همانند آب، هنگام جوشیدنش (از زمین) روان می شود. و معنای (مبین) این است که مار بودنش آشکار است، و اما وجه تشبیه آن به (جانّ) (۱): مقصود این است که آن عصا در جنیدن و سبکی و سرعت حرکتش همانند جانّ است، در حالی که در شکل ثعبان می باشد. و (الإفك) به معنای کذب (: دروغ) باشد و بیان این که نسبت دروغ به کار ایشان (جادوگران) داده شده این است که ایشان ادعا کردند که طنابها و عصاهایشان مار است، و گفته شده که بر آنها جیوه قرار داده بودند، و شکل آنها شکل مار بود، پس جیوه ها به جنبش در آمد؛ زیرا جیوه عنصری پایدار نیست، پس چون موسی عصایش رای انداخت، عصاها و طنابهایشان رای بلعید، شاعر گفته است؛ و آن رای ابو عبیده روایت کرده است: از بحر سریع

۴۳۴ أنت عصا موسی التی لم تزل تلقف ما یأفکه السّاحر

(تلقف) به تخفیف (تلقف) و به تشدید (تلقّف) خوانده شده است. و در تشبیه عصا به (جانّ) معنای دیگری نیز گفته شده، و آن این که مار هرگاه پیر شود، بدنش کوچک و حرکتش سبک می گردد، و مقصود این است که آن مار در شکل مار عظیم سالداری است که بدنش کوچک و اجزای آن نازک شده، و آن شکل و ترکیب آیتی عظیمتر، و معجزه ای شگفت تر است. شاعر در حالی که مار رای وصف می کند گفته است: از بحر رجز

۴۳۵ داهیه قد صغرت من الکبر طویله الاطراف من غیر خفر

۴۳۶ کانتها قد ذهب بها الفکر شقت لها العینان طولاً فی شتر

۴۳۷ مهروته الشّدقین حولاء التّظر جاء بها الطّوفان ایام زخر

(۲)ظه

۱- - و آن عبارت از ماری است که بزرگ نباشد (مجمع البیان، ج ۷، ص ۲۱۲). - م.

۲- - الحیوان، ج ۴، ص ۱۱۹، و دیوان المعانی، ج ۲، ص ۱۴۵، و التشبیّهات، ص ۵۶ ملاحظه

و در مثل چنین صفتی است گفتار اعرایی از روزگار قدیم: از بحر رجز

۴۳۸ لا همَّ إن كان أبو عمرو ظلم فابعث له في بعض أعراض اللمم

(۱)

۴۳۹ لميمه من حنش أعمى أصمَّ قد عاش حتّى هولا يمشى بدم

۴۴۰ فكلما أفضل فيه الجوع شمَّ كان صوت نابه إذا انتظم

و خزه أشفی فی عطوف من آدم (۲) و عرب هرگاه بخواهد در وصف مارها مبالغه کند، آنها رای عموما به لاغری و کوچکی

متّصف می گرداند؛ چنان که نابغه گفته است: از بحر طویل

۴۴۱ فبتّ كائى ساورتنى ضئيله من الرّقىش فى أنيابها السّمّ نافع

(۳) - در تشبیه عصا به جان معنای اخیر گفته شده) جز این که وجه تفسیری رسیده همان است که گذشت، و بتحقیق شاعران

مارها و آثار آنها رای به طنابها و عصاها تشبیه کرده اند، و شاهد آن، گفتار شاعر است: از بحر متقارب

۴۴۲ و من حنش لا يجيب الرّقاءه أرقش ذى حمّه كالرّشا

(۴)

۴۴۳ اصمّ سمیع طویل السّبات منهرت الشّدق عاری القرا

(۵) و شاعر دیگری گفته است: از بحر وافر.

۱- - در نسخه اصل چنین است، اما در لسان العرب ریشه (حنش) (بجای فابعث) فاقد ضبط شده است.

۲- - در الحیوان، ج ۴، ص ۱۱۹ آن ابیات به شاعری جاهلی نسبت داده شده است. و در مصراع دوم بیت اول بجای (فی) من، و در مصراع اول بیت سوم بجای (أفضل) (اقصد) ضبط شده است.

۳- - دیوان النابغه الذبیانی، ص ۱۱۰.

۴- - در نسخه اصل، و الحیوان، ج ۴، ص ۱۷۹ چنین است، امّا در التشبیّهات، ص ۵۳ (بجای ذی حمّه) ذی حمّه ضبط شده است.

۵- - در نسخه اصل و الحیوان، ج ۴، ص ۱۸۰ چنین است. اما در الحیوان، ج ۴، ص ۱۷۹ (بجای القرا) النّسا و در التشبیّهات، ص ۵۳ (بجای سمیع) صموت آمده است.

۴۴۴ كَأَنَّ مَزَاحِفَ الْحَيَاتِ فِيهَا قَبِيلَ الصُّبْحِ آثَارَ السَّيَاطِ

(۱) و ذُو الرِّمَّةِ كَقْتِهَ اسْت: از بحر طویل

۴۴۵ و مِنْ حَنْشِ ذَعْفِ اللَّعَابِ كَأَنَّهُ عَلَى الشَّرْكَ الْعَادِيِّ نَضْوِ عَصَامِ

(۲) و ی از ناقه ای یاد کرده و گفته است: از بحر طویل

۴۴۶ رَجِيعُهُ أَسْفَارُ كَأَنَّ زَمَامَهَا شَجَاعٌ عَلَى يَسْرِى الذَّرَاعِينَ مَطْرَقِ

(۳) و مانند آن بیت است گفتار حمید بن ثور (۴) از بحر طویل

۴۴۷ فَلَمَّا أَتَتْهُ انْشَبَتْ فِي خَشَاشِهِ زَمَامَا كَشَيْطَانَ الْحَمَاطَةِ مُحْكَمَا

(۵)

۴۴۸ شَدِيدَا تَوَقَّيْهِ الزَّمَامَ كَأَنَّمَا تَرَاهَا اعْضَتْ بِالْخَشَاشَةِ أَرْقَمَا

(۶) تشبیه دیگری در این سوره:

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ (۷): خدا به آن سخن این معنی را اراده کرده که کوهها از وحشت آن روز، و آنچه از حکم خدا پدیدار می گردد، از جای خود جدا می شود، و در نتیجه برای آنها استقرار و ثباتی نیست، و خدا با آن بیان از سختی وضع در هنگام نفخ صور و برانگیختن مردگان از قبرها خبر می دهد. (و صور) نزد اهل لغت جمع (صوره) است، پس در آن صورتها (قالبها) ارواحشان دمیده می شود، و در نتیجه زنده ۸.

۱- در نسخه اصل، و الحيوان، ج ۴، ص ۱۷۵ چنین است، امّا در التّشبيّهات، ص ۵۷ و المخصّص، ج ۱۶، ص ۱۰۱ (بجای فیها) فیه، و در نهاییه الارب، ج ۱۰، ص ۱۴۶، و هنا ضبط شده، و آن بیت از المتنخل الهذلي است. (شرح اشعار الهذليين، ج ۳، ص ۱۲۷۳)

۲- دیوان ذی الرّمّه، ص ۶۰۶.

۳- دیوان ذی الرّمّه، ص ۳۹۴.

۴- وی شاعری جاهلی-اسلامی است، و بخش عمده زندگیش در روزگار اسلام بود. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۳۰۶ و مقدّمه دیوان او)

۵- در نسخه اصل چنین است، امّا در دیوان او، ص ۱۳ (بجای شیطان) ثعبان آمده است.

۶- دیوان حمید بن ثور، ص ۱۳.

می گردند و در تفسیر آمده است که (صور) شاخی است که اسرافیل در آن می دمدمد- و الله اعلم- و بنابراین تأویل، با آن دمیدن کوهها از جای خود کنده می شود، تا آن جا که همانند ابرها حرکت می کند، و به سبب این حالت، در سبکی همانند پشم رنگ شده می گردد؛ خدای- تعالی- گفته است: وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ (۱) و معنای گفتار خدای- جل اسم-: تَحْسِبُهَا جَامِدَةً این است که آن کوهها به سبب موزونی حرکت، و همواری سیرشان، گویی از جای خود برکنده نشده است.

اعشی در حالی که زنی را به متانت در حرکت، و راه رفتن وصف می کند گفته است: از بحر بسیط

۴۴۹ كَانْ مَشِيْتَهَا مِنْ بَيْتِ جَارَتِهَا مَرَّ السَّحَابَةِ لَا رِيثَ وَلَا عَجَلَ

(۲) و شاعر دیگری وصف چنین حالتی را در نظر گرفته، و تشبیه را تغییر داده و گفته است: از بحر رجز

۴۵۰ مَالِكٌ لَا تَذْكَرُ أَوْ تَزُورُ حَوْرَاءَ بَيْنِ حَاجِبِيهَا نُورِ

تمشی کما یطرد الغدير و آن معنی از گفتار امرؤ القیس است: از بحر طویل ۴۵۱ سَمَّوْ حَبَابِ الْمَاءِ حَالًا عَلٰی حَالِ (۳) و از شعر برخی شاعران محدث، در وصف پای کوبنده ای برایم خوانده شد:

از بحر وافر

۴۵۲ إِذَا اخْتَلَسَ الْخَطِيّی وَ اهْتَزَّ لِنَا رَأَيْتَ لِرَقِصَةِ سَحْرَا مَبِينَا

۴۵۳ تَرَى الْحَرَكَاتِ مِنْهُ بَلَا سَكُونٍ فَتَحْسِبُهَا لِحْفَتِهَا سَكُونَا

و ابن مقبل گفته است: از بحر بسیطد.

۱- - سوره المعارج (۷۰) آیه ۹، و سوره القارعه (۱۰۱) آیه ۵ کلمه المنفوش در سوره معارج وجود ندارد. - م.

۲- - دیوان الاعشی، ص ۵۵، و التشبیهات، ص ۱۰۰ ملاحظه شود.

۳- - دیوان امرؤ القیس، ص ۳۱ ملاحظه شود.

۴۵۴ یهزرن للمشی اوصالا منعمه هزّ الجنوب ضحی عیدان بیرینا

(۱)

۴۵۵ یمشین هیل النقا مالت جوانبه ینهال حینا و ینهال الندی حینا

(۲) گفته می شود: (هلت الشیء فانهاال (: چیزی را سرازیر کردم، پس سرازیر شد))، و مصدر آن (الهیل) است، و در حدیث است: (کیلوا و لا تهیلوا) (۳)، و هر چیزی را از جنس شن یا خاک یا غذا رها کنی (درباره ات گفته می شود) قد هلته، خدای- تعالی - گفته است: یَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَ كَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيبًا مَّهِيلًا (۴).

و بتحقیق ناقه و مانند آن در سرعت حرکت، به قطعه ابر تشبیه شده است:

لیید در حالی که سخن از ناقه اش به میان آورده گفته است: از بحر کامل

۴۵۶ فلها هباب فی الزّمام کأنّھا صهباء راح مع العشی جهامها

(۵) (الصّهباء): قطعه ابر کم آب است که در نتیجه سبکی سریع السیر می باشد.

۱- - در نسخه اصل، و دیوان ص ۳۲۷ و (الشعر و الشعراء) ج ۱ ص ۳۶۸ چنین است، امّا در (التشبیّهات) ص ۱۰۰ (بجای ضحی) معاً، و در (الحماسه البصریّه) ج ۲ ص ۹۰ (بجای اوصالا) أعطافاً ضبط شده است.

۲- - در نسخه اصل و (الحماسه البصریّه) چنین است، امّا در دیوان، و الشعر و الشعراء و (التشبیّهات) (بجای الندی) الثری ضبط شده است.

۳- - آن حدیث در (النّهایه) تألیف ابن الاثیر ج ۵ ص ۲۸۸ ملاحظه شود.

۴- - سوره المزمل (۷۳) آیه ۱۴.

۵- - در نسخه اصل چنین است، امّا در دیوان ص ۳۰۴، و شرح المعلّقات تألیف زوزنی ص ۱۲۵، مصراع دوم: (صهباء خفّ مع الجنوب جهامها) ضبط شده است.

تشیبه در سوره عنکبوت

(بیان) گفتار خدای - عزّ و جلّ - : مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ أَوْلِيَاءَ كَمَثَلِ الْعُنُكِبُوتِ اتَّخَذَتْ بَيْتًا وَإِنَّ أَوْهَنَ الْبُيُوتِ لَبَيْتُ الْعُنُكِبُوتِ لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ (۱).

(الآتخاذ): بر وزن إفتعال، و از (مصدر) ألأخذ است، و (العنكبوت) هم مذکر و هم مؤنث استعمال می شود (۲)، شاعر گفته است: از بحر وافر

۴۵۷ علی هطالهم منهم بیوت کان العنكبوت هو ابتناها

(۳) و عنكبوت بر (عناكب) جمع بسته می شود.

و معنای آیه این است که: بدرستی که هر کس جز خدای را بپرستد، پس بتحقیق سرپرستی جز خدا برگزیده که نه سود و نه زیانش می رساند، پس در گزینش آن سرپرست همانند عنكبوت در گزینش خانه ای است که آن را از هیچ چیز نمی پوشاند، و از گرما و سرمای بی نگاهش نمی دارد؛ فرزدق در هجو جریر، با افتخار بر او گفته است: از بحر کاملت.

۱- - سوره العنكبوت (۲۹) آیه ۴۱.

۲- - در لسان العرب ریشه (عنكب) آمده است: فراء گفته: لفظ عنكبوت مؤنث است، و گاهی عرب آن را مذکر به کار می برد، و استعمال وجه مؤنث بیشتر است، و جمع آن عنكبوتات و عناكب است، و ابن الاعرابی گفته: ألعنكب مذکر و العنکبه مؤنث است، و گفته شده: ألعنكب جنس عنكبوت است، و هم مذکر و هم مؤنث استعمال می شود.

۳- - آن بیت در لسان العرب ریشه (عنكب) و معجم البلدان لفظ (هطال) آمده است.

۴۵۸ إِنْ أَلَذِي سَمَكِ السَّمَاءِ بَنِي لَنَا بَيْتًا دَعَاءُتُمْهُ أَعَزُّ وَأَطْوَلُ

(۱)

۴۵۹ بَيْتًا زَرَّارَهُ مَحْتَبٌ بَفَنَاءِهِ وَ مَجَاشِعٌ وَ أَبُو الْفَوَارِسِ نَهْشَلٌ

۴۶۰ لَا يَحْتَبِي بَفَنَاءِ بَيْتِكَ مِثْلَهُمْ أَبَدًا إِذَا عَدَّ الْفَعَالُ الْإِفْضَلَ

۴۶۱ ضَرَبْتَ عَلَيَّ الْعَنْكَبُوتَ بِنَسْجِهَا وَ قَضَى عَلَيْكَ بِهَ الْكِتَابَ الْمَنْزِلَ

شاعر می گوید: خانه شما در سستی و ضعف مثل خانه عنکبوت است که خدای- تعالی- وصف نموده است.

و ذُو الرِّمَّةِ فِي سَخْنٍ مِنْ دَلْوِي كَمَا أَنَّهُ فِي رِجَالِي رِجَالٌ مَبْنُوعَةٌ كَمَا أَنَّ فِي بَحْرِ طَوِيلِ

۴۶۲ فِجَاءُتِ بِنَسْجٍ مِنْ صِنَاعِ ضَعِيفِهِ يَنُوسُ كَأَخْلَاقِ الشَّفُوفِ ذُعَالِبِهِ

(۲)

۴۶۳ هِيَ أَنْتَسَجْتَهُ وَ حَدَّهَا أَوْ تَعَاوَنْتَ عَلَيَّ تَسْجَهُ بَيْنَ الثِّيَابِ عِنَاكِبِهِ

(۳) و از تشبیهات نیکو شمرده شده وی، که داخل در این باب می باشد، گفتارش درباره شتر مرغ نر است: از بحر طویل

۴۶۴ وَ بِيضٌ رَفَعْنَا بِالضُّحَى عَنْ مَتُونِهَا سَمَاوَهُ جَوْنٌ كَالْخَبَاءِ الْمَقْوُوضِ

(۴)

۴۶۵ هَجُومٌ عَلَيْهَا نَفْسُهُ غَيْرَ أَنَّهُ مَتَى يَرْمُ فِي عَيْنِيهِ بِالشَّخْصِ يَنْهَضُ

(۵)

۴۶۶ يَصْرَفُ لِلْأَصْوَاتِ مِنْ كُلِّ جَانِبٍ سَمَاخَا كَبَيْتِ الْعَنْكَبُوتِ الْمَغْمَصِ

و حکمی (۶) باده را یاد کرده و گفته است: از بحر منسرح

۴۶۷ هَتَكَتْ عَنْهَا وَ اللَّيْلُ مَنْسَدَلٌ مَهْلَهْلُ النَّسْجِ مَا لَهُ هَدَبٌ

(۷) ت.

- ۱- دیوان الفرزدق، ج ۲، ص ۱۵۵ ملاحظه شود.
- ۲- دیوان ذی الرّمّه، ص ۵۰.
- ۳- در دیوان (بجای الثیاب) المثاب نقل شده است.
- ۴- دیوان ذی الرّمّه، ص ۳۲۴.
- ۵- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان (بجای بالشخص) بالشیح ضبط شده است.
- ۶- مقصود ابو نواس است.
- ۷- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان ابی نواس، ص ۴ (و اللیل معتکر) ضبط شده است.

۴۶۸ من نسج خرقاء لا تشدّلها آخيه في الثرى و لا طنب

و بحتری سروده، و میان بافته عنكبوت و مقصودی که در تشبیه نوعی از انواع جامه داشته، مناسبت برقرار ساخته و گفته است:
از بحر کامل

۴۶۹ أين الدبقيّ الذي سمدت له أیدی النساء فجاء طوع المغزل

۴۷۰ و الشرب اذ يحكى برقه نسجه نسج العناكب في المكان المهمل

۴۷۱ عدل الهواء إذا صفت أقطاره و أرقه نسيم الخريف المقبل

۴۷۲ فكأنه عرض يقوم بنفسه في غير ما جسم له متقبل

گفتار خدای - تعالی -: (لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ) متعلّق به (إِتَّخَذُوا) می باشد، یعنی:

لو علموا انّ اتّخاذ الاولياء كاتّخاذ العنكبوت بيتا ضعيفا لم يتّخذوهم اولياء (: اگر می دانستند که گزیدن دوستانی جز خدا همانند خانه سست بر گزیدن عنكبوت است ایشان را دوستان خود نمی گرفتند (۱)) و معنای آن کلام این نیست که آنها نمی دانند خانه عنكبوت سست است؛ زیرا خانه عنكبوت سست ترین و کم دفاع ترین خانه هایی است که گزندگان بر می گزینند، پس دوستان کافران در ضعف و عدم توانایی بر سود رساندن به ایشان و دفع ضرر از ایشان چنانند.م.

۱- - چنان که از سیاق کلام و مراجعه به تفاسیر (تفسیر مجمع البیان، ج ۸، ص ۲۸۴) معلوم می شود، در این جا از متن الجمان باید جمله ای نظیر جمله ای که میان دو قلاب قرار گرفته، افتاده باشد تا معنای متن کامل شود. - م.

تشیبه در سوره احزاب

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - فَاِذَا جَاءَ الْخَوْفُ رَأَيْتَهُمْ يَنْظُرُونَ اِلَيْكَ تَدُوْرًا اَعْيُنُهُمْ كَالَّذِي يُغْشِي عَلَيْهِ مِنَ الْمَوْتِ (۱).

خدا (از آنها که در این آیه وصف نموده) گروهی از منافقان را اراده کرده است، که هرگاه پیامبر (ص) به جنگ، و آماده شدن برای آن، فرمانشان می داد، خیره و رنگ بر گشته (برافروخته) در وی می نگریستند، پس خدا ایشان را از ترس از جنگ به شخص بیمناک از مرگ تشبیه کرد، یعنی: ای محمّد، هرگاه ایشان را فرمان می دهی که آماده جنگ شوند، در تو می نگرند؛ نگریستن آن که به سبب مرگ بی هوش شده است؛ و این تشبیه در وصف حالت شخص بیمناک از جمیع وصفها، رساتر، و برای بیان مثل چنین حالتی از همه تشبیه ها دلنشین تر است.

نابغه در مثل چنان موردی که تشبیه حالت شخص بیمناک است، سروده و از زنی سخن رانده است: از بحر کامل

۴۷۳ نظرت الیک بحاجه لم تقضها نظر المریض إلی وجوه العوّد

(۲) مقصود شاعر این است که: وی همانند نگریستن شخص بیمناک نگریست، و خواست با تو سخن گوید، و لیکن نتوانست، و حاجت وی همان بود.

۱- - سوره الاحزاب (۳۳) آیه ۱۹.

۲- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۵۳ (بجای المریض) السقیم ضبط شده است.

عقیلی گفته است: از بحر طویل

۴۷۴ أردن الکلام فاتت من رقیبها فما كان آلا و أمها بالحواجب

و ابن الزومی عبارت (تشبیه به نگاه مریض) نابغه را گرفته، و در مورد تشبیه خورشید شعری سروده و وصف جالبی آورده است: از بحر طویل

۴۷۵ إذا رنقت شمس الأصيل و نفضت على الأفق الغربي ورسا مزعزا

(۱)

۴۷۶ و ودعت الدنيا لتقضى نحبها و شؤل باقی عمرها فتشعشا

(۲)

۴۷۷ و لا حظت النوار و هی مریضه و قد وضعت خدًا الى الارض أضرعا

(۳)

۴۷۸ کمالا حظت عواده عین مدنفا توجع من اوصابه ما توجعا

و درباره گفتار خدای - تعالی - : قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ (۴) گفته شده: (ایشان) باز دارندگان از جنگ (عبد الله بن ابی سلول، و یارانش بودند، و در روز جنگ خندق مؤمنان را از اقامت با پیامبر خدا (ص) باز می داشتند - و الله أعلم - ۸.

۱- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان او، ص ۳۰۰ (بجای اذا رنقت) و قد رنقت ضبط شده است.

۲- در نسخه اصل و دیوان چنین است، اما در التشییهات، و تشعشا ضبط شده است.

۳- در نسخه اصل و دیوان چنین است، اما در التشییهات، ص ۱۲، (بجای الى الارض) على الارض ضبط شده است.

۴- سوره الاحزاب (۳۳) آیه ۱۸.

تشیبه در سوره سبأ

(بیان) گفتار خدای - عزّ و جلّ - : یعملون له ما یشاء من محاریب و تماثیل و جفان کالجوابی و قدور راسیات (۱).

(المحاریب): خانه های ارجمند است، و به آن سبب، جایی که در آن نماز گزارده می شود (محراب) نامیده شده؛ زیرا آن مکان ارجمندترین مکان در خانه است.

گفتار خدای - تعالی - : (کالجوابی): بیشترین وجه قراءت، با وقف بر (الجوابی) بدون تلفّظ (یاء) است، و اصل وقف، با تلفّظ یاء است؛ جز این که حرکت کسره ما قبل یاء جانشین یاء می شود، پس آن کلمه نخست بدون (الف و لام) بوده، و در آن حالت وقف بر آن بدون یاء است، و پس از آن که الف و لام بر آن داخل شد، حکم حالتی بر کلام جاری شد که بر سر (الجوابی) (ال) نباشد.

الجوابی جمع (جایبه) و آن به معنای حوض بزرگ است.

اعشی گفته است: از بحر طویل

۴۷۹ نفی الذمّ عن آل المحلّق جفنه کجایبه الشیخ العراقی تفهق

۴۸۰ تری القوم فیها شارعین و تحتهم من النّسل ولدان مع القوم دردق

(۲) و لیبید بن ربیعہ گفته است: از بحر کاملت.

۱- - سوره سبأ (۳۴) آیه ۱۳.

۲- - در نسخه اصل چنین است، امّا در دیوان، ص ۲۲۵: تری القوم فیها شارعین و دونهم من القوم ولدان من النّسل دردق ضبط شده است.

۴۸۱ و یکللون إذا الزّیاح تناوحت شرعا تمدّ شوارعا ایتامها

(۱) و سوید بن ابی کاهل (۲) گفته است: از بحر رمل

۴۸۲ و إذا هاجت شمالا أطمعوا فی قدور مشبعات لم تجع

۴۸۳ و جفان کالجوابی ملئت من سمینات الذری فیها ترع

(۳) و ابو خراش الهذلی (۴) گفته است: از بحر بسیط

۴۸۴ کابی الرّماد عظیم القدر جفته حین الشّاء کحوض المنهل اللّقف

(۵) و ذو الرّمه گفته است: از بحر طویل

۴۸۵ فما مربع الجیران الّا جفانکم تبرون اتم و الرّیاح تباریا

۴۸۶ لهنّ إذا أصبحن منهم أحفّه و حین ترون اللّیل أقبل جائیا

۴۸۷ رجال تری ابناءهم یخطونها بایدیهم خبط الرّیاع الجویا

(۶) و راعی (۷) در حالی که از زنی سخن به میان آورده که از او پذیرایی نموده گفته است: از بحر طویله

۱- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۳۱۹ و شرح المعلقات السبع، ص ۴۶ (بجای شرعا) خلجا ضبط شده است، و آن بیت از ابیات معلقه اوست.

۲- وی شاعری جاهلی-اسلامی است و تا سال ۶۰ ه زیست. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۳۳۴)

۳- آن دو بیت از قصیده ای است که برخی از ابیات آن را ابن قتیبه در الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۳۳۴ یاد کرده، و آن قصیده در ۱۰۸ بیت در المفضّلیات، ص ۱۹۰ وارد شده است.

۴- او خویلد بن مرّه است، در زمان عمر بن الخطّاب (رض) ماری وی را گزید و در نتیجه وفات یافت. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۵۵۴، و دیوان الهذلیین، ج ۲، ص ۱۱۶ و الاغانی، ج ۲۱، ص ۸۶، چاپ الدار التونسیّه للنشر.

۵- دیوان الهذلیین، ج ۲، ص ۱۵۶، و الاغانی، ج ۲۱، ص ۹۱.

۶- دیوان ذی الرّمه، ص ۶۵۹-۶۶۰.

۷- او (الرّاعی النّمیری) متوفی به سال ۹۰ ه. است. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۳۲۷، و مقدّمه الدكتور ناصر الحانّی فی شعر الرّاعی النّمیری و اخباره)

فیات تعدّ النّجم فی مستحیره سریع بأیدی الأکلین جمودها

(۱) (مستحیره) دیگ چربی بر روی آن ایستاده؛ پس وی ستارگان را (از فرط زلالی) در آن می بیند.

و حسان بن ثابت (۲) گفته است: از بحر طویل

۴۸۹ لنا الجفّات الغرّ یلمعن فی الضّحی و اسیافنا یقطنن من نجده دما

(۳) و شاعر دیگری گفته؛ و از گروهی سخن رانده است: از بحر طویل

۴۹۰ ثقال الجفّان و الحلوم رحاهم رحی الماء یکتالون کیلا غذمذا

(۴) ابو عبیده گفته است: (عبد الله بن جدعان را کاسه بزرگی بود که شخص ایستاده، و سواره از آن غذا می خورد، آن مطلب را مدائنی روایت کرده و بیان نموده که طفلی در آن افتاد و غرق شد)، و کلبی و جز او، آورده اند که: (قریش را خشکسالیی رسید، هاشم با جوالهایی (۵) بسوی شام بیرون شد و نان بسیاری برای او پختند؛ وی نانها را در جوالهایی ریخت و بر شتران نهاد تا به مکه رسید (۶) و گوشتهای شتران را پخت و بر آن نانها ریخت، و آن آغاز وفور نعمشان بود، امیه بن عبد شمس بیرون شد، و برای به دست آوردن پاره ای از آن غذا کوشید، و نتوانست به دست آورد، بزرگان قریش بر او خندیدند، و آن موجب شد تا با هاشم به منافرت (مسابقه در اثبات برتری در حسب و نسب) برخیزد، وی از منافرت با امیه به سبیم.

۱- شرح دیوان الحماسه، ج ۳، ص ۱۵۱۰، و شعر الزاعی، ص ۶۹.

۲- او حسان بن ثابت، از طایفه بنی النّجار، از قبیله خزرج و شاعر پیامبر (ص) است. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۲۲۳، و مقدّمه دیوان او)

۳- دیوان حسان، ص ۲۲۱.

۴- آن بیت از شقران مولای سلامان است. (شرح دیوان الحماسه، ج ۴، ص ۱۶۰۲)

۵- اسم او عمرو بن عبد مناف است. (سیره ابن هشام، ج ۱، ص ۱۳۶ و الزّوض الأنف سهیلی ملاحظه شود)

۶- عبارت میان دو قلب ترجمه نصّ الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۷۷ است که برای تکمیل ترجمه نصّ الجمان فی تشبیهات القران افزوده شد. - م.

برتری و فزونی سنّ وی امتناع ورزید، قریش بر آن کارش تحریض کردند، وی همچنان بر امتناع خود باقی ماند جز به این شرط که طرف مغلوب در منافرت، بیست سال از حرم (مکه) تبعید شود. و بر این شرط با امیه بن عبد شمس به منافرت پرداخت، و برتری از آن هاشم شد، و به این مناسبت یکی از شاعران قریش گفت:

از بحر وافر

۴۹۱ تکلف هاشم ماضاق عنه و اعیی ان یقوم به ابن بیض

۴۹۲ أتا هم بالغرائر متأفات من ارض الشّام بالبرّ النفیض

۴۹۳ فوسع اهل مکه من ثرید و شاب الخبز باللحم الغریض

۴۹۴ و ظلّ القوم بین مکّلات من الشّیزی جوانبها تفیض

(۱) و ابن الزّبعری (۲) درباره هاشم می گوید: از بحر طویل

۴۹۵ له بفناء البیت دهماء جونه تلقّم اوصال الجزور العرائر

(۳)

۴۹۶ بقیه قدر من قدور توورث لآل الجلاح کابرا بعد کابر

۴۹۷ تظلّ الإماء یتدرن قدیحها کما ابتدرت سعد میاه قراقر

و فرزدق در حالی که از طارق یاد کرده گفته است: از بحر طویل

۴۹۸ بعثت له دهماء لیست بلقحه تدرّ إذا ما هبّ نحس عقیمها

(۴) ت.

۱- - چنانکه ملاحظه می شود حرکت روی این بیت مخالف حرکت ابیات قبل است و بنابراین متصف به عیب (اقواء) می باشد. - م.

۲- - او عبد الله بن الزّبعری از طایفه سهم از قبیله قریش، و شاعر قریش در زمان جاهلیت است؛ وی تا زمان فتح مکه بر مسلمین سرسخت بود، و به نجران گریخت، و حدّیان بن ثابت درباره وی بیتهایی سرود، چون آن بیتها به گوش او رسید، به مکه آمد، و اسلام آورد، و پیامبر را مدح گفت، و پوزش طلبید، و پیامبر دستور داد به او حله ای اهداء شود.

- ۳- آن بیتها در دیوان نابغه الذبیانی، ص ۱۰۳ وارد شده و در مدح نعمان است، و ابو تمّام در دیوان الحماسه، ج ۴، ص ۱۷۰۱ آن ابیات را به نابغه نسبت داده است.
- ۴- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ج ۲، ص ۲۵۴ (بجای بلقحه) بناقه ضبط شده است.

۴۹۹ كَانَ الْمَحَالُ الْغَرِّ فِي حَجْرَاتِهَا عَذَارَى بَدَتْ لَمَّا أَصِيبَ حَمِيمُهَا

(۱)

۵۰۰ غَضُوبًا لِحِزْمِ النَّعَامِ أَحْمَشَتْ بِأَجْوِازِ خَشْبٍ زَالٍ عَنْهَا هَشِيمُهَا

(۲)

۵۰۱ مُحَضَّرُهُ لَا يَجْعَلُ السِّتْرَ دُونَهَا إِذَا الْمَرْضِعُ الْعَوْجَاءُ حَالَ بِرِيمِهَا

(۳) و یکی از شاعران اسدی گفته است: از بحر طویل

۵۰۲ وَ سَوْدَاءُ لَا تَكْسَى الرِّقَاعَ نَبِيلَهُ لَهَا عِنْدَ قِرَاتِ الْعَشِيَّاتِ أَرْمَلُ

۵۰۳ إِذَا مَا قَرِينَاهَا قَرَاهَا تَضَمَّنَتْ قَرَى مِنْ عَرَاهَا أَوْ تَزِيدُ فَتَفْضَلُ

(۴) و شاعر دیگری گفته است: از بحر طویل

۵۰۴ وَ رَاكِدَةٌ عِنْدِي طَوِيلٌ صِيَامُهَا قَسَمْتُ عَلَى ضَوْءِ مِنَ النَّارِ مَبْصَرُ

(۵)

۵۰۵ طَرُوقًا فَلَمْ أَفْحَشْ وَ قَسَمْتُ لِحَمِّهَا إِذَا اجْتَنَبَ الْعَافُونَ لَحْمَ الْعُدُورِ

(۶) و شاعری سروده، و از میهمانی که شباهنگام بر او وارد شده یاد کرده است:

از بحر طویل

۵۰۶ نَصَبْنَا لَهُ جَوْفَاءَ ذَاتِ صَبَابَةٍ مِنَ الدَّهْمِ مِبْطَانًا طَوِيلًا رَكُودَهَا

۵۰۷ فَإِنْ شِئْتَ أَثُوينَاكَ فِي الْحَيِّ مَكْرَمًا وَ إِنْ شِئْتَ بَلَّغْنَاكَ أَرْضًا تَرِيدَهَا

(۷) و شاعر دیگری سروده، و سخن از میهمانی رانده که شبانه بر او وارد شده.

۱- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان (عذار) (بجای عذاری) ضبط شده است.

۲- آن بیت، و بیت دنبالش در دیوان ضبط نشده است.

۳- - بیت فوق در لسان العرب، به دو روایت مختلف ضبط شده است: در یک روایت مصراع اول چنین نقل شده: (وقائله نعم الفتی انت من فتی) و در هر دو روایت در مصراع دوم (العرجاء) بجای (العوجاء) نقل شده است. رک: لسان العرب ریشه (برم).- م.

۴- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان الحماسه، ج ۴، ص ۱۵۷۳ (بجای عراها) عرانا ضبط شده است.

۵- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان الحماسه، ج ۴، ص ۱۶۷۹ (عتبی) ضبط شده است.

۶- - آن دو بیت از یزید بن حصین است. (شرح دیوان الحماسه)، ج ۴، ص ۱۶۷۸.

۷- - دیوان الحماسه، ج ۴، ص ۱۶۴۳ ملاحظه شود.

است: از بحر طویل

۵۰۸ و قمت بنصل السیف و البرک هاجد بهازره و الموت فی السیف ينظر

۵۰۹ فاغصصته الطولی سناما و خیرها بلاء و خیر الخیر ما یتخیر

۵۱۰ فباتت رحاب جونه من لحامها و فوها بما فی جوفها یتغرغر

(۱) و مسکین الدارمی (۲) گفته است: از بحر وافر

۵۱۱ کانّ قدور قومی کلّ یوم قباب التّرك ملبسه الجلال

۵۱۲ کانّ الموقدین بها جمال طلاها الزّفت و القطران طالی

(۳)

۵۱۳ بایدیهم مغارف من حدید اشبهها مقیره الدوالی

(۴) و شاعر دیگری گفته است: از بحر طویل

۵۱۴ و قدر کجوف اللیل أجمشت غلیها تری الفیل فیها طافیا لم یفصل

(۵) و مانند آن بیت از نظر افراط در وصف، گفتار شاعر دیگری است: از بحر طویل

۵۱۵ تری البازل البختی فوق خوانه مقطّعه اعضاؤه و مفاصله

و عمرو بن احمر (۶) گفته است: از بحر طویل (۸)

۱- شرح دیوان الحماسه، ج ۴، ص ۱۶۴۹.

۲- او ربیعہ بن انیف الدارمی شاعر اسلامی است. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۴۵۵، و الاغانی، ج ۱۸، ص ۶۸، و خزانه الادب، ج ۱، ص ۴۶۵)

۳- در شرح دیوان الحماسه، ج ۴، ص ۱۷۰۶ (بجای الموقدین) الموفدین ضبط شده است.

۴- شرح دیوان الحماسه، ج ۴، ص ۱۷۰۶ ملاحظه شود.

۵- بر سراینده آن دست نیافتیم، و شاید صحیح (أجمشت) باشد. به نظر مترجم جمله مناسب با سیاق بیت از نظر معنی (أجمشت) است. - م.

۶- - او عمرو بن احمر باهلی از شاعرانی از عصر جاهلیت است که زمان اسلام را درک کردند، وی در جنگهای رومیان شرکت داشت، و در روزگار عثمان (رضی) وفات یافت. (الاصابه، شماره ۶۰ و خزانه الادب، ج ۳، ص ۳۸)

۵۱۶ و دهم تصاديبها الولائد جله إذا جهلت أجوافها لم تحلم

۵۱۷ ترى كل هرجاب لجوج لهمه زفوف بشلو النَّاب هو جاء عيلم

۵۱۸ لها لغط جنح الظلام كأنه عجارف غيث رائح متهزم

۵۱۹ إذا ركدت حول البيوت كأنما ترى الال يجرى عن قنابل صيم

(۱) شاعر می گوید: آیا چربی را نمی بینی که از این دیگ جریان دارد چنان که سراب از پشت اسبها جاری است.

و ابو ذؤيب گفته است: از بحر طويل

۵۲۰ لنا صرم بنجران في كل شتوه إذا ما سماء الناس قل قطارها

۵۲۱ و سود من الصيدان فيها مذانب نضار إذا لم نستفدها نعارها

(۲) و شاعر ديگري گفته است: از بحر طويل

۵۲۲ تجيش باوصال الجزور قدورنا إذا المحل لم يرجع بعودين حاطبه

و جبلی از شعر رقاشی برایم سرود: از بحر طويل

۵۲۳ لنا من عطاء الله دهماء جونه تناول بعد الأقربين الأقصيا

۵۲۴ جعلنا إلالا و الرّجام و طخفه لها فاستقلت فوقهنّ أثاريا

و از شعر فرزدق که با آن عقبه بن جيار المنقري (۳) را هجو می کند، برایم خواند: از بحر بسيط

۵۲۵ لو أنّ قدرا بكت من طول محبسها على الحفوف بكت قدر ابن جيار

(۴)

۵۲۶ ما مسها دسم مذفض معدنها و لا رأت بعد نار الكير من نار

(۵) ت.

۲- - دیوان الهدلیین، ج ۱، ص ۲۷ ملاحظه شود.

۳- - در دیوان الفرزدق، ج ۱، ص ۳۲۶: نقل شده: (فرزدق با آن شعر عقبه بن جیار مولای بنی حدان بن قریع را هجو گفته است).

۴- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان: (من طول ما حبست) ضبط شده است.

۵- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، (بجای نار الکیر) عهد القین، ضبط شده است.

و از شعر ابو نواس، در وصف دیگ رقاشی برایم خواند: از بحر طویل

۵۲۷ یغص بحیزوم البعوضه صدرها و ینضج ما فیها اتقاد ذبال

(۱)

۵۲۸ و تغلی بذکر التار من غیر حرّها و ینزلها الطاهی بغیر جعال

(۲)

۵۲۹ و لو جتتها ملأی عیطا مجزّلا لا خرجت ما فیها بغیر خلال

و نیز جبلی برایم آورد؛ گفت: یحیی بن خالد از (ابا الحارث حمیر) وضع غذای مردی را جو یا شد، پس گفت: (اما سفره وی همچون چوگان است و کاسه هایش از دانه خشخاش برکنده شده و فاصله میان گرده نانی تا رسیدن گرده نانی دیگر به اندازه زمان سوراخ کردن گردو با انگشتان است، و میان یک نوع غذا با نوع دیگر به اندازه روزگار تهی از پیامبر است) گفت: (چه کسی بر سر آن سفره حاضر می شود؟) گفت: (کرام الکاتبین) (۳).

و نقیض این حکایت، حکایتی است که سالم بن المحسن از ابن خلّاد برایم نقل کرد؛ گفت: از رقبه بن مصقله درباره سفره ای که بر سر آن حاضر شده بود سؤال شد، گفت: برای ما سفره ای آورده شد که گویی زمینی خشک و برهوت بود، و نانهای نازکی که همانند گوشهای فیل، و تره تیزکهای (شاهیایی) که مانند گوشهای بزبان بود، سپس برای ما ابریقی آورده شد که گویی پشت آن پرنده کاغذی بود، و فالوده ای لرزان که گویی جیوه و زعفران از لابلاش تراوش داشت، و صورت از پشت آن نمودار بود.م.

۱- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۵۲۷ (بجای بحیزوم البعوضه) بحیزوم الجراده ضبط شده است.

۲- در نسخه اصل چنین ضبط شده است. یغص بحیزوم البعوضه صدرها و ینزلها عفوا بغیر جعال و لو جتتها ملأی عیطا مجزّلا لا خرجت ما فیها بعود خلال

۳- الکرام الکاتبون: فرشتگانی اند که اعمال آدمی را ثبت می کنند. قرآن کریم، سوره الانفطار (۸۲) آیه ۱۱-م.

و برایم گفتار شاعر را درباره ابن جدعان قراءت کرد: از بحر وافر

۵۳۰ له بفناء مکه مشمعل و آخر فوق کعبته ینادی

(۱)

۵۳۱ إلی روح من الشّیزی علیها لباب البرّ یلبک بالشّهاد

(۲) عرب هر خانه ای را که چارگوش باشد، کعبه می نامد؛ از آن معنی است (کعبه نجران) (۳) و نخستین کسی که خانه چارگوش برگزید حمید بن زهیر یکی از افراد بنی اسد بن عبد العزی است، و در عصر جاهلیت برای رعایت و تعظیم خانه کعبه، خانه چارگوش نمی ساختند. م.

۱- - در نسخه اصل چنین است، اما در لسان العرب ریشه (شمعل): له داع بمکه مشمعل و آخر فوق دارته ینادی نقل شده و آن را به امیه بن ابی الصلت نسبت داده است.

۲- - در نسخه اصل چنین است، اما در لسان العرب ریشه (شیز) (بجای علیها) ملاء ضبط شده است.

۳- - کلیسایی است که بنو عبد المدان بن الذبیان الحارثی بر اسلوب کعبه بنا نهادند، و به تقلید از خانه کعبه، آن را محترم شمردند، و کعبه نجران نامیدند. رک: معجم البلدان کلمه (نجران). - م.

تشیبه در سوره یس

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (۱).

(القمر) به نصب و به رفع خوانده می شود؛ نصب آن با تقدیر فعلی است که فعل ظاهر (قَدَرْنَا) مفسّر آن است، و گویی معنی به این عبارت است: (قَدَرْنَا الْقَمَرَ قَدَرْنَا)، و رفع بنا بر وجه (و آیه لهم القمر قَدَرْنَا) است (۲)، و ممکن است بنا بر وجه رفع (القمر) خود مبتدا و جمله (قَدَرْنَا) خبر آن باشد.

و اما منزلهای ماه:

این منزلها عبارت از بیست و هشت منزلی است که ماه در هر ماه در آنها وارد می شود، و عرب معتقد است که (انواء) (۳) متعلق به آن منازل است، و آنها را ستارگان (اخذ) می گویند، زیرا ماه در هر شب در یکی از آنها وارد می شود؛ تا این که به هلال باز می گردد، و آن منزلها منسوب به برجهای دوازده گانه است، و خدای - تعالی - م.

۱- - سوره یس (۳۶) آیه ۳۹.

۲- - توضیح مطلب این است که جمله (و القمر قَدَرْنَا) معطوف به (اللَّيْلَ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ) می شود، و بنابراین، تفسیر برای (آیه) می باشد. رک: مجمع البیان، ج ۸، ص ۴۲۳- م.

۳- - (الانواء): ابو عبید گفته است: انواء (جمع نوء) بیست و هشت ستاره ای است که مطلع آنها در طول سال معروف است، و در هر سیزده شب یکی از آنها هنگام طلوع خورشید فرو می افتد، و مقابل آن، ستاره دیگری در مشرق طلوع می کند. رک: لسان العرب ریشه (نوء) و به معنای باران نیز آمده است. (المعجم الوسیط) و ظاهرا در این مقام همین معنای اخیر مراد است.

گفته است: وَ لَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ بُرُوجًا وَ زَيَّنَّاهَا لِلنَّاظِرِينَ (۱).

و اصل معنای بروج (۲) (حصون و قصور (: دژها و کاخها)) است، و از آن معنی است، گفتار خدای - تبارک و تعالی -: وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ (۳).

و در هر برجی از برجهای دوازده گانه دو منزل و یک سوّم منزل از منزلهای ماه است، و آن کمر بند فلک (۴)، و فلک محور آنهاست، و همانا از آن جهت فلک نامیده شده که مدور است، و از آن جهت، به چرخ ریسندگی (فلکه) گفته شده است، و درباره پستان زن گفته شده: (فلک ثدی المرأه (۵): (پستان زن دایره انداخت)). شاعرت.

۱- - سوره الحجر (۱۵) آیه ۱۶.

۲- - کلمه (برج) با (پیرگس) یونانی به همین معنی، بی شباهت نیست، و احتمالاً- از یک اصل می باشد. برج در اصطلاح نجومی عبارت از قوسی است در منطقه البروج که به سی درجه تقسیم شده است، که یک دوازدهم سیصد و شصت درجه دور دایره عظیم آن منطقه است، و هر صورت به نام یکی از صور فلکیه یا ماههای شمسی است؛ به ترتیبی که در تقویمها آمده نام و ترتیب آنها در بیت ذیل آورده شده است: برجها دیدم که از مشرق در آوردند سر جمله در تسبیح و در تهلیل حی لا- یموت چون حمل، چون ثور چون جوزا و سرطان و آسد سنبله، میزان و عقرب، قوس و جدی، و دلو و حوت فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۷۹-۸۰- م.

۳- - سوره النساء (۴) آیه ۷۸.

۴- - نطق به معنای کمر بند، و در اصطلاح هیئت، قوسی است از دایره فلک، و دایره هر فلک به چهار قسمت یا چهار قوس، یا چهار نطق قسمت می شود، و از این چهار نطق، نطق اول و چهارم در اوج، و نطق دوم و سوم در حضيض می باشد. (فلک) چرخ و دوران آسمان را فلک گویند، و سموات را نیز منجّمان افلاک نامیده اند. فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۵۶۳- م.

۵- - در لسان العرب ریشه (فلک) است که: در کتاب سیبویه آمده: فلکه و فلک مثل (حلقه و حلق، و نشفه و نشف) است، و با توجه به آن معنی گفته شده: (فلک ثدی الجاریه تفلیکا و تفلک) یعنی پستان زن طوق انداخت و (فلکه المغزل) معلوم است و از آن جهت فلکه نامیده شده که دایره ای شکل است، و هر چیز مدور (فلکه) و جمع آن (فلک) است.

گفته است: از بحر طویل

۵۳۲ بعیدات مهوی کل قرط عقدنه لطاف الحشا تحت الثدی الفوالک

و خدای - عز و جل - گفته است: **كُلُّ فِي فَلَكٍ يَسْبُحُونَ (۱)**.

و بزودی چگونگی منزلهای ماه را بنابر عقیده عرب بیان می کنیم؛ که بیان عقیده ایشان در این کتاب سزاوارتر از بیان نظر دانشمندان علم حساب است.

و نخستین منزلی که از منازل ماه بر می شمردند، منزل (الشرطان) (۲) است، و آن دو ستاره ای است که به آنها قرنا الحمل (: دو شاخ برج حمل) گفته می شود. و نطح و ناطح نیز نامیده می شود، و فاصله آن دو در دید چشم به اندازه یک کمان است، و یکی در سمت شمال و دیگری در سمت جنوب قرار دارد، و پهلوی ستاره شمالی ستاره کوچکی است که احیاناً با آن دو ستاره شمرده می شود و به آنها (الاشراط) گفته می شود، فرزدق گفته است: از بحر طویل

۵۳۳ تحدر قبل النجم مآ امامه من الدلو و الاشرط یجری غدیرها

(۳) و هرگاه خورشید به این منزل فرود آید، به (رأس الحمل) وارد می شود و آن نخستین ستارگان فصل بهار است، و در آن هنگام است که زمین اعتدال می یابد، و ساعات شب و روز برابر می گردد؛ ابو نواس گفته است: از بحر منسرح

۵۳۴ اما تری الشمس حلت الحملا و قام وزن النهار و اعتدلا

(۴) و سجع پرداز عرب گفته است: (إذا طلع الشرطان استوی الزمان و حضرتت).

۱- - سوره الانبیاء (۲۱) آیه ۳۳.

۲- - در لسان العرب آمده است: (شرطان دو ستاره از برج حمل است، و به آن قرنا الحمل گفته می شود، و آن دو ستاره نخستین ستاره فصل بهار است، و از آن رو آغاز هر کاری که انجام می شود (اشراط) آن گردیده است.)

۳- - دیوان الفرزدق، ج ۱، ص ۲۴۵.

۴- - در نسخه اصل چنین است اما در دیوان او، ص ۶۳ (الزمان) بجای (النهار) ضبط شده است.

الاولطان و تهادت الجیران) (و معنای دو جمله اخیر این است که) مردم از بیابانها به وطنهایشان باز می گردند، پس از آن که در جست وجوی آب و گیاه متفرّق بودند، و زمان طلوع شرطان شانزده شب گذشته از ماه نیشان (۱) است.

دیگر (از منزلهای ماه) منزل (بطین) (۲) است، و آن از سه ستاره مخفی تشکیل شده، و همانند سه پایه اجاق است، و گفته می شود آن منزل (بطن الحمل) است، شاعر در حالی که گیاهی را وصف می کند گفته است: از بحر طویل

۵۳۵ وقاء علیه اللیث أفلاذ كبده و كهله فلذ من البطن مردم

الأفلذاذ: تکه ها، و گفته می شود: (فلذ له) یعنی به او بخشید و سجع پرداز عرب می گوید: (إذا طلع البطن اقتضى الدین، و ظهر الزین و اقتفى العطار و القین) یعنی: عرب در خانه هایشان جایگزین می شوند و برخی برخی دیگر را می طلبند، و هنگام دیدار، خویشان می آریند، و از آن جهت به دنبال عطار و آهنگر می روند که به خرید عطر و تعمیر ابزار فرسوده اشان توسط آهنگر نیاز دارند. و طلوع آن یک شب باقی مانده به ماه نیشان است.

دیگر (از منازل ماه) ثریاست. و آن از مشهورترین منزلهای ماه است، و از آن جهت به صیغه مصغّر آمده که ستاره های آن گرد یکدیگر است، و اصل ثریا از (ثروه) و آن به معنای کثرت است، و آن ستاره را (نجم) می نامند، و شاعران برای آن تشبیهات فراوان آورده اند. و از آن جمله گفتار امرؤ القیس است: از بحر طویل

۵۳۶ إذا ما الثریا فی السماء تعرّضت تعرّض اثناء الوشاح المفصل

(۳) ۴.

۱- - معرب سریانی و عبری از بابلی، ماه هفتم از تقویم سریانی، مطابق آوریل ماه رومی (فروردین و اردیبهشت). فرهنگ معین، ج ۴، ص ۳۸۸۷- م.

۲- - (بطین) مصغّر (بطن) آن سه ستاره است بر شکم یا دنبه یا ران صورت حمل، زمخشری در اساس البلاغه گوید: (طلع البطن و هو بطن الحمل (: بطین طلوع کرد، و مقصود بطن الحمل است)) فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۸۹- م.

۳- - دیوان امرؤ القیس، ص ۱۴.

و گفتار ذو الرّمّه: از بحر طویل

۵۳۷ وردت اعتسافا و الثریّا کأنّھا علی قمّه الرّأس ابن ماء محلّق

(۱) و گفتار ابن الأسلت (۲): از بحر طویل

۵۳۸ و قد لاح للّساری الثریّا عشیه کعنقود ملاحیه حین نوراً

(۳) و ابن المعترّ این تشبیه را گرفته، و قرین تشبیه دیگری ساخته و گفته است.

از بحر طویل

۵۳۹ کأنّ الثریّا فی اواخر لیلها تفتّح نور أولجام مفضّض

(۴) و همان تشبیه را در موارد دیگری با عبارت دیگر تکرار کرده و گفته است:

۵۴۰ و ناولینها و الثریّا کأنّھا جنی نرجس حیّا الندامی به الساقی

(۵) و نیز تشبیه ثریّا به لگام را در جای دیگر تکرار کرده و گفته است: د.

۱- دیوان ذی الرّمّه، ص ۴۰۱.

۲- او ابو قیس بن الاسلت است.

۳- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان قیس بن الخطیم، چاپ بغداد (بجای للّساری) فی الصّبح آمده است و عبد القاهر در اسرار البلاغه، ص ۱۰۸، آن را به قیس بن الخطیم نسبت داده و لیکن شیخ المراغی مصحح کتاب، متذکر شده که آن بیت از ابو قیس بن الاسلت یا أیححه بن الجلاح است، و حقیقت آن است که آن بیت از ابو الاسلت می باشد، چنان که در التشبیهات، ص ۵، و لسان العرب ریشه (ملح)، و الاغانی، ج ۱۵، ص ۳۹۵ نقل شده است، و ابو الفرج بیان نموده که آن بهترین بیتی است که با آن ستاره ثریّا وصف شده، و آن بیت از شواهد التلخیص، ص ۲۵۳، و الايضاح، ص ۱۶۱ و المطول، ص ۲۸۳ و معاهد التنصیص، ج ۲، ص ۲۸، و حاشیه الدسوقی، ج ۲، ص ۲۸۳ است و در حاشیه، ص ۸۵ اسرار البلاغه، چاپ ریتز، و ص ۱۶۸، چاپ (الدکتور الاسد) و در التشبیهات، ص ۵ نقل شده است، و ابراهیم بن المهدی از آن شاعر پیروی کرده، و سرزمینی را که درنوردیده وصف کرده و گفته است: خطرتها و ثریّا النّجم خاضعه کأنّھا فی ادیم اللیل عنقود

۴- اشعار اولاد الخلفاء (کتاب الاوراق)، ص ۱۵۹، و التشبیهات، ص ۵، و دیوان المعانی، ص ۳۳۶ ملاحظه شود.

۵- دیوان او، ص ۲۳۹، و التشبیهات، ص ۶ ملاحظه شود.

۵۴۱ و قد تروم الثريا الى الغروب مراما

۵۴۲ مثل انكباب طمر يكاد يلقي اللجاما

(۱) و نیز در تشبیهی جز این گفته است: از بحر کامل

۵۴۳ و ترى الثريا في السماء كأنها قدم تبدت من ثياب حداد

(۲) و نیز گفته است: از بحر وافر

۵۴۴ و قد أصغت إلى الغرب الثريا كما أصغى إلى الحسن الفروق

۵۴۵ كان نجومها و الفجر باد لاعيننا سقيمات تفوق

(۳) و شاعر دیگری گفته است: از بحر طویل

۵۴۶ و لاحت لساريتها الثريا كأنها لدى الجانب الغربي قرط مسلسل

(۴) و ابن الزومی گفته است: از بحر خفیف

۵۴۷ طيب ثغرها إن ذقت فاها و الثريا بجانب الغرب قرط

(۵) و عرب را درباره آن ستاره عبارتهای مسجعی است، و از جمله آنهاست گفتار ۵:

۱- دیوان ابن المعتز، ص ۲۴۵، و التشبیهات، ص ۱۰.

۲- دیوان او، ص ۲۱۸ ملاحظه شود و در التشبیهات، ص ۶ آمده است: (ابن الزومی آن را به پای سفید تشبیه کرده و در سخن از موی زنی گفته است: تغشی غواشی قرونها قدما بیضاء للناظرین مقتدره مثل الثریا اذا بدت سحرا بعد غمام و حاسر حسره و ابن المعتز آن معنی را گرفته و به آن افزوده، و گفته است: (واری الثریا...))

۳- دیوان او، ص ۲۴۰ و التشبیهات، ص ۹ ملاحظه شود.

۴- التشبیهات، ص ۴ و خزانه الادب، ج ۴، ص ۴۱۶، و دیوان المعانی، ج ۱، ص ۳۳۵ ملاحظه شود، آن بیت از اشهب بن رمیله است.

۵- در نسخه اصل چنین است اما در التشبیهات، ص ۵ چنین است: قد ترشفت ريقها بعد وهن و الثريا بجانب الغرب قرط و در دیوان المعانی، ج ۱، ص ۳۳۵:

ایشان: (إِذَا طَلَعَ النَّجْمُ فَالْحَزْرُ فِي حِذْمٍ وَالعِشْبُ فِي حِطْمٍ وَالعَانَةُ فِي كِذْمٍ).

الحِذْمُ: تابییدن گرما و آتش است.

و هنگام ظهور آن در آغاز شب می گویند: (إِذَا طَلَعَ النَّجْمُ عِشَاءً ابْتِغَى الرَّاعِي كِشَاءً).

و هرگاه نجم (ستاره ثریا) در شدت سرما با غروب آفتاب در وسط آسمان قرار گیرد می گویند: (إِذَا أَمَسَتْ الثَّرِيَا قَمَّ الرَّأْسِ فِي الدِّثَارِ الإِخْنَسِ وَ لِلسَّوَالِ الإِعْبَاسِ)، و عند ذلك تقول الماعزه: (الإِسْتِ جِهْوِي وَ الذَّنْبُ أَلْوِي وَ الشَّعْرُ دِقَاقُ وَ الجِلْدُ رِقَاقُ) (۱) و کمیت (۲) در حالی که سال خشکسالی را وصف می کند گفته است: از بحر طویل

۵۴۸ كَانَ الثَّرِيَا اَطْلَعَتْ فِي عِشَائِهَا بُوْجِهَ فَتَاهِ الحَيِّ ذَاتِ المَجَاسِدِ

یعنی ستاره ثریا در حالی که در سرخی پوشیده شده طلوع کرد، و آن از نشانه های خشکسالی است.

و در مقارنه ماه نو با آن در شب طلوع ماه نو؛ چند شب قبل از ناپدید شدن ثریا، کثیر گفته است: از بحر طویل.

۱- - در المخصّص، ج ۹، ص ۱۵ آمده است: (وَ إِذَا أَمَسَتْ الثَّرِيَا قَمَّ رَأْسِ فَلَیْلُهُ فَتَى وَ لَیْلُهُ فَاسٍ) و در همان مرجع آمده است: (إِذَا أَمَسَتْ الثَّرِيَا قَمَّ رَأْسِ فِي الدِّثَارِ فَإِخْنَسِ وَ عِظْمَاهَا فَاحِدَسِ وَ انْهَسَ بَنِيكَ وَ انْهَسَ وَ انْ سَلَّتْ فَاعْبَسَ).

۲- - او کمیت بن زید شاعر هاشمیان است، و در سال ۱۲۶ هـ وفات یافت. الشَّعْرُ وَ الشَّعْرَاءُ، ج ۲، ص ۴۸۵ ملاحظه شود.

۵۴۹ فدع عنك سعدی إنما تسعف التوی قران الثریا مرّه ثم تأفل

(۱) شاعر می گوید: (تو در سال، یک بار وی را زیارت می کنی؛ چنان که ثریا سالی یک بار به ماه نو در شب اول، نزدیک می شود، و آنگاه ناپدید می گردد، و درباره طلوع آن در بامدادان - پس از پنهان شدنش - که در شدت گرماست)، سجع پرداز عرب می گوید: (إذا طلع النجم غدیه ابتغی الزاعی شکیه) مقصود وی این است که وقتی شبان برای چرا بیرون می شود آب همراه خود می برد، و باخیزترین اوقات سال نزد عرب، میان پنهان شدن و طلوع کردن ستاره ثریاست، و طبیب عرب گفته است: (إضمنوا لی ما بین مغیب الثریا الی طلوعها و أضمن لکم سائر السینه) و گفته می شود: (ثریا جز با آفتی در میان مردم و شتران طلوع نکرده است و غروب آن از طلوعش بلاخیزتر است).

و امّا گفتار پیامبر (ص): (إذا طلع النجم لم یبق فی الارض من العاهه شیء الا رفع) (۲) پس بدرستی که پیامبر از آن کلام، آفت میوه ها را اراده کرده است؛ زیرا ثریا در حالی در حجاز طلوع می کند که رنگ خرما تغییر یافته، و از سلامت آن از آفت، اطمینان حاصل شده و فروش خرما حلال شده است.

و از جمله ستارگانی که به ثریا منسوب می شود (الکفان) است، و به یکی از آن دو (الجدماء) گفته می شود، و آن پایین تر از (الشّرطان) است، و در طرف راست آن، ستاره (البقر) است، و آن عبارت از ستارگان پراکنده ای است که متصل به ثریاست، و ستاره (عناق الارض) پایین تر از (بطین) است، و آن ستاره ای درخشان است در بخشی از آسمان که در آن جز دو ستاره نیست، که هرگاه عناق الارض را به آن دو متصل کنی. به ستاره (النسر الواقع) شبیه می شود، و ستاره دیگر موسوم به (الکف) همان ستاره (الخضیب) است، و آن پنج ستاره نورانی در کهکشان و).

۱- - دیوانی وی، ج ۲، ص ۲۹، و لسان العرب، ریشه (عدد) ملاحظه شود.

۲- - در النهایه ابن الاثیر، ج ۳، ص ۳۲۴ آمده است: (نهی عن بیع الثمار حتی تذهب العاهه).

روبروی برج (حوت) قرار دارد، و ذو الرّمه گفته است: از بحر طویل

۵۵۰ ألا طرقت می هیوما بذکرها و ایدی الثریا جَنَحَ فی المغارب

(۱) شاعر از (ایدی الثریا (: دستهای ثریا)) همین دو کَفَّ (الکفّان) را اراده کرده است؛ و چه بسا ستاره عیوق (۲) را به ثریا نسبت داده اند زیرا طلوع آن همزمان با طلوع ثریا است حاتم الطائی گفته است: از بحر طویل

۵۵۱ و عاذله هبّت بلبل تلومنی و قد غاب عیوق الثریا فعردا

(۳) و آن (عیوق) ستاره ای است درخشان و نورانی پشت ستاره ثریا، و آن ستاره به قطب نزدیکتر از ثریاست، و دنبال آن سه ستاره است که به آنها (الاعلام) گفته می شود، و پایین تر از عیوق ستاره ای است که به آن (رجل العیوق) گفته می شود، و باران ستاره ثریا پسندیده و فراوان و آن بهترین ستارگان باران بهاری است، و طلوع آن سیزده شب رفته از ماه ایار است.

دیگر (از منزلهای ماه) (الدبران) است و آن ستاره ای سرخ و نورانی و دنبال ثریاست، و تابع الثریا نامیده می شود، و چون پشت سر ثریا می آید، الدبران، و نیز مجدح و مجدح نامیده می شود، و آن ستاره همان است که در این حدیث یاد شده است: (لو أنّ الله حبس القطر عن الناس سبع سنین ثمّ ارسله اصبحت طائفه به کافرین یقولون مطرنا نوء المجدح (۴). یه

۱- دیوان او، ص ۵۵ ملاحظه شود.

۲- العیوق: ستاره ای نورانی و سرخ و مقابل ثریا در طرف شمال است، و پیش از ستاره جوزاء طلوع می کند، و از آن جهت عیوق نامیده شده که مانع از روبرویی ستاره الدبران با ثریا می شود. لسان العرب، ریشه (عوق).

۳- دیوان حاتم الطائی، ص ۴۰ ملاحظه شود.

۴- المجدح: ستاره ای از ستارگان است، گفته شده آن ستاره دبران می باشد و گفته شده، آن سه ستاره مانند سه پایه اجاق است، و به سبب شباهت به مجدح (: کفچه پست) که دارای سه شاخه می باشد، به آن مجدح گفته شده است، و آن نزد عرب از ستارگانی است که علامت باران است. النهایه

و در پیش روی دبران ستارگان بسیاری گرداگرد هم قرار دارد؛ از جمله آنها دو ستاره کوچکی است که تقریباً با یکدیگر مماس است، و عرب آن را (کلبی الدبران (: دو سگ دبران)) و بقیه آنها را (قلاص) (۱) می نامند، و سجع پرداز عرب گفته است:

(إذا طلع الدبران توقّدت الحزّان، و کرهت الثّیران، و بیست الغدران، و رمت بانفسها حیث شاءت الصّبیان) (۲) و طلوع آن بیست و شش شب گذشته از ماه آیار (۳) است.

دیگر (از منزلهای ماه) الهقعه می باشد، و آن سه ستاره کوچک مانند سه پایه اجاق است، و گفته می شود آن رأس الجوزآء است، و ابن عباس به مردی که ستارگان آسمان را کابین زنش قرار داد گفت: تو را از آن ستارگان، ستاره هقعه کافی است، و از آن جهت هقعه نامیده شده که شبیه به دایره ای از دایره های سینه اسب است که به آن (هقعه) گفته می شود. و با طلوع آن مردم به آبهای خود باز می گردند، و سجع پرداز عرب می گوید: (إذا طلعت الهقعه تقوّض النّاس للقلعه و رجعوا الی النّجعه) (۴) و طلوع آن نه شب گذشته از ماه حزیران (۵) است.

دیگر (از منزلهای ماه) الهنعه است، و آن منزل عبارت از دو ستاره ای درخشنده است، و فاصله میان آن دو به اندازه یک تازیانه، و در کهکشان دنبال منزل.

۱- - قلاص النجم بیست ستاره است که ستاره دبران آنها را- به گمان عرب- در طلب ثریا رانده است. لسان العرب، ریشه (قلاص).

۲- - در المخصّص، ج ۱، ص ۱۵ آمده است: (إذا طلعت الدبران توقّدت الحزّان و استعرت الذبان و نشت الغدران).

۳- - آیار: ماه سوم بهار از ماههای رومی. منتهی الأرب (أیر).- م.

۴- - در المخصّص، ج ۹، ص ۱۵ (عن النجعه) ضبط شده است.

۵- - حزیران: ماه نهم از سال سریانی بین آیار و تموز. فرهنگ معین، کلمه (حزیران).- م.

هقعه است، و آن در میان ستارگان جوزاء است، و جدا نیست و سجع پرداز عرب درباره ستاره جوزاء می گوید: (اذا طلعت الجوزاء توقدت المعزآء و كنست الظباء و عرقت العلباء).

و كعب الغنوی (۱) در تشبیه آن گفته است: از بحر طویل

۵۵۲ و قد مالت الجوزاء حتّی كائنها فساطیط ركب فی الفلاه نزول

(۲) و ابن هرمة (۳) گفته است: از بحر كامل

۵۵۳ و كواكب الجوزاء مثل عوائد تمبری لهنّ قوادم و اواخر

۵۵۴ و كانّ مرزمها علی آثارها فحل علی آثار شول هادر

و بحتری در وصف پیکان تراشی گفته است: از بحر كامل

۵۵۵ فتره مطّردا علی اعواده مثل اطّراد كواكب الجوزاء

(۴) و دیگر (از منزلهای ماه) الشّعری العبور (۵) است، و آن ستاره ای است که چون قومی روزگار جاهلیت آن را می پرستیدند، خدای - تعالی - از آن یاد کرده، پس او - جلّ اسمہ - گفته است: وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى (۶)، و ابو کبشه که مشرکان پیامبر خدا۹.

۱- - او كعب بن سعد بن عمرو الغنوی، شاعر عصر جاهلی متوفّی به سال دهم قبل از هجرت است. (خزانه الادب، ج ۳، ص ۶۲۱ ملاحظه شود)

۲- - آن بیت از قصیده ای طولانی است که اصمعی آن رای در الاصمعیات، ص ۷۲ یاد کرده، و در دیوان المعانی، ج ۱، ص ۳۳۷ آمده است که: (و نیکوترین شعر قدیمی که در وصف (الجوزاء) گفته شده، قول كعب الغنوی (و قد مالت)) است، و اگر آن رای به یک فسطاط (: خرگاه) تشبیه کرده بود مناسبتر بود.) التشبیّهات، ص ۶ ملاحظه شود.

۳- - او ابراهیم بن هرمة متوفّی به سال ۱۷۶ ه. است. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۶۳۹ و خزانه الادب، ج ۱، ص ۲۰۴)

۴- - دیوان او، ج ۲، ص ۳۸۳ ملاحظه شود.

۵- - الشّعری: ستاره ای است نورانی که به آن مرزم گفته می شود. و بعد از جوزاء طلوع می کند، و طلوع آن در شدت گرماست. و آن دو ستاره است: الشّعری العبور که در جوزاء است و الغمیصاء که در (الذراع) است، و عرب گمان می برد که آن دو، خواهران (سهیل) اند.

۶- - سوره النجم (۵۳) آیه ۴۹.

(ص) را به وی نسبت می‌دادند، نخستین کسی بود که آن رای پرستید، و با قریش مخالفت ورزید، و چون پیامبر خدا (ص) مبعوث شد، و ایشان رای به پرستش خدا و ترک دینهای خود فرا خواند، گفتند: (این پسر ابو کبشه است) یعنی در مخالفت (با دین ما) مانند ابو کبشه است، چنان که بنی اسرائیل به مریم گفتند: يا أُخْتِ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ (۱) یعنی ای که در درستکاری همانند هارونی. و ستاره (الشُّعْرَى) دو ستاره (الشُّعْرَى) است، و یکی از آن دو، ستاره (العُبور) می‌باشد، ابو نواس (درهم) را وصف می‌کند، و در معنایی آن رای به ستاره (العُبور) تشبیه می‌کند:

۵۵۶ أنعت صقرا يغلب الصَّقورا مظفراً أبيض مستديراً

تخاله فی قدّه العبورا و ستاره دیگر (الغمیصاء) است، و کهکشان ما مقابل آن دو و میان آنها واقع است. و الغمیصاء در طرف ستاره (آرنج گشاده (: الذراع المبسوطه)) که از ستارگان برج اسد است، قرار دارد، و اعراب در سخنان خود می‌گویند: (ستاره (سهیل) و دو ستاره (الشُّعْرَى) دور هم بودند، پس ستاره سهیل سرازیر شد و ستاره یمانی گردید، و ستاره (عبور) همراهیش نموده، و از کهکشان گذشت، و ستاره (غمیصاء) اقامت گزید، و گریست تا این که چشمش فرو رفت) (۲) و ستاره عبور (کلب الجیّار) نامیده می‌شود، و پایین تر از آن، هفت ستاره سفید است در کهکشان که پهلوی (هنعه) واقع است و به آنها (العذاری) گفته می‌شود، و طلوع هنعه بیست و دو شب گذشته از ماه حزیران است.

دیگر (از منازل قمر) الذراع است، و آن ذراع مقبوض (: آرش بسته) برج الاسد است، و برج الاسد رای دو ذراع است ذراع مقبوض، و ذراع مبسوط. ذراع مقبوض متصل به شام است، و آن عبارت از دو ستاره ای می‌باشد که فاصله میان آن دو به اندازه یک تازیانه است، و ذراع مبسوط چنان است، و صورتش مانند صورت ذراع مقبوض است. جزد.

۱- - سوره مریم (۱۹) آیه ۲۸.

۲- - النهایه ابن الاثیر ملاحظه شود.

این که (جایگاهش) در آسمان بالاتر است، و از آن رو مبسوط نامیده شده که از ذراع مقبوض کشیده تر است، و آن متصل به یمن است و میان دو ستاره ذراع، ستاره هایی است که به آنها (الانظفار) گفته می شود، و نزدیک ذراع مقبوضه است، و یکی از دو ستاره ذراع مبسوطه نورانی است که آن (الشعری الغمیصاء) می باشد، و دیگری سرخ و کوچک است، و مرزم (۱) نامیده می شود. سجع پرداز عرب می گوید: (إذا طلعت الذراع حسرات الشمس القناع، و أشعلت فی الارض (۲) الشعاع، و تفرق السیراب بكل قاع) و آن نخستین ستاره باران زای برج الأسد می باشد. و چه بسا باران رای به ستاره الشعری نسبت داده اند، و مقصود آنها ستاره غمیصاء است؛ زیرا ماه چه بسا از ذراع مقبوضه منحرف می شود، و در ذراع مبسوطه جای می گیرد. بشر بن ابی حازم (۳) گفته است:

۵۵۷ جادت له الدلو و الشعری و نوءهما بكل أسحم دانی الودق مرتجف

(۴) شاعر از ستاره (الشعری)، الشعری العبور رای اراده نکرده، زیرا آن از منزلهای ماه و از ستارگان باران دار است، لیکن چه بسا عرب آن دو ستاره رای با هم آورده، و باران و منزل ماه رای به آن نسبت داده اند پس می گویند: (مطرنا بالشعریین): (با دو ستاره الشعری بر ما باران بارید)؛ چنان که خدای - تعالی - گفته است، مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ (۵) سپس گفته: يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ (۶) در حالی که لؤلؤ و مرجان از یکی ۲.

۱- - المرزمان: دو ستاره از ستاره های باران است، و گاهی به صیغه مفرد آورده می شود. لسان العرب (رزم) ملاحظه شود.

۲- - در المخصص، ج ۹، ص ۱۵ (بجای فی الارض) فی الاق ضبط شده است.

۳- - او شاعری جاهلی، و عصر وی نزدیک به ظهور اسلام است. الشعر و الشعرا، ج ۱، ص ۱۹۰، و مقدمه دیوان او.

۴- - دیوان او، ص ۱۵۷.

۵- - سوره الرحمن (۵۵) آیه ۱۹.

۶- - سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۲.

از آن دو دریا که شور است بیرون می آید و چنان است گفتار خدای - تعالی - **يا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ** (۱)، در حالی که پیامبران از جنس انس می باشند؛ و از جمله شاعرانی که باران رای به دو ستاره (الشعری) نسبت داده اند ابو وجره السعدی است، وی گفته است: از بحر طویل

۵۵۸ زئیر ابی الشبلین فی الغیل أثجمت علیه نجاہ الشعریین و أثجما

و امّیا گفتار عرب: (إذا طلعت الشعری نشف الثری، و أجن الصاری (۲) و جعل صاحب النخل یری) - و معنای (جعل ... یری) این است که میوه صاحب نخل آشکار می شود - پس آن گفتار، ممکن است درباره دو ستاره عبور و غمیصاء باشد، و چنان است، گفتار ایشان: (إذا طلعت الشعری (۳) سفرا و لم تر مطرا فلا- تعقرن إمرأ و أرسل العراضات أثرا (۴) سفرا یعنی صبحا): بامداد) و إمرأ به معنای خروف (: بره نر) و عراضات به معنای ابل (: شتر) است، و منزل ذراع چهار روز گذشته از تموز (۵) طلوع می کند.

دیگر (از منازل قمر) النثره است، و آن عبارت از سه ستاره نزدیک بهم می باشد، و یکی از آنها گویی لکه مهمی است، و آن بعد از منزل ذراع است. و بارانهای برج اسد فراوان و پسندیده است، شاعر در حالی که سال خشکسالی را وصف می کند گفته است: از بحر متقاربم.

۱- - سوره الانعام (۶) آیه ۱۳۰.

۲- - لسان العرب (ریشه شعر) ملاحظه شود. - م.

۳- - این گفتار به روایتهای مختلف نقل شده است: در لسان العرب ریشه (امر) فلا تغدونّ و در المخصّص، ج ۹، ص ۱۵ فلا تغدونّ و در معجم مقاییس اللّغه، ج ۱، ص ۱۳۸ فلا تلحقنّ بجای (فلا تعقرنّ) ضبط شده است. - م.

۴- - در المخصّص، ج ۹، ص ۱۵ آمده است: (إذا طلعت الشعری سفرا و لم تر مطرا فلا- تغدونّ إمره و لا- إمرأ، و أرسل العراضات اثرا بیغینک فی الارض معمرا).

۵- - تموز ماه دهم از ماههای سریانی و برابر ماه ژولای است، المعجم الوسیط (تمز). - م.

۵۵۹ تواضع ما قد بنته الیدان و الأنف حولین و الکاهل

مقصود از (الیدان) ستاره ذراعا الأسد (دو بازوی شیر)، و مقصود از (الانف) ستاره (النثر) و مقصود از (الکاهل) ستاره (زبره الأسد) است، و سجع پرداز عرب گفته است: (إذا طلعت النّثره قنأت البسره، و جنى النّخل بکره و لم تنزل فى ذات درّ قطره) (۱) و طلوع آن هفده شب گذشته از ماه تموز است.

دیگر (از منزلهای ماه) منزل (الطرف) (۲) طرف الاسد است، و آن دو ستاره ای می باشد که جلوی (جبهه الأسد) قرار دارد و جلوی (الطرف)، ستاره های کوچکی است که به آنها (الاشفار) گفته می شود و سجع پرداز عرب گفته است: (إذا طلعت الطرفه بکرت الخرفه و کثرت الطرفه و هانت للّصیف الکلفه) (۳) مقصود ایشان (از بکرت الخرفه) این است که میوه های پاییزی زودرس، ظاهر می شود و از آن جهت (الطرفه) به صیغه مؤنث آورده شد که عین (چشم) مؤنث است، و طلوع آن یک شب گذشته از ماه (آب) (۴) است.

دیگر (از منزلهای ماه) جبهه؛ جبهه الاسد می باشد، و آن چهار ستاره ای است که پشت (الطرف) قرار دارد، و در آن منزل فاصله میان هر دو ستاره در دید چشم به اندازه یک تازیانه است، و آن ستاره میان افق شمال و جنوب آشکار می شود، و بخش جنوبی آن (قلب الأسد) است، و مقابل جبهه الأسد، ستاره کوچکی است که (الفرد) نامیده می شود، و سجع پرداز عرب گفته است: (إذا طلعت الجبهه تحانت الولهه و تنازت السفهه، و قلت فى الأرضم).

۱- - المخصّص، ج ۹، ص ۱۵ و لسان العرب ماده (نثر).

۲- - الطرف از منازل قمر و مقدّم بر ستاره جبهه الاسد می باشد، و آن (عینا الأسد) است، لسان العرب ریشه (طرف).

۳- - المخصّص، ج ۹، ص ۱۵ ملاحظه شود.

۴- - ماه یازدهم از ماههای سریانی برابر ماه اوت از ماههای رومی است. المعجم الوسیط، باب الهمزه. - م.

الزّفهه) (۱) و همانا از آن جهت حیوان دور از بچه به ناله در می آید (تحائت الولهه) که فرزندانش از او جدا شده اند، و بی خردان از آن جهت بر یکدیگر می جهند که در وفور نعمت شیر و خرما قرار گرفته و در نتیجه سرخوش گردیده اند. شاعر گفته است: از بحر رجز

۵۶۰ یا ابن هشام أهلك الناس اللبن فكلهم يبدو بقوس و قرن

و آنگاه که سبکسران از جای می جهند، فراخی زندگی و نعمت کم می شود، و ایشان (عرب) به سبب ترس از شیخون، به حفظ اموال و جمع آوری چارپایانشان نیازمند می شوند، و طلوع ستاره جبهه الاسد چهار شب گذشته از ماه آب، و همراه با ستاره سهیل است.

دیگر (از منزلهای ماه) (الزّبره) (۲) و آن کاهل الاسد (۳) می باشد و آن عبارت از دو ستاره نورانی دنبال جبهه الاسد است، و میان آن دو به اندازه یک تازیانه فاصله است، و به مویی که پشت سر شیر هنگام خشم بلند می شود (زبره الاسد) اطلاق می گردد، و پایین آن دو ستاره، ستاره های کوچکی می باشد که گفته می شود آنها (شعر الاسد) است، و به سبب وجود آن ستاره هاست که (الزّبره) نامیده شده است، و طلوع آن چهار شب مانده از ماه آب است، و هنگام طلوع آن، ستاره سهیل در عراق دیده می شود.

دیگر (از منزلهای ماه) الصرفه است، و آن یک ستاره نورانی دنبال زبره الاسد است، و نزد آن ستاره کوچک کوری است که می گویند (قب الاسد)، یعنی غلاف نری شیر، و به آن سبب (الصرفه) نامیده شده که هنگام طلوع آن، گرما بر می گردد. م.

۱- همان مرجع و همان صفحه ملاحظه شود.

۲- الزّبره: موی انبوه حیوان نر و شیر و جز آن دو، و ستاره ای است از منزلهای ماه که به سبب شباهت به موی انبوه شیر (زبره) نامیده شده است. (لسان العرب (زبر))

۳- الكاهل: میان دو شانه، یا محل وصل گردن به پشت (دوش یا بن گردن) المعجم الوسيط، حرف (کاف).- م.

سجع پرداز عرب گفته است: (إذا طلعت الصرْفه إحتال كلّ ذی حرفه، و جفر كلّ ذی نطفه و امتیز عن المیاه زلفه) (۱) مقصود آن است که ایشان (عرب) بیرون می شوند، و به بیابان اقامت می گزینند، و معنای (جفر الفحل) این است که حیوان نر از مقاربت منصرف شد، و مقصود سجع پرداز (از جمله و جفر كلّ ذی نطفه) این است که شتران مخاض یعنی شتران ماده آبستن، بارشان آشکار شده است، و هنگام طلوع آن، آب رود نیل فزونی می یابد، و ایام العجوز مصادف با بارانهای آن ستاره می باشد، و هنگام طلوع آن نه روز گذشته از (ایلول) (۲) است.

دیگر (از منزلهای ماه) عوّاء است، و آن چهار ستاره ای است که دنبال صرْفه قرار دارد و شکل آن به کتابت کاف بدون شکاف و الفی که پایین آن برگشته شباهت دارد، و عرب ستارگان عوّاء رای سگانی فرض می کند که به دنبال برج الاسد است و گفته شده که آن ستارگان و رکا الاسد (دو سرین (دو کفل) شیر) می باشد، و یکی از شاعران از آن یاد کرده و گفته است: از بحر طویل

۵۶۱ و قد برد اللیل التّمّام علیهم و أصبحت العوّاء للشمس منزلا

و سجع پرداز عرب گفته است: (إذا طلعت العوّاء ضرب الخباء و طاب الهواء و تشنّن السّقاء) (۳)، و (تشنّن) به معنای بیس (: خشکید) است؛ و از آن جهت مشکها می خشکد که ایشان (عرب) نیاز به آب رای کم می یابند و طلوع آن بیست و دو شب گذشته از ماه ایلول است.

دیگر (از منزلهای ماه) السّیماک الاعزل (۴) است، و آن سماک اعزل است، و همان است که ماه در آن فرود می آید، و آن ستاره ای نورانی است و سماک راح از آند.

۱- -المخصّص، ج ۹، ص ۱۵.

۲- - دوازدهمین ماه از ماههای سریانی برابر ماه سپتامبر نهمین ماه از ماههای رومی است (المعجم الوسیط، ریشه ایل). - م.

۳- -المخصّص، ج ۹، ص ۱۵ ملاحظه شود.

۴- - لسان العرب ریشه (سمک) دیده شود.

جهت رامج نامیده شد که در برابر آن ستاره کوچکی است که به آن (رآیه السِّمَّاک (: بیرق سماک)) گفته می شود. پس سماک رامج به سبب وجود رآیه السِّمَّاک به (رامج) و دیگری به (اعزل) موسوم شد (۱). و عرب آن دو سماک رای ساقی الأسد (: دو ساق برج اسد) قرار می دهد، و منجمان سماک اعزل رای سنبله می نامند، و چه بسا ماه به عجز الأسد (: دنباله برج اسد) نازل می شود، و آن عبارت از چهار ستاره ای است که در برابر سماک اعزل و پایین آن در طرف مغرب قرار دارد، و چهار گوشه است و به آن عرش السِّمَّاک گفته می شود و (الخباء) (: خیمه) نیز نامیده می شود، و ابن احمر در حالی که سخن از گاو به میان می آورد باران رای به آن نسبت داده و گفته است از بحر کامل

۵۶۲ با ت عليه ليله عرشیه شريت و بات الى نقا متهدد

(شريت) يعنى (لجّت بالمطر) (: از باران موج می زد).

و سماک اعزل فاصله میان ستارگان یمنی و شامی است، پس آن ستارگان که پایین تر از محلّ طلوع سماک اعزل قرار گرفته یمنی است، زیرا آن نصف از فلک، در بخش جنوب و بخش یمن است، و آن تعداد از ستارگانی که محلّ طلوعش بالای سماک است، از ستارگان شامی محسوب می شود؛ زیرا این نصف فلک در بخش شمال است که آن بخش شام می باشد، و سجع پرداز عرب گفته است: (إذا طلع السِّمَّاک ذهب العکاک، و قلّ).

۱- - (السّمکه) یکی از منزلهای آسمان است، و از برجهای فلک می باشد، ابن سیده گفته است: (آن تسمیه رای بر وجه تشبیه می نگرم؛ زیرا آن برج، برج آبی است، و به آن حوت گفته می شود، و سماکان مثنای سماک دو ستاره نورانی است که یکی از آنها سماک اعزل و دیگری سماک رامج است، و گفته می شود: (آن دو ستاره رجلا الأسد : دو پای برج اسد است)، و گفته شده: (بدان سبب اعزل نامیده شده که هنگام طلوع آن نه بادی و نه سرماییی وجود دارد)، و سماک رامج باران ندارد، و در طرف شمال واقع است، و سماک اعزل باران دار است، و در سمت جنوب قرار دارد، و آن دو ستاره در برج میزان قرار گرفته اند.) (لسان العرب، سمک).

على الماء اللکاک (۱).

مقصود او (از اللکاک) ازدحام بر آب است، و باران سماک فراوان است، و به (خطائط) می رسد، و خطیطه (مفرد خطائط) سرزمین بدون بارانی است که میان دو سرزمین باران دار قرار دارد؛ جز این که باران سماک نکوهیده است؛ زیرا گیاه نشر با ریزش آن باران، می روید و نشر گیاهی است که با باران سماک از ریشه های گیاهانی که زرد و خشکیده شده می روید، و وقتی شتر آن گیاه رای بخورد، مریض می شود، و لاغر می گردد.

شاعر درباره شتری که گیاه نشر رای چریده و رنجور گردیده و مرده، گفته است: از بحر کامل

۵۶۳ لیت السماک و نوءه لم یخلقا و مشی الأویرق فی البلاد سلیمان

و طلوع ستاره سماک پنج شب گذشته از ماه (تشرین الاوّل) (۲) است.

دیگر (از منزلهای ماه) الغفر است، و آن سه ستاره پنهان میان سماک اعزل و زبانی العقرب (: شاخ برج عقرب) است، و هیأت آن مانند هفت ستاره (عواء) می باشد. سجع پرداز عرب گفته است: (اذا طلع الغفر إقشعرّ السیف، و تزیل النضر، و حسن فی العین الجمر) (۳) مقصود (از تزیل النضر) این است که شادابی و سرسبزی از زمین و درخت زایل می شود. و آن شبی که ماه در منزل (غفر) فرود آید، آن شب از شبهای سعود (۴) است، و طلوع آن هیجده شب گذشته از ماه تشرین الاول است. م.

۱- -المخصّص، ج ۹، ص ۱۵.

۲- - تشرین نام دو ماه از ماههای سریانی است؛ تشرین الاول و آن برابر با اکتبر و تشرین الآخر و آن برابر با ماه نوامبر رومی است (المعجم الوسیط (تشرین)). - م.

۳- -المخصّص، ج ۹، ص ۱۶.

۴- - سعود: عبارت از دسته ای از ستارگانی است که به هر یک از آنها سعد گفته می شود. المعجم الوسیط، ریشه (سعد). -

دیگر (از منزلهای ماه) زبانی العقرب است، و آن دو شاخ برج عقرب می باشد، و آن عبارت از دو ستاره ای است که فاصله میان آن دو به اندازه یک کمان است، و باران آن رای با وزش بادهای تند شمالی وصف می کنند، و آن بادی است که در تابستان گرم است، سجع پرداز عرب گفته است: (إذا طلعت الزبانی أحدثت لكل ذي عيال شانا و لكل ذي ماشیه هوانا، و قالوا: كان و كانا فاجمع لأهلك و لا تواني) (۱) و (لكل ذي ماشیه هوانا) یعنی دامدار در جست و جوی صلاح، دام خویشتن رای به کار گرفت، و سخن و کلام بسیار شد، و طلوع زبانی آخرین شب ماه تشرین الاول است.

دیگر (از منزلهای ماه) اِکلیل است، و آن رأس العقرب و عبارت از سه ستاره نورانی صف بسته ای است که به صورت افقی ظاهر می شود، سجع پرداز عرب گفته است: (إذا طلع الإکلیل هاجت الفحول و شمزت الذیول و تخوفت السیول) (۲) و طلوع آن سیزده شب گذشته از تشرین الآخر است.

دیگر (از منزلهای ماه) قلب است، و آن ستاره سرخ واقع در پشت ستاره (اِکلیل) است، و میان دو ستاره ای قرار دارد که به آنها (نیاط) (۳) گفته می شود، سجع پرداز عرب گفته است: (إذا طلع القلب جاء الشتاء كالکلب و صار أهل البوادی فی کرب و لم یمكن الفحل إلا ذات ترب) (۴) ذات ترب یعنی: چربی دار و چاق، زیرا حیوان فربه از حیوان لاغر در برابر سرما مقاومتر است. بنابراین بر حیوان لاغر در میان حیوانات، شبق یافته، پیشی می جوید. و باران آن ستاره پسندیده نیست، و مسافرت رای هنگام نزول ماه در آن منزل، ناپسند می شمارند، و طلوع آن بیست و ۶.

۱- - همان مرجع و همان صفحه.

۲- - المخصّص، ج ۹، ص ۱۶ ملاحظه شود.

۳- - نیاط: دو ستاره از سه کوکب (قلب العقرب) است، و نیاط به معنای رگی است که دل به آن آویخته است. (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۵۱۸). - م.

۴- - المخصّص، ج ۹، ص ۱۶.

شش شب گذشته از ماه تشرین الآخر است، و همراه با طلوع ستاره نسر واقع می باشد، و آن دو (قلب العقرب و النسر الواقع) هژارین (۱) نامیده می شود.

دیگر (از منزلهای ماه) شوله است، و آن عبارت از دو ستاره نزدیک بهم می باشد که گویی در محل وقوع ذنب العقرب با یکدیگر مماس است، و هنگامی که عقرب دمش رای بالا برد گفته می شود: (شال بدنه (: دمش رای بالا برد))، و پس از آن (إبره العقرب) است و گویی لکه سیاهی است، سجع پرداز عرب گفته است: (إذا طلعت الشوله اعجلت الشیخ البوله و اشتدت علی العیال العوله و قیل شتوه زوله (۲)) و کلمه (العوله) به معنای احتیاج، و عائل فقیر و محتاج و زوله به معنای امر شگفت و ناپسند است (و وصف آن زمستان به سختی) به سبب سختی سرما در آن زمان (زمان طلوع ستاره شوله) است، و طلوع آن نه روز گذشته از ماه کانون الاوّل است.

دیگر (از منزلهای ماه) النّعائم (۳) است، و آن هشت ستاره دنباله شوله است.

چهار عدد آن در کهکشان است، و آن چهار تا (نعائم وارد) می باشد، و گویی در کهکشان وارد می شود و چهار تای آن (نعائم صادر) است، و گویی آب نوشیده و باز گشته اند، و هر چهار عدد از آن هشت عدد ستاره به حالت (تربیع) (۴) قرار دارد، و بالای آن هشت ستاره، ستاره ای است که هر گاه با آن ستارگان مقایسه کنی، آن رای بهم.

۱- - از نظر لغت، النسر الواقع به معنای عقاب نشسته. هژار مشتق از (هریر) به معنای بانگ سگ در ناتسکینی از سرماست. (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۸۳۵ و ۷۹۶). - م.

۲- - المخصّص، ج ۹، ص ۱۶ ملاحظه شود.

۳- - النّعام و النّعائم: از منزلهای ماه و عبارت از هشت ستاره می باشد، چهارتا به نام (صادر) و چهارتا به نام (وارد) نامیده شده است. جوهری گفته است: (آن ستارگان چون تختی کج است)، و ابن سیده گفته: (چهارتای آنها در کهکشان است، و وارده نامیده می شود، و چهارتای آنها خارج است و صادره نامیده می شود). (لسان العرب، ریشه (نعم))

۴- - تربیع (reitrauQ) قرار گرفتن ماه است در محلی که فاصله آن تا خورشید یک چهارم فلک (۹۰ درجه) می باشد. (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۱۳۲). - م.

ساختمان گنبدی مانند می کنی، و سجع پرداز عرب گفته است: (اذا طلعت النعائم توسقت البهائم و خلص البرد الی کل نائم و تلاقت الرعاء بالنمائم) (۱)، مقصود (از جمله اخیر) این است که ساربانها بیکارند و کار چرا ایشانرا به خود مشغول نمی سازد، و از این رو یکدیگر رای ملاقات می کنند و سخن مردم رای برای یکدیگر بازگو می کنند، و طلوع آن بیست و دو شب گذشته از کانون الاول (۲) است.

دیگر (از منزلهای ماه) البلده (۳) است، و آن بخشی است در آسمان، میان ستاره (نعائم) و (سعد الذابح) که ستاره ای در آن نیست و ماه در آن فرود می آید، و چه بسا از آن عدول می کند، و در (قلاده) فرود می آید، و آن شش ستاره دایره ای شکل و ناپیدا و شبیه کمان است، و مقابل آنها ستاره ای است که به آن (سهم الزامی) گفته می شود، و آن مقابل سعد الذابح است؛ سجع پرداز عرب گفته است: (اذا طلعت البلده حممت الجعده و أكلت القشده و قیل للبرد اهدء) (۴) جعد: نام گیاهی است و (قشده) روغن خالص ته دیگ است، وی از آن تعبیر، فراوانی کره را در نظر گرفته است، (و هنگام طلوع آن ستاره) به سبب رنجی که از سرما می کشند به سرما گفته می شود: (آرام بگیر) و طلوع آن چهار شب گذشته از ماه کانون الآخر است.

دیگر (از منزلهای ماه) سعد الذابح است، و آن منزل عبارت از دو ستاره بدون نور است، که فاصله میان آن دو به اندازه یک ذراع (۵) است، یکی از آن دو به سمت شمال بالا-رفته، و دیگری به سمت جنوب پایین آمده، و نزدیک ستاره بالایی، ستاره هم.

۱- -المخصص، ج ۹، ص ۱۶ ملاحظه شود.

۲- - کانون الاول (دسامبر) و کانون الآخر (ژانویه) دو ماه در قلب زمستان و میان تشرین الثانی و شباط است، (المعجم الوسیط، ریشه (کن)). - م.

۳- - لسان العرب، (بلد).

۴- -المخصص، ج ۹، ص ۱۶.

۵- - ذراع فاصله میان آرنج و نوک انگشت میانه است (المعجم الوسیط (ذرع)). - م.

کوچکی است که به آن چسبیده است، و عرب می گوید: (آن ستاره بمنزله گوسفندی است برای سعد الذابح که آن رای ذبح می کند، و سجع پرداز عرب گفته است: (إذا طلع سعد الذابح حمى أهله النَّابح و نفع أهله الزَّائِح و تصبِح السَّارِح و ظهر فى الحى الأناجح) (۱) مقصود ایشان (از جمله حمى ... النابح) این است که سگ به سبب شدت سرما ملازمت صاحبان خویش می گیرد، و هنگامی که بامدادان سعد الذابح طلوع کند، ستاره سهیل در سمت مغرب بر آید، و شاعر رجز سرا گفته است:

از بحر رجز

۵۶۴ إذا سهیل مغرب الشمس طلع فابن اللبون الحقّ و الحقّ جذع

(۲) و هنگام طلوع آن، وقت معتدل زاییدن شتران است، و طلوع آن هفده شب گذشته از ماه کانون الآخر است.

دیگر (از منزلهای ماه) سعدبلع (۳) است، و آن دو ستاره ای است که مدار حرکت آنها برابر است، و یکی از آنها پنهان است که (بلع) نامیده شده، و گویی ستاره آشکار ستاره مخفی رای بلعیده و نورش رای گرفته است، سجع پرداز عرب گفته است: (إذا طلع سعد بلع اقتحم الرّبع و لحق الهبع و صید المرع و صار فى الارض لمع) (۴).

المرع: نام پرنده ای است (۵)، و مفرد آن (مرعه) می باشد، و گویی آن مرغ در این وقت مهاجرت می کند، و طلوع آن یک شب مانده از کانون الآخر است. م.

۱- - المخصّص، ج ۹، ص ۱۶ ملاحظه شود.

۲- - در نسخه اصل چنین است، اما در لسان العرب ریشه (سهل) بجای مغرب الشمس، مطلع الشمس ضبط شده است.

۳- - ابو یحیی گفته است: (عرب گمان برده که آن ستاره هنگامی طلوع کرد که خدا گفت: یا ارض ابلعی ماء ک و یا سماأ أقلعی، لسان العرب، ریشه (سعد)).

۴- - المخصّص، ج ۹، ص ۱۶ ملاحظه شود.

۵- - مرع: پرنده ای است شبیه تدرؤ. (لسان العرب، (مرع)). - م.

دیگر (از منزلهای ماه) سعد السَّعُود (۱) است، و آن عبارت از سه ستاره ای می باشد که یکی از آنها نورانی و دوتای دیگر بالای آن قرار دارد، و عرب آن رای به فال نیک می گیرد، و سجع پرداز عرب گفته است: (اذا طلع سعد السَّعُود نضر العود و لانت الجلود. و کره النَّاسِ فِي الشَّمْسِ القَعُودِ) (۲) و طلوع آن دوازده شب گذشته از ماه شباط (۳) است.

دیگر (از منزلهای ماه) سعد الاخبیه است، و آن چهار ستاره نزدیک بهم می باشد، یکی از آنها در وسط قرار دارد، و به شکل پای مرغابی تشبیه شده است، گفته می شود: (از میان آن چهار، یکی سعد میمون می باشد، و آن نورانی ترین آنهاست. و سه تای دیگر خیمه های آن می باشد، سجع پرداز عرب گفته است: (اذا طلع سعد الاخبیه ذهب الاسقیه و ترکت الاحویه و تجاوزت الابنيه) (۴).

الحوآء: مجتمع خانه هاست، (از آن جهت مجتمع خانه ها را می شود) که از قشلاق کوچ می کنند، و مجاور یکدیگر می شوند، و طلوع آن بیست و پنج شب گذشته از ماه شباط است.

دیگر (از منزلهای ماه) الفرغ المقدم (۵) است، (فرغ الدلو) محلّ جریان آب از میان دو چوب دلو است، و برج (دلو) عبارت از چهار ستاره به شکل مربع می باشد، دوتای آنها (الفرغ المقدم) و دوتای آنها (الفرغ المؤخر) می باشد، و سجع پرداز عرب).

۱- - طلوع آن شبیه به سعد الذابح می باشد. (لسان العرب، سعد)

۲- - المخصّص، ج ۹، ص ۱۶ ملاحظه شود.

۳- - شباط: پنجمین ماه از سال سریانی است. و در ۳۱ ژانویه تقویم رومی شروع می شود و شامل ۲۸ روز است، و در هر چهار سال یک روز کیسه بدین روزها افزوده می شود (فرهنگ معین، حرف (ش)). - م.

۴- - المخصّص، ج ۹، ص ۱۶ ملاحظه شود.

۵- - لسان العرب، ریشه (فرغ).

گفته است: (اذا طلع الدلو هيب الجرو و انسل العفو) (۱) وی (سجع پرداز) با آوردن نام دلو هر دو فرغ رای با هم آورده است. و مقصود وی (از هيب الجرو) این است که درباره شتران این نگرانی پیش می آید که مبادا شتر به خوردن گیاه تر از نوشیدن آب اکتفا نکند. و (العفو) کره الاغ می باشد، و أنسل یعنی فرزندش رای انداخت. و طلوع آن ستاره نه شب گذشته از ماه آذار (۲) است.

دیگر (از منزلهای ماه) الفرج المؤخر است، و آن پهروی فرغ مقدم قرار دارد، و باران آن پسندیده است، امیّه بن ابی عائد در حالی که سخن از خری به میان آورده گفته است: از بحر متقارب

۵۶۵ و آوردها فیح نجم الفروغ من صیهد الحرّ برد السّمال

(الصّیهد): سختی گرما، (السّمله): باقی مانده.

و طلوع آن بیست و دو شب گذشته از ماه (ایار) (۳) است.

دیگر (از منزلهای ماه) بطن الحوت (۴) است، و حوت ستارگان بسیاری است که همانند هیأت آفرینش ماهی می باشد، و در محلّ شکم یکی از دو نیمه ستاره های آن، ستاره درخشانی است که بطن الحوت و قلب الحوت نامیده می شود، و سجع پرداز عرب گفته است: (اذا طلعت السّمکه امكنت الحركة و تعلقت الحسکه و نصبت الشّبکه و طاب الزّمان للسّسکه) (۵).

(الحسکه): خار گیاه (سعدان) (۶) است، و مقصود (از جمله: تعلّقتم.

۱- - لسان العرب، ریشه (عفا).

۲- - ششمین از ماههای سریانی که عرب آنها را (شهور الروم می نامد؛ ماه اول بهار. (فرهنگ معین). - م

۳- - ایار: ماه هشتم از ماههای سریانی برابر با ماه می رومی می باشد (المعجم الوسیط). - م.

۴- - الحوت: برجی از برجهای در آسمان است. (لسان العرب (حوت))

۵- - المخصّص، ج ۹، ص ۱۶.

۶- - السّعدان: گیاهی است از تیره گل سرخیان (فرهنگ معین). - م.

الحسکه) این است که رویدنها قوت می یابد، و در نتیجه خار گیاه به جامه می چسبد، و دام برای پرندگان نصب می شود؛ زیرا در آن وقت است که پرندگان در بوستانها فرو می افتند، و چه بسا ماه انحراف می یابد، و در (سمکه صغری) فرود می آید، و آن برتر است، و در سمت شمال قرار دارد، و صورت آن صورت ماهی است، جز این که پهن تر و کوتاهتر می باشد، و زیر ستاره (نحر الناقه) (۱) واقع است، و بطن الحوت گاهی بطن الرشاء و گاهی حوت الرشاء نامیده می شود، و طلوع آن چهار شب گذشته از (نیسان) (۲) است، و آنگاه پس از طلوع حوت (سرطان) (۳) طالع می شود، و وضع (گردش ماه) بر وضعی که سال اول بر آن بود بر می گردد، و ماه در نزدیکی این منزلها فرود می آید، و چه بسا نزدیک منزلی فرود آمده است. و چه بسا در فاصله میان دو منزل؛ و عرب نزول آن رای در فواصل منزلها محبوب می شمارد، و نزول آن رای به حالت مکالحه ناپسند می داند، و هرگاه ماه از منزل خود منحرف نگردد گفته می شود: (کالح القمر)، و برخی از برجهای دوازده گانه برجهایی است که نام آن با صورتش مطابقت دارد، مانند برج عقرب، و حوت، و برخی از آنها برجهایی است که نامشان با صورتشان مطابقت ندارد، و برخی از برجهایی است که اسم و صورتشان با هم مطابق است، برخی از اجزای صورتشان متعلق به خود، و برخی از اجزای آن متعلق به غیر خود است، و از این رو برخی از برجاها از تعداد منزلهای ماه زیاده تر و برخی از تعداد منزلهای آن کمتر است. م.

۱- - ناقه: چند ستاره است که بر شکل ناقه واقع شده است (منتهی الارب). - م.

۲- - نیسان: ماه هفتم از ماههای سریانی برابر ماه آوریل، ماه چهارم از ماههای رومی است (المعجم الوسیط (ن-ی-س)). - م.

۳- - ظاهراً سرطان در متن الجمان محرف از (الشرطان) باید باشد؛ زیرا پس از طلوع حوت، نوبت طلوع حمل است و سرطان نخستین برج از برجهای ماه است که در شاخ برج حمل قرار دارد (فرهنگ اصطلاحات نجومی، ص ۴۳۸). - م.

پس وقتی ماه دایره فلک رای با گردش در این منزلها در نوردید، چنان که خدای - تعالی - گفته: كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ (۱): همانند بن خوشه خرما) باز می گردد، و (عرجون) چوب خوشه خرماست، و وقتی باریک و کوچک و خمیده شود، در این هنگام همانند هلال می گردد، و عرجون بر وزن فعلون از إنعراج (: پیچ و خم داشتن) است. و یکی از اعراب در حالی که راه را در بیابانی که می رفته گم کرده بوده در حالی که ماه تمام بوده و رو به نقصان گذاشته، شترش را مخاطب قرار داده و گفته است:

۵۶۶ إسق ما الشاربه إلا كما إن عيشا ان تری علما

۵۶۷ کیف لا تغویک سیره من عاد طفلا بعد ماهر ما

و بتحقیق شاعران برای ماه در آغاز طلوعش تشبیهات فراوانی آورده اند، و با وجود تتبع و جست و جوی ایشان در آن زمینه، تشبیهی همانند تشبیه قرآن نیاورده اند، و آخرین ایشان برتری بر اولین نفرشان را طلبیده، و هر یک از ایشان بر آوردن تشبیه بدیع و افزودن نکته ای بر تشبیه دیگران، تکیه کرده تا جایی که یکی از عرب آن را به ناخن چیده شده تشبیه نموده و گفته است: از بحر متقارب

۵۶۸ كان ابن مزنتها جانحا قسيط لذي الأفق من خنصر

(۲) و شاعر دیگری در معنای همان تشبیه افزوده و گفته است: از بحر طویل

۵۶۹ و لا قمر إلا صغير كأنه قلامه أظفور الفتاه المخضب

و شاعر عباسیان (بنی عباس) ابن المعتز، در مضمون این تشبیه شعری گفته، و نکته اضافی را خاطر نشان کرده است: از بحر بسیطد)

۱- - سوره یس (۳۶) آیه ۳۹.

۲- - در التثبیهات، ص ۱۳ آمده است که: (ثعلب برای ما قراءت کرد ... و آن بیت از عمرو بن قمیئه می باشد. (دیوان او، ص ۲۶۴ و دیوان المعانی، ج ۱، ص ۳۳۹ ملاحظه شود)

۵۷۰ و لاج ضوء هلال كاد يفضحه مثل القلامه قد قَدَّت من الظفر

(۱) و یکی از اعراب در معنای تشبیهی جز این تشبیه سروده و نیکو سروده است:

از بحر طویل

۵۷۱ لقد سرّني أنّ الهلال غدّيه بدا و هو مخفور الخيال دقيق

۵۷۲ طواه مرور الدهر حتّى كأنه عنان طواه باليدین رفیق

و شاعران محدث را در وصف ماه تشبیهات نوی است که از جمله آنها گفتار ابن المعتز است: از بحر کامل

۵۷۳ أنظر اليه كزورق من فضّه قد أثقلته حموله من عنبر

(۲) و نیز گفتار هم او: از بحر رجز

۵۷۴ و قد بدت فوق الهلال كرتة كهامه الأسود شابت لحيته

(۳) و نیز گفتار او: از بحر کامل

۵۷۵ في ليله أكل المحاق هلالها حتّى تبدّى مثل وقف العاج

(۴) و شاعر دیگری گفته است: از بحر رجز

۵۷۶ ما للهلال ناحلا في مغرب كالتون إذ خطّ بماء الذهب

و بتحقیق عرب، شتران سواری را به هلالها تشبیه کرده اند، و یکی از ایشان شعری گفته که از ابیات معانی است: از بحر کامل ۲.

۱- در نسخه اصل و در تشبیهات، ص ۱۳ و دیوان المعانی، ج ۱، ص ۳۴۰ چنین است، اما در اشعار اولاد الخلفاء از کتاب الاوراق، ص ۱۸۸ (بجای قد قَدَّت) قد قَصَّت ضبط شده است.

۲- دیوان ابن المعتز، ص ۳۱۳، و تشبیهات، ص ۱۲، و دیوان المعانی، ج ۱، ص ۳۴۰ ملاحظه شود.

۳- تشبیهات، ص ۱۳ و دیوان المعانی، ج ۱، ص ۳۴۰ ملاحظه شود.

۴- دیوان ابن المعتز، ص ۲۶۲، و تشبیهات، ص ۱۲.

۵۷۷ ضمنت لهم أرماقهم أسارها و جرومها كاهله المحل

(۱) شاعر قومی را وصف می کند که شکنجه شتر فشردند، و آنچه در آن بود نوشیدند، پس از آن که ره نوردیدن آنها را لاغر ساخته بوده است.

و ذو الرّمه گفته است: از بحر طویل

۵۷۸ أَلَمْتُ بِنَا وَ الْعِيسِ حَسْرَى كَأَنَّهُمْ أَهْلُهُ مَحَلُّ زَالٍ عَنْهَا قَتَامُهَا

(۲) و نیز در تشبیه زههای اطراف خانه به هلالها گفته است: از بحر طویل

۵۷۹ فَلَمْ يَدِرْ أَلَا اللَّهُ مَا هَيَّجَتْ لَنَا أَهْلَهُ أَنْاءَ الدِّيَارِ وَ شَامِهَا

(۳) و جریر در حالی که از تازه عمر خویش که گذشت روزگار کهنه اش ساخته، و از آن چوب قامت وی که مرور سالها خمیده اش کرده و مانند هلال شده، سخن به میان می آورد، سروده و نیکو گفته است: از بحر وافر

۵۸۰ أَرَى مَرَّ السَّنِينِ أَخْذَنَ مِنِّي كَمَا أَخْذَ السَّرَارِ مِنَ الْهَلَالِ

(۴) و امّیا تشبیه عرب چهره ها را به هلالها و ماه و خورشید، آن موضوعی بوده مشهور و در اشعارشان فراوان است، و از آن معنی است گفتار ذو الرّمه: از بحر وافر

۵۸۱ كَانَ النَّاسَ حِينَ تَمَرَّ حَتَّى عَوَاتِقَ لَمْ تَكُنْ تَدَعِ الْحَجَلَا

۵۸۲ قِيَامَا يَنْظُرُونَ إِلَى بَلَالٍ رَفَاقَ الْحَجِّ أَبْصَرْتَ الْهَلَالَا

(۵) و گفتار شاعر اول نیکو شمرده می شود: از بحر کامل

۵۸۳ بِيضَاءِ آنَسَةِ الْحَدِيثِ كَأَنَّهَا قَمَرٌ تَوْسَطَ جَنَحِ لَيْلٍ مَظْلَدٍ.

۱- - أسار جمع سؤر، و آن باقی مانده چیزی است. لسان العرب (سأر).

۲- - دیوان ذی الرّمه، ص ۶۴۳ ملاحظه شود.

۳- - دیوان ذی الرّمه، ص ۶۳۶.

۴- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان او، ص ۴۶۲ (رأت مرّ السنین) ضبط شده است.

۵- - دیوان او، ص ۴۴۳ ملاحظه شود.

و از سخنان بلیغ و از کوتاهترین آنها گفتار یکی از اعراب است، در آن هنگام که با یکی از کسانی که دوستش می داشته خلوت کرده است: (ما زال القمر یرینها حتّی اذا غاب أرتیه). بحتری آن معنی را اقتباس کرده و گفته است: از بحر طویل

۵۸۴ أَضْرَتْ بضوء البدر و البدر طالع و قامت مقام البدر لَمَّا تَغَيَّبَا

(۱) جز این که شعر آن اعرابی که احمد بن یحیی قراءت کرد، جلوتر و استادانه تر است. (آن شعر چنین است):

۵۸۵ إِذَا احتجبت لم یکفک البدر دونها و تکفیک منها البدر إن فقد البدر

(۲) و امیر ابو محمّد حسن بن عیسی - رحمه الله - برایم نقل کرد؛ گفت: علی بن الجهم (۳) گفته است: به کنیزی که داشتم گفتم: (امشب محفل خود را در نور ماه قرار می دهیم)، گفت: (چقدر به گرد آوردن میان هووها حریصی؟) وی (امیر ابو محمّد حسن بن عیسی) از اشعار ابی بدیل الوضّاح بن محمّد التیمی که با آن مستعین (۴) را مدح کرده، برایم خواند:

از بحر طویل :

۵۸۶ و قائله و اللیل قد نشر الدجی فمشی به ما بین سهل و قردد

۵۸۷ أری بارقا یبدوا من الجوسق الذی به حلّ میراث النبی محمّد

۵۸۸ فضل عذاری الجزع ینظمن حوله ظفار به الجزع الذی لم یسرّد

۵۸۹ فقلت هو البدر الذی تعرفینه و الّا یکن فالنور من وجه أحم.

۱- دیوان البحتری، ج ۱، ص ۶۶ ملاحظه شود.

۲- در حاشیه (نسخه اصل)، (و تکفیک ضوء) ثبت شده است.

۳- او ابو الحسن علی بن الجهم است، وی در حدود سال ۱۸۸ ه یا کمی پیش از آن به دنیا آمد، و در سال ۲۴۹ ه کشته شد.

(شرح حال وی در دیوان او، ص ۳-۳۷، و در الاغانی، ج ۱، ص ۲۰۷، چاپ دار الکتب ملاحظه شود)

۴- او احمد بن محمّد بن المعتصم از خلفای حکومت عباسیان است و در سال ۲۴۹ ه وفات یافت. (تاریخ الکامل ابن الاثیر،

ج ۷، ص ۳۷-۵۶ ملاحظه شود.)

و جبلی نیز از شعر شاعران محدث (۱) برایم خواند: از بحر طویل

۵۹۰ و مأخوذه بالطرف من کلّ جانب مقسّمه بین الظنون الكواذب

۵۹۱ لها منظر لو كان للبدر مثله تأخر کبرا عن جوار الكواكب

و در این باب، آن تشبیه را بعکس نیز آورده اند، پس شاعر دیگری گفته است:

از بحر کامل

۵۹۲ و البدر فی أفق السماء كأنه وجه أحاط به قناع أزرق

و ابن المعتز در همان معنی سروده و میان دو تشبیه را گرد آورده، جز این که آن دو تشبیه را در دو بیت وارد ساخته است: از بحر رمل مجزوء

۵۹۳ و كأنّ البدر لَمَّا لاح من تحت الثریّا

۵۹۴ ملک أقبّل فی تا ... ج یفدّی و یحیی

(۲) وی میان تشبیه هلال و تشبیه ستاره ثریّا را در غیر این معنی نیز با هم آورده، و دو تشبیه را در یک بیت جمع کرده و گفته است: از بحر منسرح

۵۹۵ یتلو الثریّا کفاغر شره یفتح فاه لأکل عنقود

(۳) و دانایان به شعر اتفاق نظر دارند که زیباترین تشبیه آن است که دو تشبیه در برابر دو تشبیه آورده شود، و هیچ کس (در این معنی) بهتر از شعر امرؤ القیس نسروده است: از بحر طویل

۵۹۶ كأنّ قلوب الطیر رطبا و یابسا لدی و کرها العنّاب و الحشف البالی

(۴) و حکایت شده که بشّار گفته است: (از زمانی که شعر امرؤ القیس را شنیدم، پیوسته کوشیدم دو تشبیه را مقابل دو تشبیه بیاورم؛ تا سرانجام این شعر را سرودم: د.

۱- - معنای آن ضمن معنای مولّد در پاورقی ص ۵۴ گذشت. - م.

۲- - دیوان ابن المعتز، ص ۲۵۵، و دیوان المعانی، ج ۱، ص ۲۳۶ ملاحظه شود.

۳- - آن بیت از ابن المعتز است؛ اشعار اولاد الخلفاء از کتاب الاوراق، ص ۸۷، و دیوان المعانی، ج ۱، ص ۳۳۴ ملاحظه شود.

۴- - دیوان امرئ القیس، ص ۳۸ ملاحظه شود.

۵۹۷ کَانَ مِثَارِ النَّعْفِ فَوْقَ رُؤُوسِنَا وَ أَسْيَافِنَا لَيْلِ تَهَاوِي كَوَاكِبِهِ

(۱) و داستانی که سالم بن الحسن کاتب از حفظ برایم نقل کرد، بیت شعر امرؤ القیس را به یاد می آورد؛ وی گفت: اصمعی گفته است: هارون الرشید در یکی از شبها مرا فرا خواند، و فرستادگان مرا به وحشت انداختند؛ چون در برابر در ایستادم، یحیی بن خالد و جعفر و فضل را در مجلس وی یافتم، چون هارون الرشید مرا دید، مرا به نزدیک خود فرا خواند، نزدیک او شدم، و آن وحشتی که بر من عارض شده بود، آشکار شد، پس گفت: باید ترست بر طرف شود، ما از تو نخواستیم ایم جز آنچه از افرادی همانند تو خواسته می شود، اندکی تأمل کردم؛ و در نتیجه جانم آرام گرفت، پس گفت: (من با اینان درباره نیکوترین شعری که عرب در تشبیه گفته، مباحثه کردم، و درباره شعری که بتوان آن را نه جز آن را، به عنوان بهترین شعر مورد اشاره قرار داد، اتفاق نظر نیافتیم؛ پس ما تو را برای پایان بخشیدن به این بحث، و به دست آوردن نتیجه این شرطبندی خواستیم) پس گفتم: (ای امیر مؤمنان! انتخاب بهترین بیت در یک فنّ از فنون بیانی که شاعران دامنه اش را گسترش داده اند، و آن را نشانه بیان افکار خویش و جولانگاه تخیلات خود قرار داده اند، - گفتم انتخاب چنان بیستی) دور است که قابل تصریح باشد؛ و لیکن بهترین تشبیه آورنده از میان مردم امرؤ القیس است) گفت: (در چه شعری؟) گفتم: در این شعر: از بحر طویل

۵۹۸ کَانَ عِیُونَ الْوَحْشِ حَوْلَ خَبَائِنَا وَ أَرْحَلْنَا الْجَزْعَ الَّذِي لَمْ يَثْقُبْ

(۲) و نیز گفتار او: از بحر طویل.

۱- دیوان بشار، ج ۱، ص ۳۱۸ ملاحظه شود.

۲- دیوان امرؤ القیس، ص ۵۴ ملاحظه شود.

۵۹۹ كَأَنَّ قُلُوبَ الطَّيْرِ رَطْبًا وَ يَابَسًا لَدَى وَ كَرَهَا الْعَنَابُ وَ الْحَشْفُ الْبَالِي

(۱) و نیز گفتار او: از بحر طویل

۶۰۰ سموت إليها بعد ما نام أهلها سموّ حباب الماء حالا علی حال

(۲) (اصمعی) گفت: هارون رو به یحیی کرد و گفت: (این یکی قصیده است که بر برتری امرؤ القیس در ایراد تشبیه دلالت صریح دارد) یحیی گفت: (ای امیر مؤمنان! آن قصیده گواه تو باشد) آنگاه هارون الرشید به من گفت: (از میان تشبیهات او کدام یک سر آمد همه است؟) گفتم: گفتار او در وصف اسب: از بحر متقارب

۶۰۱ كَأَنَّ تَشَوُّفَهُ بِالضُّحَى تَشَوُّفَ أَرْزَقِ ذِي مَخْلَبِ

۶۰۲ إِذَا بَزَعْنَهُ جَلالَ لَه تَقُول سَلِيبِ وَ لَمْ يَسْلَبِ

(۳) رشید (هارون) گفت: این بیت نیکوست؛ و نیکوتر از آن بیت این گفتار اوست: از بحر طویل

۶۰۳ فَرَحْنَا بِكَابِنِ الْمَاءِ يَجْنِبُ وَ سَطْنَا تَصَعَّدَ فِيهِ الْعَيْنِ طُورًا وَ تَرْتَقِي

(۴) جعفر گفت: (ای امیر مؤمنان! این آن داوری نیست) رشید گفت:

(چگونه؟)، گفت: (امیر المؤمنین آن شعری که رأیش بر گزینش آن قرار گرفته یاد می کند، و ما هم آنچه را برگزیده ایم یاد می کنیم، و از آن پس، داوری تحقق خواهد یافت) رشید گفت: (أمرضت: به رأی صحیح نزدیک شدی)، اصمعی گفت: آن تعبیر را از وی نیکو شمردم؛ و هرگاه آدمی به رأی صحیح نزدیک شود، گفته می شود:

(أمرض الزّجل).ت.

۱- از آن بیت در صفحه ۲۲۲ سخن به میان آمد.

۲- دیوان او، ص ۳۱ ملاحظه شود.

۳- از آن دو بیت در دیوان او اطلاع نیافتیم.

۴- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان امرؤ القیس، ص ۱۷۶ (تصوّب فی العین) ضبط شده است، و در حاشیه (تحدّر فی العین) و (تصوّب) نیز ضبط شده است.

سپس رشید گفت: (ای یحیی تو آغاز می کنی؟) یحیی گفت: (شاعرترین مردم از نظر فن تشبیه نابغه است؛ در این شعر: از بحر کامل

۶۰۴ نظرت إليك بحاجه لم تقضها نظر المريض الى وجوه العود

(۱) و نیز در این گفتارش: از بحر طویل

۶۰۵ فانك كالليل الذي هو مدركي وإن خلت أن المنتأى عنك واسع

(۲) و نیز در این گفتارش: از بحر بسیط

۶۰۶ من وحش وجره موشى أكارعه طاوى المصير كسيف الصيقل الفرد

(۳) اصمعی گفت: (گفتم: (اما تشبیه او در مورد خماری چشمها، تشبیهی نیکوست، جز این که آن را با اشاره به مرض و تشبیه به مریض، ناهنجار ساخته است، و بهتر از آن شعر، شعر عدی بن الرقاع (۴) است: از بحر کامل

۶۰۷ و كأنها بين النساء اعارها عينية احور من جآذر جاسم

(۵)

۶۰۸ و سنان اقصده النعاس فرنقت فى عينه سنه و ليس بنائم

(۶)د.

۱- دیوان النابغه الذیانی، ص ۵۳ ملاحظه شود.

۲- دیوان النابغه الذیانی، ص ۱۱۴ ملاحظه شود.

۳- دیوان النابغه الذیانی، ص ۳۹.

۴- او عدی بن الرقاع از عشیره عامله، و عامله شاخه ای از قضاعه است، وی در شام منزل گزید و با جریر به هجو متقابل پرداخت، و با هم در دربار عبد الملک راه داشتند وی به سال ۹۵ ه. در گذشت. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۵۱۵ و معجم الشعراء، ص ۸۷)

۵- در نسخه اصل چنین است، اما در الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۵۱۷ و الاغانی، چاپ دار الفکر، ج ۸، ص ۳۵۴-۳۵۵ (وسط النساء) ضبط شده است.

۶- حماسه ابن الشجرى، ص ۱۹۴، و الايجاز و الاعجاز، ص ۴۴، و الکامل، ج ۱، ص ۱۲۷، و التشبيهات، ص ۹۰، و شرح الشريشى، ج ۴، ص ۷۱، و الحماسه البصريه، ج ۲، ص ۵۱۶، و امالى المرتضى، ج ۱، ص ۵۱۱، و البدیع فى نقد الشعر، ص

۱۷۳، و خاصّ الخاصّ، ص ۸۳، و المصون، ص ۵۱ و نهایه الارب، ج ۲، ص ۵۰ و الموازنه، ج ۲، ص ۱۸۶، و معاهد التنصيص، ج ۱، ص ۳۳۶، و المختار من شعر بشار، ص ۲۱۶، و معجم البلدان، لفظ (جاسم) ملاحظه شود.

امّا تشبیه شمول و فراگیری به شب، همانا شب و روز در فراگیری آنچه فرا می پوشاند مساوی است، و راهش آن بود که معنای تشبیهی بیاورد که آن را همتایی نباشد؛ تا در نتیجه معنایی آورده باشد که به وی اختصاص داشته باشد. و اگر گوینده ای بخواهد بگوید گفتار نمری (۱) بهتر است، وجه جوازی می یابد؛ و آن گفتار این شعر است: از بحر کامل ۶۰۹ لو کنت بالعنقاء او باسومها (۲) * لخلتک الّا ان تصدّ ترانی و امّا این که گفته است: (کسیف الصیقل الفرد). پس طرّمّاح به این معنی (تشبیه) سزاوارتر است هر چند نابغه آن را آغاز کرده- زیرا طرّمّاح آن تشبیه را گرفته و پرداخت نموده و بر آن افزوده است، و شعر طرّمّاح این است: از بحر کامل

۶۱۰ ییدو و تضمّره البلاد کانه سیف علی شرف یسلّ و یغمّد

(۳) پس وی در آن بیت با گفتارش (و تضمّره البلاد) استعاره ظریفی، و با گفتارش (ییدو و یختمفی) (۴) و (یسل و یغمّد) تشبیه دو چیز را به دو چیز دیگر گرد آورده و حسن تقسیم و صحتّ مقابله (۵) را با هم آورده است) گفت: (هارون الرشید مژده یافت، و خطوط چهره اش درخشید، تا جایی که گمان بردم برقی از آن می جهد، و به یحیی گفت: (به خدای کعبه سوگند بر تو چیره شدم) پس رنگ چهره یحیی دگرگون شد به گونه ای که گویی خاکستر گرم بر چهره اش پاشیده شد، آنگاه فضل بن یحیی گفت: (ای امیر مؤمنان! شتاب مکن؛ تا آنچه من گفته ام نیز به گوشش برسد) گفت: ۲.

۱- او منصور بن سلمه بن الزّبرقان است (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۷۳۶). - م.

۲- در فرهنگهای لغتی که در دسترس مترجم بود کلمه (اسوم) یافت نشد، بعید نیست محرّف از (رسوم) باشد. - م.

۳- دیوان او، ص ۹۱ و الاغانی، چاپ دار الکتب، ج ۱۲، ص ۴۱.

۴- مؤلف ظاهراً جمله (تضمّره) را با (یختمفی) نقل به معنی کرده است. - م.

۵- نقد الشعر، ص ۱۴۹، ۱۵۲.

(بگو) گفت: (گفتار طرفه: از بحر طویل

۶۱۱ یشقّ حباب الماء حیزومها بها کما قسم التّرب المفايل باليد

(۱) و نیز گفتار او: از بحر طویل

۶۱۲ لعمرک إنّ الموت ما اخطأ الفتی لکالطول المرخی و ثیاه بالید

(۲) و نیز گفتار او: از بحر طویل

۶۱۳ و وجه کانّ الشّمس حلّت قناعها علیه نقیّ اللّون لم يتخذد

(۳) اصمعی گفت: گفتم: (این همه نیکوست، و اشعار دیگری هست که از آنها نیکوترست، وی را در این معنی گروهی از شاعران شرکت جسته اند و انگهی وی (طرفه) صاحب یک قصیده است و با یک گفتار بر همه بحور شعر فزونی نمی یابد، و همانا در زمره صاحبان تک قصیده شمرده می شود)؛ گفت: (ایشان چه کسانی اند؟) گفتم: (حارث بن حلّزه، در این شعر: از بحر خفیف

۶۱۴ اذنتنا بینها أسماء ربّ ثاو یملّ منه الثّواء

(۴) و (الأشعر جعدی جعفی) در قصیده ای که آغازش چنین است: از بحر کامل

۶۱۵ هل تاب قلبک من سلیمی فاشتفی و لقد عنیت بحبّها فیما مضی

(و الأوفوه اودی) (۵) در این شعر: از بحر رمل

۶۱۶ إنّ تری رأسی فیها قزع و شواتی خلّه فیها دوا (۹)

۱- دیوان طرفه، ص ۳۱، و شرح المعلقات السبع، ص ۷۹.

۲- دیوان او، ص ۵۳، و شرح المعلقات، ص ۷۹ ملاحظه شود.

۳- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان طرفه، ص ۳۳، و شرح المعلقات، ص ۵۸ (بجای قناعها) رداءها ضبط شده است.

۴- شرح المعلقات السبع، ص ۱۹۷ ملاحظه شود.

۵- او صلاء بن عمرو از شاعران قدیم در عصر جاهلی است. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۱۴۹، و الاغانی، چاپ دار الکتب،

و (علقمه بن عبده الفحل) (۱) در این شعر: از بحر طویل

۶۱۷ طحابك قلب في الحسان طروب بعيد الشّباب عصر حان مشيب

(۲) و سويد بن ابی کاهل در این شعر: از بحر رمل

۶۱۸ بسطت رابعه الجبل لنا فمددنا الجبل منها ما اتسع

(۳) و عمرو بن کلثوم (۴) در این شعر: از بحر وافر

۶۱۹ الاهبى بصحنك فاصبحينا و لا تبقى خمور الأندرينا

(۵) و عمرو بن معدی کرب (۶): از بحر وافر

۶۲۰ امن ريحانه الداعي السميع يؤزقني و اصحابي هجوع

(۷) (اصمعی) گفت: رشید به وجد آمد، پس گفت: (نزدیک شو که تو آدمی مستبد برای هستی!) گفت: (عظمت او در چشمم فزونی یافت، پس جعفر به این مصراع تمثّل جست:

۶۲۱ إلبث قليلا- يلحق الهيجا حمل (۸) وی با آن مثل کنایه می زند که ممکن است به آنچه در پی آن است دست یابد، پس رشید گفت: از بحر کاملم.

۱- - او شاعری از عصر جاهلیت است (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۱۴۵، و طبقات الشعراء، ابن سلّام، ص ۱۱۶) دیوان وی را ابن ابی شنب در سال ۱۹۲۵ م در الجزائر چاپ و منتشر ساخت.

۲- - المصّلیات، ص ۳۹۱.

۳- - المفضّلیات، ص ۱۹۱.

۴- - شرح حال وی در الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۱۵۷ ملاحظه شود.

۵- - شرح المعلقات السبع، ص ۱۵۰.

۶- - وی از طایفه مذحج و از سواران عرب معروف به شجاعت در عصر جاهلیت است. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۲۸۹ ملاحظه شود).

۷- - الاصمعیات، ص ۱۷۲، و الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۲۸۹ ملاحظه شود.

۸- - آن مثل، در نهج البلاغه، ج ۲، ص ۸۹۳ با ثبت (لبث) بجای (إلبث) و در المعجم الوسيط، ریشه (لبث): لبث قليلا یدرک الهيجا حمل، نقل شده است. - م.

۶۲۲ فاتتک و الله السوابق بعدها و جئت سکتا ذا زوائد اربع

و آثار خشم را در چهره اش دیدم، پس جعفر گفت: (به شرط بردباریت ای امیر مؤمنان؟) رشید گفت: (آیا تصور می کنی به غیر تو مجال دهد، و از تو دلتنگ باشد؟) جعفر گفت: (من بر یک شاعر - به عنوان این که در فن تشبیه بهترین تک بیتی را سروده - تصریح نمی کنم؛ و لیکن (از تک بیتی های فن تشبیه است) گفتار امرؤ القیس: از بحر طویل

۶۲۳ کأن غلامی إذ علا حال متنه علی ظهر باز فی السماء محلّق

(۱) و گفتار عدی بن الرقاع: از بحر کامل

۶۲۴ يتعاوران من الغبار ملاءه غیر آء محکمه هما نسجاها

۶۲۵ تطوی اذا وردا مکانا جاسیا و اذا السنابک أسهلت نشرها

(۲) و گفتار نابغه ذبیانی: از بحر طویل

۶۲۶ فانک شمس و الملوک کواکب إذا طلعت لم یبد منهّن کوب

(۳) اصمعی گفت: گفتم: (همه اینها نیکو و سرآمد است و جز اینها بهتر و برتر است (و برای تعیین بهترین تشبیه در تک بیتی) نیاز است که سخن از شعری به میان آید که سراینده اش آن را اختراع کرده باشد، و دیگری در مقام آوردن مثل آن بر نیامده، یا در مقام بر آمده، اما مانند آن شعر اختراع شده را نیاورده باشد؛) اما گفتار امرؤ القیس:

۶۲۷ علی ظهر باز فی السماء محلّق.

۱- دیوان او، ص ۱۷۳ ملاحظه شود.

۲- در نسخه اصل چنین است، اما در الطرائف، ص ۹۶ (بجای غیراء محکمه) بیضاء مخمله ضبط شده است. (مجله المجمع العلمی العربی، در دمشق، ج ۱۶، ص ۳۴۰-۳۵۰ ملاحظه شود؛ در آن مجله اشعار عدی بن الرقاع که استاد خلیل مردم جمع آوری کرده به چاپ رسیده است.)

۳- دیوان او، ص ۲۵ ملاحظه شود.

تشبیه در آن گفتار از شعر ابی دؤاد (۱) است:

۶۲۸ اذا شاء راکبه ضمّه کما ضمّ باز الیه الجناحا

(۲) و امّیا گفتار عدیّ بن الرّفاع (یتعاوران من الغبار ملاءه) تشبیه در آن سخن، از گفتار خنساء است که می گوید: (از بحر کامل

۶۲۹ جاری أباه فأقبلا و هما یتعاوران ملاءه الفخر

(۳) و نخستین کسی که به این معنی لب گشود، شاعری قدیم از طایفه عقیل بود که گفت: از بحر طویل

۶۳۰ ألا یا دیار الحیّ بالبردان عفت حجج بعدی لهّن ثمان

(۴)

۶۳۱ فلم یبق منها غیر نؤی مهدّم و غیر أثاف کالرکّی دفان

۶۳۲ و آثار هاب أورق اللّون سافرت به الرّیح و الأمطار کلّ مکان

۶۳۳ قفار مرورات یحاربها القطا و یضحی بها الجأبان یعترکان

۶۳۴ یتیران من نسج العجاج علیهما قمیصین أسمالا و یرتدیان

و امّا شعر نابغه؛ که می گوید: (کأنّک شمس و الملوک کواکب)، در آن معنی شاعری از شاعران (کنده) که عمرو بن هند را می ستاید، بر وی پیشی جسته، و به انتساب آن معنی به وی، از نابغه شایسته تر است، زیرا وی مبتکر آن می باشد؛ وی در آن معنی گفته است: از بحر طویل.

۱- - او جاریه بن الحجاج معروف به ابی دؤاد الأیادی است، برای شرح حال او الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۱۶۱، و شواهد المغنی، ج ۱، ص ۳۵۹، و دراسات فی الادب العربی، ص ۲۵۵ تألیف وون گرون بام، noVdnumdEeratsuG، muabenurG ملاحظه شود.

۲- - در نسخه اصل چنین است، امّا در دراسات فی الادب العربی چنین ضبط شده است: اذا شاء فارسه ضمّه کما ضمّ باز الیه الجناح

۳- - دیوان الخنساء، ص ۷۶.

۴- - البردان: نام اماکن بسیاری است، و آن شعر از: عمیر بن جعیل بن عمرو بن مالک بن الحارث بن حبیب بن عمرو بن غنم

بن تغلب است، معجم البلدان کلمه (البردان) ملاحظه شود.

۶۳۵ تکاد تمید الأرض بالناس إن رأوا لعمر و بن هند غضبه و هو عاتب

۶۳۶ هو الشمس راقث يوم سعد فافضلت على كل ضوء و الملوک کواکب

گفت: (گویی لقمه ای از سنگ به کام جعفر وارد ساختم، و هارون الرشید از فرط خوشحالی از بالای تختش به جنب و جوش آمد، و از شدت تعجب و خوشحالی نزدیک بود به پرواز در آید، و گفت: (ای اصمعی، اکنون آنچه گزینش من بر آن قرار گرفته بشنو) گفتم: (امیر المؤمنین باید بگوید، خدای توفیقش را نیکو گرداند) رشید گفت: (سه بیت شعر بر من مشخص شده که به خدای سوگند یاد می کنم، که با یکی از آنها گوی سبقت را می ربایم)، یحیی گفت: (ای امیر مؤمنان! بر همت خود خوار بشمار که خدای از چیزی جز برتری تو امتناع دارد) سپس هارون الرشید گفت: (آیا تشبیهی با پست ترین و کوچکترین و ناچیزترین مشبه، در بهترین جلوگاه، بزرگتر و عظیمتر از تشبیه عنتره سراغ داری؟! تشبیهی که هیچ پیشی جوینده ای، در آن تشبیه بر وی پیشی نجسته، و نه هیچ طمع ورزنده ای در برابری با آن طمع ورزیده است، و آن، هنگامی است که برای مگس بوستان دلباز تشبیه آورده در این شعر: از بحر کامل

۶۳۷ و خلا الذباب بها فليس ببارح غردا كفعل الشارب المترئم

۶۳۸ هزجا يحك ذراعه بذراعه قدح المكب على الزناد الأجدم

(۱) سپس گفت: (این تشبیه از تشبیهات عقیم است) گفتم: (چنان است آری امیر مؤمنان! و به بزرگواریت سوگند یاد می کنم که نشنیدم کسی شعری را به نیکوتر مناسبت از این صفت وصف نماید) گفت: (درنگ نما و شتاب مکن، آیا بهتر از گفتار حطیئه (۲) می شناسی؟ گفتاری که در آن کف دهان ناقه اش را وصف ۸)

۱- آن دو بیت از ابیات قصیده معلقه اوست. (دیوان عنتره، ص ۱۲۷، و شرح المعلقات السبع، ص ۱۷۹)

۲- او جرول بن اوس شاعر جاهلی- اسلامی است. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۲۳۸)

می کند، و آیا کسی از شاعران پیش از او و بعد از او را می دانی که تشبیهی مانند تشبیه وی آورده باشد جایی که می گوید:
از بحر طویل

۶۳۹ تری بین لحيها إذا ما ترغمت لغاما كبيت العنكبوت الممدد

(۱) پس گفتم: (به خدا سوگند کسی را سراغ ندارم که بر او پیشی گرفته، و یا قبل از او به آن تشبیه اشاره کرده باشد) پس گفت: (آیا تازه تر و دلنشین تر از تشبیه شَمَاح (۲) در مورد شترمرغی که پرش ریخته و اثر آن باقی مانده می شناسی؟ جایی که می گوید: از بحر بسیط

۶۴۰ کائما منثی أقماع ما مرطت من العفاء بليتها التآليل

(۳) پس گفتم: (نه، به خدای سوگند) پس متوجه یحیی بن خالد شد، و گفت:

(آیا ثابت شد؟) گفت: (ثابت شد) گفت: (برایت بیفزایم) گفت: (و کدام خیری است که امیر مؤمنان مرا نیفزوده است؟) گفت: (گفتار نابغه جغدی: از بحر طویل

۶۴۱ رمی ضرع ناب فاستقل بطعنه كحاشيه البرد اليماني المسهم

(۴) سپس متوجه فضل شد، و گفت: (ثابت شد؟) گفت: (ثابت شد) گفت:

(برایت بیفزایم؟) گفت: (بسته به نظر امیر مؤمنان است) گفت: (گفتار اعرابی: از بحر طویل

۶۴۲ بها ضرب اذنان العطاء كانه ملاعب ولدان تخط و تمصت.

۱- بجای (ترغمت) ترغمت نیز روایت شده است. (دیوان الحطیئه، ص ۴۹ ملاحظه شود)

۲- او (معقل) یا (هیشم) است، ابن سلام وی را در طبقه سوم شاعران عصر جاهلی قرار داده است، وی روزگار اسلام را دریافت، و اسلام آورد و مسلمانیش نیکو بود، و در زمان عثمان - رض - وفات یافت (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۲۲۲، الاغانی، چاپ دار الکتب، ج ۹، ص ۱۵۸، و الموشح، ص ۹۴ ملاحظه شود).

۳- بجای (اقماع ما مرطت) اقام ما مرحت نیز روایت شده است. (دیوان الشماخ، ص ۸۰)

۴- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان او، ص ۱۴۳ فاستمر ضبط شده است.

سپس رو به جعفر کرد و گفت: (ثابت شد؟) گفت: (ثابت شد) گفت: (آیا برایت بیفزایم؟) گفت: (نظر امیر مؤمنان عالی است) گفت: (گفتار عدی بن الرقاع:

از بحر کامل

۶۴۳ تزجی اغنّ کانّ إبره روقه قلم أصاب من الدواه مدادها

(۱) (اصمعی) گفت: (پس گفتم (ای امیر مؤمنان! این بیت شعری است که جریر بر سر آن بر عدی رشک برد) گفت: (چگونه؟) گفتم: (ابو عمرو ادعا کرده که جریر گفته است: (چون عدی به سرودن این اشعار آغاز کرد: از بحر کامل

۶۴۴ عرف الدیار توھما فاعتادھا من بعد ما شمل البلی أبلادھا

(۲) - (چون به سرودن این شعر آغاز کرد) پیش خود گفتم: (به مرکب سرکشی سوار شده، و بزودی از پای در می آید)، پس پیوسته از بیت شعر نیکویی به بیتی نیکو راه یافت تا این که گفت: (تزجی اغنّ کانّ إبره روقه)، گفت: پس بر حال وی ترحم کردم، و گمان بردم مایه شعری او برای اتمام آن شعرش کفایت نمی کند، پس چون گفت: (قلم أصاب من الدواه مدادها) شفقت من به حسد تبدیل شد.

(رشید) گفت: (خیر تو از آن خداست (آفرین بر تو) ای اصمعی!) سپس سر را به زیر افکند، و به سوی من برنگریست، و گفت: (آیا معتقدی با درافتادنت در مقتضای میل و اراده ام، عقل مرا می فریبی؟) گفتم: (هرگز؟ به خدای سوگند ای امیر مؤمنان تو از فریفته شدن برتری (۳) گفت: (نیکو بنگر) گفتم: (نگریستم) گفت:

(سبقت از آن کیست؟) گفتم: (از آن امیر المؤمنین است) گفت: (تو هم شریکی، تو را یکدهم آن سبقت است، و یکدهم بسیار است) سپس نگاهش را به یحیییم.

۱- الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۵۱۶ ملاحظه شود.

۲- آن داستان در معجم الشعراء، ص ۷۶ نیز ملاحظه شود.

۳- متن الجمان چنین است: (انک لتجلّ عن الحرش) و شاید آن اشاره به این مثل است: (هذا اجلّ من الحرش). ر ک: قاموس المحيط، ریشه (حرش). - م.

انداخت، و با تهدید و وعید گفت: (هم اکنون پول را فراهم کن، وای بر تو) (اصمعی) گفت: چیزی نگذشت، مگر این که کیسه های پول پیش روی او چیده شد، تا جایی که نزدیک بود میان من و او حایل شود، و روشنی صبح را دیدم که بر روشنی شمع چیره شد، پس به خادمی که بالای سرش بود اشاره کرد که پولها را در اختیار او قرار ده، و گفت: (آن مبلغ سه هزار هزار درهم است، آن سه کیسه پول را بگیر و به منزلت بازگرد)، وی از مجلس خود برخاست، و خدمتگزاران را دستور داد که در تسریع حمل آن پولها مرا کمک کنند، پس هر خادمی کیسه درهمی را برداشت در حالی که حمل آن بر وی آسان نبود. پس آن شب مبارکترین شبی بود که بامداد آن از دندانهای بی نیازی و ثروت لبخند زد.

(بیان) گفتار خدای - عزّ و جلّ - : (لَمَّا الشَّمْسُ يَبْغِي لَهَا أَنْ تُدْرِكَ): این آیه مربوط به تشبیه پیش از آن است؛ پس سخن درباره آن تشبیه لازم است به این بیان که: بازگشت ماه به هیأت هلال به سبب انحراف تابش نور در آن به سبب نزدیک شدنش به خورشید است، پس خدای - عزّ اسمه - از نزدیکی (ماه به خورشید) با بیان حالت (ادراک) خبر داده، و بیان داشته که آن نزدیکی از طرف خورشید نیست؛ بلکه از طرف ماه، و به سبب سرعت حرکت آن می باشد، پس خدای - تعالی - گفت: (و لا - اللیل سابق النهار) یعنی شب و روز بر نظمی استوار است که تناسب آن از بین نمی رود، و کیفیت آن تغییر نمی یابد؛ و ممکن است از آن جهت سبقت را به روز اختصاص داده باشد که وجود آن منوط به وجود خورشید است، بدون این که نام لیل و نهار بر زمان اطلاق شده باشد، و سبقت نهار از آن جهت لازم شد که شب از آن پدید می آید، و خدای - تعالی - سخنی گفته که اگر در آن تأمیل کنی میان آن دو سخن (سخن خدا و سخن بشر) تفاوت بسیار بینی که حاکی از اعجاز قرآن و ناتوانی بشر از آوردن مثل آن است. و حال عرب در روزگار پیامبر خدا (ص) چنین است؛ در حالی که ایشان خدایان فصاحت، و امیران بلاغتند، و

گویندگان و سراینندگان و کسانی که هیچ اندیشه و بیانی ایشان را شکست نمی دهد، و هیچ بیانی از ایشان در نمی آورد، از ایشان (قوم عرب) اند، با این وجود، عمق معانی قرآن را از نظر مهارت بیان و اقامه دلیل و برهان و جامعیت معانی در نمی یابند، با وجودی که دعوت عرب به آوردن مانند قرآن دعوت به امری بود که از شأن ایشان بیرون نبود، و با روش فطرتشان منافات نداشت، پس طبایع از مقابله با قرآن باز داشته و اندیشه ها از تقلید آن درمانده، و زبانها از تکلم به مانند آن بازگردانیده شد، و آن است معنای گفتار خدای - تعالی - : قُلْ لِّئِنْ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ وَالْجِنُّ عَلَىٰ أَنْ يَأْتُوا بِمِثْلِ هَذَا الْقُرْآنِ لَا يَأْتُونَ بِمِثْلِهِ وَلَا يُفْعَلُونَ كَانَتْ بَعْضُهُمْ لِبَعْضٍ ظَهِيرًا (۱). ۸.

تشیبه در سوره صافات

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : وَعِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عَيْنٌ. كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَّكْنُونٌ (۱):

خدای، زنان اهل بهشت را به این صفت وصف می کند که: علاوه بر داشتن حسن، نگاهشان را (از غیر شوهرانشان) باز می گیرند، و آن نه از جهت زشتی است؛ زشتی که ایشان را از بر آوردن نگاهشان باز دارد؛ بلکه به سبب پاکدامنی و آزر می ایشان است، آنگاه ایشان را به منظور تاکید صفت عَفَّتْ به تخم (شتر مرغ) مستور (زیر پرها) تشبیه کرده است، و با آن بیان خبر داده که ایشان در پوشش و محفوظ از آرایش ظاهرند. و وصف تخم مرغ را به صفت استتار، مبین پاکدامنی آن زنان قرار داده است. و این کلام در نهایت مناسبت و مطابقت وصف (مشترک میان مشبه و مشبه به) و در حدّ اعلاّی بلاغت معنای تشبیه و موافقت آن با واقع است.

و در تفسیر آمده است که: (خدای - تعالی - زنان بهشتی را به انحصار نگاهشان بر شوهران وصف کرده، و ایشان را از نظر نیکویی و پاکی و شادابی به تخم مرغ تشبیه نموده است.)

و بتحقیق این تشبیه زبانزد شاعران شده است.

عبادی (۲) گفته است: از بحر خفیفو

۱- - سوره الصافات (۳۷) آیه ۴۸ - ۴۹.

۲- - او عدی بن زید عبّادی شاعر جاهلی است. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۱۵۰ و معجم الشعراء، ص ۹۰، و مقدمه دیوان او)

۶۴۵ کدمی العاج فی المحارب او کال ... بیض فی الرّوض زهره مستنیر

(۱) و بتحقیق گروهی از اصحاب معانی (۲) این بیت را نیکو شمرده، و درباره آن گفته اند که وی (شاعر) رنگهای جامه هایی که در تن آن زنان (موصوف در شعر) است، به رنگهای شکوفه های بوستان و درخشندگی رنگهای سرخ و زرد آن تشبیه کرده است. و جای تخم مرغ را در بوستان قرار داده تا برای وصف پاکیزگی آن نیکوتر باشد؛ چنان که آن زن اوسی گفته است: (بهترین چیزها کاخهای سفید در بوستانهای سبز است)، جز این که تخم مرغ در این باب (وصف آن به پاکیزگی) به وصفی نیکوتر و جامعتر از وصفی که قرآن به آن لب گشوده، وصف نشده است. پس بدرستی که لفظ (مکنون) متضمّن معنای سلامت و پاکی از جمیع عوارضی است که از آب و تابش می کاهد، و روشنایش را مکدر می سازد؛ علاوه بر آن نکته ای که سخن درباره آن، در نخستین تأویل آن آیه گذشت، و عبارت (مکنون) افزون بر تشبیهی است که شاعر ایراد کرده است؛ زیرا زنان بهشت بی نیاز از وصفی اند که شاعر با تشبیه، به آن اشاره کرده است؛ زیرا جمال بهشت از بوستان با طراوت تر، و منظره اش درخشنده تر است؛ با وجودی که شاعران، تشبیه زنان را به تخم مرغ در شکلهای گوناگون بسیاری آورده، و مشبه به را به وصفهایی که دالّ بر کیفیت (حسن) آن دارد، متّصف نموده اند (- با وجود آن) تشبیهی به بلاغت تشبیه قرآن نیاورده اند، و نتوانسته اند لفظ مکنون را از این جا تغییر دهند؛ در حالی که آن تشبیه را به وجوه مختلف کوتاه و طولانی آورده اند، و آن تشبیه را به آبشخوار سخن آورده، و از آن خارجش ساخته اند؛ زهیر گفته است: از بحر کامل

۶۴۶ أو بیضه الأدحیّ بات شعارها کنفا النّعامه جوّو و عفاء

(۳) و شاعر دیگر گفته است: از بحر طویل .۰

۱- دیوان او، ص ۸۴ ملاحظه شود.

۲- معنای (اصحاب المعانی) در پاورقی توضیح بیت ۲۳۷ بیان شد. - م.

۳- در نسخه اصل (هواء) ضبط شده است. رک: شرح دیوان زهیر، ص ۳۴۰.

۶۴۷ و لا بیضه بالوعس من فوق مطرق یجللها رقّ الجناح ظلم

۶۴۸ بأحسن منها یوم قالت بدلّها کأنّک مذ خفت العراق سقیم

و مخبّل (۱) نیز از زنی یاد کرده و گفته است: از بحر کامل

۶۴۹ و تریک وجها کالوذیله لا ظمآن مختلج و لا جهم

۶۵۰ او بیضه الدعص التي وضعت بالارض لیس لمسها حجم

۶۵۱ نسقت قرائنها و ادفاها هیق کأنّ جناحه هدم

و ابن میاده (۲) در تشبیهی همانند آن گفته است: از بحر سریع

۶۵۲ کأنّها وهی علی طیبتها یفوح منها المسک و العنبر

۶۵۳ بیضه ادحیّ لها حاضن هجّع ذو هدب ازعر

۶۵۴ فی روضه خضراء موسومه بات یدتیها اذا تمطر

۶۵۵ حتّی اذا الصبح بدا ضوءه لاح و منها واضح ازهر

۶۵۶ اقلع عنها و هی فی رأدها لها شعاع و لها منظر

و عبد بنی الحسحاس (۳) گفته است: از بحر طویل

۶۵۷ فما بیضه بات الظلم یحفّها و یرفع عنها جوّوا متجافیا

(۴)

۶۵۸ و یجعلها بین الجناح و دفه و یفرشها وحفا من الرّفّ وافید.

۱- - او ربیع بن ربیع شاعر بزرگی از شاعران عصر جاهلی- اسلامی است. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۳۳۳، و الاغانی، چاپ دار الکتب، ج ۱۳، ص ۱۸۹)

۲- - وی الزّماح بن یزید است در الاغانی، ج ۲، ص ۲۲۷ نام وی الزّماح بن ابرد ضبط شده است، عصر بنی العبّاس را درک کرد. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۶۵۵، و طبقات الشعراء ابن المعتز، ص ۱۰۶، و الاغانی، چاپ دار الکتب، ج ۲، ص ۲۶۱).

- ۳- - او ابو عبد الله سجيم است، و در حدود سال ۳۵هـ- و گفته شده: سال ۴۰هـ- کشته شد. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۳۲۰ و مقدمه ديوان او)
- ۴- - ديوان سجيم عبد بنى الحساس، ص ۱۸ ملاحظه شود.

۶۵۹ و یرفع عنها و هی بیضاء طله و قد صادفت قرنا من الشمس ضاحیا

(۱)

۶۶۰ باحسن منها یوم قالت ارائح مع الרכب او ثاو لدینا لیالیا

و نخستین کسی از شاعران که به آن تشبیه لب گشود امرؤ القیس است، در این شعر: از بحر طویل

۶۶۱ کبکر المقاناه البیاض بصفرة غذاها نمیر الماء غیر محلل

(۲) و آن تشبیه بر وجهی از زشتی و تکلف و تصنع است که ملاحظه می کنی! و اما شعر وی که می گوید: از بحر طویل ۶۶۲ و بیضه خدر لا- یرام خباؤها (۳) آن شعر از باب استعاره است، و بتحقیق ذو الرّمه وصف زنان را به سفیدی، کنایه از تخم شترمرغ آورده و گفته است: از بحر طویل

۶۶۳ و بیض رفعنا بالضحی عن متونها سماوه جون کالخباء المقوض

(۴) و نیز ذو الرّمه شعری سروده، و تخم شترمرغ را به ستارگان تشبیه کرده، و از شترمرغ نیز سخن به میان آورده و گفته است: از بحر طویل

۶۶۴ یغادر فی الادحی بیضا کانه نجوم الثریا لاح بین السحاب

(۵) ابن المعتز این تشبیه را معکوس آورده و گفته است: از بحر کاملم.

۱- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان او، ص ۸ (بجای و یرفع) فیرفع و (بجای صادفت) واجهت ضبط شده است.

۲- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان امرؤ القیس (غیر المحلل) ضبط شده است.

۳- دیوان امرؤ القیس، ص ۱۳ ملاحظه شود.

۴- دیوان ذی الرّمه، ص ۳۲۴.

۵- در نسخه اصل چنان است، اما در دیوان او، ص ۶۵ چنین ضبط شده است: تبادر بالأدحی بیضا بقفره کنجم الثریا لاح بین السحاب در (دیوان ذی الرّمه) چاپ دمشق ج ۱، ص ۲۱۹ بجای تبادر (تعالیه) ضبط شده است. م.

۶۶۵ و ترى الثريا في السماء كأنها بيضات أذحي يلحن بفدند

(۱) و شعر در این باب بسیار است، و تو را کافی است آن قدر که به سر منزل مقصودت برساند.

تشبیه دیگری در این سوره:

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : إِنَّهَا شَجْرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ. طَلَعَهَا كَأَنَّهُ رُؤْسُ الشَّيَاطِينِ (۲):

ابن عباس گفته است: (اهل مکه را کوههایی بود بدمنظره و چون وقتی به آنها می نگریستند چشم اندازی زشت داشت آنها را رؤوس الشیاطین (: سرهای شیطانها) می نامیدند، پس خدا میوه درخت زقوم را به سبب زشتی منظره به آن کوهها تشبیه نمود، و ممکن است آن تشبیه، بر این معنی حمل شود که: اعراب هر چه را بزرگ می شمردند، شیطان می نامیدند، و به شیطان تشبیه کردن آنها بر سیل تخویف است و آن وجه نیکویی است. شاعر گفته است: از بحر رجز ۶۶۶ ما ليله الفقير الا شیطان (۳) فقیر) نام چاهی معروف است.

امرؤ القیس شعری سروده، و از مردی یاد کرده: از بحر طویل

۶۶۷ أیقلنی و المشر فی مضاجعی و مسنونه زرق کانیاب اغوال

(۴) غول به معنای شیطان است، و مقصودش این است که آن نیزه ها از جهت ترس آفرینی همچون شیطانهاست.

و چون خدای - تعالی - از درخت زقوم یاد کرد، مشرکان درباره آن سخنها ۳.

۱- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۳۳ (بیض بأذحي) ضبط شده است.

۲- سوره الصافات (۳۷) آیه ۶۴-۶۵.

۳- لسان العرب، ریشه (فقر) مصراع دوم آن بیت چنین است: (مجنونه تودی بروح الانسان)

۴- دیوان او، ص ۳۳.

گوناگونی گفتند: برخی گفتند: (آتش درخت را می خورد، چگونه درخت در آن می روید؟) و از آن رو خدای- سبحانه- گفت: وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا الَّتِي أَرَيْنَاكَ إِلَّا فِتْنَةً لِلنَّاسِ وَ الشَّجَرَةَ الْمَلْعُونَةَ فِي الْقُرْآنِ (۱) و مقصود از (الشجره الملعونه) درختی است که خورنده آن ملعون است، و خدای- عزّ و جلّ- در سوره ای دیگر گفته است: إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْآثِمِ. كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ. كَغَلْيِ الْحَمِيمِ (۲). و خدای- تعالی- گفته است: فَإِنَّهُمْ لَأَكِلُونَ مِنْهَا فَمَالٌؤَنَّ مِنْهَا الْبُطُونَ (۳).

و (زقوم) عبارت از هر چیزی است که با تنفر شدید خورده شود، و از این رو گفته می شود: (قد تزقم هذا الطعام تزقما) و معنای آن جمله این است که آن غذا در حکم غذایی است که با بی میلی شدید خورد، شده است: زیرا دهانش را با آن پر می کند، و با آرز و حرصی که دارد آن را می خورد، و از این جاست که یکی از مشرکان اشتباه کرد، و خرما و کره ای آورد و گفت: (و ما نعرف الزقوم الا هذا تزقمو) (: زقوم را جز این نمی دانیم، پس دهانهایتان را از آن پر کنید).

و (مهل) چیزی است که آب می شود، تا جایی که به حرارت آتش روان می گردد، و آن را مهل می گویند، از آن رو که در آتش می ماند تا آب می شود، و عرب هر خوراک نکوهیده ای مانند ربا و غضب و مانند آن را چنین وصف می کند که در شکمها جوش می آید، همچنان که عرب بر وجه استعاره می گوید: (کینه در دلش می جوشد، دشمنی در دلش می جوشد؛ شاعر گفته است: از بحر کامل

۶۶۸ و أَلَدَّ ذِي حَنْقٍ عَلَيَّ كَأَنَّمَا تَغْلِي عِدَاوَهُ صَدْرَهُ فِي مَرَجَلٍ

و ابن کثیر، و عبد الله بن عامر از عاصم (یغلی) به یاء و دیگر قاریان به تاء (تغلی) قراءت کرده اند، وجه اول بنا بر مذکر بودن لفظ (مهل) و وجه دوم به اعتبار مؤنث بودن لفظ (شجره) است. ۶.

۱- - سوره الإسراء (۱۷) آیه ۶۰.

۲- - سوره الدخان (۴۴) آیه ۴۳-۴۶.

۳- - سوره الصافات (۳۷) آیه ۶۶.

تشیبه در سوره فصلت

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : وَ لَا تَشْبَهْ بِالْحَسَنَةِ وَ لَا السَّيِّئَةِ، اذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ فَإِذَا الَّذِي بَيْنَكَ وَ بَيْنَهُ عَدَاوَةٌ كَأَنَّهُ وَلِيٌّ حَمِيمٌ (۱).

معنی این است (لا تستوی الحسنه و السیئه (: نیکی و بدی یکسان نیست)) بنا بر این (لا) زائد، و مؤکد معنی می باشد.

و معنای گفتار خدای - تعالی - : (اذْفَعْ بِالَّتِي هِيَ أَحْسَنُ) این است که (إدفع السیئه بالتی هی احسن (: بدی را با بدیی که بهتر از آن است دفع کن)).

شاعر گفته است: از بحر طویل

۶۶۹ و حی بنی الأضغان تسب عقولهم تحیتک الحسنی فقد ترقع النعل

(۲) (حسنة) به معنای سازگاری و (سیئه) به معنای خشونت است، پس خدای بندگانش را به این ادب، مؤدب ساخته است، و پیامبر (ع) گفت: (إِنَّكُمْ لَنْ تَسْعُوا النَّاسَ بِأَمْوَالِكُمْ فَسَعَوْهُمْ بِأَخْلَاقِكُمْ). (۳) و پیامبر (ص) گفت: (... بالحنیفیه).

۱- - سوره فصلت (۴۱) آیه ۳۴.

۲- - در عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۸ نقل شده است که: (علاء بن الحضرمی بر پیامبر (ص) وارد شد، پیامبر گفت: (آیا چیزی از قرآن را می خوانی؟) وی سوره (عبس) را قرائت کرد، و از پیش خود افزود: (و هو الذی اخرج من الجبلی نسمة تسعی من بین شراشیف و حشی)، پیامبر (ص) بر او بانگ بر آورد و به او گفت: (بس کن، که قرائت آن سوره کافی است) سپس گفت: (آیا چیزی از شعر روایت می کنی؟) وی این بیت را خواند: (و حی)، پس پیامبر (ص) گفت: (بدرستی که برخی از شعرها حکمت است).

۳- - النهایه، ج ۵، ص ۱۸۴ ملاحظه شود.

السَّهْلَه) (۱)، و مردی به او گفت: (ای پیامبر خدا مرا موعظه کن)، گفت: (خشم مگیر) گفت: (بیفزا) گفت: (افزون بر آن وجود ندارد) و از سخنان اکثم بن صیفی (۲) به فرزندش این است که: (ای پسرک من دشمنت را با گشاده رویی ملاقات کن، و آنچه در سینه است از او پوشیده دار). سالم بن وابصه درباره پسر عمویی که داشت و با سالم دشمنی می ورزید، و بر او ستم روا می داشت، و سالم با او مدارا می کرد، و دشمنی را از دلش جدا می ساخت تا سرانجام بر سر دوستی بازگشت (- درباره آن پسر عمو) گفت: از بحر بسیط

۶۷۰ داویت صدرا مینا غله حقدما منه و قلمت أظفاراً بلا قلم

۶۷۱ فأصبحت قوسه دونی مقوسه ترمی عدوی جهلا غیر مکتتم

(۳) و عمر بن ذر گفته است: (بدرستی که من کسی را که خدا را درباره ام نافرمانی کرد به بیش از این کیفر نمی دهم که خدا را درباره او فرمان برداری کنم.

و شعبی به گروهی که از او عیب جویی می کردند گذر کرد. پس وی شعر کثیر را خواند: از بحر طویل

۶۷۲ هینئا مریئا غیر داء مخامر لعزه من اعراضنا ما استحلّت

(۴) و روزی مردی سخنی را به گوش او رساند، شعبی به او گفت: (اگر راست می گویی خدایم پیامرزد، و اگر دروغ می گویی خدایت پیامرزد).

و حکایت شده که مردی حسن بصری (۵) - رحمه الله - را دشنام داد، و بر ناسزا بیفزود، حسن به او گفت: (تو که چیزی فرو نگذاشتی، اما آنچه خدای (درباره) ۱)

۱- - در نهایت، ج ۱، ص ۴۵۱: (بعث بالحنفیة السّمحة السّهله).

۲- - او اکثم بن صیفی متوفی به سال ۵۹ ه. است. (الاصابه، ج ۱، ص ۱۱۳)

۳- - در حاشیه نسخه اصل: (جهدا) ضبط شده است.

۴- - دیوان کثیر، ج ۱، ص ۴۹، و الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۴۲۲، و النوادر، ابو علی القالی، ج ۲، ص ۱۰۴.

۵- - او الحسن بن یسار البصری یکی از دانشمندان فقیه ادیب شجاع و از اولیاء است. (امالی المرتضی، ج ۱، ص ۱۰۶، و حلیه الاولیاء، ج ۲، ص ۱۳۱)

(من می داند بیشتر است).

و احنف بن قیس (۱) گفته است: (چه بسا بردباری که از ترس بردباری سخت تر بر خود هموار ساختم) وی می گفت: (بردباری را برای خود یاری کننده تر از مردان یافتم) وی روزی گفت: (بردباری را از قیس بن عاصم المنقری (۲) آموختم، هنگامی که وی در حیاط خانه اش نشست و جامه به تن گرفته بود، گروهی نزد او آمدند که در میان ایشان کشته ای و مرد دست بسته ای بود، به او گفته شد: (این پسر توست که پسر عمویش او را کشته است) پس به خدا سوگند عاصم جامه اش را ننگشود تا گوینده از سخنش فراغت یافت، آنگاه به پسرش که در مجلس حاضر بود روی آورد و گفت: (برخیز و بند از پسر عمویت بردار و برادرت را به خاک بسپار و صد شتر برای مادرش ببر که وی زنی بیگانه است)، سپس این شعر را خواند: از بحر سریع

۶۷۳ آنی امرو لا یطبی حسبی دنس یغیره و لا افن

(۳)

۶۷۴ من منقر فی بیت مکرمه و الغصن ینبت حوله الغصن

۶۷۵ خطباء حین یقول قائلهم بیض الوجوه اعفه لسن

(۴)

۶۷۶ لا یفطنون لعیب جارهم و هم لحفظ جواره فطن

(۵)ت.

۱- - او احنف بن قیس المنقری التیمی یکی از بزرگان زیرک و فصیح است، و در صفت بردباری به او مثل زده می شود،

سال ۷۲ ه وفات یافت، (طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۶۶، و وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۲۳۰)

۲- - او قیس بن عاصم بن سنان، شاعر دلیر و اسب سوار بردبار است، روزگار جاهلیت و اسلام را درک کرد. (الآغانی، چاپ

دار الکتب، ج ۱۴، ص ۶۹)

۳- - در نسخه اصل چنین است، اما در شرح دیوان الحماسه، ج ۴، ص ۱۵۸۸، و مجمع الامثال، ج ۱، ص ۲۲۰ چنین است: آنی

امرؤ لا یعتری خلقی دنس یفنده و لا افن

۴- - در نسخه اصل چنین است، امّا در الحماسه و مجمع الامثال به این روایت نقل شده است: خطباء حین یقول قائلهم بیض

الوجوه مصاقع لسن

۵- - در نسخه اصل چنین است، اما در مجمع الامثال (و هم لحسن جواره فطن) ضبط شده است.

آنگاه روی به قاتل آورد و گفت: (خویشاوندی خود را کشتی و پیوند خویشاوندی را بریدی و از افراد خود کاستی، خدای جز تو را دور نگرداند.) (۱)

و درباره قیس بن عاصم، شاعر می گوید: از بحر طویل

۶۷۷ علیک سلام الله قیس بن عاصم و رحمته ما شاء ان یترحما

(۲)

۶۷۸ تحیه من ألبسته ثوب نعمة اذا زارعن شحط بلادك سلما

(۳)

۶۷۹ فلم یک قیس هلکه هلک واحد و لکنه بنیان قوم تهدما

(۴) و احنف می گفت: (برای کسب بردباری و حلم به نزد قیس بن عاصم رفت و آمد کردیم چنان که فقیهان بسوی فقه رفت و آمد می کنند).

و عبد الله بن بکر برایم نقل کرد؛ گفت: (متشمس بن معاویه عموی احنف برت).

۱- آن داستان را سید مرتضی (الشریف المرتضی) در کتاب الامالی، ج ۱، ص ۷۶، و ابو الفرج در کتاب الاغانی، ج ۱۴، ص ۷۴، چاپ دار الکتب، و میدانی در کتاب مجمع الامثال، ج ۱، ص ۲۲۰ نقل کرده اند.

۲- در الاغانی، ج ۱۴، ص ۸۳ آمده است: (میان قیس بن عاصم و عبده بن طیب کشمکش بود، قیس بن عاصم از او دوری گزید، سپس عبده دیه خونی را در میان قومش به عهده گرفت، و در طلب آنچه به عهده گرفته بود خارج شد، و شترانی را جمع آوری کرد، قیس بن عاصم گذرش به او افتاد و او برای کامل شدن دیه در جست و جو بود، قیس گفت: (عبده برای چه در طلب است؟) به او خبر داده شد؛ قیس تمام دیه را از مال خودش بسوی او پیش آورد، و گفت: (به او بگوئید: (از آنچه نزد او جمع شده بهره مند شود و این شتران را به نزد قوم براند) عبده گفت: (هان به خدا سوگند اگر آشتی من با او پس از این کار بر من ننگ نبود، با وی آشتی می کردم، و لیکن اکنون بسوی قوم خود باز می گردم، سپس می آیم و با او آشتی می کنم) وی شتران را برد، سپس بازگشت، و با مرگ قیس روبرو شد، پس بر سر قبر او ایستاد، و این اشعار را خواند: (علیک)) ابو الفرج پس از آن، در صفحه ۹۰ می گوید: (چون قیس وفات کرد، مرداس بن عبده بن منبه برای او مرثیه خواند و گفت: (و ما کان قیس)) آن اشعار منسوب به عبده بن الطیب است. (الحماسه البصریه، ج ۱، ص ۲۰۷)

۳- در نسخه اصل چنان است، اما در الحماسه البصریه، ج ۱، ص ۲۰۷ (تحیه من غادرته غرض الردی) ضبط شده است.

۴- در نسخه اصل چنان است، اما در الحماسه البصریه فما کان قیس ضبط شده است.

وی برتری داشت، و ابو موسی به او دستور داد اسبهایی را میان بنی تمیم تقسیم کند، مردی از بنی سعد گفت: (چه چیز تو را از اعطای اسبی به من باز داشت)؛ پس بسوی او خیز گرفت و صورتش را خراشید، بنی تمیم بسوی او برخاستند تا دستگیرش کنند، احنف گفت: (من بر ضدّ یک نفر نباید یاری شوم) سپس وی را نزد ابو موسی برد، ابو موسی از او پرسید: (این چیست بر چهره ات؟) گفت: (سخن از این موضوع را رها کن، پسر عمویم بر من خشم گرفته است، او را بر اسبی سوار کن) و ابو موسی چنان کرد.

و عشاری به نقل از ابو هریره برایم نقل کرد؛ گفت: (مردی نزد پیامبر خدا (ص) آمد، و از او درباره خونی (قتلی) کمک خواست، پیامبر چیزی به او بخشید، و گفت: (آیا به تو نیکی کردم؟) گفت: (نه؛ نه نیکی کردی و نه نیکویم بخشیدی) برخی از مسلمانان خشم گرفتند، و قصد او کردند، پیامبر (ص) به ایشان دستور داد از او دست بردارند و رهسپار خانه خود شد، و اعرابی را فرا خواند، و بر عطایش افزود، سپس گفت: (آیا به تو نیکی کردم؟) گفت: (بلی، خدا تو را از خانواده و تباری پاداش خیر دهد) پس پیامبر (ص) گفت: (ما به تو بخشش کردیم، و تو گفתי آنچه گفتم، و از آنچه گفتمی در دل اصحاب من چیزی نشسته است، پس در پیش آنها بگو آنچه نزد من گفتمی، تا آنچه از تو در سینه گرفته اند، بیرون رود)، پس چون مرد اعرابی آمد، پیامبر خدا (ص) گفت: (رفیق شما از ما چیزی خواست، و ما به او بخشیدیم، او گفت آنچه گفت، و ما او را فرا خواندیم، و به او بخشیدیم و او خوشنود شد، آیا چنان است؟) اعرابی گفت: (بلی، خدای تو را از سوی خانواده و تباری پاداش خیر دهد) پس پیامبر (ص) گفت: (داستان من و این اعرابی داستان مردی است که ناقه اش رمید، و مردم ناقه را دنبال کردند، و آن کار جز بالا گرفتن رمش و گریز ناقه اثری نداشت، پس صاحب ناقه گفت:

(مرا با ناقه ام واگذارید که من نسبت به آن مهربانترم) پس دسته ای علف

(ثمام) (۱) از زمین گرفت، و شتر را با صدای مخصوص (هوبی هوبی) بسوی خود فرا خواند، و شتر آمد، و ندای صاحبش را اجابت کرد، وی پالانش را بست، و بر آن سوار شد. و اگر من از شما اطاعت می کردم، و او را می کشتم، داخل آتش می شد.

و این کار پیامبر (ص) و نظائر آن سرمشق برای همه در به کار بردن مدارا و مقابله با نیکویی است. و خشونت بر طبیعت عرب چیره، و بردباری در سران و خواص ایشان وجود داشت؛ نه در میان توده و عامیان ایشان.

و تشبیه در آیه برای بیان مشابَهت (دو حالت) است، و از آن رو صفت (دوستی) را با دو لفظ تأکید نمود؛ تا دلالت بر قوّت سبب تحقّق تشبیه (مقابله به وجه احسن) کند، و ترغیب در تمسّک به آن دستور العمل باشد. م.

۱- - ثمام: نام گیاهی است که در فارسی به آن (یز) گویند. (منتهی الارب (ثمم)). - م.

تشیبه در سوره محمد (ص)

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ (۱).

تشبیه کافران به چارپایان در صفت خوردن، تعبیر از وصف آنها به پستی و در مقام تحقیر ایشان در این حالت، و بیان این معنی است که ایشان همانند چارپایان از روی حرص و ولع غذا می خورند؛ زیرا غذا خوردن بر دو قسم است: خوردن از روی حرص و ولع، و خوردن از روی حکمت و خرد. خوردن از روی حرص و ولع، دلیل آن شهوت است، و خوردن از روی حکمت، دلیل آن شهوت و حکمت است.

و عرب کم خوری و سبکباری را می ستاید، چنان که حرص ورزیدن در خوردن و پرخوری و ولع را نکوهش می کند؛ شاعر در حالی که مردی را وصف می کند گفته است: از بحر طویل

۶۸۰ تراه خمیص البطن و الزاد حاضر عتید و یغدو فی القمیص المقدد

و شاعر دیگر گفته است: از بحر بسیط

۶۸۱ تکفیه حزه فلذ إن ألم بها من الشواء و یروی شربه الغمر

و اصمعی از شعر برخی از شاعران عرب قراءت کرد: از بحر طویل

۶۸۲ إذا ما امتدقنا کل یومین مذقه لخمس تمیرات صغار

(۲) کوانز (۳).

۱- - سوره محمد (۴۷) آیه ۱۲.

۲- - در محاضرات الادباء، ج ۲، ص ۶۳۴ بیت فوق چنین ضبط شده است: اذا ما امتدقنا کل یوم مذیقه و خمس تمیرات صغار هوامز. م.

۳- - در حاشیه (نسخه اصل) مکتوب است: و یروی: کل یوم مذیقه).

۶۸۳ فنحن ملوك الناس خصبا و نعمه و نحن رجال الحرب عند الهزاهز

(۱) و از جمله سخنانی که همانند مثل در میان عرب جریان دارد گفتار آنهاست:

(البطنه تذهب الفطنه)، و یکی از ایشان (حکمای عرب) گفته است: (الشَّبَعُ داعیه البشم و البشم داعیه السَّقْمِ)، و حارث بن کله

(۲) گفته است: (خیر الدواء الأزم و شرّ الدواء ادخال الطّعام علی الطّعام).

و یکی از ایشان (عرب) به فرزندش وصیت کرده و گفته است: (یا بنی عوّد نفسک الأثره و مجاهده الشّهوه و لا تنهش نهش السّباع، و لا- تخضم خضم البراذین و لا- تدمن الأکل ادمان النّعاج و لا تخضم خضم الجمال، إنّ الله جعلک إنسانا فلا تجعل نفسک بهیمه، و احذر سرعه الكظّه و سرف البطنه فقد قال بعض الحكماء إذا كنت بطینا فعّدّ نفسک مع الزّمنی).

و اصمعی گفته است: (به من خبر رسیده که حسن گفته است: (إنّ قوما لبسوا هذه المطارف العتاق و العمائم الرقاق، و أوسعوا دورهم، و ضیقوا قبورهم، و أسمنوا دوابّهم، و اهزلوا دینهم، طعام احدهم غصب و خادمه سخره یتکئ علی شماله و یأکل من غیر ماله حتّی إذا أدركته الكظّه قال: (یا جاریه هاتی حالوما، ویلک! و هل تحطم الّا دینک؟ این مساکینک این یتاماک؟ این ما امرک الله به؟ این، این؟).

و عروه بن الورد (۳) در خطاب به مردی از قومش گفته است: از بحر طویل

۶۸۴ انّی امرؤ عافی إنائی شرکه و انت امرؤ عافی إناءک واحد

۶۸۵ أتَهزأ منّی أن سمنت و أن تری بوجهی شحوب الحقّ و الحقّ جاهد

۶۸۶ أقسم جسمی فی جسوم کثیره و أحسو قراح الماء و الماء بارد

(۴) د.

۱- - بالای کلمه (النّاس) الارض ثبت شده است.

۲- - وی طیب مشهور عرب است، که در حدود سال ۵۰ ه وفات یافت. (طبقات الاطباء، ج ۱، ص ۱۰۹)

۳- - او از بنی عبس است، وی به (عروه الصعاليك لقب می گرفته و از شاعران روزگار جاهلیت است. (الشعر و الشعراء؛ ج ۲، ص ۵۶۶)

۴- - آن ابیات در دیوان عروه بن الورد، ص ۵۱، و عیون الاخبار، ج ۳، ص ۲۶۴ ملاحظه شود.

و شاعر دیگری گفته است: از بحر طویل

۶۸۷ بیت هضمیم الکشح مضطمر الحشا من الجوع أخشى الذمّ ان أتضلعا

(۱) و مانند آن است گفتار شاعر دیگر: از بحر طویل

۶۸۸ لقد كنت أختار القرى طاوى الحشا محافظه من أن يقال لئيم

(۲) و شاعر دیگری در حالی که همسرش را مخاطب قرار می دهد، گفته است:

از بحر طویل

۶۸۹ إذا ما صنعت الزّاد فالتمسى له أکیلا فإئنی لست آکله وحدى

۶۹۰ أنا طارقا او جار بیت فائنی أخاف مذمّات الأحادیث من بعدی

(۳) و گفتار عرب در این باب بسیار است و معروف، و سبب این که در این مقام، عرب خوش دارد با زهد در تناول غذا، و صرفه جویی در آن مورد ستایش قرار گیرد این است که ایشان مشتاق انفاق توشه خویشند، و از اختصاص دادن (غذا و توشه) به خود و منع آن از افراد شب سررسنده، و همسایگان امتناع می ورزند، و مایلند با تحمّل گرسنگی آن حالتی را از گرسنگی نیازمندان به یاد آورند که شکمخوارگی و پرخوری را از یادشان ببرد. و چنان است آن داستان که درباره غتیه دختر عفیف (۴) مادر حاتم طائی نقل شده که از نشانه های جود و بخشش وی این بود که چیزی (ازت).

۱- شرح دیوان الحماسه، ج ۴، ص ۱۷۱۲ ملاحظه شود، در آن کتاب (آن اشعار) به کسی منسوب نشده است.

۲- شرح دیوان الحماسه، ج ۴، ص ۱۷۱۵ ملاحظه شود، در آن کتاب به کسی منسوب نشده است.

۳- آن دو بیت از حاتم طائی است و همسرش ماویه دختر عبد الله را مخاطب قرار داده است. (دیوان او، ص ۴۳، و عیون الاخبار، ج ۳، ص ۲۶۳) آن دو بیت در نسخه اصل، و در دیوان چنان است، اما در عیون الاخبار چنین ضبط شده است: اذا ما صنعت الزّاد فالتمسى له اکیلا فائنی غیر آکله وحدى بعیدا قسیا او قریبا فائنی أخاف مذمّات الاحادیث من بعدی

۴- در نسخه اصل چنین است، و در عیون الاخبار، ج ۱، ص ۳۳۶ (عتبه) نقل شده، و مصحح یاد کرده که غتیه نیز روایت شده است، و در الاغانی، چاپ بیروت، ج ۱۶، ص ۱۸۹ عتبه ضبط شده است.

(مال) برای خود نگاه نمی داشت؛ برادرانش وی را باز داشتند، و به زندانش در افکندند، و از خوردن غذا مانعش شدند، سپس وی را آزاد ساختند، و دسته ای شتر به وی دادند، زنی از طایفه هوازن نزدش آمد، آن دسته شتر را به او بخشید و گفت: از بحر طویل

۶۹۱ لعمری لقدما عَضْنِي الْجُوعُ عَضَّهُ فَآلَيْتُ أَنْ لَا أَمْنَعُ الدَّهْرَ جَائِعًا

۶۹۲ فهل ما يرون اليوم ألاً طبيعه و كيف بتركي يا ابن أمّ الطبايعا

(۱) و چون این حالت (بذل و ایثار و تحمّل گرسنگی) از شریفترین ستایشهای بیانی و ارزنده ترین وصفی است که به زبان شعر می آید (- از این رو) نفی آن از کسی که درباره اش سخن گفته می شود، از رساترین صفات نکوهش و عمیقترین درجات هجو و دشنام است؛ همانند شعر اعشی درباره علقمه بن علاثه (۲): از بحر طویل

۶۹۳ تبتون في المشتى ملاء بطونكم و جاراتكم غرثى يبتن خمائصا

(۳) و مانند آن است گفتار شاعر دیگر: از بحر بسیط

۶۹۴ و ضيف عمرو و عمرو ساهران معا فذاك من كظّه و الضيف من جوع

(۴) و اخطل با توجه به زیاده روی او در هجو و ذمّ گفته است: از بحر بسیطوع

۱- - در نسخه اصل چنین است، اما در عیون الاخبار، (و لا ما ترون الدهر) و در الاغانی، ج ۱۶، ص ۱۹۰ (و ماذا ترون اليوم) ضبط شده است.

۲- - او علقمه بن علاثه العامری است، و میان او و عامر بن الطفیل مفاخره ای برقرار بوده است، (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۱۸۲)

۳- - دیوان الاعشی، ص ۱۴۹، و عیون الاخبار، ج ۳، ص ۲۶۱.

۴- - در نسخه اصل و عیون الاخبار، ج ۳، ص ۲۶۱ چنان است، اما در دیوان دعبل، ص ۱۷۰، و البخلاء بغدادی، ص ۷۲ چنین است: و ضيف عمرو و عمرو يسهران معا عمرو لتخمته و الضيف للجوع

۶۹۵ قوم إذا استنبح الاضياف كلبهم قالوا لا مهم بولى على النار

(۱) و به جریر گفته شد: (کدام یک از شما دو تن شاعرتر هستید؛ تو که می گویی ۶۹۶ حی الغداه برامه الاطلاق (۲) یا اخطل) در جواب آن (۳)، وی گفت: (اخطل شاعرتر از من است، جز این که من در آن قصیده بیستی سروده ام که پس از آن اگر افعیها، نشیمنگاههای ایشان (طایفه اخطل) را بگزند، آن را نمی خارند (آن بیت این است): از بحر کامل

۶۹۷ و التغلبی إذا تنحنح للقری حکک استه و تمثّل الأمثالا

(۴) و گویا جریر معنای آن بیت را از قول حطیئه گرفته که می گوید: از بحر طویل

۶۹۸ کددت بأظفاری و أعملت معولی فصادفت جلمودا من الصخر أملسا

(۵)

۶۹۹ تشاغل لَمَا جئت فی وجه حاجتی و أطرق حتّی قلت: قدمات او عسی

۷۰۰ فأجمعت أن أعاه حتّی رأیته یفوق فواق الموت حتّی تنفّسا

(۶)

۷۰۱ فقلت له لا بأس لست بعائد فأفرخ تعلقه السّمادیر مبلسا

و چنان که در میان قوم عرب کسانی هستند که ستایش به مهمان نوازی و تحمّل گرسنگی و سختی و همدردی با دوستان را دوست دارند، هستند کسانی که بخیل و گردآورنده مال و لثیم و پستند؛ و کسانی که ترجیح می دهند، با آتش خودت.

۱- - اصمعی گفته است: (این بیت هجو آمیزترین شعری است که عرب سروده است، زیرا انواعی از هجو را دربر دارد.

(الطراز، ج ۲، ص ۲۶۶ با حاشیه علوی بر آن کتاب، التبیان فی علم البیان، ص ۹۶، و دیوان الاخطل، ص ۲۲۵ ملاحظه شود.

۲- - مصراع دومش این است: (رسمًا تحمّل اهله فاحالا) دیوان جریر، ص ۴۴۸ ملاحظه شود.

۳- - دیوان الاخطل، ص ۴۱ ملاحظه شود.

۴- - دیوان جریر، ص ۴۵۱.

۵- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان الحطیئه، ص ۲۶۲ (کدحت) ضبط شده است.

۶- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان (و أجمعت) ضبط شده است.

تنها باشند، و زاد و توشه را برای خودشان تنها می خواهند؛ نه برای میهمان و همسایه.

و از شعر برخی از شاعران عرب قراءت شده است: از بحر کامل

۷۰۲ أعددت للأضياف كلبا ضاريا عندي و فضل هراوه من أرزن

(۱) و شاعر دیگر گفته است: از بحر طویل

۷۰۳ و إني لا جفو الضيف من غير بغضه مخافه ان يغري بنا فيعود

(۲) و اصمعی گفته است: (ابن الحمامه عبورش بر حطیئه افتاد، گفت: (السَّلام علیک) گفت: (چیزی گفتمی که انکار نمی

شود) گفت: (من سایه ای می خواستم) گفت: (کوه نزد توست، بر تو سایه افکند) گفت: (من از نزد خانواده ام بدون توشه

بیرون شدم) گفت: (من برای خانواده ات پذیرایی از تو را تضمین نکرده ام) گفت:

(من ابن حمامه ام) گفت: (ابن النعامه باش) ابن حمامه مأیوس از نزد وی برفت.

(اصمعی) گفت: (روزی حطیئه در حالی که عصایی در دست داشت از خیمه اش خارج شد، مردی به او گفت: (این چیست؟)

گفت: (عصایی گره دار از درخت سلم (۳) گفت: (من میهمانم) گفت: (برای میهمان آماده ساختم).

و ابو الاسود می گفت: (اگر در مورد مالهایمان از بینوایان فرمانبرداری می کردیم، وضع ما از ایشان بدتر بود.

مدائنی گفته است: (مردی از طایفه کلب، میهمان ابو الرمکاء کلبی شد، و همراه آن مرد، مقداری گندم اضافی بود، بزهای ابو

الرمکاء به آغل بازگشتند، وی دوشید و نوشید، و سپس دوشید و همسرش را نوشانید، آن مرد گفت: (آیا میهمانتانم.

۱- عیون الاخبار، ج ۳، ص ۲۴۲، و لسان العرب، رزن ملاحظه شود.

۲- در نسخه اصل چنین است، اما در عیون الاخبار، ج ۳، ص ۲۴۳ به این عبارت ضبط شده است: و إني لا جفو الضيف من

غیر عسره مخافه ان یضری بنا فیعود

۳- درختی است از نوع درختان خاردار (صحاح اللغه، ریشه (سلم)) در فرهنگ معین، ذیل کلمه (سلم) آمده است: سلم:

خاکشی، خاکشیر، کرت. - م.

را نمی نوشانید؟) گفت: (در پستان آن بزها شیر اضافی نیست) آن مرد گندمی که در لنگه داشت در آورد، سپس گفت: (آیا آسیابی (نزد شما) هست؟) وی را بسرعت به محل آسیاب بردند، آن مرد گندم را آرد کرد، و نان پخت، و نانها را بیرون آورد و تکان داد، ناگاه فرستاده ابو الزمکاء رسید و گفت: (ما آشنایی با نان نداریم) آن مرد گفت:

(در میان آن نانها، نان اضافی نیست، سپس نان را خورد و کوچ کرد و گفت: از بحر طویل

۷۰۴ بات ابو الزمکاء لم یسق ضیفه من المحض ما یطوی علیه فیرقد

(۱)

۷۰۵ فقلت إلی حنانه فوق أختها و نار فبات و هی باللیل توقد

(۲)

۷۰۶ فلما نفضت الخبز بالعود أقبلت رسائل تشکو الجوع و الحی سهد

(۳)

۷۰۷ فقلت ألا لا فضل فیها لباخل و لا مطمع حتی یلوح لنا الغد

۷۰۸ فبات ابو الزمکاء من فضل ریحها یثنّ كما أنّ السّلم المسهد

(۴) و از آن جهت است که دزدان و طزاران عرب، و چپاولگران معتقدند ثروتهایی که به غارت به دست می آورند، و آنچه با دزدی و طزاری کسب می کنند، آن ثروت و مال، ثروت و مالی است که از پرداخت حقوق (محرومان) از آن، به سبب بخل و ستم جلوگیری و ممانعت شده، و خدای ایشان را بسوی آن مال فرستاده، و آن مال را وسیله روزیشان قرار داد؛ چنان که عروه الصعاليك گفته است:

از بحر طویل (۵)ت.

۱- آن داستان همراه با آن بیت ها در عیون الاخبار، ج ۳، ص ۲۴۰ نقل شده است.

۲- در نسخه اصل چنین است، امّا در عیون الاخبار، ج ۳، ص ۲۴۱ مصراع دوم به این عبارت است: (و نار و باتت و هی توری و توقد).

۳- و پیش از آن، بیٹی است که ابن قتیبہ در عیون الاخبار نقل کرده و آن بیت این است: و قال ابو الزمکاء بالخبز عهده قدیم له حول کریب مطرد

۴- در نسخه اصل چنین است، اما در عیون الاخبار، من فرط (بجای) من فضل ضبط شده است.

۵- او عروه بن الورد است.

۷۰۹ لعل انطلاقی فی البلاد و عزمی و شدی حیازیم المطیبه بالرحل

(۱)

۷۱۰ سید فعنی یوما الی ربّ هجمه یدافع عنها بالعقوق و بالبخل

(۲) و به سبب زیاده روی و مبالغه ایشان در نکوهش پرخوری و شکمخوارگی است که آن صفت را در هجوهای خود گنجانیده، و به صفات نکوهیده مقرون گردانیده اند؛ چنان که جریر در حالی که قومی را به سبکسری و کم خردی، و حرص بر خوردن غذا و سبقت گرفتن به آن وصف می کند، گفته است: از بحر کامل

۷۱۱ و بنو الهجیم سفیهه أحلامهم نطّ اللّحی متشابهو الالوان

(۳)

۷۱۲ لو یسمعون بأکله او شربه بعمان أمسی جمعهم بعمان

(۴)

۷۱۳ متأبطین بنیهم و بناتهم صعر الأنوف لریح کلّ دخان

(۵) و چنان که شاعر دیگری گفته است: از بحر وافر

۷۱۴ إذا ما مات میت من تمیم فسرك ان یعیش فجی یزاد

(۶)

۷۱۵ بخبز او بتمر او بلحم أو الشیء الملقف فی البجاد

۷۱۶ تراه یطوّف الآفاق حرصا لیاکل رأس لقمان بن عاد

(۷) و با وجود نکوهش این حالت، در میان عرب کسانی هستند که به آن حالت.

۱- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان عروه بن الورد، ص ۱۱۵ (بجای و عزمی) (و بغیتی) ضبط شده است.

۲- دیوان عروه، ص ۱۱۶ ملاحظه شود.

۳- آن شعر را جریر سروده و با آن هجیم بن عمرو بن تمیم را هجو گفته است. دیوان او، ص ۵۸۱ ملاحظه شود. در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان جریر به این عبارت ضبط شده: (انّ الهجیم قبيله محسوسه) و آخر بیت در نسخه اصل (الاخلاق)

ثبت شده است.

۴- در دیوان (بجای امسی) اصبح ضبط شده است.

۵- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، (متورّکین) ضبط شده است، و (بجای مصراع دوم)، (یتناعبون تناعب الغربان)، روایت می شود.

۶- ابن حیب نقل کرده که آن شعر از ابو مهوش فقعی است، و دعبل گفته از ابو المهوس اسدی است. (الکامل مبرّد، ج ۱، ص ۱۴۷ ملاحظه شود)

۷- در نسخه اصل چنین است، اما در الکامل تراہ ینقب البطحاء حولا ضبط شده است.

(سیری و شکمخوارگی) پیوند دارند، و از یاد آن خرسند می شوند؛ اصمعی از گفتار مزرد (۱) که پرخور و شکمو بوده قراءت کرده است: از بحر طویل

۷۱۷ و لَمَّا غَدَتِ امِّي تَزُورُ بَنَاتَهَا أَغْرَتِ عَلَيَّ الْعِجْمَ الَّذِي كَانَ يَمْنَعُ

(۲)

۷۱۸ لَبِكَتِ بِصَاعِي حَنْظَه صَاعِ عَجْوَه اِلَى صَاعِ سَمْنِ فَوْقَه يَتْرِيْعُ

(۳)

۷۱۹ وَ قَلْتُ لِنَفْسِي اُبْشِرِي الْيَوْمَ اِنَّهٗ حَمِي اَمَّنَا مِمَّا تَحُوْزُ وَ تَرْفَعُ

(۴)

۷۲۰ فَاِنْ تَكُ مَصْفُوْرًا فَهٰذَا دَوَاوُهٗ وَ اِنْ تَكُ غَرْتَانَا فِذَا يَوْمُ تَشْبِيْعِ

(۵) و از شعر اعرایی که شترش از پا در آمد، پس سرش را برید و گوشتش را خورد نقل کرد: از بحر رجز

۷۲۱ اِنَّ السَّعِيْدَ مِنْ يَمُوْتٍ جَمَلُهٗ يَشْبَعُ لِحْمًا وَ يَقْلُّ عَمَلُهٗ

(اصمعی) گفت: (معتمر بن سلیمان گفت: (به هلال بن الاشعر المازنی گفتم: (آن داستان چیست که در مورد یکی از دفعات غذا خوردنت به ما رسیده است؟) گفت: (یک بار گرسنه شدم و شتری که داشتم همراهم بود. آن را کشتم و خوردم، مگر قسمتی از آن را که بر دوش کشیدم، چون شب فرا رسید به کنیزی که داشتم خواستم نزدیک شوم، گفت: (چگونه به من دست می یابی، و حال آن که میانم).

۱- او یزید بن ضرار الذبیانی، شاعر شجاع جاهلی- اسلامی است. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۲۳۲، و مقدمه دیوان او، ص ۷، و پس از آن)

۲- در دیوان مزرد، ص ۷۹، و عیون الاخبار، ج ۳، ص ۲۰۴ (تمیر) ضبط شده است.

۳- در عیون الاخبار (یتریع) ضبط شده است.

۴- در نسخه اصل چنین است، اما در عیون الاخبار، و دیوان (أبشر) ضبط شده است. اختلاف نسخه های این بیت در ترجمه آن نقل می شود. - م.

۵- در نسخه اصل چنین است، اما در عیون الاخبار و دیوان او (فان کنت مصفورا) ضبط شده است، آن بیتها در دیوان المعانی، ج ۱، ص ۳۰۵ و العقد الفرید، ج ۳، ص ۳۸۵، و لسان العرب (ریع) و (عکم) نقل شده است.

ما شتری فاصله است؟) پس گفتم: (آن وعده غذا برای چند روز تو کافی بود؟) گفت: (برای چهار روز) آن داستان را بدون سخن از کنیز، امیر ابو محمّد از قول یشکری برای ما نقل کرد، وی نیز برای ما نقل کرد و گفت: (مردی گذارش به جمیل افتاد، جمیل او را به مهمانی پذیرفت، و برایش به اندازه یک (مکوک (۱)) کوماج پخت، و آن را در شیر و روغن خرد کرد و برای مهمان آورد، وی در حالی که مشغول خوردن بود، شروع کرد با جمیل از دختر عمویی که داشت، و دوستش می داشت سخن بگوید؛ تا این که نان کوماج را تمام کرد، پس جمیل گفت: از بحر طویل

۷۲۲ لقد رابني من زهدم إن زهدما يلخ علي قرصي و يبكي علي جمل

۷۲۳ فلو كنت عذريّ العلقه لم تكن بطينا و أنساك الهوى كثره الأكل

و شاعر رجز سرا پر خوری را وصف می کند و می گوید: از بحر رجز - آن بیت را اصمعی قراءت کرده است -

۷۲۴ يلقم لقمًا و يفدي زاده يرمي بأمثال القطا فواده

و ثعلب از ابن الاعرابی در وصف پر خوری قراءت کرده است: از بحر رجز

۷۲۵ و زاد عون لقمًا علينا لقمًا يوارى الأنف منه العينا

ثعلب گفت: (این شعر را از اعرابی شنید، و گفت: (سبحان الله! چه سخت دهانش را گشوده است!) و حمید الارقط (۲) در حالی که مردی را یاد کرده، گفته است: از بحر طویل

۷۲۶ أتانا و لم يعدله سبحانه وائل بيانا و علما بالذی هو قائل

۷۲۷ فما زال عنه اللقم حتى كانه من العي لما ان تكلم باقل

(۳) ت.

۱- - مکوک: پیمانۀ ای است به اندازه یک صاع و نیم (المعجم الوسيط). - م.

۲- - وی شاعری اسلامی، از شاعران عصر اموی است. (خزانه الادب، ج ۲، ص ۴۵۴ و شرح دیوان الحماسه، تألیف مرزوقی، ج ۴، ص ۱۸۳۲ ملاحظه شود)

۳- - آن دو بیت در دیوان حمید بن ثور الهلالی، ص ۱۱۷ مذکور است.

و شاعر دیگری سروده و از قومی سخن به میان آورده است:

از بحر بسیط

۷۲۸ با تو و جلتنا الشَّهْرِيْزِ بَيْنَهُمْ كَأَنَّ أَظْفَارَهُمْ فِيهَا السَّكَاكِيْنَ

(۱)

۷۲۹ فَأَصْبَحُوا وَالنَّوَى عَالِي مَعْرَسَهُمْ وَ لَيْسَ كُلُّ النَّوَى يَلْقَى الْمَسَاكِيْنَ

(۲) و اصمعی گفته است: (فضاله طائی، از مردی از طایفه ربیعہ الجوع با خرما پذیرایی کرد. آن مرد به خوردن خرما مشغول شد، و هسته ها را می بلعید) فضاله به او گفت: (وای بر تو، چه می کنی؟) گفت: (شدت نومیدی، مرا واداشت هسته خرما را با خرما در شکم قرار دهم). گفت: (و مردی از آن طایفه، با مردی شرطبندی کرد که سه جام بزرگ شیر را سر کشد، و آن مرد عقیده داشت که بر آن کار توانایی ندارد، چون هر سه جام را نوشید، حالت غثیان بر او عارض شد، پس رفیقش گفت: (آیا آن حالت را خلاص مرگ می بینی؟) و بر دهان هلال بن الأشعر المازنی قیف نهاده و در آن شیر یا نیبذ ریخته می شده است. او مردی چاق و تنومند بوده است، مردی به او گفت: (این چاقی چیست؟) گفت: نشانه وفور ناز و نعمت است).

اصمعی گفت: (به اعرایی گفته شد: (چه چیز موجب چاقی تو شده است) گفت: (سبب آن، بی خیالی و آرامش، و خواب رفتن با شکم پر است (۳)).

و مردی دیگر به مردی که دید چاق است گفت: (بر تو پوششی از بافت دندانهایت می بینم) (۴).د.

۱- - در نسخه اصل (و جلینا) است، اما در حاشیه، ص ۳۵، ج ۱، از کتاب سیبویه و حاشیه، ص ۲۴۵، ج ۱، شرح ابن عقیل بر الفیه ابن مالک (و جلتنا الصهباء) ضبط شده است.

۲- - کتاب سیبویه، ج ۱، ص ۳۵، و شرح ابن عقیل بر الفیه ابن مالک، ج ۱، ص ۲۴۵ ملاحظه شود.

۳- - آن خبر در عیون الاخبار، ج ۳، ص ۲۲۴ ملاحظه شود.

۴- - عیون الاخبار، ج ۳، ص ۲۲۵ ملاحظه شود.

و همانا سخن در نکوهش این حالت را، در آن معنایی که یاد کردیم، از پیش آوردیم، و زاهدان و صوفیان و عبادت پیشه گان را در نکوهش پرخوری، و تنفر از آن، و عادت دادن جانها به کم خوری و کم مصرف کردن به منظور چیره شدن بر شهوت حاکم، و روی گردانیدن از خوشیهای دنیا، و اشتیاق یافتن به نعمتهای سرای آخرت (- ایشان را در آن اغراض) معنایی دیگر است.

مردی از بزرگان برایم نقل کرد؛ گفت: (حاتم الاصم گفته: (هیچ بامدادی فرا نمی رسد جز این که شیطان می گوید: (چه می خوری و چه می پوشی؟) پس می گویم: (مرگ می خورم و کفن می پوشم، و در گور جای می گزینم.)، گفت:

(یحیی بن معاذ رازی گفته است: (زهد سه چیز است: کمی، تنهایی و گرسنگی) وی می گفته است: (گرسنگی توأین آزمایش، و گرسنگی زاهدان سیاست و گرسنگی صدیقان کرامت است).

و ابو القاسم جنید (۱) می گفت: (ما تصوّف را از قیل و قال نگرفتیم، بلکه از گرسنگی و ترک دنیا، و انقطاع از امور مألوف).

و داود بن نصیر الطائی نان خشکیده می خورد، به وی گفته شد: (چگونه مثل چنین نانی را میل می کنی؟) گفت: (آن را وا می گذارم تا به آن میل پیدا کنم) وی در تابستان آب را از کوزه های قیر اندود می نوشید، به وی گفته شد: (کاش آب خوردنت را سرد می کردی؟) گفت: (هرگاه آب سرد بنوشم چگونه به مرگ تمایل یابم؟) و عمر بن الخطّاب (رض) که پیشی گیرنده به این هدف، و گیرنده ادب آن آیه و راهنمای این راه است، در حالی که برخی از رسولان بر سر غذای او حاضر شدند، گفته است: (بدرستی که من معتقد به کوتاهی و تقصیر شما هستم، و اگرم).

۱- او جنید بن محمد ابو القاسم الخزاز است، وی سال ۲۹۷ ه و وفات یافت. (طبقات الصوفیه سلمی، ص ۱۵۹ ملاحظه شود) او ابو عبد الرحمن محمد بن حسین السّلمی النیسابوری متوفی در سال ۴۱۶ ه است (کشف الظنون، ج ۲، ذیل کتاب طبقات الصوفیه. - م.

می خواستم، غذایم پاکیزه ترین غذاهای شما، و زندگانیم از همه شما مطبوعتر بود، به خدای سوگند از (لذت گوشت) سینه ها و کوهانها و نانها (یا گوشتهای پخته و بریان شده) بی خبر نیستم، و لیکن خدای را یافتم که گروهی را با کاری که انجام داده اند سرزنش کرده و گفته است: *أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا (۱)*.

و از سخنان پیامبر (ص) که به آن برای کالای دنیا مثل زد، این گفتار است:

(إِنَّ مِمَّا يَنْبَغُ الرَّبِيعَ لَمَا يَقْتُلُ حَبْطًا أَوْ يَلْمَ (۲))، و (حبط) این است که چارپا آن قدر بخورد تا شکمش باد کند و بیمار شود.

و الحارث بن مازن بن عمرو بن تمیم (حبط) نامیده شده از آن رو که در سفری چنان حالتی بر او عارض شد، و پسران او (حبطات) نامیده شدند، و نسبت به آن اسم (حبطی) به منظور حصول تخفیف از اجتماع چند کسره است.

پیامبر (ص) از آن سخن؛ این معنی را اراده کرد که دام را چراگاه خوش آمده، و چه بسا بیش از ظرفیتش خورده و شکمش باد کرده است.

و پیامبر (ص) در دعایش می گفت: (أَعُوذُ بِكَ مِنَ الْجَشَعِ وَالْهَلَعِ).

پس خدای - تعالی - با گفتارش: *إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا وَعَمِلُوا الصَّالِحَاتِ جَنَّاتٍ تَجْرِي مِنْ تَحْتِهَا الْأَنْهَارُ وَالَّذِينَ كَفَرُوا يَتَمَتَّعُونَ وَيَأْكُلُونَ كَمَا تَأْكُلُ الْأَنْعَامُ وَالنَّارُ مَثْوًى لَهُمْ* - پس خدا با آن گفتار، روشن ساخت که او - تبارک و تعالی - بهشت را به کسی بخشیده که در مورد آنچه یاد کردیم، به دستور قرآن و سنت تمسک جوید. ۱.

۱ - - سوره الاحقاف (۴۶) آیه ۲۰.

۲ - - النهایه، ج ۱، ص ۳۳۱.

تشیبه در سوره فتح

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ تَا كَفْتَارِ خدای - تعالی - : ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ كَزَرْعٍ أَخْرَجَ شَطْأَهُ فَآزَرَهُ فَاسْتَغْلَظَ فَاسْتَوَى عَلَى سُوقِهِ يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيُغَيِّظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ (۱).

(شطء) گیاهی است که اطراف گیاه می روید، و از آن معنی است (شاطئ البحر) به معنای کنار نهر، و هنگامی که اطراف کشت جوانه زند، گفته می شود: (أشطأ الزرع).

و (شکیر) نیز از نظائر (شطء) است، و آن گیاه روئیده در اطراف یک گیاه است، و آن بر وجه استعاره در معنای (پر) به کار برده می شود؛ حکمی (ابو نواس) گفته است: از بحر طویل

۷۳۰ طوت ليلتين القوت عن ذی ضروره أزیغ لم ینبت علیه شکیر

(۲) (بیان) گفتار خدا: (فَأَزَرَهُ): یعنی جوانه های کوچک جوانه های بزرگش را تقویت کرد، و در نتیجه برخی از آن زرع بر برخی دیگر راست می پاید، و برومند می شود، و محکم می گردد؛ اسود بن یعفر (۲) گفته است: از بحر کامل ۵.

۱- - سوره الفتح (۴۸) آیه ۲۹، قسمت محذوف آیه چنین است: أَشْدَاءُ عَلَى الْكُفَّارِ رُحَمَاءُ بَيْنَهُمْ تَرَاهُمْ رُكَّعًا سُجَّدًا يَبْتَغُونَ فَضْلًا مِنَ اللَّهِ وَرِضْوَانًا سِيَّمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ مِنْ أَثَرِ السُّجُودِ ذَلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ ... (۲) - دیوان ابی نواس، ص ۴۸۰ ملاحظه شود.

۲- - وی شاعری از عصر جاهلیت است. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۱۷۶، و المفضلیات، ص ۲۱۵).

۷۳۱ و لقد غدوت لعازب متحفّر* أحوى المذانب مؤنق الرّواد (۱) ۷۳۲ جادت سواریه و آزرنبته* نفأ من الصفراء و الرّبّاد پس هر گاه گیاه به چنان حالتی در آید، (متناتل) باشد، ابو عبید (۲) گفته است:

(هر گاه زمین شروع کند به بیرون آوردن گیاه، گفته می شود: (أنشرت الأرض) و (امشرت)، و هر گاه درخت شروع کند به بیرون آوردن برگ، گفته می شود: (نضح الشجر).

ابو طالب بن عبد المطلب گفته است: از بحر خفیف ۷۳۳ لیت شعری مسافر ابی عم...* رو و لیت یقولها المحزون ۷۳۴ بورک المیت الغریب کما بو...* رک نضح الرّمان و الرّیتون و هر گاه گیاه زمین رای فرا پوشد، گفته می شود: (إستحلس) و هر گاه گیاه برسد و انبوه گردد، گفته می شود: (إستأسد) و هر گاه گیاههای خرد، گیاه کلان رای سرپا نگه دارد، گفته می شود: (تناتل).

امیر ابو محمّد سعید بن حمید (۳) که خمیدگی گیاه رای در این حالت بیان می کند، برای ما قراءت کرد: از بحر خفیف ۷۳۵ حرّکتة الرّیاح فاعتدل النّب...* ت و مالت طواله بالقصار ۷۳۶ عائذ بعضه ببعض کقوم* فی عتاب مکّرر و اعتذار (بیان) گفتار خدای - تعالی - : (فَاسْتَعْلَظْ)، استغلظ یعنی خواست درشت و قوی شود.

(فاستوی علی سوقه): سوق جمع ساق، و آن حمل کننده و نگه دارنده (۲)

۱- در نسخه اصل چنین است، اما در المفضّلیات، ص ۲۱۹ (بجای) متحفّر (متناذر) ثبت شده است.

۲- او القاسم بن سلّام، از بزرگان دانشمندان علم حدیث و ادب و فقه است. (تذکره الحفّاظ، ج ۲، ص ۵، و وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۴۱۸ و بغیه الوعاه، ج ۲، ص ۲۵۳).

۳- او سعید بن حمید ابو عثمان است، وی شاعری نویسنده و نثر پرداز بوده و به سال ۲۵۰ ه در گذشته است، (الاعانی، ج

درخت است، و سوق الزرع، چوب آن است که بر آن استوار می باشد.

و این مثلی است که خدای - تعالی - برای پیامبر (ص) زده و آن هنگامی است که وی به تنهایی ظهور کرد، آنگاه به وجود یارانش برومند شد، و قریش می گفتند: (إِنَّ مُحَمَّدًا ضَبُورٌ)؛ و ضبور، آن درخت نخلی است که پایین آن باریک، و شاخه هایش برهنه و بی برگ است؛ و هرگاه نخل به چنان حالتی در آید، گفته می شود: (ضَبْرُ النَّخْلِ)، پس قریش پیامبر (ص) را به درخت نخل در این حالت، تشبیه کردند، تا آن تشبیه را بر ضدّ پیامبر (ص) به نشان ضعف و کمی یاران، به فال نیک بگیرند، پس خدا گمانهایشان را درباره او دروغ دانست، و پیامبر را در آن آیه، به عکس آن تشبیه، تشبیه کرد.

و بتحقیق ابو عبید، در این سخن اشتباه کرده؛ اشتباهی که وجهی از صحّت ندارد، و ابن قتیبه (۱) بر او ایرادی گرفته که جای ایراد نیست، و هر دو خلاف تفسیر درست را گفته اند؛ ابو عبید از ابو عبیده نقل کرده که (ضبور) درخت نخلی است که از پایین درخت نخل بیرون می آید، و کاشته نمی شود؛ وی گفته است: (اصمعی گفته:

(ضبور نخلی است که تنها باقی می ماند، و پایین آن باریک است)، ابو عبید گفته است: (گفتار اصمعی نزد من دلنشین تر می باشد) و مقصود قریش، این است که پیامبر را نه فرزند وی است و نه برادری پس چون بمیرد یادش بریده شود، و تشبیه به درخت خرما که بر آن حالت یا حالت دیگر باشد، متضمّن معنایی نیست که دالّ بر قطع نام و نشان، و یا میّین استمرار آن با داشتن فرزند و برادر باشد؛ و همانا وجه صحیح در آن سخن به دلیل آن آیه، همان است که یاد کردیم.

و اما ابن قتیبه؛ در تفسیر ضبور، قول ابو عبیده را درست دانسته و گفته است:

(مقصود قریش از اطلاق ضبور بر پیامبر این بوده که او نارس و جوان است، و د)

۱- او ابو محمّد عبد الله بن مسلم بن قتیبه الدینوری متوفای سال ۲۷۶ ه است. (شرح حال وی در بغیة الوعاه، ج ۲، ص ۶۳، و مقدمه کتاب (عیون الاخبار) او ملاحظه شود)

بمنزله نوحه نخلی است که در پای درخت نخل پدید می آید، و می گویند ((حال که محمّد چنان است) چگونه بزرگان و رؤسا از او پیروی کنند!).

این تفسیر، تفسیری نادرست است؛ زیرا قریش به سبب انکار آنچه آورده، از پیروی او سرباز زدند؛ نه این که وی را تصدیق کردند، و از جهت این که جوان نارس بود، در دعوت وی داخل نشدند؛ علاوه بر آن که پیامبر (ص) هنگامی مبعوث شد که در نهایت سنّ جوانی بود، و به سنّ چهل سالگی رسیده بود، و (ناشی) به کسی گفته می شود که صورتش نرویده و مویش سیاه نگشته است.

ابو زید گفته است: (هرگاه طفل نزدیک به زمان بلوغ شود، به او (جحوش) اطلاق می گردد، آنگاه برخلاف قاعده به او (یافع) گفته می شود، و هرگاه نزدیک به زمان احتلام شود، به او (کوکب) گفته می شود؛ سپس (ناشی) است، و پس از آن، هرگاه مویش برآید (طار) است).

و آنچه قتبّی (۱) گفته، نادرست است، و از نظر لفظ و تأویل قبیح می باشد. و تشبیه در آن آیه، از دلنشین ترین و روشن ترین تشبیهات، و از رساترین تمثیلهای، و از فصیحترین آنهاست، و عرب بسیاری از وصفهای گیاه، و درخت را به حالات، و اوصاف انسانها منتقل کرده اند، و به سبب مناسبتی که میان حالت گیاه و حالت انسان است، آن روش در کلامشان بسیار آمده و نیکویی آن، بسته به میزان نیکویی تشبیه ها و استعاره ها در این باب است. پس عرب گفته: ((فلان کریم المغرس) و (عریق النّسب) و (ما أنجب عوده و از کی نباته)).

و خدای - تعالی - در سخن از مریم گفته است: فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ وَ أُنَبِّئُهَا نَبَاتًا حَسِينًا (۲)، و خدای - جلّ اسمه - گفته است: وَاللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا (۳)، و ۷.

۱- - ظاهراً مقصود مؤلف از قتبّی، ابن قتیبه است. - م.

۲- - سوره آل عمران (۳) آیه ۳۷.

۳- - سوره نوح (۷۱) آیه ۱۷.

پیامبر (ص) درباره قومی گفته است: (يُخْرَجُونَ مِنَ النَّارِ فَيَنْبِتُونَ كَمَا تَنْبِتُ الْحَبَّةُ فِي حَمِيلِ السَّيْلِ).

کلبی گفته است: (مروان بن الحکم (۱) در آن سالی که با او به خلافت بیعت شد، بر آبی گذر کرد که متعلق به بنی جزء بود و بر آن آب، زراره بن الجزء که مردی سالخورده بود، مأمور بود؛ پس گفتند: (چطور هستید ای ال جزء؟)، گفت: (بخیر انبتنا الله فأحسن نباتا ثم حصدنا فأحسن حصادنا). ایشان در جنگ با رومیان از میان رفتند.

شاعر در حالی که مردی را می ستاید گفته است: از بحر کامل

۷۳۷ و ابو الیتامی ینبتون فناء نبت الزبیع بکالی معشاب

و عرب گفته است: (غلام آمد) و آن، هنگامی است که چهره اش از موی خالی باشد؛ اعشی گفته است: از بحر طویل

۷۳۸ و أری الغوانی لا یواصلن امرءا فقد الشَّبَاب و قد یصلن الأمرءا

(۲) و آن معنی را ابو تمام گرفته، و با عبارتی نیکو گفته است: از بحر کامل

۷۳۹ أحلی الرِّجال من النساءِ مواقعاً من كان أشبههم بهنَّ خودا

(۳) و حیان بن حنظله گفته است: از بحر کامل

۷۴۰ و إذا دعوت بنی جدیله جاءنی مرد علی جرد المتون طوال

(امرد) از (شجره مرد آء) گرفته شده؛ و آن درختی است که از برگ برهنه می باشد؛ و از آن معنی است (شیطان مرید) یعنی شیطان عاری، که عاری و خالی از خیر است، و از آن معنی است: (بناء ممرد) یعنی: (بناء مملس) (: ساختمان).

۱- او خلیفه اموی است که در سال ۶۵ هجری وفات یافت. (الاصابه، ج ۳، شماره ۸۳۲۰ و اسد الغابه، ج ۴، ص ۳۴۸، و

الکامل، تألیف ابن الاثیر، ج ۴، ص ۷۴، و تاریخ الطبری، ج ۷، ص ۳۴)

۲- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان او، ص ۲۲۷ (إن الغوانی) ضبط شده است.

۳- دیوان او، ص ۶۷ ملاحظه شود.

صاف و پرداخت شده) و در قرآن است: **إِنَّهُ صَيْرُوحٌ مُّمَرَّدٌ مِّنْ قَوَارِيرَ (۱)**، و (مارد) قلعه ای است در دومه الجندل (۲)، و زباء (۳) گفته است: (تمرد مارد و عزّ الابلق).

(مرد) میوه درخت (اراک) است؛ طرفه گفته است: از بحر طویل

۷۴۱ و فی الحیّی أحوی ینفض المرد شادن مظاهر سمطی لؤلؤ و زبرجد

(۴) و هرگاه سببت تازه جوان ظاهر شود عرب می گوید: (طرّ شارب الغلام فهو طارّ) که از کلام عرب (طرّ النَّبْتِ یطرّ طرورا) نقل شده است، و زمانی گفته می شود:

(طرّ النَّبْتِ) که گیاه بر روی زمین ظاهر شود؛ چنان که هرگاه گیاه روی زمین را فرا پوشاند گفته می شود: (حَمَمُ النَّبْتِ)، و آن نبت، محمّم است، و هرگاه موی صورت نوجوان سیاه گردد، و برخی برخی دیگر را فرا گیرد، گفته می شود: (حَمَمُ وَجْهِ الْغَلَامِ).

کثیر گفته است: از بحر طویل

۷۴۲ و إِنِّي لِأَسْتَأْنِي و لولا طماعه بعزّه قد جمعت بین الضرائر

۷۴۳ و همّ بناتی أن یبنّ و حممت وجوه رجال من بنی الأصاغر

(۵) و عرب گفته است: (بقل وجهه (: موی صورتش روید))، چنان که گفته است: (أبقلت الأرض (: زمین سبزه برآورد)) درباره زمین، آن فعل را با الف (باب افعال) به کار برده اند.

اعشی گفته است: از بحر متقاربت.

۱- - سوره نمل (۲۷) آیه ۴۴.

۲- - از توابع مدینه و در هفت منزلی دمشق می باشد (معجم البلدان، ج ۴، ص ۱۰۶). - م.

۳- - او زبّاء دختر عمرو بن الطّرب بن حسان بن اذینه بن سمیدع ملکه مشهور در عصر جاهلی و مالکک تدمر و شام و الجزیره، آن مثل، در فصل المقال، ابی عبید البکری، ص ۱۱۶ ملاحظه شود.

۴- - دیوان طرفه، ص ۳۱ ملاحظه شود، آن بیت از اشعار معلقه اوست.

۵- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان کثیر، ج ۱، ص ۱۲۱ و ذیل الامالی، ص ۱۳۰ (و لولا طماعتی) ضبط شده است. و بیت دوم در اسرار البلاغه، ص ۳۰۰ مذکور است.

۷۴۴ فلا مزنه ودقت ودقها و لا أرض أبقل إبقالها

(۱) و هرگاه جوانی مرد به پایان رسد، گفته می شود: (إِكْتَهَلَ الرَّجُلُ)؛ چنان که آن جمله در مورد گیاه- هنگامی که به نهایت رشد طولیش رسد- گفته می شود.

اعشی در حالی که بوستانی را وصف می کند، گفته است: از بحر بسیط

۷۴۵ يَضاحك الشَّمس منها كوكب شرق مؤزَّر بعَميم النَّبت مکتهل

(۲) و خدای- تعالی- در وصف عیسی (ع) گفته است: (وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْدِ وَ كَهْلًا (۳))، و ابو خراش الهذلی (۴) در حالی که از دست آورد اسلام یعنی خودداری از ظلم، یاد می کند، گفته است: از بحر طویل

۷۴۶ فليس كعهد الدار يا امّ مالک و لكن أحاطت بالرقاب السلاسل

۷۴۷ و عاد الفتى كالكهل ليس بقائل سوى الحقّ شيئا و استراح العواذل

(۵) و عرب گفته است: (جرثومه القوم (: ریشه و اصل آنها)) گفته می شود: (الأزد جرثومه العرب فمن أضلّ نسبه فليأتهم)، و ذو الرّمه گفته است: از بحر بسیط

۷۴۸ و حائل من سفير الحول جائله حول الجرائم في ألوانه شهب

(۶) ۹.

۱- آن بیت در دیوان اعشی مذکور نیست، و سیبویه در کتاب سیبویه، ج ۱، ص ۲۴۰، و ابن منظور در ریشه (بقل) آن را به عامر بن جوین الطائی نسبت داده اند، و آن از بیتهای شاهد نحو در حذف تاء تأنیث از فعل ماضی با فرض تذکیر است، و تقدیر (و لا أرض ...) می شود: (و لا مکان ابقل).

۲- دیوان الاعشی، ص ۵۷.

۳- سوره ال عمران (۳) آیه ۴۶.

۴- او خویلد بن مرّه متوفی در زمان عمر بن الخطاب (رض) است. الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۵۵۴ ملاحظه شود.

۵- در نسخه اصل و الاغانی، چاپ بیروت، ج ۲۱، ص ۹۲ چنین است، اما در دیوان الهذلیین، ج ۲، ص ۱۵۰ (بجای الحق) العدل ضبط شده است.

۶- دیوان ذی الرّمه، ص ۱۹.

شاعر برگهای خشکی که باد اطراف ریشه های درخت به حرکت می آورد، وصف می کند.

جرثومه: ریشه و بن درخت است؛ چنان که ارومه نیز بن درخت است. و ارومه به معنای اصل و نژاد قوم می باشد، پدرم- رحمه الله- از شعر علی بن الخلیل در مدح مهدی یا هارون الرشید برایم قراءت کرد از بحر کامل

۷۴۹ من عتره طابت أرومتهم أهل العفاف و منتهی القدس

۷۵۰ دون السماء فروع نبعثهم و مع الحضيض منابت الغرس

(۱) و عرب در ضمن دعا می گوید: (لحاء الله)، و (لحاء) پوست درخت است، و لاحی (: سرزنش کننده) از همان معنی گرفته شده است، گویی ملامتگر با سرزنش پوست می کند، و در مثل است: (من لا حاك فقد عاداك).

و از جمله موارد استعاره و معانی منقول کلام عرب قول آنهاست: (عجم عوده و نحت أثلته و قرع نبعته) و معانی آن چند جمله، مختلف است. و زفر بن حارث الکلابی (۲) در روز جنگ مرج راهط (۳) گفته است: از بحر طویل

۷۵۱ و کنا حسبنا کل بیضاء شحه لیالی لاقینا جذام و حمیرا

(۴)

۷۵۲ فلما قرعنا التبع بالتبع بعضه ببعض أبت عیدانه ان تکسرا

(۵)د.

۱- - امالی المرتضی، ج ۱، ص ۱۴۷، و الاغانی، ج ۱۴، ص ۱۷۵ ملاحظه شود.

۲- - او یکی از پسران عمرو بن کلاب است، وی بر عبد الملک بن مروان خروج کرد و مدت نه سال به جنگ ادامه داد، آنگاه به اطاعت وی باز گشت. (المؤتلف، ص ۱۷۶، و شرح شواهد المغنی، ج ۲، ص ۹۳۱، و شرح دیوان الحماسه، ج ۱، ص ۱۵۵ ملاحظه شود)

۳- - مرج راهط: در نواحی دمشق است، و آن یکی از مروج جمع مرج: مرغزار معروف در شعر است. معجم البلدان، ج ۸، ص ۱۶- م.

۴- - در نسخه اصل و شرح شواهد المغنی، ج ۲، ص ۹۳۰ چنین است، امّا در شرح الحماسه، ج ۱، ص ۱۵۵ (بجای لاقینا) قارعنا ضبط شده است، اصمعی در الامثال نقل کرده: (ما کلّ بیضاء شحمه و لا کلّ سوداء تمره). (مجمع الامثال، ج ۲، ص ۲۸۱ ملاحظه شود)

۵- - شرح دیوان الحماسه، ج ۱، ص ۱۵۵ ملاحظه شود.

و از مثل‌های عرب در مورد مردم دوران‌دیش گفتار آنهاست: (جذیلها المحکک و عذیقها المرّجَب (۱)) و مقصودشان از (عذق) آن شاخه ای است که بر شاخه دیگر سوار است، و شاخه زیرین قطع می‌شود و کمان آن تکیه گاه شاخه بالا قرار می‌گیرد.

(الرّجبه) سکویی است که زیر درخت نخل بنا می‌شود، و هرگاه نخل خم شود بر آن تکیه می‌کند. شاعر گفته است: از بحر طویل

۷۵۳ لیست بسنه‌اء و لا رجیبه و لکن عرایا فی السنین الجوائح

(۲) و بتحقیق قامت مردان را به نخل تشبیه کرده اند؛ چنان که ملیحه الجرّمی (۳) در یاد از مردی گفته است: از بحر طویل

۷۵۴ کانّ زرور القبطریّه علّقت علائقها منه بجذع مقوم

(۴) و مانند آن تشبیه است گفتار عنتره: از بحر کامل

۷۵۵ بطل کانّ ثیابه فی سرحه یحذی نعال السّبت لیس بتوأم

(۵) و از جمله معانیی که داخل در این باب می‌باشد، گفتار طرفه است: از بحر رمل

۷۵۶ ولی الاصل الذی فی مثله یصلح الأبر زرع المؤتبر

(۶) (آبر) کسی است که نخل را پایش و شاخه هایش را سبک می‌کند؛ رجزسراد.

۱- در لسان العرب، ریشه (جذل) آمده است: (و از آن است گفتار سعید بن عطارد- و گفته شده گفتار حباب بن منذر است- أنا جذیلها المحکک و ...).

۲- آن بیت از سویداء بن صامت است که در آن نخلی را وصف می‌کند لسان العرب (رجب).

۳- وی از طیبی است، و مرزبانی در معجم الشعراء، ص ۴۴۴ از وی نام برده است.

۴- جذع مشدّب، نیز روایت شده، و لیکن روایت متن با روایت دیوان الحماسه، ج ۴، ص ۱۷۴۹ مطابق است.

۵- آن بیت از معلّقه اوست، (دیوان او، ص ۱۲۷ و شرح المعلّقات السبع، ص ۱۹۲)

۶- دیوان طرفه، ص ۷۷ ملاحظه شود.

گفته است: از بحر رجز

۷۵۷ تری لها بعد إبار الأبر مآزرا تطوی علی مآزر

و زهیر در مدح قومی گفته است: از بحر طویل

۷۵۸ و ما یک من خیر اتوه فائما توارثه آباء آبائهم قبل

(۱)

۷۵۹ و هل ینب الخطی الأ و شیجه و تغرس الأ فی منابته التخل

و یکی از شاعران مولد (۲) درباره قومی که در عزت پرورش یافتند، و آنگاه هلاک شدند، گفته است: از بحر طویل

۷۶۰ لقد غرسوا غرس التخیل و ثاقه و ما حصدوا الأ کما یحصد البقل

و چنان که اوصاف گیاه و درخت را در حالات انسان منتقل کرده اند، در مورد نامها نیز چنان کرده اند؛ پس نامهای بسیاری از جنس گیاه و درخت را به انسان منتقل نموده اند، و ما در این کتاب، در گسترش سخن و بیان شاخه ها و منبعها و سرچشمه هایش روشی را پیش گرفته ایم که موجب و انگیزه بیان نامهای مشهوری از این نامها، و افرادی که به آن نامیده شده اند می گردد.

از جمله آن نامها (ارطاه) مفرد (ارطی) است، ذو الرّمه گفته است: از بحر طویل

۷۶۱ أقول بذی الأرتی عشیه أتلتع إلی الرّکب أعناق الطّباء الخواذل

(۳) و از جمله کسانی که به این نام نامیده شده اند ابو الولید ارطاه بن سهیبه (۴) د.

۱- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان او، ص ۱۱۵ (بجای فما یک) فما کان، ضبط شده است.

۲- برای توضیح آن رک: همین کتاب، ص ۵۴-م.

۳- دیوان ذی الرّمه، ص ۴۹۵ ملاحظه شود. بجای اتلتع (ارشقت) نیز روایت شده است.

۴- او از بنی مرّه بن عوف بن سعد، و مکّنی به (ابو الولید) است، وی بر عبد الملک بن مروان وارد شد، به او گفت: (آیا شعر می گویی؟) گفت: (چگونه بسرایم و حال آن که نه می خواره ام، و نه به لهو و لعب می پردازم و نه خشم می گیرم، و شعر سرودن بر این حالات است، در حالی که من سراینده این ابیاتم: (رأیت المرء... الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۴۲۷، و الاغانی، ج ۱۳، ص ۳۱، چاپ دار الکتب ملاحظه شود.

شاعری است که می گوید: از بحر وافر

۷۶۲ رأیت المرء تأكله الليالي كأكل الأرض ساقطه الحديد

۷۶۳ و ما تبقى المتيه حين تأتي على نفس ابن آدم من مزيد

۷۶۴ و أعلم أنّها ستكّر حتى توفي نذرهما بابي الوليد

(۱) و از جمله آن نامها (بشامه) مفرد (بشام) و آن درختی خوشبوست، که با آن مسواک می شود، شاعر گفته است: از بحر وافر

۷۶۵ أتتني إذ تودعنا سليمي بفرع بشامه سقى البشام

(۲) و از جمله کسانی که به آن نام، نامیده شده اند: (بشامه العزري) است، و او یکی از اسب سواران (دلیران) است، و محمد بن سلمه بن عبد الله الخیر، درباره اوست که می گوید:

۷۶۶ و لو أمكنتني من بشامه مهرتي للاقى كما لاقى قوارير قعنب

و از جمله آن نامها، (ثمامه) مفرد (ثمام) است، و آن درختی است که برگی مانند برگ نخل دارد، و شاخه هایش کوتاه است، عبید بن ابرص (۳) در سخن از بنی اسد، هنگامی که حجر بن الحارث بر ایشان خشمناک شد گفته است: از بحر مجزوء الکامل

۷۶۷ عتوا بأمرهم كما عيت بيضتها الحمامه

۷۶۸ جعلت لها عودين من عزب و آخر من ثمامه

(۴) و از جمله کسانی که به این نام، نامیده شده اند، ثمامه بن اثال (۵) است که (۳)

۱- آن ابیات در الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۴۲۷، و الاغانی، ج ۱۳، ص ۳۱ ملاحظه شود.

۲- آن بیت از جریر است، دیوان او، ص ۵۱۲.

۳- او شاعری از روزگار جاهلیت است، (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۱۸۷ ملاحظه شود).

۴- بجای (من عزب) من نشم، نیز روایت می شود.

۵- او از بنی حنیفه است، وی از اصحاب پیامبر و بزرگ اهل یمامه بوده و اشعاری دارد، و چون اهل یمامه در فتنه مسیلمه کذاب مرتد شدند، او بر اسلام خود پابرجا ماند، و سال ۱۲ ه وفات یافت. (الاصابه، ج ۱، ص ۱۱، و الاستیعاب، ج ۱، ص

پیامبر (ص) بر وی مَنّت نهاد، و از اسارت آزادش ساخت، پس وی اسلام آورد و گفت: (ای محمّد هیچ دینی نزد من از دین تو محبوبتر نیست، پس از آن که دینی نزد من منفورتر از دین تو نبود، به خدا سوگند دانه ای از دانه های خوردنی نزد اهل مکه نیاید جز این که اسلام آورند، وی به یمامه آمد و بار خوراکی را از ایشان (اهل مکه) منع کرد، تا سرانجام به ستوه آمدند، و به پیامبر (ص) نامه نوشتند که تو امر به صله رحم می کنی و ما (که رحم تویم) در حال هلاکتیم، پس پیامبر به ثمامه نامه نوشت که حمل بار را برای ایشان آزاد کن، و او حمل بار را برای ایشان آزاد ساخت.

و از جمله کسانی که به این نام مشهور شده اند ابو معن ثمامه بن اشرس التّمیری بصری (۱) از دانشمندان علم کلام است، و ثمامه بن فالج بن مضرّس برادر بشر بن فالج رئیس طایفه نمیر است.

و از جمله آن نامها (حرمه) مفرد (حرم)، و آن نام درختی است، اخطل گفته است: از بحر طویل

۷۶۹ فرایبه السّکران قفر فما بها لهم شبح الّا سلام و حرم

(۲) و از کسانی که به آن نام، نامیده شده اند حرمه بن هوذه بن خالد بن ربیع است که بر پیامبر (ص) وارد شد، و به طایفه خزاعه نامه نوشت، و مسلمان شدنش را مژده داد. دیگر حرمه بن الاشعر المازنی المرّی؛ پدر درید و هاشم - و قاتل معاویه بن عمرو بن الثرید السّلمی - است. (و دیگر) حرمه بن علقمه بن عمرو بن سدوس جدّ مؤرّج است؛ وی می گوید: اسم و کنیه من هر دو نامأنوس است، نامم مؤرّج است، و عرب می گوید: (ارّج بین القوم و ارّش) و هنگامی آن کلام را می گوید کهت.

- ۱- او از بزرگان معتزله و یکی از فصیحان بلیغ است، سال ۲۱۳ ه و وفات یافت. (لسان المیزان، ج ۱، ص ۹۳، و میزان الاعتدال، ج ۱، ص ۱۷۳، و البیان و التبیان، ج ۱، ص ۶۱، و تاریخ بغداد ج ۷، ص ۱۴۵)
- ۲- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان الاخطل، ص ۲، (فما لهم بها) ضبط شده است.

شخصی میان قوم آشوب بر پا کند، و کنیه ام ابو فید است، و (فید) گل زعفران است.

(و از جمله آن نامها) حمزه است، و آن نام تره ای از تره های اصیل است (۱)، انس گفته است: (پیامبر خدا (ص) مرا به نام تره ای نامید که آن را می چیدم، وی به (ابو حمزه) مکئی بود. (و دیگر از کسانی که به این نام، نامیده شده اند) حمزه بن عبد المطلب (۲)، عموی پیامبر (ص) و همشیرش بود، (و دیگر) حمزه بن حبیب الفرائضی است، و (دیگر) حمزه بن عبد الله بن الزبیر است، که موسی شهوات (۳) درباره وی می گوید: از بحر رمل

۷۷۰ حمزه المبتاع بالمال الندی و یری فی بیعه أن قد غبن

(۴)

۷۷۱ فهو إن أعطی عطاء فاضلا ذا إخاء لم یکدّره بمنّ

(دیگر از آن نامها) سلمه مفرد (سلم) است، و آن درختی از نوع درختان خاردار است، شاعر گفته است: از بحر طویل

۷۷۲ فیا حجرات الدار حیث تحمّلوا بذی سلم لا جاد کنّ ربیع

و از جمله کسانی که به (سلمه) نامیده شده اند، سلمه بن عاصم؛ رفیق ابو زکریا یحیی بن زیاد الفراء است؛ و سلمه بن ربیع بن قیس بن الاضبط بن کلاب بن ربیع بن عامر بن صعصعه است، و (و دیگر) سلمه الخیر، و سلمه الشّر؛ دو پسر قشیر بن کعب بن ربیع بن عامر بن صعصعه است؛ محمّد بن عبد الله بن سلمه الخیر گفته است: از بحر وافر.

۱- - او انس بن مالک از اصحاب پیامبر است که سال ۹۳ ه در گذشت، (طبقات ابن سعد، ج ۷، ص ۱۰)

۲- - او سال ۳ ه در جنگ احد کشته شد. (الروض الأنف، ج ۱، ص ۱۸۵، و ج ۲، ص ۱۳۱)

۳- - او موسی بن یسار شاعر متوفی به سال ۱۱۰ ه است. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۴۸۱، و الاغانی، ج ۳، ص ۳۵۱)

۴- - در نسخه اصل چنین است، اما در الاغانی، ج ۳، ص ۳۵۷ بجای (الندی) الثنا ضبط شده است.

۷۷۳ أنا ابن الغزفي السلمات بيتي و من كعب حللت بخير جار

(و نیز از آن نامها) سلامه، و آن مفرد سلام؛ نام درختی است.

(و از افراد مسمی به سلام) ابو مالک سلامه بن جندل (۱) شاعر است.

و نیز از نامهای ایشان (که از نامهای گیاهان منتقل شده) عرفجه است، و آن نام ابو مالک عرفجه بن مالک بن عمرو بن کلاب است.

و (عرفج (۲)) درختی از رویدنیهای زمینهای هموار است؛ اعرابی گفته است:

از بحر طویل

۷۷۴ عجبت لعطار أانا يسومنا بدسكرة الفیوم دهن البنفسج

۷۷۵ فویحک یا عطار هلاً أتیتنا بضغث خزامی او بخوصه

(۳) عرفج و عماره بن عقیل (۴) سروده است: از بحر طویل

۷۷۶ لمستمطر بالزمل فی بیت حرّه هجان بحبل ذی الاء و عرفج

۷۷۷ تخوربه الغزلان کلّ عشیه الی کلّ خشف کالسوار و تخرج

۷۷۸ أحبّ إلینا من قراقیر ساحل بدجله او قصر ببغداد مرتج

و از آن نامها شقیق (۵) و شقر است، و آن گل شقایق (لاله) است، طرفه سروده است: از بحر رملم.

۱- او از بنی عامر بن عبید بن الحارث از قدمای عصر جاهلیت است، (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۱۹۲، و خزانه الادب، ج ۲، ص ۸۶)

۲- بارهنگ آبی. (فرهنگ معین، حرف (عین)). - م.

۳- در متن الجمان نحوسه ضبط شده و آن تحریف است. - م.

۴- او عماره بن عقیل بن بلال بن جریر است. (معجم الشعراء، ص ۷۸، و طبقات الشعراء ابن المعتز، ص ۳۱۶، و تاریخ بغداد، ج ۱۲، ص ۲۸۲، و الاغانی، ج ۲، ص ۴۳۶، و کتاب بغداد ابن طیفور، ص ۱۵۴، و خزانه الادب، ج ۲، ص ۴۹۷، و شرح دیوان الحماسه، ج ۳، ص ۱۴۳۲)

۵- در لسان العرب، و منتهی الارب (ریشه شق) شقیق به عنوان مفرد برای شقایق نام برده نشده است. در لسان العرب آمده

است (شقائق النعمان) گیاهی است، مفرد و جمع آن یکی است، و گفته شده مفرد آن شقیقه است. - م.

۷۷۹ و علی الخیل دماء کالشقر (۱) مفرد (شقر) شقره می باشد، و فردی غیر مشهور به این نام، نامیده شده، و او پدر برخی قبيله هاست، و نسبت به شقر (شقری) بفتح قاف است، و جبلی برای من، از شعر ابو بکر الصنوبری (۲)، در وصف گل شقیق، شعری خواند که در برگیرنده نام (شقیق) است: و آن را به خط مرزبانی چنین یافتیم: از بحر مجزوء کامل

۷۸۰ و کَانَ محمَّرَ الشَّقِي قِ اِذَا تَصَوَّبَ اَوْ تَصَاعَدَ

۷۸۱ أَعْلَامُ يَاقُوتِ نَشْرِنَ عَلِي رِمَاحِ مِنْ زَبْرَجِدِ

(۳) و نیز مرزبانی از شعر ابو احمد یحیی بن علی المنجم قراءت کرد از بحر مجزوء کامل

۷۸۲ و کَانَمَا لَمَعَ السَّوَا دَمِنَ الشَّقَائِقِ اِذْ تَفَرَّجَ

۷۸۳ كَحَلِّ جَرِي فِي مَقَلِهِ بِالْدمِعِ فِي خَدِّ مَضْرَجِ

و از جمله کسانی که به (شقیق) نامیده شده اند، شقیق بن ابراهیم بلخی یکی از صالحان و استاد حاتم بن عنوان الاصم است. و نیز از جمله کسانی که شقیق نام دارند، ابو وائل شقیق بن سلمه الاسدی است که عصر پیامبر (ص) را درک کرد، و لیکن به ملاقات او نائل نشد. و شقیق بن عبد الله بن معاویه بن جعونه بن الحارث بن نمیر. و (شقیقه) از نامهای زنان است، و از جمله زنان مسمی به (شقیقه)، شقیقه دختر عک بن عدنان مادر ربیع و انمار دو فرزند نزار بن معد بن عدنان است.

و از جمله آن نامها (سمره) مفرد (سمر) و آن نام درختی است، شاعر گفته است: از بحر بسیط.

۱- - صدر آن (و تساقی القوم کاسا مرّه) است. (دیوان طرفه، ص ۷۸ ملاحظه شود)

۲- - او احمد بن محمد متوفی به سال ۳۳۴ ه است. (فوات الوفيات، ج ۱، ص ۶۱)

۳- - الايضاح قزوینی، ص ۲۱۹ ملاحظه شود، و آن بیت از شاهدهای تشبیه تخیلی ادراک شده با یکی از حواس پنجگانه ظاهری است.

۷۸۴ یا ما أمليح غزلا ناشدنا لنا من هؤلئناكن الصال و السمر

(۱) و (سمره بن جندب) یکی از اصحاب می باشد، و از او حدیث نقل می شود.

(و نیز از آن نامهاست) علقمه مفرد (علقم) و آن درخت حنظل است، عنتره گفته است: از بحر کامل

۷۸۵ فاذا ظلمت فإن ظلمی باسل مر مذاقته كطعم العلقم

(۲) (و از جمله نامیده شدگان به این نامند): علقمه بن زراره بن عدس، یکی از اسب سواران (دلیران). و علقمه بن جندح بن البکاء؛ که پدرش قاتل زهیر بن جذیمه العبسی است. و علقمه بن علاثه بن عوف بن الاحوص؛ و درباره اوست که حطیئه می گوید: - و این هنگامی است که عمر او را بر (حوران) گمارد، و حطیئه آهنگ او کرد و لیکن پیش از رسیدن حطیئه نزد وی، از دنیا رفت - از بحر طویل

۷۸۶ و ما كان بيني - لو لقيتك سالما و بين الغنى الا ليال قلائل

(۳) (و از آن نامهاست) طلحه؛ مفرد (طلح) و آن از تیره (عضاهه) می باشد، و آن هر درختی است که دارای خار باشد؛ ابو عبید قراءت کرده است: از بحر بسیط

۷۸۷ قريانها من حديقات ملففه بالطلع و الرند و الزمان و التوت

و جرير گفته است: از بحر بسیط

۷۸۸ أحب إليّ بذاك الجزع منزله بالطلع طلحا و بالسلان سلانا

(۴) نا

۱- - این بیت از شاهدهای معروف است، لیکن در سراینده اش اختلاف است، گروهی آن را به عرجی نسبت داده اند و جماعتی آن را به شاعری بدوی - که (کامل ثقفی) اش نامیده اند - منسوب نموده و جمعی آن را به حسین بن عبد الرحمن نسبت داده اند. (دیوان العرجی، ص ۱۸۳، و شرح شافیه ابن الحاجب ص ۱۹۰ ملاحظه شود.)

۲- - آن بیت از اشعار معلقه اوست. (دیوان او، ص ۱۲۵ و شرح المعلقات السبع، ص ۱۹۶ ملاحظه شود.)

۳- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان الحطیئه، ص ۲۱۶ (بجای و ما كان) فما كان ضبط شده است.

۴- - دیوان جریر، ص ۵۹۳-۵۹۵ ملاحظه شود؛ و در دیوان آمده است: أحب إليّ بذاك الجزع منزله بالطلع طلحا و بالاعطان اعطانا نهوى ثرى العرق إذلم نلق بعدكم كالعرق عرقا و لا السلان سلانا

و یکی از اشراف، از شعر یحیی بن علی المنجم (۱) خواند:

۷۸۹ و بیت سماوته طلحه تهذّل بالورد أغصانها

۷۹۰ كَانَ السَّمَاءُ أَحَاطَتْ بِنَا تَهَادَى الْكَوَاكِبِ اعْنَانِهَا

۷۹۱ يدور مع الشَّمْسِ نَوَارِهَا كَمَا دَارَ فِي الْعَيْنِ انْسَانِهَا

۷۹۲ و تمنع منها ابتذال الاكفّ حراب صياتتها شانها

و اشخاص مشهور به این نام بسیارند.

و از جمله کسانی که اشتها به این نام بر او غلبه یافته، طلحه بن عبد الله بن خلف است که به (طلحه الطلحات (۲)) معروف شده؛ زیرا وی با احسان و کار خیرش بر گروهی از معاصران همنامش برتری یافت. و عبد الله بن قیس الرقیات در مرثیه اش شعری سروده که محمّد بن علی بن المهدي از محمد بن المأمون، از محمد بن القاسم؛ به نقل از پدرش برایم قراءت کرد: از بحر خفیف

۷۹۳ نَصَّرَ اللَّهُ أَعْظَمًا دَفْنُهَا بِسَجِسْتَانَ طَلْحَةَ الطَّلِحَاتِ

۷۹۴ كَانَ لَا يَحْرَمُ الصَّدِيقَ وَلَا يَعْزُفُ بِالْبَخْلِ طَيْبَ الْعُذْرَاتِ

(۳)

۷۹۵ و لدته نساء آل ابی طلحه اکرم بهنّ من أمّهات

۷۹۶ سَبَطَ الْكَفِّ بِالْعَطَاءِ إِذَا مَا كَانَ جُودَ الْجَوَادِ حَسْنَ الْعِدَاتِ

(۴) این تعدادی است که حافظه از آن بیتهای حاضر ساخت، و تعداد آن بسیار است.

۱- او ادیب و از دانشمندان علم کلام از فضیلت معتزله است، و سال ۳۰۰ ه در گذشت. (وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۳۵)

۲- او طلحه بن عبد الله، متوفی در سال ۶۵ ه است.

۳- در نسخه اصل چنین است، امّا در دیوان او، ص ۲۰: كَانَ لَا يَحْرَمُ الصَّدِيقَ وَلَا يَعْزُفُ بِالْبَخْلِ طَيْبَ الْعُذْرَاتِ نقل شده است.

۴- در نسخه اصل چنین است، امّا در دیوان، ص ۲۱: سَبَطَ الْكَفِّ بِالنَّوَالِ إِذَا مَا كَانَ جُودَ الْبَخِيلِ حَسْنَ الْعِدَاتِ ضبط شده است.

و آنچه از این فصل یاد کردیم برای بیان آنچه در نظر داشتیم کفایت می کند، و متضمن شاهد آن مطالبی است که از پیش آوردیم.

و از سخنانی از پیامبر (ص) که در آن تشبیه به گیاه وارد شده، گفتار او (ع) است: (مثل المومن مثل الخامه من الزرع تميلها (۱) الريح مره كذا و مره كذا و مثل المنافق مثل الأرزه المجذيه على الأرض يكون انجعافها مره (۲)).

ابو عبید گفته است: (أرز) درختی است معروف در شام، و آن درخت در عراق معروف به (صنوبر) است (۳). المجذیه به معنای ثابت در زمین است، پس پیامبر از آن جهت مؤمن را به کشت و زرع تر و تازه ای تشبیه کرد که باد آن را خم می کند (- از آن جهت تشبیه کرد) که مؤمن در جان و مالش آسیب زده می شود، و کافر را از آن جهت همانند درخت صنوبری دانست که باد آن را خم نمی سازد که آسیبی به او وارد نمی شود تا بمیرد. (انجعاف) به معنای ریشه کن شدن است.

(و نیز از جمله سخنان پیامبر که در آن تشبیه به گیاه وارد شده) گفتار او (ع) درباره خویشاوند است: (هی شجنه من الله (۴))، یعنی پیوند خویشاوندی مانند همبستگی ریشه ها و رگهاست، و از آن معنی است مثل (الحديث ذو (۵) شجون (۶))، که مقصود از آن مثل، همبستگی و پیوند برخی از آن، با برخی دیگر است، و (شجنه) همانند شاخه نسبت به درخت است، و (شجنه) نیز گفته می شود، ۷.

۱- - در النهایه، ج ۲، ص ۸۹ (بجای تمیلها) تفیئها ضبط شده است.

۲- - در نسخه اصل و النهایه، ج ۲، ص ۳۸ چنین است، اما در لسان العرب و تاج العروس ریشه (ارز) بجای مثل المنافق، (مثل الکافر) ضبط شده است.

۳- - توضیح ابن منظور در این باره ملاحظه شود. (لسان العرب ریشه (ارز))

۴- - در نسخه اصل چنین است، اما در النهایه، ج ۲، ص ۴۴۷ (الرحم شجنه من الرحمن) ضبط شده است.

۵- - کلمه داخل دو قلاب از المعجم الوسیط ریشه (شجن) افزوده شد. - م.

۶- - الامثال، ج ۱، ص ۱۹۷.

و آن مثل از (ضَبَّه بن أَدُّ (۱)) است؛ که دو پسر او با شتری که داشتند بیرون شدند، و سعد برگشت، و سعید باز نگشت، ضَبَّه هرگاه شخصی را می دید می گفت: (سعد هستی یا سعید؟)، و آن کلام از زبان او مثل شد، آنگاه در اثناپی که در ماه محرم با حارث بن کعب راه می پیمود، به جایی رسیدند؛ حارث گفت: (من در این جا جوانی را دیدم، او را کشتم، و این شمشیر را از وی گرفتم)؛ و قضا را آن شمشیر سعید بود، گفت: (آن را به من بنما) شمشیر را به او داد، و در این هنگام ضَبَّه گفت: (الحديث ذو شجون)، و ضربتی بر حارث زد و او را کشت، به او گفته شد: (آیا در ماه حرام مرتکب قتل می شوی؟! گفت: (سبق السيف العذل (۲)) پس آن سخن سومش نیز مثل شد، و درباره اوست که فرزدق گفته است: از بحر طویل

۷۹۷ فلا تأمنن الحرب إن استعارها كضبه إذ قال الحديث شجون

(۳) (و دیگر از سخنان پیامبر در تشبیه به گیاه) گفتار او (ع) است: (مثل المؤمن العذی یقرأ القرآن مثل الأترجة ریحها طیب و طعمها طیب و المؤمن العذی لا یقرأ القرآن کالتمره طعمها طیب و لا ریح لها، و مثل المنافق العذی یقرأ القرآن مثل الریحانه ریحها طیب و لا طعم لها، و المنافق الذی لا یقرأ القرآن کالحنظله ریحها کره و طعمها خبیث) (۴).

و بتحقیق یکی از شاعران محدث، قومی را ستوده، و آنها را بر قیاس معنای سخن پیامبر (ص) به ترنج تشبیه کرده و گفته است: از بحر بسیطه.

۱- الفاخر، ص ۵۹، ملاحظه شود.

۲- گفته می شود: (آن مثل از خزیم بن نوفل الهمدانی است. (مجمع الامثال، ج ۱، ص ۳۲۸)

۳- در نسخه اصل و مجمع الامثال، ج ۱، ص ۱۹۸، و الفاخر، ص ۶۰، چنین است، امّا در دیوان الفرزدق، ص ۳۳۳ (انّ اشتغارها) ضبط شده است.

۴- ریاض الصالحین، من کلام سیّد المرسلین، ص ۳۸۷، و فتح الباری، ج ۹، ص ۴۵۶ ملاحظه شود.

۷۹۸ كَلِّ الْخِلَالَ الَّتِي فِيكُمْ مَنَابِكُمْ (۱)* تشابهت فيكم الاخلاق و الخلق

۷۹۹ كَأَنَّكُمْ شَجَرُ الْأَتْرَجِ طَابَ مَعَا أَصْلًا وَ فَرَعًا وَ طَابَ الْحَمَلُ وَ الْوَرَقُ

(۲) و کلمه (منافق) از (نافقاء اليربوع) گرفته شده؛ زیرا منافق خلاف آنچه را ظاهر می سازد، پنهان می کند، شاعر در حالی که وضع نفاق و مشبه بودن آن حالت را وصف می کند، گفته است: از بحر مجزوء کامل

۸۰۰ خَلَّ النَّفَاقَ لِأَهْلِهِ وَ عَلَيْكَ فَالْتَمَسَ الطَّرِيقَا

۸۰۱ وَ ارْغَبْ بِنَفْسِكَ أَنْ تَرَى إِلَّا عَدُوًّا أَوْ صَدِيقَا

و همانا از آن روی پیامبر (ص) قاری قرآنی را که از منافقان باشد به گیاه خوشبو تشبیه کرد که قرآن خواندن منافق، ظاهری نیکو دارد و منافق به مقتضای آن عمل نمی کند، چنان که (ریحانه) به مزه ای قابل انتفاع راه نمی برد؛ سپس پیامبر در نکوهش منافقی که قرآن نمی خواند مبالغه نمود، و او را از درون و برون، در بوی و مزه به حنظل تشبیه کرد، و مقصود او این است که اگر منافق بویش بوزد، بویی ناخوش است.

ابو العتاهیه گفته است: از بحر مجزوء رمل

۸۰۲ أَحْسَنَ اللَّهُ بِنَاءَ نَّ الْخَطَايَا لَا تَفُوحُ

۸۰۳ فَإِذَا الْمَسْتَوْرُ مَنَّا بَيْنَ ثَوْبِيهِ فَضُوحُ

(۳) اکنون بر سر سخن از آن آیه باز می گردیم:

(بیان) گفتار خدای - عَزَّ وَ جَلَّ - : (سَيَمَاهُمْ فِي وُجُوهِهِمْ). معنی این است که نشانه سجده (در چهره هایشان ظاهر است)، و در معنای (سیماهم فی وجوههم) گفته شده: (روز قیامت از اثر وضوء سپیدروی و دست و پا سفید برانگیخته می شوند).د.

۱- در حاشیه کلمه (مبارکه) ثبت شده است.

۲- بیت فوق در محاضرات الادباء، ج ۴، ص ۵۷۸ منسوب به (ابن الرومی) است، و مصراع دوم آن چنین ضبط شده است: (حملا و نورا و طاب الریح و الورق).- م.

۳- دیوان او، به تصحیح دکتر شکر فیصل، ص ۹۷-۹۸ ملاحظه شود.

(بیان) گفتار خدای - تبارک و تعالی - : ذلِكَ مَثَلُهُمْ فِي التَّوْرَةِ وَمَثَلُهُمْ فِي الْإِنْجِيلِ يَعْنِي أَنَّ عِلْمَهُ، وَصِفَ مُحَمَّدٍ وَ يَارَانِ أَوْ فِي التَّوْرَةِ وَ الْإِنْجِيلِ؛ چنان که خدای - تعالی - گفته: مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وَعَدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ (۱) و معنای (مثل الجنة) صفت جنت است.

(بیان) گفتار خدای - تعالی - : يُعْجِبُ الزُّرَّاعَ لِيَغِيظَ بِهِمُ الْكُفَّارَ مَقْصُودُ (زُرَّاعٍ) مُحَمَّدٍ (ص) و دعوت کنندگان به اسلام از زمره اصحاب محمد است؛ همان کسانی که تشبیه آیه در وصف ایشان وارد شده است.

پس بتحقیق آن آیه وصف مؤمنان را به صفت سرسختی بر کافران و عطف بر مؤمنان، و جست و جوی خوشنودی خدا در رکوع و سجودشان (- وصف مؤمنان را به آن صفات) در بر گرفته است، و متضمن معنای مثلی شده که خدا برای ایشان مثل زده؛ مثلی که در کتابهای اوست، و مبین این است که همراهان پیامبر همانند کشت و کاری هستند که جوانه زده و رشد یافته تا بر ساقه هایش استوار گشته، و آن کشت و کار، کشت و کار کنندگان را به اعجاب و امید دارد تا کافران را به خشم شدید فرو برد. ۵.

تشیبه در سوره الذاریات

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : وَ فِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمُ الرِّيحَ الْعَقِيمَ مَا تَدْرُ مِنْ شَيْءٍ أَتَتْ عَلَيْهِ إِلَّا جَعَلَتْهُ كَالرِّمِيمِ (۱).

(و فی عاد ... یعنی در قوم عاد نیز آیت دیگری است، علاوه بر آن آیتی که در (آیه) و فی موسی (۲) گذشت.

(العقیم) باد عقیم آن بادی است که با آن باروری (ابر) نیست، و بارانی به بار نمی آورد، و تنها باد هلاکت است.

(الرّمیم): برگ خشک خرد شده ای است که (هشیم) بر آن اطلاق می شود؛ طائی (ابو تمام) گفته است: از بحر خفیف

۸۰۴ اصبحت روضه الشباب هشیما و غدت ریحہ البلیل عقیما

(۳) و معنای تشبیه در آن آیه این است که آن باد به سبب تندی و سرعت حرکتش هر چه را بر آن وزید، همانند برگ خشک ساخت و از پیامبر (ص) روایت می شود که: وی گفته است: (نصرت بالصبا و اهلکت عاد بالدبور (۳)). د.

۱- - سوره الذاریات (۵۱) آیه ۴۱-۴۲.

۲- - در آیه ۳۸ همان سوره خدای - تعالی - گفته است: وَ فِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُّبِينٍ. (۳) - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان او، ص ۲۲۰ (بجای عقیما) سموما ضبط شده است.

۳- - النهایه، ج ۲، ص ۹۸، و لسان العرب، ریشه (دبر) ملاحظه شود.

و یکی از شاعران راست در هجو مردی: از بحر رجز

۸۰۵ (لو کنت ماء لم تکن طهورا او کنت غیما لم تکن مطیرا

۸۰۶ او کنت ریحا کانت الدبورا او کنت بردا کنت زمهریرا

۸۰۷ او کنت ارضا کنت ارضا بورا او کنت مخا کنت مخاریرا)

(دبور) بادی است که از پشت کعبه می وزد، و باد (قبول) از روبروی آن می وزد. و از نامهای دبور (محوه) است. ابو زید خوانده است: از بحر رجز

۸۰۸ قد بکرت محوه بالعجاج و دمّرت بقیه الرّجاج)

(۱) (رجاج): شتران خرد و ضعیف است.

و باد صبا به سبب روبرو بودنش با باد (دبور)، قبول نامیده شده است؛ و از نامهای آن است: (أیر) و (هیر) و (ایر) و (هیر) و از نامهای باد شمال است: (جریاء) و (نسع) و (مسع) و از نامهای باد جنوب: (أزیب) و (نعامی) و (هیف) (۲) است، (و نام اخیر) زمانی است که با گرمای باد هیف تشنه شوی. ذو الرّمّه گفته است: از بحر بسیط

۸۰۹ و صوّح البقل نآج تجی ء به هیف یمانیه فی مرها نکب

(۳) و گفته می شود: (باد جنوب دگرگون شده از باد (صبا) است، و گفتار شاعر ۵۴

۱- آن بیت رای ابن المنظور در لسان العرب یاد کرده و آن رای به قلاخ بن الحزن نسبت داده است.

۲- ثعلب از ابن الاعرابی نقل کرده که بادهای موصوف به (نکب) چهار نوع باد است: (نکباء الصبا) و (نکباء الجنوب) و باد نکب جنوب سوزاننده و تشنه کننده و خشک کننده سبزی است، و آن بادی است که میان دو باد می وزد. جوهری گفته است: که آن باد (ازیب) نامیده می شود. (لسان العرب ریشه نکب) و در ریشه (ازب) آمده است: (ازیب) باد جنوب است، و آن لغت هذیل است، یا آن باد نکباء است؛ که میان باد صبا و جنوب می وزد، و در (النهایه) ج ۲ ص ۳۲۴ آمده است: نام آن نزد خدا (ازیب) و نزد شما (جنوب) است.

۳- دیوان ذی الرّمّه ج ۱ ص ۵۴

بر آن دلالت دارد: از بحر طویل

۸۱۰ و ریح تبوع الشمس یممت نحوها لیشفی ما بی من سقام هبوبها

۸۱۱ تبدت صبا ثم استدارت ضحیه جنوبا فما ذا هیجت لی جنوبها

و به باد، در آغاز وزیدنش بشدت (نافحه) گفته می شود، و آن بادی که دارای زفره (صدا) است (زفراه) می باشد، و (مجفله) و (جافله) باد سریع است، و (سهول) و (سیهوج) باد شدید است، و (هجوم) بادی است که بشدت می وزد تا جایی که گیاه (ثمام) و خانه ها را از بن بر می کند، و (حجوج) بادی با حرکت سریع است، و (دروج) بادی است که به پشت حرکت می کند، تا جایی که در شن زار چیزی همانند دامن برای آن می بینی.

شیب بن البرصاء (۱) گفته است: از بحر طویل

۸۱۲ فلم تذرف العینان حتی تحملت مع الصبح أحفاض لهم و حدوج

۸۱۳ و حتی رأیت الحیّ تسفی دیارهم مزعزه جنح الظلام دروج

و گفته شده: (مراد کلام خدای - تعالی - (کالرّمیم) استخوان پوسیده خاک شده است؛ گفته می شود: (رمّ العظم یرمّ رما و رمیما) یعنی استخوان پوسیده و خرد شد، و (رمه) استخوان است، و از آن معنی است (رمه) در حدیثی به مضمون (انه (ص) نهی عن الاستنجاء بالروث و الرّمه (۲)).

و خدای - تعالی - گفته است: وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسَى خَلْقَهُ قَالَ مَنْ يُحْيِ الْعِظَامَ وَ هِيَ رَمِيمٌ (۳) و چون این آیه نازل شد، ابی بن خلف با استخوانی پوسیده نزد پیامبر (ص) آمد، و آن استخوان را خرد می کرد و می گفت: (ای محمد آیا معتقدی خدا).

۱- وی شیب بن یزید شاعری از عصر اسلامی و از اهل بادیه؛ از شاعران حکومت اموی است، (الآغانی، ج ۱۲، ص ۲۷۱،

چاپ دار الکتب، و شرح دیوان الحماسه، ج ۳، ص ۱۱۲۳)

۲- النهایه، ج ۲، ص ۲۲۶-۲۲۷، و لسان العرب، ریشه (رمم) ملاحظه شود.

۳- سوره یس (۳۶) آیه ۷۸.

این استخوان را پس از آن که پوسیده است زنده می کند؟ (۱).

شاعر گفته است: از بحر طویل

۸۱۴ و إِنَّكَ لَو نَادَيْتَهُ وَ هُوَ مَيِّتٌ أَجَابَ وَ لَوْ أَنَّ الْعِظَامَ رَمِيمٌ

و درباره گفتار عرب که می گوید: (جاء بالطَّمِّ وَ الرِّمِّ) گفته شده است: (طَمٌّ، چیزی است که آب آن را می آورد، و رَمٌّ، چیزی است که باد آن را می آورد).

و وجه اوّل (از تفسیر رمیم) در معنای تشبیه نیکوتر است. د.

تشبیه در سوره اِقتربت

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : **خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ كَأَنَّهُمْ جَرَادٌ مُّتَسِِّرٌ (۱)**.

خدا مردم را هنگام برانگیخته شدن به ملخ پراکنده تشبیه کرده؛ چنان که آنها را به پروانه پراکنده تشبیه کرده (۲)؛ از آن رو که در آن روز برخی در برخی دیگر موج می زنند.

و گفتار خدا (خُشَعًا) منصوب بر وجه (حال) است، و (خاشعا) نیز قراءت شده، و ابن مسعود (۳) (خاشعه (۴)) قراءت کرده است، و اسمهای فاعل و مفعول و صفت مشبیه هر گاه بر لفظ جمع مقدم شده باشد می توان مفرد آورد، علاوه بر آن، می توان به اعتبار معنای (جماعت) مؤنث آورد، و به صیغه جمع نیز جایز است استعمال شود. می گویی: (مررت بشباب حسن او جههم و حسان او جههم، وت).

۱- - سوره القمر (۵۴) آیه ۷، مؤلف آن سوره را به مناسبت عبارت (اقتربت) در اول آن، سوره اقتربت نامیده است.

۲- - خدای - تعالی - در سوره القارعه (۱۰۱) آیه ۴ گفته است: **يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْثُوثِ**.

۳- - او عبد الله بن مسعود از اصحاب پیامبر است و به سال ۳۲ ه وفات یافت. (الاصابه، شماره ۴۹۴۵، و النّهایه، ج ۱، ص ۴۵۸).

۴- - در الکشاف، ج ۴، ص ۳۴۴ آمده است (خاشعا ابصارهم) حال از (الخارجین) است.

حسنه او جههم.

شاعر گفته است: از بحر رمل

۸۱۵ و شباب حسن او جههم من أیاد بن نزار بن معد

و اما توضیح گفتار خدا در سوره القارعه یَوْمَ یَكُونُ النَّاسُ كَالْفَرَاشِ الْمَبْتُوثِ (۱):

فراش چیزی (حشره ای) است همانند پشه های ریز؛ که آنها را می بینی اطراف آتش هجوم می برند، و یکی پس از دیگری در آن سقوط می کنند. این تشبیه مانند تشبیه اول است، و در مثل چنان تشبیهی است که ابو کبیر هذلی (۲) می گوید: - اما از کجا و چگونه او را ممکن است چنین اختصاری، و بیان چنان کثرتی در چنین لفظ موجز- شعر او را اسدی برایم قراءت کرد: از بحر کامل

۸۱۶ لا یجفلون عن المصاف و لور رأوا أولى الوعاع كالغظاط المقبل

(۳) شاعر می گوید: (هنگامی که دشمنان شان را می بینند، همانند (غظاط) هنگامی که پرواز می کند بر ایشان حمله ور می شوند، و (غظاط) پرنده ای چون (قطا) است.

امرؤ القیس سروده، و سخن از اسب به میان آورده است: از بحر سریع

۸۱۷ فهنّ أرسال كمثل الدبی او كقطا كاظمه التاهل

(۴) و ایاس بن قبیصه طائی (۵) سروده، و از دسته ای لشکر سخن گفته است: از بحر طویل (۹)

۱- - سوره القارعه (۱۰۱) آیه ۴.

۲- - او عامر بن الحلیس، شاعری از عصر جاهلیت است، و برخی گفته اند وی شاعری جاهلی- اسلامی است، و برخی از ایشان وی را از اصحاب نام برده اند. (الشعر و الشعراء، ص ۵۶۱، و خزانه الادب، ج ۲، ص ۲۶۶، و دیوان الهذلیین، ج ۲، ص

۸۸، و شرح دیوان الحماسه، ج ۱، ص ۸۴)

۳- - دیوان الهذلیین، ج ۲، ص ۸۸.

۴- - دیوان امرئ القیس، ص ۱۲۱، ۲۵۷.

۵- - وی از سوی کسری کارگزار عین التمر و توابع آن از سرزمین حیره بود. (الاعغانی، ج ۲۰، ص ۱۳۷-۱۳۸ و التنبیه و الاشراف، ج ۱، ص ۲۰۹)

۸۱۸ و مبنوثة بثّ الدبی مسبطرّه رددت علی بطائها من سراعها

(۱) و اعشی سروده، و سخن از قومی به میان آورده است: از بحر طویل

۸۱۹ متی ادع منهم ناصری تأت منهم کرادیس مأمون علی خذولها

۸۲۰ رعالا کاقساط الجراد لخیلهم عکوب إذا سارت سریع نزولها

(۲) و ابو جندب هذلی (۳) گفته است: از بحر طویل

۸۲۱ علی حنق صبحتهم بمغیره کرجل الدبی الصیفی أصبح سائما

(۴) و ابو خراش (۵) در معنای دیگری از این تشبیه گفته است: از بحر طویل

۸۲۲ تری طالبی الحاجات یغشون بابه سراعاً کما تهوی الی أدها النحل

(۶) و شاعر محدث گفتارش را از آن معنی اقتباس کرده است:

۸۲۳ تری الناس افواجا الی باب داره کانتهم رجلا دبی و جراد

(۷) تشبیه دیگری در این سوره:

(بیان) گفتار خدای - عزّ و جلّ - : إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصَرًا فِي يَوْمِ نَحْسٍ مُّسْتَمِرٍّ تَنْزِعُ النَّاسَ كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ مُّنْقَعِرٍ (۸).

جمله (کانتهم ...) جمله حالیه و معنی چنین است: مردم را از جای بر می کند در حالی که همانند نخل منقعر شده اند، و آن نخلی است که از ریشه برکنده شده.^{۱۰}

۱- شرح دیوان الحماسه، ج ۱، ص ۲۰۹ ملاحظه شود.

۲- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان او، ص ۱۷۵ (بجای اذا سارت سریع نزولها) اذا نابت بطی ء نزولها، ضبط شده است.

۳- وی ابو جندب بن مرّه، برادر ابو خراش هذلی است. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۲۵۵)

۴- دیوان الهدلیّین، ج ۳، ص ۸۶ ملاحظه شود.

۵- او ابو خراش خویلد بن مرّه است که ماری او را گزید، و در زمان خلافت عمر بن الخطّاب در گذشت. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۵۵۴)

۶- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان الهدلیّین، ج ۲، ص ۱۶۶ الی آدمی ضبط شده است.

۷- - آن بیت از ابو نواس است، (دیوان ابی نواس، ص ۴۷۲ و التشییحات، ص ۲۴۸ ملاحظه شود.

۸- - سوره القمر (۵۴) آیه ۱۹ و ۲۰.

است، و آن باد ایشان را بر رو درمی انداخت. و کلمه (نخل) بر دو وجه مذکر و مؤنث به کار می رود، گفته می شود: (هذا نخل و هذه نخل). خدای در این آیه (منقعر) گفته، و آن را بر وجه مذکر به کار برده، و گفتار خدا در سوره (الحاقه):

فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَرْعَى كَأَنَّهُمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ (۱)، بر وجه تأنیث نخل است.

ضمیر (ها) در (فیها) به کلمه ریح بر می گردد همان ریحی (بادی) که ایشان را هلاک کرد. و گفتار خدای - تعالی - (اعجاز نخل) به معنای ریشه های نخل است.

و از جمله سخنانی که در شعر، در مثل چنین تشبیهی آمده - با وجود اختلاف مقایسه میان آن شعر و قرآن، و انحطاط رتبه آن شعر تا حدّ زشتی و نارسایی - گفتار امرؤ القیس است: از بحر سریع

۸۲۴ حَتَّىٰ تَرَ كُنَاهُمْ لَدَىٰ مَعْرَكٍ أَرْجُلُهُمْ كَالْخَشْبِ الشَّائِلِ

(۲) و شاعر دیگری گفته است: از بحر بسیط ۸۲۵ كَأَنَّهُمْ خَشْبٌ بِالْقَاعِ مَنْجِدِلٍ وَ يَحْيَىٰ بْنُ خَالِدٍ (۳) تعبیر قرآن را در شعری به نظم آورده؛ شعری که در هنگام نگون بختی برامکه، برای هارون فرستاد، پس در حالی که هارون را مخاطب قرار داده، و حال برامکه را بیان داشته، گفته است:

از بحر مجزوء کامل

۸۲۶ عَمَّتْهُمُ لَكُ سَخَطُهُ لَمْ تَبْقَ مِنْهُمْ بَاقِيَةٌ

۸۲۷ فَكَأَنَّهُمْ مِمَّا بِهِمْ أُعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٌ

پس هارون الرّشید وی را با این آیه پاسخ داد: ضرب الله مثلا قریه کانت آمنه (۳)

۱- - سوره الحاقه (۶۹) آیه ۷.

۲- - دیوان امرئ القیس، ص ۱۲۱ ملاحظه شود.

۳- - او یحیی بن خالد برمکی متوفی به سال ۱۹۰ ه است. (وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۴۳)

و اما گفتار خدای - تعالی - : **إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصِرًا** پس (صرصر) عبارت است از بادی که جدا خیلی سرد است؛ شاعر در حالی که از مردی یاد کرده گفته است: از بحر طویل

۸۲۸ یصفقه أنف من الزّیح بارد و نکباء لیل من جمادی و صرصر

(۲) و اصل (صرصر) صرّ است، و صرصر تکرار سردی است، چنان که هرگاه صدای چیزی را بدون تکرار شنیدی گویی: (صرّ الشیء و صلّ) و هرگاه بخواهی بگویی آن صدا تکرار شده گویی: (صرصر و صلصل) (۳).

تشبیه دیگری در این سوره:

(بیان) گفتار خدای - عزّ و جلّ - : **إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً وَاحِدَةً فَكَانُوا كَهَشِيمِ الْمُحْتَظِرِ** (۴). (محتظر) با کسره ظاء و فتح آن قراءت شده است. (هشیم) برگگی است که خشکیده و شکسته و خرد شده است. (و معنی این است) که آن کافران همانند هیزمی شدند که صاحب آغل آن را گرد می آورد؛ یعنی آن هیزم به نهایت خشکی رسیده تا جایی که برای سوزاندن گرد آورده می شود، و کسی که (المحتظر) با فتحه ظاء قراءت کرده بنا بر این است که آن، صیغه اسم مکان است؛ مکانی که هیزم در آن نگاه داشته می شود. و کسی که (المحتظر) با کسره ظاء قراءت کرده، بنا بر این است که صیغه اسم فاعل باشد، و آن را به کسی نسبت داده که خاشاک را گرد می آورد، و او (محتظر) می باشد. ۱.

۱- - سوره النحل (۱۶) آیه ۱۱۲.

۲- - لسان العرب، ریشه (نکب).

۳- - در الخصائص، ج ۲، ص ۱۵۲ وارد شده است: خلیل گفته است: گویی عرب در صدای (ملخ)، طول و مدّی توهم نموده و گفته است: (صرّ) و در صدای (باز) قطع و وصلی را توهم نموده و گفته است: (صرصر). ابن جنّی از آن موضوع در الخصائص، ج ۲، ص ۱۴۵ و ما بعد آن بحث کرده است.

۴- - سوره القمر (۵۴) آیه ۳۱.

و بتحقیق شاعران در وصف فنای مردم و فرسوده شدن امتها، تشبیهی شبیه به این تشبیه را بیان نموده اند؛ همانند گفتار عدی بن زید عبادی: از بحر خفیف

۸۲۹ ثم أضحوا كأنهم ورق جف ف فالوت به الصبا و الدبور

(۱) و این بیت نزد جماعت راویان نیکو شمرده شده است، و اصحاب معانی یاد کرده اند که شاعر با تعبیر (صبا) و (دبور) از این معنی کنایه آورده که مرگ برخی از ایشان را با سختی و برخی را با آسانی می رباید، و در این جا خبر خالد بن صفوان (۲) که با ابیات عبادی تضمین شده به عرض می رسانم، و آن خبر را عبد الله بن بکر واعظ با سند مسلسل خود برایم نقل کرد، و آن را نیز محمد بن علی بن المهتدی بالله برایم نقل کرد، و آن از خبرهایی بود که از قول ابن الانباری برایمان بیان داشت. و (نیز) آن داستان را پدرم - رحمه الله - برایم نقل کرد، و آن نقل با عبارت او، و منقول از حافظه اوست؛ گفت: (خالد بن صفوان گفت: (بر هشام بن عبد الملك (۳) وارد شدم و روغن داشت جریان می یافت (۴)؛ در سالی که باران بهاری در طلیعه بهار باریده، و باران دنبال باران بهاری پی در پی فرو ریخته و زمین آرایش خود را گرفته، و در نتیجه همانند جامه های رنگین گسترده و جامه های قباطی (۵) پراکنده، و خاکش همانند کافور شده، و به گونه ای بود که اگر تکه ای از چیزی بر آن قرار می گرفت خاک به آن راه نمی یافت؛ م.

۱- دیوان او، ص ۹۰ ملاحظه شود.

۲- او خالد بن صفوان بن عبد الله بن عمرو بن الاهیتم است، وی از فصیحان مشهور عرب است، و در سال ۱۳۳ ه وفات یافت. (امالی المرتضی، ج ۴، ص ۱۷۲ و نکت الهمیان، ص ۱۴۸)

۳- وی سال ۱۲۵ ه وفات یافت. (الکامل، تألیف ابن الاثیر، ج ۵، ص ۹۶، و تاریخ الطبری، ج ۸، ص ۲۸۳)

۴- کنایه از وفور و فراوانی برکت و نعمت. منقول از پاورقی الجمان، ص ۳۰۴- م.

۵- قباطی: به ضمّه یا فتحه حرف اول جمع (القبطیه) و آن جامه هایی است سفید و نازک از جنس کتان (المعجم الوسیط، حرف القاف).- م.

و برای او سراپرده هایی از خز زده شده بود؛ سراپرده هایی که یوسف بن عمر از یمن برایش فرستاده بوده است، و همانند زر ناب می درخشید، وی دنبال من فرستاد، بر وی وارد شدم و همچنان بر پای بودم، تا سرانجام همچون باز پرس بسوی من نگریست، گفتم: (ای امیر مؤمنان! خدای نعمتش را بر تو کامل گرداند، و آن را با شکر او بر تو گوارا سازد، و آن امر (خلافتی) را که به تو تفویض کرده موجب راهبری، و سرانجام آن را موجب ستایش قرار دهد!، پس تو مورد اطمینان مسلمانان، و جایگاه آرامش ایشان واقع شدی درخواستی هایشان بسوی تو لابه می کنند، و در کارهایشان به تو ملتجی می شوند، و چیزی را برای این مقامی که یافته ام و لحظه نگریستن به چهره ات - که خدای مرا بر آن منت نهاد - (چیزی را برای این مقام) برتر از توجه دادنت به شکر نعمتهای خداداده ات نمی بینم و در آن توجه دادن چیزی را بلیغتر از داستان گذشته ای درباره پادشاهی از پادشاهان عجم نمی یابم؛ که اگر امیر مؤمنان اجازه دهد آن داستان را برایش باز گویم) هشام تکیه زده بود پس راست شد و نشست، و گفت: (بگو ای پسر اهتم (۱)) پس گفتم: (ای امیر مؤمنان! بدرستی که پادشاهی از پادشاهان پیش از تو، سالی همانند این سال ما، بسوی قصرهای خورنق و سدیر (۲) بیرون شد، و زمین آرایش خویش را گرفته بود، و برای او (نعمت) سال جوانی، و گسترش قلمرو شاهی، و بسیاری مال فراهم آمده بود. روزی سر بر آورد، و به اطرافش.

۱- او خالد بن صفوان الاهتم است.

۲- آن دو، دو قصر معروف است، و ابو الفرج اصفهانی، از آن دو قصر در کتاب الاغانی، ج ۲، ص ۱۴۰، چاپ دار الکتب سخن گفته و در کتاب المعرب، ص ۱۲۶ است که: (خورنق، خرنگاه و آن (در زبان فارسی) محلّ شرب است، آنگاه در زبان عرب به کار رفته و خورنق شده است، و آن ساختمانی است که نعمان برای برخی از خسروان بنا نهاد) و در صفحه ۱۸۷ آن کتاب است که سدیر فارسی معرب و اصل آن سادلی - یعنی سه قبه تودرتو - بوده است، و مردم آن را (سی دلی) می نامند، آنگاه معرب شده است. در الالفاظ الفارسیه المعربه سدلی ضبط شده است. - م.

نگریست، و به حاضران در محضرش گفت: (آیا کسی را می شناسید که همانند آنچه به من داده شده به او عطا شده باشد؟) - و نزد او مردی بود از بازماندگان اصحاب منطق و سلوک بر مسلک و روشهای حقّ - پس به او گفت: (آیا معتقدی آن مالی که برایت فراهم آمده چیزی است که پیوسته از آن تو بوده یا چیزی است که از آن پیشینیان بوده که از آنها جدا شده و به تو منتقل گردیده است؟) گفت: (بلکه از آن پیشینیان بوده، و از آنها جدا شده است) گفت: (پس تو شیفته چیزی شده ای که لذتش از بین می رود، و وبالش باقی می ماند، اندک زمانی در آن باقی هستی، و روزگار درازی در گرو آن قرار می گیری) هشام گریست و گفت: (وای بر تو، راه گریز کجاست!) گفت: (یا این است که در قلمرو حکومت اقامت می گزینی، و در آنچه تو را خوش آید، و بد آید، و به کامت تلخ آید، و تو را بر افروخته ات گرداند، به فرمان پروردگارت گردن می نهی، یا تاجت را فرو می نهی، و لباس ژنده ات را می پوشی، و در این کوه، پروردگارت را عبادت می کنی تا مرگت برسد) گفت: (هنگامی که شب فرا رسد نزد من بیا، اگر این مقامی که در آنم برگزیدم تو وزیری خواهی بود که سرپیچی از تو به وقوع نپیوندد و اگر تنهایی در روی زمین را برگزینم، تو اگر بخواهی رفیق من خواهی شد)، چون سحرگاهان فرا رسید، در خانه اش را کوبید، و او را مهتای گردش و سیاحت یافت، پس به خدای سوگند، آن دو تن ملازم کوه شدند، تا مرگشان فرا رسید، و در این مقام است که عدی بن زید می گوید: از بحر خفیف

۸۳۰ ایها الشامت المعیر بالده ر أنت المبرّ الموفور؟

۸۳۱ ام لדיک العهد الوثیق من الأی یام، بل انت جاهل مغرور

۸۳۲ من رأیت المنون خلدن ام من ذا علیه من ان یضام خفیر؟

۸۳۳ این کسری، کسری الملوک أنوشر و ان ام این قبله سابور

(۱) م.

۱- - انو شروان، خسرو اول پسر قباد یکی از پادشاهان فارس است. شاپور نام عده ای از پادشاهان فارس است. برای توضیح بیشتر رک: فرهنگ معین، بخش اعلام، ج ۵، ص ۸۵۲-۸۵۵. م.

۸۳۴ و بنو الاصفیر الکرام (۱)

ملوک الر روم لم یبق منهم مذکور

۸۳۵ و اخو الحضیر (۲)

اذ بناه و اذ دج له تجبی الیه و الخابور

۸۳۶ شاده مرمر او حلله کلسا فلطیر فی ذراه و کور

۸۳۷ لم یهبه ریب المنون فباد ال ملک عنه فبابه مهجور

۸۳۸ و تأمل ربّ الخورنق اذ أش رف یوما و للهدی تفکیر

۸۳۹ سرّه حاله و کثره ما یم لک و البحر معرضا و السدیر

۸۴۰ فارعوی قلبه فقال و ما غب طه حی الی الممات یصیر

۸۴۱ ثم بعد الفلاح و الملك و الامّ مه وارتمه هناك قبور

۸۴۲ ثمّ أضحوا کأنهم ورق جف ف فألوت به الصبا و الدبور

(۳) / (۴) گفت: (هشام گریست تا اندازه ای که ریش او تر و عمامه اش مرطوب شد، و دستور داد سراپرده را از جای برکنند، و به کاخش بازگشت، پس دوستان و اطرافیان نزد خالد بن صفوان گرد آمدند، و گفتند: (چه قصدی در حقّ امیر مؤمنان روا داشتی و شادیش را بر وی مکدر ساختی، و صحبت در بیابانش را برهم زدی؟) گفت: (از من دور شوید که من با خدا پیمان بسته ام که با هیچ پادشاهی تنها نشوم جز آن که خدای - عزّ و جلّ - را به یاد او آورم) (۵).

و نیز از شعر عدی بن زید در پند به نعمان بن المنذر (۶) برایم خواند- و این اشعار را در حالی سرود که باتفاق یکدیگر به صحرا و دشت خارج شده بودند، گذرشان بر درختی افتاد، و عدی به او گفت: (ای پادشاه آیا می دانی این درخت چهد.

۱- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان او ص ۸۷ (بنو الاصفیر الملوک) ضبط شده است.

۲- الحضیر، شهر تاریخی الحضیر است که در بیابان پستی میان دجله و فرات قرار دارد.

۳- آن قصیده با آن داستان در الاغانی، ج ۲، ص ۱۱۳-۱۱۵ (چاپ الدار التونسیه) نقل شده است. - م.

۴- دیوان عدی بن زید، ص ۸۴ و بعد آن ملاحظه شود.

۵- آن داستان در کتاب الاغانی، ج ۲، ص ۱۳۶، چاپ دار الکتب ملاحظه شود.

۶- - الاغانی، ج ۲، ص ۱۹۶، چاپ دار الکتب ملاحظه شود.

می گوید؟) گفت: (نه) گفت: (می گوید ...): - از بحر رمل

۸۴۳ ربّ ركب قدانا خوا عندنا يشربون الخمر بالماء الزّلال

۸۴۴ و اباريق عليها قدم و جیاد الخيل تردى فى الجلال

(۱)

۸۴۵ ثمّ اضحوا عصف الدهر بهم و كذاك الدهر حالا بعد حال

(۲) و از بهترین اشعاری که درباره هلاکت امّتها و نیستی مردم قرنهای پیشین گفته شده گفتار اسود بن یعفر است (۳):

از بحر کامل

۸۴۶ ماذا أوّمل بعد آل محرّق تركوا منازلهم و بعد ایاد

۸۴۷ اهل الخورنق و السّدير و بارق و القصر ذى الشّرفات من سنداد

۸۴۸ أرض تخيّرها لطيب مقيلها كعب بن مامه و ابن امّ دؤاد

(۴)

۸۴۹ جرت الزّياح على محلّ ديارهم فكأنّما كانوا على ميعاد

۸۵۰ و لقد غنوا فيه بأنعم عيشه فى ظلّ ملك ثابت الأوتاد

۸۵۱ نزلوا بأنقره يسيل عليهم ماء الفرات تجىء من اطواد

۸۵۲ فاذا النّعيم و كلّ ما يلهى به يوما يسير الى بلى و نفاذ

و بتحقیق شاعران مولّد در وصف این حالت (فنا و زوال دنیا) روش پیشینیان را پیش گرفتند، و همه آنها از رسیدن به مرتبه بلاغت قرآن ناتوانند، و راه اطاله و (۷)

۱- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان او، ص ۸۲ (و الاباریق قدم) ضبط شده است.

۲- در نسخه اصل چنین است امّا در دیوان او، ص ۸۳ به این عبارت نقل شده است: ثمّ اضحوا اخنع الدهر بهم و كذاك الدهر يودى بالجبّال ظاهرا سهوى روى داده یا در چاپ و یا در تصحیح، صحیح آن (خنع) است. - م. و پس از آن، این بیت

است: و كذاك الدهر يرمى بالفتى فى طلاب العيش حالا بعد حال

۳- - وی شاعری جاهلی، از بنی حارثه و نایینا بوده است. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۱۷۶)

۴- - آن دو تن: کعب بن مامه الایادی یکی از بخشندگان عرب در روزگار جاهلیت، و ابو دؤاد الایادی شاعر است. (الشعر و

الشعراء، ج ۱، ص ۱۶۱، ۱۷۶، و المفضلیات، ص ۲۱۷)

سخن درازی را رونده اند، و چه بسا برخی از ایشان عبارت قرآن را گرفته و اقتباس کرده اند، ولی با وجود آن در طریق ناتوانی و عجزند؛ زیرا ایشان معترف به درماندگی و ناتوانی از نیل به مرتبت قرآن، و مقابله با بلاغت آنند.

یکی از بزرگان (اساتید) از قول ابن منذر (۱) ضمن ابیاتی برایم خواند: از بحر خفیف

۸۵۳ و أَرَانَا كَالزَّرْعِ يَحْصِدُهُ الْدَّهْرُ فَمَنْ بَيْنَ قَائِمٍ وَ حَصِيدٍ

(۲) و آن شعر از گفتار خدای - تعالی -: ذَلِكُمْ مِنْ أَنْبَاءِ الْقُرَى نَقَّصْتُ عَلَيْكَ مِنْهَا قَائِمٌ وَ حَصِيدٌ (۳) اقتباس شده است، در حالی که آن شعر را قرینه ای که تمام جزئیات معنی را نشان دهد همراهی نمی کند، پس چگونه می تواند همطراز عبارت قرآن باشد؛ که تعبیر قرآن تمامتر، و شاملتر و کاملتر و رساتر است، زیرا بر زوال هر که از آن قوم فانی شد، و فنای خانه هایشان، و هر آنچه نتیجه آن فنا و زوال است - از اموری که سخن از آن بسیار و شرح آن طولانی است - دلالت دارد.

پدرم - رحمه الله - برایم نقل کرد که چون یزید بن المهلب (۴) معزول شد، و در روزگار یزید بن عبد الملک (۵) مردم را به رهبری خویش فرا خواند، وی برادرش (۲)

۱- - او محمد بن منذر از اهل عدن است، وی به سبب کثرت دانشمندان و ادیبان در شهر بصره، در آن شهر اقامت گزید، و پیوسته با فقیهان و محدثان و ادیبان مصاحبت داشت، تا در آن علوم به آخرین درجه رسید، وی سال ۱۹۸ ه و وفات یافت. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۷۴۷، و طبقات الشعراء ابن المعتز، ص ۱۱۹، و الاغانی، ج ۱۷، ص ۱۷، چاپ بیروت، و بغیه الوعاه، ج ۱، ص ۲۴۹)

۲- - طبقات ابن المعتز، ص ۱۲۲، و الاغانی، ج ۱۷، ص ۴۷ ملاحظه شود.

۳- - سوره هود (۱۱) آیه ۱۰۰.

۴- - او یزید بن المهلب بن ابی صفره ازدی است، سال ۱۰۲ ه وفات یافت. (وفیات الاعیان، ج ۲، ص ۲۶۴)

۵- - وی سال ۱۰۵ ه وفات یافت، (الکامل ابن الاثیر، ج ۵، ص ۴۵، و النجوم الزاهرة، ج ۱، ص ۵۵۲)

مسلمه (۱)، و عباس بن الولید را برای رویارویی با او دعوت کرد، و آن دو تن در وسط سرزمین بابل، با او به جنگ پرداختند، و سرانجام او را با گروهی از همراهانش کشتند، و سرهایشان به شام حمل شد، و حبیب بن المهلب به اسارت کشیده شد، و چون به نزد یزید رسید، وی را به زندان افکند، و سرهای کشته شدگان را در شام بر ملا ساختند، و یزید بن المهلب تا روزگار هشام (۲) در زندان باقی ماند، گفته می شود:

(وی سرهای ال المهلب را به نزد حبیب فرستاد و گفت: (این سرها را می شناسی؟) گفت: (بلی؛ این سرها از آن قومی است که دست اطاعت و فرمانبرداری ایشان کاشته و دست نافرمانیشان بدرویده است)، هشام را آن سخن خوش آمد و آزادش ساخت.ت.

۱- - وی سال ۱۲۰ ه وفات یافت (تهذیب التهذیب، ج ۱۰، ص ۱۴۴)

۲- - هشام بن عبد الملک سال ۱۲۵ ه وفات یافت.

تشیبه در سوره الرحمن

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ (۱): یعنی آن صلصال (: گل خشک) در خشکی همانند آجر است.

هرگاه صدای چیزی را بشنوی و برخی از اجزای آن کنار برخی دیگر باشد گفته می شود: (صلّ الشیء و صلصل).

(جریر) در حالی که سخن از (زبیر) به میان آورده، گفته است:

از بحر کامل

۸۵۴ لو کان لبس خيله بحبالنا لسمعت من وقع الحديد صلیلا

(۲) و خدا در جای دیگر گفته است: إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ (۳)، و گفته است: وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ (۴) و گفته است: إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ (۵).

و تعبیر از این امور گوناگون است، و در معنی به یک اصل باز می گردد. پس ۹.

۱- - سوره الرحمن (۵۵) آیه ۱۴.

۲- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان، ص ۴۵۵، به این عبارت ضبط شده: لو کنت حین غررت بین بیوتنا لسمعت من صوت الحديد صلیلا

۳- - سوره الصافات (۳۷) آیه ۱۱.

۴- - سوره الحجر (۱۵) آیه ۲۶.

۵- - سوره آل عمران (۳) آیه ۵۹.

اصل گل خاک است، آنگاه تغییر می یابد و مانند (حماً مسنون (گل و لای بویناک)) می شود، سپس تغییر می یابد و گلی خشک مانند آجر می گردد و در آن دگرگونیها، تناقضی که موجب اشتباه گردد وجود ندارد.

و یکی از شاعران گفته است: از بحر بسیط

۸۵۵ النَّاسُ مِنْ جِهَةِ التَّمْثِيلِ أَكْفَاءُ أَبُوهُمِ آدَمُ وَالْأُمَّ حَوَاءُ

۸۵۶ فَنَ يَكُنْ لِهِمْ مِنْ أَصْلِهِمْ نَسَبٌ يَفَاخِرُونَ بِهِ فَالطَّيْنِ وَالْمَاءِ

و (ابن المعتز) شعرش را از این شعر (مذکور) نقل کرده و آن شعر را (عشاری) برای ما قرائت کرده است: از بحر خفیف

۸۵۷ وَ حَسْبُكَ مِنْ نَسَبٍ صُورَةٌ تَخْبِرُ أَتَّكَ مِنْ آدَمِ

(۱) (مسنون): به معنای مصبوب (ریخته شده) است، و گفته شده: (به معنای بو گرفته است) و گفته شده: (صلصال نیز به معنای بو گرفته و از (صَلَّ اللَّحْمُ) مشتق شده و گوئی در اصل صَلَّال بوده و یکی از دو لام قلب به صاد شده است، و برخی از قاریان (به جای و قالوا أ إذا ضللتنا فی الارض (۲)) و قالوا إذا ضللتنا فی الارض، با صاد بدون نقطه- بنابر آن معنایی که بیان داشتیم- قرائت کرده اند (۳) و نیز درباره گفتار خدای- تعالی:- (كَالْفَخَّارِ) گفته شده: (مقصود این است که آدمی از حالی به حالت دیگر تغییر می یابد همانند تغییر گل به آجر) و بتحقیق خدا برای تکوین آفریدگان مثل آورده و در آن باره با آنچه از گل تغییر می یابد و به جنس دیگر تبدیل می شود دلیل آورده و گفته است: (أ أنتم اشدّ خلقاً ام السّماء بناها) تا گفتار خدای- تعالی:- (وَ الْأَرْضَ بَعْدَ ذَلِكَ دَحَاهَا أَخْرَجَ مِنْهَا مَاءَهَا وَمَرْعَاهَا وَ الْجِبَالَ أَرْسَاهَا (۴)۲.

۱- دیوان او، صفحه ۳۴۱، ملاحظه شود.

۲- سوره السجده (۳۲) آیه ۱۰.

۳- در تفسیر الکشاف، ج ۳، ص ۴۰۲ نقل شده که: (حسن (رض) صللتنا را از (صَلَّ اللَّحْمُ و اصلّ (: گوشت بو گرفت)) گرفته است، و گفته شده معنای صللتنا: صرنا من جنس الصلّه (: از جنس زمین شدیم) است. (رک: لسان العرب، ریشه (صلّ)).

۴- سوره النازعات (۷۹) آیه ۲۷-۳۲.

و کلمه (جبال)، بنا بر یکی از دو وجه قرائت (نصب) عطف بر گفتار خدا (ماءها و مرعاهها) می باشد، و بنا بر این، معنی در گفتار خدا: لِنُزِّلَ عَلَيْهِمْ حِجَابًا مِنْ طِينٍ (۱) می شود: (لنرسل علیهم حجاره منتقله من طین (: ... تا بفرستیم بر ایشان سنگی که دگرگون شده از گل است)). و در خبر است که آن سنگ (مذکور در آیه) سنگی است که بر هر قطعه آن نام صاحب سنگی که آن سنگ بر او فرود می آید نوشته شده است، و آن است معنای گفتار خدا: (مسومه)، و به همین معنی گروهی در تفسیر، (سجیل) معتقد شده اند، جز این که کلمه (سجیل) معرب است و اصل آن در فارسی (سنگ گل) (۲) می باشد.

و وجه دیگر بنا بر قرائت (نصب) در گفتار خدا: (وَ الْجِبَالُ أَرْسَاهَا) با تقدیر فعل (ارسی) است و آن را فعل مذکور پس از (الجبال) تفسیر می کند، و شاعر رجزسرا در گفتارش اشاره به وجه اول معنای آیه کرده، و گفته است: از بحر رجز

۸۵۸ تسألنی عن السنین کم لی فقلت لو عمّرت عمر الحسل

۸۵۹ او عمر نوح زمن الفطحل و الصخر مبتل کطین الوحل

(۳) اما در مورد گفتار خدای - تعالی - : (إِنَّ مَثَلَ عِيسَى عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ) شأن نزول آیه به این شرح است که: هیأتی از نصاری نجران نزد پیامبر (ص) آمدند، و (و سید و عاقب) در میان ایشان بودند و آن دو تن در آن روزگار، سرور اهل نجران بودند. آن هیأت گفتند: (ای محمد، برای چه به سالار ما ناسزا می گویی و گمان می بری که وی بنده است!؟) پس پیامبر (ع) گفت: (بلی؛ او بنده خدا و آیت او ستل)

۱- - سوره الذاریات (۵۱) آیه ۳۳.

۲- - تفسیر غریب القرآن، تألیف (ابن قتیبه)، ص ۵۳۹، و کتاب المعرب، ص ۱۸۱ و ترجمان القرآن، تألیف میر سید شریف جرجانی، ص ۵۱ ملاحظه شود.

۳- - آن دو بیت از آن رؤبه است. (لسان العرب، ریشه فطحل)

که بر مریم القا کرد) گفتند: (اگر راست می گویی بنده ای را به ما بنما که مردگان را زنده کند و نابینایان و پیسگان را شفا بخشد و از گل، صورت پرنده بسازد، و در آن بدمد و در نتیجه با رخصت پروردگار پرنده شود!؛ بلکه عیسی خداست) پیامبر (ع) خاموش ماند، تا اینکه خدای - تعالی - این آیه فرو فرستاد: **إِنَّ مَثَلَ عِيسَىٰ عِنْدَ اللَّهِ كَمَثَلِ آدَمَ خَلَقَهُ مِنْ تُرَابٍ، ثُمَّ قَالَ لَهُ كُنْ فَيَكُونُ الْحَقُّ مِنْ رَبِّكَ فَلَا تَكُنْ مِنَ الْمُمْتَرِينَ فَمَنْ حَاجَّكَ فِيهِ مِنْ بَعْدِ مَا جَاءَكَ مِنَ الْعِلْمِ فَقُلْ تَعَالَوْا نَدْعُ أَبْنَاءَنَا وَ أَبْنَاءَكُمْ وَ نِسَاءَنَا وَ نِسَاءَكُمْ وَ أَنْفُسَنَا وَ أَنْفُسَكُمْ ثُمَّ نَبْتَهِلْ فَنَجْعَلْ لَعْنَتَ اللَّهِ عَلَى الْكَاذِبِينَ إِنَّ هَذَا لَهُوَ الْقَصَصُ الْحَقُّ وَ مَا مِنْ إِلَهٍ إِلَّا اللَّهُ وَ إِنَّ اللَّهَ لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ (۱)** چون شب را به صبح رسانیدند باز آمدند، پس پیامبر آن آیات را برایشان برخواند، گفتند: (آنچه می گویی نمی شناسیم)، چون از قبول آن سرباز زدند، پیامبر برایشان پیشنهاد ملاعنه (مباهله) کرد. پیامبر (ص) با ایشان وعده گذاشت، عاقب و سید بازگشتند تا صبحگاهان به نزد وی آیند، گذرشان بر مردی از خودشان که ناشناخته بود افتاد، داستان را برای او بازگفتند، آن مرد گفت: (شما کاری انجام ندادید، به خدای سوگند اگر پیامبر باشد، خدای او را در حق شما خشمگین نمی سازد، و اگر پادشاه باشد قوم عرب شما را به بردگی خود خواهد گرفت). گفتند:

(رای و نظر صحیح چیست؟) گفت: (در موعد مقرر نزد او آید و چون ملاعنه بر شما عرضه کند بگوئید: (نعوذ بالله): پناه می بریم به خدا)) پس پیامبر صبحگاهان به همراهی فاطمه، حسن و حسین بیرون شد، پس گفت: (آیا بر سر وعده خود هستید؟) گفتند: (نعوذ بالله) گفت: (پس اسلام بیاورید) سرباز زدند، گفت: (جزیه دهید) جزیه را پذیرفتند، و دست از ملاعنه برداشتند (۲).

تشبیه دیگری در این سوره:

(بیان) گفتار خدای - عزّ و جلّ - : **وَلَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ**.

۱- - سوره آل عمران (۳) آیه ۵۹-۶۲.

۲- - تفسیر الکشاف، ج ۱، ص ۲۸۲ ملاحظه شود.

(الجواری): السیفن (جمع سفینه: کشتی)، وقف کلمه الجواری با ابقاء (یا) است و از آن جهت در حالت وصل، حذف شده که ساکن است، و وقف بر آن بدون (یا) با وجودیکه دور از صحت می باشد، جایز است و ناچار باید آن را به جانب کسره اماله دهیم، تا دلالت بر حذف (یاء) کند. (المنشآت): المرفوعات الشرع (: کشتیهای بادبان برافراشته). و آن کلمه به کسر (شین) المنشآت به معنای دربردارنده و بالا- برنده بادبانها، نیز قراءت می شود، و لیکن با فتحه (شین) نیکوتر است. و (الاعلام): کوههاست؛ شاعر گفته است: از بحر رجز ۸۶۰ اذا قطعنا (۲) علما بدا علم (۳) و همانا از آنجهت خدای- تعالی- کشتیهای دریا را به اعلام (کوهها یا کوههای بزرگ) تشبیه کرده، که مقصود وی کشتیهای بزرگی است که دریا را در می نوردد، و کشتیهای بزرگ شبیه ترین چیز به کوههاست، و دلیل بر جایگاه نیک این تشبیه، و صحتش این است که عکس آن و تغییر مشبه به مشبه به جایز است؛ چنانکه صحیح است خاصه ای (۴) که در تعریف منطقی بر محور خود می گردد و از کسانیکه این تشبیه را بعکس آورده اند (ذو الرمه) است؛ وی شعری گفته و از مسیر کاروانی در بیابانی بی نام و نشان یاد کرده است: از بحر طویل

۸۶۱ بارض تری فیها الحباری کأنها قلوص اضلتها بعکمین غیرهم.

- ۱- - سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۴.
- ۲- - در دیوان جریر و لسان العرب (قطعن) بجای (قطعنا) ضبط شده است. با توجه به ابیات قبل، (قطعن) صحیحتر است. رک: دیوان جریر، چاپ بیروت، ص ۴۲۴- م.
- ۳- - دیوان جریر، ص ۵۲۰ و لسان العرب، ریشه (علم) ملاحظه شود.
- ۴- - شاید مقصود مؤلف از عبارت (كما تصحّ الخاصه...) این باشد که مشبه و مشبه به در اطلاق هر یک بر دیگری مساویند. و مقصود از خاصه عرض خاص است. رک: منطق نوین، ص ۲۰۹- م.

۸۶۲ يَظَلُّ الْقَنَانُ الصَّوِّ فِيهَا كَأَنَّهَا قَرَاقِرُ مَوْجٍ غَضٍّ بِالسَّاجِ قِيرَهَا

(۱)

۸۶۳ مَلَجَّحَهُ فِي الْمَاءِ يَعْلُو حَبَابَهُ جَاءَتْهَا السَّفَلَى وَ تَطْفُو شَطُورَهَا

(۲) و نظیر تشبیه در آن آیه، تشبیه در سوره عسق (شوری) و من آیاته الجوارى فى البحر کالاعلام (۳) است و (یاء) الجوارى در این آیه در دو حالت وقف و وصل ثابت است.

تشبیه دیگری در این سوره:

(بیان گفتار خدای - تعالی): فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدَّهَانِ (۴).

الانشقاق: از هم گسیختن چیزی است که در نهایت پیوستگی باشد، پس آسمان از هم شکافته می شود و سرخ می گردد همچون گل سرخ، و درباره گفتار خدا (فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدَّهَانِ) گفته شده: یعنی آسمان سرخ می شود همانند (الفرس الورد): اسب سرخگون)) - و کمیت به معنای اسب سرخ مویی است که رنگارنگ می شود و رنگ آن در زمستان با رنگ آن در تابستان اختلاف دارد (۵) - (الدهان جمع الدهن) مانند (قرط (گوشواره) و قراط) است. و معنای کالدهان این است که آسمان از شدت آن وحشت اعظم رنگ برنگ می شود چون روغنهای الوان؛ دلیل بر آن معنی، گفتار خدای - تعالی - است: يَوْمَ تُكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ (۶) یعنی آسمان همانند روغن ۸.

۱- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان ذی الرمه به این عبارت نقل شده: تظل الوحاف الصدد فيها كأنها قراقير موج غصّ بالساج قيرها

۲- - در نسخه اصل چنین است اما در دیوان، ص ۳۰۸ (به جای جآجئها) حيازيمها ضبط شده است.

۳- - سوره الشورى (۴۲) آیه ۳۲ قاریان کوفه و ابن عامر بحذف یاء (الجوارى) قراءت کرده اند. رک: مجمع البيان، ج ۹، ص ۳۱.

۴- - سوره الرحمن (۵۵) آیه ۳۷.

۵- - برای توضیح بیشتر رک: مجمع البيان، ج ۹، ص ۲۰۵.

۶- - سوره المعارج (۷۰) آیه ۸.

گداخته می شود و عرب در سختی و شدت امور و در حالاتی از حالاتشان که با آن آشنایی دارند- از قبیل خشکسالی و جنگ و مانند آن- سخن از دگرگونی آسمان به میان می آورند. شاعر گفته است: از بحر طویل

۸۶۴ و محمّره الاعطاف مغبره الحشا خفاف روایها بطاء عهدها

(مقصود شاعر از محمّره الاعطاف) سال خشکسالی است که آفاق آسمانها در آن سال سرخ رنگ، و زمین گردآلود است. (روایها) یعنی سحابها: (ابره‌ای آن).

(العهود): بارانهای نخستین (باران بهاری) است. و نیز یکی از اعراب که سخن از خشکسالی به میان آورده، گفته است: از بحر متقارب

۸۶۵ و جاء تک بالهف لا أرى فيه و قد سؤد الشمس فيه القتر

۸۶۶ كَانِ النَّجْمُ عِيُونَ الْكَلَابِ تَنْهَضُ فِي الْأَفْقِ أَوْ تَنْحَدِرُ

(و معنای سؤد الشمس) این است که غبار جلو آن را گرفته و رنگهایش را تیره ساخته است، چنانکه ذو الرّمّه گفته است: از بحر طویل

۸۶۷ و حیران ملتجّ کانّ نجومه وراء القتام الاغبر الاعین الخزر

(۱)

۸۶۸ تعسّفته بالركب حتى تكشفت عن الصهب و الفتیان أوراقه الخضر

(۲) اما الزام مخاطبان به اقرار به نعمت در گفتار خدا فَبِأَيِّ آلَاءِ رَبِّكُمَا تُكَذِّبَانِ (۳) در حالی که در شکافته شدن آسمان نعمتی که اقراری نسبت به آن تحقق یابد، وجود ندارد- این تقریر از جهت بازداشتن و هشدار دادن به سبب حادثه شکافته شدن آسمان است؛ پس تقریر به نعمت (در این آیه) تقریر به سبب آن می باشد، و همانا هشدار و بیم با ضرر محض تحقق می یابد، نه با آنچه توأم با نفع است، و لیکن تقریر به نعمت در این آیه تقریر به سبب نعمت است و آن سبب هشدار به انشقاق آسمان ۸.

۱- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان او، ص ۲۱۴ (بجای الاغبر) العاصب ضبط شده است.

۲- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان (بجای اوراقه) ارواقه ضبط شده است دیوان ذی الرّمّه، ج ۱، ص ۵۸۱-۵۸۲

۳- سورة الرحمن (۵۵) آیه ۳۸.

در سرای دنیا است.

تشبیه دیگری در این سوره:

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : كَأَنَّهُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ (۱) یعنی آن زنان با حیا در پاکی و پاکیزگی همچون یاقوت و مرجانند و گروهی گفته اند: (مرجان همان مرواریدهای کوچک است و آنچه گفته اند صحیح نیست زیرا مرجان جنس دیگری است، و آن سرخ فام است، و در ته دریا به شکل درخت تکوین می یابد، و با قلابها بیرون آورده می شود. خدای - تعالی - گفته است: يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ (۲) و اگر چنان بود که آن گروه گفته اند، در عطف المرجان به اللؤلؤ فایده ای تحقق نمی یافت.

و نکته آوردن تشبیه به مرجان بعد از یاقوت، این است که این تشبیه دلالت کند بر تشبیه آن زنان به یاقوت سرخ که از بهترین انواع یاقوت است، و به تحقیق بشار گفته است: از بحر طویل

۸۶۹ هجرت علیها حمرة فی بیاضها تروق بها العینین و الحسن احمر

(۳) و بهترین تشبیه رنگ سرخ، تشبیه به یاقوت است، چنان که ابو نواس در تشبیه باده هنگامی که رنگ آن را وصف می کند گفته است: از بحر بسیط

۸۷۰ كأس اذا انحدرت فی حلق شاربها أخذته حمرتها فی العین و الخد

(۴)

۸۷۱ فالخمر یاقوته و الکأس لؤلؤه من کف جاریه ممشوقه القد

(۵) ت.

۱- - سوره الرحمن (۵۵) آیه ۵۸.

۲- - سوره الرحمن (۵۵) آیه ۲۲.

۳- - دیوان بشار، ج ۳، ص ۲۶۰.

۴- - در نسخه اصل چنین است اما در دیوان ابی نواس، ص ۲۷ به این عبارت نقل شده است: كأسا اذا انحدرت فی حلق شاربها اجدها حمرتها فی العین و الخد

۵- - در نسخه اصل معشوقه ذکر شده و وجه مضبوط در متن مطابق دیوان ابی نواس تصحیح شده است.

و بتحقیق عرب زنان را در زیبائیشان به یاقوت تشبیه کرده و ایشان را به نام یاقوت نامیده اند، و خلیل بن احمد نیز قراءت کرده است: از بحر سریع

۸۷۲ انما الذلفاء یاقوته أخرجت من کیس دهقان

(۱) و بتحقیق محمد بن علی بن المهتدی، از قول محمد بن المأمون، از قول محمد بن القاسم، از شعر عبد الله بن عبد الله بن طاهر، برایم قراءت کرد، در حالی که وی در آن شعر به نص قرآن تکیه داشته و گفته است: از بحر خفیف

۸۷۳ هی کالدره المصونه حسنا فی صفاء الیاقوت و المرجان

و عرب زنان را به یاقوته نامیده اند همانگونه که ایشان را به لؤلؤه و مرجانه نامیده اند، چنان که آن نامها را در وصف زیورشان یاد کرده اند؛ همانند گفتار نابغه:

از بحر کامل

۸۷۴ بالدر و الیاقوت زین نحرها و مفضل من لؤلؤ و زبرجد

(۲) و برخی از شامیان بیتی که دارای ترکیبی عجیب است، از یکی از شاعران (محدث)، برایم خواند: از بحر مجتث

۸۷۵ یاقوت یاقوت روحی روحی براح براح

شاعر از (یاقوت) یاقوته را در نظر گرفته و آن اسم را مرخم ساخته و چنان که می بینی میان تمام کلمات بیت مماثلت برقرار ساخته است).

۱- - لسان العرب، ریشه (ذلف).

۲- - آن بیت از ابیات قصیده ای است که با این مطلع شروع می شود (من آل میه رائح او مگتدی).

تشیبه در سوره واقعه

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : وَ حُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ (۱).

(حور عین) به جزّ (حور عین) و به رفع (حور عین) قراءت شده است. کسی که به رفع قراءت کرده از قراءت جزّ کراحت دارد؛ زیرا آنرا عطف بر گفتار خدا (باکواب) در يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وَلِدَانٌ مُّخَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ (۲) دانسته و گفته است (بنا بر مجرور شدن حور و عطف بر باکواب): (حور) چیزی نیست که همانند اکواب دور مجلس گردانیده شود و ممکن است جزّ (حور) بر وجهی جز آن وجهی باشد که کراحت دارنده وجه جزّ، معتقد شده است زیرا معنای (یطوف عليهم ولدان ...) این است که: یطوف عليهم ولدان باکواب ینعمون بها و كذلك ینعمون بلحم طیر و كذلك ینعمون بحور عین. و کودکانی جاویدان گردیده، برایشان ساغرهایی می گردانند که به آنها التذاذ می یابند چنانکه با گوشت پرندهگان لذت می برند، و همانگونه که به وجود حوریان فراخ چشم تمتع می برند).

و کسی که به رفع (حور) قراءت می کند، قراءت او نیکوترین وجه از میان دو وجه رفع و جزّ می باشد؛ زیرا معنای (یطوفُ عَلَيْهِمْ وَلِدَانٌ مُّخَلَّدُونَ بهذه الاشياء (کودکان جاویدان گردیده، با این چیزها- اکواب، اباریق، کأس و لحم طیر- ۸.

۱- - سوره الواقعة (۵۶) آیه ۲۲ و ۲۳.

۲- - سوره الواقعة (۵۶) آیه ۱۷ و ۱۸.

بر ایشان طواف می کنند)) این است که: این چیزها برای ایشان است. پس گویی خدا گفته است: (و لهم حور عین) و مثل این آیه از مواردی که (معطوف علیه) حمل بر معنی (۱) شده گفتار شاعر است: از بحر کامل

۸۷۶ بادت و غیر آیهن ید البلی الّا رواکد حمرهنّ هباء

۸۷۷ و مشجج اما سواد قذاله فبدا، و غیر ساره المعزاء

(۲) زیرا معنای (الّا رواکد) گویی (بها رواکد) است، پس رفع (مشجج) از باب عطف بر معنی می باشد. و به تحقیق آیه (حور عین) به نصب (حورا عینا) بنا بر حمل بر معنی نیز، قراءت شده است؛ زیرا معنا چنین است: (يعطون هذه الاشياء و يعطون حورا عینا) (این چیزها نعمتهای مذکور در آیات قبل به آنها داده می شود و به آنان حوریان فراخ چشم نیز بخشیده می شود)؛ جز اینکه این قراءت با قراءت (مصحف امام) (۳) مخالف است.

و معنای (حور)، زنان سیمین تن است، و معنای (عین) زنانی با چشمان درشت و زیباست، و معنای (کامثال اللؤلؤ المکنون) این است که آن زنان همانند درّی هستند که از صدف و مخفیگاهش بیرون آورده می شود، و گذشت روزگار و حالات گوناگون بکارگیری، آن را دگرگون نساخته است، و همانا خدا با گفتارش (کامثال اللؤلؤ) این معنی را اراده نموده که پاکیزگی و درخشندگی آن زنان همانند پاکیزگی و درخشندگی درّ است، شاعران نیز (زنان) را به درّ تشبیه کرده اند؛ و لیکن این وصف تشبیهی را با این اختصار نیاورده اند، از جمله آن تشبیهات گفتار نابغهم.

۱- مقصود از حمل بر معنی همان عطف بر توهم است که احیانا عطف بر معنی نیز نامیده می شود و آن این است که برای معطوف علیه اعرابی قابل تحقق فرض شود و معطوف را، آن اعراب متوهم و مفروض معطوف علیه دهیم. مغنی اللیب، الباب الرابع، ص ۶۱۹- م.

۲- لسان العرب، ریشه (شجج).

۳- نام قرآن و مصحفی است که به نام عثمان معروف است، و آن به خط عثمان نیست، بلکه به خط زید بن ثابت نوشته شده بوده است. لغت نامه دهخدا، حرف میم- م.

است: از بحر کامل

۸۷۸ کمضیئه صدقیه غواصها بهج متی یرها یهل و یسجد

(۱) و سوید بن ابی کاهل (۲) سروده و او نیز سخن از وصف زن به میان آورده است:

از بحر رمل

۸۷۹ کالتؤامیه إن باشرتها قرّت العین و طاب المضطجع

(۳) (التؤام): ساحلی در عمان است، و نوعی از درّه، به آن ساحل منسوب می‌گردد، و شاعر دیگری که او نیز زنی را وصف می‌کند، گفته است: از بحر طویل

۸۸۰ فجاءت کما جاءت و ئیه تاجر و هی سلکها و ارفضّ منها الطوائف

(۴) و اعشی گفته است: از بحر سریع

۸۸۱ و قد اراها بین أترابها فی الحیّ ذی البهجه و السامر

(۵)

۸۸۲ اذهی مثل الغصن میّاله تروق عینی ذی الحجی الزائر

(۶)

۸۸۳ کدمیه صوّر محرابها بمذهب فی مرمر مائت.

۱- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان او، ص ۵۲ بجای کمضیئه (او درّه) ضبط شده است.

۲- او سوید بن ابی کاهل از قبیله بنی یشکر است، وی شاعری جاهلی-اسلامی است. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۳۲۶ و المفصّلیات، ص ۱۹۰)

۳- المفصّلیات، ص ۱۹۰ ملاحظه شود.

۴- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان اوس بن حجر، ص ۶۶ به این عبارت منقول است: کان ونیّ خانت به من نظامها معاقد فارفضت بهنّ الطوائف و در معجم مقاییس اللغه و لسان العرب و تاج العروس: و حطت کما حطت و ئیه تاجر و هی عقدها فارفضّ منها الطوائف و در لسان العرب و تاج العروس، ریشه (ونی): فحطت کما حطت و ئیه تاجر و هی نظمها فارفضّ منها الطوائف

۵- - در نسخه اصل چنین است اما در دیوان، ص ۱۳۹ به جای (بین) وسط ضبط شده است.

۶- - در دیوان نقل نشده است.

۸۸۴ او بیضه فی الدعص مکنونه او درّه سیقت الی تاجر

(۱)

۸۸۵ لو اسندت میتا الی نحرها عاش و لم ینقل الی قابر

و فرزدق شعری گفته و در آن بر گردن تکلف نشسته (راه تکلف پیموده) و رشته سخن را به درازا کشانده و گفته است: از بحر طویل

۸۸۶ کدره غوّاص رمی فی مهیبه باجرامه و النّفس یخشی ضمیرها

۸۸۷ موکله بالدر خرساء قد بکی الیه من الغوّاص قدما نذیرها

(۲)

۸۸۸ و قال الاقی الموت او ادرك الغنی لنفسی و الاجال جاء دهورها

۸۸۹ رآها و نابها حوالی یتیمه هی الموت او دنیا مناد بشیرها

(۳)

۸۹۰ و لّمّا رأّت ما دونها خاطرت به علی الموت نفس لا ینام فقیرها

(۴)

۸۹۱ لوت بذراعیه المتیّه اذ دنا بعضه انیاب سریع سؤورها

(۵)

۸۹۲ فحرّک اعلیٰ حبلهم بحشاشه و من فوقه خضراء طام بحورها

(۶)

۸۹۳ فما جاء حتّیٰ مَجّ و الماء دونه من الموت الوانا عیطا نحیرها

(۷)

۸۹۴ فلما اروها امه هان وجدها رجاء الغنى لما اضاء منيرها

۸۹۵ و ظلت تغاليها التجار ولا يرى لهاسيمه الا قليلا كثيرها

(۸) ت.

-
- ۱- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان به جای (سيفت الي) شيفت لى ضبط شده است.
 - ۲- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان فرزدق، ج ۱، ص ۳۶۴ بجای (قدما) منها ضبط شده است.
 - ۳- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان (بجای رأها) فاهوى و بجای (مناد) ینادى ضبط شده است.
 - ۴- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان (بجای و لمارأت مادونها) و لما راى ما دفعها، ضبط شده است.
 - ۵- در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان (بجای لوت بذراعیه) فالقت بكفیه ضبط شده است.
 - ۶- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان (بجای حبلهم) حبله ضبط شده است.
 - ۷- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان (بجای من الموت) من النفس ضبط شده است.
 - ۸- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان (بجای تغاليها) تغالاهها ضبط شده است.

و همانا فرزدق در این سخن سرایی، روش اعشی را پیش گرفته در این گفتارش: از بحر کامل

۸۹۶ کجمانه البحرى جاء بها غواصها من لجة البحر

(۱)

۸۹۷ صلب الفؤاد رئیس اربعة متخالفی الالوان و النجر

۸۹۸ فتنازعوا حتى اذا اجتمعوا القوا اليه مقالده الامر

۸۹۹ حتى اذا ما ساء ظنهم و مضى بهم شهرا الى شهر

۹۰۰ القى مراسيه بتهلكه ثبتت رواسيها فما تجرى

۹۰۱ قتلت اباه فقال: أتبعه او استفيد رغيبه الدهر

۹۰۲ نصف النهار الماء غامره و شريكه بالغيب ما يدري

(۲)

۹۰۳ فاصاب منيته فجاء بها صدفيه كمضيئه الجمر

۹۰۴ يعطى بها ثنا فيمنعها و يقول صاحبه الا تشرى؟

۹۰۵ و يرى الصرارى يسجدون له و يضمها بيديه للنحر

۹۰۶ أفتلك شبه المالكيه اذ خرجت ببهجتها من الخدر

و از سخنان نمکین و برگزیده گفتار جریر است: از بحر بسیط

۹۰۷ ما استوصف الناس من شيء يروقههم الا اري ام نوح فوق ما وصفوا

(۳)

۹۰۸ كأنها مزنه غزاء لائحته و درّه ما يوارى ضوءها الصدف

(۴) و بتحقيق شاعران (محدث) در این معنای تشبیهی انواع عجیبی آورده اند، و الفاظ و معانی آن را از یکدیگر اقتباس کرده

۱- - در دیوان او به آن بیت دست نیافتیم و سیوطی در (شرح شواهد المغنی)، ص ۸۷۸ آنرا به مسیب بن علس دائی اعشی نسبت داده است.

۲- - در نسخه اصل چنین است اما در مغنی اللیب، ج ۲، ص ۵۰۵ بجای (شریکه) رفیقه ضبط شده است.

۳- - در نسخه اصل چنین است اما در دیوان او، ص ۳۸۶ (بجای امّ نوح) ام عمرو ضبط شده است.

۴- - در نسخه اصل چنین است اما در دیوان او، (بجای لائحه) واضحه ضبط شده است.

۹۰۹ ظبی کانّ الله ال بسه قشور الدر جلد۱

۹۱۰ و تری علی و جناته فی ایّ حین شتّ وردا

(۱) و همانا وی معنای آن شعر را از گفتار بشار گرفته است: از بحر بسیط

۹۱۱ کانّما خلقت من قشر لؤلؤه فی کلّ اکنافها حسن بمرصاد

(۲) و شاعر دیگری گفته است: از بحر بسیط

۹۱۲ کانّما افرغت فی قشر لؤلؤه و کلّ جارحه من جسمها قمر

و ابراهیم بن العباس گفته است: از بحر خفیف

۹۱۳ درّه حیثما ادیرت اضاءت و مشمّ من حیثما شمّ فاحا

(۳) و شاعر دیگری نیز در وصف زنی گفته است: از بحر طویل

۹۱۴ هی الدر منثورا اذا ما تکلمت و کالدر مجموعا اذا لم تکلم

و بحتری گفته است: از بحر بسیط

۹۱۵ اذا نضون شغوف الریط آونه قشرن عن لؤلؤ البحرین اصدافا

(۴) و ابن الرومی گفته و بر آن معنی افزوده است: از بحر بسیط

۹۱۶ تواضع الدر اذ البسن فاخره فکنّ درّا و کان الدر اصدافا

(۵) فا

۱- ابن ابی عون آن دو بیت را در کتاب التّشبیّهات، ص ۸۵ یاد کرده و مصحح کتاب در حاشیه گفته است: (از شعر ابی نواس است که حمزه اصفهانی آن را گرد آورده است) نسخه خطی کتابخانه وزاره الّهند (لندن)، زیر شماره ۳۸۶۷، برگ ۱۸۱.

۲- در حاشیه نسخه اصل (بجای حسن) وجه ضبط شده است. (دیوان بشار، ج ۲، ص ۳۱۸ ملاحظه شود).

۳- - در نسخه اصل چنین است اما در دیوان او (الطرائف، ص ۱۴۲) (بجای مشم) مشما ضبط شده است.

۴- - دیوان البحتری، ج ۱، ص ۳۸۱ ملاحظه شود.

۵- - در نسخه اصل چنین است اما در دیوان او، ص ۱۲۵ به این عبارت نقل شده است: شبهن بالدر اذ لبسن فاخره بل کن درا

و کان الدر اصدافا

و بتحقیق شاعران موضوعات بسیاری را در وصف حال زنان و جز ایشان، به درّ تشبیه کرده اند که در این باب داخل نمی شود.

و نظیر تشبیه در آن آیه، گفتار خدای - تعالی - در جای دیگر است: **وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَّكْنُونٌ (۱)** و نیز گفتار او: **وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُّخَلَّدُونَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ حَسِبْتَهُمْ لُؤْلُؤًا مَّنْثُورًا (۲)**.

و امیر ابو محمد - رحمه الله - برای من نقل کرد؛ گفت: (حلیس)، کنیز جعفر بن یحیی، کودکان برمکیان را در حالی که مشغول بازی بودند می نگریست، گفت: از بحر بسیط

۹۱۷ کَانَهُمْ و بنی الغوغاء حولهم درّ و مخشلب فی الارض منثورا

(۳) و گویی ابن المعتزّ توجه به این عبارت داشته که گفته است: از بحر بسیط

۹۱۸ ظَلَّتْ جَاذِرَه صرعی مفرّقه کَانَهَا لُؤْلُؤٌ فی الارض منثور

(۴) چنان که در همان معنی توجه به گفتار شاعر اول داشته و گاو وحشی را وصف می کند: از بحر کامل

۹۱۹ و تضىء فی وجه الظلام منیره کجمانه البحرى سلّ نظامها

(۵) تشبیه دیگری در این سوره:

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : **فَشَارِبُونَ شُرْبَ الْهَيْمِ (۶)**. ۵.

۱- - سوره الطور (۵۲) آیه ۲۴.

۲- - سوره الانسان (۷۶) آیه ۱۹.

۳- - در نسخه اصل چنین است لیکن در التشبیّهات، ص ۴۰۷ (بجای کانهم ... حولهم) کَانَهُمْ و بنی الغوغاء فی عدد، ضبط شده است.

۴- - در نسخه اصل چنین است اما در التشبیّهات، ص ۴۰۷، و در اشعار اولاد الخلفاء و اخبارهم، ص ۲۷۴ (بجای صرعی مفرقه) غرقى مصرعه ضبط شده است.

۵- - آن بیت از آن لیبید و از اشعار قصیده معلقه اوست. دیوان او، ص ۳۰۹ ملاحظه شود.

۶- - سوره الواقعه (۵۶) آیه ۵۵.

خدا دوزخیان را به این معنی وصف می کند که خوراکشان از درخت (زقوم) و نوشیدنی ایشان از (حمیم) ای است که نوشنده اش را سیراب نمی کند.

الهیم: شتران تشنه ای هستند که به سبب خوردن گیاه (حمض (۱)) به مرض (هیام) دچار می شوند. و هیام تشنگی سخت است. ذو الرمه گفته است: از بحر بسیط

۹۲۰ کانی من هوی خرقاء مطرف دامی الاظل بعید الشاؤ مهیوم

(۲) (مقصود از مطرف دامی الاظل ...) شتری است که به مرض هیام مبتلا شده و از وطنش دور مانده است و عرب شتر را، به سبب رنج تشنگی، و دور بودن او از آبشخوارها، به حرص و ولع بر نوشیدن هنگام نزدیکی به آبشخوار، و به سرعت نوشیدن آب و طول مدت و تکرار آن وصف می کنند. شاعر رجزسرای در حالی که شتری را وصف می کند که وارد آبشخوارش ساخته می گوید: از بحر رجز

۹۲۱ کان صوت جرعه فی المنهل جندله دهدتها فی جندل

و شاعر دیگری- در حالیکه متوجه شتر خود شده تا آن را به آبشخوار وارد کند شعری سروده، و با آن، شتر را به جایگزین کردن (دیار دیگر) بجای دیار خودش فرا می خواند- گفته است: از بحر رجز

۹۲۲ هذا مقامی لک حتی تنضحی ریاً و تجتازی بلاد الابطح

و یکی از شاعران (محدث) در وصف بسیاری اشک و فراوانی آن راه مبالغه را پیموده و بیان داشته که اشک، شتران تشنه را سیراب می کند، و در ضمن ابیاتی که مرزبانی آنها را قرائت کرده گفته است: از بحر بسیط

۹۲۳ و یا أخوا الذود قد طال الهیام بها لا تعرف الرّی من جذب و اقفار

۹۲۴ رد بالعطاش علی عینی و محجرها ترو العطاش بدمع واکف جاد.

۱- - حمض: آنچه تلخ و شورمزه باشد از نبات خلاف خلّه، و آن بمنزله فواکه است شتران را. رک: منتهی الارب. ریشه (حمض). - م.

۲- - دیوان ذی الرمه، ص ۵۶۹ ملاحظه شود.

عرب در وصف تشنگی، به شتران تشنه مثالها می زند و از آن جهت شتران، و نه جز آنها را به صفت تشنگی اختصاص می دهد که شتران چه بسا در چراگاه از آب دور می شوند تا جائی که تشنگی ده و بیست روز را پشت سر می گذارند، و سوزش جگر و صدای خشکی اندرونشان، آنها را به یاد خوابگاههایشان می اندازد و مشتاق وطنهایشان می گرداند، پس اشتیاق خود را اعلان می کنند، و به ناله لب بسته خود آرام می گیرند، و در شب نزدیک شدنشان به سیر طولانی و به پیش رانده شدن شدید، از آنچه آنها را به حرکت (طاقت فرسا (۱)) وامی دارد، و به زحمت و سختیشان در می افکند رنج می برند، پس سوزش تشنگی آنها بالا می گیرد، و عطش و تشنگیشان شدت می یابد، تا وقتی که به آبشخوارهایشان مانوس می شوند، و به نوشیدن نگاههایشان نزدیک می گردند، در آن هنگام، آن دسته از شتران که آب نوشیده اند به حد سیر آبی نوشیده و از ورود برخی دیگر به آبشخوار جلوگیری می شود و محل تراکم آبشخوار را ترک می کنند و شتران تشنه کام اطراف آبشخوار می گردند، و لب تشنگان آنها همچنان لب تشنه اند و زمان دست یابی به آبشخوار فرا نمی رسد.

جمیل بن عبد الله بن معمر در حالی که تشنگی آن شتران را وصف می کند، از باب تشبیه به تشنه کامی و سوزش درون، و از جهت تمثیل به اشتیاق و سوزش فراق خود گفته است: از بحر طویل

۹۲۵ فما حائمت حمن یوما و ليله على الماء یغشین العصی حوانی

(۲)

۹۲۶ لوائب لا یصدرن عنه لوجهه و لا هنّ من برد الحیاض دوانی

(۳) ت.

۱- عبارت متن الجمان یجدّها بود، و چون فعل مذکور لازم است به نظر می رسد محرّف از یجهدّها باشد. و همین وجه محتمل ترجمه شد. - م.

۲- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان جمیل، ص ۷۸ (بجای حائمت) صادیات ضبط شده است.

۳- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان (بجای لوائب) لوائب ضبط شده است.

۹۲۷ یرین حباب الماء و الموت دونه فهنّ لاصوات السّقاء روانی

۹۲۸ باوجد منّی غلّ صدر و لوعه علیک و لکنّ العدو عدانی

(۱) و عجلی (۲) گفته است: از بحر طویل

۹۲۹ أقول لراعی الذود لما تحدّرت علی أثلات القاع منتشرات

۹۳۰ اذا سامها غيطان حوضی تذکرت بقایا نطاف بالحمی خصرات

۹۳۱ ترفّق بها یا راعی الذود أنّها تذاذ عن الاوطان مقتسرات

پس شاعر از دوری آن شتران از وطن در چراگاههایشان و از اشتیاق آنها به ته مانده های آب در گودالها- هنگامی که آب را در میان آن درختان انبوه نمی یابند- یاد کرده است، و حال شتران در بیشتر روزگار زندگیشان و آنچه از وضع آنها دانسته شده چنین است. و همانا شتران، هر روزه، یا یک روز در میان، و یا صبح و بعد از ظهر و همانند آن احوال به سیراب شدن می رسند، و از نعمت ورود به آبشخوار بهره مند می شوند و این در حالی است که چراگاه نزدیک، و امکان دسترسی به آن فراهم باشد، آنگاه بر حسب موقعیت آبشخوار از دسترسی به آن دور می شوند و تشنگیشان به طول می انجامد. و آیه یاد شده از این سوره درباره (ابی بن خلف) و همراهانش نازل شده است، و (مقصود از نزل در) گفتار خدای- تعالی:- هَذَا نُزْلُهُمْ (۳) روزی و پاداش ایشان است، و اصل نزل عبارت است از آنچه برای فرود آمدن در میان قومی مهیا شده است. و معنای آیه این است که: پاداش ایشان همانند پاداش اهل بهشت است. ۶.

- ۱- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان به این عبارت نقل شده است: باکثر منی غله و صبابه الیک و لکن العدو عدانی
- ۲- دو شاعر ملقب به (العجلی) اند: یکی الاغلب از شاعران مخضرم و دیگری ابو دلف. از شاعران عصر عباسی. رک: الاغلام زرکلی، ج ۱، ص ۳۳۹ و ج ۶، ص ۱۳- م.
- ۳- سوره الواقعة (۵۶) آیه ۵۶.

تشیبه در سوره حشر

(بیان) گفتار خدای - عزّ و جلّ - : كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلنَّاسِ اكْفُرُوا فَلَمَّا كَفَرَ قَالَ: إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ، إِنِّي أَخَافُ اللَّهَ رَبَّ الْعَالَمِينَ (۱) مقصود خدا این است که شیطان در حالت تحریک و تشویق، آدمی را به این معنی فرا می خواند که بگوید: من به یکتاپرستی کافرَم، چونکه حقیقت ندارد، و به پیامبری کافرَم، که نیرنگ و حماقت است، و داستان منافقان در فریب دادن یهود (بنی النضیر) و اینکه به ایشان می گفتند: لَئِن أُخْرِجْتُمْ لَنَخْرُجَنَّ مَعَكُمْ وَلَا نُطِيعُ فِيكُمْ أَحَدًا أَبَدًا وَإِنْ قُوتِلْتُمْ لَنَنْصُرَنَّكُمْ (۲) چنین است. (پس کمثل الشیطان) به این معنی است که: داستان آن منافقان همانند داستان شیطان در آن زمانی است که به آدمی گفت: (کفر بورز) و گفتار خدای - تعالی - :

وَإِذْ زَيَّنَ لَهُمُ الشَّيْطَانُ أَعْمَالَهُمْ وَقَالَ لَا غَالِبَ لَكُمْ الْيَوْمَ مِنَ النَّاسِ وَإِنِّي جَارٌّ لَكُمْ فَلَمَّا تَرَأَتِ الْفِتْنَانَ نَكَصَ عَلَى عَقَبَيْهِ وَقَالَ إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ (۳). بر آن تقدیر (تقدیر مثلهم) دلالت دارد. و (چنان که شیطان به آدم پس از کفر ورزیدنش چنان گفت) همچنان منافقان، چون بر سر بنی النضیر آمد آنچه آمد، از ایشان بیزاری جستند، و بتحقیق عمر بن ابی ربیعہ المخزومی در شعری که در آن ۸.

۱- - سوره الحشر (۵۹) آیه ۱۶.

۲- - سوره الحشر (۵۹) آیه ۱۱.

۳- - سوره الانفال (۸) آیه ۴۸.

(ابن ابی عتیق) را مورد خطاب قرار داده- و این وقتی است که وی زنی را از خانواده اش برای عمر بن ابی ربیع و صف کرد و آن موجب تعشق عمر نسبت به آن زن شد و در شعرش اشاره ای به آن زن نمود و در نتیجه ابن ابی عتیق وی را مورد سرزنش قرار داد- (عمر بن ابی ربیع در آن شعر عبارت قرآن را به نظم آورده و گفته است: از بحر خفیف

۹۳۲ لا تلمنی عتیق حسبی الذی بی انّ بی یا عتیق ما قد کفانی

۹۳۳ لا تلمنی و انت زینتها لی انت مثل الشیطان للانسان

(۱) اما داستان یهود بنی النضیر، از این قرار است که: چون پیامبر (ص) به مدینه وارد شد ایشان با وی پیمان بستند که نه ضدّ او و نه طرفدارش باشند، پس چون روز جنگ (احد) پیش آمد، و مشرکان بر مسلمانان پیروز شدند، بنی النضیر پیمان بشکستند، و رئیس ایشان؛ (کعب بن الاشرف (۲)) با شصت نفر بسوی مکه بیرون شدند و با مشرکان، ضد پیامبر (ص) هم پیمان گشتند، خدا پیامبرش را بر آن امر آگاه ساخت، پس چون پیامبر (ص) بسوی مدینه شد، محمد بن مسلمه برادر همشیر کعب بن الاشرف را با گروهی (به جانب وی) گسیل داشت، و محمد بن مسلمه از او خواست که از جایگاهش خارج شود، و به او وانمود که مورد حمله اش قرار داده تا از او صدقه بستانند، پس چون از جایگاهش فرود آمد پیشانیش را گرفت و تکبیر گفت، پس همراهان محمد بن مسلمه بر او خروج کردند و کعب را کشتند و پیامبر (ص) با بنی النضیر به جنگ پرداخت، و مؤمنان خانه های بنی النضیر را ویران می کردند تا جایگاههایی برای نبرد باشد، و بنی النضیر خانه های خویش را خراب می کردند تا با آنها مدخلهای کوچی هایشان را ببندند و تا بسود مومنان برجای نماند، و حساب خود را به این شرط با پیامبر (ص) تسویه کردند که جلای وطن اختیار کنند، و آنچه از).

۱- دیوان عمر بن ابی ربیع، ص ۲۸۲ ملاحظه شود.

۲- او کعب بن الاشرف از طائفه بنی طیّ و شاعری جاهلی است که در سال ۳ ه وفات یافت. (الروض الانف، ج ۲، ص ۱۲۳ و الکامل ابن الاثیر، ج ۲، ص ۵۳).

لوازم منزل که شترانشان طاقت حملش را دارند بجز طلا و نقره با خود ببرند، پس بارهایشان را بسوی شام کوچ دادند و این اردو نخستین اردویی بود که در شام تجمّع کردند، سپس روز قیامت، مردم در سرزمین شام گردآوری می شوند، و از آن جهت است که خدا گفت: **لَأَوَّلُ الْحَشْرِ ... (۱). ۲.**

تشیبه در سوره صف

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : إِنَّ اللَّهَ يُحِبُّ الَّذِينَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِهِ صَفًّا كَأَنَّهُمْ بُنْيَانٌ مَرْصُوصٌ (۱).

(بنیان مرصوص): یعنی بنایی که اجزای آن به هم چسبیده و همدیگر را رها نمی کند، پس خدا (با آن تشبیه) آگاه ساخت که: او کسی را که ثابت و استوار همانند استواری بنای محکم، بر جای خود بماند، دوست می دارد؛ و چون مومنان گفتند: (اگر می دانستیم که محبوبترین کارها نزد خدای - تعالی - چیست آن کار را به چنگ می آوردیم، هر چند آن کار موجب از بین رفتن جان ما باشد، پس خدای - تعالی - این آیه را فرو فرستاد: هَلْ أَدُلُّكُمْ عَلَىٰ تِجَارَةٍ تُنْجِيكُمْ مِنْ عَذَابِ أَلِيمٍ تا آنجا که می گوید: ... وَ تُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ بِأَمْوَالِكُمْ وَأَنْفُسِكُمْ ذَلِكُمْ خَيْرٌ لَّكُمْ ... (۲) و چون روز جنگ احد فرا رسید و از پیامبر (ص) روی گردانید آن که روی گردانید، تا جایی که دندان رباعی (۳) او شکسته و صورتش شکافته شد، پس خدای - عز و جل - آیه: يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لِمَ تَقُولُونَ مَا لَا تَفْعَلُونَ كَبِرَ مَقْتًا عِنْدَ اللَّهِ أَنْ تَقُولُوا مَا لَا تَفْعَلُونَ (۴) را فرو فرستاد. ۳.

۱- - سوره الصف (۶۱) آیه ۴.

۲- - سوره الصف (۶۱) آیه ۱۰ و ۱۱.

۳- - رباعیات: چهار دندانی است که میان دندانهای ثنایا و انیاب واقع شده است. رک: منتهی الارب، ریشه (ربع) - م.

۴- - سوره الصف (۶۱) آیه ۲ و ۳.

(بیان) گفتار خدای - تعالی -: (لَمْ تَقُولُونَ)؛ اصل (لم) لما بوده و به سبب اینکه (لام) و (ما) همانند یک چیز (یک کلمه) است، الف حذف گردیده، و استعمال (ما) با (ل) در مورد استفهام، بسیار است، و از این رو هرگاه بر کلمه (ما) وقف کنی، می گویی: (لمه) و لیکن در قرآن کریم به (ها) وقف نمی شود تا مبادا با رسم الخط مصحف (قرآن) ناهماهنگ باشد.

(ان تقولوا) در محل رفع است و (مقتا) منصوب است بنا بر اینکه تمیز باشد.

و معنی چنین است: (کبر قولکم ما لا تفعلون مقتا عند الله): بزرگ دشمنی یا خشمی است نزد خدا که بگویند آنچه بجا نمی آورید)) و تشبیه در آیه با وجود اختصار و ظرافت گفتار و جذّابیت بیان، دربردارنده همه شرایط و اوصاف آرایش رزمی است توضیح مطلب از این قرار است که: اجزای اصلی آرایش رزمی سه چیز است: قلب لشکر که (جمهور) نامیده می شود. و میمنه و میسره که (الجنبین (دو پهلو)) نامیده می شود، و دو طرف هر جزئی از این اجزاء سه گانه (جناحان (: دو بال)) نام دارد. پس در مجموع آن صفی که آراسته و موزون باشد، محکمترین و مقاومترین و پایدارترین صف رویارویی است. و خدای - عزّ و جلّ - با مفهوم و مدلول تشبیه و با این بیان که نظم و اعتدال در صف مومنان همانند بنیان محکم است، همان صف آراسته و منظم را اراده نموده است. سپس خدا با تبیین صفت و حالت بناء، به صفتی که صف مومنان دارد، اشاره کرد. و اما (صف تالی (۱)) که داخل در صدر لشکر است، برای قلب لشکر محکمتر و برای جناحین ضعیفتر می باشد و در آن صورت کنار هر بالی (جناحی) از دو بال لشکر را با دسته بزرگی از سپاهیان همراه می سازند تا حافظ و نگهبان آن بال باشد. و (صف معطوف) که (ناهد) نامیده می شود و داخل در دو جناح و بیرون از (صدر) است، آن صفی مطلوب نیست و جزم.

۱- - نخستین و چهارمین اسب را در مسابقه اسب دوانی (تالی) نامند. رک: المعجم الوسیط، حرف التاء، و شاید به همین مناسبت، صف چهارم را (تالی) نامیده اند. - م.

در موارد ضروری تعبیه نمی شود و آن موجب سستی قلب لشکر و نیرو بخش دو جناح است، و در چنان حالی دلیران و دلاوران را همراه میمنه و میسره می گردانند تا موقعیت قلب لشکر را محکمتر سازد و یا اینکه قلب را با دو دسته بزرگ لشکر پشتیبانی و تقویت می کنند، و آن دو دسته کمی جلوتر از دو طرف قلب قرار می گیرد و در هنگام آرایش جنگی در صورتی که میدان جنگ صاف و هموار باشد، فشرده گی و بهم پیوستگی صفوف امری مطلوب است؛ چنانچه خدای - عز و جل - بیان کرده است. و حکایت شده که عمرو بن العاص (۱) روزی به معاویه بن ابی سفیان (۲) گفت: (تو را در جنگ صفین دیدم که هر گاه چشم بر موضعی از میدان جنگ می دوختی، کجی آن راست و رخنه های آن پر می شد) معاویه گفت: (آن از پایداری رای و به کارگیری تدبیر است، و مرا بر ضد علی ع گفتار ابن الاطنابه (۳) تحریک کرد: از بحر وافر

۹۳۴ اب ت لی عزّتی و ابی بلائی و اخذی الحمد بالثمن الزیج

(۴)

۹۳۵ و اعطائی علی المکروه مالی و ضربی هامه البطل المشیح

(۵)

۹۳۶ و قولی کلماً جشأت و جاشت مکانک تحمدی او تستریحی

۹۳۷ لا دفع عن مآثر صالحات و احمی بعد عن عرض صحیح

(۶)

۱- - سال ۴۳ ه در گذشت (الاصابه، ج ۲، ص ۵۰۱).

۲- - در سال ۶۰ ه در گذشت.

۳- - او عمرو بن العامر شاعری جاهلی و از دلیران است و برخی از راویان وی را از پادشاهان عرب در روز گاران جاهلی می شمارند. (معجم الشعراء، ص ۸ و الاغانی، ج ۱۱، ص ۱۲۱، چاپ دار الکتب و تاج العروس، ریشه طنّب).

۴- - در نسخه اصل چنین است اما در حاشیه آن (بجای عزّتی) غضبتی و در معجم الشعراء، ص ۹ و در الحماسه البصریه، ج ۱، ص ۳ عفتی ضبط شده است.

۵- - در نسخه اصل چنین است اما در معجم الشعراء (بجای مصراع اول) و اکراهی علی المکروه نفسی، و در الحماسه البصریه، ج ۱، ص ۴ و اقدامی علی المکروه نفسی، ضبط شده است.

۶- - در نسخه اصل و معجم الشعراء چنین است اما در الحماسه البصریه (بجای مصراع اول) لا کسبها مآثر صالحات ذکر شده است. (عیون الاخبار، ج ۱، ص ۱۲۶ و تخریج الابیات فی الحماسه البصریه، ج ۱، ص ۳ حاشیه آن صفحه ملاحظه شود).

و خالد بن الولید (۱) در میان مردم می گشت و می گفت: (ای مسلمانان بدرستی که بردباری عزّت، و شکست ناتوانی، و بدرستی که همراه بردباری پیروزی است) و عبد الله بن ربیع روز جنگ بدر به همراهانش گفت: (آیا ایشان مقصودش همراهان پیامبر (ص) است را نمی بینید که بر روی دو زانوی خود تکیه زده و خاموشند و همانند مارها زبان از دهان بیرون می آورند؟! و پدرم - رحمه الله - برایم نقل کرد؛ گفت: (چون قتیبه بن مسلم (۲) به رویارویی با ترکان برخاست، و وضع ایشان وی را به وحشت انداخت سراغ محمد بن واسع را گرفت؛ که چه می کند؟ گفته شد: (وی در انتهای صف میمنه است، و بر سر کمانش تکیه زده، و انگشتش را به طرف آسمان حرکت می دهد) قتیبه بن مسلم گفت: (آن انگشت تک و تنها، نزد من از صد هزار شمشیر آهیخته، و نیزه برنده محبوبتر است.) پس چون خدا ایشان را پیروز ساخت، قتیبه به او گفت:

(چه کردی؟) گفت: (من سر چهار راهها را می گرفتم) گفت: (ابو بکر هنگامیکه خالد بن الولید را برای رویارویی با مرتدان گسیل داشت، به او گفت: (بر مرگ، حریص باش تا به تو زندگی بخشیده شود.) و در آن باره است که خنساء می گوید:

از بحر متقارب

۹۳۸ نهین النفوس و هون النفوس عند الکریهه اوقی لها

(۳) و عمر - رحمه الله - با دست راستش گوش چپش را می گرفت، سپس بدن خود را جمع و جور می کرد و بسوی اسب خیز می گرفت و گویی خدا او را بر پشت اسب آفریده است.

و علی ع در روز جنگ صفین گفت: (عضوا علی التواجذ من الاضراس فانهت).

۱- - سال ۲۱ ه در گذشت. (الاصابه، ج ۱، ص ۴۱۳)

۲- - سال ۹۶ ه. کشته شد. (وفیات الاعیان، ج ۱، ص ۴۲۸ و الکامل ابن الاثیر، ج ۵، ص ۴)

۳- - در نسخه اصل چنین است اما در دیوان او، ص ۱۲۱ (بجای اوقی) ابقی ضبط شده است.

انبي للسيوف عن الهام (۱): بر دندانهای نیش فشار آورید که آن کار، شمشیرها را از سر دورتر نگه می دارد)) و به فرزندش حسن گفت: (لا تدعون احدًا الى البراز و لا يدعونك احد اليه الا اجبته فانه بغى (۲): کسی را به مبارزه فراخوان و کسی تو را به مبارزه فراخواند جز در حالی که وی را پاسخ گویی که او ستمکار است)).

و محمد بن علی بن المهتدی، از محمد بن المأمون، از محمد بن القاسم، از پدرش نقل کرد؛ گفت: (احمد بن عبید برای ما نقل کرد؛ گفت: محمد بن عمر الواقدی برایمان نقل کرد؛ گفت: برای من نقل شده: صعصعه بن صوحان گفته است: در روز جنگ صفین یکی از همراهان معاویه که به او کرب بن الصباح الحمیری گفته می شود بیرون شد، و در میدان جنگ صفین ایستاد و گفت: (چه کسی به مبارزه من می آید؟) مردی از همراهان علی به مبارزه او بیرون شد، کرب او را کشت، و بر جنازه او ایستاد و سپس گفت: (چه کسی به مبارزه من می آید؟) مرد دیگری بسوی او بیرون شد، او را کشت و بر جسد اولی انداخت، سپس گفت: (چه کسی به مبارزه من می آید؟) مرد دیگری بسوی او بیرون شد، او را کشت و بر روی کشته شدگان دیگر انداخت و گفت: (چه کسی به مبارزه من می آید؟) پس مردم از رویارویی با او خودداری کردند، و آنکه در صف اول بود آرزو کرد که در صف آخر باشد، پس علی سواره بر استر پیامبر (ص) بیرون شد، و صفها را شکافت، و چون از صفوف جدا شد، از استر به زیر آمد و به نزد کرب شتافت و او را کشت و گفت:

(چه کسی به مبارزه من می آید؟) مردی بسوی او بیرون شد، علی وی را کشت، و بر رویم.

۱- - در نهج البلاغه، ج ۱، ص ۱۱۰ آمده است: (كان يقول لاصحابه في بعض ايام صفين: معاشر المسلمين استشعروا الخشية و

تجلببوا السكينة و عضو على النواجد فانه انبي للسيوف عن الهام).

۲- - در نهج البلاغه، ج ۲، ص ۱۱۸۰، با ترجمه فیض الاسلام به این عبارت منقول است: (لا تدعون الى مبارزه و ان دعيت

اليها فاجب، فان الداعي باغ و الباغى مصروع).- م.

اولی نهاد، سپس گفت: (چه کسی به مبارزه می آید؟) مردی بسوی او بیرون شد، او را کشت و بر روی کشته شدگان دیگر نهاد، سپس گفت: (چه کسی به مبارزه می آید؟) مردی بسوی او بیرون شد، او را کشت و بر روی سه کشته دیگر نهاد، سپس گفت:

(ای مردم، خدای - عزّ و جلّ - می گوید: الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ (۱) و اگر نخست به این مبارزه فرا خوانده نمی شدیم، ما به آن آغاز نمی کردیم) سپس به جای خود برگشت.

و در برخی از تالیفات اهل هند است که: (با ستم پیروزی، و با پرخوری سلامتی، و با تکبر ستایشی، و با خدعه و غش راستی، و با بی ادبی شرافتی، و با اصرار و پافشاری در گناه عذری، و با حسد راحتی، و با انتقام سیادتی نیست).

و ابو موسی به همراهان خود گفت: (بر دل‌هایتان حالت دلیری و جرأت بر دشمنان را بپوشانید که آن موجب پیروزی است، و کینه‌ها را بسیار به یاد آورید که بر پا نهادن در صحنه جنگ بر می انگیزد و فرمانبرداری را پیشه خود کنید که آن حصن میدانهای نبرد است).

و اکثم بن صیفی قومی را در جنگ با قومی دیگر که قصد ایشان کرده بودند، سفارش کرد که: (از مخالفت با امیرانتان بکاهید، و بدانید که داد و فریاد در جنگ از موجبات شکست است، و آدمی بناچار درمانده می شود) و عایشه صدای تکبیرشان را در جنگ شنید، پس گفت: (در اینجا تکبیر نگوئید که تکبیر بسیار در جنگ، موجب شکست است.) و عمر - رحمه الله - به عمرو بن معدی کرب (۲) گفت:

(درباره جنگ مرا مطلع گردان) گفت: (جنگ چنان است که شاعر گفته: از بحر کامل (۲)

۱- - سوره البقره (۲) آیه ۱۹۴.

۲- - او عمرو بن معدی کرب بن ربیع بن عبد الله الزبیدی دلیر یمن و دارای سوابق حمله هاست. در سال ۲۱ ه در گذشت. (الاصابه، ت ۵۹۷۲)

۹۳۹ الحرب أوّل ما تكون فتيه تسعى بزيتها لكلّ جهول

(۱)

۹۴۰ حتّى اذا استعرت و شبّ ضرامها عادت عجوزا غير ذات حليل

۹۴۱ شمطاء جزّت راسها و تنكرت مكروهه للضمّ و التقبيل

(۲) و نیز به او گفت: (مرا از وضع اسلحه آگاه ساز) گفت: (پرس) گفت:

(درباره نیزه بگو) گفت: (آن برادر تو است و ممکن است به تو خیانت کند) گفت:

(درباره تیر بگو) گفت: (تیر همچون مرگه‌است که گاهی به خطا می رود، و گاهی به هدف می رسد) گفت: (از سپر مرا مطلع ساز) گفت: (و آن محل استتار و پوشش است، و چرخهای مصیبت و مرگ بر آن می چرخد) گفت: (مرا از زره مطلع گردان) گفت: (باز دارنده اسب سوار و خسته کننده پیاده و قلعه ای محکم است) گفت:

(درباره شمشیر مرا مطلع گردان) گفت: (ای امیر مومنان! در مقام رویارویی با شمشیر است که مادرت تو را از ماتم و عزا باز داشته است) گفت: (بلکه مادرت) گفت: (تب است که مرا در برابر تو ناتوان کرده است) (۳) و گفته می شود: (هیچ بزرگواری شتابنده تر از بزرگواری شمشیر نیست.

و در حدیث است که: مردی که با دشمن می جنگید نزد پیامبر (ص) آمد و از او شمشیری خواست، به او گفت: (شاید اگر شمشیری به تو دهم در میان صفوف آخر جای گزینی) گفت: (نه؛ به خدا سوگند) پیامبر شمشیری به او داد وی با آن، به جنگ مشغول شد و رجز می خواند: از بحر رجزم.

۱- در شرح دیوان الحماسه، ج ۱، ص ۳۶۸، و ۴۰۸، (فتیه) بجای (فتیه) و (بیزتها) بجای (بزیتهها) ضبط شده است. اعراب (اؤل) و (فتیه) به چهار وجه جایز است. رک: کتاب سیبویه، ج ۱، ص ۲۳۳-م.

۲- آن بیتها از آن عمرو بن معدی کرب است (شرح دیوان الحماسه، ج ۱، ص ۲۵۲، ۳۶۸، ۴۰۸ و شروح سقط الزند، ص ۱۶۷۸ ملاحظه شود)

۳- مقصود وی این است که اسلام دست وی را بسته است، و گرنه عمر نمی توانست با وی چنین سخن گوید. رک: عقد الفرید، ج ۱، ص ۱۷۹-م.

۹۴۲ آنی امرؤ عاهدنی خلیلی الا قوم الدهر فی الکیول

(۱) ابو عیید گفته است: (کیول عبارت از بخشهای انتهایی صفهاست و این لفظ را جز در حدیث نشنیده ام) ابن المقفع (۲) گفته است: (الجین مقتله و الحرص محرمه فانظر فیما رأیت و سمعت أمن قتل فی الحرب مقبلا اکثر ام من قتل مدبرا؟

و انظر من یطلب الیک بالاجمال و التکرّم احق ان تسخو نفسک له بالعطیه أمن یطلب ذلک بالشده و الحرص؟) برخی از گذشتگان گفته اند: (خدای- تعالی- دستورات جنگ را در گفتارش: یا ایها الذین آمنوا إذا لقیتم فیه فاثبتوا و اذکروا الله کثیراً لعلکم تفلحون و اطیعوا الله و رسوله و لا تنازعوا فتفسدوا و تذهب ریحکم و اضیبروا ان الله مع الصابین (۳) تا آخر آیات، گرد آورده است). ۶.

۱- - النهایه، تالیف ابن الاثیر، ج ۴، ص ۲۱۹ و لسان العرب، ریشه (کیل) ملاحظه شود.

۲- - او عبد الله بن المقفع از پیشوایان نویسندگان است. وی به سال ۱۴۲ ه به قتل رسید. (لسان المیزان، ج ۳، ص ۳۶۶ و امالی المرتضی، ج ۱، ص ۹۴)

۳- - سوره الانفال (۸) آیه ۴۵ و ۴۶.

تشیبه در سوره جمعه

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ لَمْ يَحْمِلُوهَا كَمَثَلِ الْحِمَارِ يَحْمِلُ أَسْفَاراً (۱).

ابو عمرو کلمه حمار را با تمایل الف به کسره قراءت کرده، و این اماله به سبب کسره (راء) بعد از (الف) در کلام عرب بسیار است.

(الاسفار) جمع (سفر) و آن به معنای کتاب است.

گفتار خدای - تعالی - (لَمَّ يَحْمِلُوهَا) به این معنی است که ایشان به آن اسفار تجاهل ورزیده و از حدود و امر و نهی آن اعراض کرده اند تا جایی که همانند خری شده اند که اسفار (کتابهایی) بر پشت خود حمل می کند و از آن اطلاعی ندارد.

و مروان بن سلیمان بن یحیی (۲) این تشبیه را، در نکوهش گروهی از راویان شعر که اطلاعی از مضامین شعر ندارند و با وجود آن شعر بسیار نقل می کنند، به نظم آورده است: از بحر طویل

۹۴۳ زوامل للاشعار لا علم عندهم بجیدها الا کعلم الابعر

۹۴۴ لعمرک ما یدری البعیر اذا غدا باثقاله اوراح ما فی الغرائر

(۳)ت.

۱- - سوره الجمعه (۶۲) آیه ۵.

۲- - او مروان بن سلیمان بن یحیی بن ابی حفصه است و در سال ۱۸۲ ه در گذشت. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۶۴۹ و معجم الشعراء، ص ۳۱۷ و الموشح، ص ۳۹۰ و طبقات الشعراء، تألیف ابن المعتز، ص ۴۲).

۳- - در نسخه اصل چنین است اما در الکامل مبرّد، ج ۳، ص ۸۵۸ و اسرار البلاغه، تصحیح ریتز، ص ۱۰۳ (بجای باثقاله) با وساقه ضبط شده است.

و تشبیه در آن آیه، در مورد تلاوت کننده خود قرآن نیز در صورتی که معنای آنرا نفهمد صادق است، مگر اینکه در مقام فهم قرآن باشد و از پیش به قراءت و حفظ آن پرداخته تا راهی برای دریافت و فهم مطالب آن باشد، پس اگر از فهم مطالب قرآن همچون کسی که نیازی به آن ندارد، روی گردانید، آن تشبیه بر او صادق می آید، و مثل حمار به او ملحق می شود.

تشیبه در سوره منافقین

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : كَانَتْهُمْ حُشْبٌ مُسْنَدَةٌ (۱).

خدا منافقان را با گفتارش: وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ وَ إِن يَقُولُوا تَسْمِعَ لِقَوْلِهِمْ به کمال صورتها، و حسن تعبیر و کلام، وصف نموده و سپس آگاه ساخته که ایشان در کمی بینش همانند چوبهایند و در این باره گفته است: (كَانَتْهُمْ حُشْبٌ مُسْنَدَةٌ) و در مثل چنان حالتی شاعر گفته است: از بحر طویل

۹۴۵ تروقک من سعد بن زید جسموها و تزهدها حین تفتلها خبرا

و نظیر آن بیت است، گفتار حسان بن ثابت: از بحر بسیط

۹۴۶ لا بأس بالقوم من طول و من عظم خلق البغال و احلام العصافیر

(۲) و شبیه به مصراع دوم این بیت است گفتار یکی از شاعران عرب - در حالی که فرزند خویش را مورد سرزنش و توبیخ قرار می دهد و او را می راند - : از بحر مجزوء کامل

۹۴۷ عقله عقل طائر و هو فی صوره الجمل

و گفته شده: (خدای - تعالی - ایشان را به چوبهای پوسیده و فرو خورده شده و پوک (که از خود قوامی ندارد) جز اینکه به چیزی متکی شده است و کسی کهت.

۱ - سوره المنافقین (۶۳) آیه ۴.

۲ - در نسخه اصل چنین است اما در دیوان او، ص ۱۲۲ (بجای خلق) جسم ضبط شده است.

آن چوبها را می بیند سالم می پندارد (- ایشان را به چنان چوبهایی تشبیه نموده است).

و از بیتهایی که در مثل چنان معنایی مثل شده، گفتار شاعر اول است: از بحر هزج

۹۴۸ تری الفتیان کالتخل و لا تعلم بالدخل

و هنگامی که کار کسی به تباهی گراید گفته می شود: (دخل امره).

و از سخنان مشهور عرب در ترک تأمیل و بینش است: (کانه بهیمه (: گویی چارپاست)) و، (کانه صنم (: گویی بت است)، و (کانه حجر (: گویی سنگ است)).

و گفتار ابو سفیان- هنگامی که از پیامبر (ص) اجازه خواست، و پیامبر نخست مانع شد، سپس اجازه داد: (ما کدت تأذن لی حتی تأذن لی الجلهمتان (۱): ما را اجازه نمی دهی مگر آنکه به سنگ دو طرف (دو لبه) وادی اجازه دهی)) (- آن گفتار (حتی تأذن ...) از باب تشبیه و اراده فرد پست و فرومایه از افراد مردم است.

پس پیامبر (ص) گفت: (تو چنانی که گفته شده: کلّ الصید فی جوف الفراء (: همه صید در دل گورخر است)) و با آن کلام از او دلجویی نمود وی از افراد (المؤلفه قلوبهم) (۲) بود. یعنی تو در میان مردم همانند گورخری که در میان صیدهای دیگر است یعنی همه مردم پایین تر از اویند.

و کلمه خشب در خشب مسنده به سکون (شین) مانند بدنه و بدن قراءت شده است و قراءت خشب مسنده مانند شجر و شجره نیز جایز است. م.

۱- - نص حدیث در النهایه، ج ۱، ص ۲۹۰ چنین است (ما کدت ان تأذن لی حتی تأذن لحجاره الجلهمتین قبلی). - م.

۲- - المؤلفه قلوبهم کسانی می باشند که جذبشان به اسلام با احسان و انفاق دنبال می شود. رک: المفردات فی غریب القرآن، ریشه (الف). - م.

تشیبه در سوره ن

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِّن رَّبِّكَ وَهُمْ نَائِمُونَ فَأَصْبَحَتْ كَالصَّرِيمِ (۱).

(ها) در (علیها) به (الجنه) که به معنای بوستان است بر می گردد و آنان (کسانی که در آیه وصف شده اند) مردمی از سرزمین یمن بودند، و پدری داشتند که از این بهشتش به مستمندان صدقه می داد، روزی گفت: (ما گروهی هستیم و اگر از آن باغ صدقه دهیم، کار بر ما سخت می شود)، پس سوگند یاد کردند که محصولاتشان را در تاریکی شب بچینند و خدای (درباره آنها خبر داده) و گفته است: وَلَا يَسْتَنْوِنَ (۲) (برای آن سوگند استثنایی نمی آورند) یعنی (ان شاء الله) نگفتند، و چون موعد مقرری که صبح زود آمیخته با تاریکی بود، فرا رسید، بر سر بوستانشان شدند؛ تا محصولاتشان رای بچینند، و بامدادان بیرون شدند. وَ غَدُوا عَلَى حَرْدٍ قَادِرِينَ (۳):

علی حرد یعنی (علی جد من امرهم): بر تصمیم خود قاطع بودند)) و گفته شده:

(معنای غدوا علی حرد یعنی علی منع قادرین): بر جلوگیری از احسان به مستمندان قادر بودند)) و در این صورت کلمه (حرد) از قول عرب: (حاردت السنه) ۵.

۱- - سوره القلم (۶۸) آیه ۱۹ و ۲۰.

۲- - سوره القلم (۶۸) آیه ۱۸.

۳- - سوره القلم (۶۸) آیه ۲۵.

گرفته شده است و زمانی آن کلام به کار می رود که سال، خیر و برکات خود رای منع کند. و گفته شده: (علی حرد، یعنی علی غضب (: ایشان با خشم بر مستمندان، بیرون شدند)) و گفته شده: (علی حرد، یعنی علی قصد (: ایشان بیرون شدند در حالی که به گمان خود می توانستند عزیمت بوستان خود کنند و آفت و بلا-یی مانع میان ایشان و بوستان نبود. و در مورد حرد) ی که به معنای قصد است این شعر قراءت شده است: از بحر رجز ۹۴۹ أقبِلْ سَيْلَ جَاءَ مِنْ أَمْرِ اللَّهِ * يَحْرُدُ حَرْدَ الْجَنَّةِ الْمَغَلَّةِ (۱) (بیان) گفتار خدای- تعالی -: (فَطَافَ عَلَيْهَا ...).

(الطائف) به معنای وارد شونده هنگام شب است، و هرگاه گفته شود (اطاف به) می تواند به معنای وارد شدن در شب یا روز باشد، فراء قراءت کرده است: از بحر وافر

۹۵۰ أطففت بها نهارا غير ليل و الهی رَّبها طلب الدخال

(۲) (بیان) گفتار خدای- تعالی -: (فَطَافَ عَلَيْهَا ...) یعنی خدای- تعالی- بر آن بوستان آفتی از آسمان فرستاد و در نتیجه همه آن بوستان آتش گرفت؛ فاصبحت كالصریم: همانند صریم شد؛ یعنی همانند شب سیاه گردید و شب از آن جهت صریم است که کار و فعالیت در هنگام شب قطع می شود شاعر گفته است: از بحر وافر

۹۵۱ تطاول ليلك الجون البهيم فما ينجاب عن صبح صریم

۹۵۲ اذا ما قلت اقشع او تناهي جرت من كل ناحيه غيوم

و ابو عمرو بن العلاء قراءت کرده است: از بحر وافر

۹۵۳ الا بكرت و عاذلتی تلوم تهجدنی

(۳) و ما انكسف الصریم (۴) ت.

۱- در نسخه اصل چنین است اما در لسان العرب، ریشه (حرد) مصراع اول چنین است: (و جاء سيل كان من امر الله).

۲- در تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۶ بجای (الدخال) الرخال ضبط شده است. - م.

۳- در تفسیر مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۳۳۶ تهجدنی بجای (تهجدنی) ضبط شده است. - م.

۴- در حاشیه نسخه اصل (بجای تهجدنی) تهجدنی ضبط شده است.

و به صبح نیز همانند شب، صریم اطلاق شده است زیرا هر یک از آنها از همراهش جدا می شود و صریمه به معنای قطع رابطه دوستی، از آن معنی است. و معنای گفتار خدای - تعالی -: **فَتَنَادُوا مُصِيبِحِينَ أَنْ اَعْدُوا عَلٰی حَزْبِكُمْ اِنْ كُنْتُمْ صَارِمِينَ (۱)** این است که: اعدوا علی صرام النخل (: بامدادان بیرون شوید برای چیدن میوه نخل) و معنای (فانطلقوا و هم يتخافتون) این است که: فانطلقوا و هم یسرّون کلامهم (: سخن خود را پوشیده می داشتند) سخنشان این بود که: (ان لا- یدخلها الیوم علیکم مسکین (: امروز در این باغ، مسکینی بر شما وارد نشود)) پس چون بوستان را آتش گرفته دیدند، گفتند: (اَنَا لَصَالُونَ) یعنی: اَنَا ضَلَلْنَا طَرِيقَ جَنَّتِنَا (: بدرستی که ما راه بوستانمان را گم کرده ایم) سپس دانستند که آن وضع بوستان، کیفر است، پس گفتند: (بل نحن محرومون) یعنی حرمانا ثمرها بمنعنا المساکین (: یعنی به سبب جلوگیری مستمندان از بوستان، از میوه آن محروم شدیم). اوسط آنها گفت (قال اوسطهم) و معنای اوسط، اعدل (عادلتر) است و از گفتار خدا:

وَ كَذٰلِكَ جَعَلْنَاكُمْ اُمَّةً وَسَطًا (۲) (: یعنی امه عدلا: امتی عادل) گرفته شده است. و معنای گفتار خدا: **لَوْ لَا تَسْتَبِیْحُونَ (۳)**، لو لا تستثنون است. یعنی چرا کلام خود رای مقتید نمی کنید و نمی گوئید: (ان شاء الله) (و از آن روی ان شاء الله گفتن تسبیح است که) هر چه در لغت موجب به عظمت یاد کردن حق باشد تسبیح است. اما بیان معنای گفتار خدای تعالی: **اِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا اَصْحَابَ الْجَنَّةِ (۴)** این است که: ما اهل مکه را آزمودیم چنانکه مالکان آن بوستان را، و آن هنگامی بود که پیامبر (ص) برایشان نفرین کرد و گفت: (اللهم اشدد و طأتک علیهم و اجعلها سنین کسنی یوسف (۵) (: خدایا فشارت).

۱- - سوره القلم (۶۸) آیه ۲۱ و ۲۲.

۲- - سوره البقره (۲) آیه ۱۴۳.

۳- - سوره القلم (۶۸) آیه ۲۸.

۴- - سوره القلم (۶۸) آیه ۱۷.

۵- - در النهایه، ج ۵، ص ۲۰۰ چنین ضبط شده است: (اللهم اشدد و طأتک علی مضر).

را بر ایشان قوت بخش، و سالهایشان را مانند سالهای (قحطی زمان) یوسف مقرر بدار). پس خدای ایشان را به خشکسالی و از بین رفتن روزیها مبتلا ساخت، چنانکه مالکان آن بوستان را با سوزاندن آن و از بین بردن روزیهایشان از آن بوستان، مبتلا ساخت و اعی در سخنی که دارد، مثل چنین بوستانی را وصف کرده و گفته است: از بحر خفیف

۹۵۴ جار فیه باقی العقاب فاضحی بآئد النَّخل یفصح الجراما

(۱)

۹۵۵ فتراها کالحبش تسفعا النی ران سودا مصرعا و قیاما

(۲) و در معنای صریم در (گفتار خدای فاصیحت کالصریم) گفته شده: (صریم به معنای مصروم (: مقطوع)) است یعنی هر چه میوه در آن بوستان بوده از بین رفته و گویی قطع شده است و وجه اول (از معنای صریم) در تاویل آیه روبراه تر است. ت.

۱- در دیوان اعی (بجای باقی العقاب) نافی العقاب ضبط شده است.

۲- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان او (بجای کالحبش تسفعا) کالخشن تسفعا ضبط شده است.

تشبیه در سوره سأل سائل

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : یَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهْلِ وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ (۱) سخن درباره تشبیه آیه اول با نظیر آن در سوره (الرحمن) گذشت. و تشبیه در گفتار خدای: (وَ تَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ) را دو وجه است.

یکی از آن دو وجه سرعت حرکت کوههاست که آن وجه را در سوره (النمل) در بیان معنای تشبیه نظیر این تشبیه توضیح دادیم.

وجه دوم این است که کوهها بریده می شود تا جایی که همانند (عهن) می گردد. و آن پشم رنگارنگ است؛ این وجه منقول از ابی عبیده می باشد. زهیر گفته است: از بحر طویل

۹۵۶ كَانَتْ فَتَاتِ الْعِهْنِ فِي كُلِّ مَنْزِلٍ نَزَلْنَ بِهِ حَبَّ الْفَنَالِمِ يَحْطِمُ

(۲) بنا بر این مقصود این است که در آن روز کوهها از خوف خدای - تعالی - و وحشت آنچه از امر خدا نمایان شده، رانده می شود و به سبب تواضع در برابر عظمت خدا، و خشوع در برابر قدرت غالب او به یکدیگر برخورد می کند، چنان که خدای - عز و جل - گفته است: فَلَمَّا تَجَلَّى رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا (۳) و چنان ۳.

۱- - سوره المعارج (۷۰) آیه ۸ و ۹.

۲- - دیوان زهیر، ص ۱۲ و شرح المعلقات السبع، ص ۹۶.

۳- - سوره الاعراف (۷) آیه ۱۴۳.

که (در آیه دیگر) گفته است: *يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ وَالْجِبَالُ وَكَانَتِ الْجِبَالُ كَثِيْبًا مَّهِيْلًا* (۱) و چنان که خدای - جلّ اسمه - (در آیه دیگر) گفته است: *كُلًّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا* (۲).

و بتحقیق شاعران نظیر چنین حالی را در وصف حرکت سپاه و به زمین خوردن سمهای اسبان، بر سبیل مبالغت؛ نه بر سبیل حقیقت، یاد کرده اند، چنان که ایاس بن مالک الطائی (۳) گفته است: از بحر طویل

۹۵۷ *بجمع تظلّ الأکم ساجده له و اعلام سلمی و الهضاب التّوادر*

(۴) و شاعر تغلبی گفته است: از بحر وافر

۹۵۸ *برأس من بنی چشم بن بکر ندقّ به السّهوله و الحزونا*

و شاعر دیگری سروده و سخن از اسبان به میان آورده است: از بحر متقارب

۹۵۹ *اذا ما علون فروع الاکام جعلن الاکام هباء مثارا*

و بشار به شعر ابان بن عبده (۵): از بحر طویل

۹۶۰ *اذا نحن سرنا بین شرق و مغرب تحرّک یقظان التراب و نائمه*

(۶) - (بشار به آن شعر) نظر داشته، پس شعری سروده و معنای دیگری به آن افزوده؛ جز این که وی در مبالغه زیاده روی کرده و گفته است: از بحر طویل

۹۶۱ *اذا ما غضبنا غضبه مضرّیه هتکنا حجاب الشمس او قطرت دما*

(۷).

۱- - سوره المزل (۷۳) آیه ۱۴.

۲- - سوره الفجر (۸۹) آیه ۲۱.

۳- - او ایاس بن مالک بن عبد الله الطائی از شاعران صدر اسلام است. شرح دیوان الحماسه، ج ۲، ص ۵۹۶ ملاحظه شود.

۴- - شرح دیوان الحماسه، ج ۲، ص ۵۹۶ ملاحظه شود.

۵- - او ابان بن عبده العیار بن مسعود بن جابر بن عمرو بن جزء است. شرح دیوان الحماسه، ج ۲، ص ۶۳۴.

۶- - شرح دیوان الحماسه، ج ۲، ص ۶۳۴.

۷- - در کتاب الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۶۴۶ آمده است: (و از آنچه بر سبیل افراط گفته، گفتار او است (اذا ما غضبنا)).

یعنی زمین را از مردان و سواران پر کردیم، و اثری در زمین بجای گذاشتیم که بمنزله دریدن آن است، وی از (حجاب الشمس) در گفتارش (هتکنا حجاب الشمس) زمین را اراده کرده است؛ زیرا زمین پرده خورشید است، و دلیل اینکه مراد وی از حجاب شمس زمین می باشد، گفتار او (او قطرت دما) است و مقصود وی (قطرت السماء): آسمان خون بارید)) است پس وی میان آسمان و زمین را (در آن معنی) گرد آورده است، و بیشتر معانی که در این باب می آید، حمل بر مبالغه و افراط و غلو و اغراق می گردد. و میان سخنان بی پایه آرایش یافته، و حقایق کلام آسمانی فرق بسیار است.

تشبیه دیگری در این سوره:

(بیان) گفتار خدای - عزّ و جل - : **يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ سِرَاعًا كَأَنَّهُمْ إِلَى نُصْبٍ يُوفُضُونَ (۱)** کلمه (نصب) به فتح (نون) و سکون (صاد) و به ضم هر دوی آنها نیز قراءت شده است. (الی نصب) به معنای (الی اصنام لهم ...): به سوی بتهایی که دارند (...)) است؛ چنان که خدای - تعالی - گفته است: **وَمَا ذُبِحَ عَلَى النُّصْبِ (۲)** شاعر گفته است: از بحر طویل ۹۶۲ و ذانصب المنصوب لا تنسکته* و لا تعبد الشیطان و الله فاعبدا (۳) و تشبیه در آن آیه، در بهترین جای خود و در ارزشمندترین موضع خود جای گرفته است. و عبارت آن تشبیه با شکوه است و بلاغتی که دارد دال بر اعجاز قرآن است. و به تحقیق شاعران به بیان آن معنی رهسپار شده، و راه آن وصف را پیموده اند، و کجا رسد آنها رای بلاغت قرآن، و درستی این تشبیه و تمثیل! عنتره گفتت.

۱- - سوره المعارج (۷۰) آیه ۴۳.

۲- - سوره المائده (۵) آیه ۳.

۳- - در نسخه اصل چنین است اما در دیوان الاعشی، ص ۱۳۷ (بجای الشیطان) الاوثان ضبط شده است. و آن بیت از قصیده ای در مدح سرور ما پیامبر (ص) است.

است: از بحر وافر ۹۶۳ ترکت بنی الهجیم لهم دوار* اذا تمضی جماعتهم تعود (۱) شاعر می گوید که ایشان رای رها کردم در حالی که به سوی حاکمی از حاکمانشان رهسپار می شدند و گویی اطراف بتی می چرخیدند، و (دوار) نوعی عبادت در عصر جاهلی بوده است، و امرؤ القیس گفته است: از بحر طویل ۹۶۴ فعنّ لنا سرب کانّ نعاجه* عذاری دوار فی ملا مذیل (۲) و (یوفضون) به معنای (یسارعون (می شتابند)) است. شاعر گفته است: از بحر رجز ۹۶۵ لا- نعتن نعامه مفاضا* خرجاء تغدو تطلب الاضاضا (۳) (المفاضا) به معنای شتابان است و مقصودش از (الاضاض) جایگاهی است که به آن پناه می برد. گفته می شود: (اضتتی الیک الجاجه (: نیاز مرا به تو ملتجی ساخت)).۱.

۱- دیوان عنتره، ص ۴۱ ملاحظه شود.

۲- در نسخه اصل و شرح المعلقات سبع، ص ۴۱ چنین است اما در دیوان، ص ۲۲، فی الملا المذیل ضبط شده است.

۳- در نسخه اصل میفاضا ضبط شده و بالای آن مفاضا.

تشیبه در سوره مدثر

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكِرَةِ مُعْرِضِينَ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ (۱):

(مستنفره) به فتح (فاء) نیز قراءت شده است . شاعر گفته است: از بحر کامل

۹۶۶ امسك حمارك انه مستنفر في اثر احمره عمدن لغزب

(۲) (فرت من قسوره): مقصود خدا از قسوره شیر است، و نیز گفته شده است:

(قسوره به معنای تیر اندازانی است که شیر را شکار می کنند) و اصل معنای آن (الاحذ الشديد (: سخت گرفتن)) و از ریشه قسره قسرا (: مجبور ساخت او را مجبور ساختنی) است. و آن کلام مانند گفتار تو: (قهره قهرا و اقتسره اقتسارا) می باشد.

شاعر گفته است: از بحر بسیط

۹۶۷ قد يخطم الفحل قسرا بعد غرته و قد يردّ على مكروهه الاسد

(۳) و به مقتضای تشبیه واقع در آن آیه، در اینجا بخشی از اوصافی که برای دسته های حیوانات وحشی در هنگام رمیدن از ترس صیاد و شیر و در حالات دیگری از این قبیل، در اشعار عرب وارد شده - تا از آن اوصاف به اوصاف شتران در مثلد.

۱- - سوره المدثر (۷۴) آیه ۴۹ و ۵۰.

۲- - در نسخه اصل چنین است اما در لسان العرب، ریشه (نفر) (بجای امسك) اربط ضبط شده و سراینده آن را یاد نکرده است.

۳- - لسان العرب، ریشه (کره) ملاحظه شود.

چنان حالاتی منتقل شوند- (در اینجا بخشی از آن اوصاف) را یاد می‌کنیم تا اطاله واقع در آن اشعار، بر فضیلت این اختصار (اختصار وصف تشبیهی آیه) دلالت کند.

و از جمله کسانی که آن حالتی را که بیان داشتیم وصف کرده، و معانی و الفاظ بدیعی آورده، غیلان بن عقبه (ملقب به) ذو الرمه است. وی- در حالی که سخن از دسته ای از گورخران در جستجوی آبشخوار و مواجه شدن با صیاد و گریز از صیاد به میان می‌آورد- اشعاری سروده که آن شعرها را جوهری از رمانی، از ازدی، از ابی حاتم، از اصمعی، از ابی عمرو بن العلاء، از ذی الرمه (۱) قراءت کرده است: از بحر بسیط

۹۶۸ فغَلَسْتُ و عمود الصبح منصدع عنها

(۲) و سائره باللیل محتجب

۹۶۹ عینا مطحله الارجاء طامیه فیها الضفادع و الحیتان تصطخب

۹۷۰ یستلها جدول کالسیف منصلت بین الآشاء تسامی حوله العشب

(۳)

۹۷۱ و بالشّمائل من جَلان مقتنص رذل الثّیاب خفی الشّخص منزرب

۹۷۲ معدّ زرق هدت قضا مصدره ملس المتون حداها الریش و العقب

(۴)

۹۷۳ کانت اذا ودقت امثالهنّ له فبعضهنّ عن الألاف منشعب

(۵)

۹۷۴ حتّی اذا الوحش فی اهضام موردها تعیبت رابها من خیفه ریب

۹۷۵ فعرضت طلقا اعناقها فرقا ثمّ أطباها الیه الماء ینکسب

(۶)

۹۷۶ فاقبل الحقب و الأكباد ناشره فوق الشّراسیف فی احشائها تجت.

- ۱- آن ابیات از قصیده ای است با این مطلع ما بال عینک ... دیوان او، ص ۱ و بعد از آن ملاحظه شود.
- ۲- در دیوان ذی الرّمه، ص ۶۲، چاپ دمشق بجای (عنها) عنه ضبط شده است. - م.
- ۳- در دیوان ذی الرّمه (بجای العشب) العسب ضبط شده است.
- ۴- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان، ص ۵ (بجای المتون) البطون ضبط شده است.
- ۵- در دیوان ذی الرّمه، ص ۶۷، چاپ دمشق بجای (منشعب) (مشتعب) ضبط شده است. - م.
- ۶- در نسخه اصل چنین است و در حاشیه آن (بجای الیه الماء ینسکب) خریر الماء ینشعب و در دیوان خریر الماء ینسکب ضبط شده است.

۹۷۷ حتى اذا زلجت عن كل حنجره الى الغليل و لم يقصعنه نغب

۹۷۸ رمى فاخطا و الاقدار غالبه فانصعن و الويل هجيرا و الحرب

۹۷۹ يقعن بالسفح مما قد رأين به وقعا يكاد حصي المعزاء يلتهب

و نیز ذو الرمه در مثل چنان وصفی درباره دسته گورخران گفته است: از بحر بسیط

۹۸۰ فما اتجلى الصبح حتى بيئت غللا وسط الاشاء جرت فيه العلاجيم

(۱)

۹۸۱ و قد تهيأ رام عن شمائلها مجرب من بنى جلان معلوم

۹۸۲ كأنه حين يدنو وردها طمعا بالصيد من خشيه الاخطاء محموم

۹۸۳ حتى اذا اختلطت بالماء اكرعها هوى لها طلع بالصيد محروم

۹۸۴ و فى الشمال من الشريان مطعمه كبداء فى عودها عطف و ترنيم

(۲)

۹۸۵ يؤود من متنها متن و يجذبه كأنه فى نياط القوس حلقوم

۹۸۶ فانصاعت الحقب لم تقصع صرائرها و قد نشحن فلارى و لا هيم

۹۸۷ و قام يلهف مما قد اصيب به و الحقب يرفض منهن الاضاميم

(۳) و اعشى در همان معنی سروده و سخن از ناقه به میان آورده و آنرا به گاو وحشی رمیده تشبیه کرده است: از بحر بسیط

۹۸۸ كأنها بعد ما افضى النجاء بها بالشيطين مهاه تبتغى ذرعا

(۴)

۹۸۹ اهوى لها ضابى ء فى الارض مفتحص للصيد قدما خفى الشخص قد خشعا

(۵)ت.

- ۱- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان، ص ۵۸۶ (بجای وسط) بین ضبط شده است.
- ۲- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان، ص ۵۸۷ (بجای فی عودها) فی عسجها ضبط شده است.
- ۳- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان، ص ۵۸۹ (بجای وقام یلهف) و بات یلهف ضبط شده است.
- ۴- دیوان الاعشی، ص ۱۰۷.
- ۵- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان (بجای للصيد) للحم ضبط شده است.

۹۹۰ فظّل یخدعها عن نفس واحدها و مثله مثلها عن واحد خدعا

(۱)

۹۹۱ حتّی اذا غفلت عنه و ما شعرت أنّ المئیّه یوما ارسلت سبعا

(۲)

۹۹۲ فظّل یأکل منه و هی لاهیة رأد النّهار تراعی ثیره رتعا

(۳)

۹۹۳ فانصرفت والها تکلی علی عجل کلّ دهاها و کل عندها اجتمعا

(۴)

۹۹۴ و بات قطر و شّفان یصفّقها من ذا لهذا و قلب الشّاه قد صقعا

(۵)

۹۹۵ حتّی اذا ذرّ قرن الشّمس صبّحها ذوال نبهان بیغی صحبه المتعا

۹۹۶ بأکلب کسواء النّیل ضاریه ترى من القدّ فی اعناقها قطعاً

۹۹۷ فتلك لم تترك من خلفها شبا أآ الدوابر و الاظلاف و الرّمعا

و لبيد بن ربیعہ درباره گاو و حشی در مثل چنان حالتی گفته است: از بحر کامل

۹۹۸ خنساء ضیعت الغریر فلم یرم عرض الشّقاق طوفها و بغامها

(۶)

۹۹۹ لمعقر قهد تنازع شلوه غبس کواسب ما یمنّ طعامها

۱۰۰۰ صادف منها غرّه فاصبنا انّ المنايا لا تطيش سهامها

(۷)

- ۱- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان (بجای مصراع دوم چنین آمده است) فی أرض فی ء بفعل مثله خدعا.
- ۲- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان (بجای مصراع اول چنین آمده است) و ذاک ان غفلت عنه و ما شعرت.
- ۳- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان (بجای رأد النهار) حدّ النهار ضبط شده است.
- ۴- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان (بجای مصراع اول) فانصرفت فاقدًا ثکلی علی حزن ضبط شده است.
- ۵- در نسخه اصل چنین است و آن از دیوان افتاده و جز جمله و قلب الشاه قد صقعا باقی نمانده است.
- ۶- دیوان او، ص ۲۹۷ و شرح المعلقات السبع، ص ۱۱۳.
- ۷- و (بجای منها) منه نیز روایت شده و در کتاب سیبویه، ج ۱، حاشیه ص ۴۵۶، مصراع اول به این عبارت نقل شده است: (و لقد علمت لتأتین منیتی).

۱۰۰۲ تجتاب اصلا قالصا متبذبا بعجوب انقاء يميل هيامها

(۱) ۱۰۰۳ يعلو طريقه متنها متواترا (۲)* في ليله كفر النجوم غمامها

۱۰۰۴ و تضىء في وجه الظلام منيره كجمانه البحرى سل نظامها

۱۰۰۵ حتى اذا انحسر الظلام و اسفرت بكرت تزل عن الثرى ازلامها

۱۰۰۶ علته تبدل في نهاء صعائد سبعا تواما كاملا ايامها

(۳)

۱۰۰۷ حتى اذا يثست و اسحق حالق لم يبيله ارضاعها و فطامها

۱۰۰۸ و سمعت رز الانيس فراعها عن ظهر غيب و الانيس سقامها

(۴)

۱۰۰۹ فعدت كلا الفرجين تحسب انه مولى المخافه خلفها و امامها

(۵) و سويد بن ابى كاهل سروده و سخن از ناقه به میان آورده و رشته سخن را در وصف گورخر به پایان برده است: از بحر

رمل

۱۰۱۰ فكائى اذ جرى الال ضحى فوق ذيال بخديه سفع

۱۰۱۱ لف خديه على ديباجه و على المتنين لون قد نصع

(۶)

۱۰۱۲ راعه من طىء ذو اسهم و ضراء كن يبيدين السرع

(۷)

۱۰۱۳ فرآهن و لما يستبن و كلاب الصيد فيهن جشع

۱۰۱۴ ثم ولي و جنابان له من غبار الكدرى و اتدت.

- ۱- در نسخه اصل چنین است و نیز در لسان العرب و تاج العروس، ریشه (جوب) اما در دیوان، ص ۳۰۹ و شرح المعلقات السبع، ص ۱۳۳ (بجای تجتاب) تجتاف ضبط شده است.
- ۲- ظاهراً وجه اعراب صحیح آن رفع است (متواتر).- م.
- ۳- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان و شرح المعلقات السبع (بجای تَبَلَد) تردد ضبط شده است.
- ۴- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان و شرح المعلقات السبع (بجای تسمعت) توجست ضبط شده است. و (بجای رزالانیس) رکرالانیس نیز روایت شده است.
- ۵- در نسخه اصل و دیوان او و شرح المعلقات السبع چنین است.
- ۶- در نسخه اصل چنین است اما در المفضلیات، ص ۱۹۶ (بجای لف خدیبه) کف خداه (و بجای قد نصع) قد سطح ضبط شده است.
- ۷- در نسخه اصل چنین است اما در المفضلیات (بجای السرع) الشرع ضبط شده است.

۱۰۱۵ فتراهنّ علی مهد له یختلین الارض و الشّاه یلع

(۱)

۱۰۱۶ دانیات ما تلّسن به واثقات بدماء ان رجع

۱۰۱۷ یلهب الشّد اذا أرهقنه و اذا برّز منهنّ رتع

(۲)

۱۰۱۸ ساکن القفر اخو دوّیه فاذا ما انس الصوت مصع

و قطامی در تشبیه ناقه خود به گاو وحشی فراری گفته است: از بحر وافر

۱۰۱۹ کانّ نسوع رحلی حین ضمتّ حوالب غرّزا و معا جیاعا

۱۰۲۰ علی وحشیه خرجت خلوجا و کان لها طلا طفلا فضاعا

(۳)

۱۰۲۱ فکرت عند فیقتها الیه فألفت عند مرّعه السّباعا

(۴)

۱۰۲۲ لعین به فلم یترکن الّا اهابا قد تمزّق او کراعا

۱۰۲۳ فسافته قلیلا ثمّ ولّت لها لهب تثیر به النّقاعا

۱۰۲۴ اجذبها النّجاء فاصحبتها قوائم قلّما اشتکت الظّلاعا

و در این باب شعر فراوان وجود دارد، و به پایان نمی رسد جز این که به آن پایان داده شود.

و سبب تشبیه در آن آیه- طبق روایتی که از ابن عباس درباره گفتار خدای- عز و جل-: **فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرِهِ مُعْرِضِينَ** (۵) نقل شده که: (عن التذکره معرضین) یعنی:

(معرضین عمّا وعظوا به من القرآن (: اعراض کننده اند از موعظه قرآن))- این است ۹.

- ۱- در نسخه اصل چنین است اما در المفضلیات (بجای مهدله) مهلته ضبط شده است.
- ۲- در نسخه اصل چنین است اما در المفضلیات، ص ۱۹۷ (بجای یلهب) یرهب ضبط شده است.
- ۳- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان القطامی، ص ۴۱ (بجای خرجت خلوجا) خذلت خلوج ضبط شده است.
- ۴- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان (بجای مرتعه) مریضه ضبط شده و در کتاب سیبویه، ج ۱، ص ۱۴۳ به این عبارت نقل شده است: فکرت تبغیه فوافقته علی دمه و مصرعه السباعا
- ۵- سورة المدثر (۷۴) آیه ۴۹.

که هرگاه پیامبر (ص) وحی الهی را بر ایشان (کافران) می خواند، از آن می رمیدند، و از شنیدن و گوش دادن به آن می گریختند و دور می شدند، پس خدای - تعالی - با بیان این تشبیه، برای ایشان مثل زد پس گفت: (كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُّسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ) پس چنان که خران از تیراندازان و شیران گریختند، همچنان کافران مکه هنگامی که پیامبر (ص) قرآن را بر ایشان می خواند، از او گریختند.

تشیبه در سوره انسان

(بیان) گفتار خدای - عز و جل - : **وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآيِهِ مِنْ فَضِّهِ وَ أَكْوَابٍ كَانَتْ قَوَارِيرًا قَوَارِيرًا مِنْ فَضِّهِ قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا (۱)**.

مقصود خدا این است که آن ظرفها با وجودی که از جنس نقره می باشد، در جلا- و شفافیت و ظرافتشان، همچون شیشه هاست. این عبارت بر اسلوب تشبیه بیان شده، هر چند ادات تشبیه در آن یاد نشده است، چنان که شاعر گفته است: از بحر رجز

۱۰۲۵ عیرانه زیافه صفوف تخلط بین و بر و صوف

(۲) یعنی گویی آن شتر در سرعت حرکت همانند دو دستی است که موی را به پشم در می آمیزد.

و از این باب است گفتار نابغه در حالی که زره ها را وصف می کند: از بحر طویل

۱۰۲۶ علین بکدیون و اشعرن کزه فهنّ اضاء صافیات الغلائل

(۳) (۴) ت.

۱- - سوره الانسان (۷۶) آیه ۱۵ و ۱۶.

۲- - در نسخه اصل چنین است اما در لسان العرب، ریشه (صوف) (بجای عیرانه زیافه) حلبانه رکبانه ضبط شده است.

۳- - روایت آن بیت در لسان العرب، ریشه (کدن) چنین است: (علین بکدیون و أبطنّ کزه فهنّ و ضاء صافیات الغلائل). - م.

۴- - در نسخه اصل چنین است اما در دیوان او، ص ۱۳۲ (بجای اشعرن) ابطن ضبط شده است.

و همانا به سبب مبالغه در اتصاف مشبه (به صفت مشبه به) ادات تشبیه را حذف می کنند، و آن اسلوب در مثل گفتار عرب در مدح مرد: (هو البحر جوداً، و الدهر بأساً، و السیف لساناً) و در مثل گفتار ایشان در وصف زن: (ریقها الخمر و ثغرها الدرّ و کلامها السحر و ریحها المسک) - (در مثل چنان اقوالی آن اسلوب) تحقق یافته است.

و مردی اعرابی کلامی گفته، و از زنی سخن به میان آورده است: (کلامها الویل علی المحل و العذب البارد علی الظمّاً) و شاعر گفته است: از بحر طویل

۱۰۲۷ و تبسم عن سمطی لال فصولها شوایر یاقوت یقارنها خمر

(۱) و عبد الله بن عجلان النهدی (۲) گفته است: از بحر طویل

۱۰۲۸ و حقّه مسک من نساء لبستها شبابی و کأس باکرتنی شمولها

شاعر (در مصراع اول) زنی را در نظر داشته و وی را در بوی خوشش به مشکدانی تشبیه کرده است.

و شاعر دیگر گفته است: از بحر سریع

۱۰۲۹ النّشر مسک و الوجوه دنا ... نیر و اطراف الاکف عنم

(۳) و تنوخی از شعر عبد الله بن المعترّ برایم خواند: از بحر مجتث

۱۰۳۰ بدر و لیل و غصن وجه و شعر و قدّ

۱۰۳۱ خمر و ورد و درّ ریق و ثغر و خدّ

و تشبیه بر این اسلوب، در شعر و نثر کلام عرب فراوان است.

و گفتار خدای - عزّ و جلّ - در وصف (رحیق (: باده صاف و بی درد)): ختائمّهت.

۱- در التشبیّهات، ص ۱۰۸ (بجای شوایر) شوائب ضبط شده است.

۲- او عبد الله بن عجلان النهدی، شاعری از عصر جاهلی و از عشق پیشه گان عرب است. الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۶۰۴ و الاغانی، ج ۱۹، ص ۲۱۱، چاپ بیروت.

۳- در نسخه اصل و التشبیّهات، ص ۸۴ چنین است اما در المفصّلیات، ص ۲۳۸ (بجای الاکف) البنان ضبط شده است.

مِسْكٌ (۱) نیز بر وجه تشبیه می باشد؛ یعنی آن باده، در خوش بویی همانند مشک است، و آن آیه همانند گفتار خدای - تعالی - : كَانَ مِزَاجُهَا كَأُفُورًا (۲) است. و از حسن، درباره گفتار خدای - تعالی - : (خِتَامُهُ مِسْكٌ)، روایت شده که گفته است: (ختامه مسک) یعنی پایان جرعه اش بوی مشک دارد) و ابو عبیده در تفسیر آیه، به رای وی معتقد شده و از شعر ابن مقبل قراءت کرده است: از بحر بسیط

۱۰۳۲ مَمَّا يَعْتَقُ فِي الْحَانُوتِ قَاطِفَهَا بِالْفَلْفَلِ الْجَوْنِ وَالرَّمَانَ مَخْتُومِ

(۳) پس وی، به دلیل گفتار خدا: وَ أَنْهَارٌ مِنْ خَمْرٍ لَعْدَهُ لِلسَّارِبِينَ (۴) ختام رای به عاقبت تفسیر کرده، و از ختم به معنای مهر نشمرده است.

و خدای - تعالی - گفته است: يُطَوَّفُ عَلَيْهِمْ وَلِإِدَانٍ مُخَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ وَأَبَارِيقَ وَكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ (۵) و گفته است: يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ بَيِّضَاءَ لَعْدَهُ لِلسَّارِبِينَ (۶)، و کلام خدا (در این آیه) (بیضاء) همانند کلام او (قواریر) در آیه (قواریر من فضبه) است.

و اما کلام خدا: كَانَ مِزَاجُهَا زَنْجَبِيلًا (۷)، پس آن کلام دال بر لذتبخش بودن جرعه پایانی است؛ زیرا زنجبیل زبان رای می گزد و آن گزندگی، از بهترین اوصاف باده نزد عرب است. اعشی گفته است: از بحر متقارب ۱۰۳۳ معتقه قهوه مزه* لها زبد بین کوب و دن (۸)

۱- - سوره المطففین (۸۳) آیه ۲۶.

۲- - سوره الانسان (۷۶) آیه ۵.

۳- - بجای قاطفها مقطعها نوشته شده و بر آن خط کشیده شده است. و در دیوان ابن مقبل، ص ۲۶۸ (بجای مصراع اول چنین نقل شده است) (صرف ترقق فی الناجود ناطلها).

۴- - سوره محمد (۴۷) آیه ۱۵.

۵- - سوره الواقعة (۵۶) آیه ۱۷ و ۱۸.

۶- - سوره الصافات (۳۷) آیه ۴۵ و ۴۶.

۷- - سوره الانسان (۷۶) آیه ۱۷.

۸- - در نسخه اصل چنین است اما در دیوان او، ص ۱۷ مصرع اول به این صورت ضبط شده است. (صلیفیه طیباً طعمها)

و از آن روی خدای- عز و جل- ظرفها و جامها رای وصف نموده که آن وصف منتهی به مدح می (داخل در آن ظرفها) می شود و بر ارزشمند و عالی بودن آن دلالت می کند، و بتحقیق شاعران روشهایی از سخن را، در وصف ظرفهای می اتخاذ کرده اند و در آن روشها، شتران راهوار فکر رای به کار گرفته و در آن وصف، هر شعر نیکویی رای سروده اند، با وجود آن بهترین وصفی که درباره این حالت (حالت جامهای می) آورده شده، تشبیهی است که در مدح جامها و ظرفها، و در آن آیه آمده است؛ زیرا در این وصف میان این جنس (شیشه) و آب که در نهایت شفافی و رقت است، مناسبت تحقق دارد، چنانچه شاعر عباسی گفته است: از بحر متقارب ۱۰۳۴ هواء و لکنه راکد* و ماء و لکنه غیر جار و خدای- جلّ اسمه- در داستان بلقیس گفته است: قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ فَلَمَّا رَأَتْهُ حَسِبَتْهُ لُجَّةً وَ كَشَفَتْ عَنْ سَاقَيْهَا قَالَ إِنَّهُ صَيْرُوحٌ مُّمَرَّدٌ مِنْ قَوَارِيرَ (۱) و گفته می شود که از آن روز برای سلیمان (ع) ظرفهای شیشه ای ساختند تا بر نوشیدنی در آن ظرفها، بنگرد، و چیزی میان او و آن نوشیدنی حاجب نشود، پس برای وی کاسه های بزرگ و نازک ساخته شد، و آن نوع کاسه ها بهترین ظرفهای نوشیدنی است که در اشعار عرب وصف شده است. عنتره گفته است: از بحر کامل ۱۰۳۵ و لقد شربت من المدامه بعد ما* رکد الهواجر بالمشوف المعلم ۱۰۳۶ بزجاجه صفراء ذات اسره* قرن ت بازهر فی الشمال مفدم (۲) مقصود شاعر از ابیض (ابریق ابیض) است. و شبرمه بن الطفیل (۳) در تشبیه کوزه ها گفته است: از بحر طویل ۱۰۳۷ کأنّ اباریق الشمول عشیه* اوز باعلی الطّف عوج الحناجر.

۱- - سوره النمل (۲۷) آیه ۴۴.

۲- - دیوان عنتره، ص ۱۲۵ و شرح المعلقات السبع، ص ۱۸۶ ملاحظه شود.

۳- - شرح دیوان الحماسه، ج ۲، ص ۷۰۳ و ج ۳، ص ۱۲۶۹ ملاحظه شود.

و ابو الهندی (۱) این تشبیه رای گرفته و گفته است: از بحر طویل ۱۰۳۸ مفدّمه قزّا کآن رقابها* رقاب بنات الماء افزعها الرّعد (۲) و ابن المعتز گفتار علقمه بن عبده (۳) از بحر بسیط :

۱۰۳۹ کآن ابریقهم ظبی علی شرف (۴) را گرفته و گفته است: از بحر کامل ۱۰۴۰ و کآن ابریق المدامه بیننا* ظبی علی شرف اناف مدلّها (۵) ۱۰۴۱ لّمّا استحثّته السّیّقه جثالها* فبکی علی قدح النّدیم و قهقها (۶) و از معانی نیکویی که شفافی و لطافت جام با آن وصف شده، گفتار عکوّک (۷) است: از بحر وافر ۱۰۴۲ و صافیه لها فی الکاس لین* و لکن فی العقول لها شماس ۱۰۴۳ کآن ید النّدیم تدیر منها* شعاعا ما تحیط علیه کأس (۸) د.

- ۱- او عبد المومن بن عبد القدوس است. وی عصر اموی و عباسی رای درک کرد. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۵۷۲ و طبقات الشعراء، ص ۱۳۶ و الاغانی، ج ۲۱، ص ۴۰۹، چاپ بیروت).
- ۲- در نسخه اصل و التشبیهات، ص ۱۸۸ چنین است اما در طبقات ابن المعتز، ص ۱۳۹ (بجای افزعها الرعد) افزعن بالرعد و در الاغانی، ج ۲۱، ص ۴۱۰ تفزع للرعد ضبط شده است.
- ۳- او علقمه الفحل شاعری از روزگار جاهلیت است. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۱۴۵).
- ۴- مصرع دوم آن چنین است: (مقدم بسبا الکتان ملثوم) التشبیهات، ص ۱۸۷، و دیوان علقمه، ص ۸ ملاحظه شود.
- ۵- در نسخه اصل و دیوان ابن المعتز، ص ۷۲ چنین است اما در التشبیهات، ص ۱۸۸ (بجای بیننا) بینهم ضبط شده است.
- ۶- در نسخه اصل و التشبیهات، چنین است اما در دیوان، ص ۷۲ (بجای جثالها) حنی لها ضبط شده است.
- ۷- او علی بن جبله متوفی در سال ۲۱۳ ه است. (الشعر و الشعراء، ج ۲، ص ۷۴۲ و طبقات الشعراء ابن المعتز، ص ۱۷۱ و الاغانی، ج ۱۸، ص ۲۳۵ و نکت الهمیان، ص ۲۰۹).
- ۸- آن دو بیت در التشبیهات، ص ۱۷۳ ملاحظه شود.

و شاعر دیگر گفته است: از بحر کامل ۱۰۴۴ صَبَّتْ فاحدق نورها بزجاجها* فکائما جعلت انا انائها ۱۰۴۵ و تکاد ان مزجت لرقه لونها* ممتاز عند مزاجها من مائها و ابو نواس رای در وصف جامها و کاسه های می روش منحصر به خود است، همانند گفتار او: از بحر طویل ۱۰۴۶ تدور علينا الزّاح فی عسجدیه* جبتها بانواع التصاویر فارس (۱) ۱۰۴۷ قرارتها کسری و فی جنباتها* مها تدریها بالقسی الفوارس ۱۰۴۸ فللخمر ما زرت علیه جیوبها* و للماء ما دارت علیه القلانس و نیز مانند گفتار او در همین روش: از بحر طویل ۱۰۴۹ بنینا علی کسر سماء مدامه* جوانبها محفوفه بنجوم (۲) ۱۰۵۰ فلو ردّ فی کسری بن ساسان روحه* اذن لا صطفانی دون کلّ ندیم و نیز مانند گفتار او: از بحر وافر ۱۰۵۱ رجال الفرس حول رکاب کسری* باعمده و اقبیه قصار (۳) و چون باده نزد عرب با ارزشترین چیزهاست، و در جانیشان محبوبترین و بازندگیشان سازگارترین و کاملترین موجب لذت و خوشی ایشان است، و با هم پیمانی با بارهای می و بر بالا بردن بهایش، و آشکار ساختن بیرقهای تجارت آن، و پیشی جستن بر ملامتگران بر نوشیدنش افتخار و سرافرازی می کردند؛ تا جایی که اوصافی به آن بخشیدند که عاری از حقیقت است، و جامه مدحی به آن پوشاندند که).

۱- - در نسخه اصل چنین است اما در دیوان او، ص ۳۷ (بجای تدور) تدار ضبط شده است.

۲- - در نسخه اصل چنین است اما در دیوان، ص ۴۴۸ (بجای مصراع دوم) چنین ضبط شده است: (مکله حافظها بنجوم).

۳- - در نسخه اصل چنین است اما در دیوان، ص ۷۷ (بجای مصراع اول) چنین ضبط شده است: (و جلّ الجند تحت رکاب کسری).

خالی از آن است، و این همه به سبب اشتیاق مفرطی است که به آن دارند و زیاده رویی است که در تعظیم شأنش می کنند (- چون نظر عرب نسبت به باده چنان بود) خدا آگاهشان ساخت که باده بهشت بر آن باده دنیا برتری و تفوق، و با برتری و اثر نیکویش بر باده دنیا غلبه دارد، و برای نوشندگانش لذت محض است؛ نه موجب سردرد و مستی و از دست دادن عقل. و همانا آمیزش آن باده پاک با آب (چشمه تسنیم) (۱) است و جرعه پایانش بوی مشک دارد، و آن می در گوارایی و سردی و خنکی و خوشمزگی و طعمش همانند کافور و زنجبیل است، و در آن بیهودگی و گناهکاری وجود ندارد، و سرچشمه اش جاری است و جویبارهایش نمی خشکد و خمره هایش خالی نمی شود. پس آنچه ایشان در وصف می دنیا بمجاز گفته اند و باطل پرداخته اند، خدای در وصف باده بهشتی بحقیقت و درستی بیان داشته؛ تا ایشان رای به آنچه برای معتقدان به اسلام در دار السلام (بهشت) آماده ساخته، ترغیب و تشویق نماید، همچنان که ظرفها و جامها و کوزه ها رای به وصفی منحصر به فرد، وصف کرده؛ چنان که سخن از آن رای در آغاز این باب بیان داشتیم.

اما گفتار خدای - تعالی -: (كَانَتْ قَوَارِيرًا قَوَارِيرًا) پس (قواریر) به اعراب غیر منصرف قراءت شده و وجه مختار در این جمع همین است، و آن که (قواریرا) قراءت کرده، (قواریر) اول را از آن جهت منصرف دانسته که راس آیه است و آن که (قواریر) دوم را منصرف شمرده، به سبب آن است که تلفظ (قواریر) دوم را تابع (قواریر) اول قرار داده است؛ و عرب گاهی اعراب کلمه ای را مقلوب می سازد، تا لفظی را تابع قرار دهد، همانند گفتار ایشان: (جحر ضبّ خرب) (۲) و مانند گفتار امرئ القیس: از بحر طویلد.

۱- - تسنیم نام چشمه ای در بهشت است. رک: مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۴۵۶- م.

۲- - حاشیه ابن جنّی بر آن کلام در کتاب الخصائص، ج ۱، ص ۱۹۱ ملاحظه شود.

۱۰۵۲ کَانَ ثَبِيرَا فِي عِرَانِينَ وَبَلَه كَبِيرَا اُنَاسٍ فِي بَجَادِ مَزْمَلٍ

(۱) (پس حال که عرب اعراب اسم را مقلوب می کند) پس چگونه اسم غیر منصرف را منصرف (نکنند) (۲) در حالی که منصرف ساختن اسم غیر منصرف نزد اهل مدینه، و در ضرورت شعر نزد همگان جایز است.

و گفتار خدا: (قَدَّرُوهَا تَقْدِيرًا) به این معنی است که ظرفها و جامها به اندازه و قالبی که نیاز دارند ساخته شده، و نه از سیرآب کردن ایشان عاجز و نه بیشتر از حد نیاز است. و نیز درباره گفتار خدا: (قَوَارِيرًا مِنْ فِضَّةٍ) گفته شده: (چون جنس شیشه ها از شن است لذا خدا اشاره کرد که جنس این شیشه ها از نقره است و آن نوعی است که آنچه در درونش می باشد از خارج نمایان است. و گفتار و رأی نخست در قیاس با معنای تشبیه، نیکوتر و جالبتر است و همان وجه اول، روایت شده و مشهور است. م.

۱- - در نسخه اصل و شرح المعلقات السبع، ص ۴۸ چنین است، اما در دیوان او، ص ۲۵ (بجای مصراع اول چنین ضبط شده است) (کان ابانا فی افانین ودقه).

۲- - عبارت اصل متن الجمان، ص ۳۷۲ (فکیف یصرف) است و لیکن با توجه به سیاق فکیف لا یصرف صحیحتر به نظر می رسد. از این رو در متن ترجمه، عبارت اخیر مورد نظر قرار گرفت. - م.

تشیبه در سوره مرسلات

(بیان) گفتار خدای - عزّ و جلّ - : **إِنَّهَا تَزْمِي بِشَرَرِ كَالْقَصْرِ كَأَنَّهُ جِمَالَتٌ صُفْرٌ** (۱) در تفسیر آمده است که (قصر) مفرد (قصور) است، و گفته شده: (قصر جمع قصره و آن درخت ستر است) و (جمالات) در گفتار خدا (کأنه جمالات صفر) - به کسر جیم - جمع (جمال) است چنان که می گویی: (بیوت و بیوتات) و آن جمع الجمع است، و (جمالات) قراءت ابن کثیر و نافع و ابو بکر از قول عاصم و ابو عمرو و ابن عامر است.

و جمع (جمال) با (الف و تاء) بر وجه جمع مونث سالم است، چنان که در قول عرب (جمائل) بر وجه مکسر، جمع بسته شده است. و ذو الرمه گفته است: از بحر طویل

۱۰۵۳ و قرّ بن بالزرق الجمائل بعد ما تقوّب عن غربان اوراکها الخطر

(۲) و به شتر سیاهی که مایل به زردی است (ابل صفر) اطلاق می شود، اعشی گفته است: از بحر خفیف

۱۰۵۴ تلک خیلی منه و تلک رکابی هنّ صفر اولادها کالزّیب

(الشرر) پاره ای از آتش است که در اطراف می جهد و اصل معنای آن ظهور است، و آن از گفتار تو: (شررت الثّوب) است و (هنگامی این کلام را می گویی) کهد.

۱- - سوره المرسلات (۷۷) آیه ۳۲ و ۳۳.

۲- - دیوان ذی الرمه، ص ۲۰۹ ملاحظه شود.

جامه را در برابر خورشید قرار دهی، و خدا جرقه آتش را در بزرگی به قصر تشبیه کرده، سپس گفته: (کانه جمالات صفر) یعنی گویی آن جرقه مانند شتران سیاه است، پس آن جرقه را در رنگ و بزرگی به شتران تشبیه کرده است، و عرب شتران را به منظور مبالغه در کمال خلقت و حسن صورت به قصرها تشبیه می کند، اخطل گفته است: از بحر بسیط

۱۰۵۵ کانه برج رومی یشیده لژ بجص و آجر و احجار

(۱) و عنتره نیز گفته است: از بحر کامل

۱۰۵۶ فوقفت فیها ناقتی و کانه فدن لا قضی حاجه المتلوم

(۲) و همانا تشبیه درباره شرر را مضاعف گردانیده تا بیم دادن از آتشی که شررها به اطراف پراکنده می سازد، موکد گرداند، و شأن آن را عظیم شمارد، و کافران را از هیبت و سطوتش بیم دهد. و تشبیه به این اسلوب، و بدون حرف عطف صفت موصوف را بیشتر موکد می سازد، و بیان آن رساتر از نعت تشبیهی با حرف عطف است، طرفه گفته است: از بحر طویل

۱۰۵۷ و فی الحی احوی ینفض المرء شادن مظاهر سمطی لؤلؤ و زبرجد

۱۰۵۸ خذولا تراعی ربربا بخمیله تناول اطراف البریر و ترتدی

(۳) و این تعبیر، تشبیه گردن زن به آهو و تشبیه نیکویی چشمانش به گاو وحشی است.

چنانکه می گویی: (هی شمس، هی قمر (: او خورشید است، او ماه است)).

اما تاویل (قصر): قصر عبارت از درخت ستر است، و این وجه نیز در تشبیه نیکوست. زیرا آن کلمه از نظایر (جدی) جمع (جدوه) می باشد، و (جدوه) چوبت.

۱- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان اخطل، ص ۱۱۳ (بجای کانه) کانه ضبط شده است.

۲- دیوان عنتره، ص ۱۲۲ و شرح المعلقات السبع، ص ۱۷۴ ملاحظه شود.

۳- در نسخه اصل چنین است اما در دیوان طرفه، ص ۳۱ و شرح المعلقات السبع، ص ۵۶ (بجای خذولا) خذول ضبط شده است.

ستبر است، خدای - تعالی - گفته است: أَوْ جَذْوَهُ مِنَ النَّارِ (۱) یعنی قطعه ای (همچون چوب ستبر) از آتش، شاعر گفته است: از بحر بسیط

۱۰۵۹ بات حوالب لیلی یحتظبن لها جزل الجذی غیر خوآر و لا دعر

و بتحقیق آتش در شعله وری، و منشعب شدن شراره هایش، به درخت تشبیه شده است، چنانکه شاعر عباسی (۲) یا دیگری گفته است: از بحر رجز

۱۰۶۰ و موقدات بتن یضر من اللهب یوسعنه من سلم و من غرب

یرفعن اشجارا لنا من الذهب و در این بیتها عنایتی به گفتار سعید بن سلیمان المساحقی در وصف آتش وجود دارد؛ شعر وی را زبیر بن بکار قراءت کرده است: از بحر منسرح

۱۰۶۱ لَفَعَهَا بِالضَّرَامِ فَانْتَصَبَتْ ثُمَّ سَمَتْ لِلسَّمَاءِ بِاللَّهَبِ

۱۰۶۲ حمراء زهراء لا یحش لها كان فيها صفائح الذهب

شاعر عباسی در این تشبیه، به گفتار شاعر دیگر نگریسته است: از بحر بسیط

۱۰۶۳ كَانْ نِيرَانَهُمْ فِي كُلِّ مَنْزِلِهِ مَصْبِغَاتِ عَلِيٍّ أَرَسَانَ قَصَارِ

(۳) پس شاعر عباسی (بر منوال آن شعر) سروده و بر آن افزوده است: از بحر خفیف

۱۰۶۴ فوق نار شبعی من الحطب الجز ... ل اذا ما التظت رمت بالشرار

۱۰۶۵ فهی تعلقو الیفاع كالزایه اللحم ... راء تفری الدجی الی كل سار

(۴) د.

۱- - سورة القصص (۲۸) آیه ۲۹.

۲- - او ابن المعتز است.

۳- - در نسخه اصل چنین است اما در التشبیهات، ص ۲۰۵ بجای مصرع اول چنین ضبط شده است (كان نيراننا في جنب قلعتهم) معجم البلدان کلمه (هرقله) و دیوان المعانی، ج ۱، ص ۲۸۷ ملاحظه شود.

۴- - دیوان ابن المعتز، ص ۳۹ و التشبیهات، ص ۲۰۵ ملاحظه شود.

و شاعر طایبی (ابو تمام) در آتش زدن افشین گفته است: از بحر کامل

۱۰۶۶ ما زال سرّ الکفر بین ضلوعه حتّی اصطلی سرّ الزّناد الواری

۱۰۶۷ نارا یساور جسمه من حرّها لها کما عصفت شقّ ازار

۱۰۶۸ طارت له شعل یهدّم لفحها ارکانه هدمای بغیر غبار

۱۰۶۹ مشوبه رفعت لاعظم مشرک ما کان یرفع ضوؤها للّساری

۱۰۷۰ صلّی لها حیّا و کان وقودها میتا و یدخلها مع الفجّار

(۱) و برخی از قاریان (انّها ترمی بشرر کالقصر) - به فتحه صاد جمع (قصره) خوانده اند یعنی آن آتش جرقه ای بر می افکند که مانند گردنهای شتران است و آن نیز تشبیه نیکویی است؛ زیرا عرب گردن شتران را برای وصف آتش استعاره می آورد و می گوید: (برزت اعناق الثّیران (: گردنهای آتشها آشکار شد)) چنان که می گوید:

(برزت ذوائبها و السنتها (: گیسوان و زبانهای آتش آشکار شد)). و آن تعبیر نیز بر اسلوب استعاره است. و بر طبق آنچه کلبی روایت کرده، درباره آتش حرّه الحدّثان (۲) در سرزمین غطفان گفته اند که از آن آتش گردنی خارج می شد، و مسافت سه تا چهار شب را می پیمود، و به چیزی نمی رسید جز این که آن را می سوزاند. و خالد بن سنان بن غیث بن مریطه بن مخزوم بن غالب بن قطیعه، از هر ایلی از بنی عبس، مردی را گرفت، و با ایشان بسوی آتش رهسپار شد و او را تازیانه ای بود، تا به کنار آتش رسید و از آن گردنی همانند گردن شتر خارج شده بود، و آن گردن آتش، ایشان را احاطه کرد، پس گفتند: (به خدا سوگند بزرگان بنی عبس برای همیشه از بین رفتند) خالد گفت: (نه، هرگز، و شروع کرد با تازیانه بر گردنم.

۱- دیوان ابو تمام، ص ۱۱۳ و التّشبیّهات، ص ۲۰۵ ملاحظه شود.

۲- (الحدّثان یکی از برادران سلمی است که به سرزمین سنگلاخی (الحرّه) رسید، و آن سرزمین سنگلاخ به نام او نامیده شد. رک: معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۳۰، و ص ۴۸۲-م.

آتش بنوازد و بگوید: (بَدَا بَدَا كَلَّ هَدَى لَهَّ مَوْدَى اَنَا عَبْدُ اللَّهِ بْنِ سَنَانٍ): چاره چاره، هر قربانی برای خدا گزارده می شود من بنده خدا و فرزند سنانم)). پس بر گردن آتش نواخت تا از راه خود بازگشت و خالد با اتفاق قوم همراهیش کرد و گویی آن آتش ازدهایی بود که از لابلای سنگلاخهای حرّه الحدثان عبور می کرد، تا به چاهی رسید و خالد در آن چاه شتابان در شد، و زمانی دراز توقف کرد، پسر عمویی داشت که عروه بن سنه بن غیث نامیده می شد، گفت: (نمی بینم که خالد هرگز بسوی شما بیرون شود) پس خالد از چاه بیرون شد و عرق از او جاری بود، و می گفت: (فرزند بزچران گمان برد که من دیگر از چاه بیرون نمی شوم) پس به خانواده پسر عموی خالد (بنوراعیه المعزی) اطلاق شد و آن کنیه بر ایشان باقی مانده است.

و حکایت شده که دختر خالد هنگامی که پیامبر (ص) به مدینه مهاجرت کرد، نزد او برپا خاست، پیامبر گفت: (آفرین به دختر آخرین پیامبری که قومش قدر او را نشناختند) (۱). و قراءت کرده اند: از بحر وافر

۱۰۷۱ کنار الحرّتين لها زفير يصمّ مسامع الرجل السميع

و میان تفسیر (قصر) به سکون صاد و اینکه مقصود از آن، درخت ستر است و میان تفسیر (قصر) به فتحه صاد، مناسبتی است که به سبب آن، تشبیه ذو الرمه تحقق می یابد: از بحر طویل

۱۰۷۲ و هاد كجذع السّاج سام يقوده معرّق احناء الصبيّين اشدق

(۲) و شاعر دیگر گفته است: از بحر رجز

۱۰۷۳ كانّ اعناق المطىّ البزل بين حلیمات و بين الجبل

من آخر اللیل جذوع النّخل (۳)ت.

۱- - الاصابه، ج ۱، ص ۴۵۸ ملاحظه شود و در آن کتاب اخبار مربوط به خالد بن سنان مذکور است.

۲- - دیوان ذی الرمه، ص ۳۸۹ ملاحظه شود.

۳- - در نسخه اصل و لسان العرب، ریشه (حلم) چنین است اما در معجم البلدان، ذیل کلمه (حلیمات) (بجای المطی) الجمال ضبط شده است.

و یعقوب (کانه جمالات صفر) به ضمه جیم قراءت کرده است، و آن جمع (جماله) می باشد، و گفته اند: (جماله) به معنای (قلس) و آن مفرد (قلوس سفن البحر) (طنابهای کشتیهای دریا)) است. و ابن عباس درباره گفتار خدای - تعالی -:

(إِنَّهَا تَرْمِي بِشَرَرٍ كَالْقَصْرِ) گفته است: کالقصیر، یعنی آن آتش همانند بن درختان بزرگی است که بر شانه های سیه بختان فرو می افتد، سپس آن جرقه آتش را به شتران سیاه تشبیه کرده است، و آن وجه تشبیه را جویبر، از ضحاک روایت کرده است.

و چون شتر به سبب بردباریش در خطرها و تحمل بارهای سنگین در نظر عرب از بزرگترین چیزهاست، و در بیشتر حالات، به شتران مثلها می زدند و آن را به پریان تشبیه می کردند؛ چنان که شاعر رجزسرا گفته است: از بحر رجز

۱۰۷۴ یرفعن باللیل اذا ما اسدفا اعناق جنان و هاما رجفا

(۱) و شاعر دیگر اشاره کنان به صفت سختی و شدت، در تشبیه به شتران گفته است: از بحر بسیط

۱۰۷۵ یبکی علینا و لا نبکی علی احد لنحن اغلظ اکبادا من الابل

(۲) و ابو خراش هذلی گفته است: از بحر وافر

۱۰۷۶ لعلک نافعی یا عرو یوما اذا جاورت من تحت القبور

۱۰۷۷ اذا راحوا سوای و اسلمونی لخشناء الحجاره کالبعیر

(۳) - چون شتر در نزد عرب چنان است که بیان شد) همان گونه خدای - تعالی - جرقه آتش دوزخ را به سبب بیان عظمت و هیبت و سطوت و به منظورد.

۱- بیت از آن خطفی نیای جریر است. الحیوان، ج ۶، ص ۱۷۳ و لسان العرب، ریشه (جن) ملاحظه شود.

۲- ابن قتیبه در عیون الاخبار، ج ۲، ص ۱۹۲ آن را به المخبل نسبت داده است.

۳- این دو بیت در الاغانی، ج ۲۱، ص ۹۵ و دیوان الهمذلیین، ج ۲، ص ۱۳۶ ملاحظه شود.

ترسانیدن و بیم دادن از آن، به شتر تشبیه کرده است. و بتحقیق برخی از شاعران، بنابر عادتشان در انتقال به یاد شتر در بیشتر اوصاف، آتش را از فاصله دور به دل و جگر شتر سالخورده تشبیه کرده اند، یکی از ایشان گفته است: از بحر طویل

۱۰۷۸ و نار کسحر العود ترفع ضوءها مع اللیل هیات الرّیاح الصّوارد

و شاعران آتشها را به برخی از حیوانات تشبیه می کنند، چنان که شاعر نخست گفته است: از بحر طویل

۱۰۷۹ لمن ضوء نار بالبطاح کأنّها من الوحش بیضاء اللّبان شبوب

۱۰۸۰ اذا صدّ عنها الرّیح بان بضوئها من الاثل فرع یابس و رطیب

و راعی در حالی که گرگ را وصف می کند گفته است: از بحر کامل

۱۰۸۱ متوضّح الاقرب فیه شبهه نهس الیدین تخاله مشکولا

(۱)

۱۰۸۲ کدخان مرتجل باعلی تلعه غرثان ضرّم عرفجا مبلولا

و از بهترین شعرهایی که در وصف آتش، از آغاز اشتعال آن تا حالت اشتداد و بالاگرفتن شعله آن، سروده شده، گفتار ذو الرمه است: از بحر طویل

۱۰۸۳ و سقط کعین الدیک نازعت صحبتی اباه و هیأنا لموضعها و کرا

(۲)

۱۰۸۴ مشهّره لا یدکر الفحل امّها إذا هی لم تمسک باطرافها قسرا

۱۰۸۵ اخوها ابوها و الضوی لا یضیرها و ساق ابیها امّها عقرت عقرا

۱۰۸۶ فلما بدت کفّتها و هی طفله بطلساء لم تکمل ذراعا و لا شبرا

۱۰۸۷ و قلت له ارفعها الیک و احیها بروحک و اقتته لها قیته قدرا

۱۰۸۸ و ظاهر لها من یابس الشّخت و استعن علیها الصبا و اجعل یدیک لها سترت.

- ۱- - در نسخه اصل و الحيوان، ج ۵، ص ۶۵ چنین است اما در شعر الراعی، ص ۱۳۹ آن بیت چنین ضبط شده است: متوشح
الاقراب فيه بهمه نهش الیدین تخاله مشکولا
- ۲- - در نسخه اصل چنین است اما در دیوان او، ص ۱۷۵ (بجای نازعت) عاورت ضبط شده است.

۱۰۸۹ فلما جرت في الجزل جريا كأنه سنا الفجر احدثنا لخالقنا شكرا

۱۰۹۰ ولما تنمت تأكل الرّم لم تدع ذوابل ممّا يجمعون ولا خضرا

و حمزه و كسائی و حفص از عاصم (جماله صفر) قراءت کرده اند، و گویی تاء مربوطه (مدور) به آخر جمال افزوده شده تا دلیل بر تأنیث مجازی جمع باشد؛ چنان که در (فحل) و (فحاله) و (ذکر) و (ذکاره) افزوده شده، و چنان که تاء در وزن (فعاله) ملحق شده است.

تشبیه در سوره فیل

تشبیه در سوره فیل (۱)

از بحر کامل

۱۰۹۱ هل اسوه لك في رجال صرّعوا بتلاع تريم هامهم لم يقبر

(۲) ۱۰۹۲ و اخو الالباه (۳)

اذ راى خلّانه تلّى شفاعا حوله كالاذخر

(۴) مقصود شاعر از (کالاذخر) کشته شدگانی است که در کثرت مانند (اذخر) می باشند، زیرا (اذخر) گیاهی است که یک بوته آن بتنهایی یافته نمی شود، بلکه زمین از آن فرا پوشیده می شود و نزدیک به معنای آن شعر است گفتار عبادی که سخن از آن ضمن ابیاتی از پیش گذشت: از بحر خفیف

۱۰۹۳ ثم اضحوا كأنهم ورق جف ف فالوت به الصبا و الدبور

(۵) و تشبیهی که در قرآن آمده، در بهترین جایگاه خویش قرار دارد؛ زیرا (عصف) عبارت از برگی است که از میوه یا خوشه شکفته می شود، خدای- تعالی- گفته است: وَالْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَالرَّيْحَانُ (۶) یعنی (ذو الورق و الرزق): دانه برگ دار ۲.

۱- در نسخه اصل افتادگی و نقصانی بر سر سخن از این سوره وجود دارد.

۲- آن دو بیت از ابو کبیر الهمذلی است (دیوان الهمذلیین، ج ۲، ص ۱۰۰).

۳- در لسان العرب، ریشه (تلّ) بجای (الالباه) الانابه ضبط شده است. - م.

۴- لسان العرب، ریشه (ذخر).

۵- دیوان عدی، ص ۹۰ ملاحظه شود.

۶- سوره الرحمن (۵۵) آیه ۱۲.

و روزی دار)) و عرب می گوید: (سبحان الله و ریحانه) یعنی (سبحان الله و استرزاقه (۱):) خدای را تنزیه می کنم و از او روزی می خواهم)) نمر بن تولب (۲) گفته است: از بحر متقارب ۱۰۹۴

سلام الاله و ریحانه و رحمته و سماء درر

(۳) و کسی که (الزّیحان) قراءت کرده آنرا عطف به (الحبّ) نموده است، پس در این جا (الریحان) به معنای ریحانی است که بوییده می شود، و نیز به معنای رزق است.

و مفرد (عصف) (عصیف) می باشد، علقمه بن عبده گفته است: از بحر بسیط ۱۰۹۵

تسقی مذانب قد مالت عصیفتها حدورها باتی السّیل مطموم

(۴) در خبر است که سنگ به سر یکی از اصحاب فیل اصابت می کرد و آن را می شکافت تا از نشیمنگاه او خارج شود و درونهایشان تهی شده بود پس خدا ایشان را به برگ چریده شده از آن جهت که خالی از میوه است، تشبیه کرد. و گفته شده (عصف) نی کشت و زرع است. و تشبیه به آن نیز، در وصف حالت و وضع (اصحاب فیل) است.

و شمه ای از داستان اصحاب فیل از این قرار است که: عده ای از قریش در برابر خانه ای که نمازخانه نصرانیان و همراهان نجاشی بود فرود آمدند، پس برای برخی از کارهای خود، آتش روشن کردند، سپس کوچیدند، و آتش را به حال خودت.

۱- - لسان العرب، ریشه (روح) ملاحظه شود.

۲- - او شاعر نیکوسرا در روزگار جاهلیت است و عصر اسلامی را نیز درک کرده است. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۲۲۷ و الاغانی، ج ۱۹، ص ۳۳۸).

۳- - لسان العرب، ریشه (روح) ملاحظه شود و بیت بعد از آن چنین است: غمام ینزل رزق العباد فاحیا البلاد و طاب الشجر

۴- - در نسخه اصل چنین است، اما در المفصّلیات، ص ۳۹۸ و در لسان العرب، ریشه (عصف) (بجای قد مالت) قد زالت ضبط شده است.

وا گذاشتند، باد آن را جابجا کرد، و خانه ای را که نمازخانه و محل اجتماع نجاشی و همراهانش بود به آتش کشید، پس نجاشی بیم داد که خانه آنها را که بتهايشان در آن قرار دارد به آتش می کشد، و آن امر هفتاد روز پیش از تولد پیامبر (ص) اتفاق افتاد، نجاشی ابرهه بن الصباح را با دوازده هزار نفر همراه با منجنيق و فیل که نامش (محمود) بود فرستاد، چون ابرهه به نزد حرم کعبه رسید فیل زانو زد و هرگاه فیل را رهسپار بسوی یمن می کردند می دوید، و هرگاه می خواستند به جانب حرم آید می ایستاد، و آن معنی گفتار امیه بن ابی الصلت (۱) است: از بحر خفیف ۱۰۹۶

انّ آیات ربّنا بیّنات لا یماری بهنّ الاّ الکفور ۱۰۹۷ حبس الفیل بالمغمّس حتّی

ظّل یمشی کانه معفور سپس خدا بر ایشان پرنده ابابیل را فرستاد، و (ابابیل) دسته هایی از پرنده بود که از هر سوی گسیل شده بودند، و هر یک سه قطعه سنگ؛ یکی در منقار و دو تای دیگر در پا همراه داشتند، و یکی از آن سنگها بر سر مردی فرود می آمد، و از نشیمنگاهش خارج می شد، و راهنمای ابرهه حبشی فیل دار، هنگامی که به جنگ خانه خدا آمد، نفیل بن حبيب اکلبی از فرزندان اکلب بن ربیع بن نزار بود.

پس چون خدا (طیر ابابیل) بر ایشان فرستاد، (نفیل) به کوهستان گریخت، وی را تعقیب کردند و به او دست نیافتند، پس وی در آن باره شعری سروده، و از فرار خود، هنگامی که دید پرندگان بسویشان گسیل شده اند، سخن به میان آورده است:

از بحر وافر ۱۰۹۸

حمدت الله اذ ابصرت طیرا و ریحا عاصفا تسفی علینا ۱۰۹۹ اکلّ القوم یسأل عن نفیل

کانّ علیّ للحبشان دینا).

۱- - او امیه بن ابی الصلت بن ابی ربیع است و چون خبر ظهور پیامبر خدا (ص) و داستان رسالت وی به او رسید، از روی حسد به رسالت آن حضرت کفر ورزید. (الشعر و الشعراء، ج ۱، ص ۳۶۹، و الاغانی، ج ۴، ص ۱۲۰، چاپ دار الکتب، و ج ۱۶، ص ۱۳۷، چاپ بیروت، و خزانه الادب، ج ۱، ص ۱۱۸).

و گفتار خدای - تعالی - (مِنْ سَجَّيْلٍ) به معنای (من شدید عذابه (: از نوع عذاب سختش)) است، و عرب هر گاه امر ناخوشی را به (سجیل) وصف می کند، از آن وصف، سختی و شدت را در نظر می گیرد، و جز امر ناپسند را به (سجیل) متصف نمی گرداند. شاعر گفته است: از بحر بسیط ۱۱۰۰

و رمله يضربون الهام ضاحیه ضربا تواصت به الابطال سجیلا

(۱) ابابیل: ابو عبیده گفته است: (آن کلمه را مفردی نیست، و جز او گفته است:

(مفرد آن (اباله)) می باشد و گفته شده: (ابول (۲)) است.

و در تفسیر آمده است: (خدا بر ایشان سیلی را فرستاد و به دریایشان کشید).

این است کتابی که تواناییم به تهیه و تألیف آن انجامید؛ با وجودی که حافظه ام فرسوده و تفکرم پراکنده و التفات و توجهم ضعیف شده، و به سبب رویارویی با پیشامدهای روزگار و درگیری با سختیهای دوران، مجال اندیشه و به کارگیری فکر باقی نمانده است؛ هر چند در آشکار ساختن راز آن کتاب و گشودن پرده اش و چیدن میوه اش، بر ما پیشی گرفته نشده است. و با وجود کثرت کتابهایی که پیشینیان درباره انواع علوم قرآنی نگاشته اند، به این نوع کتابی را اختصاص نداده و بابی را برای گفتار در آن نگشوده اند.

و توجه ما به درگاه خدای - عزّ و جلّ - مصروف رستگاری نزد او، و تقرب پیشد.

۱- - در نسخه اصل چنین است، اما در دیوان ابن مقبل، ص ۳۳۳ و لسان العرب، ریشه (سجل) بیت فوق، چنین ضبط شده است: و رمله يضربون البيض عن عوض ضربا تواصت به الابطال سجینا و در مجاز القرآن، ج ۲، ص ۳۱۲ (بجای تواصت) تواصی ضبط شده است و گفته شده (سجین) و (سجیل) به یک معنی است.

۲- - در المفردات، راغب، ص ۱۸ آمده است: (و أرسل علیهم طیرا ابابیل) یعنی فرستاد بر ایشان پرندگان دسته دسته همانند دسته های شتران. مفرد آن (ابیل) است. مجاز القرآن، ج ۲، ص ۳۱۲ ملاحظه شود.

اوست، و درود بر سرور ما محمد و آل او باد، و خدا با احسان و بخشش و رأفت و رحمتش دوستدار توّجه به اوست، و خدای ما را کافی است، و او نیکو صاحب اختیاری است.

ص: ۳۶۹

ملحقات

اشاره

ملحقات

۱ ترجمه آیاتی از قرآن کریم که در کتاب الجمان نقل شده است سوره بقره: حَتَمَ اللَّهُ عَلَى قُلُوبِهِمْ وَعَلَى سَمْعِهِمْ: خدا بر دل‌هایشان مهر نهاد و بر گوش‌هایشان. (آیه ۷) مَثَلُهُمْ كَمَثَلِ الَّذِي اسْتَوْقَدَ نَارًا فَلَمَّا أَضَاءَتْ مَا حَوْلَهُ ذَهَبَ اللَّهُ بِنُورِهِمْ وَتَرَكَهُمْ فِي ظُلُمَاتٍ لَا يُبْصِرُونَ صُمُّ بكم عُمى فَهُمْ لَا يَزْجَعُونَ أَوْ كَصَيِّبٍ مِنَ السَّمَاءِ فِيهِ ظُلُمَاتٌ وَرَعْدٌ وَبَرْقٌ يَجْعَلُونَ أَصَابِعَهُمْ فِي آذَانِهِمْ مِنَ الصَّوَاعِقِ حَذَرَ الْمَوْتِ وَاللَّهُ مُحِيطٌ بِالْكَافِرِينَ يَكَادُ الْبَرْقُ يَخْطَفُ أَبْصَارَهُمْ. كُلَّمَا أَضَاءَ لَهُمْ مَشَوْا فِيهِ وَإِذَا أَظْلَمَ ... قَدِيرٌ): داستان ایشان (منافقان) داستان کسی است که آتشی برافروخت پس چون اطرافش را روشن ساخت، خدا روشنائیشان را بگرفت و ایشان را در حالی که نمی بینند، در تاریکیها رها ساخت.

(ایشان) کردند و گنگند و کورند پس باز نمی گردند. یا (حکایت منافقان) حکایت (مبتلایان به) بارانی است از آسمان که در آن تاریکیها و رعد و برق است و ایشان انگشتان خود را از ترس مرگ به سبب صاعقه ها در گوش‌هایشان می نهند و خدا بر کافران احاطه دارد. نزدیک است برق چشمانشان را بر باید و هرگاه بر ایشان پرتو افکند در پرتو آن حرکت می کنند و هرگاه بر ایشان تاریک شود می ایستند و اگر خدا خواهد شنوایی و بینایشان را بگیرد، بدرستی که خدای بر هر چیز تواناست. (آیه ۱۷ - ۲۰) يَا أَيُّهَا النَّاسُ اعْبُدُوا ... لَعَلَّكُمْ تَتَّقُونَ: ای مردم پروردگار خویش را که شما را و کسانی که پیش از شما بوده اند، آفرید، عبادت کنید باشد که پرهیزکاری کنید. (آیه ۲۱) فَإِنْ لَمْ تَفْعَلُوا ... وَالْحِجَارَةُ ... پس اگر انجام نمی دهید (مثل قرآن را نمی آورید) و هرگز انجام نمی دهید، از آتشی که همیش مردم و سنگ است. بپرهیزید ... (آیه ۲۴)

ثُمَّ قَسَتْ ... تَعْمَلُونَ: سپس دل‌هایتان سخت شد؛ پس آن دلها از نظر قساوت همانند سنگ یا سخت تر است و بدرستی که برخی از سنگها همانا از آنها جویها می‌جوشد و برخی از آنها می‌شکافد پس آب از آن بیرون می‌شود و بدرستی که برخی از آنها از ترس خدا فرو می‌ریزد و خدای از آنچه می‌کنید غافل نیست. (آیه ۷۴) ... وَ أُشْرِبُوا فِي قُلُوبِهِمُ الْعِجْلَ ... و دل‌هایشان از دوستی گوساله سیراب شد ... (آیه ۹۳) وَ كَذَلِكَ جَعَلْنَاكُمْ أُمَّةً وَسِيًّا ... (چنان که شما را به راه راست هدایت کردیم) شما را امتی معتدل قرار دادیم ... (آیه ۱۴۳) وَ مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا ... لَا يَعْقِلُونَ: و حکایت (دعوت کننده) کسانی که کفر ورزیدند مانند حکایت کسی است که بانک بر چیزی (حیوانی) زند که جز آوازی و بانگی نشنوند، کردند، گنگند، کورند، پس ایشان خردمندی نمی‌کنند. (آیه ۱۷۱) وَ لَكُمْ فِي الْقِصَاصِ حَيَاةٌ ... و شما را در قصاص زندگانی است ... (آیه ۱۷۹) الشَّهْرُ الْحَرَامُ بِالشَّهْرِ الْحَرَامِ وَالْحُرُمَاتُ قِصَاصٌ ...: ماه حرام در برابر ماه حرام است و شکستن حرمتها را قصاصی است ... (آیه ۱۹۴) أَلَمْ تَرَ إِلَى الَّذِينَ حَاجَّ إِبْرَاهِيمَ ... قَدِيرًا: آیا به آن که با ابراهیم درباره پروردگارش ستیهد توجه نکردی، که خدای او را پادشاهی داد؛ هنگامی که ابراهیم گفت: پروردگار من آن کسی است که زنده می‌کند و می‌میراند. گفت: من زنده می‌کنم و می‌میرانم. ابراهیم گفت: پس خدای خورشید را از مشرق می‌آورد پس از سوی باخترش بیاور، پس آن که کفر ورزید مبهوت شد و خدای گروه ستمکار را راهنمایی نمی‌کند. (و آیا توجه نکردی) به مانند کسی که به آبادی گذشت که با وجود بناها که داشت خالی بود (یا بر سقفهایش فرو ریخته بود) گفت: چگونه خدای اهل این آبادی را پس از مرگشان، زنده می‌گرداند، پس خدای او را صد سال میراند، و سپس برانگیختش، گفت: چقدر درنگ کردی گفت: روزی یا پاره ای از روز، گفت: بلکه صد سال درنگ کردی پس به خوردنی و نوشیدنی نگاه کن که سالزده نشده است. و خر خویش بنگر تا تو را حجتی بر مردم (برای حقانیت بعث و نشور) قرار دهیم. و استخوانها را بنگر که چگونه بلندشان می‌کنیم.

سپس گوشت بر آن می‌پوشانیم. پس چون برای وی (حقیقت امر) آشکار شد گفت: می‌دانم که خدای بر هر چیز تواناست. (آیه ۲۵۸-۲۵۹) مَثَلُ الَّذِينَ يُنْفِقُونَ ... سَبَّعَ سَنَابِلَ ... و مثل کسانی که داراییهایشان را در راه خدا انفاق می‌کنند، همانند مثل خوشه ای است که هفت خوشه می‌رویاند. (آیه ۲۶۱)

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا لَا تَبْطُلُوا ... عَلَيْهِ تُرَابٌ ...: ای کسانی که ایمان آورده اید صدقه های خود را با منت نهادن و آزار رساندن باطل نکنید، همانند کسی که مالش را از روی خودنمایی انفاق می کند و به خدا و روز قیامت ایمان ندارد، پس مثل او همانند مثل سنگ نرم و صافی است که بر آن خاک باشد. (آیه ۲۶۴) سوره آل عمران:

كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ ... شَدِيدُ الْعِقَابِ: (عادت آن کافران در تکذیب پیامبر) همانند عادت آل فرعون و کسانی است که قبل از ایشان بوده اند، آیات خدا را دروغ شمردند، پس خدای به گناهانشان گرفت و خدای سخت عقوبت است. (آیه ۱۱) فَتَقَبَّلَهَا رَبُّهَا بِقَبُولٍ حَسَنٍ ...: پس پروردگارش پذیرفت پذیرشی نیکو ... (آیه ۳۷) وَ يُكَلِّمُ النَّاسَ فِي الْمَهْيَدِ وَ كَهَلًا ...: در گهواره و در هنگام پیری با مردم سخن می گوید ... (آیه ۴۶) إِنَّ مَثَلَ عِيسَى ... لَهُوَ الْعَزِيزُ الْحَكِيمُ: بدرستی که داستان (خلقت) عیسی نزد خدا همانند داستان آدم است که او را از خاک آفرید، سپس به او گفت: باش، پس می باشد. حق از پروردگار تو است پس از شک کنندگان مباش. پس هر که درباره او (عیسی) بعد از آن دانش که تو را رسید مجادله کند، بگو بیاید پسران و زنان و نفوس خویش را بخوانیم، سپس تضرع کنیم و لعنت خدا را بر دروغگویان قرار دهیم.

بدرستی که این داستان، هر آینه آن داستان حق است و نیست خدایی جز خدا، و بدرستی که خدا، هم او توانای چیره و فرزانه است. (آیه ۵۹-۶۲) سوره نساء:

... وَ لَوْ كُنْتُمْ فِي بُرُوجٍ مُّشَيَّدَةٍ ...: (هر کجا باشید مرگ شما را فرا می رسد) هر چند در برجهای استوار برافراشته باشید ... (آیه ۷۸) ... وَ كَانَ اللَّهُ غَفُورًا رَحِيمًا ...: ... و خدا آمرزنده و بخشاینده است. (آیه ۱۰۰) سوره مائده:

... وَ مَا ذِيحَ عَلَى النَّصْبِ ...: ... و آنچه برای بتها ذبح شده است ... (آیه ۳) ... قد جاءكم من الله نور و كتاب مبين: ... به تحقیق شما را از سوی خدا نور و کتابی روشن آمد. (آیه ۱۵)

قُلْ أَدْعُوا... لِرَبِّ الْعَالَمِينَ: بگو (ای پیامبر) آیا جز خدا چیزی را بخوانیم که ما را نه سود رساند و نه زیان، و از آن پس که خدای هدایت‌مان کرد بر پاشنه‌های پایمان برگردانیده شویم، همانند کسی که شیاطین او را برده و در زمین سرگردانش بیفکنده‌اند، و وی را همراهانی است که به هدایتش فرا می‌خوانند (و به او می‌گویند) سوی ما بیا، بگو بدرستی که هدایت الهی، آن است هدایت، و مامور شده ایم که به (امر) پروردگار جهانیان گردن نهیم. (آیه ۷۱) مُشْتَبِهًا وَ غَيْرِ مُشْتَبِهٍ: (... و بیرون آوردیم با آن آب زیتون و انار را) مانده به یکدیگر و نامانده.

(آیه ۹۹) يَا مَعْشَرَ الْجِنَّ وَالْإِنْسِ أَلَمْ يَأْتِكُمْ رُسُلٌ مِنْكُمْ... ای گروه جن و انس، آیا نیامد شما را فرستادگانی از شما ... (آیه ۱۳۰) سوره اعراف:

... كَمَا يَدَّأكُمْ تَعُودُونَ ... چنان که نخست شما را بیافرید، باز گردید. (آیه ۲۹) ... إِنَّ رَحِمَتَ اللَّهِ قَرِيبٌ مِنَ الْمُحْسِنِينَ: ... بدرستی که رحمت خدا به نیکوکاران نزدیک است. (آیه ۵۶) وَ هُوَ الَّذِي يُرْسِلُ الرِّيَّاحَ ... لَعَلَّكُمْ تَذَكَّرُونَ: اوست کسی که بادهای را پیشاپیش رحمتش (باران) در حالی که مژده دهنده‌اند می‌فرستد، تا هنگامی که ابرهای سنگین را بر می‌دارد، آن ابرها را به سرزمین مرده می‌رانیم، و به آن آب فرو می‌فرستیم، و آنچنان مردگان را بیرون می‌آوریم، باشد که شما پند گیرید. (آیه ۵۷) فَأَلْقَى عَصَاهُ فَإِذَا هِيَ ثُعْبَانٌ مُبِينٌ: پس عصایش را افکند و آن ناگهان ازدهایی آشکار شد. (آیه ۱۰۷) وَ أَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ ... يَا فُكُورٌ: و به موسی وحی فرستادیم که عصایت را بیفکن، پس در دم هر چه را ساخته بودند بلعید. (آیه ۱۱۷) ... فَلَمَّا تَجَلَّىٰ رَبُّهُ لِلْجَبَلِ جَعَلَهُ دَكًّا وَ خَرَّ مُوسَىٰ صَعِقًا ...: پس چون پروردگارش برای کوه جلوه‌گر شد آنرا ریزه ریزه کرد و موسی بیهوش بر زمین افتاد ... (آیه ۱۴۳) وَ اتُّلَّ عَلَيْهِمْ نَبَأَ الَّذِي ... لَعَلَّهُمْ يَتَفَكَّرُونَ: و بر ایشان بخوان داستان کسی (بلعم بن باعوراء) که

برهانهای خود را به او دادیم پس از آن برهانها بیرون شد و شیطان در پی او افتاد، تا از گمراهان گردید. و اگر می خواستیم او را به سبب آن برهانها بالا می بردیم و لیکن او میل به زمین یافت و از هوس خود پیروی کرد، پس داستان او، داستان سگ است که اگر بر او خیز گیری، زبان با دم تند بیرون آورد و اگر آنرا رها سازی، زبان با دم تند بیرون آورد. آن است داستان قومی که نشانه های ما را دروغ شمردند، پس آن داستان بر ایشان بر خوان تا اندیشه کنند. (آیه ۱۷۵-۱۷۶) ... أَوْلَيْكَ كَالْأَنْعَامِ بَلْ هُمْ أَضَلُّ أَوْلَيْكَ هُمُ الْغَافِلُونَ: ... ایشان (بسیاری از جن و انس) همانند چارپایانند، بلکه گمراهتر، آنان، هم ایشانند بی خبران. (آیه ۱۷۹) سوره انفال:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِذَا لَقِيتُمْ ... إِنَّ اللَّهَ مَعَ الصَّابِرِينَ: ای کسانی که ایمان آورده اید هر گاه با گروهی مواجه شوید، پس بر جای باشید و خدای را بسیار یاد کنید شاید که رستگار شوید و خدای و پیامبرش را پیروی کنید و با یکدیگر ستیزه نکنید تا در نتیجه شکست بخورید و شوکت شما برود و صابر باشید که خدا با صابران است. (آیه ۴۵-۴۶) وَإِذْ زَيْنٌ لَهُمُ الشَّيْطَانُ ... إِنِّي بَرِيءٌ مِّنْكُمْ ...: و هنگامی که شیطان اعمال ایشان را برایشان آراست و گفت: امروز از این مردم کسی بر شما غالب نیست و بدرستی که من پناه دهنده شمایم، و چون دو گروه با یکدیگر روبرو شدند، بر دو پاشنه پایش برگشت و گفت: من از شما بیزارم ... (آیه ۴۸) كَذَّابِ آلِ فِرْعَوْنَ وَ الَّذِينَ مِنْ قَبْلِهِمْ كَفَرُوا ... ظَالِمِينَ: (عادت ایشان در کفر ورزیدن به پیامبر) همانند عادت آل فرعون و کسانی است که پیش از ایشان بوده اند. به آیه های خدا کفر ورزیدند پس خدای ایشان را به گناهانشان گرفت، بدرستی که خدا نیرومند سخت عقوبت است. (آن کیفر و عقوبت) به سبب این است که خدای دگرگون کننده نعمتی نبود که بر قومی ارزانی داشت جز آن که ایشان حالتی که در خود داشتند، دگرگون کنند، و بدرستی که خدای شنوا و داناست. (عادت ایشان در تکذیب پیامبر) همانند عادت آل فرعون و کسانی است که پیش از ایشان بودند. نشانه های پروردگارش را دروغ شمردند، پس ایشان را به سبب گناهانشان هلاک ساختیم و آل فرعون را غرق کردیم و همه ایشان ستمکار بودند. (آیه ۵۲-۵۴) سوره یونس:

إِنَّمَا مَثَلُ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا كَمَاءٍ ... بِالْأَمْسِ ...: همانا داستان زندگی دنیا همانند آبی است که از آسمان

فرو فرستادیم پس گیاه زمین، از آن نوع که مردم و چارپایان می خورند با آن بیامیخت، تا وقتی که زمین آرایش خود را گرفت و آراسته شد و اهل زمین گمان بردند که ایشان بر آن توانایی دارند (در آن هنگام) حکم ما بر آن زمین، شب یا روز وارد شد، پس آنرا زمین درو شده قرار دادیم که گویی دیروز بر چنان حالت بر پا نبوده است. (کشت و زرعش نرویده است) (آیه ۲۴) ... كَأَنَّمَا أُغْشِيَتْ وُجُوهُهُمْ قِطْعًا مِّنَ اللَّيْلِ مُظْلِمًا ...: ... گویی چهره هایشان با تکه هایی از شب تار فرا پوشیده شده است ... (آیه ۲۷) سوره هود:

و هِيَ تَجْرِي بِهِمْ فِي مَوْجٍ كَالْجِبَالِ ... و آن کشتی ایشان را در میان موجی همچون کوهها می برد.

(آیه ۴۲) ذَلِكُمْ مِنْ أَنْبَاءٍ ... وَ حَصِيدٌ: آن از داستانهای آبادیهاست که برای تو باز می گوئیم، برخی از آنها برپایند و برخی درویده. (آیه ۱۰۰) سوره یوسف:

قَالَ تَزْرَعُونَ سَبْعَ سِنِينَ دَأْبًا ...: (یوسف گفت): هفت سال پیوسته می کارید ... (آیه ۴۷) سوره رعد:

لَهُ دَعْوَةُ الْحَقِّ ... فِي ضَلَالٍ: و مراو (خدا) راست دعوت درست، و کسانی را که جز خدا فرا می خوانند، ایشان را به چیزی اجابت نکنند مگر همانند (اجابت) گسترانیده دو کف دست خویش به سوی آب تا برسد به دهانش و آن آب به وی رسیده نشود، و نیایش کافران جز در گمراهی نیست. (آیه ۱۴) سوره ابراهیم:

... وَ يُشَقِّقِي مِنْ مَاءٍ صَدِيدٍ: ... و از شوخابه (چرک و خون) نوشانیده می شوند. (آیه ۱۶) مَثَلُ الَّذِينَ كَفَرُوا ... الْبَعِيدُ: مثل کسانی که به پروردگارشان کفر ورزیدند، اعمالشان همانند خاکستری است که باد در روزی طوفانی به سختی بر آن بوزد؛ بر چیزی از آنچه به دست آورده اند توانا نیستند، و آن است گمراهی دور (از هدایت). (آیه ۱۸)

أَلَمْ تَرَ كَيْفَ ضَرَبَ اللَّهُ... يَتَذَكَّرُونَ: آیا ندیدی که چگونه خدای مثل زد (آن مثل) کلمه پاکیزه است که همانند درخت پاکیزه است که ریشه آن پابرجا و شاخه آن سربرافراشته در آسمان است که با اجازه پروردگارش میوه خود را هر زمان می دهد و خدای برای مردم مثلها می زند، باشد که پند گیرند. (آیه ۲۴-۲۵) وَ مَثَلُ كَلِمَةٍ خَبِيثَةٍ... مِنْ قَرَارٍ: و مثل کلمه پلید همانند درخت پلیدی است که از روی زمین کنده شده باشد و آنرا استقراری نباشد. (آیه ۲۶) سوره حجر:

وَلَقَدْ جَعَلْنَا فِي السَّمَاءِ... لِلنَّازِحِينَ: و هر آینه بتحقیق در آسمان برجها قرار دادیم و آنرا برای بینندگان آراستیم. (آیه ۱۶) وَ لَقَدْ خَلَقْنَا الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ مِنْ حَمَإٍ مَسْنُونٍ: و هر آینه بتحقیق آدمی را از گل خشک صدادار، از گل بویناک (لجن) ریخته شده آفریدیم. (آیه ۲۶) سوره نحل:

إِنَّمَا قَوْلُنَا لِشَيْءٍ... فَيَكُونُ: همانا گفتار ما به چیزی که اراده وجودش را کردیم این است که می گوئیم: باش، پس می باشد. (آیه ۴۰) وَ لِلَّهِ غَيْبُ السَّمَاوَاتِ وَالْأَرْضِ... قَدِيرٌ: و مر خدای راست نهان آسمانها و زمین و نیست امر قیامت مگر همچون چشم برهم زدنی یا از آن نزدیکتر، بدرستی که خدا بر هر چیز تواناست. (آیه ۷۷) وَ لَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ... تَخْتَلِفُونَ: و چون آن زنی مباشید که رشته خود را پس از تابیدن و اتابیده کرد، در حالی که سوگندهای خود را (از ترس این که) امتی از امت دیگر فزونترند دست آویز فریب و فساد قرار می دهید. بدرستی که خدا شما را به آن می آزماید و هر آینه روز قیامت آنچه را که در آن اختلاف می کردید، آشکار می سازد. (آیه ۹۲) وَ لَا تَتَّخِذُوا أَيْمَانَكُمْ... بَعْدَ ثُبُوتِهَا...: و سوگندهای خود را دست آویز فریب و فساد قرار مدهید، و در نتیجه گامی پس از استواریش بلغزد. (آیه ۹۴) وَ لَقَدْ نَعَلِمُ أَنَّهُمْ يَقُولُونَ إِنَّمَا يُعَلِّمُهُ بَشَرٌ لِسَانُ الَّذِي يُلْحِدُونَ إِلَيْهِ أَعْجَمِيٌّ وَ هَذَا لِسَانٌ عَرَبِيٌّ مُبِينٌ: و هر آینه بتحقیق می دانیم که ایشان (کافران) می گویند: همانا او (پیامبر) را بشری می آموزد، زبان کسی که

(تعلیم قرآن را کافران) به وی نسبت می دهند زبانی ناگویاست، و این (قرآن) زبان عربی فصیح است. (آیه ۱۰۳) وَ ضَرَبَ اللَّهُ مَثَلًا قَوْمًا كَانَتْ آمِنَهُ مُطْمَئِنَّةٌ... و خدای مثلی زد (مثل) آبادی که امن و آرام بود ... (آیه ۱۱۲) سوره اسراء:

... فَسَيَقُولُونَ مَنْ يُعِيدُنَا قُلِ الَّذِي فَطَرَكُمْ أَوَّلَ مَرَّةٍ...: ... پس (کافران) می گویند: چه کسی ما را باز می گرداند، بگو آنکه نخستین بار شما را آفرید ... (آیه ۵۱) ... وَ مَا جَعَلْنَا الرُّؤْيَا ... فِي الْقُرْآنِ ...: ... و آن خوابی که بر تو نمایانندیم و آن درخت لعنت شده در قرآن را، جز وسیله آزمایش مردم قرار ندادیم ... (آیه ۶۰) ... وَإِذَا مَسَّكُمُ الضُّرُّ فِي الْبَحْرِ ضَلَّ مَنْ تَدْعُونَ إِلَّا إِلَٰهًا...: ... و هرگاه شما را در دریا گزندی برسد هر که را جز او (خدا) بخوانید، گم شود ... (آیه ۶۷) قُلْ لئنِ اجْتَمَعَتِ الْإِنْسُ ... ظَهِيرًا: بگو اگر آدمیان و پریان گرد آیند تا همانند این قرآن بیاورند، مانند آنرا نمی آورند، هر چند برخی پشتیبان برخی دیگر باشند. (آیه ۸۸) سوره كهف:

الْحَمْدُ لِلَّهِ الَّذِي ... قِيمًا...: سپاس مر خدای را که بر بنده اش، کتاب (قرآن) را فرستاد، و مر آنرا هیچ کجی نهاد و آن کتابی سربراست است. (آیه ۱-۲) ... إِنَّا أَعْتَدْنَا لِلظَّالِمِينَ ... كَالْمُهْلِ يَشْوِي الْوُجُوهُ بِئْسَ الشَّرَابُ وَ سَاءَتْ مُرْتَقًا: ... بدرستی که ما برای ستمکاران آتشی که سراپرده های آن بر ایشان احاطه دارد آماده کردیم. و اگر فریاد خواهی کنند، با آبی که همچون ته مانده روغن است کمک رسانیده شوند که چهره ها را بریان می کند. چه بد شربتی و چه بد جای آسایشی است. (آیه ۲۹) وَ اضْرِبْ لَهُمْ مَثَلِ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا ... مُقْتَدِرًا: و برای ایشان مثل زندگانی دنیا را بزن (زندگانی دنیا) همانند آبی است که از آسمان فرو فرستادیم و به سبب آن گیاه زمین در آمیخت، سپس گیاه خشک شده ای گردید که باد آنرا پراکنده می سازد، و خدای بر هر چیز تواناست. (آیه ۴۵) ... إِنَّا أَعْتَدْنَا جَهَنَّمَ لِلْكَافِرِينَ نُزُلًا: ... بدرستی که ما دوزخ را برای کافران (همانند) مهمانسرای

آماده ساختیم. (آیه ۱۰۲) سوره مریم:

يَا أُخْتُ هَارُونَ مَا كَانَ أَبُوكَ امْرَأَ سَوْءٍ ... ای خواهر هارون، پدرت مرد کار بد نبود ... (آیه ۲۸) سوره طه:

... وَ عَصَى آدَمَ رَبَّهُ فَغَوَى ... و آدم از فرمان پروردگارش لغزید، حال و روزگارش بر او برگشت.

(آیه ۱۲۱) سوره انبیاء:

وَ هُوَ الَّذِي خَلَقَ اللَّيْلَ وَ النَّهَارَ وَ الشَّمْسَ وَ الْقَمَرَ كُلٌّ فِي فَلَكٍ يَسْبَحُونَ: او کسی است که شب و روز و خورشید و ماه را آفرید و هر یک (از خورشید و ماه) در فلکی شناور شد. (آیه ۳۳) يَوْمَ نَطْوِي السَّمَاءَ كَطَيِّ السِّجِلِّ لِلْكُتُبِ ...: روزی که در می پیچیم آسمان را همانند در پیچیدن طومار، نوشته ها را. (آیه ۱۰۴) سوره حج:

... وَ إِنَّ يَوْمًا عِنْدَ رَبِّكَ كَأَلْفِ سَنَةٍ مِمَّا تَعُدُّونَ: ... بدرستی که روزی که در نزد خداست همانند هزار سال از سالهایی است که بر می شمارید. (آیه ۴۷) سوره نور:

اللَّهُ نُورُ السَّمَاوَاتِ وَ الْأَرْضِ ... عَلَى نُورٍ ...: خدا نور آسمانها و زمین است. حکایت نور وی چون چراغدانی است که در آن چراغی باشد و آن چراغ در شیشه ای، و آن شیشه گویی ستاره ای درخشان باشد از (روغن) درخت زیتون، درختی با برکت که نه خاوری است و نه باختری، افروخته می شود. نزدیک است روغن آن روشنی بخشد، هر چند آتش به آن نرسد، نوری بالای نوری است. (آیه ۳۵) وَ الَّذِينَ كَفَرُوا أَعْمَالُهُمْ كَسَرَابٍ ... فَمَا لَهُمْ مِنْ نُورٍ: و کسانی که کفر ورزیدند، اعمالشان چون سرابی در بیابانی است که شخص تشنه آنرا آب پندارد، و چون نزدش رسد آنرا چیزی نیابد (و کافر) خدا را نزد آن

یابد پس حساب او را بکمال پردازد. (و یا مثل کافران) همانند تاریکیهایی در دریایی ژرف است که موجی آن را فرا گیرد که بالای آن موجی است، موج که بالای آن ابرهاست، و تاریکیهایی است که برخی بالای برخی دیگر است و هرگاه (آن شخص مبتلا- به ظلمات دریا) دستش را بیرون آرد نزدیک نیست که ببیندش. و کسی را که خدا برایش نوری قرار ندهد، نوری نیست. (آیه ۳۹-۴۰) سوره فرقان:

أَمْ تَحْسَبُ ... أَضَلُّ سَبِيلًا: آیا گمان می بری که بیشترشان شنوا باشند یا صواب شناسند، نیستند ایشان مگر همچون چارپایانی بلکه ایشان گمراهترند. (آیه ۴۴) سوره شعراء:

فَأَوْحَيْنَا إِلَىٰ مُوسَىٰ ... كَالطُّورِ الْعَظِيمِ: پس به موسی وحی کردیم که با چوبدستیت به دریا بزن، پس دریا شکافته شد و هر پاره ای چون کوه بزرگ بود. (آیه ۶۳) سوره نمل:

وَ أَلْقِ عَصَاكَ فَلَمَّا رَآهَا ... الْمُؤَسَّيْلُونَ: و چوبدستیت را بیفکن، پس چون آنرا دید که می جنبید گویی ماری، گریزان روی بگردانید و باز پس ننگریست. ای موسی بیم مدار که پیامبران در پیشگاه من بیم ندارند.

(آیه ۱۰) ... أَنَا آتِيكَ بِهِ قَبْلَ أَنْ يَرْتَدَّ إِلَيْكَ طَرْفُكَ ...: من آن تخت نزد تو آورم پیش از آنکه نگاهت به سوی تو بازگردد ... (آیه ۴۰) قِيلَ لَهَا ادْخُلِي الصَّرْحَ ... مِنْ قَوَارِيرَ ...: به او (بلقیس) گفته شد: داخل قصر شو، پس چون آنرا دید، انگاشتش موجی و ساقش (ساق پایش) را برهنه ساخت، گفت: آن قصری پاک و صاف و از جنس شیشه هاست ... (آیه ۴۴) إِنَّكَ لَا تُسْمِعُ الْمَوْتَىٰ وَلَا تُسْمِعُ الصُّمَّ الدُّعَاءَ ...: بدرستی که تو مردگان را شنوا نسازی و ندا را به کران نرسانی ... (آیه ۸۰) وَ تَرَى الْجِبَالَ تَحْسَبُهَا جَامِدَةً وَ هِيَ تَمُرُّ مَرَّ السَّحَابِ ...: و کوهها را ساکن گمان می بری در حالی که همانند ابرها حرکت می کند ... (آیه ۸۸)

... أَوْ جَذُوهٍ مِّنَ النَّارِ ... (یا بیاورم برای شما خبری) یا تکه ای از آتش ... (آیه ۲۹) سوره عنکبوت:

مَثَلُ الَّذِينَ اتَّخَذُوا مِنْ دُونِ اللَّهِ ... لَوْ كَانُوا يَعْلَمُونَ: داستان کسانی که جز خدا دوستانی گزیدند همانند داستان عنکبوت است که خانه ای برگزید، و بدرستی که سست ترین خانه ها، خانه عنکبوت است، اگر می دانستند. (سست ترین خانه ها خانه عنکبوت است) (آیه ۴۱) سوره روم:

فَأَنْظِرْ إِلَىٰ آثَارِ رَحْمَتِ اللَّهِ ... قَلْدِيرٌ: پس آثار رحمت خدای را بنگر که چگونه زمین را پس از مرده بودنش، زنده می گرداند. بدرستی که هم آن کس، مردگان را زنده می کند و او بر هر چیزی تواناست. (آیه ۵۰) سوره لقمان:

مَا خَلَقَكُمْ وَلَا بَعَثَكُمْ ... سَجِيعٌ بَصِيرٌ: آفریده شدن و برانگیخته شدن شما جز همانند آفرینش و برانگیخته شدن یک نفس نیست، بدرستی که خدا شنوا و بیناست. (آیه ۲۸) وَإِذَا غَشِيَٰ بِهِمْ مَوْجٌ كَالظَّلِيلِ ... و هرگاه ایشان را موجی همانند سایه بانها فرا گیرد ... (آیه ۳۲) سوره سجده:

وَقَالُوا إِذَا ضَلَلْنَا ... كَافِرُونَ: و گفتند: هرگاه در زمین گم شویم آیا در آفرینش تازه ای در می آییم، بدرستی که به ملاقات پروردگارشان کفر ورزیده اند. (آیه ۱۰) سوره احزاب:

قَدْ يَعْلَمُ اللَّهُ الْمُعَوِّقِينَ مِنْكُمْ ...: بتحقیق خدا باز دارندگان شما را می شناسد ... (آیه ۱۸) أَشَدَّ حَةً عَلَيْكُمْ فَإِذَا جَاءَ الْخَوْفُ ... يَسِيرًا: (منافقان) بر شما بخیلند، پس هرگاه خوف (جنگ) فرا

رسد، ایشان را می بینی که چشمهایشان می چرخد، همانند کسی که به حالت مرگ بیهوش در افتاده است. پس هرگاه خوف (جنگ و درگیری) برطرف شود، با زبانهای تیز شما را بیازارند. بر کار خیر بخیلند.

ایشان ایمان نیاورده اند و خدای اعمالشان را باطل گردانید، و آن بر خدای آسان است. (آیه ۱۹) ... وَ كَانَ اللَّهُ بِكُلِّ شَيْءٍ عَلِيمًا: و خدا به هر چیز داناست. (آیه ۴۰) سوره سبأ:

يَعْمَلُونَ لَهُ مَا يَشَاءُ ... رَاسِيَاتٍ ... آنچه می خواست از قصرها و مجسمه ها و کاسه هایی به اندازه حوضها، و دیکهای پا برجای بزرگ، برای او می ساختند. (آیه ۱۳) سوره یس:

وَ آيَةٌ لَهُمُ اللَّيْلُ نَسْلَخُ مِنْهُ النَّهَارَ ... و شب برای ایشان آیتی است که روز را از آن جدا می سازیم ...

(آیه ۳۷) وَالْقَمَرَ قَدَرْنَا مَنَازِلَ حَتَّىٰ عَادَ كَالْعُرْجُونِ الْقَدِيمِ: و ماه را برایش جایگاهها معین کردیم تا آن هنگام که همانند بن خوشه خرماي دیرینه باز گردد. (آیه ۳۹) وَ ضَرَبَ لَنَا مَثَلًا وَ نَسِيَ خَلْقَهُ ... رَمِيمٌ: و برای ما مثلی زد و آفرینش خود را فراموش کرد. گفت: چه کسی استخوانها را زنده می کند و حال آنکه پوسیده است. (آیه ۷۸) سوره صافات:

... إِنَّا خَلَقْنَاهُمْ مِنْ طِينٍ لَازِبٍ: ... بدرستی که ما ایشان را از گلی چسبناک آفریدیم. (آیه ۱۱) يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِكَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ بَيْضَاءَ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ لَا فِيهَا غَوْلٌ وَلَا هُمْ عَنْهَا يُنْزَفُونَ وَ عِنْدَهُمْ قَاصِرَاتُ الطَّرْفِ عِينٌ كَأَنَّهُنَّ بَيْضٌ مَكْنُونٌ: و جامی از (می) روان که سفید و شاد است و لذت بخش نوشندگان، بر ایشان گردانیده می شود. (جامی که) نه در آن مایه هلاکت است و نه (از نوشیدن) آن عقلهایشان گرفته می شود. و نزد ایشان است دیده فروهشته گان درشت چشم گویی ایشان تخمهای پوشیده اند. (آیه ۴۵ - ۴۹) إِنَّهَا شَجَرَةٌ تَخْرُجُ فِي أَصْلِ الْجَحِيمِ ... الْبُطُونَ: بدرستی که آن (درخت زقوم) درختی است که در بن دوزخ بیرون می آید و میوه آن گویی سرهای شیطانهاست. پس بدرستی که ایشان هر آینه از آن خورده اند و

شکمه‌ها را از آن پر کننده. (آیه ۶۴-۶۶) سوره ص:

فَقَالَ إِنِّي أَحْبَبْتُ حُبَّ الْخَيْرِ عَنْ ذِكْرِ رَبِّي حَتَّى تَوَارَتْ بِالْحِجَابِ: پس (سلیمان) گفت: بدرستی که من دوستی مال بسیار را بر یاد پروردگارم (نماز) برگزیدم، تا وقتی که (خورشید) در پرده (غروب) پنهان شد.

(آیه ۳۲) سوره زمر:

وَ الَّذِي جَاءَ بِالصُّدُقِ وَ صَدَّقَ بِهِ أُولَئِكَ هُمُ الْمُتَّقُونَ: و کسی که راستی آورد و آن را تصدیق کند، ایشان خودشان پرهیزگاراند. (آیه ۳۳) سوره فصلت:

وَ لَا تَشْتَوِي الْحَسَنَةُ ... وَ لِي حَمِيمٌ: نیکی و بدی یکسان نیست. (بدی) را با نیکوترین وجه بران، پس در دم آن کسی که میان تو و او دشمنی است، گویی دوستی صمیمی است. (آیه ۳۴) سوره شوری:

وَ مِنْ آيَاتِهِ الْجَوَارِ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ: و از نشانه‌های اوست کشتیهای روان در دریا همچون کوهها.

(آیه ۳۲) سوره زخرف:

وَ الَّذِي نَزَّلَ مِنَ السَّمَاءِ ... تُخْرَجُونَ: و آن کسی که آب را از آسمان به اندازه فرو فرستاد، پس با آن باران سرزمین مرده را به حرکت در آوردیم، شما به همان گونه بیرون آورده می شوید. (آیه ۱۱) سوره دخان:

إِنَّ شَجَرَةَ الزُّقُومِ طَعَامُ الْأَثِيمِ كَالْمُهْلِ يَغْلِي فِي الْبُطُونِ كَغَلِي الْحَمِيمِ: بدرستی که درخت زقوم خوراک گناهکار است و مانند ته مانده روغن در شکمه‌ها می جوشد، همانند جوشیدن آب جوشان. (آیه ۴۳-۴۶)

أَذْهَبْتُمْ طَيِّبَاتِكُمْ فِي حَيَاتِكُمُ الدُّنْيَا... (و روزی که کافران بر آتش عرضه شوند پس به آنها گفته می شود) لذائذتان را در زندگی دنیا تمام کردید. (آیه ۲۰) سوره محمد:

إِنَّ اللَّهَ يُدْخِلُ الَّذِينَ آمَنُوا... مَثْوًى لَّهُمْ: بدرستی که خدا کسانی را که گرویده اند و اعمال شایسته بجا آورده اند داخل بهشتهایی می کند که در زیر (درختان) آن، جویها روان است. و کسانی که کفر ورزیدند، لذت می برند و می خورند چنان که چارپایان می خورند، و آتش جایگاه ایشان است.

(آیه ۱۲) مَثَلُ الْجَنَّةِ الَّتِي وُعِدَ الْمُتَّقُونَ فِيهَا أَنْهَارٌ مِنْ مَاءٍ غَيْرِ آسِنٍ وَأَنْهَارٌ مِنْ لَبَنٍ لَمْ يَتَغَيَّرَ طَعْمُهُ وَأَنْهَارٌ مِنْ حَمْرٍ لَذَّةٍ لِلشَّارِبِينَ وَأَنْهَارٌ مِنْ عَسَلٍ مُصَيَّفٍ وَ لَهُمْ فِيهَا مِنْ كُلِّ الثَّمَرَاتِ وَمَغْفِرَةٌ مِنْ رَبِّهِمْ كَمَنْ هُوَ خَالِدٌ فِي النَّارِ وَسُقُوا مَاءً حَمِيمًا فَقَطَّعَ أَمْعَاءُهُمْ: مثل بهشتی که به پرهیزگاران وعده داده شده، در آن جویهایی است از آبی نه بوی گیرنده، و جویهایی از شیری که مزه آن تغییر نیافته، و جویهایی از باده ای است که لذت بخش نوشندگان است. و جویهایی است از عسل تصفیه شده و مرایشان راست در آن بهشت از همه انواع میوه و آمرزشی از سوی پروردگارشان (آیا مثل آن کس که در چنان نعمت است) مثل کسانی است که در آتش جاویدند و آبی جوشان به ایشان خورانده می شود و روده هایشان را پاره می کند؟ (آیه ۱۵) ... أَمْ عَلَى قُلُوبٍ أَقْفَالُهَا: ... آیا قفلهاست بر دلهايشان. (آیه ۲۴) سوره فتح:

مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ وَالَّذِينَ مَعَهُ... بِهِمُ الْكُفَّارَ...: محمد فرستاده خداست و کسانی که با اویند بر کافران سختند و میان خودشان مهربانند، ایشان را رکوع کنان و سجده کنان می بینی، و نشانه ایشان از اثر سجود در چهره هایشان است. آن است حکایت ایشان در تورات و حکایت ایشان در انجیل، همانند کشته ای است که جوانه اش را بیرون آورد پس آنرا تقویت کرد و در نتیجه ستر شد و بر ساقه هایش استوار گردید و دهقانان را به شگفتی می آورد، تا کافران از ایشان خشمگین شوند. (آیه ۲۹)

سوره ذاریات:

لُنزِيلَ عَلَيْهِمْ حِجَابًا مِنْ طِينٍ: (میهمانان ابراهیم گفتند: ما به سوی قومی بزه کار فرستاده شدیم) تا برایشان سنگهایی از گل فرو فرستیم. (آیه ۳۳) وَ فِي مُوسَى إِذْ أَرْسَلْنَاهُ إِلَى فِرْعَوْنَ بِسُلْطَانٍ مُبِينٍ: و در موسی (آیتی است) هنگامی که با دلیلی آشکار به سوی فرعونش فرستادیم. (آیه ۳۸) وَ فِي عَادٍ إِذْ أَرْسَلْنَا... كَالرَّمِيمِ: و در عاد (قوم هود) عبرتی نهادیم، هنگامی که برایشان باد عقیم (عقیم از خیر و رحمت) فرستادیم، چیزی که بر آن می گذشت، فرو نمی گذاشت مگر اینکه همچون استخوان پوسیده اش (یا همچون خاشاکش) می ساخت. (آیه ۴۱-۴۲) سوره نجم:

وَ أَنَّهُ هُوَ رَبُّ الشُّعْرَى وَ أوست، او که پروردگار (ستاره) الشعری است. (آیه ۴۹) سوره طور:

وَ يَطُوفُ عَلَيْهِمْ غِلْمَانٌ لَهُمْ كَأَنَّهُمْ لُؤْلُؤٌ مَكْنُونٌ: و برایشان غلامانشان که همچون مروارید نهفته اند می گردند. (آیه ۲۴) سوره قمر:

خُشَعًا أَبْصَارُهُمْ... مُتَشِيرًا: (کافران) با دیدگان فرو افتاده از گورها بیرون شوند، گویی ملخهای پراکنده اند. (آیه ۷) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ رِيحًا صَرْصِرًا... مُنْفِعِرًا...: بدرستی که ما برایشان در روز نحس پایدار، باد سخت سرد صدادار فرستادیم. (بادی که) مردم را از جای بر می کند (به گونه ای که) گویی ایشان تنه های نخل از ریشه بر آمده بودند. (آیه ۱۹-۲۰) إِنَّا أَرْسَلْنَا عَلَيْهِمْ صَيْحَةً... الْمُحْتَظِرِ: بدرستی که ما برایشان یک فریاد فرستادیم، پس ایشان همانند شکسته چوبهای سایه بان شدند. (آیه ۳۱) وَ مَا أَمْرُنَا إِلَّا وَاحِدَةٌ كَلِمَةٍ بِلُبِّصْرٍ: امر ما جز یکی نیست، همانند چشم بر هم زدنی. (آیه ۵۰)

وَ الْحَبُّ ذُو الْعَصْفِ وَ الرَّيْحَانُ: (در روی زمین است) دانه با برگ و گیاه خوش بوی (یا روزی) (آیه ۱۲) خَلَقَ الْإِنْسَانَ مِنْ صَلْصَالٍ كَالْفَخَّارِ: و آدمی را از گل خشک همچون سفال آفرید. (آیه ۱۴) مَرَجَ الْبَحْرَيْنِ يَلْتَقِيَانِ: دو دریا را به یکدیگر آمیخت در حالی که بهم دیگر برخورد می کند. (آیه ۱۹) يَخْرُجُ مِنْهُمَا اللُّؤْلُؤُ وَ الْمَرْجَانُ: از آن دو (دریا) مروارید و مرجان بیرون می آید. (آیه ۲۲) وَ لَهُ الْجَوَارِ الْمُنشَآتُ فِي الْبَحْرِ كَالْأَعْلَامِ: او راست کشتی های جاری در دریا، همچون کوههای بزرگ. (آیه ۲۴) فَإِذَا انشَقَّتِ السَّمَاءُ فَكَانَتْ وَرْدَةً كَالدِّهَانِ: پس هرگاه آسمان شکافته شود و همچون گلی سرخ (یا اسب رنگ برنگی) همانند روغنهای می شود. (آیه ۳۷) كَانَتْهُنَّ الْيَاقُوتُ وَ الْمَرْجَانُ: گویی ایشان (حوریان) یاقوت و مرجانند. (آیه ۵۸) سوره واقعه:

يَطُوفُ عَلَيْهِمْ وِلْدَانٌ مُخَلَّدُونَ بِأَكْوَابٍ وَ أَبَارِيقَ وَ كَأْسٍ مِنْ مَعِينٍ: و بر ایشان نو باوگان جاودان گشته با ساغرها و کوزه ها و قدحها از (می بهشتی) جاری، می گردند. (آیه ۱۷-۱۸) وَ حُورٌ عِينٌ كَأَمْثَالِ اللُّؤْلُؤِ الْمَكْنُونِ: (و برای ایشان است) سیاه چشمان فراخ چشم، همانند مروارید نهفته. (آیه ۲۲-۲۳) لَا يَسْمَعُونَ فِيهَا لَغْوًا وَ لَا تَأْتِيماً: در آن (بهشت) نه کلام بیهوده ای می شنوند و نه سخن گناه آفرینی.

(آیه ۲۵) فَشَارِبُونَ شُرَبٍ الْهِيمِ: پس (آن گمراهان تکذیب کننده) نوشنده اند نوشیدن شتران تشنگی زده. (آیه ۵۵) هَذَا نُزْلُهُمْ يَوْمَ الدِّينِ: این است در روز جزا منزلگاهشان. (آیه ۵۶) سوره حدید:

يَوْمَ يَقُولُ الْمُنَافِقُونَ وَ الْمُنَافِقَاتُ لِلَّذِينَ آمَنُوا انظُرُونَا نَقْتِسِسْ مِنْ نُورِكُمْ قِيلَ ارْجِعُوا وَرَاءَكُمْ فَالْتَمِسُوا

نُورًا فَضْرَبَ بَيْنَهُمْ بِسُورٍ لَهُ بَابٌ بَاطِنُهُ فِيهِ الرَّحْمَةُ وَظَاهِرُهُ مِنْ قِبَلِهِ الْعَذَابُ: (مر ایشان راست رستگاری بزرگ یا پاداش آن قرض را دو چندان می کند) روزی که مردان منافق و زنان منافق به کسانی که ایمان آوردند می گویند: ما را بنگرید (یا ما را مهلت دهید) تا از نورتان برگیریم، گفته می شود: به پشت سر خود بازگردید و نوری بجویند، پس میان ایشان و (مؤمنان) دیواری زده می شود، دری دارد که اندرون آن (از سوی مؤمنان) رحمت است و برون آن (از سوی منافقان) از روبرویش عذاب است. (آیه ۱۳) اَعْلَمُوا أَنَّمَا الْحَيَاةُ الدُّنْيَا ... نَبَاتُهُ ... بدانید که زندگی دنیا بازی و سرگرمی و آرایش و به یکدیگر نازیدن و پیشی جستن است در مالها و فرزندان. (مثل دنیا) همانند مثل بارانی است که رویدنیش کافران را به شگفتی واداشته است. (آیه ۲۰) سوره مجادله:

أُولَئِكَ كَتَبَ فِي قُلُوبِهِمُ الْإِيمَانَ وَأَيَّدَهُم بِرُوحٍ مِنْهُ ... :... آنهایند که خدای ایمان را در دلهایشان رقم زد و با روحی از جانب خویش نیرومندشان گردانید ... (آیه ۲۲) سوره حشر:

... لَئِن أُخْرِجْتُمْ ... لَنَنْصُرَنَّكُمْ ... :... هر آینه اگر بیرون رانده شوید همانا ما با شما بیرون می شویم و هرگز درباره شما هیچ کس را پیروی نمی کنیم و اگر با شما کارزار شود، هر آینه شما را یاری می کنیم ... (آیه ۱۱) كَمَثَلِ الشَّيْطَانِ إِذْ قَالَ لِلْإِنْسَانِ ... الْعَالَمِينَ: همانند داستان شیطان، هنگامی که به آدم گفت:

کفر بورز. چون کفر ورزید، گفت: من از تو بیزارم. بدرستی که من از پروردگار جهانیان بیمناکم.

(آیه ۱۶) لَوْ أَنزَلْنَا هَذَا الْقُرْآنَ عَلَى جَبَلٍ لَّرَأَيْتَهُ خَاشِعًا مُّتَصَدِّعًا مِنْ خَشْيَةِ اللَّهِ ... :... اگر این قرآن را بر کوهی فرو می فرستادیم، همانا آن را از ترس خدا، فروتن و متلاشی شده می دیدی ... (آیه ۲۱) سوره صف:

يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا ... بُيَانٌ مَّرْصُومٌ: ای کسانی که ایمان آوردید، چرا آنچه بجا نمی آورید، می گویند. نزد خدا سخت منفور است که آنچه بجا نمی آورید بگویند. بدرستی که خدا کسانی که در یک

صف در راه او می جنگند، دوست دارد. و گویی ایشان بنایی بهم پیوسته اند. (آیه ۲-۴) یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا هَلْ أَدُلُّكُمْ ... إِنَّ كُنتُمْ تَعْلَمُونَ: ای کسانی که ایمان آورده اید آیا شما را راهنمایی کنم به تجارتی که شما را از عذاب دردناک رهایی بخشد، به خدا و پیامبرش ایمان می آورید و در راه خدا با مالها و جانهایتان جهاد می کنید و آن برای شما بهتر است اگر بدانید. (آیه ۱۰-۱۱) سوره جمعه:

مَثَلُ الَّذِينَ حُمِّلُوا التَّوْرَةَ ثُمَّ ... أَسْفَاراً ...: حکایت کسانی که (عمل به احکام) تورات بر عهده ایشان گذاشته شد آنگاه آنرا برنداشتند، چون حکایت خری است که کتابهایی را حمل کند ... (آیه ۵) سوره منافقون:

وَ إِذَا رَأَيْتَهُمْ تُعْجِبُكَ أَجْسَامُهُمْ ... يُؤْفِكُونَ: و هر گاه آنها (منافقان) را بینی، بدنهایشان تو را به شگفتی وا می دارد و اگر بگویند، سخنشان را گوش می دهی، گویی ایشان چوبهای تکیه داده شده اند و هر بانگی را ضد خویش می پندارند. ایشان دشمنند، پس از ایشان بیمناک باش. خدایشان بکشد. پس از کجا و به کدام شیوه از حق بازگردانیده می شوید. (آیه ۴) سوره قلم:

إِنَّا بَلَوْنَاهُمْ كَمَا بَلَوْنَا أَصْحَابَ الْجَنَّةِ إِذْ أَقْسَمُوا لَيَصْرِمُنَّهَا مُصْبِحِينَ وَلَا يَسْتِثْنُونَ فَطَافَ عَلَيْهَا طَائِفٌ مِنْ رَبِّكَ وَ هُمْ نَائِمُونَ فَاصْبَحْ كَالصَّرِيمِ فَتَنَادُوا مُصْبِحِينَ أَنْ اَعْدُوا عَلَى حَزْبِكُمْ إِنَّ كُنتُمْ صَارِمِينَ: ما ایشان (اهل مکه) را آزمودیم چنان که صاحبان بوستان را آزمودیم. آن زمان که سوگند یاد کردند که آنرا صبحگاهان بچینند. و ایشان استثنا نمی کردند (تصمیم خود را موکول به مشیت الهی نمی کردند) پس آن بوستان را در حالی که در خواب بودند حادثه ای احاطه کرد و در نتیجه همانند تکه ای از شب تار شد. پس بامدادان یکدیگر را فرا خواندند که اگر چیننده اید، به سوی کشت و کار خود بیرون شوید. (آیه ۱۷-۲۲) وَ اَعْدُوا عَلَى حَزْبِ قَادِرِينَ: و بامدادان بیرون شدند (و به گمان خود) بر منع (محرومان از احسان) توانا بودند. (آیه ۲۵) ... لَوْ لَا تُسَبِّحُونَ: ... چرا خدای را تسبیح نمی گوید. (آیه ۲۸)

... فَتَرَى الْقَوْمَ فِيهَا صَوْعَى كَأَنَّهُمْ أَعْجَازُ نَخْلٍ خَاوِيَةٍ: پس مردم را در آن (باد) به روی افتاده می بینی، گویی که ایشان تنه های نخل از جای برکنده بودند. (آیه ۷) سوره معارج:

يَوْمَ تَكُونُ السَّمَاءُ كَالْمُهَيْلِ وَتَكُونُ الْجِبَالُ كَالْعِهْنِ: روزی که آسمان همانند ته مانده روغن جوشانیده و کوهها مانند پشم رنگین می شود. (آیه ۸-۹) يَوْمَ يَخْرُجُونَ مِنَ الْأَجْدَاثِ ... يُوفِّضُونَ: روزی که شتابان از قبرها بیرون می شوند، گویی به سوی بتها می شتابند. (آیه ۴۳) سوره نوح:

وَ اللَّهُ أَنْبَتَكُمْ مِنَ الْأَرْضِ نَبَاتًا: و خدای شما را از زمین رویانید، رویانیدنی.

يَوْمَ تَرْجُفُ الْأَرْضُ ... مَهِيلاً: روزی که زمین و کوهها می لرزد و کوهها توده ریگ روان شود. (آیه ۱۴) سوره مدثر:

فَمَا لَهُمْ عَنِ التَّذْكَرِهِ مُعْرِضِينَ كَأَنَّهُمْ حُمُرٌ مُسْتَنْفِرَةٌ فَرَّتْ مِنْ قَسْوَرَةٍ: پس آنها را چه می شود که از یادآوری رو می گردانند، گویی خران وحشی گریزانند، که از شیر گریخته اند. (آیه ۴۹-۵۱) سوره انسان:

... كَانَتْ مِرْأَتُهُمْ كَأُفُورًا: (بدرستی که نیکان می نوشند از جامی) که با مزه کافور آمیخته است. (آیه ۵) وَ يُطَافُ عَلَيْهِمْ بِآتِيهِ مِنْ فِضَّةٍ ... زَنْجَبِيلًا: ظرفهایی از نقره و کوزه های آبگینه، آبگینه های نقره که به دقت اندازه گیری کرده اند، برایشان گردانیده می شود. و در آن (بهشت) جامی که آمیخته با زنجبیل است نوشانیده می شوند. (آیه ۱۵-۱۷)

سوره مرسلات:

إِنَّهَا تَزْمِي بِشَرِّرٍ ... صُيْفُرًا: بدرستی که آن (آتش دوزخ) جرقه ای همچون قصر بر می افکند، گویی شتران زردوش است. (آیه ۳۲-۳۳) سوره نازعات:

وَ الْأَرْضَ بَعِيدَ ذَلِكَ دَحَاهَا ... أَرْسَاهَا: و زمین را پس از آن (خلقت آسمانها) گسترانید و آب و علف زارش را بیرون آورد و کوهها را استوار ساخت. (آیه ۳۰-۳۲) سوره عبس:

وَ وُجُوهٌ يَوْمَئِذٍ عَلَيْهَا غَبَرَةٌ: و چهره هایی که در آن روز بران تیرگی است. (آیه ۴۰) سوره مطففین:

خِتَامُهُ مِسْكٌ وَ فِي ذَلِكَ فَلَيْتِنَافِسِ الْمُتَنَافِسُونَ وَ مَزَاجُهُ مِنْ تَسْنِيمٍ: جرعه پایانش مشک است و در آن (باده رحیق) همچشمی کنندگان همچشمی می کنند. و آمیزش آن از (چشمه آب) تسنیم است. (آیه ۲۶-۲۷) سوره طارق:

خُلِقَ مِنْ مَاءٍ دَافِقٍ: (انسان) از آبی جهنده آفریده شد. (آیه ۶) سوره فجر:

كَلَّا إِذَا دُكَّتِ الْأَرْضُ دَكًّا دَكًّا: نه چنین می باید که می کنید، هرگاه زمین تکه تکه شود. (آیه ۲۱) سوره قدر:

إِنَّا أَنْزَلْنَاهُ فِي لَيْلَةِ الْقَدْرِ: بدرستی که آن (قرآن) را در شب قدر فرو فرستادیم. (آیه ۱)

ص: ۳۹۰

سوره قارعه:

يَوْمَ يَكُونُ النَّاسُ ... كَالْعِهْنِ الْمَنْفُوشِ: روزی که مردم همانند پروانه های پراکنده باشند و کوهها همانند پشم رنگین حلاجی شده، گردد. (آیه ۴-۵)

ترجمه احادیث و روایات و امثال و عبارتهای عربی منقول در مقدمه مصححان و متن الجمان

(أ) احدی عینیه ... ص ۱۶۸ (۱) یکی از دو چشم او (دجال) نابیناست و حدقه چشم ندارد و دیگری چون ستاره درخشنده است.

اذا امست الثریا ... ص ۲۰۶ هرگاه ستاره (ثریا) شباهنگام بر بالای سر قرار گیرد، پس می بایست در جامه خزیدن و در برابر سوال ترشروی کردن، و در آن هنگام بز ماده می گوید: نشیمنگاه عریان و دم خمیده و موی باریک و پوست نازک شده است.

اذا طلع الاکلیل ... ص ۲۱۸ هرگاه ستاره (اکلیل) طلوع کند، حیوانات نر تحریک، و دامنها بسته و از بروز سیلها پرهیز می شود.

اذا طلع البطین ... ص ۲۰۳ هرگاه (بطین) طلوع کند، وام مطالبه می شود و آرایش آشکار می گردد و عطر فروش و شمشیرساز بی جویی می شوند.

اذا طلع الدبران ... ص ۲۰۹ ن)

هرگاه (دبران) طلوع کند زمینهای سخت هموار مشتعل می شود و آتش مورد بی میلی قرار می گیرد و آبگیرها می خشکد و کودکان خویشتن را هر جای خواهند می افکنند.

اذا طلع الدلو ... ص ۲۲۱ هرگاه ستاره دلو طلوع کند درباره شتران نگرانی دست می دهد و خر وحشی بچه می اندازد و شخص آسوده خاطر به دنبال خوشگذرانی می رود.

اذا طلع السماك ... ص ۲۱۷ هرگاه ستاره سماک طلوع کند، شدت گرما رخت بر می بندد و ازدحام بر سر آب کاهش می یابد.

اذا طلع الشرطان ... ص ۲۰۳ هرگاه ستاره شرطان بر آید، روزگار اعتدال یابد و به وطنها بازگشت حاصل آید و همسایگان برای یکدیگر هدیه می فرستند.

اذا طلع الغفر ... ص ۲۱۷ هرگاه (غفر) طلوع کند، لرزه بر اندام مسافران می افتد و سبزی و خرمی زایل می شود و آتش در دیده نیکو آید.

اذا طلع القلب ... ص ۲۱۸ هرگاه ستاره قلب طلوع کند، زمستان مانند سگ می آید و بیابان نشینان را اندوه فرا می گیرد و امکان مقاربت حیوان نر، جز با حیوان ماده چاق و فربه تحقق نمی یابد.

اذا طلع النجم غدیه ... ص ۲۰۷ هرگاه (نجم) در بامداد کوتاهی طلوع کند، شبان به دنبال مشکی کوچک می رود.

اذا طلع النجم عشاء ... ص ۲۰۶ هرگاه نجم (ستاره ثریا) شبانگام طلوع کند، چوپان به دنبال پوشش می رود.

اذا طلع النجم فالحر ... ص ۲۰۶ هرگاه نجم (ستاره ثریا) طلوع کند، گرما به اوج می رسد و گیاه خرد می شود و خران وحشی در رنج و مشقت می افتند.

اذا طلع النجم لم یبق ... ص ۲۰۷ هرگاه (نجم) طلوع کند آفتی روی زمین نباشد جز اینکه رفع گردد.

اذا طلعت البلده ... ص ۲۱۹ هرگاه ستاره بلده طلوع کند، گیاه (جعهده (۱)) سبز می شود و چریبهای ته نشین دیگ خورده می شود، و به سرما گفته می شود: (آرام بگیر).

اذا طلعت الجبیه ... ص ۲۱۴ هرگاه ستاره جبیه الاسد طلوع کند، حیوانات جدا شده از بچه ناله سر می دهند و سبکسران از جا می جهند و در روی زمین فراخی زندگی و نعمت (۲) کم می شود.

اذا طلعت الجوزاء ... ص ۲۱۰ هرگاه ستاره جوزاء طلوع کند، سنگلاخها برافروخته می شود و آهوان در لانه ها می خزند و پی گردن به عرق می افتد.

اذا طلعت الذراع ... ص ۲۱۲ هرگاه ستاره ذراع طلوع کند، خورشید نقاب از چهره می افکند و بر زمین پرتویش را می گستراند و سراب در هر بیابانی می درخشد.

اذا طلعت الزبانی ... ص ۲۱۷ هرگاه (زبانی) طلوع کند، هر صاحب عیالی را کاری است، و هر دامداری را آسایش و راحتی است، و ایشان می گویند: (بودند و بودند) پس برای خانواده گردآور و سستی مکن.

اذا طلعت السیمکه ... ص ۲۲۲ هرگاه ستاره سمکه طلوع کند، حرکت ممکن می شود، و خار چنگ می زند، و دام بر پا می شود، و هوا برای مسافران پاکیزه می گردد.

اذا طلعت الشعری سفرا ... ص ۲۱۳ هرگاه ستاره شعری صبحگاهان بر آید، و در آن هنگام باران نبینی، پس هیچ بره ای را پی نزن، م.

۱- گیاهی است خوشبو که در کنار رودها می روید (مریم نخودی کوهی) منتهی الارب و فرهنگ معین، حرف ج- م.

۲- الزفیه: چنان که در المخصص، ج ۹، ص ۱۸ آمده باقی مانده کاه در خرمن کوب است و مؤلف الجمان آن را به معنای (الزفاهه (وفور نعمت)) تفسیر کرده است- م.

و شتران را بدنبال فرست. (۱)

اذا طلعت الشَّعْرَى نشف ... ص ۲۱۳ هرگاه ستاره شعری طلوع کند، زمین می خشکد، و آبهای راکد می گندد، و مزد صاحب نخل آشکار می شود.

اذا طلعت الشوله ... ص ۲۱۸ هرگاه ستاره شوله طلوع کند، پیرمرد کثیر البول را به شتاب وا می دارد، و نیازمندی اهل خانه زیاد می گردد. و گفته می شود: (زمستان ناقلایی است).

اذا طلعت الصرفة ... ص ۲۱۵ هرگاه ستاره صرغه طلوع کند، هر صاحب شغلی چاره جویی می کند، و هر صاحب نطفه ای از نزدیکی کردن منصرف می شود، و حوض از آب خالی می گردد.

اذا طلعت الطرفه ... ص ۲۱۴ هرگاه ستاره طرفه طلوع کند، میوه های تازه زود می رسد و چیزهای نوظهور بسیار می شود و مشقت تابستان کاهش می یابد.

اذا طلعت العواء ... ص ۲۱۶ هرگاه (عواء) طلوع کند خیمه ها بر پا می شود و هوا پاکیزه می گردد و مشکها می خشکد.

اذا طلعت النثره ... ص ۲۱۴ هرگاه ستاره نثره طلوع کند، خرماى نارس سرخ می گردد و بامدادان خرما چیده می شود و در میان هیچ حیوان شیردهنده ای قطره بارانی فرو نمی بارد.

اذا طلعت النعائم ... ص ۲۱۹ هرگاه ستاره نعائم طلوع کند، چهار پایان باردار می شوند و سرما به هر فرد خوابیده راهم.

۱- - کلام مسجّع فوق به روایتهای گوناگونی نقل شده که مورد اختلاف بیشتر آن، جمله (فلا تعقرن امرأ) است، و در ترجمه اصل متن، ص ۲۸۹ به آن وجوه اشاره شد، ترجمه فوق مطابق است با نصّ الجمان، مطابق با سایر روایتها ترجمه به شرح زیر است. روایت لسان العرب ماده امر: (... بره ای را خوراک قرار مده). روایت المخصّص (فلا تغدون): از نظر معنی و ترکیب خالی از اشکال نیست. روایت معجم مقاییس اللغه: (... پس شخص نادان و کم خرد را دنبال شتران مفرست) - م.

می یابد و ساربانان یکدیگر را با سخن چینی ملاقات می کنند.

اذا طلعت الهقعه ... ص ۲۰۹ هرگاه (هقعه) طلوع کند، مردم برای کوچیدن رفت و شد می کنند و به محل آب و گیاه باز می گردند.

اذا طلع سعد الأخبیه ... ص ۲۲۱ هرگاه ستاره سعد الاخبیه طلوع کند، مشکها رخت بر می بندد و چادرهای بر پا شده بر سر آبخوارها، رها می شود و خانه ها به یکدیگر نزدیک می گردد.

اذا طلع سعد الذابح ... ص ۲۲۰ هرگاه (سعد الذابح) طلوع کند، (سگ) عوعو کننده اهل خویش را نگه می دارد و کوچ کننده کسانش را سود می بخشد و چوپان به خواب صبحگاهی می رود و در میان قبیله (انفحه (۱)) آشکار می شود.

اذا طلع سعد السعود ... ص ۲۲۰ هرگاه ستاره سعد السعود طلوع کند، چوبها سرسبز و پوستها نرم می شود و مردم از نشستن در آفتاب کراهت پیدا می کنند.

اذا طلع سعد بلع ... ص ۲۲۰ هرگاه (سعد بلع) طلوع کند، نوزادان بهار هجوم می آورد و نوزادان تابستان و مرغهای مرعه (۲) شکار می شوند و گیاهان خشک آمیخته به سبزی آشکار می شود.

الازد جرثومه العرب ... ص ۲۷۷ (ازد) ریشه و اصل عرب است پس هر که اصل خود را گم کند، باید نزد آنها بیاید.

اضمنوا لی ... ص ۲۰۷ فاصله زمانی میان پنهان شدن ثریا و طلوع آن را برایم ضمانت کنید، تا من سایر اوقات سال را ضمانت کنم.م.

۱- - (انفحه) یا (انفحه) چیزی است زرد رنگ که از شکم بره و بزغاله شیرخواره برآید و (انفحه) نزد جوهری از اصمعی و ابو زید شکنیه بره و بزغاله است که هنوز علف نخورده باشد. (منتهی الارب).-م.

۲- - مرعه مانند همزه مرعی است شبیه به تذور، مرع و مرعان جمع آن (منتهی الارب).-م.

اعوذبک من الجشع و الهلع. ص ۲۶۹ (خدایا) از حرص و ولع به تو پناه می برم.

ان قوما لبسوا ... ص ۲۵۶ بدرستی که گروهی که این جامه های خز و عمامه های نازک را پوشیدند و خانه های خویش را وسعت بخشیدند و گورهای خود را تنگ کردند و چارپایانشان را فربه و دین خود را ضعیف ساختند، خوراک یکی از ایشان غصبی و خدمتگزارش خدمتگزار اجباری است. بر سمت چپ خود تکیه می زند و از غیر مال خود می خورد تا آنگاه که تخمه او را فرا می گیرد می گوید: ای کنیز، داروی هضم را بیاور. وای بر تو! و آیا جز دینت را از بین می بری؟! کجایند مستمندان (سفره تو)؟! کجایند یتیمان (خوان) تو؟! کجاست آنچه خدا تو را به آن فرمان داده است؟ کجاست انکم لن تسعوا الناس ... ص ۲۴۹ شما با مالهایتان نمی توانید مردم را به سوی خود جذب کنید، پس آنها را با خوبیهای (پسندیده) تان به سوی خود جذب کنید.

ان مما ینبت الربیع ... ص ۲۶۸ بدرستی که برخی از گیاهانی که در بهار می روید گیاهی است که به سبب پرخوری می کشد یا مشرف به مرگ می کند.

انه نهی عن ... ص ۲۹۷ پیامبر (ص) از استنجاء با پشکل و استخوان نهی کرد.

اهل الدنیا کرکب ... ص ۱۱۱ اهل دنیا همانند سوارانی هستند که حرکت داده می شوند و ایشان در خوابند.

اهل الدنیا کصور ... ص ۱۰۸ ساکنان دنیا مانند عکسهای داخل کتابند که هرگاه برخی از آنها باز می شود برخی دیگر پیچیده می گردد.

(ب) بالحنیفیه السهله. ص ۲۵۰ به دین پاک آسان برانگیخته شدم.

بخیر انبتنا الله ... ص ۲۷۴ ما خویم. خدای ما را رویانیده و نیکو رویانیده سپس درویده و نیکو درویده است.

البطنه تذهب الفطنه. ص ۲۵۶ پرخوری زیرکی را از بین می برد.

(ت) تمرد مارد و عز الأبلق (۱). ص ۲۷۵ قلعه مارد سرپیچی کرد و قصر ابلق امتناع ورزید.

(ج) جاء بالطم و الرم. ص ۲۹۸ هر خار و خاشاکی را با خود آورد.

الجین مقتله ... ص ۳۴۰ ترس مرگ آفرین و حرص جای حرمان است، پس در میان آنچه دیده ای و شنیده ای تأمل کن. آیا کسانی که روی به جنگ کشته شده اند بیشترند یا کسانی که پشت به جنگ کرده اند؟! و تأمل کن آن که با نیکی و بزرگواری از تو بخشش می طلبد، سزاوارتر است که جان تو به احسان و بخشش به او، شکفته شود یا آنکه با خشونت و سرسختی از تو بخشش می خواهد؟

جحر ضب خرب. ص ۳۷۱ لانه سوسمار خراب است. (لانه خراب سوسمار) جذیلها المحک ... ص ۲۷۹ م.

۱- - مارد: قلعه ای است در دومه الجندل (معجم البلدان، ج ۷، ص ۳۶۰). الأبلق: قلعه سموأل بن عادیاء است. درباره این دو محل مثل فوق از زبان الرّباء ملکه معروف عصر جاهلی جاری شد، و آن هنگامی بود که از تسخیر آن دو قلعه عاجز ماند. (منتهی الارب، ریشه مرد). - م.

من آن کوه تنه (۱) درخت نخل شفابخش خارش شتران و آن متکای افراشته نخلهای پر بارم.

(ح) حدثنی بعض الفتاک ... ص ۲۵ یکی از بو الهوسان خیره سر برایم نقل کرد گفت: با ساز و برگ کامل بیرون شدم و تاریکی سینه خود را گشوده، و روز، آخرین نفس خود را کشیده بود. و نیام مقتضی بیرون آوردن شمشیر بود.

ناگهان به یکی از راهها وارد شدم، و به کار برخی عابران میان راه پرداختم؛ تا وقتی که تاریکی شتران فربه خود را به پیش راند و هوا رشحه ملایم را لمس کرد، از سمت راست احساس خطر کردم، و از آن خطر پنهان شدم و موضع گرفتم، ناگهان شخصی ظاهر شد که مانند وی را رشته نگاه به نظم نیاورده بود و برایم سابقه نداشت که (مثل) وی از بشر باشد، در حالی که لباس موین بلند بر تن پیچیده و از دهانش شعله آتش زبانه می کشید، گاهی مانند شیطان با همه وجودش می پرید و گاهی مانند گرگ چاردست و پا می شتابید و اطراف دو کف دستی آهنین را می گرفت که بر زمین واقع شدن آنها چون گشودن سوگند بود، پس خود را پنهان کردم تا پا بر بیابان نهاد، وی را تعقیب کردم، ناگاه دریافتم که به خانه های اهل فنا و ساکنان خاک سر می گذارد و در او امید رعایت عهدی نمی رود و نه وی را به استخوانهای پوسیده ایشان رحمی است. پس شروع کرد بر سر گورها پا بگذارد و آنها را بشکافد و بیوید و استشمام کند، تا این که بر گمشده خود دست یافت و مدفون در آن شب را یافت پس کاری شکفت آور در حمل آن سنگها و خاک از وی دیدم تا سرانجام به (جسد) آن شخص بیچاره در آن قعر تاریک رسید، او را از حفره قبر بیرون کشید و بر سنگ قبرش انداخت و کفنهایش را در آورد و تابوتش را شکست، سپس برگشت ... و سنگی برداشت ... و آن سنگها و خاکها را بر او سرازیر کرد و پا به فرار گذاشت تا داخل حصار شد ناگاه حرکت نگهبانان و گشتیان را دریافت و بسوی گلدسته بازگشت و بر آن بر آمد، سپس صدایش را بالا برد و پند داد و هشدار داد و اندرز داد و استمالت کرد، و دنیا و فنای آن، و رستاخیز و خطرهای آن، و آتش و عذاب آن، بهشت و کوزه های آن را شرح داد، پس صدای گریه قوم را شنید و گویی من آن صحنه ها را در خواب می بینم، در حالی که کارهای مرا برانگیخته و شیوه های مرا به وحشتم.

۱- - (جدیل) مصغّر جذل و آن عبارت از ساقه درخت است و تصغیر در این مقام برای تعظیم است. بنابراین منظور از کوه تنه، تنه بلند است و همچنین است تصغیر عذیق. - م.

انداخته بود، همه آن رویدادها رخ می داد و من با او بودم و قرارگاه و آرامشگاه وی را می دانستم، پس چون از بلندی مسجد به زیر آمد، بسوی او فریاد کشیدم و او می خواند: (از کمال شخص کامل نمی کاهد که منفعتی بسوی خانواده اش جلب کند) آنگاه در حالی که به گفتار شاعر نخستین تمسک بسته، این بیت را به دنبال آن آورد: (آن برای وی بهتر از دامن زدن به دریدن مشک شیر و قیف با دست چپ است) پس در سلک سیر وی در آمدم و همانند رفیق قرین او شدم، و گفتم: (ای بنده خدا، هر آینه بتحقیق از تو شگفتی دیدم در حالی که تو تا این اندازه دارای ادبی) پس گفتم: (فضولی تو از شب گذشته تا کنون بر من پوشیده نبود؛ هر کس به کار خود رونده است، پس پوشیده دار تا خدای بر تو پوشاند، و آنچه دیدی، ناشایست مدان که آن غنیمتی سرد است، و آن کس که آشکار می شود و کوبنده پشت گردنها با عصاست و آن که بیرون می شود و شکافنده قبرهاست، مساویند و طلایه دار شریعت گفته است روزی را در مخفیگاههای زمین جست و جو کنید) به او گفتم: (وای بر تو مقصود جست و جوی روزی در بیرون آوردن گیاه است نه در بیرون آوردن اموال (کفن دزدی)) گفتم: (تو به تاویل (کلام صاحب شریعت) از من سزاوارتر نیستی، من آن مرد یشکریم که وصفش را شنیده ای) سپس جدا شد و می گفت: (من پسر عموی شب و پسر دایی اویم، هر گاه تاریک می شود در پیراهن آن داخل می شوم. شب هر چه از خطرهایش به من نشان دهد، من آن کسی نیستم که از پندار شب بی تابم).

تفسیر کلمه های این مقامه:

(اللمق) وسط راه (یا راههای روشن و مستقیم است) و آن کلمه از باب (قلب) است.

گفته می شود: (لمق الطریق و لقم الطریق) (به معنای وسط راه) (تحله القسم) کلامی است که حکم مثل را دارد و هر گاه عرب بخواهد سرعت و سبکی توقف چیزی را بیان دارد، آن را به خارج شدن از عهده سوگند تشبیه می کند. شاعر که او عبده بن الطیب (۱) است و از گاوی یاد کرده گفته است: (یخفی (۲) ... خاک را با سمهای هشتگانه خود بر می انگیزد و آشکار می کند، سمهایی که گویی قرار گرفتن آنها روی زمین (تحله القسم) (گشودن سوگند)) است (می گوید: (آن گاو بار چار دست و پایش چابک و چالاک است و جز همانندم).

۱- در کتاب الاغانی، ج ۲۱، ص ۲۸ (الطیب) ضبط شده است. - م.

۲- چون شاعر در مقام وصف (ثور) است (یخفی) صحیحتر به نظر می رسد. چنان که در ترجمه متن الجمان ذیل همین بیت اشاره شد. - م.

(تحله القسم (فک سوگند)) بر روی زمین قرار نمی گیرد) و ابن الاحمر سخن از باد به میان آورده و گفته است: (اذا عصببت ... هر گاه در هم پیچد خرابه های خانه ای را پس در آن میخی بجای نمی ماند مگر چون سوگند فک شده ای) و ذو الرمه گفته است: (طوی ... ترسهایی برخاسته از دل شخص بیمناک، به هنگام خواب اندکی چون فک سوگند پلکهای چشمش را به هم فشرد همانند پرنده ای که خود را جمع می کند، صفت ترسویی او را درهم کشید) (الاملی) جمع (الوه) و به معنای سوگند است.

(الاران) به معنای تابوت است.

(المختفی) یعنی نبش قبر کننده، و آن گرفته از قول عرب: (خفی) به معنای (اظهر (آشکار ساخت)) است. برخی از قاریان به فتح همزه قرائت کرده اند: إِنَّ السَّاعَةَ آتِيَةٌ أَكَادُ أُخْفِيهَا (همانا قیامت آمدنی است و نزدیک است آنرا آشکار سازم)) (بنابر این قرائت (أخفیها) به معنای (أظهرها) است و همانا از آن جهت نبش قبر کننده (مختفی) نامیده شده که وی کفنها را از گور بیرون می آورد و آشکار می سازد، امرؤ القیس در وصف اسب گفته است: (خفاهن ... آن اسب موشها را از سوراخهایشان بیرون آورد و گویی آنها را بارانی ریزان از ابری متراکم از لانه هایشان بیرون آورده است) و (خفاهن) به معنای (اظهرهن (آنها را آشکار ساخت)) است. و (ذو) در آنجا که گفت: (ذو سمعت) به معنای (الذی) می باشد، شاعر گفته است: (فان ... پس همانا آن آب، آب متعلق به پدر و جد من است و چاهی است از من که خود حفر کردم و اطراف آنرا سنگ چیدم) الحدیث ذو شجون ص ۲۹۱ سخن را رشته هایی است.

(خ) خیر الدواء ... ص ۲۵۶ بهترین درمان خودداری از غذا خوردن است و بدترین درمان، روی هم غذا خوردن است (۱).

خیر المال ... ص ۱۲۹ بهترین دارایی نخل بارور و اسبان بارور است. م.

۱- - ترجمه مطابق نص آن کلام در الجمان آورده شده اما به نظر می رسد (الدواء) دوم محرف از (الدوی) باشد و بنابراین احتمال معنای قسمت اخیر آن کلام چنین می شود: (... و بدترین درد ...) - م.

(د) الدنيا حلوه ... ص ۱۰۵ دنيا شیرین و بسزاست پس هر که آن را بحق به دست آورد، وی را در آن برکت است.

الدنيا دار صدق ... ص ۱۱۱ دنيا سرای راستی است برای کسی که آن را راست شمارد و خانه رهایی است برای کسی که از آن عبرت گیرد و خانه بی نیازی است برای کسی که از آن توشه گیرد، محل نزول وحی خدا و نمازخانه فرشتگان او و سجده گاه پیامبران او و تجارتخانه دوستان اوست که در آن رحمت را سود برده اند و در دنيا بهشت را به دست آورده اند، پس کیست آن که دنيا را نکوهش کند و حال آنکه دنيا، جدایی خود را اعلان داشته و بانگ مفارقت سر داده است. پس ای کسی که دنيا را نکوهنده ای، کی دنيا نزد تو نکوهیده شد؟! و کی فریبت داد؟! آیا به جایگاه پوسیده در افتادن پدرانت، یا به خوابگاه خاکی مادرانت؟! چه بسا بیماری که با دوستت معالجه کردی، و برای او بهبودی خواستی (و از پزشکان دستور غذایی را خواستی) (۱) در حالی که دوايت تو را بی نیاز نمی گرداند، و گریه ات به او سودی نمی رساند.

(ر) ريقها الخمر ... ص ۳۶۵ لعابش می و دندانهای پیشین او در و کلامش افسوس و بویش مشک است.

(ش) الشبع داعیه البشم ... ص ۲۵۶ م.

۱- - این فقره از کلام امیر المومنین علی (ع) با آنچه در نهج البلاغه، (ج ۲، ص ۱۱۳۸، ترجمه فیض الاسلام) تفاوت بسیار دارد. نص متن چنین است: (و تستوضح الاطباء غذاءه)، بجای آن در نهج البلاغه این عبارت آمده است: (و تستوصف لهم الاطباء). - م.

سیری موجب تخمه و تخمه موجب بیماری است.

(ص) صب فی الصحن ... ص ۱۴۸ نیمی از آن در قدح ریخته شد و آبی آوردند.

(ع) عجم عوده ... ص ۲۷۸ چوبش را با فشردن بر دندان آزمود (اصل و ذاتش را شناسایی کرد و چوب درخت اثلش را تراشید (او را به تربیت نیکو آراست و چوب درخت نبع او را کوبید (مقاومت و پایداریش را آزمود).

العشق شغل قلب فارغ ص ۱۶۳ عشق، پیشه دلی فارغ است.

(ف) فلان کریم ... ص ۲۷۴ روید نگاه فلانی (اصل و نسب او) با کرامت و دودمانش ریشه دار است. چه گرامی گوهر است چوب او! (نژاد و نسب او) و چه پاک است گیاه او! (تربیت و خانواده او) (ق) قال الاستاذ الفاضل ابو القاسم ... ص ۹ و ۲۳ استاد فاضل ابو القاسم عبد الله بن محمد بن ناکیا بن داود، گفت: اینها داستانهایی است که به بیان نیکو در آوردیم و کلمات و معانی آنها را ویراستیم و بر شنوندگان و ناقلان آن در زیور بلاغت متجلی ساختیم و برخی از گذشتگان در مثل آن مقامات همین راه را رفتند، تا فکرها را رام سازند و ذوقها را به مبارزه فرا خوانند در حالی که تیرهای آن را برای هدفی از ترکش بیرون نیاورده اند و نه در مقام آنند که نزد کسی برای تغذیه آن مرتعی بیابند و همانا آن مقامات را- بنا بر

عادت شاعران، که شاعر قصیده گوی قصیده را با تغزل آغاز می کند، و بنابر عادت حکیمان که حکمت را بر زبان حیوانات می نهند (- همانا آن مقامات را) به نام مستعار نامگذاری کردم و آن کار ممنوعی نیست؛ که آن تفنن در بیان و رهایی از زحمت کاری جدی، به لطیفه های بلاغت است، در حالی که برخی گفته اند: (کار جدی و شوخی ادب، هر دو جدی است) و ابن عباس - رحمه الله - هر گاه سرگرم کاری جدی بود می گفت: (حمضوا) (سخن را مزه دار کنید)) مقصود وی وارد شدن در لطیفه های سخن است، چنان که شتر آنگاه که از خوردن گیاه زده می شود، با خوردن گیاه شور یا ترش مزه را گوارا می یابد. و در میان امثال عرب مثلهایی است که وقوع آن مثل، در موردی که به کار رفته، ناممکن است در صورتی که به آن مثل دروغ گفته نمی شود. و عرب بر زبان بچه سوسمار در حالی که پدرش را مخاطب قرار داده (۱) می گوید: (قد هدموا بیتک ... - تو را پدر نباشد- بتحقیق خانه ات را ویران کردند و گمان بردند که تو را برادری نیست و من اطراف تو مانند گرگ (یا شتابان و خسته) راه می روم و آن شعر را محمد بن یزید در کتاب الکامل آورده و آن از کتابهای ارزشمند است و محدثان، آن را نقل می کنند، و ما به آنچه در این مقامات آورده ایم، به این حد (از بیان مطالب تخیلی) نرسیده ایم، هر چند شوخی را به جدی آمیخته ایم، و به خدا پناه می بریم از کلامی تهی که خدای را به خشم آورد و به او امید داریم که ما را در عفو و گذشت خود فرو برد که او خود عهده دار توجه (بندگان) به ذات اوست.

قال عبد الله بن محمد بن ناقياء بن داود ... ص ۹ عبد الله بن محمد بن ناقياء بن داود گفت:

(ك) كلامها الوبل ... ص ۳۶۵ سخن او باران پر پشت دانه درشت بر سرزمین خشک و آب گوارای سرد برت.

۱- - در نقل این مثل یا از طرف خود ابن ناقياء در مقامات و یا در نقل آن در اینجا از طرف مصححان باید اشتباهی رخ داده باشد زیرا چنان که از عبارت خود الکامل (ج ۲، ص ۵۴۸): (هذا يقوله الضب للحسل) (این کلامی است که سوسمار به بچه سوسمار می گوید)) و از نص عبارت لسان (كضب يخاطب ابنه) مستفاد می شود که این گفتار بر زبان سوسمار خطاب به بچه اش وضع شده است، نه بر زبان بچه سوسمار خطاب به سوسمار. چنان که در متن الجمان کلمه (الضب) اشتباهها (العتب) ضبط شده است.

تشنه کامی است.

کم من مستقبل ... ص ۱۰۹ چه بسیار بیننده روزی که آن روز را به پایان نمی رساند و (چه بسیار) منتظر روزی که آن روز از ایام زندگیش نیست.

کیلوا و لا تهیلوا. ص ۱۸۲ با پیمانۀ بدهید و سرازیر نکنید (بی پیمانۀ ندهید) (ل) لو ان الله حبس ... ص ۲۰۹ اگر خدای باران را هفت سال از مردم ببرد سپس آن را فرو فرستد دسته ای از مردم به او کفر ورزند و گویند: باران مجدد (۱) بر ما نازل شد.

(م) ما زال القمر ... ص ۲۲۵ پیوسته ماه او را به من می نمایاند تا هنگامی که ماه پنهان شد، او ماه را به من می نمایاند.

ما سقی منها بعلا ففیه العشر. ص ۱۲۹ آن نخلهایی که خود به خود سیراب شده یکدهم به آن تعلق می گیرد.

مثل المومن الذی یقراء القرآن مثل الا-ترجه ریحها طیب ... ص ۲۹۱ مثل مومنی که قرآن می خواند همانند ترنج است که بویش خوش، و مزه اش خوش است، و مثل مومنی که قرآن نمی خواند همانند خرماست که مزه اش خوش است و بویی ندارد و مثل منافقی که قرآن می خواند مانند گیاه ریحانه است که بویش خوش است و مزه ای ندارد و منافقی که قرآن نمی خواند مانند حنظل است که بویش ناخوش و مزه اش پلید است.م.

۱- - مجدح چوبی است که بر سر آن، دو چوب قرار گرفته و با آن مایعات را مخلوط می کنند. المعجم الوسیط، ریشه (جدح).- م.

مثل المومن الذی یقرأ القرآن مثل الاترجه طیب طعمها ... ص ۱۳۶ مثل مومنی که قرآن می خواند مثل درخت ترنج است که خوشمزه و خوشبو است و مثل منافقی که قرآن نمی خواند مثل درخت حنظل است که مزه اش تلخ و بدبوست.

مثل المومن مثل الخامه ... ص ۲۹۰ مثل مومن همانند گیاه تر و تازه ای است که باد آن را به این سو و آن سو حرکت می دهد و مثل منافق همانند درخت صنوبری است که در زمین استوار است و یکباره از زمین کنده می شود.

مررت بشباب ... ص ۲۹۹ به جوانان نیکو چهره گذر کردم.

من لا حاک فقد عاداک. ص ۲۷۸ کسی که با تو ستیزد با تو دشمنی روا داشته است.

(ن) نصرت بالصبا ... ص ۲۹۴ من با باد صبا یاری شدم و قوم عاد با باد دبور هلاک شدند.

نعم المال باسقات النخل ... ص ۱۲۹ خوب ثروتی است نخلهای سر برافراشته و استوار در گل و میوه دهنده در خشکسالی.

(ه) هو البحر جودا ... ص ۳۶۴ او از نظر بخشش، دریا، و از نظر قوت و شدت، مانند روزگار، و از نظر زبان، شمشیر است.

هو الطهور ماء ... ص ۱۴۳ (دریا) آبش پاک کننده است و مردارش حلال است.

(ی) یا بنی عود نفسک ... ص ۲۵۶

پسرک من! خویشتن را به سختی و مبارزه با نفس عادت بده و همانند درندگان گاز نگیر و چون یابوها غذا مخور و بسان
میشها پیوسته مخور، و از شتاب در پرخوری و شکم پری بپرهیز که برخی حکیمان گفته اند: (هرگاه شکمت پر باشد خویشتن
را از زمره زمین گیرشدگان شمار).

... یخرجون من النار ... ص ۲۷۴ ... از آتش آشکار می شوند و می رویند چنان که دانه در میان گل و لای می روید.

ترجمه اشعار در مقدمه مصححان

ترجمه اشعار در مقدمه مصححان (۱)

۱-۴ کان القلب ... ص ۶ گویی دل شبی که گفته شد لیلائی بنی عامر صبحگاهان یا شامگاهان کوچ داده می شود (- گویی دل) مرغ سنگخواری بود که به دام افتاد و شب را با آن گلاویز بود و بالش در آن گرفتار آمد.

آن مرغ را دو جوجه بود که در لانه ای محبوس شدند، باد در لانه اشان می پیچید، پس آن مرغ نه شباهنگام به آنچه آرزو داشت نایل آمد و نه بامدادان مر او را رهایی بود.

۵-۸ و ما اسجد الله ... ص ۱۱ خدای فرشتگان را به سجده برای آدم وادار نکرد جز به سبب این که شخصی مانند من در نسل او بود.

و اگر شیطان می دانست، به خاطر من پیش از فرشتگان به سجده در می افتاد.

پس ای پروردگار ابراهیم نه برتری ابراهیم و نه برتری موسی و نه برتری که پیامبر (خاتم الانبیاء) بر پیامبران دارد به من عطا شده است.

پس از چه رو برای من تنها در میان مردم هزار فرعون و هزار نمرود و هزار ابو جهل وجود دارد.

۹-۱۰ فکونک فی الظهر ... ص ۱۲ پس وجود تو در پشت آدم با نحوستی که داری، آدم را هنگامی که معصیت کرد، از بهشت فرود آوردت.

۱- از این صفحه تا آخر کتاب ارقام سخت راست شماره اشعار و ارقام سمت چپ شماره صفحات متن (الجمان) است.

و اگر آدم مطلع بود که تو از نسل اوئی، خود را اخته می کرد.

۱۲-۱۲ ما شئت ... ص ۱۲ بدرستی که تا بخواهی بردباری رای من است، و اگر تو شر طلب باشی، شان من خیر (خواهی) است.

پس تو کمتر از آنی که آشکارا با بدگویی روبرو شوی و یا مخفیانه در غیابت از تو سخن گفته آید.

۱۳-۱۴ نزلت بجار ... ص ۱۳ بر پناه دهنده ای وارد شدم که میهمانش را نومید نمی کند و به رهایی خویش از عذاب دوزخ امیدوارم.

و بدرستی که من با وجود ترس از خدا، به بخشش او اعتماد دارم و خدای بزرگوارترین نعمت بخش است.

۱۵-۱۸ اتری حال ... ص ۱۴ آیا معتقدی آن دوستی به دشمنی مبدل شد، و شاخه اش در حالی که تر و تازه بود پژمرده گشت؟! آیا تصور می کنی آن پیوند وصال دروغ بود و در نتیجه به هجران منتهی شد؟

به آن کسی که دوستی را بر باد داد و شیفته تهمت زدن شد و در مقام پیمان شکنی بر آمد بگو: ما دوستی را بر خویش لازم ساختیم و وفای به عهد را واجب دانستیم.

۱۹-۲۰ ان کان ... ص ۱۴ اگر کافور تجربه ها در مشک زلفان ریخته شود، پس شب نیکوترین حالتش هنگامی است که از ستاره ها نقاب بر چهره کشد.

۲۱-۲۴ اما تری السحب ... ص ۱۴ آیا نمی بینی ابرها سینه بند زمین را به رنگ سبز آشکار ساخته است؟! بتحقیق خدای، شکوفه های بوستانها را درخشان ظاهر ساخته است.

همانند یاقوتها به رنگ نیلی و قرمز و زرد شفاف است و همانند دوشیزگان که موی و گونه و دندانهای پیشین خود را آشکار ساخته است.

به خندانی روی حسود فریفته مشو که با ظهور تبسم لب بر دهان، آتش کینه را پوشانیده است.

پس بدرستی که آغشته به سم بدون شک کشنده است هر چند مزه خود را با عسل ببوشاند.

۲۷-۲۹ و آکله بغیر ... ص ۱۵ و چه بسا خورنده بدون دهان و شکم؛ که خوراک آن حیوان و گیاه است زبانهایی را (در کام) می چرخاند و سخن نمی گوید جز به لغتی که با سایر لغات تفاوت دارد.

پس با آنچه خورده است زنده می ماند و طغیان می کند و اگر بنوشد، مرگ بسوی او می شتابد.

۳۰-۳۲ ما اسود فی حضنه ... ص ۱۵ چیست آن سیاهی که در دامن آن سفیدی است و سفیدی که در دامن آن سیاهی است؟! نه هرگز از یکدیگر جدا نشدند و نه با یکدیگر گرد آمدند و هر یک از آنها از ضدش به وجود می آید.

هر یک از آن دو را میزان عدالت عمر می بخشد و سنگینی این یکی از سبکی آن دیگری به وجود می آید.

۳۳-۳۴ و ما ذکر ائناه ... ص ۱۵ و چیست آن نری که ماده اش از غیر جنس آن است و آن نر، جنسی جز جنس آن نر و ماده می زاید؟! فرزندان آن دو با پوست و برگ خرما زنده می ماند و هر گاه در آن پیچیده نشود، عمرش به اندازه یک چشم برهم زدن است.

۳۵-۳۸ و هیف بالوصائف ... ص ۱۵ و چه بسا باریک میانهای مریض گونه ای که همراه کنیزکانند و تاریکی آنها را از پشت پرده تماشا می کند.

رواست آنها را که از جریان اشکهایی بر گلوگاههای طلایی چون دانه های در، تبسم کنند.

لبه های لرزان آنها را همچون عقیقی به تو می نمایاند که شاخه های زرین به وجودش آورده باشد.

آن باریک میانها زلفان سیاه شب را با گستردن زلفان رخشان درهم می پیچند.

۳۹-۴۸ و مخصوره الجسم ... ص ۱۶ و آن چیز باریک میانی که زره ای به تن دارد که حلقه های آن ابریشم سبز است.

مادامی که در نهانگاه باشد عمرش طولانی است، و هرگاه آشکار شود عمرش کوتاهتر است.

بالایی دارد و هنوز قامتش بر پا نخاسته است و بدون این که پای حرکت کند، راه می رود.

هنگامی که میان طالبانش ظاهر می شود و پیشانیش را بیننده می بیند، ملاحظت آن، ارزشش را بالا می برد و برای چنان نمکین روی، مهریه پرداخت می شود (معین می شود).

همانند کودک، سر بزیر در قنطاق پیچیده و روانه به وسط آتشی می شود که قعر آن برافروخته شده است.

پس یا به کافور آغشته می شود یا به مشک، مشکمی که از پهلوی آن می چکد.

و یا پوست آن در حالی که بر رویش طلایی زردرنگ است، از آن جدا می شود.

و یا پولکهایی که مانند نقره است و گویی همچون عقیق سرخ، تنش را فرا گرفته است.

پس آن از سوی خدای برای سپاسگزاران روزی است که برای کسی که سپاس گزار می باشد، ادامه می یابد.

۴۹-۵۱ اخلائی ما صاحبت ... ص ۱۶ ای دوستان من، در زندگی، با لذتی همدم نبودم و از دلم اشتیاق خاطره ها زایل نشد و نه برایم مزه خواب خوش آمد و نه از آن زمان که شما جدا شدید گوشه چشم من منظر نیکویی را تماشا کرد و نه کف دستم جام می را که ساقی می گرداندش به بیهودگی گرفت و نه عودی را لمس کرد.

۵۲-۵۴ اجری المدامع ... ص ۱۶ آن حادثه ای که قیامت اشکها را به پا کرد، با خون جاری، چشمه های اشک را روان ساخت.

چه شده است شبها را که پس از درگذشت راهنمایش ابو اسحاق، محفل خود را گرد نمی آورد! اگر گفته شود: مرده است، پس در حقیقت نمی میرد آن که یادش در طول روزگار، زنده و باقی است.

۵۵-۵۶ مساعده لی ... ص ۱۷ و آن (شمع) یاور من است و خسته نمی شود و حال مرا در طول شب به همه احوال خویش از بیداری و شوق و بردباری و سوز و گداز و رنگ و بیماری و بر پای و ریزش اشک (- حال مرا به همه این احوال) آراسته است.

۵۷-۵۸ جعل الله ذو المواهب ... ص ۱۷ خدای بخشنده پایان کار فصد تو را تندرستی و سلامت قرار دهد.

به دست راست بگو هر گونه که خواهی فرو بار و از بخشش فارغ مباش که تو ابر بخششی.

۵۹-۶۷ خلعت التصابی ... ص ۱۷ دست از عشق بازی برداشتم و ملامتگر من راحت شد و راه من راه عبادت پیشگان گردید.

ای چه بسا بیهودگی را که شاهد بودم و چه بسا جوانانی را که با جام می خالص همراهی کردم.

و گاهی کوزه من پیشاپیش به باده فروشها می رسید و فرستاده من قبل از دیگران مورد احترام واقع می شود.

و چه بسا باده فروشی که از روی احترام، به ساز و برگ من پناه آورد و خواب شامگاهی و چاشنگاهی من نزد او بود.

به هنگام روز وقتی گرما شدت می یابد، در خانه او به سر می برم و همراهانم در آنجا زیر سایه ای گسترده، آرام می گیرند، و آفتابه های باده را گرداگرد می گردانیم، و تاریکی را در کرانه های (اتاق)، ستارگانی بدون غروب است، پس آن جامها را از روشنی چراغها بی نیاز می سازند، و قندیلهای آنها بدون فتیله شعله ور است.

و چه بسا نیکوکاری که هرگاه بخواهم برایم آواز می خواند؛ گاهی با آهنگ ثقیل (۱) و گاهی با آهنگ خفیف (۲).

نام نیک را پس از مال، جاوید می دانم و نام نیکی برای بخیل باقی نمی بینم.

۶۸-۶۹ الیوم یوم ... ص ۱۸ امروز روز سردی سوزان و گویی درس نحو ابن فضال است.

علم نحو را مخوان و نه شعر نحوی را، که در آن حال، مرض فلج عارض می شود.

۷۰-۷۲ نمضی کما مضت ... ص ۱۸ می گذریم چنان که قبیله های پیش از ما گذشتند، ما نخستین کسانی نیستیم که دعوت کننده، آنها را فرا خوانده است.م.

۱- - ثقیل یکی از هفده بحر اصول موسیقی است. (فرهنگ معین).- م.

۲- - خفیف بحر ششم از اصول هفده گانه موسیقی قدیم است (فرهنگ معین).- م.

افلاک ستارگان در گردش بجای می ماند و بر روی زمین هر روز کسی آواز مرگ سر می دهد.

زرق و برقه‌های دنیا همیشه ممکن است چشمها و گوشها را بفریبد.

۷۳ اسفر الحق ... ص ۱۹ حق از گمراهی سیاه، چهره بر آورد، و شمشیر بدهی هر بدهکاری را پرداخت.

۷۴- ۷۷ اصبح الدهر ... ص ۱۹ روزگار از وجود تو در جامه های سعادت قرار گرفت و آشنایی با روزگار نانکوهیده شد.

پادشاهی به وجود امیر، به خود بالید؛ که امیر جز رای سر براستش را آشکار نمی سازد.

و حکومت (القائم) پس از سوء ظنها و یاوه گوییها با رای او درخشیدن گرفت.

تو ای ابن المجلی اندوههایی را که از حادثه مهمی خبر می داد، برطرف ساختی.

۷۸- ۷۹ نزلت بجار ... ص ۱۹ به پناه دهنده ای وارد شدم که میهمانش را ناامید نمی کند، و به رهایی خویش از عذاب دوزخ

امیدوارم. و من با وجود ترس از خدا، به بخشش او اعتماد دارم و خدا بزرگوارترین نعمت دهندگان است.

۸۰- قد هدموا ...

- پدر تو را نباشد- بتحقیق خانه ات را ویران کردند، و گمان بردند که تو را برادری نیست.

و من اطراف تو شتابان و خسته راه می روم.

۸۱- ما ینقص ...

۸۲- ذلک خیر ...

۸۳- ۸۴ انا ابن عم ...

۸۵- یخفی التراب ...

۸۶- اذا عصبت ...

۸۷- ۸۸ طوی طیة ...

۸۹- خفاهن ...

۹۰- فَاِنَّ الْمَاءَ (۱) ...

۹۱- آیا مرا می کشد و حال آن که شمشیر (مشرفی (۲)) و پیکانهای تیز نیلگونی همانندم.

۱- - ترجمه اییات فوق (۸۱- ۹۰) در بخش دوم ملحقات حرف (ح) گذشت. - م.

۲- - مشرفی: منسوب به مشرف و آن آبادی است از آبادیهای عرب در اطراف شام و از مشارف الشّام (بلندیهای شام) است.
رک: جامع الشواهد، باب الالف، بعده الیاء. - م.

دندانهای نیش غولان همخواب من است.

۹۲- اقبلت من عند زیاد ...

از نزد زیاد همچون خرد باخته ای آمدم و دو پایم را با نقش خطهایی ناموزون روی زمین می کشم، گویی دو پایم کتابت لام و الف را یاد می دهند.

ترجمه اشعار متن

۱- أمّا العدوّ ... ص ۴۶ اما در مورد دشمن پس بدرستی که ما در برابر او نرم نمی شویم مگر اینکه سنگ، زیر دندان جونده نرم شود.

۲- ما اطيّب العيش ... ص ۴۶ چه پاکیزه است زندگی! اگر آدمی سنگی باشد که پیشامدها از آن بگذرد و آسیبی به آن نرسد.

۳- ۴ من مبلغ عمرا ... ص ۴۶ چه کسی به عمرو خبر می رساند که آدمی به صفت سنگ آفریده نشده است در حالی که در برابر پیشامدهای روزگار چیزی جز سنگ باقی نمی ماند.

۵- حتی کانی ... ص ۴۷ ... تا این که گویی من برای پیشامدها همچون سنگ آتش افروزی هستم که هر روز با سنگ صاف مسجد خیف (المشرق (۱)) بر آن کوبیده می شود.

۶- ۷ معاویّ اننا ... ص ۴۷ ای معاویه بدرستی که ما انسانیم پس مدارا کن که ما کوهها و آهن نیستیم.م.

۱- ابو عبیده (المشقر) ضبط کرده و آن بازاری است در الطائف. رک: الجمان، پاورقی، ص ۴۷-م.

سرزمین ما را خوردید (غصب کردید) و آن را اشغال کردید پس آیا (از میان غصب کنندگان) کسی هست که بر جای مانده یا درو شده باشد؟ (بر خاک افتاده باشد) ۸- ۹ یقول بالزرق ... ص ۴۷ همراهانم- هنگامی که با ایشان در سرزمین زرق (۱) و در خانه میّه توقف کردیم و من برای وی درخواست نزول باران می کردم- به من گفتند: (اگر دل تو از صخره بود، تجدید خاطره ها و اندوهها توسط خانه ها آن را می شکافت).

۱۰- ۱۱ فان یمس ... ص ۴۸ اگر پیری و بیماری و شب کوری انیس شب من باشند، پس بتحقیق از من دور بودند و سنگها به دست شخص بی پروایی که عرصه حکم را بر روزگار تنگ کننده است شکافته می شود.

پس از کدامیک از پیشامدهای روزگار بیمناک باشم! ۱۲- و لو ان ما بی ... ص ۴۸ اگر آن حالی که در من است در سنگ ریزه ها می بود، شکافته می شد و اگر در باد می بود، صدای وزشی از آن شنیده نمی شد.

۱۳- یلین من لا ارید ... ص ۴۸ آن که من رقت او را خواستار نیستم، دلش نرم می شود و دل آن که من میل دارم رقت کند، همانند سنگ است.

۱۴- اطرافه تعقد ... ص ۴۹ اندام وی از فرط نرمی گره می خورد و دلش مانند سنگ سخت است.

۱۵- فیالیت شعری ... ص ۴۹ ای کاش می فهمیدم دل تو؛ این دل که نرم نمی شود، از سنگ است؟! ۱۶- کانی انادی ... ص ۴۹ گویی هنگامی که او روی می گرداند تخته سنگی از سنگهای سختی را فرا می خوانم که اگر آهوی سپید دست سرخ مویی بر آن راه رود، می لغزد.

۱۷- و لو ان ما اشکو ... ص ۴۹ م.

اگر آن شکایتی که سوی شما می آورم به نزد کوهی می بردم، هر آینه پراکنده و یا شکافته می شد.

۱۸- ما ان لها لبد (۱) ... ص ۴۹ او را (معشوقه را) جگری نیست که به حال وی (عاشق) رقت کند و باریکی میانش به آن معنی گواهی داد.

۱۹- ۲۰ فلا- تلحیا ... ص ۵۰ پس سرزنش مکنید که اشکی برای فقدان آن جاری گشت که مر او را دریایی از اشک که به پایان رسد، اندک است.

و در شگفت مشوید از این که دلیری بگرید، پس چه بسا از صخره ای بزرگ چشمه ای از آب قطره قطره جاری می شود.

۲۱- ۲۲ یا شبیه البدر ... ص ۵۰ ای که در خوبی و در فاصله داشتنت از دسترسی من، چون ماهی پس بخشش کن که گاهی از صخره، آب زلال می جوشد.

۲۳- کانهم صابت ... ص ۵۲ گویی بر ایشان ابری بارید که سقوط آذرخشهایش همراه با حالت خزیدن است.

۲۴- ۲۵ و لیل بهیم ... ص ۵۴ و چه بسا شب تاریکی که هر زمان که گفتم (تصور کردم) ستاره هایش فرو نشسته آن ستاره ها سر جای خود بازگشتند در حالی که از جای خود تکان نمی خوردند. در آن شب اگر برقی جهیدن گیرد، کاروان آهنگ حرکت می کند و اگر برقی آشکار نشود، گروه کاروانیان مسیر خود را باز نمی شناسند.

۲۶- ۲۸ و سیاره ضلت ... ص ۵۵ چه بسا کاروانی که پس از آن که تاریکی شب از پی آنها در آمده، راه مستقیم را گم کرده اند، پس از فاصله دور مر ایشان را از سوی ما روشنی باده آشکار شد که گویی شعله آتش فروزانم.

۱- - در ترجمه فوق بجای کلمه (لبد) که در متن الجمان، ص ۴۹ ضبط شده؛ کلمه (کبد) که سازگار با سیاق کلام است ترجمه شد. - م.

است، هرگاه آن را جرعه جرعه بنوشم کاروان بر جای خود توقف می کنند و هرگاه ممزوج بگردد، شتران را می رانند و رهسپار می شوند.

۲۹- ۳۰ فعلت فی البیت ... ص ۵۵ هنگامی که (آن باده) ممزوج شد، در خانه همان کاری را کرد که طلوع صبح در تاریکی می کند، پس رونده در تاریکی با نور آن راه یافت چنان که مسافران با علائم راه راهنمایی می شوند.

۳۱- بها جیف ... ص ۵۶ در آنجا مردارهای کشته شدگان قرار دارد، اگر از استخوانهایشان بخواهی، سفید است و اگر از پوستشان بخواهی، همچون صلیب است.

۳۲- فان الذی حانت ... ص ۵۷ همانا کسانی که در فلج (۱) خونشان خشکید. ای ام خالد، ایشان (در حقیقت) همه افراد قومند.

۳۳- ابنى کلب ... ص ۵۷ ای بنی کلب! بدرستی که دو عموی من کسانی اند که شاهان را کشتند و زنجیرها را گسستند.

۳۴- و ما زال ذاک ... ص ۵۹ ... آن عادت پیوسته باقی بود تا این که طایفه هوازن یکدیگر را فرو گذاشتند و طایفه سلیم و عامر از هم پاشیده شدند.

۳۵- ۳۷ و قوفها بها صحبی ... ص ۶۰ ... در حالی که یارانم در آنجا شترانشان را (به خاطر من یا) بالای سر من نگه داشتند و می گفتند: از فرط اندوه هلاک مشو و خود را به بردباری بیارای. و بدرستی که درمانم اشگی ریزان (۲) است و آیا بر خرابه های کهنه جای اتکایی (یا محل گریه و زاری) است؟ م.

۱- - فلج موضعی است میان بصره و ضریه. رک: معجم البلدان، ج ۶، ص ۳۹۲، و منتهی الأرب، حرف (ف). - م.

۲- - ترجمه مطابق نص شعر در شرح المعلقات زوزنی، ص ۳ (عبره مهرافه) آورده شد، در متن الجمان بجای (عبره مهرافه) عبارت (عبره لو سفحتها) نقل شده است. - م.

عادت تو در عشق به این دیار (یا عشق به آن محبوبه (۱)) همانند خوی تو پیش از او در دوستی ام الحویرث و همسایه او ام رباب در (ماسل (۲)) است.

۳۸- و غولا قفره ... ص ۶۵ و آن دو غول بیابان که نر و ماده اند گویی بر آنها تکه هایی از پوشش بجاد (پارچه راهراه) است.

۳۹- الحرب غول ... ص ۶۵ جنگ همچون غول یا چیزی شبیه غول است و به سبب انتقام و خونخواهی، درون پلک چشمی را واژگون می کند که سر مه نشده است.

۴۰- تلاعب مثنی ... ص ۶۵ آن ناقه با افساری حضر موتی (از سرزمین حضر موت) بازی می کند که گویی آن افسار، پیچش مار در میان بیابان در بوته زار خشک است.

۴۱- ۴۲- للجن باللیل ... ص ۶۶ مر جنیان را شباهنگام در اطراف آن بیابان ساز و آوازی همچون همصدایی گیاه عیشوم در روز وزش باد است.

مر آن جنیان را آن جا و این جا و از این جا و از جوانب راست و چپ در آن بیابان پیچ پیچی است.

۴۳- و کم عرست ... ص ۶۶ و چه بسیار آن شتر پس از سیر شبانه در اواخر شب در استراحتگاه فرود آمد، استراحتگاهی که در آن از سخن جنیان، صحبت شب نشینان تحقق یافته بود. (صدای آنها مانند صدای همدمان شب بود) م.

۱- آنچه از برخی از شروح بر می آید ضمیر (قبلها) در کدأبک من ام الحویرث قبلها عائد به محبوبه شاعر غیر از ام الحویرث و ام رباب است (رک: شرح المعلمات زوزنی، ص ۳) ولی چنان که ملاحظه می شود مؤلف الجمان ضمیر قبلها را به دیار راجع می داند. - م.

۲- ماسل به فتح سین نام کوهی است و ماسل به کسره سین نام سرچشمه آبی است و روایت بیت به فتح سین است. شرح المعلمات السبع، همان مرجع، فوق ص ۱۴. - م.

۴۴- ۴۵ فللمه در الغول ... ص ۶۶ وه که چه شگفت است آن غول و چه همراهی است برای کسی که همدم کویر است و وحشت زده و دور از (آبادی و آبادانی)! آن غول صدا را با آوایی پس از آوایی بلند کرد و آتشیایی اطراف من برافروخت که فرو می کشد و شعله ور می گردد.

۴۶- اصابت العام ... ص ۶۷ در آن سال قبیله رعل در میان خانه ها به غول قومشان مبتلا شدند و رنگ غول متشکل از رنگهایی است.

۴۷- فما تدوم ... ص ۶۷ وی به حالتی که دارد دوام نمی یابد (رنگ برنگ می شود) چنان که غول در جامه هایش رنگ برنگ می شود.

۴۸- قوم اذا الشر ... ص ۶۹ گروهی که هرگاه طبیعت شری دو دندان عقلش را بر ایشان آشکار ساخت، دسته دسته و یکی یکی بسویش پرواز می کنند.

۴۹- انس اذا أمنوا ... ص ۷۰ هرگاه در امان باشند آدمیند و هرگاه فریاد رسی کنند چون پریانند مالشان (از بخشش) کاهش یافته است و هرگاه جمع خود را گرد آورند نیرومند چیره اند.

۵۰- غلب تشدر ... ص ۷۰ (آن شتران) گردن ستبرند و در کینه توزیها بیم می دهند، و برایشان است (سایه) پریان (بدی (۱)) در حالی که گامهایشان استوار است.

۵۱- سهکین من ... ص ۷۱ از (سنگینی) زنگار آهن بو گرفته اند و گویی در زیر بار سلاح کامل همچون پریان ساکن در سرزمین بقارند (۲).م.

۱- - بدی نام موضعی است (منتهی الارب).- م.

۲- - بقار موضعی است بسیار جن در ریگ عالج. (منتهی الارب).- م.

۵۲- علیهن فتیان ... ص ۷۱ بر ایشان گمارده شده اند جوانانی همانند جنیان عبقر (۱) که با دستهای خود نیزه های راست را به اهتزاز در می آورند.

۵۳- علیهن فتیان ... ص ۷۱ بر ایشان گمارده شده جوانانی همانند جنیان عبقر؛ جوانانی که سزاوارند که روزی بازگردند تا برتری یابند.

۵۴- حتی کان ریاض ... ص ۷۲ ... تا جایی که گویی بوستانهای آن سرزمین سخت از هنر تزئینی عبقر جامه با شکوه و مزین پوشانیده شده است.

۵۵- کانه‌ها الذهب ... ص ۷۲ گویی آن قصیده زرنابی است که آن را زبان شاعرترین خلق خدا از نظر شیطان شعر، آراسته است.

۵۶- انی و کل شاعر ... ص ۷۲ بدرستی که من و هر شاعری که از جنس بشر است، شیطان او ماده و شیطان من نر است.

۵۷- ۵۸ و لما اتانی ... ص ۷۳ و چون آنچه طایفه محارب می گوید به من رسید، شیطانهای خویش را گسیل داشتم و آن شیاطین دیوانه شدند و برای ایشان از آنچه می گویم قصیده‌هایی بافتم که به آن قصیده، اسبان مهری (منسوب به مهره بن حیدان) سرخ و سفید و اسبان مهری سیاه برتری یافتند.

۵۹- و تغولت ... ص ۷۳ پیروشی، برای این که ما را بترساند، رنگ برنگ شد و مطربان مناظر وحشتناک به تو نشان می دهند.

۶۰- ۶۱ و فی الظعائن ... ص ۷۳ در کجاوه‌ها و هودجها بهترین کسی که در عراق و شام و یمن فرود آمد؛ پیروشی از زنانم.

۱- عبقر سرزمینی است که جن در آن سکونت می‌گزیند و مثلی شده در وصف چیزی که به جن منسوب است. (رک: ص ۷۱، الجمان). - م.

آدمی است که نیکوتر از خورشید روز و ماه تمام شب است اگر پهلوی هم قرار گیرند.

۶۲- جتیه ... ص ۷۴ پیروشی که آشکار شد تا مرا به قتل رساند و تهیگاههایش با مشک اندوده شده بود.

۶۳- فدقت ... ص ۷۴ باریک بود، بزرگ بود و راست اندام و به کمال رسیده بود و اگر انسانی از (فرط تعجب) زیبایی (خود) دیوانه می شد، او دیوانه می شد.

۶۴- ان شرح ... ص ۷۴ همانا عنفوان جوانی و موی سیاه چنانچه مورد مخالفت قرار نگیرد جنون است.

۶۵- قالت ... ص ۷۴ گفت: تو را دیوانه می شناختم، پس به او گفتم: (بدرستی که جوانی جنونی است که بهبود آن پیری است).

۶۶- أجن الصبا ... ص ۷۵ آیا پری عشق رنجورم ساخت یا پرنده جدایی در ذات الصفا، با قارقار کردن و جست و خیز پروازش؟

۶۷- فقلت ... ص ۷۵ پس گفتم: به خدا سوگند که به ما شتران چاقی می بخشی که گویی پری اند.

۶۸- یتبعن ... ص ۷۵ بلند چشمانی را پیروی می کنند که گمان می بری جن زده اند، یا چیزهایی را می بینی که شتران نمی بینند.

۶۹- یرفعن ... ص ۷۵ هنگامی که شب تاریک می شود، گردنهای مار و سرهایی لرزان را بالا می برند، و پس از خستگی، حرکت شتابان و تند خود را اوج می بخشند.

۷۰- ۷۳ و نارقد حضأت ... ص ۷۷ چه بسا آتشی که اندکی پس از نیمه شب برافروختم؛ در خانه ای که نمی خواهم در آن سکونت گزینم مگر به اندازه فرود آوردن بار، و گشودن چشمی که از ترس به خواب رفتنش، با آن گلاویزم، به نزد آتش من آمدند، پس گفتم: (شما که هستید؟) گفتند: (پریانیم) گفتم: (تاریکیتان

خوش باد) و بسوی غذا برخاسته و روان شدم، پس سرپرست ایشان گفت: (ما آدمیان را بر غذایشان رشک می بریم.)

۷۴-۷۵ لو اسندت ... ص ۷۹ اگر او مرده ای را بر سینه اش تکیه دهد، زنده اش می یابد و به گورستان حمل نمی شود؛ تا جایی که مردم از مشاهده آنچه دیدند بگویند: ای شگفتا از مرده ای که زنده شده است.

۷۶-۷۷ هواک ... ص ۷۹ ای بئینه عشق به تو مر دلم را چون کسی است که برپا خاست و مرده ای که مدفون بود زنده ساخت، و او نیازمند به این نبوده و این شیفته اوست و به خودش اختصاص می دهد (۱).

۷۸-۷۹ و خیفاء ... ص ۸۰ و سرزمین رنگارنگ از گیاهی که شیر آرنج خود را در آن افکنده (اقامت گزیده) است، پس هر دامداری را خوشحال و هر بی دامی را افسرده ساخت. روباه در آن می خرامید، و پشت خود را می کشید، گویی شکمش شکم آبستنی است که دو قلو دارد، و دو قلو می زاید.

۸۰-۸۱ رعی ترائک ... ص ۸۰ در فراورده های باران، در اطراف (ذی امر (۲)) گیاهان شکوفه دار را چرانید و جایی که نه هیزم خشکی بود و نه آبی. چون ناچه ای را بر می انگیخت؛ ناچه پهلو گرفته کنار شتران را، گویی آن ناچه نخوابیده بوده است، و بر روی آن (سرزمین ذی امر) در نواحی آن پنبه ها زده می شد.

۸۲- یأتیک ... ص ۸۱ از اهل وی آن که خواهان آتش است؛ که آتشی نگرفته، نزد تو آید.

۸۳- و تضحی ... ص ۸۱ و روز را به چاشت می آورد در حالی که مشک کوبیده شده بر بالای سرش قرار دارد و هنگام چاشت خواب آلود است و جامه نپوشیده و کمر را نبسته است.

۸۴-۸۷ اذا ما ارتدی ... ص ۸۲ م.

۱- چنان که مؤلف در ص ۵۰ یادآور شده بیت فوق معماً گونه است، و مقصود از کسی که مرده را زنده ساخته باران است که گیاه را از دل زمین رویانیده است. - م.

۲- ذی امر: نام محلی است در ناحیه الخیل از محدوده غطفان در نجد، رک: معجم البلدان، ج ۱، ص ۳۳۴- م.

هرگاه ردای برق بر تن می پوشد، پیوسته شب‌نم وی را همراهی می کند تا اینکه بوستانها جامه سبزه بر تن می پوشد، ابری که هرگاه باد صبا، پشت سر آن، دستی بیفکند، دنیا گوید: کشنده خشک سالی آمد، زمینی را ببینی که به سبب فرو افتادن (باران) آن ابر، از روی احساس راحتی، به جنب و جوش می آید؛ چنان که دوشیزه عروسی که به نزد شوهر منتقل می شود، احساس آرامش می کند. هرگاه آثار آن ابر اطرافش پراکنده می شود، شکمهای خاک بسرعت از آن ابر، آبستن می شود.

۸۸- فمّن یلقی ... ص ۸۳ هر کس به خیر (مال) برسد، مردم کارش را می ستایند و هر کس ناامید شود، بر ناامیدیش بی ملامتگر نمی ماند.

۸۹- لمن الدیار ... ص ۸۴ آن خانه هایی که در زمینهای بلند سنگلاخی بر آن وارد شدم از آن کیست؟! همانند نوشته ای بر روی سنگ بجای مانده در مجرای سیل است.

۹۰- ۹۱ لنعم فتی ... ص ۸۴ عیاذ بن عمرو بن حلیس بن جابر بن زید بن منظور بن زید بن وارث چه خوب جوانمرد دشواریها، و محل یافتن بخشش، و پناهگاه گریخته و امید درمانده است.

۹۲- ۹۴ جری علی ... ص ۸۵ بر مردم بی باک است و شیروش است و شجاع است و هر هموردی را غافلگیر می کند و در حمله های میدان رویارویی، دمش را که چون شاخ بز کوهی است بالا می برد.

زبانش تیز است همانند تیزی لبه شمشیری که زیورهایش از آن زدوده شده باشد.

۹۵- ۹۷ و طئنا ریاض ... ص ۸۶ در بوستانهای زعفران گام نهادیم و بازهای شکاری سفید تدروهای سرخ بال را برای ما نگه می دارند و مواضع مخوف اطراف آن، مانع ما از آن بوستانها نشد و همانا غرقگاه آن را با سگان عوعو کننده شکستیم؛ از آن نوع سگهایی که زبانهایی را بیرون می آورند که چون موی صورت حنا بسته پیرمردان کوسه است.

۹۸- لسانه ... ص ۸۶ زبان آن گاو از سمت چپ چاک دهانش برگشته است.

۹۹- أضم ... ص ۸۷ او شنواست و از آنچه بدش می آید ناشناست.

۱۰۰- و کلام ... ص ۸۷ و سخن بدی که گوش من از شنیدن آن کراست در حالی که مرض کری ندارم.

۱۰۱- فانعق ... ص ۸۸ ای جریر گوسفند را بانگ زن که نفس تو در تنهایی گمراهیت بخشیده است.

۱۰۲- فراحت ... ص ۹۰ پس آن خران وحشی حرکت کردند در حالی که شدت تشنگی سخت خود را فرو نشانند و آبی مززه کردند و نه سیراب شدند و نه تشنه ماندند.

۱۰۳- غنیت ... ص ۹۱ وی (آن زن) با بازگشت دادن نامه و محبت ورزی- آن زمان که همسایگان بودند- بر محبت تو اقامت گزید.

۱۰۴- ۱۰۹ اقامت بها ... ص ۹۲ در آن سرزمین اقامت گزید تا آن هنگام که درخت در زمین پژمرده شد و سپیده صبح در جامه سفیدش ستاره ثریا را به پیش راند تا وقتی که گیاه بهمی (۱) را حرکت باد تابستانی عارض شد چنان که اسبان سرخ و سفید، پیشانیهایشان را حرکت دادند و مرغ قطا (سنگخوار) به آبگیری در لوی (۲) که شتران به ته مانده آن وارد شده بودند و رنگش زرد شده بود، وارد شد و چون باران ستاره زبانی گذشت و پیشگامان ستاره جوزاء به دنبال آمد و ستارگان غفر فرو رفت، خارهای بهمی نیش بر فرو رفتگی سم شتران افکند و موقع درو و خشکی شکوفه های سرسبز جویچه های آب بوستانها فرا رسید و شترمرغان جدایی کوچ کردند (۳) و (آن قوم حرکت کردند) و عزیمت به مقصدی بدون قصد، ما را از مقصد می و همسایگانش بازگردانید (منحرف ساخت) ۱۱۰- ۱۱۵ یا صاحبی ... ص ۹۳ م.

۱- بهمی گیاهی است شبیه به نبات جو. (منتهی الارب).- م.

۲- لوی پایان ریک توده و جای باریک و کج شده. (منتهی الارب).- م.

۳- عبارت فوق ترجمه جمله (اجلی نعام البین) است، و آن کنایه از کوچ کردن قوم است. رک: دیوان ذی الزمه، ج ۱، ص ۵۶۶، چاپ دمشق.- م.

ای دو یار من بنگرید که جایگاهی بلند و سایه ای کشیده از باغ بهشت شما را پناه داده است.

آیا می بینید شترانی را که مارپیچهای طولانی شن زار اشیم (۱) در برابر آنها پنهان شده بود؟

شترانی که کورکورانه در شن زار گام می نهند و دنباله آنها را نوید دهنده و نغمه سرای جدایی از قبيله، پیروی می کند.

گیاه شکوفه دار پر پشت که بر زبان جویندگان آب و گیاه پسندیده است، عصای سفر از آن شتران بیفکنند، تا هنگامی که گیاه بهمی را باد شن زار (لبن (۲) از بین برد و چوبهای سرسبز و تر و تازه، سفید (خشک) گردید. (- در آن هنگام) سراسر اندرون و دلم مضطرب گشت، گویی مرا از ترس جدایی، تب گرفته است.

۱۱۶- ۱۲۰ حتی اذا معمعان ... ص ۹۴ تا وقتی که بحبوحه گرمای تابستان برای آن خر وحشی آتشی به بار آورد که به سبب آن آب و گیاه خشک شد و سبزیها را باد تندی خشکانید که آن را باد سوزان یمنی (جنوبی) ناپایدار با خود آورد و آن گرما باقیمانده علف در دل آن خر وحشی را از بین برد.

اطراف آن خر وحشی، خران وحشی ماده خاکی رنگ کشیده قد میان باریک، ایستاده و زیر نظرش داشتند، پس آن خر وحشی نر شتابان حرکت کرد و کمترین دویدنش یورغه رفتن و چارپاشنه رفتن است.

۱۲۱- سقی ... ص ۹۵ ابرهای باران دانه درشت آثار خانه هایی را که شما در آن هستید سیراب کند.

۱۲۲- لا عهد لی ... ص ۹۵ بعد از روزگار آن (حمی (۳) برای من مؤانستی با آنها نبوده است، امید است آن مؤانست دوباره تحقق یابد، خدای سرزمین حمی را از باران سیراب کناد! م.

۱- نام محلی است، و گفته شده: اشیمان دو رشته از شن زار (الدّهناء) است. دیوان ذی الرّمه، ج ۲، پاورقی، ص ۱۳۵۵- م.

۲- نام وادی است در سرزمین یمامه. رک: همان مرجع، پاورقی، ص ۱۳۵۷- م.

۳- (حمی) در اصل وضع لغوی سبزه زار غرق شده است، و محلّهای متعدّدی به این نام معروف است. معجم البلدان، ج ۳،

۱۲۳-۱۲۵ آیاد منتی ... ص ۹۵ ای دو خرابه واقع در سرزمین پست! قطره های گهربار باران، مسیلهای آن بلندبها- جایی که آن سرزمین پست به شما دو خرابه ختم می شود- سیراب کناد! و ای تپه آن دو خانه (یا آن دو سرزمین یا آن دو محله!)، از میان تپه ها، در دوری از ما سلامت باد، و صدای غرش ابرها به تو اختصاص یابد، پس تویی آن که نزدیکی به او، دلم را شفا می بخشد؛ برای این که از دیرباز با وی انس داشته ام، و دوری از آن دلم را شیفته می گرداند.

۱۲۶-۱۲۷ احبّ ... ص ۵۹ محبوبترین سرزمین از سرزمینهای خدا نزد من که دوست دارم ابرهایش ببارد سرزمینی است که میان دره منعج و فلج (۱) قرار دارد، سرزمینهایی که در آن تعویذات (دعاهای چشم زخم) بر من آویخته شد، و نخستین سرزمینی که خاک آن بدنم را لمس کرد.

۱۲۸- الافا سلمی ... ص ۹۶ هان ای سرای میّ با وجود کهنگی سالم بمان، و در شتزارهای فشرده ات قطره های باران پیوسته جاری باد!

۱۲۹- فسقی ... ص ۹۶ پس دیارت را باران بهاری و باران مداوم و آرام جاری بی زیان سیراب کناد! ۱۳۰-۱۳۱ سقی الجیره ... ص ۹۶ همسایگان کوچ کننده در صبح زود را نخستین باران بهاری سیراب کناد!

باران بهاری که بشدت می بارد و فراوان است و سبزی و طراوت آفرین. (- سیراب کند) با ابرهایی که مانند پلکهای چشم من است و با آذرخشی که مانند آتش درونی من است، و با غرشی که مانند شیونهای من و با بارانی که مانند اشکهای من است.

۱۳۲-۱۳۳ رزقت ... ص ۹۷ آن دیار را بارانهای بهاری روزی شود، و باران همراه غرش رعدها؛ باران فراگیر و کامل و باران نرم و ملایم بر آن بارد، پس شاخه های درخت ابهقان (جرجیر دشتی) سربرافزاد، و در دوم.

۱- - فلج دره ای است میان بصره و قرقگاه (ضرّیه). معجم البلدان، ج ۶، ص ۳۹۳ و منعج دره ای است میان چاههای ابو موسی (حضر ابی موسی) و النّیاج. همان مرجع، ج ۸، ص ۱۸۰-م.

طرف دره آهوان و شترمرغان آن، فرزند آورند.

۱۳۴- تردّیت ... ص ۹۷ از جامه های راهراه (یا رنگین) شکوفه، جامه ای بر تنت باد که چون فرشهای نگارین است، و ابرهای غرنده بر تو جاری باد.

۱۳۵- ۱۳۶ یا دار ... ص ۹۷ ای خانه! بر تو بارانهای سبک و ملایم بچرخد، و بوستانت به جنبش در آید، و (از فرط شادابی درختانش) به راست و چپ خم شود، و از خلعتهای باران، پوششی از گیاه انبوه فرا پوشیده شوی؛ گیاه انبوهی که حیوانات وحشی آن را ترک می کنند، در حالی که صفت شیر یافته اند (قوّت گرفته اند).

۱۳۷- کساک ... ص ۹۸ تو را هاله ای از شکوفه ها به رنگ زرد باز، و سرخ شفاف و سفید درخشان فرا پوشاند.

۱۳۸- ۱۳۹ و البسه ... ص ۹۸ ... رویدنیهای پر پشت زمین، آن سرزمین (یا ایشان) را زیورها و پیچکها و جامه یمنی بهار فرا پوشاناد و منزلگاه ایشان بلکه مقصدشان را سر پستانهای پرباران ابر، سیراب کناد! ۱۴۰- ۱۴۱ سقی الغیث ... ص ۹۸ باران پر خیر و برکت، اطراف آن قرقگاه را- از منزلگاهی که از کرانه های صاف و مسطح تا آن توده ریک کج و معوج امتداد دارد- سیراب کناد. و پیوسته بر آن سرزمین، بوستان تازه رسیده با شکوفه سرخ همچون خون بسته برقرار باد.

۱۴۲- من کل زاهره ... ص ۹۹ (آن شکوفه) از هر درخت شکوفه داری است که با قطره های باران (لابلای شاخ و برگ آن) می جنبید، پس گویی آن قطره ها (اشک) چشم دوستداری است که بر آن درختان سرازیر می شود.

۱۴۳- ۱۴۴ لا یحرم ... ص ۹۹ خدای آثار رو بزوال آن خانه ها را از بارانی محروم نگرداند که آن آثار را به شکوفه های سبز

بابونه و حنوه (۱) و نرگس می آراید، و آن شکوفه های شاداب هرگاه دم بر آورد، نزدیک است در آن سرزمین مرده، مرده ها را زنده گرداند.

۱۴۵-۱۴۶ فما روضه ... ص ۹۹ پس هیچ بوستانی از بوستانهای قطا که گویی چراغها همچون گیاه نیلوفر آن است، و نه هیچ ابر بارنده که بارانش باریده، بهتر از اوست.

۱۴۷-۱۴۹ ما روضه ... ص ۱۰۰ هیچ بوستانی از بوستانهای سرسبز و پوشیده از گیاه سرزمینهای پست جلگه که باران پرپشت دانه درشت بر آن باریده و شکوفه تابنده آن با خورشید می خندد و با گیاه فرا پوشاننده تقویت گردیده و فرا پوشیده شده است (- چنان بوستانی) روزی از روزگار بویش خوشتر از او نیست و هنگام نزدیک شدن عصرگاهان (رخسارش) زیباتر از او نیست.

۱۵۰- کانهها ... ص ۱۰۰ گویی وی بوستانی غرق در شکوفه است که بوی خوش و تماشاگه زیبایی را با خود دارد.

۱۵۱- غیداء ... ص ۱۰۰ او خرامان قامتی است که باران بار دوم زیبایی چهره اش را فرا گرفت و با دو دست خویش آن چهره را به شکل بوستانی انبوه در آورد.

۱۵۲- جدیده ... ص ۱۰۰ پیراهن جوانیش نو است و گویی وی همچون نی گیاه بردی (۲) است که جنگلهای آن بالایش برده است.

۱۵۳- تکادیدی ... ص ۱۰۱ گویی دستم هنگامی که وی را لمس می کند شبنم آلود می شود و در شانه هایش برگ سبز می روید.

۱۵۴- وقد ملئت ... ص ۱۰۱ وی از آب جوانی سیراب شده گویی شاخه ای از گل شاداب سبز است.م.

۱- - حنوه: گیاهی است خوشبو که در سرزمین نرم روید، و آذریون دشتی و ریحان. (منتهی الارب).- م.

۲- - بردی نباتی است که در آب روید و در مصر از آن کاغذ سازند. (منتهی الارب).- م.

- ۱۵۵- احب اللواتی ... ص ۱۰۱ آنهایی را دوست دارم که خلقتشان از برگ ایام نوجوانی است و از همسرانشان تنفر دارند.
- ۱۵۶- فلا یبعد الله ... ص ۱۰۱ پس خدای روزگار جوانی را دور نگرداند که روزگار جوانی همچون بوستانهای انبوه است.
- ۱۵۷- ۱۶۰ سقیا ... ص ۱۰۲ سیراب باد آن روزگاری که گذشت و گویی چهره هایش همچون گلستانها بود روزهایی که عشق ما را همراه خود می برد و ما را حدقه های خمار می کشید سیاهی (موی) خود را فدا ساخت و سفیدی در دو گونه ات پدید آمد پس هرگاه به لذتی اندر شوم گونه ام مرا از آن مانع می شود.
- ۱۶۱- عریت ... ص ۱۰۲ از جوانی برهنه شدم در حالی که تر و تازه بودم چنان که شاخه از برگ برهنه می شود.
- ۱۶۲- ۱۶۴ و ما البغی ... ص ۱۰۲ و ستم نمی رود مگر بر اهل ستم و مردم (شبیبه به چیزی) جز این درخت نیستند.
- شاخه را روزگاری؛ در بحبوحه جوانی می بینی که به جنبش می آید و دارای شادابیها و سرسبزیهاست، سپس درهم پیچیده می شود و رنگش زرد می گردد و خرد می شود.
- ۱۶۵- ۱۶۶ اصبحت ... ص ۱۰۳ گلستان جوانی صبحگاهان خشکیده شد و باد باران زای آن نازا شد و شعله ای (سپیدی) در تارک سر، در اعماق دلم داغی حقیقی به ودیعت نهاد.
- ۱۶۷- ۱۶۸ کانت قناتی ... ص ۱۰۳ نیزه من برای هیچ نیزه زنده ای خم نمی شد اما گذشت صبح و عصر آن را خم ساخت و خدای خویش را مجدّانه برای تندرستی خواندم تا مرا تندرستی بخشد اما بناگاه تندرستی را درد یافتم.
- ۱۶۹- اری بصری ... ص ۱۰۳ می بینم که چشم مرا پس از تندرستی به شک انداخت و این درد تو را بس است که صحیح

و سالم باشی.

۱۷۰- یوَد الفتی ... ص ۱۰۴ شخص جوان دوام سلامتی را با جدّ و کوشش دوست دارد و فکر می کند دوام سلامت چه کاری را انجام می دهد!؟

۱۷۱- ۱۷۲ تصرفت ... ص ۱۰۴ هنگام پیش آمد هر امر عبرت انگیزی دگر گونیها یافتم، و عهد نوجوانی من تازه بود و کهنه گردید و هیچ چیز افزایش نیافت مگر برای این که کاهش یابد و دو انیس گرد هم فراهم نیامدند جز برای این که از یکدیگر جدا گردند.

۱۷۳- یسرّ ... ص ۱۰۴ هر گاه جوانمرد بشناسد آن دردی، که کشنده است، آنچه از (موجبات) پرهیز گاری پیش می فرستد وی را خوشحال می گرداند.

۱۷۴- کلّنا ... ص ۱۰۵ همه ماها آرزوی درازی مدت عمر را داریم و مرگها آفتهای آرزوست.

۱۷۵- ان الفتی ... ص ۱۰۵ بدرستی که شخص جوان برای دردها، همانند هدفی است که برای تیرها نصب شده است؛ چه تیراندازی تیرش خطا رود یا به هدف رسد.

۱۷۶- ۱۷۷ حنتنی ... ص ۱۰۶ عوامل خم کننده روزگار مرا خمیده کرد تا آن جا که گویی شکارچی هستم که به شکار نزدیک می شوم و گامهایی کوتاه بر می دارم و هر که مرا می بیند در حالی که پابندی ندارم، می انگارد که در بندم.

۱۷۸- ۱۷۹ ألیس ... ص ۱۰۶ آیا اگر مرگم به تاخیر افتد، ملازمت عصایی که انگشتانم بر آن خم شود، در پشت سر ندارم؛ در حالی که اخبار نسلهای گذشته را بیان دارم و در روی زمین بخزم و گویی هر زمان که بر پا خیزم، در حالت رکوع هستم.

۱۸۰- اری مرّ ... ص ۱۰۶ می بینم گذشت سالها مرا گرفته اند چنان که شب آخر ماه، ماه را می گیرد.

۱۸۱-۱۸۵ قصر الحوادث ... ص ۱۰۷ پیش آمدهای روزگار گامش را کوتاه کرده پس گامش نزدیک شده است و ناله سینه نیزه اش (قامتش) را بریده پس سینه اش خمیده شده است.

روزگار را با تنوع حالاتش همراهی نموده و به او سختی و نرمیش را نشان داده است.

چه رسیده است شیخی را که گوشتش فرو ریخته و رنگهای سه عمامه را کهنه کرده است؛ عمامه سیاه تیره، و سیاه و سپید کهنه، و پس از آن عمامه ای نو (موی سپید) مجانی بر سر نهاد، سپس بعد از همه آن احوال مرگ است و گویا افراد دیگری غیر ما هدف مرگند.

۱۸۶-۱۸۷ ذهب ... ص ۱۰۷ جوانی و رونقی که همراه داشت برفت، و از آن چیزی جز باقیمانده های پوششش شخص آراسته باقی نماند و من باقی ماندم و در انتظار مرگم؛ همانند سواره ای که منزلگاه را شناخت و شب را نزدیک آن به سر برد.

۱۸۸-۱۹۱ سرینا ... ص ۱۰۷ شبانه براه افتادیم و در اول شب به حرکت خود ادامه دادیم، پس شتران سواری ما را جز در صحرا و دریا حرکت می دادند، و آن جز شبی سپس روز آن شب و سالی تا سال دیگر و ماهی تا ماه دیگر نبود.

شتران راهواری که دور را هر چند دور است، نزدیک می گردانند، و اندامهای شخص بزرگوار را به قبر جابجا می کنند و همسران شخص غیرتمند را به همسری دشمنش در می آورند و مال فراوانی که بخیل دارد تقسیم می کنند.

۱۹۲-۱۹۳ نسیر الی الاجال ... ص ۱۰۸ در هر ساعتی بسوی سر رسیدههای عمر حرکت می کنیم و روزگاران ما در هم پیچیده می شود، در حالی که آن روزگاران در حرکتند، و هیچ امر حقی را مانند مرگ ندیدم که گویی وقتی آرزوها از آن می گذرد امری باطل است.

۱۹۴-۱۹۵ سکتک ... ص ۱۰۸ ای دنیا من اجبارا در تو سکونت گزیدم، و مرا در آن کار نه دخالتی و نه تاثیری بود. پس اگر روزی کوچ کنم، تو را نکوهیده و می گذارم و در (زمین) تو (ای دنیا) از بازگشتم نه نهالی

وجود دارد و نه تخمی.

۱۹۶-۱۹۸ اذا ابقیت ... ص ۱۰۸ اگر دنیا دین آدمی را برایش باقی گذارد، پس آنچه از دستش برود وی را زیان نرساند، و همانا مردی که با تجارتی به سرای دیگرش کوچ نکرده است، آن مرد تاجر نیست.

اگر به دنیا حریصی، توشه ات از دنیا همانند توشه مسافر است.

۱۹۹-۲۰۱ هل للفتی ... ص ۱۰۹ آیا جوانمرد را از دختران روزگار (حوادث روزگار) نگهدارنده ای است و آیا کسی او را از چنگال مرگ با دغا و تعویذات، رهاننده است؟

آنها مرا راست و درست کردند، من هیچ پراکندگی را روبراه نکردم و مرا داخل (در قبر) ساخته گویی همانند دستمال پیچیده شده ای هستم.

کارها را بر خود آسان گیر و حریص و نگران مباش؛ که آنچه ما را باشد، برای وارث زنده است.

۲۰۲-۲۰۳ تسر بما یبلی ... ص ۱۰۹ با آنچه کهنه می شود شاد می گردی، و با آرزوها خوشحال می شوی؛ چنان که بیننده رویا در عالم خواب با خوشیهای رویا فریفته می شود. روز تو، ای شخص فریفته شده اشتباه و فراموشی است و چارپایان در دنیا چنان زندگی می کنند.

۲۰۴- اسیتی بنا ... ص ۱۱۰ در حق ما بدی کن یا نیکی، اگر دنیا از ما روی گرداند نزد ما نه مورد سرزنش است، و نه مورد کینه توزی.

۲۰۵- و ذموا ... ص ۱۱۰ و دنیا را برای ما نکوهش نمودند و حال آن که خود از آن در نوبتهای متوالی شیر می نوشند تا جایی که از سر پستان کور نیز شیر جاری می شود.

۲۰۶- احلام نوم ... ص ۱۱۱ (دنیا) رؤیاهای شخص خواب یا مانند سایه نیست شونده است بدرستی که خردمند به چیزی همانند دنیا فریب نمی خورد.

۲۰۷-۲۱۲ با توا ... ص ۱۱۱

بر قله های کوه شب را به سر بردند در حالی که مردان شجاع پاسداریشان می کردند اما آن قله ها سودشان نبخشید.

از پناهگاههایشان پس از قدرت و چیرگی به زیر کشیده شدند و در گودالهایی سکونت داده شدند که چه بدجایی است که فرود آمدند.

فریاد برآورنده ای پس از آن که مدفون شدند بانگشان زد که تختها و تاجها و جامه ها کجاست.

کجایند چهره هایی که در پرده بود و در برابر آن پرده ها و توریها زده می شد؟! پس هنگامی که ایشان را بد آمد که کرمها بر سر آن چهره ها به ستیز پردازند، گور پرده از راز ایشان برداشت.

که بتحقیق خورد و خوراک و خوشگذرانیشان در طی روزگاری به طول انجامید و آنگاه پس از زمان طولانی اشتغال به خورد و خوراک (خوشگذرانی)، خورده شدند.

۲۱۳-۲۱۶ ائلهو ... ص ۱۱۴ آیا به بازیگری مشغولیم و حال آنکه روزگار ما می گذرد و به بازی سرگرمیم و روزگار بازی نمی کند.

آیا کسی که جانش می میرد و خانه اش خراب می شود، بیهوده در آبی و بازی می کند؟! صورتهای بازی را به سم آغشته می یابی، و لیکن ظاهری زراندود دارد.

بزودی راستگویی آن که در هجران بیهوده در آبی مرد، آشکار می شود در حالی که در اشتغال به آن دروغ می گفته است.

۲۱۷-۲۲۰ انما الدنیا ... ص ۱۱۴ همانا دنیا کالای نابود شونده است، در گرفتن آن میانه رو باش و آن را بگیر و رها کن.

شگفت است از روزگار که چه بسیار امتهایی را به هلاکت رسانیده و خود جوان است.

ای برادر مرده ای که تشییعش کرده ای و بر او خاک ریخته ای و بازگشته ای! کاش می دانستم چه توشه ای برای روز قیامت بر گرفته ای.

۲۲۱-۲۲۲ نفی عنک ... ص ۱۱۵ پیری سایه جوانی را از تو دور ساخت و سختیها تو را با نام دیگری فرا خواند.

پس برای منادی مرگ آماده باش که هر آنچه آمدنی باشد، آمدنش نزدیک است.

۲۲۳-۲۲۴ هی المنایا ... ص ۱۱۵

آن مرگه‌است - که هر چند در بیهوده در آیی به صبحگاهان داخل شوی - اطراف تو در گردشند و چه گردشی! شتاب مکن؛ مهلت بده، که دنیا دست بدست می‌گردد، و از قومی به قوم دیگر منتقل می‌شود.

۲۲۵-۲۲۶ ما زخرف ... ص ۱۱۶ زیور دنیا و زینت اهل آن سراسر جز فریب و کالای پست نیست و چه بسیار اقوامی که راه مرگ پیمودند و ما نیز همانند اقوامی که سپری شدند، سپری می‌شویم.

۲۲۷- و جاءت ... ص ۱۱۷ بنو ذهل آمدند و گویی چهره هایشان وقتی پرده از آن بر می‌دارند، سایه‌های سنگهای درشت (کوهها) ست.

۲۲۸- و انتم صغار ... ص ۱۱۷ و شما کوچک سر و لاغر گردن هستید و گویی چهره هایتان با مدّ سیاه قلم اندوده شده است.

۲۲۹- ۲۳۰ وجهک ... ص ۱۱۷ ای جعفر چهره ات به سبب زشتی، به پوشانیدن آن سزاوارتر از عورت است و گویی تاریکی هرگاه از سپیده صبح جدا می‌شود به آن چهره پناه می‌برد.

۲۳۱- تقنعت ... ص ۱۱۸ از تاریکی شب مقنعه بر سر کشید، و از ماسه جامه بر تن کرد و نقاب خورشید و ماه بر چهره زد.

۲۳۲- ظللنا ... ص ۱۱۸ در نزد وی (گویی) هنگام ظهر، در تاریکی کورکورانه راه می‌رفتیم، و به شتر راهوار تشنگی دست داده بود.

۲۳۳- عادت ... ص ۱۱۸ روزگاری تیره شد تا جایی که پنداری شبهاست.

۲۳۴- ما ان تری ... ص ۱۱۹ تو آن نسبه‌ها را درخشنده و نورانی نمی‌بینی، مگر جایی که مرگها را سیاه می‌بینی.

۲۳۵-۲۳۶ عذیری ... ص ۱۱۹ چه کسی مرا درباره روزگار معذور می دارد؛ روزگاری که آبشخوار مرا مکدر ساخت و به من نحوستی نشان داد که از فال بد به پرنده زدن منحوستر بود، و خشم مردی را برایم به بار آورد که شب را به نیمه رساندم در حالی که خشم وی را همراه با شب، شبی تاریک می بینم.

۲۳۷-فانک ... ص ۱۱۹ پس بدرستی که تو همانند شبی هستی که مرا فرا می گیرد، هر چند گمان بردم که مجال دوری از تو وسیع است.

۲۳۸-طال ... ص ۱۲۰ به یاد او شبم در جرجان به طول انجامید، و روزم بر من همچون شب، تاریک است.

۲۳۹-۲۴۰ اتری النجم ... ص ۱۲۰ آیا ستاره را در کرانه سرگردان می بینی، یا شب دامنش را بر روزم آویخته است، یا چنان که وصل او برایم تبدیل به هجران شده، روزم به سبب دوری از او به شب تبدیل شده است.

۲۴۱-۲۴۳ و ما مجاور ... ص ۱۲۱ (و آب فرات) همجوار آبادی هیت (۱) هنگامی که موجش بالا می گیرد و طغیان می کند و موج آن به کشتی می خورد و بادبانهای کشتی را می کوبد، و هنگامی که طوفان آن متلاطم می گردد؛ هنگامی که آب آن بالا- می آید و موج خیز می شود، و نزدیک است تپه های جرفین (۲) رافرا گیرد، و باد بر آن می وزد و در نتیجه موجهای بلندش امتداد می یابد و اطراف آن را به سبب شدت موج توفنده اش همانند کاریزها می بینی (- آن شط فرات مجاور هیت در آن حالات فیضان و جوشش) هیچگاه بخشنده تر از وی (هوذه) نیست ... م.

۱- هیت: آبادی است بر ساحل فرات دارای نخلستانها و نعمت بسیار. رک: معجم البلدان، ج ۸، ص ۴۸۷- م.

۲- جرفین: جرف: محلی است در سه میلی مدینه بسوی شام، و نیز محلی است در سرزمین حیره و جایی است نزدیک مکه. رک: همان مرجع، ج ۳، ص ۹۸. و شاید جرفین مثنای آن از باب شمول و عموم باشد. - م.

- ۲۴۴- الست ... ص ۱۲۲ آیا مدّ امواج فرات را نمی بینی که گویی کوههای (شروری) است که شناکنان به دریا آمده است.
- ۲۴۵- کائنا ... ص ۱۲۲ گویی، در حالی که قله های کج و معوج (شتران) ما را حمل می کنند؛ در آن هنگام که سراب بیابانها متموج می گردد (- گویی ما در آن هنگام) همانند موج شط فراتیم.
- ۲۴۶- تطیل ... ص ۱۲۲ در آن بیابان شتران، همچون تپه های سیاه، گویی کشتیهای بلندی هستند که قیر آن با چوب درخت ساج آمیخته است (۱).
- ۲۴۷- بأینق ... ص ۱۲۳ با ناقه هایی که مانند تیرهای ساخته شده از درخت نبع است و شکمهایشان لاغر شده و همانند کشتیهای بزرگند.
- ۲۴۸- کان دفيه ... ص ۱۲۳ گویی دو پهلوی وی، هنگامی که در حرکتش خود را به زحمت می افکند دو موجی است که دستخوش باد جنوب شده است.
- ۲۴۹- یما شیهنّ ... ص ۱۲۳ دریای سبزی که امواجی بلند و سیه چرده همچون سایبانها دارد، و کنارهای آن تکه های خمهای بزرگ است (- آن دریا) اسبها را همراهی می کند (و یا بر آنها پیشی می جوید).
- ۲۵۰- وداع ... ص ۱۲۴ ... و چه بسا فراخواننده ای که فرا خواند و گفت: (ای آن که دعوت به بخشش را اجابت می کنی) و لیکن پاسخ دهنده ای ندای او را پاسخ نداد.
- ۲۵۱- و انی و ایاکم ... ص ۱۲۵.

۱- - در متن بیت فوق (غصّ بالسّاج قیرها) قلبی روی داده و اصل عبارت مذکور باید چنین باشد: (غصّ ساجها بالقیر) (چوب آن به قیر آغشته شده است). - م.

بدرستی که من و شما و اشتیاق به سوی شما، چون گیرنده آبی است که سرانگشتانش آن آب را نگه نمی دارد.

۲۵۲- و اصیحت ... ص ۱۲۵ و من به سبب آنچه میان من و او رفت، بجز یاد او چون گیرنده آب در کف دست، گردیدم.

۲۵۳- و من یصحب ... ص ۱۲۵ و (داستان) آن که دنیا را همراهی کند همانند گیرنده آبی است که شکافهای انگشتان آب را از کفش بریاید.

۲۵۴- ۲۵۵ انی و ایاک ... ص ۱۲۵ بدرستی که من نسبت به تو همانند تشنه ای است که آبشخواری دید، و در برابر آن پرتگاهی که از پرت شدن در آن می ترسد؛ با دو چشم خویش آبی دید که دسترسی به آن سخت است و راه بازگشتی بسوی آن در اختیار ندارد.

۲۵۶- ۲۵۷ و انی علی ... ص ۱۲۶ و بدرستی که من نسبت به جدایی از خانه ات چون آنم که آبشخواری سرشار بیند و نوشنده آن نباشد. آبی را دید حفاظت شده و گلستانی که چاشتگاهش خنک و سرسبز و زیباست.

۲۵۸- ۲۵۹ لکل اخی ... ص ۱۲۸ هر صاحب مدح را پاداشی است که آن را آماده می سازد و مدح (باهلی) را پاداشی نیست.

ابن سلم را ستودم و ستودن انگیزه (پاداش) است اما آن ستایش چون سنگی بود که بر آن خاک باشد (و باران آن را بزداید).

۲۶۰- و لست ... ص ۱۲۸ و من نه پوسته ابری بی باران و سردم و نه سنگ صاف و بی غبار و بدور از خیر.

۲۶۱- لما رأتی ... ص ۱۲۸ چون دید آب و تابم کهنه شده و سنگهای صاف و سخت پیشانیم صاف و براق است (موهایش ریخته است) ...

۲۶۲- أم ابان ... ص ۱۲۹

ای ام ابان دیروز کلمه ای کوچک و گیرنده گفتمی همانند درخت بان (۱) در میان گیاه شبهان (۲).

۲۶۳- من الواردات ... ص ۱۲۹ از آن درختانی که در بیابان به آب رسنده است و با دمهایش (ریشه هایش) آب می جوید پیش از آن که حلقومها آب بجوید.

۲۶۴- ۲۶۵ تری الباسقات ... ص ۱۳۰ (نخلهای) سربرافراشته و بلند قامت را از میان درختان نخل می بینی که گویی شتران سواری است که بر آنها قبه ها زده شده است و شتران سواری که شیر می دهند آن هنگام که امیدی به شیر دادن شتران باردار نیست و مشکهای شیرشان (پستانهایشان) از شیر خالی شده است.

۲۶۶- ۲۶۷ تخرمها ... ص ۱۳۱ جود و بخشش، آن نخلها را از بین برد که هر روزی، سواری همدمی را از آنها جدا می سازد گویا شاخه های آنها در هر وزش باد دوشیزگانی اند که برخی پیشانی برخی دیگر را می گیرند.

۲۶۸- و نخیل ... ص ۱۳۱ و چه بسا درختان نخل پر پستی که بر روی بلندیهاست و شکوفه هایی همانند کف دستان آشکار می سازد.

۲۶۹- نمت ... ص ۱۳۱ همانند غلاف شمشیرها گسترش یافت و پیش از زمان گسترش یافتن خوشه و انداختن پوسته، گردنهایش را از زیر پوست آشکار ساخت.

۲۷۰- ۲۷۱ جاءت ... ص ۱۳۲ به دست آن درختکار ماهر کشت آن نخلها با فواصل بیست ذرع کامل انجام گرفته است، پس برای آن نخلها پس از آن که گردافشان گردافشانش نمود، شلواری را می بینی که بر شلواری در پیچیده می شود.

۲۷۲- ۲۷۴ کانه فی ناضر ... ص ۱۳۲ گویی آن بار (خرما) در میان شاخه های سرسبز، زمردی است که بر تاجها ظاهر شده.

۱- بان درختی است که از تخم آن روغن خوشبوی بر آید. (منتهی الارب). - م.

۲- شبهان نباتی است خوشبوی خاردار که شکوفه ای لطیف و سرخ رنگ دارد. (همان مرجع). - م.

است، تا آن هنگامی که دو ماه بگذرد و خوشه های آویخته شده را در رنگهای گوناگون همانند تاجها بر سر مطربان خواهی دید.

۲۷۵-۲۸۲ اعددت ... ص ۱۳۲ برای همسایه و خواستاران جود و بخشش، نخلهای میوه رسیده (روازقی (۱)) را در خشکسالی آماده ساختم، پرندگان در میان آن نخلها با زبانهای گوناگون نغمه سرایند، و در سخنانشان دروغگو و راستگویند، و دارای گردن بندهای جواهر نشانند، و در میان آن نخلها همراه با هلله ها، مستانه بال و پر می گشایند و جابجا می شوند؛ در میان کبوترانی که آویخته شده اند، و دندانهای خندان از جنس کافور را آشکار ساخته اند، تا آنگاه که به میعاد باز گردند، و از گوهر سنگین شوند و تاج طلای آبدار بر سر نهند، و آنگاه به ظرفهایی تبدیل شوند، و عسل سفید در بر گیرند، و با طلای ناب از کلاهک جدا شوند.

۲۸۳-۲۸۴ و تمر ... ص ۱۳۴ چه بسا خرمایی آوردند همانند طفلان زنگی که بر سر آنها با کره، عمامه نهاده اند پس پیوسته دندانهای نیش، شکمهایشان را می درید چنان که شیران شکارهایشان را با چنگالها دریدند.

۲۸۵- و له طعمان ... ص ۱۳۴ او را دو مزه است: مزه عسل و حنظل، و همه آن دو مزه را چشیده اند.

۲۸۶- و ضرب ... ص ۱۳۵ (و سفارش می کنم شما بنی اسد را) به زدن جمجمه ها، زدن پی در پی و سخت همانند حنظل بیابان رامه که دانه اش چیده می شود (یا حنظل بیابان رامه دانه حنظل می چیند).

۲۸۷-۲۸۸ و کائن ... ص ۱۳۵ چه بسا بیابانی که ناقه من به قصد تو پشت سر نهاد، و حوضهای آب گندیده ای که در آبشخوارهای آن، کرمها لاغر بودند و گویی پوسته های ساقط شده دانه حنظل خردم.

۱- - روازق: در لغت به معنای سگهای درنده است، و آنچه به نظر می رسد مفرد این لفظ باشد (رازقی است که به معنای نوعی از انگور طائف است (لسان العرب، حرف القاف، فصل الرءاء) و ظاهرا در این جا نام نوعی خرماست. - م.

شده می باشند.

۲۸۹-۲۹۱ و فاشیه و چه بسا درخت پهن شده بر روی زمین که دخترانش (میوه هایش) را برهنه می یابی و نه زره ها بر آنها پوشانیده می شود و نه مقنعه هایی، و هرگاه شتران سواری آن را ببینند از آن نمی چشند، هر چند میوه های سرشاخه های آنها نرم و تازه است و رشته های آن محکم تاییده شده و پشتهای آن صاف و هموار است و شیرهای خاکهای مرطوب سیرابش کرده و مدور شده است.

۲۹۲-۲۹۳ کیف السلو ... ص ۱۳۸ چگونه است تسلی آن که اعضایش جدا جداست، جسمی در توس و دلی در نجف دارد، پیوسته در اطراف آن به برقی نظر می افکنم، که چون چشم برهم زدن است، نهان می شود و به سرعت می گذرد.

۲۹۴- یسب ... ص ۱۳۸ سرعت حرکتش در آسمان بر نگاه من پیشی می گیرد و (نگریستم به او) همانند این است که ستاره فرو افتاده را نگریستم.

۲۹۵- و عینان ... ص ۱۳۸ دو چشمی که خدای گفت: وجود یابید پس وجود یافتند، آن دو چشم با خردها آن کند که باده.

۲۹۶-۲۹۷ لا تضرعن ... ص ۱۳۹ از روی چشم داشت در برابر مخلوقی زاری مکن که آن به دین تو آسیب رساننده است و از خدای از آنچه در گنجینه هایش است روزی بخواه که آن روزی تو میان کاف (کن) و نون (یکون) است.

۲۹۸-۳۰۱ و ان الجدیدین ... ص ۱۴۰ بدرستی که شب و روزی که با پیشامدهایی که بسویم شتابنده است، فنایم را در بر دارد (- آن شب و روز) مرا از پیش؛ آن هنگامی که نورسیده بودم، بر پا داشته، و از آن پس با من به کشتی گرفتن پرداخت چه کشتی گرفتی، همانند زن ماهر و هم بی تجربه ای که رشته های طناب را پس از آن که محکم تاییده، باز تایید. و اگر خبرها را جويا باشی به تو راست می گویند، و شنیدن تو را از

آنچه نمی بینی کفایت می کند.

۳۰۲- و اسمر ... ص ۱۴۰ و چه بسا گندم گون نیزه ای خطّی (منسوب به خطّ، موضعی در یمامه) که گویی ته آن هسته خرماي خشک است و یک ذراع برده ذراع فزونی یافته است.

۳۰۳- ۳۰۶ اخاف ... ص ۱۴۲ اگر خدای نبخشایدم، در آن سوی قبر از چیزی می ترسم که از قبر شعله ورتو و تنگتر است، آن هنگام که در روز قیامت کشاننده ای سرسخت (از پیش) و راننده ای (از پشت سر) فرزدق را براند.

(به خدای سوگند) بتحقیق آن که از فرزندان آدم زنجیر در گردن و کور چشم، بسوی آتش رهسپار گردید، نومید شد، هرگاه در آن آتش آب داغ بنوشند آنها را می بینی که از شدت گرمای آب داغ ذوب شده و پاره پاره می گردند.

۳۰۷- ۳۰۸ و لقد وردت ... ص ۱۴۴ و بتحقیق بر آبی وارد شدم که بر بالای گرداب آن چیزی همانند فریقه ای (۱) بود که برای مریض پالوده شده است، از آن آب تشنه کام بیرون آمدم و آن را رها ساختم، در حالی که جلبک آن حرکت می کرد و گویی دست نخورده بود.

۳۰۹- ۳۱۰ و ماء کلون ... ص ۱۴۴ و چه بسا آبی که رنگش همانند رنگ مواد شست و شو، تیره رنگ بود پس برخی گندیده و رنگ برگشته، و برخی در زمین فرو رفته (- چه بسا چنان آبی) که به آن وارد شدم در حالی که دنباله های ستارگان گویی قندیلهایی بود که چراغها در آن می درخشید.

۳۱۱- و ماء صری ... ص ۱۴۵ و چه بسا آب رنگ برگشته را کد بی خط و موجی که گویی از فرط گندیدگی همانند ادرار شتران آبستن مبتلا به درد زایمان بود.

۳۱۲- و قلب ... ص ۱۴۵ م.

۱- - فریقه: بر وزن سفینه نوعی از طعام زجه (زائو) که از دانه شنبلیله یا خرما یا دیگر دانه ها پزند. (منتهی الارب). - م.

و چه بسا چاه گندیده آبی که گویی پرهای پرندگان (۱) در اطرافش همانند تیرهایی به زمین خورده است.

۳۱۳- و اصف ... ص ۱۴۵ و چه بسا آب زردرنگی مانند حنا که گرد آب آن رویه گرفته است و هرگاه پیشگامان جست و جوی آب برای قوم، آن را بچشند از دهان بیرونش می افکنند.

۳۱۴-۳۱۵ و کائن ... ص ۱۴۵ و چه بسا بیابانی و جامه به تن پیچیده خفته در آن بیابان را که ناقه ام پشت سر نهاد، و چه بسا از (آب تیره ای (۲)) گذشت که جلبک یکساله بر روی آن نشسته بود، و هرگاه آب آور قوم آن را می چشد از دهان بیرون می افکند.

۳۱۶-۳۱۷ و ماء کلون ... ص ۱۴۶ و چه بسا آبی همانند رنگ زهدان که گرد آب آن، سابقه آشنایی با حاضر شونده ای جز کبوتران خاکستری ندارد، آبی رنگ بر گشته و راکد و گندیده که آدمی صورت خویش از دیدن آن درهم می کشد هر چند شخص تشنه در ماه تموز آن را بچشد.

۳۱۸-۳۱۹ و لما امتینا ... ص ۱۴۶ و چون با شتران، سخت و هموار آن زمین را طی کردیم تا این که خورشید را پشت سر پرده نمان ساختیم. پس آن سرزمین با قطعه ای از دل ناب خود به استقبال ما آمد. پس اطراف آن چرخیدیم؛ و یک عده، (آب) آن دل ناب را سر می کشیدیم، و دسته ای می چشیدیم.

۳۲۰ مستعجلین ... ص ۱۴۷ ... در حالی که شتابان بسوی چاهی گندیده آب که آشنایش با دیروز بسیار دیر است روان شدند. (شدیم یا شدید؟) ۳۲۱- اذ اوردت ... ص ۱۴۷ م.

۱- - ترجمه مطابق روایت دیوان است، مطابق روایت الجمان ترجمه چنین می شود: (که گویی از پرنده باز). - م.

۲- - مطابق روایت دیوان ذی الزمه، ج ۳، ص ۱۴۸۷: (و من جوف) ترجمه چنین می شود: (از گودال آبی). - م.

هرگاه به آبی داخل شود که گویی گرداب آن به سبب گندیدگی همانند حناء و صییب (۱) است ...

۳۲۲- یا حکم ... ص ۱۴۷ ای حکم، ای پسر منذر بن الجارود، سراپرده عزّت بر تو کشیده شده است.

۳۲۳- ۳۲۵ یا لهف ... ص ۱۴۸ هرگاه تشنه می شدم تشنه شدنی، آه و حسرت بر می آوردم و اشتیاق پیدا می کردم به جرعه ای از آب حوضهای مادب؛ آب باقیمانده قطره هایی که باران، پاکی را در آن قطره ها به ودیعت نهاده است و اطراف آن شفاف است و آبشخوارهایش آبی آسمانی است، و اشک ابر در آن بر می چکید و نسیمهای بادهای عجیب و جالب با آن برخورد می کرد ...

۳۲۶- ۳۲۷ فلما استطابوا ... ص ۱۴۸ چون آن را گوارا یافتند نیمی از آن در جام ریخته شد و آبی آوردند که نه دست خورده بود و نه تیره رنگ؛ آب فرو ریخته از ابر که از دل تخته سنگی به پشت تخته سنگی دیگر که آبش پاکیزه و سرد است لغزید.

۳۲۸- مبارک ... ص ۱۴۸ ابن ابی العاص و ال خطاب اصل و نژادشان فرخنده است و پاکیزه در پاکیزه اند.

۳۲۹- و لما وردن ... ص ۱۴۹ چون آن زنان به آبی که گرداب آن آسمانی رنگ بود وارد شدند عصاهای شخص اقامت گزیده و خیمه بر پا کرده را افکندند.

۳۳۰- ۳۳۲ و ما جلس ... ص ۱۴۹ غسل دوشیزگان (عسلی) که میوه چیده شده بسیار (یا انواع میوه های) آن دو وادی در اختیار گله آنها قرار گرفت؛ همراه با باران ابری که پاره ابری دیگر از آن گذشت و همانند صفحه شمشیر کشیده شده یمانی است و براق (- چنان عسلی) پاکیزه تر از (آب) دهان وی نیست؛ در آن هنگام که از زمین خواب آلوده جابجا می شود و چشمهایش در خواب است.م.

۱- - صییب آب عصف سرخ ... و آب برگ حنا و درختی است که به درخت شذاب ماند ... (متهی الارب). - م.

۳۳۳- فما انشق ... ص ۱۴۹ روشنی سپیده دم از افق سربرنکشیده جز این که جویچه هایی همانند شمشیرهای بران آشکار گردید.

۳۳۴- علی جدول ... ص ۱۵۰ ... بر جویچه هایی پر آب که خاشاک را نمی پوشانند و گویی قناتهایش همچون صفحه سوهانهاست.

۳۳۵- ۳۳۶ و تری الریاح ... ص ۱۵۰ و بادها را می بینی که هرگاه بر آب آن آبگیر می وزد آن را جلا می دهد و هر خاشاکی را از آن می زداید، پیوسته آهویی آب نوشنده همانند دوشیزه ای بر سر آئینه، بر آن آبگیر است.

۳۳۷- ۳۳۸ لنا برک ... ص ۱۵۰ ما را حوضهای آبی همچون آئینه هاست که آنچه در کناره های آن جلو و عقب می رود، به تو می نمایاند، هرگاه از آن حوضها نوشنده ای از پرندگان آب می نوشد، گمان می بری که جوجه گردن بسوی او کشیده تا غذا بخورد.

۳۳۹- ۳۴۲ احسن ... ص ۱۵۰ چه خوب امواجی دارد، هنگامی که تاریکی شب فرا می رسد و ستارگان شب همچون سنگریزه های آن می گردد، و هرگاه باد صبا بر صفحه آن می وزد زره ها سخن از نیکویی و حسن نقش و نگار پوشش آن آبگیرها می گوید، و هرگاه وزش نسیم بر آن ادامه یابد، شکوفه های گیاهان در هوای آزادش افشان می شود و آسمان در آب آن متموج می گردد و پیوسته سبزی آسمان در سبزی آن به حرکت می آید.

۳۴۳- عقار ... ص ۱۵۱ باده ای است همانند چکه های آب گوشت خام نه تازه رسیده است و نه کهنه شده و ترشی که تندی و سوزش آن همپالگان را داغ کند.

۳۴۴- فسود ... ص ۱۵۱ آب جوانی اطراف دهانش را سیاه گردانیده پس رنگش نیلی است و سایر بخشهای بدنش راهراه و تیره رنگ است.

۳۴۵- و کانما حصباء ... ص ۱۵۱

گویی سنگریزه زمین تو گوهر، و گویی قطره های شبنم گلاب است.

۳۴۶- أدارا ... ص ۱۵۲ ای خانه ای که در خروی (۱) واقع شده ای، اشکی را از چشم برانگیختی؛ پس آب محبت جریان دارد، و یا قطره قطره می چکد.

۳۴۷- ۳۴۸ یهیج ... ص ۱۵۲ آوازخوانی کبوتری اشتیاق را در من برانگیخت؛ کبوتری که از روی شوق وصل او شادی خویش را فرا خواند، بانگ بر آورد و از صدای او دو چشم دوست گریست و آب محبتش لبریز و قطره قطره سرازیر شد.

۳۴۹- أ إن ترسمت ... ص ۱۵۲ آیا اگر به خانه ای از آن خرقاء نظر بیفکنی، آب شوق از دو دیده ات ریزان است؟

۳۵۰- و هی مکنونه ... ص ۱۵۲ و آن مستوره ای است که آب جوانی وی در پوست دو گونه اش سرگردان است.

۳۵۱- و ابیض ... ص ۱۵۳ و چه بسا شمشیر درخشنده ای از آب آهن که گویی شعله آتشی است که در دو کف دست گیرنده آن مشتعل است.

۳۵۲- ۳۵۴ و ما وجد ... ص ۱۵۳ و اندوه به زنجیر کشیده شده ای که در صنعاء در بند است و در دو ساق پایش بندهایی از آب آهن است و زندانبان به او می گوید: یا خویشان را تسلیم می کنی و یا پس فردا به شکنجه گرفتار می آیی و کشته می شوی، (- اندوه او) بزرگتر از اندوه من نیست؛ اندوه من در آن روزی که جدایی از دوستی که راهی به وصلش نیست بی تابم ساخت.

۳۵۵- و ذات ... ص ۱۵۳ و آن (حیوان) دارای دو آبی است که مقدار بسیار آن دو آب را کاهش دادی (یا کاهش دادم)، تا جایی که گویی آن طناب سست به سنگ چنگ می زند.

۳۵۶- إذا القوم ... ص ۱۵۳ م.

۱- - نام محلی است در سرزمین بنی تمیم. دیوان ذی الرّمه، ج ۱، حاشیه، ص ۴۵۶- م.

هرگاه آن قوم حرکت کنند، حرکت آن شتران- در آن هنگام که ببحوحه گرمای نیمه های روز آب بدن شتر راهوار را می فشارد- سرعت می گیرد.

۳۵۷-۳۵۸ و اقری ... ص ۱۵۳ و شتر بلند پستی که مانند خیمه عزیز بود آن را همراه غصه هایم قرار دادم در حالی که سخن نمی گفت و جامه ای را در مجاورت خورشید قرار دادم همانند سایه کرکس و زره خود را به اطراف آن جامه واگذاردم، و آن در حالی بود که شتران سفید و سرخ، آب (از بدنشان) جاری می شد.

۳۵۹-۳۶۰ توقف ... ص ۱۵۴ از آب جانها (خون) و از آب خودش (عرق بدن) دو حلقه در پای کرد که آمیخته از دو رنگ است یکی سفید و دیگری سرخ، (آب) از اطراف بدنش سرازیر شد در حالی که شفاف بود و چون به مچهایش رسید تیره رنگ گردید.

۳۶۱- المّت ... ص ۱۵۴ شتر (ماده) جوان من به گروههایی روی آورد و حوضهای آب ایشان را ناخوش داشت و نوشیدنش در آن اقوام با آب تو بود.

۳۶۲- نام الخلی ... ص ۱۵۵ شخص فارغ از اندوه خوابید و من شب را بر آرنج تکیه کرده به سر بردم گویی در دو چشمم شیره گیاه صاب (۱) فشرده شده است.

۳۶۳- طواه ... ص ۱۵۶ لاغری حاصل از دویدن، آن حیوان (الاغ) را در پیچید، پس شکم آن لاغر است و بر روی دو پشتش بالا برده شده و میان باریک است.

۳۶۴- طوی طیّه ... ص ۱۵۷ پلک چشمش را به حالت خواب سبک بر هم نهاد؛ با وجود رعب و وحشتها از آن گونه که بر دل انسان بیمناک و بر حذر است.م.

۱- - صاب نام درختی تلخ مزه است که شیره آن چشم را به درد می آورد. حاشیه الجمان، ص ۱۵۵. و منتهی الأرب، حرف الصاد، فصل الواو- م.

۳۶۵- طوی شخصه ... ص ۱۵۷ خویشتن درهم پیچید تا آن هنگام که (آن حیوان وحشی) بر بالای کوه بر آمد با وجود ترس و وحشتی که از هر سویش می ترساید.

۳۶۶- و طوی الوجیف ... ص ۱۵۷ و هنگام مسابقه، سرعت حرکت، پشتهایشان را درهم پیچید؛ چنان که بازرگانان در حضر موت، جامه ها را درهم می پیچند.

۳۶۷- و قلص ... ص ۱۵۷ ... و با شترهای ماده جوانی که پوستهایشان درهم کشیده شده است و خمیده اند، و سیر و حرکت آنها را همانند جامه های راهراه در پیچیده است؛ شترانی که با آروارهای خود، جانب سرهای بیابان (نشانه ها یا کوهها) را پیش گرفتند (۱).

۳۶۸- طوی بطنه ... ص ۱۵۸ شکمش را تاخت و تاز درهم پیچید، تا جایی که گویی هلالی است که در تاریکی ابرهایش زدوده شده است.

۳۶۹- طوی القراری الحبر ... ص ۱۵۸ ... همانند در پیچیدن خیاط جامه نرم و تازه را ۳۶۰- طوی الموت ... ص ۱۵۸ مرگ آن رشته وصل میان من و محمد را در پیچید، و آنچه را مرگ در پیچد باز کننده ای نیست.

۳۷۱- ۳۷۲ ان کان ... ص ۱۵۸ اگر بحقیقت این امر از تو ناشی شده، پس آنچه (درد عشقی) که میان من و تو است، با فراق بهبود می بخشم و از تو چشم می پوشم پوشیدن پسر آزاده ای که دوستیش را درهم پیچید، و درهم پیچیدن پاینده تر از باز کردن است.

۳۷۳- شمس ... ص ۱۵۸ م.

۱- - مصراع اخیر مطابق روایت دیوان ذی الزمه، ج ۱، ص ۳۶۵، چنین ترجمه می شود: (... شترانی که با دستهایشان سرهای بیابانها را می شکافم.)- م.

خورشیدی که در آفرینش زن جوانی است و گویی تهیگاهش همانند طومارهای درهم پیچیده شده است.

۳۷۴- مساؤک ... ص ۱۶۰ شامگاه تو مستی، و بامدادت خماری است و خوش می گذرانی، و روزگاران خوشی کوتاه است.

۳۷۵- و ما یوم ... ص ۱۶۰ و آن روزی که در آن با (خرقاء) ملاقات کنم، نه در دیده ام شوم است و نه طولانی.

۳۷۶- و قصیره ... ص ۱۶۱ و آن کوتاه روزگاری که همنشین وی دوست داشت که کاش نشست با وی بدون حضور دوستی ادامه می یافت.

۳۷۷- و یوم ... ص ۱۶۱ و روز بسیار گرمی که خون مشک (باده) و حرکت زه های (بار) بلندی روز را کاهش داد.

۳۷۸ و ۳۷۹ و یوم کابهام ... ص ۱۶۱ و روزی که همانند انگشت ابهام مرغ سنگخوار بود، و عشق ورزی آن نزد من دوست داشتنی و باطلش بر من چیره بود (۱).

۳۸۰- ۳۸۱ رزقنا ... ص ۱۶۱ در آن روز شکار فراوان روزی ما شد، و همانند آن کسی بودیم که دامها و تیرهایش بی بهره شده است، و! چه روزی هستی تو (۲)؛ روزی که خیرش پیش از شر آن است، و سخن چینش پنهان است، و سرزنشگر آن (از ملامتش) سرباز زده است.

۳۸۲- و کم قتلت ... ص ۱۶۲ و آروی چه بسیار افرادی را بدون خونخواهی کشته است، و (اروی) کشتار کننده مردان بی تاب است. م.

۱- - ادامه این بیت در دو شماره بعد است. - م.

۲- - مطابق روایت دیوان (منقول در حاشیه الجمان، ص ۱۶۲) معنی چنین می شود: (و آن روزی است که ...). - م.

۳۸۳- ان العیون ... ص ۱۶۲ بدرستی که چشمانی که نگاهش خمار است ما را کشت و کشتگان ما را زنده نساخت.

۳۸۴- ۳۸۵ یطول ... ص ۱۶۳ آن روزی طولانی است که تو را در آن نمی بینم و آن سال که تو را در آن ملاقات کنم کوتاه است و گفتند: (دوری یک ماه، تو را زیانی نرساند)، من به یارانم گفتم: (پس چه چیز زیان می رساند؟) ۳۸۶- ۳۸۹ انی لاحفظ ... ص ۱۶۳ بدرستی که من راز شما را نگه می دارم و مرا خوشحال می سازد- اگر بدانی- که به خوبی یاد شوی و روزی که پیکی را از سویت نینم و یا در آن روز با تو ملاقات نکنم آن روز برایم همچون ماههایی است.

ای کاش ناگهان مرگ را بینم اگر روز دیدار شما مقدر نشده باشد.

وامها پرداخت می شود، و این بدهکار با وجودی که تنگدست نیست دینش را به ما سریع نمی پردازد.

۳۹۰- ۳۹۲ اعوام ... ص ۱۶۴ سالهای وصالی که درازی آن را یاد دلداز از یاد می برد، و گویی آن سالها روزهایی است، سپس روزهای جدایی آشکار شد و بدنبال آتش عشق اندوهی آورد و گویی آن روزها سالهایی است، سپس آن سالها گذشت و گویی آن سالها و صاحبانش رؤیاهایند.

۳۹۳- و غیرها ... ص ۱۶۶ وی را پیری از وصل ما دگرگون ساخت که جوانی میانجی کار آزموده ای نزد سفید رویان نیکوست.

۳۹۴- تدیر ... ص ۱۶۶ دو چشم درشت زیبایش را می چرخاند، همانند دو شکافی که در آن دو چراغ باشد.

۳۹۵- لمن الدیار ... ص ۱۶۷ از آن کیست آن خانه ها که در (ذی الحبس (۱)) از بین رفته است و نشانه های آن ماندم.

۱- - الحبس: کوهی است از آن بنی اسد. معجم البلدان، ج ۳، ص ۲۰- م.

طومارهای فارسیان است.

۳۹۶- بُئْت ... ص ۱۶۷ به من خبر رسیده که بنی سحیم خون (المنذر) را به خانه هایشان وارد ساخته اند.

۳۹۷- اذا غیر ... ص ۱۶۷ هرگاه دوری، دوستان را دگرگون سازد، نزدیک نیست عشق درونی که از دوستی می‌توان تحقق یافته زایل شود.

۳۹۸- نظرت ... ص ۱۶۹ به آن آتش که برای مسافران برافروخته می‌شد نگرستم در حالی که ستارگان گویی چراغهای راهبان است که برای کوچ کنندگان برافروخته می‌شود.

۳۹۹- ۴۰۰ اذا کانت ... ص ۱۶۹ هرگاه ستاره (الشعری العبور) ظاهر می‌شود، گویی قنديل آویزانی است که بر آن هودجها قرار گرفته است و ستاره سهیل از دور نمایان شد و گویی شعله آتشی است که گیرنده، آن را از باد دور می‌سازد.

۴۰۱- و الصبح ... ص ۱۶۹ و سپیده بامداد بدنبال ستاره مشتری می‌آید و گویی آن شخص برهنه ای است که در تاریکی با چراغ راه می‌رود.

۴۰۲- کَانَ النجوم ... ص ۱۶۹ گویی ستارگان شب در سیاهی تاریکی، همانند سرهای شانه‌هایی است که در مقنعه‌ها استوار شده باشد.

۴۰۳- و اعترضت ... ص ۱۶۹ و ستاره الشعری پهنه آسمان را گرفت و گویی آن یاقوتی در میان شانه‌ها است.

۴۰۴- ۴۰۵ و تری ... ص ۱۷۰ و ستارگان تابنده را می‌بینی که گویی در سر بند است و ستاره ثریا را میان آنها می‌بینی که گویی حلقه‌های بافته کلاه خود سر است.

۴۰۶- اذا ما الثریا ... ص ۱۷۰ هرگاه ستاره ثریا در آسمان ظاهر شود گویی آن رشته دانه‌های گردنبند مرواریدی است که

از هم پاشیده شده است.

۴۰۷- اتنا ... ص ۱۷۰ شبی نزد ما آمد در حالی که ستارگان گویی گردنبندهای مرواریدی است که رشته اش از هم گسسته است.

۴۰۸- و رأیت ... ص ۱۷۰ و آسمان را همانند دریایی دیدم جز آن که ته نشین آن از در است و شناور است.

۴۰۹- اما ترون ... ص ۱۷۰ آیا نمی بینید ستاره ثریا را که همچون گردنبد (ریا (۱)) است؟! ۴۱۰-۴۱۱ و لیل ... ص ۱۷۱ و چه بسا شبی که دو سر زلفانش نازک است و گویی در آن شب جانها مشک خوشبویی را لمس می کند.

در آن شب گویی ستاره ثریا دانه های دری است که مواضع رشته انتظام آن، به یکدیگر نزدیک گردیده و در نتیجه جمع و جور شده است.

۴۱۲- کان الثریا ... و جمر ... ص ۱۷۱ گویی بر گردش ستاره ثریا آویخته شده، و گویی بر شعله آتش (غضی (۲)) باد وزیده و برافروخته شده است.

۴۱۳- کان الثریا ... و فی انفه ... ص ۱۷۱ گویی ستاره ثریا بر گردش آویخته شده و بر بینی اش ستاره الشعری و بر گردش ماه است.

۴۱۴-۴۱۵ و شعطاء ... ص ۱۷۱ و چه بسا مو پریشان تیره موی انبوه موی بلندبالایی که زن زیاروی به آن وصف می شود و بلکه از زیارو زیباتر است (- چه بسا چنان مو پریشانی) که پسران شبی (مسافرانی) را به آن دعوت کردم، پسران شبی که گویی در حالی که آن مو پریشان را دیدند تشنگانی هستند که سیراب شده اند.م.

۱- شاید نام زنی باشد. - م.

۲- برای توضیح آن کلمه رک: ترجمه الجمان، پاورقی، همان بیت فوق. - م.

۴۱۶-۴۱۷ رأیت ... ص ۱۷۲ در حالی که یارانم نیمه های شب در (ایله) بودند و ستاره فرقه سرازیر شونده، فرو شده بود (-) در آن حال) آتشی را از آن (عزه) دیدم که فرو نمی کشید، و هنگامی که در کرانه به آن چشم می دوختیم، ستاره ای به نظر می رسید.

۴۱۸- بورک ... ص ۱۷۲ پربرکت و فرخنده باد آن مرده بیگانه چنان که فرخنده است رویدن برگ بر درخت انار و زیتون.

۴۱۹- کان مطایا ... ص ۱۷۳ گویا شتران سواری ما در هر بیابانی کشتیهای بلند و عظیمی است که در موجی از سراب شنا می کند.

۴۲۰- و خرق ... ص ۱۷۳ و چه بسا بیابان وسیع و ترس آوری که با ناقه ستبری پیموده ام، بیابانی که هرگاه سرابی میان آن به تموج در آید، می درخشد.

۴۲۱- و مغبره ... ص ۱۷۴ چه بسا صحرائی که همه اطرافش غبار آلود است و سراب آن بر روی تلھایش جریان می یابد و پیش از چاشتگاه به تموج در می آید.

۴۲۲-۴۲۳ و بلده ... ص ۱۷۴ و چه بسا آبادی که سراب روانش حرکت می کند و در میان بزهای کوهی ماده آن، شترمرغان دراز همانند آتشی دیده می شد که دو طرف طنابهایش را کشیده است و اگر نبود تلقین به خود، به آن اهمیتی نمی دادم.

۴۲۴-۴۲۶ و ساحره ... ص ۱۷۴ و چه بسا بیابان جادوگر سرابی که تپه ها در میان سرابهایش به رقص در می آید، مرغ سنگخوار بیابان در آن بیابان از تشنگی می میرد و نسیم باد در اطراف آن تباه می شود و در آن آبگیرهایی است بدون آب و شبهایی است که حرکت می کند و از جایش دور نمی شود.

۴۲۷-۴۲۸ و قلم ... ص ۱۷۵ و شما به ما گفتید: (دست از جنگها بکشید، باشد که ما دست بکشیم، و برای ما هر

پیمانی را محکم بستید ولی چون ما دست از جنگ برداشتیم، پیمانهای شما مانند زرق و برق سرابی بود که در بیابان سوزان برق می زد.

۴۲۹-۴۳۰ الف غلطا ... ص ۱۷۵ خطا کرد آن که سراب را در بیابان آبی پنداشت که در وسط بیابانی خالی و صاف به آرامی روان است، و در نتیجه آب اندک خویش را ریخت و بسوی آن سراب بسرعت حرکت کرد، در حالی که سراب هنوز نزدیک یا دور نشده است.

۴۳۰- ب کالذی ... ص ۱۷۶ همانند کسی که سراب با آنچه به خیالش انداخت بفریفت. تا آنچه در مشک داشت بریخت.

۴۳۱- فی ليله ... ص ۱۷۶ ... در شبی که آسمان (با ابرهایش به زمین) نزدیک و سیاه و تاریک همچون دل کافر بود.

۴۳۲- و لیل ... ص ۱۷۶ و چه بسا شبی همانند موج دریا که پرده هایش را با انواع اندوهها بر من افکنده بود تا (مرا) بیازماید.

۴۳۳- تصف ... ص ۱۷۷ شمشیرها را وصف می کنی ای پسر آهنگران در حالی که جز شما با شمشیرها تمرّد می کند، و آن وصف شمشیر کار شمشیرساز است.

۴۳۴- انت عصا ... ص ۱۷۸ تو عصای موسایی، عصایی که پیوسته آنچه جادوگر بدروغ می آورد می بلعید.

۴۳۵-۴۳۷ داهیه ... ص ۱۷۸ خطرناک ماری است که از فرط بزرگی کوچک شده و پلکهای چشم را مدّتی طولانی نه از روی شرم، بر هم می نهد، گویی کثرت تفکر او را از خود بی خود کرده بود، دو چشمانی داشت که در طول شکافته شده و برگشته، و دو چاک دهانش تا به گوش شکاف خورده بود، و نگاهی دوبین داشت، و آن مار را طوفان، در روزگار تلاطم آورده بود.

۴۳۸-۴۴۰ لا همّ ... ص ۱۷۹

خدایا اگر ابو عمرو ستم روا داشته است، پس برخی از ظواهر سختی و ناراحتی بر او بفرست، سختی اندکی از آسیب ماری کور و کر که به اندازه ای زیسته که با خون راه نمی رود و هرگاه اندکی گرسنگی به او برسد، می بوید و صدای دندان نیش وقتی انتظام می یابد، صدای فرو رفتن درفش در دامی از چرم است.

۴۴۱- فبت ... ص ۱۷۹ پس شب را به سر بردم در حالی که گویی از میان مارهای خالدار، مار لاغری که در نیشهایش زهر بود و کشنده، بر من حمله کرد.

۴۴۲- ۴۴۳ و من حنش ... ص ۱۷۹ و چه بسا ماری که دعانویسان را پاسخ نمی دهد و خالدار است و دارای نیشی همچون طناب می باشد، کر است و شنوا، خواب یا استراحتش بسیار است و چاک دهانش گشاده و عرق النساء (رگک تاشتانگک) ندارد.

۴۴۴- کان مزاحف ... ص ۱۸۰ گویی مواضع جنییدن مارها در آن جا، پیش از بامداد آثار تازیانه ها بود.

۴۴۵- و من حنش ... ص ۱۸۰ و چه بسا مار زود کشنده لعابی که گویی در جاده قدیمی، همانند ریسمان باریک دهانه مشک بود.

۴۴۶- رجیعه ... ص ۱۸۰ ... ناقه ای که مسافرتهایش مکرر است و گویی افسارش ماری است که به سمت چپ دو میچ دستش، سر به زیر افکنده است.

۴۴۷- ۴۴۸ فلما اتته ... ص ۱۸۱ چون نزد آن شتر آمد، در چوب افسار آن، افساری محکم همانند شیطان (حماطه (۱)) فرو برد، چه در حالی که پرهیز شتر از افسار چنان بود که گویی آن زن مار خالدار را در افسار فرو برده است.

۴۴۹- کان مشیتها ... ص ۱۸۱ گویی حرکت وی از خانه زن همسایه اش، حرکت قطعه ابر است؛ نه کند است و نه شتابان.م.

۱- - شیطان الحماطه: لقب مار است؛ به این سبب که با درخت حماط (شبییه انجیر) انس دارد. رک: لسان العرب، ریشه حمط. - م.

۴۵۰- مالک ... ص ۱۸۲ تو را چه شده که به یاد نمی آوری یا به دیدار سیاه چشمی نمی روی که میان دو ابرویش روشنی است، و راه می رود همانند جریان پی در پی منسجم آب در آبگیر.

۴۵۱- سمو ... ص ۱۸۲ ... به حالات گوناگونی (بر او بر آمدم) همچون بر آمدن حباب بر روی آب.

۴۵۲- ۴۵۳ اذا احتلس ... ص ۱۸۲ هرگاه نیزه خطی (۱) را سرعت می گیرد و آن نیزه با حالت نرمی به جنبش می آید، رقص آن را جادویی آشکار می بینی، جنبش آن نیزه را بدون سکون می بینی، و به سبب نرمی و آرامی، آن حرکتها را سکون می پنداری.

۴۵۴- ۴۵۵ یهزرن ... ص ۱۸۲ برای حرکت کردن، مفاصل نرمی را به حرکت می آورد، همانگونه که باد جنوب در چاشتگاه شاخه های درختان (بیرین (۲)) را به جنبش در می آورد، حرکت می کنند همانند حرکت توده ریگی که اطرافش خمیده شده باشد و گاهی سرازیر می شود و زمانی باران از حرکتش باز می دارد.

۴۵۶- فلها هباب ... ص ۱۸۳ آن ناقه را (هنگام کوچ دادنش) در مهار جهشی است و همچون ابر سرخ رنگ کم آبی است که شامگاهان ابر خالی از آتش، از آن جدا شده است.

۴۵۷- علی هطّالهم ... ص ۱۸۴ بر کوه (هطّال)، خانه هایی از آن ایشان است؛ خانه هایی که گویی عنکبوت ساخته است.

۴۵۸- ۴۶۱ انّ الذی سمک ... ص ۱۸۵ بدرستی که آن که آسمان را برافراشته، برای ما خانه ای بنا نهاده که ستونهایش محکمتر و بلندتر است، خانه ای که ساحت آن (زراره) و (مجاشع) و (نهشل ابو الفوارس) را در بر گرفته‌اند.

۱- - خطی منسوب به الخط جایی است در بحرین که نیزه ها در آن به فروش می رسد. رک: المعجم الوسيط، ریشه خط. - م.

۲- - بیرین نام موضعی است در بالای سرزمینهای بنی سعد و گفته شده: (از سرزمینهای بحرین است و یا آبادی از آبادیهای حلب است) رک: الجمان، ذیل ص ۱۸۷. - م.

است، در آن هنگام- هرگاه قرار باشد کار پسندیده بهتر، به حساب آورده شود- ساحت خانه تو، افرادی مانند ایشان را هرگز در بر نمی گیرد. عنكبوت خیمه بافته از تار خود را بر تو زده است و به آن خانه بنا شده از تار عنكبوت، کتاب نازل شده بر تو حکم کرده است.

۴۶۲-۴۶۳ فجاءت ... ص ۱۸۵ پس (آن سفره بسته شده (که به چاه فرستاده شد) بافته ای را از صنع ماهری ناتوان (عنكبوت) بیاورد؛ بافته ای که پاره پاره هایش همانند لباسهای نازک کهنه شده می جنید، آن عنكبوت بتنهایی آن را بافته و یا عنكبوتها (در جای پای ساقی (۱)) در بافتن آن جامه یاری اش کرده اند.

۴۶۴-۴۶۶ و بیض ... ص ۱۸۶ و چه بسا شترمرغان ماده ای که از پشت آنها شترمرغ نر سیاهی را همچون خیمه فروریخته بلند کردیم؛ شترمرغی که خویشان را بر آن افکنده بود، جز این که هرگاه شبی از دور در چشمش افکنده شود بر می خیزد و پرده داخل گوشش را که همچون خانه پوشیده عنكبوت است برای شنیدن صداها از هر طرفی بر می گرداند.

۴۶۷-۴۶۸ هتکت ... ص ۱۸۶ از آن (می) بافته نازک را بدریدم در حالی که پرده شب آویخته بود؛ بافته نازکی را که مخملی نداشت گسستم؛ بافته نازکی که بافت زن نادان بود که برای وی نه خیمه بندی استوار در خاک وجود داشت و نه رسن چادری.

۴۶۹-۴۷۲ این الدیقی ... ص ۱۸۶ کجاست آن جامه دیقی (۲) همراه با آن نوشندگان (یا همسالان (۳))؛ جامه دیقی کهم.

۱- - عبارت میان دو کمان ترجمه روایت منقول در دیوان ذی الرّمه، ج ۲، ص ۸۵۴ است وجه منقول در متن الجمان معنای مناسبی در سیاق کلام ندارد. - م.

۲- - دیق: شهرکی بوده در مصر میان الفرما و تنیس، و مشهور به جامه های رنگین. رک: معجم البلدان، ج ۴، ص ۳۴- م.

۳- - کلمه میان دو کمان ترجمه (التّرب) است که احتمالاً الشّرب (: آبشخوار) از آن تحریف شده و یا آن که محرف از (الشّرب (نوشندگان)) است؛ چنان که در ترجمه این وجه نیز منظور شد. و احتمال سوم این که آن کلمه محرف از (الشّرب (: دسته آهوان)) باشد. - م.

دستهای زنان برای رشتن نخ آن بلند شد، و آن جامه فرمان چرخ ریسندگی را پیروی کرد- کجاست آن جامه دبیقی در آن زمان که با نازکی بافت خود، بافت خانه عنکبوتهایی را حکایت می کند که در مکان متروکی بنا شده و باد پاییزی هوایش را لطیف و کرانه هایش را پاک گردانیده و هوایش معتدل شده است، پس آن جامه گویی عرضی (۱) است که بر ذات خود پایدار است و جسمی دربردارنده و پذیرنده آن نیست.

۴۷۳- نظرت ... ص ۱۸۸ بسویت همراه نیازی که روانکردی نگریست، همچون نگریستن بیمار به چهره های عیادت کنندگان.

۴۷۴- اردن ... ص ۱۸۹ خواستند سخن گویند، پس وی از حریف خود پرهیز کرد، پس سخن وی جز موافقت (اشاره) با ابروها نبود.

۴۷۵- ۴۷۸ اذاً رنقت ... ص ۱۸۹ هرگاه خورشید شامگاه به غروب نزدیک می شود و تابشی لرزان همچون (ورس) (سرخ گونه) بر کرانه غربی پخش می کند، و دنیا را وداع می گوید تا آخرین نفسش را برآورد، و باقی عمرش به پایان می رسد و پرتو می افشانند و در حالی که بیمار است و گونه ای رنجور و لاغر را بر زمین می نهد، شکوفه ها را می نگرد، چنان که چشم بیماری که از دردهایش می کشد آنچه می کشد، عیادت کنندگان را می نگرد ...

۴۷۹- ۴۸۰ نفی الذم ... ص ۱۹۰ از آل محلق نکوهش را زدود قدحی که همچون حوض بزرگ شیخ عراقی آب از اطرافش لبریز می شود، و جماعت مردم را بینی که با کف دست از آن آب می گیرند و پایین ایشان از زاد و ولد، فرزندان کوچک همراه آن جماعت است.

۴۸۱- و یکللون ... ص ۱۹۱ م.

۱- - عرض موجودی است که وجود آن فی نفسه عین وجودش برای غیر و در غیر باشد ... و بالاخره عرض موجودی است که هرگاه در خارج موجود شود ناچار وجودش در موضوعی از موضوعات خواهد بود. رک: فرهنگ علوم عقلی، ص ۳۵۴-

و هرگاه باده‌ها رو دررو بوزد ایشان گوشتها را در خلیجهایی (۱) (دیگهایی که مانند خلیج وسیع است) می‌چینند؛ دیگهای بزرگی که بر محتوای آن افزوده می‌شود و مستمندان یتیم بر آن وارد می‌شوند.

۴۸۲-۴۸۳ و اذا هاجت ... ص ۱۹۱ و هرگاه نسیم شمال (نسیم سرد) بوزد آنها در دیگهایی غذا می‌دهند که سیر شده (مالامال از غذا) است و گرسنه نگه داشته نشده است، و در کاسه‌هایی که مانند حوضها بزرگ است، و از قله‌های (کوهانهای) چاقی پر است.

۴۸۴- کابی الرماد ... ص ۱۹۱ خاکسترش انبوه و دیگش بزرگ و کاسه‌اش هنگام زمستان همانند حوض مالامال از آب کسی است که شترانش تشنه‌اند.

۴۸۵-۴۸۷ فما مربع ... ص ۱۹۱ اقامتگاه (۲) همسایگان جز کاسه‌های بزرگ شما نیست، شما با باده‌ها مسابقه گذاشته‌اید مسابقه‌ای. دور تا دور آن کاسه‌ها را هنگامی که به صبح می‌رسد و هنگامی که می‌بینی شب روی می‌آورد گروهی از آن همسایگان گرفته‌اند، مردانی که سیرانشان را می‌بینی که به آن کاسه‌ها دست می‌زنند چنان که بچه‌های بهارزای شتران دستهای خود را به حوضهای بزرگ می‌زنند.

۴۸۸- فبات ... ص ۱۹۲ پس وی شباهنگام ستارگان را در آن دیگ آبگوش می‌شمرد؛ دیگی که بسرعت در دست خورندگان خشک می‌شود.

۴۸۹- لنا الجففات ... ص ۱۹۲ ما را کاسه‌های بزرگ درخشانده‌ای است که در تاریکی می‌درخشد در حالی که به سبیم.

۱- بیت فوق مطابق نص المعلقات السبع، ص ۱۱۴ که در آن (خلجا) بجای (شرعا) ضبط شده، ترجمه شد، در متن الجمان، ص ۱۹۱ (شرعا) ضبط شده و آن جمع (شراع) به معنای بادبان کشتی است و ظاهراً مناسبتی با مقام سخن شاعر ندارد، و شاید محرف از (ترعا) یا (ترعا) باشد که در صورت اول جمع (ترعه) به معنای قنات بزرگ یا دهانه جویچه است و در صورت دوم به معنای ظرف پر و با مقام سخن سازگار است. - م.

۲- روایت دیوان (ج ۲، ص ۱۳۲۴) بجای مربع (مرتع) است و بنابر این معنی چنین می‌شود: (چراگاه ...). - م.

دلیری و مردانگی، از شمشیرهایمان خون می چکد.

۴۹۰- ثقال ... ص ۱۹۲ دیگهایشان سنگین و عقلهایشان وزین است و آسیابشان آسیاب آبی است و پیمانان بی حساب می دهند.

۴۹۱-۴۹۴ تکلف ... ص ۱۹۳ هاشم با سختی به کاری مبادرت ورزید که (ابن بیض) از انجام آن عاجز بود، وی با جوالهایی که در سرزمین شام با گندمهای خالص پر شده بود، نزد اهل مکه آمد و آنها را با ثرید (۱) گشایش بخشید، و نان را با گوشت تازه آمیخت. و قوم قریش میان کاسه های بزرگ (شیزی (۲)) که گوشت در آن چیده شده و لبریز بود، قرار گرفتند.

۴۹۵-۴۹۷ له بفناء ... ص ۱۹۴ مر او را در فضای خانه، سیه چرده تیره رنگی (دیگی) است که اعضای چاق ناقه فربه را می بلعد، باقی مانده دیگی از دیگهایی است از آل جلاح که از بزرگی به بزرگی دیگر به ارث رسیده است. کنیزکان برای گرفتن مشتی از آن پیشی می جویند چنان که سعد بر آبهای قراقر (۳) پیشی جسته اند.

۴۹۸-۵۰۱ بعثت له ... ص ۱۹۴ برای او سیاه مویی فرستادم که آبستن نیست و هنگامی که باد عقیم نحس می وزد، شیر می دهد گویی گوشتهای چربی دار ستون فقرات در اطراف و نواحی آن به شکل دوشیزگانی است که وقتی سرپرست خود را از دست دادند ظاهر شدند. بر سینه شتر مرغ خشمگین است، و با مغز چوبهایی که خرده هایش گرفته شده، شعله ور گردیده است، و در آن هنگام که زن شیرده کمر بند نگارینش می جنبد (لاغر می شود) آن دیگ آماده می گردد و مانعی در برابر آن نیست.

۵۰۲-۵۰۳ و سوداء ... ص ۱۹۵ و چه بسا دیگ سیاه بزرگی که با رقع (تکه های پارچه) پوشیده نمی شود و در سوزوم.

۱- - ثرید: نان خرد شده در آبگوش. (المعجم الوسیط، حرف الثاء). - م.

۲- - شیزی: نام درختی است که از آن قدح می سازند. (الجمان، پاورقی، ص ۱۹۳). م.

۳- - قراقر: محلی است که در آن برای قضاة آبی وجود دارد. (منتهی الارب، ریشه قر). - م.

سرمای شامگاهان دارای صدای جوشش است، هرگاه آن را از استخوانها و گوشتها پر کنی، محتوای آن برای پذیرائی آن کسی که به ما می رسد کافی و یا افزون بر مقدار کفایت است، و برای دیگران نیز باقی می ماند.

۵۰۴-۵۰۵ و راکده ... ص ۱۹۵ و چه بسا (دیگ استوار بر پایه ای) که مدتی طولانی نزد من بر پا ایستاده است، و در پرتو آتشی روشن (کنایه از فصل زمستان و سرمای آن) هنگام ورود میهمانان در شب؛ در آن هنگام که مستمندان از گوشت شخص بداخلاق اجتناب می ورزند (- چه بسا چنان دیگی) که گوشت آن را تقسیم کردم، و در آن تقسیم مرتکب لغزشی نشدم.

۵۰۶-۵۰۷ نصبنا ... ص ۱۹۵ برای او (شخص طالب میهمانی) دیگ جادار و کلان شکم بر پا داشتیم؛ دیگی که پوسته نازکی (یا بقیه ای) از سیاهان بر تن دارد و کلان شکم و سکونش طولانی است. اگر خواهی تو را با احترام در میان قبیله جای می دهیم، و اگر خواهی به جایی که قصد داری می رسانیمت.

۵۰۸-۵۱۰ و قمت ... ص ۱۹۶ شمشیر را از غلاف بیرون کشیدم، در حالی که شتران چاق برگزیده به خواب بودند و مرگ در شمشیر می نگریست، پس شمشیر را گلوگیر شتری ساختم که کوهانش بلندتر و آزموده تر بود، و بهترین بهترها آن است که انتخاب می شود، پس آن دیگ سیاه بزرگ، شب را با گوشتهای آن شتر نحر شده به سر برد، و دهان آن دیگ از آنچه در دل داشت لبریز می شد.

۵۱۱-۵۱۳ کانّ قدور ... ص ۱۹۶ گویا دیگهای قوم من هر روز خرگاههای ترکان است که با پوششهای سیاه پوشانیده شده است، گویا بر افروزندگان (آتش) آن دیگ (یا دست اندرکاران آن) شترانی اند که اندودگری آنها را با قیر و قطران (۱) اندوده است و در دستهایشان کفگیرهایی آهنین است که آنها را به دلوهای آبکشی تشبیه می کنم.

۵۱۴- و قدر ... ص ۱۹۶ و دیگی که همانند دل شب (سیاه) است و آتش غلیان آن را کامل گردانیدم و در آن فیلم.

۱- - قطران: مایع روغنی شکل و چسبنده ای که غالباً از جوشانیدن خشک چوب درخت صنوبر و گاهی از دیگر چوبهای صمغ دهنده به دست می آورند. (فرهنگ معین (قطران)). - م.

تکه تکه شده را می بینی که شناور است.

۵۱۵- تری ... ص ۱۹۷ شتر نه ساله خراسانی را بر روی سفره اش می بینی، در حالی که اعضا و مفصلهایش تکه تکه شده است.

۵۱۶- ۵۱۹ و دهم ... ص ۱۹۷ چه بسا دیگهای سیاه بزرگی که کنیزکان حمل و نقل می کنند و هرگاه اندرون آن جهل ورزد (به جوشش آید) بر سر بردباری باز نیاید.

تو دیگ درشت هیکل سنگینی را می بینی که وقتی آتش زیر آن افروخته می شود، در جوشش خود لجاجت می ورزد و اندام شتر سالدار را از این سو و آن سو پرتاب می کند، و سبکسر و دیوانه و همچون چاه پر آب است. آن را در تاریکی شب صدایی است که گویی صدای غرش باریدن باران توأم با باد و خروشان است، هرگاه آن دیگ اطراف خانه ها نصب شود، گویی سرابی را می بینی که از پشت اسبان ایستاده روان می شود.

۵۲۰- ۵۲۱ لنا صرم ... ص ۱۹۸ ما را دسته هایی از شتر است که در هر زمستانی ذبح می شوند؛ آن هنگام که ریزش آسمان اندک می گردد، و (برای ماست) دیگهای سیاهی از سنگ سفید (یا از مس) که در آنها کفگیرهایی از چوب شوره گز است که هرگاه آن را به دست نیاوریم، به ما عاریت داده می شود.

۵۲۲- تجیش ... ص ۱۹۸ دیگهای ما با اعضای شتر فربه می جوشد هنگامی که خشکسالی دو قطعه چوب برای هیزم شکن باز نیاورد.

۵۲۳- ۵۲۴ لنا من ... ص ۱۹۸ ما را از بخشش خدا دیگ سیاه و تیره رنگی است که پس از بهره مند ساختن خویشاوندان، بیگانگان را بهره مند می سازد، ما کوه الال و رجام و کوه طخفه (۱) را به آن دیگ اختصاص دادیم، پس بر بالای آنها همچون سه پایه سنگی قرار گرفت.م.

۱- - الال نام کوهی است در عرفات، و رجام کوههایی است، و گفته شده تپه های سرخی است. طخفه نام کوه سرخ بلندی است. رک: الجمان، پاورقی، ص ۱۹۸ و معجم البلدان، ج ۴، ص ۲۲۶، و ج ۶، ص ۳۲-م.

۵۲۵-۵۲۶ لو ان قدرا ... ص ۱۹۸ اگر دیگی از طول مدت خشکی (و قلت تماس با چربی) گریه می کرد، دیگ ابن جیّار می گریست، از آن روزگاری که سر معدن آن دیگ شکسته شده، هیچ چربی با آن تماس نگرفته و بعد از آن آتش کوره آهنگری، آتش را ندیده است.

۵۲۷-۵۲۹ یغص ... ص ۱۹۹ سینه آن با خشکنای مگس گرفته، و آنچه در آن است با روشنایی فتیله ها پخته می شود و با یاد آتش بدون گرمای آن، به جوش می آید و طبّاخ بدون دستگیره آن را بر زمین می نهد، و اگر نزد آن دیگ بیایی، در حالی که پر از گوشت ذبیحه چاق به خاک افتاده است، آن ذبیحه ها را بدون خلال (یا با چوب خلال (۱)) بیرون می آوری.

۵۳۰-۵۳۱ له بفناء ... ص ۲۰۰ مر او را در فضای مکه دعوت کننده ای در جست و جوست، و دعوت کننده دیگری بر بالای کعبه اش؛ که به حضور بر سر کاسه های بزرگ شیزای (۲) مملوّ از مغز گندم آمیخته با عسل دعوت می کند.

۵۳۲-بعیدات ... ص ۲۰۲ زنانی که پرتگاه هر گوشواره ای که (در گوش آنها) بندند عمیق و اندرونشان در زیر پستانهای مدوّر لطیف است.

۵۳۳-تحدّر ... ص ۲۰۲ بارانی که پیش از طلوع ستاره ثریا، از ستارگان برج دلو و اشراطی که ثریا در پیش روی دارد، سرازیر شده، و آبگیرهای آن روان می گردد.

۵۳۴-أما تری ... ص ۲۰۳ آیا خورشید را نمی بینی که در برج حمل وارد شد و میزان روز قوام گرفت و اعتدال یافت.

۵۳۵-وقاء ... ص ۲۰۳ م.

۱- - خلال: چوبی است که در دهان شتر بچه کنند تا شیر نمکد. (منتهی الارب، ریشه خلل) عبارت میان دو کمان ترجمه (بعود خلال) مطابق روایت دیوان ابی نواس، ص ۲۹۱ است. - م.

۲- - شیزی: چوبی است سیاه که از وی کاسه ها سازند. (منتهی الارب، ریشه شیز). - م.

گویی شیر پاره‌هایی از کبدش را بر او برگردانیده است و تکه ثابتی از ستاره بطن الحمل آن گیاه را سرسبز و با طراوت (۱) کرده است.

۵۳۶- اذا ما الثريا ... ص ۲۰۴ هرگاه ثریا در آسمان خودنمایی می‌کند؛ همچون خودنمایی حمایل مزین به مروارید ...

۵۳۷- وردت ... ص ۲۰۴ (به آن آب رنگ برگشته بویناک) کورکورانه وارد شدم در حالی که گویی ستاره ثریا بر بالای سر پرنده (ابن ماء (۲)) اوج گیرنده است.

۵۳۸- وقد لاج ... ص ۲۰۴ بتحقیق ستاره ثریا شباهنگام برای شب رو همانند خوشه انگور ملاحیه ای (۳) که شکوفه داده، آشکار شد.

۵۳۹- كان الثريا ... ص ۲۰۴ گویی ستاره ثریا در ساعات آخر شب طلوعش، شکوفه باز شده و یا لگام نقره کوب است.

۵۴۰- و ناولینها ... ص ۲۰۵ و آن (باده) را به منش داد در حالی که گویی ستاره ثریا دسته گل نرگسی است که ساقی با آن، همدمان را درود گفته است.

۵۴۱- ۵۴۲ و قد تروم ... ص ۲۰۵ و گاهی ستاره ثریا آهنگ غروب می‌کند همانند رو افتادن اسب باریک میانی که نزدیک است دهنه خویش را بیفکند.

۵۴۳- و تری الثريا ... ص ۲۰۵ و ثریا را در آسمان می‌بینی که گویی پایی است که از جامه‌های سوگواری (جامه‌هایم).

۱- - نصّ بیت در الجمان کَهله بود، و چون کَهله از فعل کهل به کار نرفته بعید نیست که محرف از کَحله باشد که در ترجمه همین وجه محتمل منظور شد. و شاید مقصود از (فلذ من البطن) باران بطن الحمل باشد که سبب طراوت گیاه مورد وصف شاعر شده است. - م.

۲- - ابن ماء نوعی پرنده است. رک: الجمان، پاورقی، ص ۲۰۴، در دیوان ذی الزمه، ج ۱، پاورقی، ص ۴۹۰ نقل شده: (ابن الماء هر پرنده ای است که با آب الفت دارد.) - م.

۳- - ملاحی قسمی انگور نیکوی سفید است. (فرهنگ معین). - م.

سیاه) آشکار شده است.

۵۴۴-۵۴۵ و قد اصغت ... ص ۲۰۵ و بتحقیق ثریا گوش بزنگ غروب شد چنان که شخص وحشت زده گوش بزنگ دریافتهای حسی خود است، و گویی ستاره های ثریا در حالی که سپیده بردمنده است در پیش چشم ما بیمارانی اند که در حال جان دادنند.

۵۴۶- و لا حت لساریها ... ص ۲۰۶ و ستاره ثریا در کرانه غربی برای شب رو همانند گوشواره بهم پیوسته آشکار شد.

۵۴۷- طیب ... ص ۲۰۶ هرگاه مزه دهانش را بچشی، دندانهای پیشین او خوشگوار است، در آن هنگام که ستاره ثریا در سوی غرب همانند گوشواره است.

۵۴۸- کان الثریا ... ص ۲۰۷ گویی ستاره ثریا در شبانگامش با چهره زن جوان قبیله با لباسهای قرمز رنگ طلوع کرده است.

۵۴۹- فدع ... ص ۲۰۷ (سعدی) را رها کن که به دفع هجران کمک می کند، آن چنان که ثریا یک بار (به ماه نو) نزدیک می شود و آنگاه ناپدید می گردد.

۵۵۰- ألا- طرقت ... ص ۲۰۸ هان که می شبانه بر آن سرگردان یاد او وارد شد، در حالی که دستهای ستاره ثریا متمایل به کرانه های غروب بود.

۵۵۱- و عاذله ... ص ۲۰۸ و چه بسا ملامتگری که شبی آمد در حالی که مرا سرزنش می کرد و ستاره عیوق ثریا پنهان شده و متمایل به غروب گردیده بود.

۵۵۲- و قد مالت ... ص ۲۱۰ و بتحقیق ستاره جوزا انحراف یافت تا جایی که گویی خرگاههای سوارانی است که در بیابان فرود آمده اند.

۵۵۳-۵۵۴ و کواکب ... ص ۲۱۰

و ستارگان جوزاء همانند زنان عیادت کننده است که پیشاهنگان و دنباله روان آنها پای کشان حرکت می کنند (خروج پیشاهنگان و دنباله روان آنها انتظار کشیده می شود) و گویی ستاره مرزم (۱) آن به دنبالش، شتر نری است که به دنبال شتران ماده بانگ بر می آورد.

۵۵۵- فتراه ... ص ۲۱۱ پس وی (بابک خرمی) را می بینی که راست بر روی چوبهایش (چوبهای دار) قرار گرفته؛ همانند قرار گرفتن ستارگان جوزاء.

۵۵۶- انعت ... ص ۲۱۱ بازی را وصف می کنم که بر بازها چیره می شود، به اندازه ناخن است و سفید و به شکل دایره و آن را در قامتش ستاره العبور می پنداری.

۵۵۷- جادت ... ص ۲۱۲ برج (دلو) و ستاره (الشعری) و طلوع آن دو، هر ابر سیاه لرزانی که بارانش نزدیک است، برای او ارمغان آورد.

۵۵۸- زئیر ... ص ۲۱۳ ابرهای دو ستاره (الشعری) بر غرش پدر دو بچه شیر در بیشه ادامه یافت و آن غرش استمرار.

۵۵۹- تواضع ... ص ۲۱۴ آنچه را به آن دو دست و بینی و شانه (۲) بنا نهاده بود، فرو ریخت.

۵۶۰- یا ابن هشام ... ص ۲۱۴ ای ابن هشام وفور شیر مردم را هلاک ساخت پس همه آنها با کمان و طناب صبحگاهان بیرون می شوند.

۵۶۱- و قد برد ... ص ۲۱۶ و بتحقیق سردی شب یلدا بر ایشان اصابت کرد و ستاره عواء منزل خورشید گردید.م.

۱- - نوء المرزم: ستاره سرما (منتهی الارب)، و مرزم نام تعدادی از ستارگان است که مشهورترین آنها المرزمان (العبور و الغمیصاء) است (المعجم الوسیط).- م.

۲- - مقصود از (الیدان) ستاره (ذراعا الاسد) و مقصود از (الانف) ستاره (النثره) و مقصود از (الکاهل) در عبارت شعر (زبره الاسد) است.- م.

۵۶۲- باتت ... ص ۲۱۶ بر آن (گاو) شبی عرشی (شب طلوع ستاره عرش السماک) که مواج از باران بود، گذشت و آن گاو شب را در توده ریگهای وحشتناک به سر برد.

۵۶۳- لیت السیماک ... ص ۲۱۷ ای کاش ستاره سماک و بارانش خلق نشده بود و آن شترک خاکستری در میان سرزمینها، تندرست راه می رفت.

۵۶۴- اذا سهیل ... ص ۲۲۰ هرگاه ستاره سهیل از سمت غروب خورشید طلوع کند، بچه شتر سه ساله، چهار ساله و پنج ساله می شود.

۵۶۵- و اوردها ... ص ۲۲۱ آن خر نر، خران ماده را در هنگام گسترش ستارگان فرغ، از شدت گرما، به سردی ته مانده آب حوض وارد ساخت (۱).

۵۶۶- ۵۶۷ اسق ... ص ۲۲۲ بنوشان آنچه نوشنده اش نیست مگر همانند کسی که (با خود می گوید) که زندگی آن است که نشانی (از راه) بیابی، چگونه رفتار کسی که پس از پیری به کودکی باز می گردد، تو را گمراه نمی سازد (۲)! ۵۶۸- کان ابن ... ص ۲۲۳ گویی هلال آسمان در حالی که در کرانه متمایل (به غروب) می باشد، ناخن گرفته شده از انگشت کوچک است.

۵۶۹- و لاقمر ... ص ۲۲۳ و نیست ماهی مگر کوچک که گویی ناخن گرفته شده رنگین دختر جوان است.

۵۷۰- و لاج ... ص ۲۲۳ م.

۱- در صورتی که (فیح) را در متن بیت به رفع بخوانیم معنی چنین می شود: گرما آن خران را به ته مانده آب حوض وارد ساخت. رک: لسان العرب، ریشه سمل. - م.

۲- مقصود شاعر از جمله اخیر وصف ماه در آغاز طلوع بعد از زوال آن است. - م.

و از ماه شب اول روشنی آشکار شد که نزدیک بود او را رسوا کند در حالی که مانند ناخن گرفته شده ای بود که از ناخن جدا شده است.

۵۷۱-۵۷۲ لقد سرنی ... ص ۲۲۳ بتحقیق ظهور هلال در حالی که باریک و در نظر کوچک بود، مرا خوشحال ساخت، هلالی که گذشت روزگار، آن را در پیچید به گونه ای که گویی آن لگامی بود که یار سفری آن را با دست در پیچیده بود.

۵۷۳- و انظر ... ص ۲۲۳ نگاه کن به آن (ماه) که همانند کشتی کوچکی است که محموله ای از مشک آن را سنگین ساخته است.

۵۷۴- و قد بدت ... ص ۲۲۴ و بتحقیق دایره هلال بر بالای آن آشکار شد همانند سر سیاهی که ریشش سفید شده است.

۵۷۵- فی ليله ... ص ۲۲۴ در شبی که محاق (۱)، هلال آن شب را خورد (از بین برد) تا جایی که همانند دستبندی از عاج (دندان فیل) ظاهر شد.

۵۷۶- ما للهلال ... ص ۲۲۴ ماه شب اول را چه می شود که در افق غروب لاغر و نحیف است همانند (حرف) نونی که با آب طلا نوشته شده باشد.

۵۷۷- ضمانت ... ص ۲۲۴ حفظ نیمه جانسان را ته مانده های آن شتران سواری در حالی که جسمهایشان چون هلال سال خشکسالی بود، ضمانت کرد.

۵۷۸- المت ... ص ۲۲۴ بسوی ما روی آوردند در حالی که شتران سفید خسته بودند و گویی هلالهای خشکسالی بودند که گرد و غبارشان زدوده شده بود.

۵۷۹- فلم یدر ... ص ۲۲۵ م.

۱- - محاق سه شب آخر هر ماه را گویند که هلال در آن ناپیدا است. - م.

پس جز خدا ندانست آنچه (خاطره هایی) را که زههای همچون هلال آن سرزمینها و نشانه های آن دیار، برای ما برانگیخت.

۵۸۰- اری مر ... ص ۲۲۵ می بینم که گذشت سالها وجود مرا بازگرفته چنان که شبهای آخر ماه هلال را می گیرد.

۵۸۱- ۵۸۲ کان الناس ... ص ۲۲۵ گویی مردم هنگامی که می گذرند حتی دوشیزگانی که حجله ها را وانمی گذارند، در حالی که ایستاده و به صورت بلال می نگرند (- گویی) همسفران زیارت خانه خدایند؛ همسفرانی که هلال را رؤیت کرده اند.

۵۸۳- بیضاء ... ص ۲۲۵ (آن) سفید تن دلپذیر گفتاری که گویی ماهی است که در میان تاریکی شب سرد برآمده است.

۵۸۴- اضرت ... ص ۲۲۶ وی با تابش ماه پهلو زد و ماه برآمده بود و آن زمان که ماه پنهان شد وی جانشینش گردید.

۵۸۵- اذا احتجبت ... ص ۲۲۶ هرگاه او در حجاب رود، ماه تمام تو را از وی کفایت نمی کند، و اگر ماه تمام از دست برود ماه تمام وی، تو را از ماه تمام کفایت می کند.

۵۸۶- ۵۸۹ و قائله ... ص ۲۲۶ و چه بسا گوینده ای که در حالی که شب، تاریکی را گسترده و با آن بال، زمین هموار و کوهستانی را فرا پوشاند (- چه بسا گوینده ای) که گفت: نوری را می بینم از کوشکی که میراث پیامبر محمد ص در آن نزول کرده است، پس مهره های ناسفته اطرافش به نظم آورده شدند و آن سرزمین ظفار (۱) است که در آن مهره های سنگی سیاه و سپیدی است که به رشته کشیده نشده است پس گفتم: اوست آن ماه تمامی که می شناسی اش و اگر ماه تمام نباشد آن نور از چهره احمد است.م.

۱- - ظفار بر وزن قطام شهری است به یمن نزدیک صنعاء جزع نوعی عقیق منسوب است به وی. منتهی الأرب، ریشه (ظفر).-

۵۹۰-۵۹۱ و مأخوذه ... ص ۲۲۷ و آن که با نگاهها از هر سو گرفته شده، و وجودش میان پندارهای کاذب قسمت شده است- وی را تماشاگهی است که اگر ماه تمام را آن تماشاگه بود، از روی تکبر از همسایگی با ستارگان خود را عقب می کشید.

۵۹۲- و البدر ... ص ۲۲۷ و ماه تمام در کرانه آسمان گویی صورتی است که رو بند آسمانی آن را احاطه نموده است.

۵۹۳-۵۹۴ و کأنّ البدر ... ص ۲۲۷ و گویا ماه تمام چون از زیر ستاره ثریا آشکار شد، پادشاهی است که با تاجی روی آورده که به او قربانت شوم و درود و سلام گفته می شود.

۵۹۵- یتلو ... ص ۲۲۷ ماه بدنبال ستاره ثریا در می آید همانند دهان گشوده حریصی که دهانش را برای خوردن خوشه انگور باز می کند.

۵۹۶- کان قلوب ... ص ۲۲۸ گویا دل‌های پرندگان در میان آشیانه هایشان در حالت تری و خشکی، عناب و جگر خشکیده است.

۵۹۷- کأنّ مشار ... ص ۲۲۸ گویی غبار برانگیخته در بالای سرهایمان با (حرکت) شمشیرهایمان همانند شبی است که ستارگانش فرو می افتند.

۵۹۸- کأنّ عیون ... ص ۲۲۸ گویی چشمهای (گاوهای) وحشی اطراف خیمه ها و رحلهای ما، دانه ای است که سفته نشده است.

۵۹۹- کان قلوب ... (۱) ص ۲۲۹ ۶۰۰- سموت ... ص ۲۲۹ م.

از آن پس که اهل وی خوابیدند، همچون حباب روی آب پیوسته و متناوب بر او بر آمدم.

۶۰۱-۶۰۲ کان تشوفه ... ص ۲۲۹ گویی تیزگوشی آن اسب هنگام چاشت، تیزگوشی آبی چشم پنجه دار (گره) است. هرگاه پلاسه‌های آن برداشته شود، گویی پوستش جدا شده، در حالی که جدا نشده است.

۶۰۳- پس با اسبی همانند مرغابی حرکت کردم، در حالی که در میان ما رانده می شد، و چشم (دنبال حرکت آن) گاهی پایین و گاهی بالا را می نگریست (۱).

۴۰۴- نظرت ... ص ۲۳۰ بسوی تو همراه با نیازی که آن را بر نیوردی نگریست؛ نگرش مریض به صورت عیادت کنندگان.

۶۰۵- فانک ... ص ۲۳۰ بدرستی که تو همانند شبی هستی که فراگیرنده من است، هر چند گمان من است که مجال دوری از تو گسترش دارد.

۶۰۶- من وحش ... ص ۲۳۰ ... از هر نوع حیوان وحشی سرزمین (وجره (۲)) که چهار دست و پایش سفید و خالدار و باریک میان و (در جلا و صفای رنگ) همانند شمشیر شمشیرساز بی نظیر است.

۶۰۷-۶۰۸ و کانه‌ها ... ص ۲۳۱ ... و گویی سیاه چشمی از گوزن بچه های جاسم (۳)، دو چشمش را از میان زنان به وی عاریت داده است، سیاه چشمی که خواب آلود است، و خواب وی را از پای در آورد. و خواب با چشمش آمیخته شده در حالی که خواب نیست.

۶۰۹- لو کنت ... ص ۲۳۱ م.

۱- مصرع دوم آن بیت مطابق روایت دیوان امری القیس، ص ۱۷۶ ترجمه شد، مطابق روایت الجمان، ص ۲۲۹ معنی تقریباً چنین می شود: (و چشم بدنبال آن، گاهی به زحمت بالا- را می نگریست و گاهی بالا را می نگریست) چنان که ملاحظه می شود ترجمه شعر بر این وجه خالی از اشکال نیست. - م.

۲- وجره: محلی است میان مکه و بصره دارای حیوانات وحشی. رک: الجمان، پاورقی، ص ۲۳۰- م.

۳- جاسم مانند صاحب، دهی است به شام. (منتهی الارب، حرف الجیم، فصل السین). - م.

اگر تو در عنقاء (۱) یا در میان (آثار خانه های آن) (۲) می بودی، گمان می بردم که مرا می بینی مگر این که از دیدن من باز داشته شوی.

۶۱۰- یبدو ... ص ۲۳۱ او آشکار می شود و سرزمینها در خود پنهانش می کند، گویی وی شمشیری است که برای تعظیم کشیده، و در غلاف فرو برده می شود.

۶۱۱- یثق ... ص ۲۳۲ سینه آن کشتی امواج آب را می شکافد، چنان که خاک را بازیگر بازی فئال (۳) با دستش تقسیم می کند.

۶۱۲- لعمرک ... ص ۲۳۳ سوگند به جانم که مرگ جوانمرد را از قلم نمی اندازد، همانند افسار دراز چهار پا که رها شده، و دو سر آن در دست قرار دارد.

۶۱۳- و وجه کان ... ص ۲۳۲ (و تبسم می کند از) چهره ای که گویی خورشید نقابش را بر آن افکنده است؛ چهره ای که صاف است و لاغر و رنجور نشده است.

۶۱۴- آذنتنا ... ص ۲۳۳ اسماء ما را از جدایی خویش آگاه ساخت، و چه بسا اقامت گزینی که اقامت از وی خسته شده است.

۶۱۵- هل تاب ... ص ۲۳۳ آیا دلت از عشق سلیمی بازگشت و شفا یافت! و هر آینه بتحقیق در گذشته آهنگ دوستی او داشتی.

۶۱۶- إن تری ... ص ۲۳۳ م.

۱- پشته ای است فوق کوهی بلند. همان مرجع ریشه عنق و معجم البلدان، ج ۶، ص ۲۳۲- م.

۲- کلمه میان دو کمان ترجمه (رسومها) است که احتمالاً (اسومها) از آن تحریف شده است- م.

۳- فئال: بر وزن کتاب، نوعی از بازی کودکان است که چیزی در خاک پنهان کنند و خاک را تقسیم نموده از هم پرسند که در کدام حصه است. همان مرجع، ریشه فال- م.

اگر سر مرا می بینی که در آن موهای باقی مانده ای است، و کاسه سرم (ظرف) باده ترش (یا رنگ برگشته ای) است که در آن سرگیجه است.

۶۱۷- طحا ... ص ۲۳۳ آن دلی که در میان خوبرویان سرخوش بود، کمی پس از جوانی، آنگاه که به پیری نزدیک بود، تو را به هزار راه برد.

۶۱۸- بسطت ... ص ۲۳۴ رابعه طناب را برای ما گشود، پس ما آن را تا جایی که گنجایش داشت کشیدیم.

۶۱۹- الاهی ... ص ۲۳۴ هان از خواب بیدار شو، و با جام بزرگت می صبحگاهی ام بنوشان، و چیزی از باده های اهل (الاندر) [\(۱\)](#) را باقی مگذار.

۶۲۰- امن ریحانه ... ص ۲۳۴ آیا از سوی ریحانه است آن بانگ زننده شنونده، در حالی که مرا بیدار می سازد و یارانم خوابیده اند.

۶۲۱- البث ... ص ۲۳۴ اندکی درنگ کن که (حمل) به معرکه می پیوندد.

۶۲۲- فاتتک ... ص ۲۳۴ به خدا سوگند اسبان پیشتاز بر تو پیشی جستند، و در حالی که دهمین آنها بودی با چهار دندان نابجا پس از آنها آمدی.

۶۲۳- کانّ غلامی ... ص ۲۳۵ گویی هنگامی که غلام من بر پشت آن اسب بر آید، بر پشت بازی است که در آسمان اوج می گیرد و می چرخد.

۶۲۴- ۶۲۵- یتعاوران ... ص ۲۳۵ از گرد و غبار (تاختن اسبها) جامه ای خاکی رنگ و محکمی را که آن دو بافته اند، به یکدیگر عاریت می دهند، و هرگاه بر جای خشک و سخت وارد شوند، آن جامه در پیچیده می شود، م.

۱- - (الاندر): دهی است بر یک شباروز از حلب، اندری منسوب به وی. (منتهی الارب، ریشه ندر). - م.

و هرگاه سمها بر زمین نرم و هموار فرود آید، آن جامه را باز می کنند.

۶۲۶- فائک شمس ... ص ۲۳۵ بدرستی که تو خورشیدی و پادشاهان ستارگانند و هرگاه خورشید طلوع کند، از آن ستارگان ستاره ای ظاهر نمی شود.

۶۲۷- علی ظهر ... ص ۲۳۵ بر پشت بازی است که در آسمان اوج گیرنده است.

۶۲۸- اذا شاء ... ص ۲۳۶ هرگاه سوار شونده بر آن (اسب) بخواهد، همانند بازی که پر و بال بسویش در می کشد آن اسب را فراسوی خود می آورد.

۶۲۹- جاری ... ص ۲۳۶ دوش به دوش پدرش اسب تاخت پس روی آوردند در حالی که آن دو چادر فخر (۱) را به یکدیگر عاریت می دادند.

۶۳۰- ۶۳۴ الا یا دیار ... ص ۲۳۶ هان ای سرزمین ایلی که در (بردان) است نشانه های هشت گانه ای که آن سرزمین داشت محو گردید؛ از آن سرزمینها جز جویچه های ویران شده اطراف خیمه و جز دیگدانهای زیر خاک رفته همچون چاهها، چیزی باقی نمانده است و جز نشانه های ماری خاکستری رنگ که باد و باران با آن، به هر جایی مسافرت کرده است، بیابانهای خشک روانی که مرغ سنگخوار در آن سرگردان می شود و دو خر وحشی ستر با یکدیگر دست و پنجه نرم می کنند و آن دو گورخر از بافت گرد و غباری که بر آنهاست دو پیراهنی کهنه بر می انگیزند و آن دو پیراهن را بر تن می کنند.

۶۳۵- ۶۳۶ نکاد ... ص ۲۳۷ اگر مردم از عمرو بن هند خشمی را ببینند در حالی که پرخاش می کند، در آن حال گویی زمین مردم را بر پشت خود می لرزاند. او خورشید است و در روز میمون می درخشد و بر هر نوریم.

۱- - در متن بدیع القرآن، ص ۱۲۷ بجای (ملاء الفخر) عبارت (ملاء الحضر) آمده است و بنا براین ترجمه چنین می شود (...)
در حالی که چادری از گرد و غبار (میدان مسابقه) را به یکدیگر عاریت می دادند.) رک: ترجمه بدیع القرآن، ص ۲۱۵ و ۴۶۴- م.

برتری دارد، و شاهان ستارگانند.

۶۳۷-۶۳۸ و خلا... ص ۲۳۷ (بوستانی که) مگسها با آن خلوت کردند و آن را ترک نمی کنند، در حالی که همچون باده خوار نغمه سرا، آواز می خوانند و نغمه می سرایند و بازو به بازو می زنند همانند کوتاه دستی که (با دستان ناقص خود) بر چوبهای آتش زنه روی می آورد.

۶۳۹- تری ... ص ۲۳۸ میان دو آرواره اش - هرگاه خروش (۱) بر می آورد-، کفی را می بینی که مانند تار تنیده عنکبوت است.

۶۴۰- کانما ... ص ۲۳۹ گویا پیازهای پره‌های بلند ریخته شده، بر گردن آن شترمرغ از گیلهاست.

۶۴۱- رمی ... ص ۲۳۹ پستان ناقه سالخورده ای را هدف قرار داد، پس ضربتی برداشت که مانند حاشیه جامه راهراه یمانی است.

۶۴۲- بها ضرب ... ص ۲۳۹ آن را دمی است که گویی اسباب بازی است برای کودکان که بر زمین خط می کشند و بسرعت حرکت می کند.

۶۴۳- ترجی ... ص ۲۳۹ آهویی را می راند که سوزن شاخش گویی قلمی است که از دوات مد گرفته است.

۶۴۴- عرف ... ص ۲۴۰ سرزمینها را در وهم و خیال دریافت و با آنها خو گرفت از آن پس که کهنگی، آثار و خانه هایش را فرا گرفت.

۶۴۵- کدمی ... ص ۲۴۲ همانند نقش و نگارهای عاج تالارها یا همانند تخم در بوستانی که سبزه هایش درخشان است.م.

۱- - مطابق روایت (ترغمت) ترجمه چنین می شود: (هرگاه بانگی خفیف برآورد ...).- م.

۶۴۶- او بیضه ... ص ۲۴۳ (اسماء در روز کوچ یا مانند گیاه بردی است) یا همانند تخم شترمرغ که در جای تخمگذاری قرار دارد و پوشش آن، دو پهلوی شترمرغ و سینه و پره‌های آن است.

۶۴۷-۶۴۸ و لا بیضه ... ص ۲۴۳ ... و نه تخم شترمرغی که در شزار؛ بر بالای وادی (مطرق) قرار دارد و بالهای نازک شترمرغ نر آن را فرا می‌پوشاند (- و نه چنان تخم شترمرغ) از وی نیکوتر است؛ در آن روز که با ناز و کرشمه گفت: (گویا تو از آن روزی که از جدایی ترسیدی، بیمار شده‌ای).

۶۴۹-۶۵۱ و تریک ... ص ۲۴۳ و تو را آن چهره ای می‌نمایاند همانند نقره ریخته شده، نه تشنه و مضطرب است و نه اخمو، یا تخم شترمرغی است که در زمین شزار مدوری، بر روی زمین نهاده شد و هنگام لمس کردن، ضخامتی از آن نمودار نیست، و همانندهای آن پهلوی هم چیده شده، و شترمرغ نری که گویی بالش جامه کهنه وصله داری است، آن را گرم کرد.

۶۵۲-۶۵۶ کانه ... ص ۲۴۴ گویی وی با بوی خوشی که دارد در حالی که بوی مشک و عنبر از آن می‌وزد (گویی) تخم شترمرغ مستقر در جایگاه تخمگذاری است که آن را شترمرغ پر سر ریخته (یا درازقامت) کم پرمژگاندار در آغوش گیرنده است، تخمی که در بوستانی سرسبز و باران بهاری نوشیده، جای گرفته هرگاه باران بر آن بوستان می‌بارد، آن شترمرغ تخم را به خود نزدیک می‌کند، تا آنگاه که روشنی صبح آشکار شد، آشکار شد و روشنی و درخشندگی اش را از آن بوستان داشت، شترمرغ از آن تخم جدا شد در حالی که در اوج درخشندگی بود و آن را تابش و جلوه گاهی بود.

۶۵۷-۶۶۰ فما بیضه ... ص ۲۴۵ پس آن تخمی که شترمرغ نر آن را در بر می‌گیرد و سینه اش را از آن بر می‌دارد و از آن دور می‌شود و میان بالها و پهلویش قرار می‌دهد و فرشی از پره‌های ریزه پر پشت و کافی برایش می‌گستراند و پرها را از روی تخم کنار می‌زند، در حالی که سفید و زیباست و با نخستین تابش آشکار خورشید روبرو می‌گردد (- آن تخم شترمرغ) نیکوتر از او (ممدوح شاعر) نیست؛ آن روز که گفت: آیا بامدادان با کاروان حرکت می‌کنی و یا چند شبی را نزد ما اقامت می‌گزینی؟

وی (ممدوحه شاعر) همانند نخستین تخم شترمرغ (یا همانند درّ بی نظیر محفوظ در صدف خود یا همانند گیاه (بردّی) (۱)) است که سفیدی آن آمیخته با زردی است، و آب گوارایی که به آن راه یافته نشده، سیرابش ساخته است.

۶۶۲- و بیضه ... ص ۲۴۵ (و سفیدرویی چون) تخم شترمرغی که آهنگ سراپرده اش نمی شود ...

۶۶۳- و بیض ... ص ۲۴۶ و چه بسا سفیدرویانی (تخمهایی) که در هنگام چاشت شترمرغ نر سیاهی همچون خیمه فرو ریخته را (با ترسانیدش) از پشت آن تخمها برداشتیم.

۶۶۴- یغادر ... ص ۲۴۶ آن شترمرغ نر در جایگاه تخمگذاری تخمی را رها می کند (۲) که گویی ستارگان ثریاست که میان ابرها آشکار شده است.

۶۶۵- و تری ... ص ۲۴۶ و ستاره ثریا را در آسمان همچون تخمهای مستقر در جای تخمگذاری می بینی که در دشت هموار نمایان است.

۶۶۶- ما ليله ... ص ۲۴۷ نیست شب آن چاه مسّی به (فقیر) مگر شیطانی که روح آدمی را هلاک می سازد.

۶۶۷- أیقتلنی ... ص ۲۴۷ آیا مرا می کشد در حالی که شمشیر (مشرقی) و نیزه ای تند همچون نیشهای غولان همخوابه من است!؟

۶۶۸- و ألدّ ... ص ۲۴۸ و چه بسا دشمن سرسخت بر من خشمگین که گویی دشمنی سینه اش در دیگ می جوشد.م.

۱- (بردّی) نام گیاهی است که در آب روید. (منتهی الارب).-م.

۲- مطابق روایت دیوان ترجمه چنین می شود: (آن شترمرغ ماده در جایگاه تخمگذاری در بیابان بسوی تخمی می شتابد (یا بر شترمرغ نر پیشی می جوید).-م.

۶۶۹- و حی ... ص ۲۴۹ بر پسران کینه (کینه بدل گرفتگان) درودت را بفرست؛ درود نیکویت تا خردهایشان را اسیر گردانی، پس گاهی کفش وصله زده می شود.

۶۷۰- ۶۷۱ داویت ... ص ۲۵۰ سینه ای را که از او آتش حسدش آشکار بود درمان کردم، و ناخنهایی را بدون ناخنگیر گرفتم، و در نتیجه کمان وی (پشت وی) نزد ما دو تا شد و دشمنم را از روی نادانی آشکارا هدف تیر خویش قرار داد.

۶۷۲- هنیئا ... ص ۲۵۰ آنچه را عژه از ابروهای ما هلال شمرده، گوارایش باد جز آن که دردی کوبنده و زنده باشد.

۶۷۳- ۶۷۶ انی امرؤ ... ص ۲۵۱ بدرستی که من مردی هستم که اصل و نسبم را هیچ پلیدی که موجب دگرگونی آن شود و هیچ سبکسری آن را بسوی خود فرا نخواند؛ مردی هستم از تبار (منقر) و (پرورش یافته) در خانواده بزرگواری، و اطراف شاخه، شاخه می روید؛ سخنورانند، هنگامی که سخنورشان سخن می گوید، سپیدرویانند و پاکدامن و زبان آور به عیب جویی همسایه توجهی ندارند، و مواظب حفظ حرمت همسایگی اند.

۶۷۷- ۶۷۹ علیک ... ص ۲۵۲ درود خدای بر تو باد ای قیس بن عاصم و بر تو باد رحمت او؛ مادامی که مشیتش بر استمرار رحمت تعلق گرفته است. (- بر تو درود باد) درود کسی که جامه نعمت و احسانت را بر او پوشاندی، و هرگاه از دور سرزمینهایت را می بیند، سلام می گوید، پس نابودی قیس نابودی یک نفر نیست بلکه دستگاه قومی فرو ریخته است.

۶۸۰- تراه ... ص ۲۵۵ وی را لاغر شکم می بینی در حالی که توشه و غذا حاضر و آماده است و بامدادان با پیراهنی پاره پاره حرکت می کند.

۶۸۱- تکفیه ... ص ۲۵۵ وی را قطعه جگر بریان شده شتر کفایت می کند، اگر میل به آن پیدا کند، و تشنگی او را کمی آب، برطرف می سازد.

۶۸۲-۶۸۳ اذا ... ص ۲۵۶ هرگاه، هر دو روز یک بار جرعه ای شیر مخلوط با آب، بنوشیم همراه با پنج عدد خرما فشرده شده کوچک، در این صورت ما از نظر ناز و نعمت پادشاهان روی زمین هستیم، و مردان جنگیم هنگام بروز فتنه.

۶۸۴-۶۸۶ انی امرؤ ... ص ۲۵۷ بدرستی که من مردی هستم که گروهی بر سر کاسه غذایم وارد می شوند و تو کسی هستی که یک نفر بر سر کاسه ات حاضر می شود آیا استهزا می کنی که تو فربه ای و بر چهره من، رنگ پریده حق را می بینی، و رنگ چهره حق پریده است. جسم خویش (غذای خویش) را به جسمهای بسیاری تقسیم می کنم و آب خالصی را که سرد است سر می کشم.

۶۸۷- ایبت ... ص ۲۵۷ شب را با تهیگاهی لاغر و اندرونی از گرسنگی در پیچیده، به سر می برم، و می ترسم از این که به سبب شکم پری مورد نکوهش واقع شوم.

۶۸۸- لقد كنت ... ص ۲۵۷ بتحقیق من مهمان نوازی را در حالی که شکم را در می پیچم، بر می گزیدم، از ترس این که مبادا بگویند لئیم است.

۶۸۹-۶۹۰ اذا ما صنعت ... ص ۲۵۸ هرگاه غذایی درست کردی، برای آن همخوراکی بجوی که من تنهایی، خورنده آن نیستم؛ همخوراکی که برادری است شباهنگام آینده، یا همسایه ای است برای خانه (- همخوراکی بجوی) که من از سخنان نکوهش آمیز پشت سرم می ترسم.

۶۹۱-۶۹۲ لعمری ... ص ۲۵۸ سوگند به جان خودم که از دیرباز گرسنگی مرا گزید گزیدنی، و من سوگند یاد کردم که هیچگاه گرسنه ای را محروم نسازم، و آیا آنچه امروز می بینند، چیزی جز امر فطری و طبیعی است؟! پس چگونه- ای پسر مادرم- خویهای فطری را رها کنم! ۶۹۳- تبتون ... ص ۲۵۹ هنگام زمستان شب را با شکم سیر به سر می برید در حالی که همسایگان شما گرسنه و شکم تهی اند.

۶۹۴- و ضیف ... ص ۲۵۹ عمرو و میهمانش هر دو شب بیدارند؛ آن از پرخوری و میهمان از گرسنگی.

۶۹۵- قوم ... ص ۲۵۹ (ایشان) قومی اند که هرگاه میهمان سگشان را به صدا در آورد، به مادرشان می گویند: بر آتش ادرار کن.

۶۹۶- حی ... ص ۲۶۰ صبحگاهان در (رامه) بر آثار دیار درود فرست؛ دیاری که ساکنان آن کوچ کردند و دستخوش دگرگونیها شد.

۶۹۷- و التغلی ... ص ۲۶۰ و مرد تغلی هرگاه به نشان ردّ میهمان، صدای سرفه سر می دهد، پشتش را می خارد و (برای ردّ میهمان) مثلها می آورد.

۶۹۸- ۷۰۱ کددت ... ص ۲۶۰ با ناخنهای خویش کوشیدم و کلنگ خود را به کار انداختم، ولی با تخته سنگی صاف مواجه گشتم، خویشتن را از پرداختن به خواسته ام منصرف کرد و سر را به زیر انداخت که گفتم:

مرده، یا نزدیک است بمیرد. پس تصمیم گرفتم خبر مرگ وی را منتشر کنم، جز این که دیدم مرگش فرارسید، لیکن نفس بر آورد، پس به او گفتم: باک مدار، باز نمی گردم، پس از همّ و غمّ در آمد و مگشش به پرواز در آمد و مات و مبهوت شد.

۷۰۲- اعددت ... ص ۲۶۱ برای میهمانان سگ درنده ای که نزد من است آماده ساختم و بخشش عصایی از چوب درخت ارزن (۱).

۷۰۳- و انی لا- جفو ... ص ۲۶۱ بدرستی که من در حقّ میهمان ستم روا می دارم؛ نه از روی دشمنی بلکه از ترس این که فریفته ما شود و باز گردد.

۷۰۴- ۷۰۸ بات ... ص ۲۶۲ م.

۱- - ارزن درختی است سخت چوب که از آن عصا سازند. (منتهی الارب).- م.

ابو الرمکاء شب را به سر برد در حالی که به میهمانش مقداری شیر خالص ننوشاند تا با آن به سر برد و بخوابد، پس بسوی زنی رفتم که بر روی خواهرش ناله سر می داد، و به جانب آتشی که شب را به سر برد، و آتش در شب روشن می شود، پس چون نان را با چوب تکان دادم، نامه هایی سر رسید که شاکی از گرسنگی بود و ایل و تبار بیدار بودند، پس گفتم: همانا برای شخص بخیل، نه مقدار اضافی موجود است و نه جای چشمداشتی در آن نانهاست؛ تا بامداد آشکار شود، و ابو الرمکاء از شدت وزش نسیم آن نانه ناله می زد، چنان که شخص مار گزیده شب بیدار، ناله می زند.

۷۰۹-۷۱۰ لعل انطلاقی ... ص ۲۶۳ شاید رهسپار شدن و عزیمت بسوی سرزمینها و بستنم سینه شتر را با پالان، مرا به شترداری برساند که با بخل و ستم (در حق محرومان) از آن حراست و نگهداری می کند.

۷۱۱-۷۱۳ و بنو الهجیم ... ص ۲۶۳ بنو الهجیم کم خرد و سبکسرند و موهای چانه اشان اندک و رنگهایشان شبیه یکدیگر است و اگر بشنوند در عمان خوراکی یا شربتی وجود دارد، جمع آنها شامگاهان در عمان حضور می یابند و پسران و دختران خویش را زیر بغل گرفته و بینی های خود را بسوی بوی هر آتشی بر می گردانند.

۷۱۴-۷۱۶ اذا ما مات ... ص ۲۶۴ هرگاه شخصی از بنی تمیم بمیرد و دوست داشته باشی که زنده شود، توشه ای بیاور یا نانی یا خرمايي یا گوشتی یا چیزی که در عبا پیچیده شده، وی (مرد تمیمی) را بینی که از روی حرص در گرداگرد کرانه ها می گردد تا سر لقمان بن عاد را بخورد.

۷۱۷-۷۲۰ و لما غدت ... ص ۲۶۴ و چون بامدادان مادرم به دیدار دخترانش رفت، به لنگه باری که حراست شده بود، دستبرد زدم، دو صاع (۱) گندم را با یک صاع خرماي فشرده شده در ظرف، همراه یک صاع روغن که بر بالای آن چهار زانو می زند (یا می لغزد (۲)) آمیختم. پس به شکم گفتم: تو را امروز مژده باد که آنم.

۱- - صاع: واحد وزن، و آن پیمانۀ ای است معادل چهار مد، و مساوی هشت رطل و برابر چهار من. فرهنگ معین، حرف (صاد).- م.

۲- - ترجمه مذکور میان دو کمان، مطابق وجه منقول در پاورقی الجمان است.- م.

غرقگاه مادرمان است، و تو آن را به دست می آوری و بالا می کشی (۱)، اگر به درد زرد آب دچار باشی، دوایش این است، و اگر گرسنه باشی، این رزقی است که با آن سیر می شوی.

۷۲۱- ان السعید ... ص ۲۶۵ بدرستی که خوشبخت کسی است که شترش بمیرد، و از گوشت سیر شود و کارش سبک گردد.

۷۲۲- ۷۲۳ لقد رابنی ... ص ۲۶۵ بدرستی که از (زهدهم) به شک افتادم؛ چرا که وی بر قرص نانم اصرار می ورزد، و بر جمل می گرید، اگر دلبستگی تو، دلبستگی پاک (عذری) (۲) بود، شکم گنده نبودی، و عشق و محبت، پرخوری را از یادت می برد.

۷۲۴- یلقم ... ص ۲۶۶ با شتاب و عجله می خورد و (با غذای دیگران) زاد و توشه خود را فدییه می دهد (نگه می دارد) و لقمه هایی چون مرغ سنگخوار به درونش رها می کند.

۷۲۵- و زاد ... ص ۲۶۶ عون در سرعت تناول غذا آن چنان بر ما فزونی یافت که بینی او چشمش را فرا پوشید.

۷۲۶- ۷۲۷ اتانا ... ص ۲۶۶ نزد ما آمد در حالی که از نظر بیان و دانش، سبحان بن وائل در آنچه می گوید به پایش نمی رسید، پس پیوسته در خوردن حرص و ولع ورزید تا جایی که چون لب به سخن می گشود، م.

۱- - بیت ۷۱۹ (و قلت ...) به روایتهای گوناگون نقل شده است، ترجمه فوق، مطابق روایت متن الجمان است و خالی از تحریف نیست، روایت آن بیت در العقد الفرید، ج ۶، ص ۳۰۶ چنین است: (و قلت لبطنی أبشری الیوم أنه + حمی امنا ممّا تفید و تجمع) و در عیون الاخبار، ج ۳، ص ۲۰۴ چنین است: (و قلت لبطنی أبشر الیوم أنه + حمی امنا ممّا تحوز و ترفع)، چنان که ملاحظه می شود دو وجه مذکور با وجه منقول در الجمان تفاوت اساسی ندارد، و به نظر می رسد، وجه منقول در عیون الاخبار صحیحتر باشد. در لسان العرب ریشه (ربع) چنین ضبط شده است: (و قلت لِنَفْسِی أبشری الیوم أنه + حمی آمن أما تحوز و تجمع) و ترجمه چنین می شود: به خویشتن (شکم) گفتم: تو را مژده باد که آن قرقگاه امنی است. آیا به دست نمی آوری و بالا نمی کشی! - م.

۲- - به این سبب به شخص پاکدامن عذری گفته می شود که طایفه بنی عذره به پاکدامنی معروفند. - م.

گویی از نظر لکنت زبان، (باقل) (۱) بود.

۷۲۸-۷۲۹ باتوا ... ص ۲۶۶ شب را به سر بردند در حالی که جلد خرما (شهریز) (۲) در میان ایشان بود و گویی ناخنهایشان در آن جلد خرما، کاردهایی بود، پس داخل بامدادان شدند و هسته های خرما اقامتگاهشان را فرا پوشانده بود در حالی که آن بیچارگان همه هسته های خرما را رها نمی کردند.

۷۳۰- طوت ... ص ۲۷۰ (آن عقاب) در طول دو شب غذا را از آن نورسته بال نیازمندی که هنوز پره های ریز فرعی اش روئیده بود، پنهان کرد.

۷۳۱-۷۳۲ و لقد غدوت ... ص ۲۷۱ و بتحقیق بامدادان به قصد سرزمینی دور و وحشت زا بیرون شدم که روئیدنیهایش سبز شده و پویندگان آب و گیاه را شگفتی می آفریند، ابرهای شب ریزش می بارد و گیاهش را قطعه های پراکنده سبزه زار گیاه (صفرا) و (زباد) (۳) تقویت می کند.

۷۳۳-۷۳۴ لیت ... ص ۲۷۱ ای کاش می فهمیدم ابن ابی عمرو مسافر است، و ای کاش را شخص محزون بر زبان می راند. با برکت باد آن مرده غریب چنان که با برکت است برگهای نورسته انار و زیتون.

۷۳۵-۷۳۶ حرّ کته ... ص ۲۷۲ بادهای آن (گیاهان) را به حرکت آورد، پس اعتدال یافت و گیاهان بلند با گیاهان کوتاه خم شد، برخی از آن گیاهان به برخی دیگر پناه برنده است همانند گروهی که در پرخاش مکرر و عذرخواهی اند.

۷۳۷- و أبو الیتامی ... ص ۲۷۴ او پدر یتیمان است و ایشان در سرای او می رویند همانند روئیدن گیاه بهار در سرزمین سبزه خیز گیاه آفرین.

۷۳۸- و أری ... ص ۲۷۴ و رامشگران را می بینم که به آن مردی که جوانی را از دست داده نمی پیوندند و ممکن استم.

۱- باقل نام مردی از طایفه قیس بن ثعلب که در عجز بیان به وی مثل زنند. (منتهی الارب).- م.

۲- نوعی خرماست. الجمان، حاشیه، ص ۲۶۶.- م.

۳- صفرا و زباد نام دو نوع گیاه است که اولی ریگستانی و برگ آن به کاهو ماند. (منتهی الارب).- م.

به نو باوه ای بی موی بیونندند.

۷۳۹- أحملى ... ص ۲۷۵ شیرین ترین مردان دلپذیر زنان آن مردی است که گونه هایش به ایشان شبیه تر باشد.

۷۴۰- و اذا دعوت ... ص ۲۷۵ و هرگاه بنی جدیله را فرا خوانم جوانانی بی موی بر اسبانی بلند قامت و کم موی سوی من آیند.

۷۴۱- و فى الحى ... ص ۲۷۶ و در میان ایل، بره آهوئی سیاه چشم است که میوه درخت اراک را می تکاند، و دو رشته مروارید و زبرجد را بر روی هم پوشیده است.

۷۴۲- ۷۴۳ و ائى لأستأنى ... ص ۲۷۶ بدرستی که من مدارا می کنم (یا منتظر فرصتم) و اگر در (عزه) طمع نمی داشتم میان هووها را گرد می آوردم، و دخترانم کوشیدند تا جدا شوند، و موی صورت مردانی از پسران کوچکم سیاه شده است.

۷۴۴- فلا مزنه و دقت ... ص ۲۷۶ نه ابری بارانش را فرو ریخت، و نه زمین سبزه اش را رویانید.

۷۴۵- یضاحک ... ص ۲۷۷ و شکوفه تابنده با خورشید به یکدیگر می خندند؛ شکوفه ای که در کمال طراوت است، و با گیاهان انبوه تقویت شده است.

۷۴۶- ۷۴۷ فلیس ... ص ۲۷۷ ای امّ مالک! آن روزگار مانند روزگار آن خانه نیست، و لیکن زنجیرهای (اطاعت و بندگی خدا) بر گردنها پیچیده است، و جوان همانند پیر گردیده، و سخنی جز حقّ نمی گوید، و ملامتگران دست از کار کشیده اند.

۷۴۸- و حائل ... ص ۲۷۷ و برگهای رنگ بر گشته باد آورده که یک سال بر آن گذشته و اطراف خاکهای درختها در حرکت است و سفید شده (اطراف آن درخت ارطاه [۱](#)) متراکم شده است. م.

۱- - ارطی: مفرد آن ارطاه: درختی است که شکوفه آن مانند شکوفه بید، و برگ آن پهن است و بر آن تلخ و مانند عنّاب. (منتهی الارب، ریشه (ارط)). م.

۷۴۵-۷۵۰ من عتره ... ص ۲۷۸ ... از خانواده ای که نژادشان پاکیزه است؛ صاحبان عفت و در نهایت قداستند، شاخه های اصل و نسب ایشان برتر از آسمان است و محل رویش ریشه ایشان در اعماق زمین است.

۷۵۱-۷۵۲ و کْنَا ... ص ۲۷۹ و در آن شبهایی که رودرروی طایفه جذام و حمیر قرار گرفتیم، هر سفید وشی را پیسه پنداشتیم، و چون پاره ای از نبع (۱) بر پاره ای دیگر کوبیدیم، چوبهای آن از شکستن سرباز زد.

۷۵۳- لیست ... ص ۲۷۹ آن درخت نخل، نخلی نیست که خشکسالی به آن رسیده و یا آن که خمیده شده باشد، بلکه نخلی است که در سالهای خشکسالی، میوه اش را می بخشد.

۷۵۴- کَأَنَّ زُرور ... ص ۲۸۰ گویا دکمه های جامه (قبطری) به نخل قامت او بسته شده است.

۷۵۵- بطل ... ص ۲۸۰ قهرمانی که گویی جامه هایش بر تنه درخت تنومند پوشیده شده است و پوست دَبَاغی شده گاو را کفش خود قرار می دهد و دوقلو نیست.

۷۵۶- و؟؟ لی الأصل ... ص ۲۸۰ مرا آن اصل و ریشه ای است که در مثل چنان اصلی پایش کننده درخت، کشت و زرع پایش خواه را پایش می کند.

۷۵۷- تری ... ص ۲۸۰ برای آن، (درخت) پس از پایش پایش کننده، پیراهنی که بر روی پیراهنهای دیگر در پیچیده شده است می بینی.

۷۵۸- ۷۵۹ و ما یک ... ص ۲۸۰ و هر کار خیری که ایشان انجام داده اند، همانا از پیش، پدران پدرانشان در میان خود از یکدیگر به ارث برده اند، و آیا نیزه خطی (۲) را جز درخت آن می رویانند؟! و آیا درخت نخل جز در رویدنگاهش می روید؟! م.

۱- - نبع نوعی از درخت که از وی کمان سازند و از شاخه آن تیر. (منتهی الارب). - م.

۲- - خط: جزیره ای است در بحرین که در آن کشتی لنگر می اندازد، و بار نیزه فرود می آورد. منتهی الارب). - م.

۷۶۰- لقد غرسوا ... ص ۲۸۱ بتحقیق از نظر استحکام همانند درخت نخل کاشته شدند، و درویده نشدند جز همانند درویده شدن سبزیها.

۷۶۱- اقول ... ص ۲۸۱ به سرزمین (ذی الارطی) در آن شبی که آهوان جامانده و اقامت گزیده نزد فرزندان، بسوی کاروان گردنها بر کشیدند می گویم

۷۶۲- ۷۶۴ رأیت ... ص ۲۸۲ آدمی را می بینم که شبها او را می خورد؛ چنان که زمین براده های آهن را می خورد، و مرگ هنگامی که بر جان فرزند آدم می رسد، لحظه ای اضافی باقی نمی گذارد و می دانم که مرگ بزودی حمله ور می شود تا نذرش را درباره ابی الولید به انجام رساند.

۷۶۵- اُتسی ... ص ۲۸۲ آیا از یاد می بری هنگامی که سلیمان با شاخه درخت (بشام) (۱) خداحافظی کرد؟! سیراب باد درخت بشام.

۷۶۶- و لو امکنتی ... ص ۲۸۲ و اگر مادیان نخری من به بشامه ام رساند همانا از من آن بیند که شیشه های قعنب (۲) دید.

۷۶۷- ۷۶۸ عیوا ... ص ۲۸۲ ایشان در کار خود درمانده شدند؛ همانند کبوتر که درباره تخم خود درمانده شد و برای آن دو چوب قرار داد؛ یکی از درخت (غرب) (۳) و یکی از درخت (ثمامه) (۴).

۷۶۹- فرایه ... ص ۲۸۳ تپه (السیکران) خشک است، و مر ایشان را در آن تپه، شبیحی جز درخت (سلام) (۵) و (حرملم) (۶) نیست.

۷۷۰- ۷۷۱ حمزه ... ص ۲۸۴م.

۱- - بشام: درختی خوشبو و خوشمزه است، و با چوب آن مسواک می کنند. (المعجم الوسیط). - م.

۲- - قعنب: بر وزن جعفر، درشت، سخت، شیر بیشه. و نام جدّ محمد بن سلمه. (منتهی الارب). - م.

۳- - غرب: درختی است حجازی و ستبر و خاردار. (ثمام) درختی است که به فارسی آن را (یز) گویند. (حرملم) سپند است. (سلام) درختی است (منتهی الارب). - م.

۴- - غرب: درختی است حجازی و ستبر و خاردار. (ثمام) درختی است که به فارسی آن را (یز) گویند. (حرملم) سپند است. (سلام) درختی است (منتهی الارب). - م.

۵- - غرب: درختی است حجازی و ستبر و خاردار. (ثمام) درختی است که به فارسی آن را (یز) گویند. (حرملم) سپند است. (سلام) درختی است (منتهی الارب). - م.

۶- - غرب: درختی است حجازی و ستبر و خاردار. (ثمام) درختی است که به فارسی آن را (یز) گویند. (حرملم) سپند است. (سلام) درختی است (منتهی الارب). - م.

او حمزه است که صفت بخشش و کرم را با مال می خرد، و در خریداری آن معتقد است که مغبون کرده است، پس اگر وی، برادری را بخششی بسیار بخشد، آن را با منت نهادن تیره نمی سازد.

۷۷۲- فیا حجات ... ص ۲۸۵ هان ای حجره های آن خانه؛ جایی که ایشان از سرزمین (ذی سلم) کوچ کردند، باران بهاری بر شما نبارد! ۷۷۳- انا ابن ... ص ۲۸۵ منم فرزند افراد درخشنده و نورانی؛ فرزند سلمه الخیر هستم، و خانه ام در میان (سلمه) هاست، و بر بهترین همسایه از طایفه کعب (یا بر بهترین پناه دهنده) فرود آمدم.

۷۷۴- عجبت ... ص ۲۸۵ در شگفتم از عطر فروش که در (دسکره الفیوم (۱)) نزد ما آمد، و خواست عطر بنفشه به ما بفروشد وای بر تو ای عطار چرا برای ما بسته ای از گیاه (خزومی (۲)) یا بوته ای از گیاه (عرفج) (۹۵)، نیاوردی؟! ۷۷۶- ۷۷۸ لمستمطر ... ص ۲۸۶ هر آینه فضای بازی که در ناحیه شنزار و در خانه آزاده ای اصیل و با رشته ای دارای عطر گیاه (الاء) (۹۵) و (عرفج) است و در آن شنزار آهوان هر شامگاه همراه هر؟؟ بره آهوئی که چون دستبند است لهله می کنند و بیرون می آیند (- چنان فضای باز) نزد ما از کشتیی که در ساحل دجله است و یا قصری که در بغداد در بسته است، محبوبتر است.

۷۷۹- و علی الخیل ... ص ۲۸۶ (آن قوم به یکدیگر جامی تلخ نوشانیدند) و بر اسبها خونهایی همچون (شقر) (لاله) است.

۷۸۰- ۷۸۱ و کان محمر ... ص ۲۸۷ م.

۱- - الفیوم: نام دو مکان است؛ یکی در مصر و دیگری در عراق نزدیک هیت، و درباره اخیر شاعر اعرابی می گوید: (عجبت (... رک: معجم البلدان، ج ۶، ص ۴۱۴-۴۱۶- م.

۲- - این کلمات نام انواعی از گیاه و درخت است به ترتیب: خزومی گل خیری دشتی، عرفج بارهنگ آبی، آلاء درختی تلخ بر و نیکو منظر، ضال سدر دشتی سمر درخت طلح است. رک: منتهی الارب، و فرهنگ معین- م.

گویا گل لاله سرخ هنگامی که سر فرود می آورد و بالا می برد، بیرقهایی از یاقوت است که بر نیزه هایی از زبر؟؟ جد پهن شده است.

۷۸۲-۷۸۳ کانما لمع ... ص ۲۸۷ گویا خالهای درخشنده سیاهی از گل شقایق در آن هنگام که باز می شود، سرمه ای است که همراه اشک، بر گونه ای آغشته به رنگ سرخ جاری گشته است.

۷۸۴- یا ما امیلح ... ص ۲۸۷ وه چه نمکین بره آهوان ما که از این کوچولو درختان (ضال (۱)) و (سمر (۹۵)) نیرو گرفتند.

۷۸۵- فاذا ظلمت ... ص ۲۸۸ هرگاه در حق من ستم شود، پس همانا ستم من دلیرانه و چشیدنش تلخ همانند تلخی (علقم) (۲) است.

۷۸۶- و ما کان بینی ... ص ۲۸۸ اگر تو را بسلامت می دیدم، میان من و ثروتمندی جز شبهای کمی فاصله نبود.

۷۸۷- قریانها ... ص ۲۸۸ مسیلهای آن از بوستانهای انبوه از درخت (طلح) (۳) و (رند) (۴) و انار و توت است.

۷۸۸- احبب ... ص ۲۸۸ چه محبوب است آن وادی نزد من از نظر مقام و منزلت، و چه محبوب است نزد من درخت (طلح) آن و مسیلهای باریکش! ۷۸۹-۷۹۲ و بیت ... ص ۲۸۹ خانه ای که سقف آن درخت (طلحه) است که شاخه های آن با گل آویخته شده است، گویی آسمان ما را احاطه کرده در حالی که ستارگان در اطرافش می خرامد گلپایش با گردش آفتاب می گردد چنان که مردمک چشم در چشم می چرخد، و از دستبرد دستها بازش می دارد و م.

۱- - رک: به پاورقی صفحه قبل.

۲- - (علقم) حنظل و هر چه تلخ باشد و درخت تلخ مزه. - م.

۳- - (طلح) درختان بزرگ در ریگستان. - م.

۴- - (رند) نوعی از درخت خوشبوی و عود. (منتهی الارب). - م.

حربه هایی که کار آنها حفظ و نگهداری آن گلها و شاخه هاست.

۷۹۳-۷۹۶ نَصْر ... ص ۲۸۹ خدای تر و تازه گرداند استخوانهایی را که در سجستان (۱) به خاک سپردند؛ استخوانهای طلحه الطلحات را، وی دوست را محروم نمی ساخت و به بخل معروف نبود و (هنگام تنگدستی) پوزش مفصل می خواست، وی را زنان ال ابی طلحه زاییدند و چه بزرگوار مادرانی اند! دو دست وی بخشنده است آن هنگامی که بخشش بخشنده وعده های نیکوست.

۷۹۷- فلا تا منن ... ص ۲۹۱ پس، از جنگ ایمن مباح که شعله ور شدن آن (یا گسترش آن) همانند (اقدام) (ضبه) است آن هنگام که گفت: الحدیث شجون (۲).

۷۹۸- ۷۹۹ کلّ الخلال ... ص ۲۹۲ همه خصلتهای شما از فضایل شماست و اخلاق و خوی و آئین و دین شما به یکدیگر شبیه است، گویی درخت ترنج هستید که هم ریشه اش پاکیزه است و هم شاخه و هم بار و برگش.

۸۰۰- ۸۰۱ خلّ ... ص ۲۹۲ نفاق را برای اهلش رها کن و بر تو باد به راه، و راه را جستجو کن و خویشان را از این بالاتر بدان که جز دوست یا دشمن را ملاقات کنی.

۸۰۲- ۸۰۳ احسن ... ص ۲۹۳ خدای به ما نیکی کرد که بوی لغزشهای ما نمی وزد، که در آن صورت آن که از ما میان دو جامه اش مستور است رسوا می شد.

۸۰۴- اصبحت ... ص ۲۹۴ بوستان جوانی خشک گردید و نسیم تر و تازه اش عقیم شد.

۸۰۵- ۸۰۷ لو کنت ... ص ۲۹۵ اگر آب بودی پاک و پاک کننده بودی یا اگر ابر بودی باران زا نبودی و اگر باد بودی بادم.

۱- - سجستان معرب سیستان و سگستان است. (فرهنگ معین). - م.

۲- - برای توضیح و ترجمه آن مثل. رک: همین کتاب، ص ۲۷۸ و ص ۴۰۰. - م.

(دبور) (۱) بودی و اگر سرما بودی سرمای (زمهریر) (۲) بودی و اگر زمین بودی زمینی خراب و اگر مغز بودی مغزی پوچ و تهی بودی.

۸۰۸- قد بکرت ... ص ۲۹۵ بتحقیق باد غربی صبحگاهان همراه با گرد و غبار وزید و بقیه شتران را از بین برد.

۸۰۹- و صوح البقل ... ص ۲۹۶ و باد تندی که باد جنوب یمینی آن را سوق داده، سبزیها را خشک گردانید.

۸۱۰- ۸۱۱ و ریح ... ص ۲۹۶ و چه بسا بادی که به پهنای خورشید بود آهنگ آن کردم تا وزش آن دردم را شفا بخشد؛ به صورت باد صبا آشکار شد آنگاه در چاشتگاه به گردبادی جنوبی تبدیل گردید، پس آن باد جنوبش چه چیزی را برای من برانگیخت! ۸۱۲- ۸۱۳ فلم تذرف ... ص ۲۹۷ پس دو چشم نگریید مگر هنگامی که بامدادان اثاثیه ها و هودجهای ایشان حرکت کرد و مگر هنگامی که دیدم خانه های قبیله را که باد تند در پاسی از تاریکی شب، بنیان آن را بر باد می دهد.

۸۱۴- و ائک ... ص ۲۹۸ و بدرستی که اگر او را در حالی که مرده است صدا بزنی، وی پاسخ گوید هر چند استخوانها پوسیده است.

۸۱۵- و شباب ... ص ۲۹۹ و جوانانی که چهره هایشان نیکوست و از نسل ایاد بن نزار بن معد می باشند.

۸۱۶- لا- یجفلون ... ص ۳۰۰ از پناهگاهشان در مرزها بیرون نمی آیند، هر چند نخستین دسته هیاهوکنندگان حمله ور را همچون مرغ سنگخوار بینند.

۸۱۷- فهن ... ص ۳۰۰ پس آن اسبان دسته هایی بودند همانند دسته های ملخ یا همانند مرغ سنگخوار که سر راه آبشخوار را گرفته بودند.م.

۱- - دبور بادی است که از سوی مغرب می وزد. (المعجم الوسیط، ریشه دبر).- م.

۲- - زمهریر سختی سرما. (منتهی الارب).- م.

۸۱۸- و مېثوټه ... ص ۳۰۰ چه بسا لشکری تیز؟؟ تک و پراکنده به پراکندگی دسته ملخ که تیز؟؟ تکانش را به آهسته روندگانش بازگردانیدم.

۸۱۹- ۸۲۰ متی ادع ... ص ۳۰۱ هرگاه یورانم را از میان ایشان فرا خوانم، گروههای بسیاری از ایشان که اطمینان دارم مرا تنها نمی گذارند، نزد من آیند؛ گروههایی همانند دسته های ملخ که اسبانشان را گرد و غباری است و هرگاه به حرکت در آیند، زود فرود می آیند (به مقصد می رسند).

۸۲۱- علی حنق ... ص ۳۰۱ بامدادان بر ایشان با خشم و غضب حمله ور شدم، با اسبانی همانند پای دسته ملخ تابستانی که صبحگاهان در بیابان به چرا مشغول شده اند.

۸۲۲- تری طالبی ... ص ۳۰۱ نیازمندان را بینی که به در خانه او شتابان روی می آورند چنان که زنبور عسل به کوه (ادمی) [\(۱\)](#) سرازیر می شود.

۸۲۳- تری الناس ... ص ۳۰۲ مردم را گروه گروه به در خانه او رهسپار می بینی، گویی ایشان دو پای مور و ملخند.

۸۲۴- حتی ترکناهم ... ص ۳۰۲ ... تا هنگامی که ایشان را در معرکه ای رها کردیم که پاهایشان در آن معرکه همانند چوبهای رویهم انباشته، معلق است.

۸۲۵- کانهم ... ص ۳۰۲ گویی ایشان چوبهایی هستند که در بیابان روی زمین افتاده اند.

۸۲۶- ۸۲۷ عمّتهم ... ص ۳۰۳ خشمی از تو ایشان را فرا پوشاند که احدی از ایشان را باقی نگذارد، پس گویی از آنچه بهم.

۱- - کلمه مذکور فوق مطابق روایت دیوان الهمذلیین، ج ۲، ص ۱۶۶ ترجمه شد برای وجه منقول در متن الجمان (ادها) معنای مناسبی بدست نیامد. - م.

ایشان رسیده، ریشه های درخت از جای کنده شده اند.

۸۲۸- یصفقه ... ص ۳۰۳ پیش در آمد بادی سرد به او می وزد و می جنبانندش و (نیز) تند بادی سرد و نامتعادل در شبی از شبهای ماه جمادی.

۸۲۹- ثم اضحوا ... ص ۳۰۴ پس به چاشت رسیدند در حالی که گویی برگی خشکیده بودند که باد صبا و دبورشان به راست و چپ حرکت می داد.

۸۳۰- ۸۴۲ ایها الشامت ... ص ۳۰۶ ای دشنام دهنده و سرزنش کننده روزگار، آیا تویی دور (از سختیها) و در امان از بلاها؟! یا این که تو را پیمانی است از روزگار؟!، نه؛ بلکه نادان و فریفته شده ای. چه کسی را دیدی که روزگاران جاویدش ساخته، یا چه کسی از اینکه به او ستمی رسد در امان است!. کجاست خسرو؛ خسرو خسروان؛ انو؟؟ شیروان، یا پیش از او شاپور کجاست! و کجایند (بنی الاصفیر) بزرگوار؛ پادشاهان روم، یادی از ایشان بر جای نمانده است. و کجاست آن صاحب شهر (حضر)، هنگامی که آن را ساخت و هنگامی که رود دجله و جوی (خابور) بسوی او با هم گرد می آمد! آن شهر را از سنگ مرمر ساخت و آن را از آهک از هم جدا ساخت و در نتیجه پرنندگان را در جایگاههای بلندش لانه هاست، ملکش را مرگ نبخشید و پادشاهیش بر باد رفت، و درب آن شهر متروک شد. و حال خداوند قصر (خورنق) را تامل کن، هنگامی که روزی سر بر آورد و هدایت را تفکری است، وضعی که داشت، و مال بسیاری که داشت و دریای (رود فرات) گشاده و گسترده و کاخ (سدیر) (- آن همه دارایی که داشت) او را خوشحال ساخت، پس دلش لرزید و ترسید و گفت: (چیست خوشحالی زنده ای که به مرگ منتهی می شود؟) سپس، پس از رستگاری و ملک و سروری و نعمت، در آن جا گورهایشان فرا پوشاند، سپس هنگام چاشتگاهان برگی خشکیده شدند و باد صبا و دبور به این سو و آن سویشان حرکت می داد.

۸۴۳- ۸۴۵ ربّ ... ص ۳۰۸ چه بسا کاروانی که نزد ما بار انداختند و باده آمیخته با آب زلال می نوشیدند و با کوزه هایی که بر در آنها صافی بود، و اسبهای تندرو در جلای خود زمین را می کوبیدند، سپس چاشتگاهان تندباد حوادث روزگار، بر ایشان وزید، و روزگار چنان است در حالی که در تغییر و دگرگونی است.

۸۴۶-۸۵۲ ما ذا أومل ... ص ۳۰۹ بعد از نیستی آل محرق که خانه هایشان را ترک گفتند و پس از ایاد، در انتظار چه آرزویی باشم!، و پس از ساکنان قصر خورنق و سدیر و بارق (۱) و قصر کنگره دار که در سنداد (۲) است، سرزمینی که به سبب پاکیزگی جایگاه خواب چاشتگاهیش، کعب بن مامه و ابن ام دؤاد آن را برگزیدند، بادها بر محل خانه هایشان وزید و گویی ایشان میعاد داشتند، و بتحقیق در آن دیار با راحت ترین زندگی و در سایه ملکی استوار پایه غنودند، در انقره (۳) فرود آمدند در حالی که آب فرات که از کوههای بزرگ جاری بود، بسویشان می آمد، پس ناگهان نعمتها و همه آنچه موجب سرگرمی بود روزی به نیستی و زوال می انجامد.

۸۵۳- و ارانا ... ص ۳۱۰ و ما را همچون کشت و کار نشان داد که روزگار آن را می درود و برخی برجاست و برخی از پا در آمده است.

۸۵۴- لو کان ... ص ۳۱۱ اگر اسبهایش را با رسنهای ما در آمیزد، همانا صدای برخورد سلاح، طنین انداز می شود.

۸۵۵-۸۵۶ ... ص ۳۱۱ مردم از جهت صورت و سیما برابرند، و پدرشان آدم و مادرشان حواء است، اگر ایشان را از جهت ریشه و اصل نسبی باشد که به آن افتخار کنند، آن اصل و نسب گل و آب است.

۸۵۷- و حسبک ... ص ۳۱۲ و ترا از امر نسب همین چهره کافی است که خبر می دهد از نسل آدمی.

۸۵۸-۸۵۹ تسألنی ... ص ۳۱۳ ... از من می پرسد چند سال دارم، گفتم: (اگر به اندازه سوسمار یا نوح در روزگار پیش از خلقت انسان که صخره ها مرطوب و همانند گل و لای است، عمر کنم ... م.)

۱- - خورنق کوشک نعمان اکبر که به عراق است. (منتهی الارب). - م. سدیر قصری است در حیره نزدیک خورنق که آن را نعمان اکبر به برخی از پادشاهان عجم اختصاص داد. (رک: ترجمه متن الجمان، ص ۴۰۲) بارق: موضعی است به کوفه. (منتهی الأرب). - م.

۲- - سنداد نام جویی یا قصری است به عذیب. (منتهی الارب). - م.

۳- - انقره موضعی است در حیره و شهری به روم یا قلعه ای است در آن. (منتهی الارب). - م.

۸۶۰- اذ قطعنا ... ص ۳۱۵ هرگاه کوهی را (در نوردیم) (۱) کوهی دیگر آشکار می شود.

۸۶۱-۸۶۳ بارض ... ص ۳۱۵ در سرزمینی که پرنده هویره (۲) را همچون شتر چاقی که کاروانش با دو لنگه بار گم کرده است، کوه قنات تهی از جنبنده، در آن سرزمین گویی کشتیهای دستخوش امواجی است که چوب ساج (۳) آن، با قیر اندوده شده است؛ کشتیهایی که در امواج و اعماق آب وارد شده، و امواج آب پایین سینه هایشان را فرا گرفته (یا سینه هایشان را آب فرا گرفته) و قسمتهای دیگر آنها روی آب شناور است ۸۶۴- و محمره ... ص ۳۱۶ سال خشکسالی که آفاق آسمان در آن سرخ گون و اندرونش (زمین) گرد آلود و ابرهایش سبک (بی باران) و باران بهاریش سست است.

۸۶۵-۸۶۶ و جاء تک ... ص ۳۱۶ و آن سال برایت برای بدون باران و خیر و برکت آورد و بتحقیق گرد و غبار، چهره خورشید را تیره و تار کرد، گویی ستارگان چشمهای سگان است که گاهی در کرانه آسمان بر پای می خیزد و گاهی فرو می افتد.

۸۶۷-۸۶۸ و حیران ... ص ۳۱۷ و چه بسا شب تاریک و ظلمانی دستخوش امواجی که گویی ستارگانش از پشت گرد و غبار تیره و تار، چشمهای تنگ و تار شده است (- چه بسا چنان شبی) که کاروان را کور کورانه در آن شب حرکت دادم تا هنگامی که رواقهای (۴) سبزش (تاریکیهایش) وجود جوانان و شتران سرخ نشان را آشکار ساخت.

۸۶۹- هجان ... ص ۳۱۸ م.

۱- مطابق روایت دیوان جریر، ص ۵۲۰ و لسان العرب، ریشه (علم) چنین ترجمه می شود: (در نوردند).- م.

۲- هویره: خرچال (: مرغابی بزرگ، مرغابی) میش مرغ. (فرهنگ معین).- م.

۳- ساج: معرّب ساگ، گیاهی است از تیره شاه پسند که چوب آن برای ساختن کشتی به کار می رود. (فرهنگ معین).- م.

۴- ترجمه مطابق نص دیوان ذی الرمه (ارواقها) آورده شد، در متن الجمان (ارواقه) ضبط شده و آن محرف است.- م.

شتران اصیلی که رنگ آنها را نشان قرمزی است که دو چشمان را به شگفت می آورد و زیبایی آنها در رنگ قرمز آنهاست.

۸۷۰- ۸۷۱ کأس ... ص ۳۱۸ جامی که هرگاه بر حنجره نوشنده اش سرازیر می شود، سرخی آن را به گونه و چشمش می بخشد، پس باده چون یاقوت، و جام چون مروارید در دست کنیزی لاغر اندام است.

۸۷۲- انما الذلفاء ... ص ۳۱۸ همانا (ذلفاء) (۱) دانه یاقوتی است که از کیسه بازرگانی خارج شده است.

۸۷۳- هی کالدره ... ص ۳۱۹ وی همانند گوهر مستور و محفوظ زیبا و در پاکی و پاکیزگی یاقوت و مرجان است.

۸۷۴- بالدر ... ص ۳۱۹ گلوگاه وی با درّ و یاقوت و گلوبندی از مروارید و زبرجد آرایش داده شده است.

۸۷۵- یاقوت ... ص ۳۱۹ ای یاقوته که قوت جان منی، جان من با جامی از می در راحت است.

۸۷۶- ۸۷۷ بادت ... ص ۳۲۰ (آن خانه ها) از بین رفت و نشانه های آنها را دست کهنگی و فرسودگی دگرگون ساخت جز اجاقهای سنگی که سرخی (آتش) آنها بر باد رفته است و جز میخی که سیاهی سر آن آشکار است و سایر قسمت‌هایش را سنگ ریزه ها دگرگون ساخته است.

۸۷۸- کمضیئه ... ص ۳۲۱ همانند (درّ) در صدفی است که غواص آن خوشحال است و هرگاه آن درّ را می بیند لا اله الا الله می گوید و بر خاک می افتد.

۸۷۹- کالتؤامیه ... ص ۳۲۱ (وی) همانند درّ (تؤامی) (۲) است که اگر با وی نزدیکی کنی، چشم خنک و بستر پاکیزه می شود.

۸۸۰- فجاءت ... ص ۳۲۱ م.

۱- نام خاص زنی و یا صفت زن بینی باریک. (متهی الارب).- م.

۲- تؤام: ساحلی در عمان، و درّ به آن منسوب است. رک: متن الجمان، پاورقی، ص ۳۲۱ م.

پس او آمد؛ چنان که آن درّ بازرگان آمد، در حالی که ریسمان گلوبندش گسیخته شد، و دانه هایی از آن جدا گردید.

۸۸۱-۸۸۵ و قد اراها ... ص ۳۲۲ و بتحقیق او را در آن قبیله ای که شادند و افسانه گو دارند (- او را) در میان همگنانش می بینم؛ هنگامی که وی همانند شاخه خرامنده است، و چشم من هشیار دیدار کننده را به شگفتی وا می دارد، (او) همانند لعبتی است که جایگاهش در قصر، با آب طلا در میان مرمر موج نقّاشی شده است، یا همانند تخم شترمرغی است که در میان تلی از شن پوشیده شده، یا همانند دانه درّی است که به نزد تاجر حمل شده است. او چنان است که اگر مرده ای بر روی گلوگاهش تکیه داده شود، زنده می گردد، و به جانب گورستان حمل نمی شود.

۸۸۶-۸۹۵ کدرّه ... ص ۳۲۲ همانند مروارید غوّاصی که تمام وجود خویش را در جای بیمناکی افکند، و ضمیر دل در حالی که گریه سر داده بود از ماری لال می هراسید که بر مروارید گمارده شده بود، و از پیش هشدارش از خطر غوّاص بسوی مروارید گسیل می شد. غوّاص گفت: یا مرگ را ملاقات می کنم، یا برای خویشتن ثروتی به دست می آورم، و مرگها زمانش فرا رسنده است، مار را دید و در اطراف آن درّ یگانه با یکدیگر به گفتگو پرداختند، و سرانجام آن گفتگو یا مرگ است و یا رسیدن به دنیایی که مژده دهنده اش بانگ بر می آورد، و چون جانی که فقرش را خوابی نیست، آنچه را نزد مار است (درّ) مشاهده کرد، خویشتن را برای رسیدن به آن درّ به مخاطره افکند، چون غوّاص نزدیک شد، مرگ (مار) به دو دست وی پیچید و با دندانهای نیشش گزید که تأثیر نیش آن دندانها سریع است، پس با نیمه جانی طرف بالای طناب ایشان (۱) را تکان داد در حالی که بر بالای سر وی لجه های آب سبزگونی که متصل به دریاهایی ژرف است، روی هم موج می زند، پس وی بازنیامد مگر آن که در زیر امواج آب به سبب مرگ، خونهای رنگینی از او فرو ریخت که حکایت از کشته ای تر و تازه داشت. پس چون آن دانه درّ صید شده را به مادر غوّاص نشان دادند و آن دانه درّ درخشیدن گرفت، به سبب میل به ثروتمندی، آتش اندوهش فرو نشست، پس تاجران به بهای گرانش خریدار شدند، و هیچ بهایی پیشنهاد نشد جز آن که بسیار آن اندک بود.م.

۱- - مطابق روایت دیوان (اعلی حبله) ترجمه چنین می شود: بالای طنابش را تکان داد. - م.

۸۹۶-۹۰۶ کجمانه ... ص ۳۲۴ همانند دانه درّ دریایی (یا درّ منسوب به سواحل بحرین) که غوّاص آن، از اعماق دریا بیرونش آورده است، قوی دل است و سرپرست چهار تنی می باشد که نژاد و اصلی مختلف دارند، پس میان ایشان اختلاف درگیر شد و آنگاه که اختلافشان به اتفاق مبدّل گردید، زمام امورشان را به دست آن غوّاص (غواص اول) سپردند (زمام امورشان همچنان به دست او بود) تا هنگامی که به وی بدگمان شدند، و آن غوّاص همچنان از ماهی تا ماه دیگر ایشان را همراه خود می برد، وی لنگرهای کشتی اش را در مهلکه ای رها ساخت و آن لنگرها استوار گشتند و کشتی از حرکت باز ایستاد، آن دانه درّ، پدر غوّاص را کشت، غوّاص گفت: راه پدر را ادامه می دهم، مگر این که آنچه مطلوب روزگاران است به دست آورم، روز را به نیمه رساند در حالی که در آب فرو رفت و رفیقش در غیاب، از او اطلاعی نداشت، غوّاص به آرزویش رسید و دانه درّی را آورد که پوشیده در صدف و همچون شعله آتش، درخشنده و نورانی بود، در برابر آن دانه درّ بهایی گران به او دادند، وی از تسلیم آن خودداری کرد، و رفیق غوّاص به او گفت: آیا نمی فروشی؟ و دریانورد می بیند که (خریداران) بر دست و پای غوّاص می افتند و وی آن دانه درّ را برای گلوگاه، با دستان خویش نگه می دارد، آیا آن دانه درّ همانند آن زن مالکی است که با شادی و شادمانی از سرپرده بیرون آمده است!؟

۹۰۷-۹۰۸ ما استوصف ... ص ۳۲۵ مردم چیزی که در نظرشان خوش آید وصف نکردند جز این که وصف ام نوح بالاتر از وصف آنهاست، گویی وی (در پاکیزگی) همچون باران روشن و تابناک است و گویی وی دانه درّی است که روشنی وی را صدفی در نپوشانده است.

۹۰۹-۹۱۰ ظبی ... ص ۳۲۶ آهویی است که گویی خدا پوسته درّ را پوست او گردانیده است و بر گونه هایش هر زمان که بخواهی گل سرخی را مشاهده می کنی.

۹۱۱- کانما خلقت ... ص ۳۲۶ گویی وی از پوسته درّی آفریده شده که در همه جوانب آن زیبایی در کمینگاه است.

۹۱۲- کانما افرغت ... ص ۳۲۶ گویی وی در پوسته درّی ریخته شده و هر عضوی از اعضای جسمش همچون قرص ماه است.

۹۱۳- دره ... ص ۳۲۶

او همچون دانه درّی است که هر کجا چرخانیده شود، نور می افشاند و طلبه ای است که از هر کجایش بوییده شود، بوی عطر می وزد.

۹۱۴- هی الدر ... ص ۳۲۶ هنگامی که سخن می گوید همچون درّی پراکنده است و مانند درّ بهم پیوسته است هر گاه لب به سخن نگشاید.

۹۱۵- اذا نضون ... ص ۳۲۷ هر گاه چادرهای نازک از تن برگیرند (گویی) درّهای بحرینی را از صدفها بیرون می آورند.

۹۱۶- تواضع ... ص ۳۲۷ دانه های درّ فروتنی پیش گرفت آن زمان که آن زنان دانه های مروارید قیمتی پوشانیده شدند، پس ایشان همچون درّ و درّها پوسته های درّند.

۹۱۷- کانهم ... ص ۳۲۷ پس گویی آن کودکان، در حالی که بنی الغوغاء اطراف ایشانند، درّها و مخشلبهایی (۱) هستند که در روی زمین پراکنده اند.

۹۱۸- ظلت ... ص ۳۲۸ بچه های آن گاو وحشی بر روی زمین پراکنده و به خاک افتاده اند، گویی درّهایی اند که بر روی زمین پراکنده اند.

۹۱۹- و تضىء ... ص ۳۲۸ و آن بچه گاو وحشی در تاریکی می درخشد همانند درّ سواحل بحرین که رشته آن از هم گسسته است.

۹۲۰- کاننی ... ص ۳۲۸ گویی از عشق به (خرقاء) همچون شتری هستم که تازه خریداری شده و غریب و کف سمش خون آلود، و عزیمتگاهش دور و مبتلا به مرض هیام (۲) است.م.

۱- - مخشلب مهره ای است که برای زیور ساخته می شود و به نام زنی نامیده شده که آن را برای زیور برگزیده، و فارسی معرّب است. رک: الجمان، پاورقی، ص ۳۲۷- م.

۲- - دردی که شتر به آن مبتلا شود و حالتی شبیه به تب بر او عارض می شود و پوستش حرارت فوق العاده می یابد و عطش آن فرو نمی نشیند. الجمان، پاورقی، ص ۳۲۸- م.

۹۲۱- کان صوت ... ص ۳۲۹ گویی صدای آب نوشیدن آن شتر در آبشخوار همانند صدای سنگی است که بر روی سنگی غلتانیدی.

۹۲۲- هذا مقامی ... ص ۳۲۹ این است جایگاه من برای تو تا به حدی سیراب شوی که آب از تو تراوش کند و از سرزمینهای (ابطح (۱)) عبور کنی.

۹۲۳- ۹۲۴ و یا انا ... ص ۳۲۹ ای صاحب شتران، همانا مرض تشنگی در آن شتران به طول انجامیده و سیرابی را در خشکسالی و خشکی سراغ ندارد، شتران تشنه را بر چشم من و حدقه آن وارد ساز تا با اشک روان و ریزان، آنها را سیراب کنی.

۹۲۵- ۹۲۸ فما حائمت ... ص ۳۳۰ پس آن شترانی که یک شب و روز به دور آب سرگردانند، و با چوبدستی بر آنها نواخته می شود، و گردنهایشان را خم می کنند و لب تشنه اند و از آبشخوار برای هیچ مقصدی راه بازگشت ندارند، و نه به آب خنک حوضها نزدیکند، جابه‌ای آب را می بینند و حایل میان آنها و آن جابه‌ها مرگ است و آن شتران متوجه صدای سقایان می باشند (- آن شتران با اوصافی که گفته شد) سینه اشان از من فروخته تر و تفتیده تر در عشق به تو نیست، و لیکن دشمن با من دشمنی ورزیده است.

۹۲۹- ۹۳۱ اقول ... ص چون آن دسته شتران به حرکت در آمد و بر روی شوره گزهای بیابان پراکنده شد؛ شترانی که هرگاه شبان آنها را در زمینهای هموار گسترده اطراف آبشخوار من، به چرا مشغول می سازند، ته مانده آب صاف و خنک را در حمی به یاد می آورند (- چون آن شتران به حرکت در آمدند) به شبان آنها گفتم: با آنها مدارا کن که با جبر و عنف از وطن بازگرفته شده اند.

۹۳۲- ۹۳۳ لا تلمنی ... ص ۳۳۲ م.

۱- - سرزمین گسترده ای که سیل در آن جاری می شود و شن و سنگریزه ها را در آن بجا می گذارد و از آن است ابطح مکه. (المعجم الوسیط). - م.

ای عتیق! مرا سرزنش مکن که آنچه به آن گرفتارم مرا کافی است، و آنچه مرا کفایت می کند به آن گرفتارم مرا سرزنش مکن که تو اش در نظرم آراستی، تو همانند شیطانی برای آدم (هنگامی که به آدم گفت: کافر شو).

۹۳۴-۹۳۷ ابْت ... ص ۳۳۶ عزّتم سربرافراشت، و آزمودگی ام ترَفّع جست، (و این صفات و خصالم که): ستایش را بابهای سودبخش به دست می آورم و در ناملايمات مالم را می بخشم و با شمشیر بر فرق سر دلیر گردنکش فرود می آورم و این که هرگاه دلم به تلاطم و جوش و خروش می آید، به او می گویم: سر جای خود بنشین که یا مورد ستایش واقع می شوی و یا آرام می گیری (- عزّت و بزرگی و آزمودگی و این صفاتم ترَفّع جست) تا از بزرگواریهای شایسته ای دفاع و علاوه بر آن، از عرض مصون و پاک خود حمایت کنم.

۹۳۸- نهین ... ص ۳۳۷ ما جانها را خوار می داریم و خوار داشتن نفوس در سختی (جنگ) نفس را بیشتر حفاظت می کند.

۹۳۹-۹۴۱ الحرب ... ص ۳۳۹ جنگ در آغاز درگیریش، تازه و جوان است و با آرایش خود برای هر نادانی کوشش می کند (۱) تا هنگامی که شعله ور شد و آتش آن بالا گرفت به حالت پیرزنی بر می گردد که شوهر ندارد؛ آن زن دو مویی (موی سیاه و سفید) که سرش را تراشیده و خود را ناشناس ساخته، و برای دربرگرفتن و بوسیدن ناپسند است.

۹۴۲- انی امرؤ ... ص ۳۴۰ بدرستی که من مردی هستم که با دوستم پیمان بستم که در روزگاران در میان صفوف نهایی نایستم.

۹۴۳-۹۴۴ زوامل ... ص ۳۴۱ همچون شترانی اند که حامل اشعارند، و معرفتشان به اشعار جز شناختی همانند شناختم.

۱- - بنابر روایت شرح دیوان الحماسه، ج ۱، ص ۳۶۸ ترجمه چنین می شود: جنگ در آغاز، دخترکی جوان است که با سلاح خود بسوی هر نادانی عزیمت می کند. - م.

شتران نیست، سوگند به جانت که شتر هر گاه بامدادان یا شامگاهان با باره‌ایش از جایگاه خارج شود، نمی‌داند در لنگه‌های بارش چیست.

۹۴۵- تروقل ... ص ۳۴۳ بدنهای قوم سعد بن زید تو را به شگفتی وا می‌دارد، و هنگامی که ایشان را نیک بشناسی، از ایشان متنفر می‌شوی.

۹۴۶- لا- بآس ... ص ۳۴۳ قومی را به سبب طول و عرض (طول و عرض بدن‌ها یا بسیاری افرادشان) اهمیتی نیست؛ خلقتشان خلقت استران و عقلهایشان عقلهای گنجشگان است.

۹۴۷- عقله ... ص ۳۴۳ عقل او همچون پرنده و صورتش صورت شتر است.

۹۴۸- تری ... ص ۳۴۴ جوانان نخل‌پیکری را می‌بینی و از تباهی درونشان اطلاع نداری.

۹۴۹- اقبل ... ص ۳۴۶ سیلی از جانب امر خدا روی آورد، و آهنگ آن بوستان بارور را داشت.

۹۵۰- أظفت ... ص ۳۴۶ بر او در روزی که نه شب بود وارد شدم، و جست و جوی آب نوبت دوم (۱) برای شتران، صاحب وی را (از پرداختن به او) باز داشت.

۹۵۱- ۹۵۲ تطاول ... ص ۳۴۶ شب تاریک و سیاهت به درازا کشید، و آن شب از صبحی روشن نمی‌شود، هر گاه گویم آن شب به سر رسید یا پایان یافت، تاریکی‌هایی (مه‌هایی) از هر سو به حرکت می‌آید.

۹۵۳- ألا- بکرت ... ص ۳۴۷ هان بامدادان بیرون شد و سرزنشگر من ملامت می‌کند (و مرا به خواب می‌برد (۲) و شب تاریک از بین نرفته است.م.

۱- مطابق روایت شعر در مجمع البیان، ترجمه مصرع دوم چنین می‌شود: (و جست و جوی بره می‌شود...) - م.

۲- در حاشیه نسخه اصل (تهجّنی) ضبط شده و ترجمه اش چنین می‌شود: (و مرا تقبیح می‌کند) - م.

۹۵۴-۹۵۵ جار فیه ... ص ۳۴۸ در آن روز باقی لشکر ستم روا داشت، و نخلهای آن سرزمین بر باد رونده بود، و چینندگان را رسوا می ساخت، پس آن نخلها را همانند حبشیان سیاه می بینی در حالی که آتش بر آنها می نوازد و برخی بر خاک افتاده و برخی بر جای ایستاده است. (۱)

۹۵۶- کان فئات ... ص ۳۴۹ گویی خرده های پشم رنگ آمیزی شده در هر منزلی که در آن فرود آیند دانه های خرد نشده (فنا) (۲) است.

۹۵۷- بجمع ... ص ۳۵۰ ... با گروهی که تلها و تپه ها (یا لشکرهای انبوه) و کوههای (سلمی) و سلسله کوههای کشیده و بلند در برابرش به خاک می افتد (ما برای جنگ با حروریان فرقه ای از خوارج سر بر آوردیم).

۹۵۸- برأس ... ص ۳۵۰ ... با سری از طایفه بنی جشم بن بکر که با آن زمین هموار را می کوبم.

۵۹۹- اذا ما ... ص ۳۵۰ هرگاه بر تپه ماهورها بر آیند، آنها را چون گرد و غبار برانگیخته شده قرار می دهند.

۹۶۰- اذا نحن ... ص ۳۵۱ هرگاه ما میان مشرق و مغرب حرکت کنیم، خاکهای خوابیده و بیدار به جنبش در می آید.

۹۶۱- اذا ما غضبنا ... ص ۳۵۱ هرگاه ما خشم گیریم خشم مضری، پرده خورشید (زمین) را می دریم؛ مگر این که خون بگرید.

۹۶۲- و ذا النصب ... ص ۳۵۱ م.

۱- مطابق روایت دیوان الاعشی، ص ۲۰۳ و تصحیح مضبوط در پاورقی الجمان، ص ۳۴۸ ترجمه چنین می شود: (در آن روزگار دفع کننده لشکر ستم رواداشت، و نخلهای آن سرزمین (حجر) خم شد (یا برباد رفت) پس آنها را همانند نخلهای خشک و بی بار و برگ می بینی در حالی که سیاه است و آتش بر آنها می نوازد، و بر خاک افتاده و یا بر جای ایستاده است.)- م.

۲- فنا: جمع فناه سگ انگور، یا درختی است سخت سرخ که از آن قلاده سازند. (منتهی الارب)- م.

بسوی آن بت که برپای داشته شده مرو، و شیطان را مپرست، و خدا را عبادت کن.

۹۶۳- ترکت ... ص ۳۵۲ بنی الهجیم را واگذاردم در حالی که ایشان را سرگیجه ای عارض شده بود، و هرگاه گروهی از ایشان رهسپار می شدند، باز می گشتند.

۹۶۴- فعنّ ... ص ۳۵۲ پس برای ما گله ای نمودار شد که گویی گوسفندانش دوشیزگان محفل دوار (۱) در چادری بلند و کشیده اند.

۹۶۵- لأنعتن ... ص ۳۵۲ همانا شترمرغی را وصف می کنم که شتابان و سیاه سفید است و بامدادان در جست و جوی ملجاء و پناهی از جایگاهش بیرون می شود.

۹۶۶- امسک ... ص ۳۵۳ خرت را بگیر که آن در پی خرانی که قصد کوه (غزب) (۲) را دارند، رمیده شده است.

۹۶۷- قد یخطم ... ص ۳۵۳ گاهی شترنر پس از رسیدن به عنفوان جوانی با عنف و خشونت به مهار در آورده می شود و گاهی شیر نر بر آنچه ناخوش دارد بازگردانیده می شود.

۹۶۸- ۹۷۹ فغلست ... ص ۳۵۴ پس آن دسته گورخران در حالی که سپیده صبح پرده از رخسار آن بر گرفته و پاره ای از سپیده در تاریکی شب مستتر بود، در هوای تاریک و روشن صبح بسوی چشمه ای رهسپار شدند که جلبکها گرداگردش را فرا گرفته و ماهیها و قورباغه ها صدا در صدا می انداختند، و آب آن چشمه را جویباری می کشید برهنه همچون شمشیر، و لابلای نخلهای کوچک جریان داشت و شاخه های نخل (یا گیاهها) در اطرافش بر یکدیگر بلندی می جستند. و در سمت چپ قبیلهم.

۱- - دوار: مراسم عبادتی در جاهلیت بوده است. رک: الجمان، پاورقی، ص ۳۵۲- م.

۲- - غزب نام کوهی است در موضعی پایین تر از شام به طرف عراق و در دیار بنی کلب قرار دارد. رک: مجمع البیان، ج ۱۰، ص ۲۹۰- م.

(جلان) (۱) صیادی ژنده پوش و کوچک اندامی بود که در گودالی خزیده بود؛ صیادی که پیکانهایی را آماده می ساخت که تیرها را هدایت می کرد؛ تیرهایی که سینه هایشان محکم و پشتهایشان صاف و پرها و زه هایشان، از پشت آنها را به جلو می راند. هرگاه نظایر آن گورخران به آن صیاد نزدیک می شدند، برخی از آنها (به سبب اصابت تیری) از همگنان خود بریده و جدا می شدند؛ تا آن زمان که خران وحشی در زمینهای گود آبشخوارش پنهان شدند، احساس ترس و وحشتی (از وجود صیاد) آنها را به شک و تردید واداشت، پس در یک حرکت به سبب ترس، گردنهایشان را کج کردند، سپس صدای آبی که در حال جریان بود، آنها را به سوی خود فرا خواند پس آن گورخران که خال سفید بر شکم دارند، در حالی که جگرهایشان بر بالای غضروفها در میان اندرونشان (از ترس) بر آمده بود روی آوردند؛ تا هنگامی که جرعه هایی از آب از هر حنجره ای به سوی (موضع) تشنگی شتایید، و آن خران وحشی سوزش جگر را فرو نشانند (- در آن هنگام) صیاد تیری رها ساخت و به خطا رفت، و سرنوشتها چیره است، پس خران پراکنده شدند، و عادت آن صیاد وای گفتن و خشم گرفتن بود، در حالی که آن خران وحشی از آنچه (خانه صیاد) که در دامنه کوه دیدند (یا از آن حالت اندوه و حسرتی که در صیاد دیدند) در دامنه کوه سرعت حرکت می کردند و پا بر زمین می زدند؛ پای زدنی که نزدیک بود ریگزار از آن آتش بگیرد.

۹۸۰-۹۸۷ فما انجلی ... ص ۳۵۶ پس بامداد آشکار نشد مگر این که دسته گورخران، شبانه بر آب روان در میان نخلهای کوچک وارد شدند؛ آب روانی که قورباغه ها بر روی آن حرکت می کردند، و بتحقیق تیراندازی ماهر و مشهور از بنی جلان از طرف چپ آن خران وحشی آماده (برای تیراندازی) بود گویی آن صیاد هنگامی که خروج خران وحشی از آبشخوار نزدیک می شود، به سبب طمع در صید آنها و ترس از به خطا رفتن تیرش، همانند کسی است که تب او را گرفته است، تا آن هنگام که پی های پایشان با آب در آمیخت، آن چشم دوخته بر صید محروم بسوی آنها اشارتی کرد، و در دست چپ کمانی از چوب درخت (شریان) (۲) داشت؛ کمانی تغذیه شده (از گوشت شکار) و سترمیان و پهن دنباله ای که چوبش انحنا و ترنم (یا کجی و راستی) داشت، زه کمان را دو تا می کند و کمان زه رام.

۱- - جلان قبیله ای است از عنزه. رک: الجمان، پاورقی، ص ۳۵۴- م.

۲- - درختی است که از آن کمانهای شکار ساخته می شود. (الجمان، پاورقی، ص ۳۵۶)- م.

برمی کشد، و گویی زه در دل کمان حلقومی است (۱). پس آن خران وحشی پا به دویدن گذاشتند و تشنگی ایشان فرو نشست، آبی مزوزه کردند و نه سیراب شدند و نه تشنه کام ماندند، صیاد از آنچه بر سر او رفت به سوگ نشست و دسته های گورخران از آن گله پراکنده می شدند.

۹۸۸-۹۹۷ کانهها بعد ... ص ۳۵۷ گویی آن شتر- پس از آن که رهایی (از تشنگی) او را به رهایی رسانید (۲)- در دره (شیطین) گاو وحشی بود که مخفیگاهی می طلبید؛ گاو وحشی که (صیاد) کمین کرده بر روی زمین در پی آن بود؛ کمین کرده ای که از دیرباز به سبب جدایی از گوشت شکار، جسمش زار و نزار بود، پس سراسر روز در صدد باز داشتن آن گاو وحشی از یگانه فرزندش بود، و مثل او بی همانند آن گاو وحشی را از یگانه فرزندش باز داشته است، تا هنگامی که گاو وحشی از وی بی خبر ماند و متوجه نشد که مرگ روزی درنده اش را فرستاده است، پس به خوردن آن مشغول شد در حالی که آن دسته گاوهای وحشی در طول روز سرگرم بودند و با دسته ای از گاو می چریدند، پس شتابان و سرگردان و ماتم زده بازگشت، و هر یک فراسوی آن گاو وحشی گرد آمدند، پس باد سرد مرطوب بر آن می وزید، و قطره های باران بر آن می چکید؛ چه کسی برای این کشته است؟! در حالی که قلب آن گاو را سرما زده است، تا هنگامی که اشعه خورشید پراکنده شد، صبحگاهان صیاد نهبان (۳) بر آن حمله ور شد؛ صیادی که همراهانش با سگان در پی شکار بودند؛ سگانی که همانند تیرهای خوش تراش درنده بودند، و در گردنهایشان گردنبندی از تکه گوشتهای خشکیده بود، پس آن سگان بجز سرین حیوانات و سمها و زایده های آنها، چیزی پشت سر خود باقی نگذاشتند.

۹۸۸-۱۰۰۹ خنساء ... ص ۳۵۸ (... یا آن شتر همانند) گاو وحشی بینی عقب رفته ای است که بچه اش را فرو گذاشت، و در نتیجه به سبب از دست دادن آن بچه به خاک افتاده سپید اندامی که گرگان خاکستری اعضایشم.

۱- - اصمعی گفته است: شایسته بود شاعر بگوید: (حلقوم القطا) (حلقوم مرغ سنگخوار)) زیرا حلقوم مرغ سنگخوار شکل وتر است. (دیوان ذی الرمه، ج ۱، ص ۴۵۲). - م.

۲- - مطابق روایت دیوان الاعشی، ص ۱۰۷ (بعد ما افضی النجاد) ترجمه چنین می شود: پس از آن که سیر در بلندیها او را به سرزمینهای پست رسانید. - م.

۳- - نهبان: نام پدر ایلی از طایفه طیئ و او عمرو بن نهبان است. (لسان العرب، ریشه نهب). - م.

را از یکدیگر می ربودند و غذایشان قطع نمی شد (- به سبب از دست دادن آن بچه) چرخیدن و غریدنش در زمین سخت میان آن دو شنزار قطع نشد، آن گرگان (یا سگان) گاو وحشی را از بچه اش بی خبر یافتند، و آن فرصت را (برای صید بچه گاو وحشی) غنیمت شمردند. بدرستی که تیرهای مرگ به خطا نمی رود، شب را به سر برد در حالی که بارانهای مداوم و پی در پی ریزان بود، و آن بارانها سرزمینهای شنزار سرسبز را سیراب می کند، و ریزش آن پیوسته است، آن گاو وحشی خویشتن را در پناه ریشه درخت پر شاخ و برگ جا گرفته در گوشه ای قرار داد که بر اطراف تلهای شن روان و کج و معوج روییده بود ابرهای آن، ستارگان را پوشیده می دارد، باران پیوسته بر خط کشیده پشت آن گاو وحشی فرو می بارد، و آن گاو در چهره تاریکی می درخشد؛ همانند درخشش در دریایی که رشته اش فرو پاشیده است، تا هنگامی که تاریکی بر طرف و جسم آن گاو نمایان شد، و داخل صبح گردید در حالی که دست و پایش بر زمین می لغزید، و یک هفته کامل در آبگیرهای صعائد بی تابی کرد و سرگردان شد، تا آن هنگام که (از دست یافتن به بچه خود) ناامید شد، و پستان پرشیرش کم شیر گردید، و شیر دادن و بازگرفتن از شیر، آن را تهی نساخت، و گوش بزنگ صدای آهسته مردم شد، پس آن صدای غیبی اش به وحشت انداخت، و درد او دیدن مردم است، پس آن گاو وحشی گمان می برد که فاصله میان دو دست و دو پایش یعنی جلو رو و پشت سرش، دو جایگاه ترس (یا شایسته تر برای ترس) است.

۱۰۱۰-۱۰۱۸ فکائی إذ ... ص ۳۶۱ و گویی هنگامی که سراب، در چاشتگاه جریان می یابد، بر پشت گاو وحشی درازدمی سوارم که گونه هایش سیاه مایل به سرخی است. دو گونه اش را رنگ ابریشمی در پیچیده و دو طرف پشتش را رنگ درخشنده ای فرا پوشیده است، آن گاو وحشی را صیاد تیراندازی از طایفه طیّ، و سگهای شکاری که از خود چابکی آشکار ساخته اند، به وحشت انداخته است، پس آن سگان را دید و آنها را بوضوح نشناخته بود، و سگان را حرص و ولعی بود، سپس گاو وحشی، روی گردانید، و دو پهلو از گرد و غبار، وی را فرا گرفته و در آرامش بود، پس آن سگان را می بینی که (در آرامش آن گاو) (۱)، راه را در می نوردیدند، و گاو در سیر و حرکت بازیگری می کند، سگها نزدیکش می شوند، و هنوزش نگرفته اند، و اگر باز گردد به ریخته شدن خونشان اطمینان دارند، هرگاه آن رام.

۱- - ترجمه مطابق است با روایت الجمان، مطابق روایت المفصلیات ربع، ترجمه چنین می شود: (... از حرکت باز می ایستد). - م.

تعقیب کنند و به زحمت اندازند، در حرکت و سیر، سخت می کوشد، و هرگاه از ایشان دور می شود (به چرا می پردازد) (۱)، بیابان نشین است و ملازم بیابانهای بی انتهاست، و هرگاه صدایی احساس می کند، به سیر و حرکت می پردازد.

۱۰۱۹-۱۰۲۴ کانّ نسوع ... ص ۳۶۲ گویی تسمه های چرمی پالان شترم، هنگامی که رگهای شیر ناچه های کم شیر و هم گرسنه را در بر گرفت، (- گویی آن تسمه ها) بر کمر گاو وحشی است که بچه کوچکی داشت، و آن بچه گم شد، و به اشتیاقش بیرون شد، و در نوبت رگ کردن پستانش، به سوی فرزندش بازگشت، و در چراگاهش درندگان را یافت که با وی بازی می کردند، و جز پوستی تکه تکه شده یا پایچه ای از آن، بجا نگذاشتند، پس کمی آن را بوید، و روی گردانید، و مر آن گاو وحشی را شراره ای (از آه و حسرتی) بود که غبارها را بر می انگیخت، رهایی (از چنگال درندگان) آن گاو وحشی را به شتاب و حرکت واداشت، و وی را چهار دست و پای همراهی می کرد که از پای درد، بندرت رنج می برد.

۱۰۲۵- عیرانه ... ص ۳۶۴ ... ناچه تیزرو خرامان پرشیری که میان مو و پشم را در می آمیزد.

۱۰۲۶- علیین ... ص ۳۶۴ (آن زره ها) با روغن زیتون رسوب کرده، اندوده شد، و با هیمه های شتران (از زنگار) زدوده گردید. پس آنها زره هایی نیکوست، و قلابهای حلقه ها (یا زیرپوشهای آنها) صاف و براق است.

۱۰۲۷- و تبسم ... ص ۳۶۵ و از دو رشته درهایی می خندد که فاصله هایش با یاقوتها آمیخته، و باده به آنها نزدیک است.

۱۰۲۸- و حقه ... ص ۳۶۵ چه بسا جاجامه ای که از مشکدان زنان در روزگار جوانی بر تن کردم، و چه بسا جام میی که بامدادان به من رسید.

۱۰۲۹- النّشر ... ص ۳۶۵ بویشان مشگ و چهره هایشان همچون دینارها و کناره های کف دستشان چون گیاه (عنمم).

۱- - ترجمه مطابق است با روایت الجمان، مطابق روایت المفضّلیات ربع، ترجمه چنین می شود: (... از حرکت باز می ایستد). - م.

(: گلنار)) است.

۱۰۳۰-۱۰۳۱ بدر ... ص ۳۶۵ چهره اش ماه تابان و مویش شب سیاه و قامتش شاخه تر و تازه است، لعاب دهانش می و گونه اش گل سرخ و دندانهایش درّ است.

۱۰۳۲- مما یعتق ... ص ۳۶۶ از آن نوع باده ای که چیننده (انگورش) آن را در باده فروشی کهنه می سازد (۱) و مزه نهاییش فلفل سیاه و طعم انار است.

۱۰۳۳- معتّقه ... ص ۳۶۷ (می بخشد) میی کهنه و از (عصاره) قهوه و ترش مزه و آن را میان جام و کوزه کفی است.

۱۰۳۴- هواء ... ص ۳۶۷ آن هواست و لیکن ساکن، و آب است ولی جریان ندارد.

۱۰۳۵-۱۰۳۶ و لقد شربت ... ص ۳۶۷ و بتحقیق پس از فرونشستن گرمای نیمروز، از آن باده نوشیدم، در ظرف شفاف و نشاندار؛ در ظرف شیشه‌ی زرد رنگ خطداری که در سمت چپ مقرون با کوزه ای شفاف است که بر سر آن صافی نهاده شده است.

۱۰۳۷- کانّ اباریق ... ص ۳۶۷ گویی کوزه های می در شامگاهان همانند مرغایان کج حلقوم بر بالای ساحل است.

۱۰۳۸- مفدّمه ... ص ۳۶۸ کوزه های (را یاد می کنم) که سرپوش ابریشمی بر سر دارد و گویی گردنهای آنها، گردنهای (بنات الماء) ای است که غرش آسمان آنها را به وحشت انداخته است.

۱۰۳۹- کانّ ابریقهم ... ص ۳۶۸ گویی کوزه هایشان آهویی بر بالای ایوان است.

۱۰۴۰-۱۰۴۱ و کانّ ابریق ... ص ۳۶۹ م.

۱- مطابق روایت دیوان ابن مقبل معنای مصراع اول چنین است: (می خالصی که در ظرف صافی می درخشد.)- م.

گویی کوزه می نزد ما آهویی است که بر ایوانها نشسته و حیران و شیدا سر بر کشیده است، چون ساقیان آن را بر انگیختند برای ریختن می زانو زند، پس بر در جام می خوار گرید، و قهقه سر داد.

۱۰۴۲-۱۰۴۳ و صافیه ... ص ۳۶۹ و می پاکی که در جام دارای نرمی است و در عقلها خشونت و سرکشی، گویی دست همپاله تابشی از آن می را می گرداند که جامی به آن احاطه ندارد.

۱۰۴۴-۱۰۴۵ صبت ... ص ۳۶۹ آن می ریخته شد، پس تابش آن شیشه اش را احاطه کرد پس گویی آن باده جام خود قرار گرفته است و اگر (با آب) آمیخته شود، تقریباً به سبب لطافت و ظرافت رنگش از آب آمیخته با آن مشخص و باز شناخته می شود.

۱۰۴۶-۱۰۴۸ تدور ... ص ۳۷۰ باده بر ما در جام طلایی دور می زند؛ جام طلایی که دیار فارس با انواع عکسهایش بخشیده است، در محل گودی آن جام تصویر کسری و در اطراف آن گاوهای وحشی است که دلیران با کمانها در صدد شکار آنهایند، پس، از آن باده است تا حدی که گریبانهای تصاویر جام بر آن بسته شده است، و از آن آب است آنچه کلاهها بر آن دور می زند.

۱۰۴۹-۱۰۵۰ بنینا ... ص ۳۷۰ آسمان باده ای را بر سر کسری بنا نهادیم که اطراف آن با ستارگان در پیچیده شده است، پس اگر روح به بدن کسری فرزند ساسان، باز گردانیده شود، مرا برمی گزیند نه همپاله دیگری را.

۱۰۵۱- رجال ... ص ۳۷۰ مردان فارسی اطراف رکاب کسری در میان ستونها و گنبدهای کوتاه بر پا ایستاده اند.

۱۰۵۲- کان ثبیرا ... ص ۳۷۲ گویی کوه ثبیر (یا ابان) در میان انواع بارانهایش مردی بزرگ در پیچیده در گلیم (خطدار) است.

۱۰۵۳- و قربن ... ص ۳۷۳ پس شتران را در اطراف تپه های (الزرق) (۱) گردآوری نمودند؛ پس از آن که دم تکان دادند.

۱- - تپه هایی است شنی در پایین الدهناء و آن محلّی است در سرزمین نجد متعلّق به بنی تمیم. رک: دیوان ذی الرّمه، ج ۱، ص ۵۶۷-م.

آن شتران موجب پوست انداختن کناره های سرین آن شتران شد.

۱۰۵۴- تلک خیلی ... ص ۳۷۴ آن است گله اسبانم و آن است قطار شترانم که زرد رنگ هستند و رنگ فرزندانشان مانند کشمش است.

۱۰۵۵- کانه برج ... ص ۳۷۴ گویی آن شتر برجی رومی است که آن را ملات گچ و آجر و سنگها محکم ساخته است.

۱۰۵۶- فوقفت ... ص ۳۷۴ پس در آن جا ناقه ای را که گویی شبیه به قصر بود متوقف ساختم تا حاجت درنگ کننده را روا سازم.

۱۰۵۷-۱۰۵۸ و فی الحی ... ص ۳۷۴ و در آن عشیره کبود لبی است که درخت اراک را می تکاند و او آهو بره ای است که دو رشته درّ و زبرجد را رویهم قرار می دهد، او گاو وحشی است که فرزندش را از دست داده و با گاوهای وحشی و آهوان، در سرزمینهای پست گیاه خیز می چرند و شاخه های درخت اراک را می جود و آن را پوشش خود قرار می دهد.

۱۰۵۹- باتت ... ص ۳۷۵ هیزم آوران لیلی شب را به سر بردند و برای وی هیزم گرد می آوردند؛ هیزمهایی که خشک است و جرقه نمی افکند و دود نمی دهد.

۱۰۶۰- و موقدات ... ص ۳۷۵ و زنان آتش افروزی که شب را به سر بردند و آتش می افروختند و آن را با هیزم درخت سلم و غرب گسترش می دادند و درختانی از طلا برای ما بالا می بردند.

۱۰۶۱-۱۰۶۲ لَفَعَهَا ... ص ۳۷۵ آن آتش را با آتش گیرانه شدت بخشید، پس آن آتش بر پا خاست و با شعله اش به آسمان سربرافراشت سرخ و نورانی است نیازی به تحریک و تقویت ندارد و گویی در میان آن رویه های طلاست.

۱۰۶۳- کان نیرانهم ... ص ۳۷۶ گویی آتشیهای ایشان در هر جایگاهی جامه های رنگینی بر روی طنابهای گازر است.

۱۰۶۴-۱۰۶۵ فوق نار ... ص ۳۷۶ ... بر بالای آتش سیر شده از هیزم خشک که هرگاه مشتعل شود شعله ها بر می افروزد پس آن آتش همانند بیرق بر بالای تلها و تپه ها بلندی می گیرد و پرده تاریکی را برای هر شب رونده ای می درد.

۱۰۶۶-۱۰۷۰ ما زال سر ... ص ۳۷۶ پیوسته رمز کفر در میان پهلوهایش بود تا هنگامی که راز آتش زنه آتش افروز در دلش آتش گرفت؛ آتشی که با شعله و لهیش به جسم وی حمله ور شد؛ شعله و لهیبی که گویی نیمی از پیراهن را زردگون ساخته ای، آن زبانه آتش را شعله هایی بر هوا شد که حرارت و سوزش آن ارکان وی را بدون این که غباری از وی برخیزد، منهدم ساخت؛ شعله آتشی که برای بزرگترین مشرکی بالا گرفت و روشنی آن برای شب گرد بالا نمی رفت، در حالی که زنده بود بر آتش درود فرستاد و در حالی که مرد، هیزم آتش گردید و با فاجران وارد آن می شود.

۱۰۷۱- کنار ... ص ۳۷۸ همانند آتش سرزمین حرتین (حره الحدثان) که آن را خروشی بود که مرد شنوا را با آن گرمی ساخت.

۱۰۷۲- و هاد ... ص ۳۷۸ و گردنی که (در ستبری) همانند ساق درخت ساج (۱) است و سر برکشیده و آن شتر را شخص لاغر اندام چانه باریک گشاده دهان رهبری می کند.

۱۰۷۳- کأن اعناق ... ص ۳۷۸ گویی گردنهای شتران راهوار نه ساله در پایان شب میان (حلیمات) (۲) و سرزمین (جبل) همانند تنه های درخت خرماس است.

۱۰۷۴- یرفعن ... ص ۳۷۹ هنگامی که شب تاریک می شد گردنهای شترانی که همانند پریان بودند و سرهایی که لرزان بود بالا می بردند.

۱۰۷۵- یکی ... ص ۳۷۹ م.

۱- نوعی درخت هندی است. (متهی الارب).- م.

۲- بیشه هایی است در زمینهای پست (فلج)، زمخشری گفته است: آبگیرهایی در سرزمین (دهناء) است. الجمان، پاورقی، ص ۳۷۸.- م.

بر ما می گریند و ما بر کسی نمی گریم، هر آینه جگرهایمان از شتران سخت تر است.

۱۰۷۶-۱۰۷۷ لعلک نافی ... ص ۳۷۹ ای عروه شاید روزی تو مرا به کار آبی آنگاه که همسایه کسانی شوم که در زیر خاکند، هنگامی که جز من همه مردند و مرا به خاکی درشت و ناهموار همچون شتر واگذارند.

۱۰۷۸- و نار ... ص ۳۷۹ آتشی همانند دل و جگر شتر سالخورده که روشنی آن را شباهنگام وزش بادهای سرد بالا می برد.

۱۰۷۹-۱۰۸۰ لمن ضوء ... ص ۳۸۰ از آن کیست شعله آتشی که در آن مسیلهاست آتشی در سرزمینهای پست گویی گاوی سینه سفید از جنس وحش است؟! هرگاه باد از آن روی گرداند با روشنی که دارد همانند شاخه ای تر و خشک از درخت (اثل) آشکار می شود.

۱۰۸۱-۱۰۸۲ متوضح ... ص ۳۸۰ تهیگاههایش (آن گرگ) متمایل به سفیدی و درخشنده است، دو دستی چلاک دارد، و آن را همانند اسبی دست و پا سفید می پنداری، همانند دود ساطع از بریان کننده پای ملخی بر بالای تپه ای؛ بریان کننده ای که گرسنه است و گیاه (عرفج) [\(۱\)](#) تری را روشن نموده است.

۱۰۸۳-۱۰۹۰ و سقط ... ص ۳۸۰ جرقه ای همانند چشم خروس را با (رفیقم) [\(۲\)](#) دست بدست گردانیدیم (یا از یکدیگر گرفتیم) و برای محل فرو افتادن آن جرقه لانه ای آماده ساختیم. آتشی نمایان و ظاهر است که مادر آن (آتش زنه زیرین) به نر آن (آتش زنه رویین) (دست نمی دهد) [\(۳\)](#)، هرگاه اطراف آتش زنه زیرینم.

۱- (عرفج) بارهنگ آبی. (فرهنگ معین). - م.

۲- عبارت داخل پرانتز ترجمه (صاحبی) مطابق روایت دیوان ذی الرمه (ج ۳، ص ۱۴۲۶) است، در متن الجمان بجای آن (صحبتی) نقل شده است و روایت دیوان به قرینه (فقلت له) صحیحتر است. - م.

۳- جمله داخل پرانتز ترجمه (لا تمکن) مطابق روایت دیوان ذی الرمه (ج ۳، ص ۱۴۲۶) است در متن الجمان بجای آن (لا یذکر) نقل شده است، و در صورت صحت آن، احتمالاً- معنی چنین می شود: (... آتشی که نمایان و ظاهر است، و آن نر (آتش زنه رویین) مادر آن آتش را نگاه نمی دارد (...). - م.

محکم نگاه داشته نشود، برادر آتش زنه زیرین (آتش زنه رویین) پدر آتش است، و تولد آن از دو همسر خویشاوند زیانش نرساند، و ساق پدرش (آتش زنه رویین) مادر آن آتش است و پی شده است پی شدنی، چون آتش آشکار شد آن را در حالی که بچه ای بود در تکه ای از پارچه کهنه مایل به سیاهی که نه به اندازه وجبی بود و نه ذراعی، کفن پوشانیدم و به او (رفیقم) گفتم: آتش را به سوی خود بالا ببر و آن را با دم خود زنده کن و روزی رسان؛ روزی که به اندازه باشد و بر بالای آن آتش، هیزم نازک قرار بده و باد صبا را به کمک بگیر و دو دست را پوشش آن قرار بده، سپس چون آتش در هیزم سببر جریان یافت، جریانی که گویی مانند روشنایی بامداد است، ما آفریننده آن را سپاس داشتیم، و چون بالا گرفت در حالی که هر گیاه خشکی را می خورد، خشک و تر شاخه ای را که جمع می کنند باقی نگذاشت.

۱۰۹۱-۱۰۹۲ هل اسوه ... ص ۳۸۲ آیا تو را راه و رسمی است در سرنوشت مردانی که به خاک افتادند و سرهایشان به خاک سپرده شد؟! و آن برادر عزت و سربلندی (مرد سر بلند) چون دید دوستانش دوتا دوتا اطراف وی همانند گیاه (اذخر) (۱) بر خاک افتادند ...

۱۰۹۳- ثم أضحوا ... ص ۳۸۲ سپس به چاشتگاه رسیدند و گویی برگهای خشکیده ای بودند که دست باد صبا و دبور ایشان را در می پیچید.

۱۰۹۴- سلام ... ص ۳۸۳ درود خدا و رحمت او و روزی او و آسمانی که پرخیز است (ابرهایی است که روزی بندگان را فرو می فرستد، پس سرزمینها را زنده می کند، و درخت پاکیزه و سرسبز می شود).

۱۰۹۵- تسقى ... ص ۳۸۳ با چشمه سارهایی که گیاه لب آن خرامان است سیراب می شود و سرزمینهای شیب دار و هموار آن مملو از سیلهاست.

۱۰۹۶-۱۰۹۷ ان آیات ... ص ۳۸۴ بدرستی که آیات پروردگار ما آشکار است، جز شخص کفر پیشه در آن جدال و تردیدم.

۱- (اذخر) گیاهی است خوش بو که آن را کوم خوانند. (منتهی الارب).-م.

نمی‌کند، فیل را در (مغمّس) (۱) محبوس ساخت تا جایی که حرکتش همچون فیلی بود که پی شده باشد.

۱۰۹۸-۱۰۹۹ حمدت ... ص ۳۸۴ خدای را ستودم، آن هنگام که پرندگان را دیدم همراه با بادی که بتندی بر ما می‌وزید، آیا همه قوم قریش درباره (نفیل) پرس و جو می‌کنند؟ که گویی بر ذمه من دینی از حبشیان است.

۱۱۰۰- و رجه ... ص ۳۸۵ و چه بسا گروه پیاده ای که در چاشتگاه بر سرها ضربتی وارد ساختند که شجاعان بجای آن ضربت، تحمل سختی و مصیبت دیگر را به یکدیگر توصیه می‌کردند.م.

۱- - (مغمّس) جایی است به راه طائف و در آن است قبر ابی رغال دلیل ابرهه که بر آن سنگ می‌اندازند. (منتهی الارب).-

ترجمه اشعار و عبارتهای عربی در باورقیها

آذنتنا ...

(اسماء) ما را از جدایی خود آگاه ساخت، و چه بسا اقامت گزیننده ای که اقامت از او خسته می شود.

إذا توجَّس ...

(آن صیاد) هرگاه صدایی از برخورد سر سمهای آن خران وحشی (گوره خران) احساس می کند، مثل آن است که (دچار تب شده) یا لرزه اش گرفته یا به سینه پهلو گرفتار آمده است.

إذا طلعت الشَّعری ...

هرگاه ستاره (الشَّعری) بامدادان طلوع کند و بارانی نبینی، سپس هیچ گوسفندی را خوراک قرار مده، و شتران را بدنبال فرست تا برای تو در روی زمین جای آباد جست و جو کنند.

إذا امست الثَّریّا قَمّه رأس ...

هرگاه ستاره ثریّا شباهنگام بر بالای سر رسد، پس شب جوان و شب طعام (یا شب تبر) است (۱).

إذا امست الثَّریّا قَم رأس ... م.

۱- - شاید مقصود سجع پرداز عرب این باشد که در آن هنگام، جوان باید با تیشه در پی گرفتن هیزم باشد، فأس به معنای غذا خوردن نیز هست، بنا بر این شاید مقصود این باشد که هنگام طلوع ثریّا بر بالای سر که مقارن با فصل زمستان است، کار مردم خوردن غذا و میهمانی است. - م.

هرگاه ستاره ثریا شباهنگام بر بالای سر قرار گیرد، پس خود را در جامه پوشان و فربه ترین شتر را نحر کن (و پسرانت را به نیش بگیر) (۱) و اگر از تو چیزی خواسته شود، روی ترش کن.

الاقل ...

هان! به شب رونده بگو: از گم کردن راه نه‌راس که سعید بن مسلم روشنی و راهنمای همه سرزمینهاست، ما را سروری است که بر هر سروری فزونی یافت، و بخشنده ای است که بر صورت هر بخشنده ای خاک پاشید. (کنایه از این که بر هر بخشنده ای پیشی جست) الم تعلمی ...

ای سرای ملحاء! آیا نمی دانی که هرگاه آن سرای را خشکسالی رسد یا ساختش بر نعمت و برکت باشد ...

امن المنون ...

آیا از روزگار و پیشامدهای آن بی تاب می کنی؛ در حالی که روزگار خوشنودی آن که بی تاب می کند، به دست نمی آورد.

بحق امرئ ...

به حق مردی و الامقام که عتیبه دائی اوست، و همانا تو قعقاع هستی و عمویت پرده دار است؛ آنها ستارگان نورانی هستند که هرگاه کوبی فرو افتد، ستاره دیگری آشکار می شود که ستارگان از آن پراکنده می شوند.

بیاض وجه ...

سفیدی صورتی که خورشید را به تو تاریک و ظلمانی می نمایاند، و مروارید سخنی که مروارید را به تو مهره مخشلب (۲) نشان می دهد.

تغشی ...

موهای جلوی سرش قدم سفیدی را که در دیده بینندگان نیرومند است فرا می پوشاند؛ همانند ستاره ثریا در آن هنگام که پس از برطرف شدن ابرها از آسمان، سحرگاهان نمایان می شود.م.

۱- عبارت داخل دو کمان ترجمه جمله (و انهس بنیک) است، محتمل است بنیک محرف از (تیک) باشد، و بنا بر این معنی چنین می شود: (و گوشت تازه خود را به نیش بگیر).-م.

۲- مخشلب: مهره ای است که با آن زیور ساخته می شود و مفرد آن (مخشلبه) است، و به نام زنی نامیده شده که برای

نخستين بار آن را زيور قرار داد. رك: الجمان، پاورقى، ص ۳۲۷-م.

خطرتها ...

آن سرزمین را در نوردیدم در حالی که ستاره ثریا سر فرود آورده و گویی بر سفره تاریکی شب خوشه ای بود.

رأی برقا ...

آن میهمان (غول) برقی را دید، و بر بالایی شتر جوان تیز براند، امّا به وجود تو سوگند، آن برق نه آبی جاری ساخت، و نه مهی به وجود آورد.

غمام ...

(درو و رحمت او و روزی او ... ابرهایی است که روزی بندگان را فرو می فرستد، پس سرزمینها را زنده می کند، و درخت پاکیزه و سرسبز می شود.

فاصیحت من لیلی ...

بامدادان کار من و لیلی همانند بر کف گیرنده آب بود، و نمی دانست چه چیز را بر کف گرفته است.

فاصیحت ممّا قد ...

پس داخل بامدادان شدم و نسبت به آن کاری که انجام دادم همانند بر کف گیرنده آبی بودم که سرانگشتانش چیزی از آن را باز پس نیاورد.

کانّ ابریقهم ...

گویی کوزه ایشان آهوئی است که بر لب ایوان نشسته و با کتّان صاف همچون می، نقاب صافی بر دهان دارد.

فائی و ایاکم ...

بدرستی که من و شما و اشتیاق بسوی شما، همانند بر کف گیرنده آبی است که سر انگشتانش آن را بر نداشته است.

ما بال ...

دیده ات را چه شده که آب از آن روان است، و گویی آبی است که از سوراخهای وصله دستگیره مشک جریان دارد.

مستقبل الریح ...

بسمت باد روی آورنده است و می لغزد (یا گرسنه است) در حالی که بر زمین خوابیده و

زبان‌ش از ناحیه کنج چپ دهان برگشته است.

و قال ابو الرّمكء ...

ابو الرّمكء گفت که آشنایی وی با نان کهنه است، و او را سالی اندوهبار و مطرود است.

و قبلک ...

و پیش از تو طیب مریض را معالجه کرد. پس مریض بماند و طیب بمرد.

و کذاک ...

و روزگار جوانمرد را در جست و جوی زندگی و در حالات گوناگون، آن چنان هدف قرار می دهد.

و لقد علمت ...

هر آینه بتحقیق دانستم مرگ فرا خواهد رسید که تیرهای مرگ را خطایی نیست.

و النّاس ...

و مردم به کسی که در زندگی با خوبی و خیر روبرو می شود چیزی می گویند که دلش می خواهد، و برای ما در آن که به هدفش نرسیده داغ و مصیبت است (یعنی به بخت برگشته گویند مادرش به عزایش بنشیند).

و هو الّذی ...

اوست که از زن باردار، از میان اندرون و غضروفهای پهلو جاندارانی که حرکت می کنند، بیرون آورد.

یا شبیه ...

ای آن که در نیکویی و درخشندگی و منزلت و رفعت همانند ماه تمامی.

یا قاتل ...

ای خدای بنی السّعلاه که از نسل عمرو بن یربوع و از بدترین مردمند بکشد! یختلف ...

مردم تا زمانی که ما برای کارشان گرد نیاییم، با یکدیگر اختلاف پیدا می کنند، و هرگاه طایفه مضر بر سر امری متحد شوند، اختلافی تحقق نمی یابد.

منابع و مأخذ تصحيح الجمان

ابن سناء الملك و مشكله العقم و الابتكار فى الشعر، الدكتور عبد العزيز الاهوانى، القايره ١٩٦٢ م.

الاتقان فى علوم القرآن، جلال الدين السيوطى، القايره، ١٣٦٨ هـ.

اساس البلاغه، الرمخشى، القايره ١٩٦٠.

اسرار البلاغه، عبد القاهر الجرجانى، تحقيق هـ. ريتو. استانبول ١٩٥٤ م.

اسس النقد الادبى عند العرب، الدكتور احمد احمد بدوى، القايره ١٩٥٨ م.

الاشباه و النظائر للخالديين، تحقيق الدكتور السيد محمد يوسف القايره، ١٩٥٨ م.

الاصمعيّات، الاصمعى، تحقيق احمد محمد شاكر، القايره دار المعارف ١٩٦٤ م.

اعجاز القرآن، الباقلانى، تحقيق السيد احمد صقر، القايره دار المعارف.

الاعلام، خير الدين الزركلى، الطبعة الثانيه، القايره.

الاعانى، ابو الفرج الاصفهانى، طبعه دار الكتب، القايره، ١٣٤٥ هـ / ١٩٢٧ م.

الاعانى، ابو الفرج الاصفهانى، طبعه دار الفكر، بيروت، ١٩٥٤ م.

الامالى، ابو على القالى، القايره، ١٣٧٣ هـ / ١٩٥٣ م الطبعة الثالثه.

انباہ الرواه على انباہ النّحاء، على بن يوسف القفطى، القايره دار الكتب، ١٣٧١ هـ / .

١٩٥٢ م.

الايتام و اللّيالى و الشّهور، ابو زكريّا الفراء، تحقيق ابراهيم الايبارى، القايره، ١٩٥٦.

الايجاز و الاعجاز، الثعالبى.

الايضاح، الخطيب القزوينى، القايره.

البخلاء، الخطيب البغدادى، تحقيق الدكتور: احمد مطلوب و خديجه الحديثى و احمد ناجى القيسى، بغداد، ١٣٨٤ هـ / ١٩٦٤ م.

البدايه و النّهايّه، ابن كثير القرشي، القاهره.

البديع في نقد الشعر، اسامه بن منقذ، تحقيق الدكتور احمد بدوي و حامد

عبد المجيد، القاهرة.

بديع القرآن، ابن ابى الاصبع المصرى، تحقيق الدكتور حفى محمّد شرف، الطبعة الاولى، القاهرة ١٣٧٧ هـ / ١٩٥٧ م.

البرهان فى علوم القرآن، بدر الدين الزركشى، تحقيق محمّد ابو الفضل ابراهيم، الطبعة الاولى، القاهرة، ١٣٧٧ هـ / ١٩٥٨ م.

بغية الوعاه فى طبقات اللّغويين و النّحاه، جلال الدين السيوطى، تحقيق محمّد ابو الفضل ابراهيم، القاهرة، ١٣٨٤ هـ / ١٩٦٥ م.

البلاغه، المبرّد، تحقيق الدكتور رمضان عبد التّواب، القاهرة، ١٩٦٥ م.

البلاغه عند السّكاكى، الدكتور احمد مطلوب، بغداد ١٩٦٤ م.

البيان و التبيين، الجاحظ، تحقيق عبد السّلام محمّد هارون، القاهرة، ١٣٦٧ هـ / ١٩٤٨ م.

تاريخ الادب العربى، كارل بروكلمان، الطبعة الالمانيه، بريل، ١٩٣٧ م.

تاريخ الاسلام، الذهبى، مخطوطه مكتبه الاوقاف العامه ببغداد (٥٨٩١).

التبيان فى علم البيان المطلع على اعجاز القرآن، ابن الزملى، تحقيق الدكتور احمد مطلوب، و الدكتور خديجه الحديثى، بغداد، ١٣٨٣ هـ / ١٩٦٤ م.

تحرير التحرير، ابن ابى الاصبع المصرى، تحقيق الدكتور حفى محمّد شرف، القاهرة، ١٣٧٨ هـ / ١٩٥٨ م.

تفسير غريب القرآن، ابن قتيبه، تحقيق السيد احمد صقر، القاهرة، ١٣٧٨ هـ / ١٩٥٨ م.

تفسير القرطبي، محمّد بن احمد الانصارى، القاهرة، دار الكتب.

تلخيص البيان عن مجازات القرآن، الشّريف الرّضى، بغداد، ١٣٧٥ هـ / ١٩٥٥ م.

تلخيص مجمع الآداب فى معجم الالقاب، ابن الفوطى، تحقيق الدكتور مصطفى جواد، دمشق.

التمام فى تفسير اشعار هذيل ممّا اغفله ابو سعيد السّكرى، ابن جنى، تحقيق الدكتور احمد مطلوب و خديجه الحديثى و احمد ناجى القيسى، بغداد ١٣٨١ هـ / ١٩٦٢ م.

التنبيه و الاشراف، المسعودى، القاهرة، ١٣٥٧ هـ.

ثلاث رسائل فى اعجاز القرآن، تحقيق محمّد خلف الله احمد و الدكتور محمّد زغلول سلام، القاهرة، دار المعارف.

جمهره خطب العرب، احمد زكى صفوت، القايره، الطبعه الاولى، ١٣٥٢ هـ / ١٩٣٣ م.

الجواهر المضيئه فى طبقات الحنفيّه، محيى الدين ابو محمّد القرشى الحنفى، الطبعه الاولى، حيدر آباد الدكن.

حاشيه الدسوقي (ضمن شروح التلخيص) القاهره.

الحماسه، ابن الشجرى، حيدرآباد الدكن، ١٣٤٥ هـ.

حماسه البحرى، تحقيق كمال مصطفى، القاهره، ١٩٢٩ هـ.

الحماسه البصريه، صدر الدين بن ابى الفرج بن الحسين البصرى، الطبعه الاولى، حيدرآباد الدكن، الهند، ١٣٨٣ هـ / ١٩٦٤ م.

الحيوان، الجاحظ، تحقيق عبد السلام محمّد هارون، القاهره.

خاصّ الخاصّ، الثعالبي، بيروت ١٩٦٦ م.

خريده القصر و جريده العصر، العماد الاصفهاني، مصوّره المجمع العلمى العراقى.

خزانه الادب، البغدادى، القاهره.

خزانه الادب و غايه الارب، ابن حجّه الحموى، القاهره، ١٣٠٤ هـ.

الخصائص، ابن جنّى، تحقيق محمّد على النّجار، القاهره (دار الكتب) ١٣٧٤ هـ /

١٩٥٥ م.

ديوان ابراهيم بن العباس الصولّى، (الطرائف الادبيّه) للاستاذ عبد العزيز الميمنى، القاهره، ١٩٣٧ م.

ديوان ابن الرومى، طبعه كامل كيلانى، القاهره.

ديوان ابن المعتزّ، تحقيق الشيخ محيى الدين الخياط، دمشق، ١٣٧١ هـ.

ديوان ابن مقبل، تحقيق الدكتور عزه حسن، دمشق، ١٣٨١ هـ / ١٩٦٢ م.

ديوان ابى تمام، قدّم له الدكتور عبد الحميد يونس و عبد الفتّاح مصطفى، القاهره.

ديوان ابى العتاهيه، تحقيق الدكتور شكرى فيصل، دمشق، ١٩٦٥ م.

ديوان ابى العتاهيه، طبعه بيروت (دار صادر) ١٩٦٤ م.

ديوان ابى نواس، تحقيق احمد عبد المجيد الغزالى، القاهره.

ديوان الاخطل، بيروت، ١٨٩١ م / ١٩٣٥ م.

ديوان الاعشى الكبير، شرح الدكتور محمد محمد حسين، القاهرة.

ديوان الافوه الاودى، (الطرائف الادبيه) للاستاذ عبد العزيز الميمنى، القاهرة، ١٩٣٧ م.

ديوان امرئ القيس، تحقيق ابو الفضل ابراهيم، الطبعة الثانية، دار المعارف، مصر، ١٩٦٤ م.

ديوان اوس بن حجر، تحقيق الدكتور محمد يوسف نجم، بيروت، ١٣٨٠ هـ / ١٩٦٠ م.

ديوان البحترى، بيروت، دار صادر، ١٣٨١ هـ / ١٩٦٢ م.

ديوان بشار بن برد، القاهرة.

ديوان بشر بن ابى حازم الاسدى، تحقيق الدكتور عزّه حسن، دمشق، ١٣٧٩ هـ / ١٩٦٠ م.

ديوان جرير، القاهرة، ١٣٥٣ هـ.

ديوان جميل بثينه، تحقيق بطرس البستاني، بيروت ١٩٥٣ م.

ديوان حاتم الطائي، بيروت، ١٣٨٣ هـ / ١٩٦٣ م.

ديوان حارث بن حلزة اليشكري، (مجلة الشرق) بيروت، ١٩٢٢ م، تحقيق كرنكو.

ديوان حسان بن ثابت، بيروت، ١٣٨٦ هـ / ١٩٦٦ م.

ديوان الحطيئة، بيروت، ١٣٨٧ هـ / ١٩٦٧ م.

ديوان حميد بن ثور الهلالي، تحقيق عبد العزيز الميمنى، القاهرة، ١٣٨٤ هـ / ١٩٦٥ م.

ديوان الخنساء، بيروت، ١٣٨٣ هـ / ١٩٦٣ م.

ديوان دعبل بن على الخزاعي، تحقيق عبد الصاحب الدجيلي، النجف، ١٣٨٢ هـ /

١٩٦٢ م.

ديوان ذى الرمة، تحقيق كارليل مكارثي، كمبردج، ١٣٢٧ هـ / ١٩١٩ م.

ديوان سحيم عبد بنى الحسحاس، تحقيق عبد العزيز الميمنى، القاهرة، ١٣٨٤ هـ /

١٩٦٥ م.

ديوان الشماخ، القاهرة، ١٣٢٧ هـ.

ديوان طرفه العبد، تحقيق الدكتور على الجندى، القاهرة.

ديوان العباس بن الاحنف، تحقيق الدكتور عاتكة الخزرجي، القاهرة، دار الكتب، ١٣٧٣ هـ / ١٩٥٤ م.

ديوان عبيد الله بن قيس الرقيات، تحقيق الدكتور محمد يوسف نجم، بيروت، ١٣٧٨ هـ /

١٩٥٨ م.

ديوان عدى بن زيد العبادي، تحقيق محمد جبار المعبيد، بغداد، ١٣٨٥ هـ / ١٩٦٥ م.

ديوان العرجي، تحقيق خضر الطائي و رشيد العبيدي، بغداد، الطّبعه الاولى، ١٣٧٥ هـ.

١٩٥٦ م.

ديوان عروه بن الورد، تحقيق عبد المعين الملوحي، دمشق، ١٩٦٦ م.

ديوان علقمه الفحل، لبيزج، ١٨٦٧ م.

ديوان على بن الجهم، تحقيق خليل مردم، دمشق، ١٣٦٩ هـ / ١٩٤٩ م.

ديوان الفرزدق، بيروت، ١٣٨٠ هـ / ١٩٦٠ م.

ديوان القطامي، تحقيق الدكتور احمد مطلوب و الدكتور ابراهيم السامرائي، بيروت، ١٩٦٠ م.

ديوان قيس بن الخطيم، تحقيق الدكتور احمد مطلوب، و الدكتور ابراهيم السامرائي، بغداد،

١٣٨١ هـ / ١٩٦٢ م.

ديوان قيس بن الخطيم، تحقيق الدكتور ناصر الدين الاسد، القاهرة، ١٣٨١ هـ / ١٩٦٢ م.

ديوان المتنبّي، تحقيق مصطفى السقا و جماعته، الطبعة الثانية، القاهرة، ١٣٥٨ هـ / .

١٩٣٩ م.

ديوان مجنون ليلى، القاهرة، ١٣٥٨ هـ / ١٩٣٩ م.

ديوان المزرد، تحقيق خليل ابراهيم العطيه، بغداد ١٩٦٢ م.

ديوان المعاني، ابو هلال العسكري، القاهرة، ١٣٥٢ هـ .

ديوان النابغه الذبياني، بيروت، ١٩٥٣ م.

ديوان الهذليين، القاهرة، دار الكتب، ١٣٦٤ هـ / ١٩٤٥ م.

ذيل تاريخ بغداد، ابن الديبشي، مخطوطه المكتبه الوطنيه، باريس (٥٩٢٢).

الرائد، جبران مسعود، بيروت، ١٩٦٤ م.

الروض الانف، عبد الرحمن السهيلي، القاهرة، ١٣٣٢ هـ / ١٩١٤ م.

رياض الصالحين من كلام سيّد المرسلين، النووي، بيروت، (دار الكتاب العربي).

شرح ابن عقيل على الفتيه بن مالك، تحقيق محمّد محيي الدين عبد الحميد، القاهرة، ١٣٧٠ هـ / ١٩٥١ م.

شرح اشعار الهذليين، القاهرة.

شرح ديوان الحماسه، المرزوقي، تحقيق احمد امين و عبد السلام محمّد هارون، القاهرة، ١٣٧١ هـ / ١٩٥١ م.

شرح ديوان زهير بن ابى سلمى، القاهرة، ١٣٨٤ هـ / ١٩٦٤ م.

شرح ديوان عمر بن ابى ربيعه، تحقيق محمّد محيي الدين عبد الحميد، الطبعة الاولى، القاهرة، ١٣٧١ هـ / ١٩٥٢ م.

شرح ديوان عنتره العبسي، تصحيح امين سعيد، القاهرة.

شرح ديوان كثير، جمعه و نشره هنرى بيرس، الجزائر ١٩٢٨ م.

شرح ديوان كعب بن زهير، القاهرة، ١٣٨٥ هـ / ١٩٦٥ م.

شرح ديوان لبيد بن ربيعة العامري، تحقيق الدكتور احسان عباس الكويت، ١٩٦٢ م.

شرح شافيه ابن الحاجب، تحقيق محمد نور الحسن و جماعته، القاهرة.

شرح شواهد المغنى، جلال الدين السيوطى، دمشق.

شرح المعلقات السبع، الزوزنى، القاهرة، ١٣٦٧ هـ / ١٩٤٨ م.

شعر دعبل على الخزاعى، صنعه الدكتور عبد الكريم الاشرى، دمشق، ١٣٨٤ هـ / ١٩٦٤ م.

شعر الزّاعى النميرى و اخباره، جمعه و قدّم له الدكتور ناصر الحانى، دمشق، ١٣٨٣ هـ.

١٩٦٤ م.

الشعر و الشعراء ابن قتيبه، بيروت (دار الثقافه)، ١٩٦٤ م.

شعر النابغه الجعدى، دمشق، ١٣٨٤ هـ / ١٩٦٤ م.

شفاء الخليل، شهاب الدين الخفاجى، تحقيق محمّد عبد المنعم خفاجى، القاهره، ١٣٧١ هـ / ١٩٥٢ م.

طبقات الشعراء، ابن سلّام الجمحى، القاهره، ١٩٥٢ م. (دار المعارف) طبقات الشعراء، ابن المعتزّ، تحقيق عبد الستار احمد فراج، القاهره، دار المعارف، ١٣٧٥ هـ / ١٩٥٦ م.

طبقات الصوفيه، عبد الرّحمن السّلمى، تحقيق نور الدين شريه، القاهره، ١٣٧٢ هـ.

١٩٥٣ م.

طبقات النّحاه و اللّغويين، ابن قاضى شهبه، مخطوطه دار الكتب الظاهريه، (: نسخه خطّى كتابخانه الظاهريه)، دمشق (مورّخ ٤٣٨).

الطّرائف الادبيه، عبد العزيز الميمنى، القاهره، ١٩٣٧ م.

الطّراز فى اسرار البلاغه و حقائق الاعجاز، يحيى بن حمزه العلوى، القاهره، ١٣٣٢ هـ.

١٩١٤ م.

العسجد المسبوک فى سيره الخلفاء و الملوك، جمال الدين على بن الحسن الخزرجى الانصارى، نسخه عكسى المجمع العلمى العراقى از روى نسخه دار الكتب المصرىه.

العقد الفريد، ابن عبد ربّه، القاهره، ١٣٥٣ هـ / ١٩٣٥ م.

العمده فى محاسن الشّعر و ادابه و نقله، ابن رشيق القيروانى، تحقيق محمّد محبى الدين عبد الحميد، الطبعة الثانيه، القاهره، ١٣٧٤ هـ / ١٩٥٥ م.

عيار الشّعر، ابن طباطبا، تحقيق الدكتور طه الحاجرى و الدكتور محمّد زغلول سلام، القاهره، ١٩٥٦ م.

عيون الاخبار، ابن قتيبه، القاهره، دار الكتب.

الفاخر، المفضل بن سلمه بن عاصم، تحقيق عبد العليم الطحاوي، القاهره، ١٣٨٠ هـ.

١٩٦٠ م.

فصيح ثعلب، تحقيق عبد المنعم خفاجي، القاهره، ١٣٦٨ هـ / ١٩٤٩ م.

فهارس دار الكتب المصريه في القاهره.

فهرس المخطوطات المصوره في جامعه الدول العربيه، معهد احياء المخطوطات العربيه.

القاموس المحيط، مجد الدين الفيروز آبادي.

القزويني و شروح التلخيص، الدكتور احمد مطلوب، بغداد، ١٩٦٧ م.

الكامل في التاريخ، ابن الاثير الجزري، القاهرة، ١٢٩٠ هـ.

الكامل في اللغة و الادب و النحو و التصريف، المبرّد، تحقيق الدكتور زكي مبارك.

كتاب الاوراق، (اخبار الشعراء) نشره ج. هيورث، الطبعة الاولى، القاهرة، ١٩٣٤ م.

كتاب الاوراق، (اشعار اولاد الخلفاء) نشره ج. هيورث، القاهرة، (الطبعة الاولى) ١٩٣٦.

كتاب الايمان، ابن تيمية، القاهرة، ١٣٢٥ هـ.

كتاب بغداد، ابن طيفور.

كتاب التشبيهات، ابن ابي عون، تحقيق محمّد عبد المعين خان، مطبعة جامعه كمبريج (چاپخانه دانشگاه كمبريج) ١٣٦٩ هـ / ١٩٥٠ م.

كتاب التشبيهات من اشعار اهل الاندلس، محمّد بن الكتاني الطيب، تحقيق الدكتور احسان عباس، بيروت، ١٩٦٦ م.

كتاب سيبويه، القاهرة، ١٣١٦ هـ.

كتاب الصناعتين، ابو هلال العسكري، تحقيق على محمّد البجاوي و محمّد ابو الفضل ابراهيم، القاهرة، ١٣٧٦ هـ / ١٩٥٢ م.

كتاب العين، الخليل بن احمد الفراهيدي، تحقيق الدكتور عبد الله درويش، بغداد، ١٩٦٧ م.

كتاب الوحشيات، (الحماسه الصغرى)، ابو تمام، تحقيق عبد العزيز الميمنى، القاهرة، دار المعارف، ١٩٦٣ هـ.

الكشاف، الزمخشري، الطبعة الثانية، القاهرة، ١٣٧٣ هـ / ١٩٥٢ م.

كشف الظنون، حاج خليفه، استانبول، ١٣٦٠ هـ / ١٩٤١ م.

لسان العرب، ابن منظور.

لسان الميزان، احمد بن على بن حجر العسقلاني، الطبعة الاولى، حيدرآباد الدكن، ١٣٣٠ هـ.

المثل السائر فى ادب الكاتب و الشاعرا، ضياء الدين بن الاثير، تحقيق محمّد محيى الدين عبد الحميد، القاهاره، ١٣٥٨ هـ / ١٩٣٩ م.
٠٢

مجاز القرآن، ابو عبيده، تحقيق الدكتور محمّد فؤاد سزكين، القاهاره، ١٣٧٤ هـ / ١٩٥٤ م.

مجلّه الاسناذ، (العااار العااار: شماره ااهم) ١٩٦٢ م، مقاله الدكتور مصطفى جوااا.

مجلّه المجمع العلمى العراقى، ج ٦.

مجلّه المجمع العلمى العربى، اامشق.

مجمع الامثال، الميداني، تحقيق محمّد محيي الدين عبد الحميد، القاهرة، ١٣٧٩ هـ / ١٩٥٩ م.

مختارات ابن السّجري، با ضبط و شرح محمود حسن زناتي، القاهرة، ١٣٤٤ هـ /

١٩٢٥ م.

المختار من شعر بشّار، للخالدين، القاهرة.

المختصر في اخبار البشر، ابو الفداء، بيروت.

المخصّص، ابن سيده، القاهرة.

مسالك الابصار في مسالك الامصار، ابن فضل الله العمري، نسخه خطّي كتابخانه ملى پاریس، شماره ٥٨٧٠.

المصون، ابو احمد العسكري، تحقيق عبد السلام محمّد هارون الكويت، ١٩٦٠.

معاني القرآن، ابو زكريّا الفراء، القاهرة.

معاهد التنصيص، العباسي، تحقيق محمّد محيي الدين عبد الحميد، القاهرة.

معجم الادباء، ياقوت الحموي، القاهرة، چاپ احمد فريد رفاعي.

معجم البلدان، ياقوت الحموي.

معجم الشعراء، المرزباني، تحقيق عبد السلام احمد فراج، القاهرة، ١٣٧٩ هـ /

١٩٦٠ م.

معجم مقاييس اللّغه، احمد بن فارس، تحقيق عبد السلام محمّد هارون، القاهرة، ١٣٦٦ هـ / ١٣٧١ م.

المعزّب، الجواليقي، تحقيق احمد محمّد شاکر، تهران، ١٩٦٦ م.

مغنى اللبيب، ابن هشام الانصاري، تحقيق الدكتور مازن المبارك و محمّد علي حمد الله، دمشق.

المفردات في غريب القرآن، الزاغب الاصفهاني، تحقيق محمّد سيد كيلاني، القاهرة، ١٣٨١ هـ / ١٩٦١ م.

المضلّيات، تحقيق احمد محمّد شاکر و عبد السلام محمّد هارون، القاهرة، دار المعارف، ١٩٦٤ م، چاپ دوم.

مقامات ابن ناقياء البغدادى؁ اسٲانبول؁ ١٣٣١ هـ .

الملل و النحل؁ الشهرسٲانى؁ ٲحقيق محمد سيد كيلانى؁ القاھره؁ ١٣٨١ هـ / ١٩٤١ م .

من بلاغه القرآن؁ الدكتور احمد بدوى؁ الطبعه الثانيه (چاپ دوم) القاھره؁ ١٣٧٠ هـ /

١٩٥٠ م .

المنتظم فى تاريخ الملوك و الامم، ابن الجوزى، الطبعة الاولى (چاپ اول) حيدرآباد الدكن، ١٣٥٩ هـ.

الموازنه بين الطائنين، الامدى، تحقيق محمّد محيى الدين عبد الحميد، القايره، الطبعة الثانيه (چاپ دوم) ١٣٧٣ هـ / ١٩٥٤ م.

الموشح، محمّد بن عمران المرزبانى، تحقيق محمّد على البجاوى، القايره، ١٩٦٥ م.

ميزان الاعتدال فى نقد الرجال، محمّد بن احمد الذهبى، القايره، ١٣٢٥ هـ.

نزهه اللبّاء فى طبقات الادباء، ابن الانبارى، تحقيق الدكتور ابراهيم السامرائى، بغداد، ١٩٥٩ م.

النشر فى القراءات العشر، ابن الجزرى، تحقيق على محمّد الضّباع، القايره.

نقائض جرير و الفرزدق، ليدن، ١٩٠٥ م و ١٩١٢ م.

نقد الشعر، قدامه بن جعفر، تحقيق كمال مصطفى، القايره، ١٩٦٣ م.

نكت الهميان فى نكت العميان، الصفدى، القايره، ١٣٢٩ هـ / ١٩١١ م.

نهايه الارب فى فنون الادب، النويرى، القايره، دار الكتب.

التّهايه فى غريب الحديث و الاثر، ابن الاثير، تحقيق محمود محمّد الطناحى، و طاهر احمد الزّاوى، القايره، ١٣٨٣ هـ / ١٩٦٣ م.

نهج البلاغه، الامام على بن ابى طالب، شرح الامام محمّد عبده، القايره.

النّوادر، ابو على القالى، القايره.

هدية العارفين، اسماعيل پاشا البغدادى، استانبول، ١٩٥١ م.

الوافى بالوفيات، صلاح الدين الصفدى، نسخه خطى كتابخانه ملى پاریس.

الوافى بالوفيات، صلاح الدين الصفدى، نسخه عكسى كتابخانه مركزى دانشگاه بغداد.

الوافى الوفيات، صلاح الدين الصفدى، محمّد محيى الدين عبد الحميد، القايره.

منابع و مأخذ ترجمه الجمان

قرآن كريم الاصابه فى تمييز الصحابه، احمد بن على بن حجر، ج ١ و ٢، مصر ١٣٥٨ هـ.

الاعلام، خير الدين الزركلى، ج ١ و ٨، الطبعة الثالثه (چاپ سوم) چاپخانه كوستاتسوماس، ١٣٧٦ هـ / ١٩٥٦ م.

الاعانى، ابو الفرج الاصفهانى، ج ٢ و ٦، تحقيق لجنة من الادباء، بيروت، دار الثقافه، ١٩٨٣ م.

الاعانى، ابو الفرج الاصفهانى، ج ١٦، ١٧، ٢١، تحقيق عبد الستار احمد فراج، دار الثقافه، بيروت، ١٩٨٣ م.

امالى المرتضى، رك: غرر الفوائد و درر القلائد.

بديع القرآن، ابن ابى الاصبع المصرى، تحقيق حفى محمد شرف، الطبعة الاولى (چاپ اول)، القايره، ١٣٧٧ هـ / ١٩٥٧ م.

تاج العروس، السيد محمد مرتضى الزبيدى، ج ٤، و ٥ و ٦، دار ليبيا، بنغازى.

تاريخ الادب العربى، عمر فزوخ، ج ٢، دار العلم للملايين، بيروت، ١٩٧٥ م.

توضيح الملل، مصطفى خالقداد، ترجمه (الملل و النحل) محمد بن عبد الكريم الشهرستانى، چاپ سوم، انتشارات اقبال، ١٣٦١ هجرى شمسى.

جامع الشواهد، محمد باقر بن محمد رضا، چاپ سنگى ١٢٨٩ هـ.

جواهر البلاغه، احمد الهاشمى، الطبعة الثالثه عشره (چاپ سيزدهم)، المكتبه التجاريه الكبرى، مصر، ١٣٨٣ هـ / ١٩٦٣ م.

الحيوان، عمرو بن بحر الجاحظ، ج ٤ و ٦، تحقيق عبد السلام هارون، مكتبه مصطفى

البابى الحلبى و اولاده، مصر ١٣٥٩ و ١٣٦٢ هـ.

ديوان ابى تمام، شرح الخطيب التبريزى، تحقيق محمد عبده عزام.

ديوان ابى العتاهيه، دار صادر، بيروت، ١٣٨٤ هـ.

ديوان امرئ القيس، دار صادر، بيروت، ١٣٧٧ هـ.

ديوان امرئ القيس، تحقيق محمد ابو الفضل ابراهيم، دار المعارف، مصر، ١٩٦٤ م.

ديوان ابى نواس، دار صادر، بيروت.

ديوان الاعشى، دار صادر، بيروت، ١٣٨٠ هـ / ١٩٦٠ م.

ديوان البحترى، تحقيق حسن كامل، دار المعارف، مصر ١٩٦٣ م.

ديوان جرير، دار صادر، بيروت، ١٣٨٤ هـ / ١٩٦٤ م.

ديوان حسان بن ثابت الانصارى، تحقيق عبد الرحمن البرقوقى، المكتبه التجاريه الكبرى، مصر.

ديوان ذى الرّمه، شرح الامام ابى نصر احمد بن حاتم، ج ١ و ٢ و ٣، تحقيق عبد القدوس ابو صالح، مطبعه طربين، دمشق، ١٣٩٢ هـ / ١٩٧٣ م.

ديوان الفرزدق، ج ١، بيروت ١٣٨٠ هـ / ١٩٦٠ م.

ديوان كثير عزه، تحقيق الدكتور احسان عباس، دار الثقافه، بيروت ١٣٩١ هـ / ١٩٧١ م.

ديوان النابغه الذيبانى، تحقيق و شرح كرم البستانى، دار صادر، بيروت، ١٣٨٣ هـ / ١٩٦٣ م.

ديوان الهذليين، ج ١ و ٢، مطبعه دار الكتب المصريه، القاهره، ١٣٦٤ هـ.

سفينه البحار، الحاج شيخ عباس القمى، ج ١، انتشارات سنائى، ١٣٥٥ هـ.

شرح ديوان ابى تمام، ايليا الحاوى، دار الكتاب اللبنانى، بيروت، ١٩٨١ م.

شرح ديوان ابى نواس، ايليا الحاوى، دار الكتاب اللبنانى، بيروت، ١٩٨٧.

شرح ديوان الحماسه، احمد بن محمد المرزوقي، تحقيق عبد السلام هارون، ج ١ و ٢ و ٤، القايره، ١٣٧١ هـ.

شرح ديوان زهير بن ابي سلمى، صنعه الامام ابي العباس ثعلب، الدار القوميه، القايره، ١٣٨٤ هـ.

شرح ديوان لبيد بن ربيعه العامري، تصحيح احسان عباس، الكويت، ١٩٦٣ م.

شرح شافيه ابن الحاجب، رضى الدين الاسترآبادى، تحقيق محمد نور الحسن و ...، ج ١، مطبعه الحجازى، القايره.

شرح المعلقات السبع، الزوزنى، چاپ سنگى، تهران، ١٢٧٢ هـ.

الصحاح، اسماعيل بن حماد الجوهري، تحقيق احمد عبد الغفور عطار، دار العلم

للملايين، بيروت، ۱۴۰۷ هـ.

الطرائف الادبيه، عبد القاهر الجرجاني، تصحيح عبد العزيز الميمنى، لجنه التأليف و الترجمة و النشر، القايره.

العقد الفريد، ابن عبد ربّه (احمد بن محمّد) شرح احمد امين و ... ج ۱، الطبعة الثانيه (چاپ دوم) القايره، ۱۳۶۷ هـ.

العقد الفريد، ابن عبد ربّه (احمد بن محمّد) ج ۶، تحقيق محمد سعيد العريان، دار الفكر، بيروت.

عيون الاخبار، عبد الله بن مسلم (ابن قتيبه الدينوري) ج ۳، وزاره الثقافه، مصر.

غرر الفوائد و درر القلائد (امالى المرتضى)، الشريف المرتضى على بن الحسين (معروف به سيّد مرتضى)، تحقيق محمّد ابو الفضل ابراهيم، دار الكتاب العربى، بيروت، ۱۳۸۷ هـ.

فرهنگ اصطلاحات نجومى، ابو الفضل مصفى، مؤسسه مطالعات و تحقيقات فرهنگى، تهران، ۱۳۶۶ هجرى شمسى.

فرهنگ علوم عقلى، دكتور سيّد جعفر سجّادى، انجمن اسلامى حكمت و فلسفه ايران، تهران، ۱۳۶۱ هجرى شمسى.

فرهنگ معين، محمد معين، ج ۱-۴، مؤسسه انتشارات امير كبير، تهران ۱۳۵۶ هجرى شمسى.

فرهنگ نفيسى، على اكبر نفيسى، ج ۲، تهران، ۱۳۱۸ هـ.

القاموس المحيط، مجد الدين الفيروز آبادى، ج ۲، فنّ الطّباعه، مصر.

كتاب سيويه، ج ۱، نشر ادب الحوزه، ايران، ۱۴۰۴ هـ.

كشف الاسرار و عدّه الابرار، خواجه عبد الله انصارى (ابو الفضل رشيد الدين ميبدى)، ج ۶، به سعى و اهتمام على اصغر حكمت، تهران ۱۳۳۹ هجرى شمسى.

كشف الظنون، مصطفى بن عبد الله (حاجى خليفه) ج ۲، و كاله المعارف، ۱۳۶۲ هـ.

لغت نامه، على اكبر دهخدا، حرف (د) چاپ سيروس، تهران، ۱۳۳۴ هـ.

لسان العرب، محمّد بن مكرم (ابن المنظور)، طبعه بولاق، الدار المصريّه، مصر.

مجمع الامثال، ابو الفضل احمد بن محمّد الميدانى، تصحيح محمّد محيى الدين عبد الحميد، ج ۱، مطبعه السّعاده، مصر، ۱۳۷۹ هـ.

مجمع البيان، الفضل بن الحسن الطبرسي، تصحيح السيد هاشم الرّسولي، ج ١ - ١٠، شركة المعارف الاسلاميه، تهران، ١٣٧٩ هـ.

محاضرات الادباء، الراغب الاصفهاني (حسين محمّد)، ج ٢ و ٣، مكتبه الحياه، بيروت

المخصّص، علی بن اسماعیل النّحوی (ابن سیده) ج ۹ و ۱۱، بولاق، مصر، ۱۳۱۹ هـ.

المزهر، جلال الدین السیوطی، تحقیق محمّد احمد جاد المولی، ج ۱، دار احیاء الکتب العربیّه، مصر.

معجم البلدان، یاقوت بن عبد الله الحموی، ج ۱ و ۳ و ۶، مطبعه السّعاده، ۱۳۲۳ هـ.

معجم الشعراء، محمّد بن عمران المرزبانى، مكتبه القدوسى، القاهره، ۱۲۵۴ هـ.

معجم متن اللّغه، الشیخ احمد رضا، ج ۱، دار مكتبه الحیاه، بیروت، ۱۳۷۷ هـ.

المعجم المفهرس لالفاظ القرآن الکریم، محمّد فؤاد عبد الباقي، مطبعه دار الکتب المصریّه، القاهره، ۱۳۶۴ هـ.

المعجم الوسیط، الدكتور ابراهیم انیس و...، ج ۱ و ۲، الطبعة الثانیة (چاپ دوم)، دار المعارف، مصر ۱۳۹۳ هـ.

مغنی اللیب، جمال الدین بن هشام الانصارى، تحقیق الدكتور مازن المبارک، بیروت، ۱۹۷۹ م.

المفضّلات، المفضّل بن محمّد الضبیّ الکوفی، تحقیق احمد محمّد شاکر و عبد السّلام هارون، الطبعة الثالثة (چاپ سوم)، دار المعارف، مصر، ۱۹۶۴ م.

منهج السالک الی الفیّه ابن مالک، الاشمونى، تحقیق محمّد محیی الدین عبد الحمید، دار الکتب العربی، بیروت، ۱۳۷۵ هـ.

المیزان فی تفسیر القرآن، العلّامه، السید محمّد حسین الطباطبائی، ج ۱۴، دار الکتب الاسلامیّه، تهران، ۱۳۹۶ هـ.

نهج البلاغه، الامام علی بن ابی طالب (ع)، گردآوری الشریف الرّضیّ (سید رضی)، ترجمه فیض الاسلام، ج ۲، چاپخانه آفتاب، تهران، ۱۳۲۶ هجری شمسی.

در فرخنده سالروز بعثت خاتم الانبیاء (ص) سال ۱۴۱۱ هجری مطابق با روز چهارشنبه ۲۴ / ۱۱ / ۶۹ هجری شمسی ترجمه الجمان فی تشبیّهات القرآن به قلم این بنده محتاج به عفو و رحمت پروردگار سید علی میرلوحی در شهرستان اصفهان پایان پذیرفت، امید است مترجم را ذخیره ای برای آن سرای و خواننده را وسیله ای برای پیوند به دریای بی کران معارف قرآن کریم باشد.

بمحمّد و عترته الطّاهرين عليهم صلوات الله اجمعين، امين ربّ العالمين.

فهرست الفبایی قافیه های اشعار منقول در متن «الجمان فی تشبیهات القرآن»

اول بیت / آخر آن / شماره صفحه قافیه همزه کانت / و الامساء / ۱۰۵ و دعوت / داء / ۱۰۵ احسن / حصائنها / ۱۴۷ و اذا / ردائها /
۱۴۷ و اذا / هوائها / ۱۴۷ و ترجحت / خضرائها / ۱۴۷ کالذی / السقاء / ۱۷۰ فتراه / الجوزاء / ۲۰۲ آذنتنا / الثواء / ۲۲۷ اویضه / و عفاء /
۲۳۷ الناس / حواء / ۲۹۹ فان یکن / و الماء / ۲۹۹ بادت / هواء / ۳۰۸ اول بیت / آخر آن / شماره صفحه و مشجج / المعزاء / ۳۰۸
صبت / انائها / ۳۵۲

قافیه (الف) و من / کالرشا / ۱۷۴ اصم / القرى / ۱۷۴ قافیه (ب) و لو / هیوب / ۵۲ کانهم / دیب / ۵۷ بها / فصلیب / ۶۱ رعی / حطب /
۸۶ اذا / العطب / ۸۶ حتی / الرطب / ۹۹

اول بيت/ آخر آن/ شماره صفحه وصوح/ نكب/ ٩٩ و ادرك/ الغرب/ ٩٩ تنصبت/ قب/ ٩٩ فراح/ و الخب/ ٩٩ احب/ سحابها/
 ١٠٠ بلاد/ ترابها/ ١٠٠ عريت/ القضيب/ ١٠٤ أنلهو/ لا- يلعب/ ١١٤ أيلهو/ يخرب/ ١١٤ قري/ مذهب/ ١١٥ سيصدق/ يكذب/
 ١١٥ نفى/ الخطوب/ ١١٥ فكن/ قريب/ ١١٥ وداع/ مجيب/ ١٢٣ لكل/ ثواب/ ١٢٧ مدحت/ تراب/ ١٢٧ ترى/ قبابها/ ١٢٩ تدر/ و
 طابها/ ١٢٩ و ماء/ الضوارب/ ١٤٢ اذا/ وصيب/ ١٤٤ ايالهف/ مادب/ ١٤٥ بقايا/ المشارب/ ١٤٥ ترقوق/ الغرائب/ ١٤٥ مبارك/
 الخطاب/ ١٤٥ اول بيت/ آخر آن/ شماره صفحه عقار/ شهابها/ ١٤٧ و هي/ الشباب/ ١٤٨ و ابيض/ يتلهب/ ١٤٨ طوى/ سحائبه/
 ١٥٣ و غيرها/ مجرب/ ١٦١ و ترى/ العصابه/ ١٦٥ و ترى/ الذؤابه/ ١٦٥ رأيت/ المتصوب/ ١٦٧ لعزه/ كوكب/ ١٦٧ فجاءت/
 ذعالبه/ ١٧٩ هي/ عناكبه/ ١٧٩ هتكت/ هدب/ ١٧٩ من/ طنب/ ١٨٠ اردن/ بالحواجب/ ١٨٢ تجيش/ حاطبه/ ١٨٩ الا/ المغارب/
 ٢٠٠ و لا/ المخضب/ ٢١٨ ما/ الذهب/ ٢١٩ اضرت/ تغيبا/ ٢٢١ و ماخوذه/ الكواذب/ ٢٢٢ لها/ الكوالكب/ ٢٢٢ كان/ كواكبه/
 ٢٢٣ كان/ يثقب/ ٢٢٣ كان/ مخلب/ ٢٢٤

اول بيت / آخر آن / شماره صفحه اذا / يسلب / ٢٢٤ طحا / مشيب / ٢٢٨ فانك / كوكب / ٢٢٩ تكاد / عاتب / ٢٣١ هو / كواكب /
 ٢٣١ تبادر / السحائب / ٢٣٩ و ابو / معشاب / ٢٤٥ و حائل / شهب / ٢٤٧ و لو / قعنب / ٢٧١ و صوح / نكب / ٢٨٣ و ريح / هبوبها / ٢٨٤
 تبدت / جنوبها / ٢٨٤ امسك / لغرب / ٣٤٠ فغسلت / محتجب / ٣٤١ عينا / تصطخب / ٣٤١ يستلها / العشب / ٣٤١ و بالشمانل /
 منزرب / ٣٤١ معد / و القعب / ٣٤١ كانت / منشعب / ٣٤١ حتى / ريب / ٣٤١ فعرضت / ينسكب / ٣٤١ فاقبل / تجب / ٣٤١ حتى /
 نغب / ٣٤٢ رمى / و الحرب / ٣٤٢ اول بيت / آخر آن / شماره صفحه يقعن / يلتهب / ٣٤٢ تلك / كالزبيب / ٣٥٥ و موقدات / غرب /
 ٣٥٧ لفعها / باللهب / ٣٥٧ حمراء / الذهب / ٣٥٧ لمن / شوب / ٣٦١ اذا / و رطيب / ٣٦١ قافيه (ت) كائى / زلت / ٥٣ فدقت / جنت /
 ٧٩ اسينى / تولت / ١١٠ اعددت / مطعمات / ١٣١ يظل / اللغات / ١٣١ كواذب / مرصعات / ١٣١ يصفقن / الاصوات / ١٣١ بين /
 ضاحكات / ١٣١ حتى / موقرات / ١٣١ بالذهب / باوعيات / ١٣١ للعسل / مقمعات / ١٣١ و ترى / قذاه / ١٤٦ ما / المرآه / ١٤٦ و قد /
 لحيته / ٢١٩ هنيئا / استحلت / ٢٤٣

اول بيت / آخر آن / شماره صفحه قريانها / و التوت / ٢٧٦ نضر / الطلحات / ٢٧٧ كان / العذرات / ٢٧٧ والدته / امهات / ٢٧٧ سبط /
 العدا / ٢٧٨ اقول / منتشرات / ٣١٦ اذا / خصرات / ٣١٦ ترفق / مقتسرات / ٣١٦ قافيه (ث) لنعم / لاهث / ٩٠ عياذ / وارث / ٩٠ قافيه
 (ج) وطننا / التدارج / ٩٢ و لم / النوابج / ٩٢ و من / كواسج / ٩٢ طال / داجي / ١١٩ و الصبح / بسراج / ١٦٤ و مغبره / يتموج / ١٦٩
 في / العاج / ٢١٩ عجت / البنفسج / ٢٧٤ فويحك / عرفج / ٢٧٤ لمستمطر / و عرفج / ٢٧٤ اول بيت / آخر آن / شماره صفحه تخور /
 و تخرج / ٢٧٤ احب / مرتج / ٢٧٤ و كأنما / تفرج / ٢٧٥ كحل / مضرج / ٢٧٥ قد / الزجاج / ٢٨٣ فلم / و حدودج / ٢٨٤ و حتى /
 دروج / ٢٨٤ قافيه (ح) ما / الكشح / ٥٣ احب / طماح / ١٠٤ فام / مذبوح / ١٥١ اذا / يبرح / ١٦٣ كان / تسبح / ١٦٨ اذا / الجناحا / ٢٣٠
 ليست / الجوائح / ٢٦٩ احسن / تفوح / ٢٨٠ فاذا / فضوح / ٢٨١ ياقوت / براح / ٣٠٦ دره / فاحا / ٣١٢ هذا / الابطح / ٣١٤ ابت / الربيح /
 ٣٢٢ و اعطائي / المشيح / ٣٢٢ و قولي / تستريحي / ٣٢٢

اول بيت / آخر آن / شماره صفحه لا دفع / صحيح / ٣٢٢ قافيه (د) معاوى / الحديد / ٥١ اكلتم / حصيد / ٥١ فلا / يثمد / ٥٤ و لا /
 جلمد / ٥٤ فان / خالد / ٦١ و غولا- / البجاد / ٦٩ انى / حشدوا / ٧٥ حتى / و تبخيد / ٧٧ لمن / المخلد / ٩٠ غنيت / و تودد / ٩٧ يا
 صاحبي / ممدود / ٩٨ هل / القود / ٩٨ عواسف / غريد / ٩٨ القى / محمود / ٩٨ حتى / العود / ٩٨ ظلت / مورود / ٩٨ ايا / الوهد / ١٠٠ و
 يا / الرعد / ١٠٠ فان / البعد / ١٠٠ ترديت / الرواعد / ١٠١ يا دار / فتراء دا / ١٠١ اول بيت / آخر آن / شماره صفحه و كسيت /
 مستأسدا / ١٠١ سقى / المتقاود / ١٠٢ و لا / جاسد / ١٠٢ حتنى / لصيد / ١٠٨ قريب / بقيد / ١٠٨ و انتم / بمداد / ١١٧ ما / سودا / ١١٨
 كان / مطردا / ١٢٢ و اصبحت / باليد / ١٢٥ و ضرب / هبيدا / ١٣٣ يا حكم / ممدود / ١٤٤ على / المبارد / ١٤٦ و طوى / برودا / ١٥٣ و
 قلصى / البرود / ١٥٣ نظرت / العود / ١٨١ نظرت / العود / ٢٢٥ فباتت / جمودها / ١٨٥ نصبنا / ركودها / ١٨٧ فان / تريدها / ١٨٧ له /
 ينادى / ١٩١ الى / بالشهاد / ١٩١ و ترى / حداد / ١٩٧ كان / المجاسد / ١٩٨ و عاذله / فعردا / ٢٠٠

اول بيت / آخر آن / شماره صفحه باتت / متهدد / ٢٠٩ بيضاء / مبرد / ٢٢١ و قائله / و قردد / ٢٢١ اري / محمد / ٢٢١ فضل / يسرد /
 ٢٢١ فقلت / احمد / ٢٢١ يتلو / عنقود / ٢٢٢ من / الفرد / ٢٢٥ بيدو / و يغمد / ٢٢٦ يشق / باليد / ٢٢٧ لعمر ك / باليد / ٢٢٧ و وجه /
 يتخذد / ٢٢٧ ترى / الممدد / ٢٣٢ تزجي / مدادها / عرف / ابلادها / ٢٣٣ و ترى / بقدفد / ٢٤٠ تراه / المقدد / ٢٤٨ اني / واحد / ٢٤٩
 اتهزأ / جاهد / ٢٤٩ اقسام / بارد / ٢٤٩ اذا / وحدي / ٢٥٠ اخا / بعدى / ٢٥٠ و اني / فيعود / ٢٥٣ بات / فيرقد / ٢٥٤ اول بيت / آخر آن /
 شماره صفحه فقامت / توقد / ٢٥٤ فلما / سهد / ٢٥٤ فقلت / الغد / ٢٥٤ فبات / المسهد / ٢٥٤ اذا / ي زاد / ٢٥٥ بخبز / البجاد / ٢٥٥ قراه /
 عاد / ٢٥٥ يلقم / فؤاده / ٢٥٧ و لقد / الرواد / ٢٦٢ جاءت / الزباد / ٢٦٢ و اري / الامردا / ٢٦٥ و في / زبرجد / ٢٦٦ رأيت / الحديد /
 ٢٧١ و ما / مزيد / ٢٧١ و اعلم / الوليد / ٢٧١ و كان / تصعد / ٢٧٥ اعلام / زبرجد / ٢٧٥ و شباب / معد / ٢٨٧ ترى / و جراد / ٢٨٨ ماذا /
 اباد / ٢٩٥ اهل / سنداد / ٢٩٥ ارض / دؤاد / ٢٩٥ جرت / ميعاد / ٢٩٥ و لقد / الاوتاد / ٢٩٥

اول بيت / آخر آن / شماره صفحه نزلوا / اطواد / ٢٩٥ فاذا / و نفاذ / ٢٩٥ و اراانا / و حصيد / ٢٩٦ و محمره / عهدها / ٣٠٤ كاس / و
 الخد / ٣٠٥ فالخمر / القد / ٣٠٥ بالدر / و زبرجد / ٣٠٦ كمضيئه / و يسجد / ٣٠٩ ظبي / جلد / ٣١٢ و ترى / و ردا / ٣١٢ كانما /
 بمرصاد / ٣١٢ و ذا / فاعبدا / ٣٣٨ تركت / تعود / ٣٣٩ قد / الاسد / ٣٤٠ بدر / و قد / ٣٤٨ خمر / و خد / ٣٤٨ مقدمه / الرعد / ٣٥١ و
 فى / و زبرجد / ٣٥٦ خذولا / و ترتدى / ٣٥٦ و نار / الصوارد / ٣٦١ قافيه (ر) اما / الحجر / ٥٠ من / صباره / ٥١ اول بيت / آخر آن /
 شماره صفحه و حوادث / الحجاره / ٥١ يقول / المطرا / ٥٢ لو / و الذكرا / ٥٢ يلين / كالحجر / ٥٢ و ما / و عامر / ٦٣ تلاعب / قفر / ٧٠
 و كم / سامر / ٧٠ فله / يتقتر / ٧٠ ارنه / و تهر / ٧٠ سهكين / البقار / ٧٦ انى / ذكر / ٧٧ قالت / الكبر / ٧٩ لو / قابر / ٨٥ حتى / الناشر /
 ٨٥ اقامت / الفجر / ٩٨ و حتى / شقر / ٩٨ و خاض / صفر / ٩٨ فلما / الغفر / ٩٨ رمى / النضر / ٩٨ و اجلى / شزر / ٩٨ لا / مطرا / ٩٩ الا /
 القطر / ١٠٠ من / تحدر / ١٠٢ تكاد / الخضر / ١٠٣

اول بيت/ آخر آن/ شماره صفحه و قد/ اخضر/ ١٠٤ و ما/ الشجر/ ١٠٥ ترى/ خضر/ ١٠٥ زمانا/ فانكسر/ ١٠٥ سرينا/ بحر/ ١٠٩ و
 ما/ شهر/ ١٠٩ مطايا/ القبر/ ١٠٩ و تنكحن/ الوفير/ ١٠٩ سكتتك/ امر/ ١١٠ فان/ بذر/ ١١٠ اذا/ بضائر/ ١١٠ و ان/ بتاجر/ ١١٠ فان/
 المسافر/ ١١٠ و جاءت/ صخور/ ١١٧ وجهك/ بالستر/ ١١٧ كانما/ الفجر/ ١١٧ تقنعت/ و القمر/ ١١٨ ظللنا/ اوار/ ١١٨ تطيل/
 قيرها/ ١٢١ باينق/ القراقير/ ١٢٢ من/ الحناجر/ ١٢٨ جاءت/ وافر/ ١٣٠ ترى/ مآزر/ ١٣٠ و فاشيه/ خمرا/ ١٣٣ اول بيت/ آخر آن/
 شماره صفحه اذا/ نضرا/ ١٣٣ محملجه/ عجرا/ ١٣٣ و عينان/ الخمر/ ١٣٦ و اسمر/ عشر/ ١٣٨ و ماء/ مغور/ ١٤٢ وردت/ تزهر/
 ١٤٢ و ماء/ بحاضر/ ١٤٣ صرى/ ناچر/ ١٤٣ فلما/ كدر/ ١٤٥ بماء/ خصر/ ١٤٥ فسود/ سارها/ ١٤٧ و ذات/ بالحجر/ ١٤٩ اذا/
 الهواجر/ ١٤٩ توقف/ احمر/ ١٥٠ تحدر/ اغبرا/ ١٥٠ طوى/ المحاذر/ ١٥٣ طى/ الحبر/ ١٥٤ طوى/ ناشر/ ١٥٤ ان/ بالهجر/ ١٥٤ و
 منصرف/ النشر/ ١٥٤ شمس/ الطوامير/ ١٥٤ مساؤك/ قصار/ ١٥٥ و يوم/ المزاهر/ ١٥٦ يطول/ قصير/ ١٥٨

اول بيت / آخر آن / شماره صفحه و قالوا / يضير / ١٥٨ انى / تذكري / ١٥٨ و يكون / كالشهر / ١٥٨ يا ليتنى / يقدر / ١٥٨ تقضى /
 بمعسر / ١٥٨ نبئت / المنذر / ١٦٢ كان / معاجر / ١٦٥ و اعترضت / مدري / ١٦٥ كان / القمر / ١٦٦ غلط / قرقر / ١٧٠ فارق / يتاخر /
 ١٧٠ فى / الكافر / ١٧٠ انت / الساحر / ١٧٣ داهيه / خفر / ١٧٣ كانها / شتر / ١٧٣ مهروته / زخر / ١٧٣ مالك / نور / ١٧٦ له بفناء /
 العراعر / ١٨٦ بقيه / كابر / ١٨٦ تظل / قراقر / ١٨٦ و راكده / مبصر / ١٨٧ طروقا / العذور / ١٨٧ و قمت / ينظر / ١٨٨ فاعضضته / يتخير /
 ١٨٨ اول بيت / آخر آن / شماره صفحه و باتت / تتغرغر / ١٨٨ لنا / قطارها / ١٨٩ و سود / معارها / ١٨٩ لو / جيار / ١٨٩ ما / نار / ١٨٩
 تحدر / غدیرها / ١٩٤ و قد / نورا / ١٩٦ و كواكب / و اواخر / ٢٠٢ و كان / هادر / ٢٠٢ انعت / مستدير / ٢٠٣ كان / خنصر / ٢١٨ و
 لاح / الظفر / ٢١٩ و انظر / عنبر / ٢١٩ اذا / البدر / ٢٢١ ان / دوار / ٢٢٧ جارى / الفخر / ٢٣٠ كدمى / مستنير / ٢٣٧ كانها / و العنبر / ٢٣٨
 بيضه / ازعر / ٢٣٨ فى / تمطر / ٢٣٨ حتى / ازهر / ٢٣٨ اقلع / منظر / ٢٣٨ تكفيه / الغمر / ٢٤٨ قوم / النار / ٢٥٢

اول بيت/ آخر آن/ شماره صفحه طوت/ شكير/ ٢٦١ حركته/ بالقصار/ ٢٦٢ عائذ/ و اعتذار/ ٢٦٢ و انى/ الضرائر/ ٢٦٦ و هم/
 الاصاغر/ ٢٦٦ و كنا/ و حميرا/ ٢٦٨ فلما/ تكسرا/ ٢٦٨ ولى/ المؤبتر/ ٢٦٩ ترى/ المآذر/ ٢٧٠ انا/ جار/ ٢٧٤ و على/ كالشقر/ ٢٧٥
 يا ما/ و السمر/ ٢٧٦ لو/ مطيرا/ ٢٨٣ او/ زمهيرا/ ٢٨٣ او/ ريرا/ ٢٨٣ يصفقه/ و صرصر/ ٢٩٠ ثم/ و الدبور/ ٢٩١ ايها/ الموفور/
 ٢٩٣ ام/ مغرور/ ٢٩٣ من/ خفير/ ٢٩٣ اين/ سابور/ ٢٩٣ و بنو/ مذكور/ ٢٩٤ و اخو/ و الخابور/ ٢٩٤ شاده/ و كور/ ٢٩٤ اول بيت/
 آخر آن/ شماره صفحه لم/ مهجور/ ٢٩٤ و تامل/ تفكير/ ٢٩٤ سره/ و السدير/ ٢٩٤ فارعون/ يسير/ ٢٩٤ ثم/ القبور/ ٢٩٤ ثم/ و
 الدبور/ ٢٩٤ بارض/ غيرها/ ٣٠٢ يظل/ قيرها/ ٣٠٣ ملججه/ سطورها/ ٣٠٤ و جاءتك/ القتر/ ٣٠٤ كان/ تنحدر/ ٣٠٤ و حيران/
 الخزر/ ٣٠٤ هجان/ احمر/ ٣٠٥ و قد/ و السامر/ ٣٠٩ اذ/ الزائر/ ٣٠٩ كدميه/ مائر/ ٣٠٩ او/ تاجر/ ٣١٠ لو/ قابر/ ٣١٠ كدره/
 ضميرها/ ٣١٠ موكله/ نذيرها/ ٣١٠ و قال/ دهورها/ ٣١٠ راها/ بشيرها/ ٣١٠ و لما/ فقيرها/ ٣١٠ لوت/ سؤورها/ ٣١٠

اول بيت / آخر آن / شماره صفحه فحرك / بحورها / ٣١٠ فما / نحيرها / ٣١٠ فلما / منيرها / ٣١٠ فظلت / كثيرها / ٣١٠ كجمانه /
 البحر / ٣١١ صلب / النجر / ٣١١ فتنازعوا / الامر / ٣١١ حتى / شهر / ٣١١ القى / تجرى / ٣١١ قتلت / الدهر / ٣١١ نصف / يدري / ٣١١ /
 فاصاب / الجمر / ٣١١ يطعى / تشرى / ٣١١ و يرى / للنحر / ٣١١ افنلك / الخدر / ٣١١ كاتما / قمر / ٣١٢ كأنهم / منشور / ٣١٣ ظلت /
 منشور / ٣١٣ و يا / واقفار / ٣١٤ رد / جار / ٣١٤ زوامل / الابعر / ٣٢٨ لعمر ك / الغرائر / ٣٢٨ تروكك / خبرا / ٣٣٠ لا / العصافير / ٣٣٠ /
 اول بيت / آخر آن / شماره صفحه بجمع / النوادر / ٣٣٧ اذا / مئارا / ٣٣٧ و تبسم / خمر / ٣٤٨ هواء / جار / ٣٥٠ كان / الحناجر / ٣٥٠ /
 رجال / قصار / ٣٥٢ و قربن / الخطر / ٣٥٥ كانه / و احجار / ٣٥٦ باتت / دعر / ٣٥٧ كان / قصار / ٣٥٧ فوق / بالشرار / ٣٥٧ فهى / سار /
 ٣٥٧ ما / الوارى / ٣٥٨ نار / ازار / ٣٥٨ طارت / غبار / ٣٥٨ مشبويه / للسارى / ٣٥٨ صلى / الفجار / ٣٥٨ لعلك / القبور / ٣٦٠ اذا /
 كالبعير / ٣٦٠ اذا / كالبعير / ٣٦٠ و سقط / و كرا / ٣٦١ مشهه / قسرا / ٣٦١ اخوها / عقرا / ٣٦١ فلما / شبرا / ٣٦١ و قلت / قدرا / ٣٦١

اول بيت / آخر آن / شماره صفحه و ظاهر / ستر / ٣٦١ فلماً / شكراً / ٣٦٢ و لما / خضراً / ٣٦٢ هل / يقبر / ٣٦٣ و اخو / كالأذخر / ٣٦٣
 ثم / و الدبور / ٣٦٣ سلام / درر / ٣٦٤ انّ / الكفور / ٣٦٥ حبس / معفور / ٣٦٥ قافيه (ز) اذا / الكوانز / ٢٤٨ فنحن / الهزاهز / ٢٤٨ قافيه
 (س) اطرافه / القاسى / ٥٣ يأتيك / يقبس / ٨٧ لا- / ملبسا / ١٠٢ اقاحيا / تنفساً / ١٠٢ و تمر / رؤوسها / ١٣٢ فما / فريستها / ١٣٢
 مستعجلين / بالامس / ١٤٤ لمن / الفرس / ١٦٢ اذا / الكنائس / ١٦٤ اول بيت / آخر آن / شماره صفحه و لاح / قابس / ١٦٤ كددت /
 املسا / ٢٥٢ تشاغل / او عسى / ٢٥٢ فاجمعت / تنفساً / ٢٥٢ فقلت / ملبسا / ٢٥٢ من / القدس / ٢٦٨ دون / الفرس / ٢٦٨ و صافيه /
 شماس / ٣٥١ كان / كاس / ٣٥١ تدور / فارس / ٣٥٢ قرارتها / الفوارس / ٣٥٢ فللخمر / القلائس / ٣٥٢ قافيه (ص) طواه / خميص /
 ١٥٣ بتيتون / خمائصا / ٢٥١ قافيه (ض) سقيا / الرياض / ١٠٤ ايام / المراض / ١٠٤ جاد / البياض / ١٠٤ فمتى / اعتراض / ١٠٤ نمت /
 الرفض / ١٣٠ يسبق / المنقضا / ١٣٦

اول بيت / آخر آن / شماره صفحه و بيض / المقوّض / ١٧٩ و بيض / المقوّض / ٢٣٩ هجوم / ينهض / ١٧٩ يصرف / المغمض / ١٧٩
 تكلف / بيض / ١٨٦ اتاهم / النفيض / ١٨٦ فاوسع / الغريض / ١٨٦ و ظلّ / تفيض / ١٨٦ كانّ / مفضّض / ١٩٦ هل / مضى / ٢٢٧ لا
 نعتنّ / الاضاضا / ٣٣٩ قافيه (ط) كانّ / السياط / ١٧٥ طيب / قرط / ١٩٧ قافيه (ع) حتى / تفرع / ٥١ و لو / لتصدعا / ٥٣ اصم / سميع /
 ٩٢ سقى / و ربيع / ٩٩ سقى / ممّرع / ١٠٠ بسحب / كادمعى / ١٠٠ كسائك / ساطع / ١٠١ اول بيت / آخر آن / شماره صفحه اليس /
 الاصابع / ١٠٨ اخبر / راع / ١٠٨ احلام / يخذع / ١١١ انما / ودع / ١١٥ عجب / جذع / ١١٥ يا / و رجع / ١١٥ ليت / المطلع / ١١٥
 فامك / واسع / ١١٩ و ما / و الشرعا / ١٢١ يجيش / مطلعا / ١٢١ هبت / ترعا / ١٢١ و من / الاصابع / ١٢٥ و ان / سراع / ١٣٨ هما /
 صراع / ١٣٨ كناقضه / صناع / ١٣٨ و تصدقك / بسماع / ١٣٨ و ما / و شوع / ١٤٦ بماء / صنيع / ١٤٦ باطيب / هجوع / ١٤٦ فما /
 القواطع / ١٤٦ و ليل / مضوعا / ١٦٦ كانّ / فتنجّعا / ١٦٦ فبت / ناقع / ١٧٤ اذا / مزعزا / ١٨٢

اول بيت / آخر آن / شماره صفحه و ودعت / فتشعشعا / ١٨٢ و لاحظت / اضرعا / ١٨٢ كما / توجعا / ١٨٢ و اذا / تجع / ١٨٤ و جفان /
 ترع / ١٨٤ اذا / جذع / ٢١٤ فانك / واسع / ٢٢٥ بسطت / اتسع / ٢٢٨ أمن / هجوع / ٢٢٨ فاتتك / اربع / ٢٢٩ بها / و تمصع / ٢٣٢ ابيت /
 اتصلعا / ٢٥٠ لعمرى / جائعا / ٢٥١ فهل / الطبائعا / ٢٥١ و ضيف / جوع / ٢٥١ و لما / يمنع / ٢٥٦ لبكت / يتربع / ٢٥٦ و قلت / ترفع /
 ٢٥٦ فان / تشيع / ٢٥٦ فيا / ربيع / ٢٧٣ و مبثوثة / سراعها / ٢٨٨ كالتواميه / المضطجع / ٣٠٩ كانها / ذرعا / ٣٤٢ اهوى / خشعا / ٣٤٢
 اول بيت / آخر آن / شماره صفحه فظل / خدعا / ٣٤٣ حتى / سبعا / ٣٤٣ فظل / رتعا / ٣٤٣ فانصرفت / اجتمعا / ٣٤٣ و بات / صقعا /
 ٣٤٣ حتى / المتعا / ٣٤٣ باكلب / قطعا / ٣٤٣ فتلك / و الزمعا / ٣٤٣ فكأنى / سفع / ٣٤٤ لف / نسع / ٣٤٤ راعه / السرعة / ٣٤٤ فراهن /
 جشع / ٣٤٤ قم / واتدع / ٣٤٤ فتراهن / يلع / ٣٤٥ دانيات / رجع / ٣٤٥ يلهب / رتع / ٣٤٥ ساكن / مصع / ٣٤٥ كان / جياعا / ٣٤٥ على /
 فضاعا / ٣٤٥ فكرت / السباعا / ٣٤٥ لعبن / كراعا / ٣٤٥ فسافته / النقاعا / ٣٤٥ اجد / الظلاعا / ٣٤٥ كنا / السميع / ٣٥٩

اول بيت / آخر آن / شماره صفحه قافيه (ف) يرفعن / رجفا / ٨٠، ٣٦٠ غيداء / انفا / ١٠٣ فلا / الانف / ١٠٤ ائى / التلفا / ١٢٥ رأى /
 منصورفا / ١٢٥ و نخيل / الاكف / ١٣٠ كيف / النجف / ١٣٦ ما / يختطف / ١٣٦ و لقد / للمدنف / ١٤٢ قصدرت / يكشف / ١٤٢ و
 رأيت / طاف / ١٦٦ كابي / اللقف / ١٨٤ جادت / مرتجف / ٢٠٤ فجاءت / الطوائف / ٣٠٩ ما / وصفوا / ٣١١ كأنها / الصدف / ٣١١ اذا /
 اصدافا / ٣١٢ تواضع / اصدافا / ٣١٢ عيرانه / وصوف / ٣٤٧ قافيه (ق) فان / تعلق / ٥٢ باشجع / افرق / ٥٢ اول بيت / آخر آن / شماره
 صفحه تصرف / فاخلقا / ١٠٦ و ما / تفرقا / ١٠٦ هل / راق / ١١٠ قد / مخراق / ١١٠ هون / الباقي / ١١٠ اخاف / و اضيقا / ١٤٠ اذا /
 الفرزدقا / ١٤٠ لقد / ازرقا / ١٤١ اذا / تمزقا / ١٤١ و اصفر / يبصقوا / ١٤٣ و لَمَا / السرادق / ١٤٣ تفتنا / و ذائق / ١٤٣ أدارا / يترقق /
 ١٤٨ يهيج / تشوقا / ١٤٨ دعت / فترققا / ١٤٨ و خرق / تيرقق / ١٦٩ و قلت / موثق / ١٦٩ فلَمَا / متالق / ١٦٩ رجيعه / مطرق / ١٧٥ نفى /
 تفهق / ١٨٣ ترى / دردق / ١٨٣ وردت / محلق / ١٩٦ و ناولنيها / الساقى / ١٩٦ و قد / الفروق / ١٩٧

اول بيت / آخر آن / شماره صفحه كان / تفوق / ١٩٧ لقد / دقيق / ٢١٩ طواه / رفيق / ٢١٩ و البدر / ازرق / ٢٢٢ فرحنا / و ترتقى / ٢٢٤
 كان / معلق / ٢٢٩، ٢٢٩ كل / الخلق / ٢٨٠ كانكم / الورق / ٢٨٠ خل / طريقا / ٢٨٠ و ارغب / الصديقا / ٢٨٠ و هاد / اشدق / ٣٥٩
 قافيه (ك) جنيه / بالمسك / ٧٨ و البسه / المتلاحك / ١٠١ سقى / الحواشك / ١٠١ و كائما / نداك / ١٤٧ المت / بمائكا / ١٥٠
 بعيدات / الفوالك / ١٩٤ قافيه (ل) يا / المنال / ٥٤ جد / الزلال / ٥٤ و ليل / تنزيل / ٥٩ اول بيت / آخر آن / شماره صفحه به / جهل /
 ٥٩ أبني / الاغلالا / ٦٢ وقوفا / و نجمل / ٦٥ و ان / معول / ٦٥ كدأبك / بماسل / ٦٥ الحرب / و الذحول / ٦٩ فما / الغول / ٧١ عليهن /
 يتسعلوا / ٧٦ و تغولت / الاهوالا / ٧٨ اجن / و محاجله / ٨٠ يتبعن / الابل / ٨٠ و يضحى / تفضل / ٨٧ اذا / بالبقل / ٨٨ سحاب / المحل /
 ٨٨ ترى / البعل / ٨٨ اذا / حمل / ٨٨ جرى / بطل / ٩١ و يرفع / الوعل / ٩١ ذلوق / الخلل / ٩١ لسانه / معدول / ٩٢ فانعق / ضلالا / ٩٤ ما /
 هطل / ١٠٣ يضاحك / مكتهل / ١٠٣ يوما / الاصل / ١٠٣

اول بيت/ آخر آن/ شماره صفحه جديده/ غيولها/ ١٠٣ يود/ يفعل/ ١٠٦ يسر/ قاتله/ ١٠٦ كلتا/ الامل/ ١٠٧ اري/ الهلال/ ١٠٨
 ذهب/ المتجمل/ ١٠٩ و بقيت/ المنزل/ ١٠٩ نسير/ رواجل/ ١٠٩ و لم/ باطل/ ١٠٩ و دموا/ ثعل/ ١١١ باتوا/ القلل/ ١١٢ و
 استنزلوا/ نزلوا/ ١١٢ ناداهم/ و الحلل/ ١١٢ اين/ و الكلل/ ١١٢ فافصح/ يقتتل/ ١١٢ قد/ أكلوا/ ١١٢ عادت/ ليالى/ ١١٨ أترى/
 ذيلا/ ١١٩ ام/ ليلا/ ١١٩ و ائى/ انامله/ ١٢٤ و ائى/ بناهل/ ١٢٥ رأى/ بالاصائل/ ١٢٥ و لست/ معزل/ ١٢٧ لَمَّا/ الاجله/ ١٢٧ اول
 بيت/ آخر آن/ شماره صفحه و له/ كل/ ١٣٢ و قليب/ نصال/ ١٤٣ و كائن/ متزمل/ ١٤٣ و من/ يتفعل/ ٣١٥ و ما/ كبول/ ١٤٩
 يقول/ فقتيل/ ١٤٩ باكبر/ سبيل/ ١٤٩ طوى/ تهالها/ ١٥٣ و ما/ متطاول/ ١٥٥ و يوم/ باطله/ ١٥٦ رزقنا/ و حباثله/ ١٥٦ فيالك/
 عاذله/ ١٥٦ و كم/ قتل/ ١٥٧ نظرت/ لقفال/ ١٦٤ و شعطاء/ اجمل/ ١٦٧ دعوت/ انهلوا/ ١٦٧ و بلده/ والهيا/ ١٦٩ كالنار/ ابالها/
 ١٦٩ و ليل/ لبيتلى/ ١٧١ تصف/ الصيقل/ ١٧٢ كانّ/ عجل/ ١٧٦ سموت/ حال/ ١٧٦ انّ/ اطول/ ١٧٩ بيتا/ نهشل/ ١٧٩

اول بيت / آخر آن / شماره صفحه لا- / الافضل / ١٧٩ ضربت / المنزل / ١٧٩ اين / المغزل / ١٨٠ و الشرب / المهمل / ١٨٠ عدل /
 المقبل / ١٨٠ فكائه / متقبل / ١٨٠ و سوداء / ازمل / ١٨٧ اذا / ففضّل / ١٨٧ كانّ / الجلال / ١٨٨ كانّ / طالى / ١٨٨ بايديهم / الدوالي /
 ١٨٨ و قدر / يفصل / ١٨٨ ترى / و مفاصله / ١٨٨ يغص / ذبال / ١٩٠ و تغلى / جعال / ١٩٠ و لو / خلال / ١٩٠ و لو / أما / و
 اعتدلا / ١٩٤ اذا / المفضّل / ١٩٥ و لاحت / مسلسل / ١٩٧ فدع / تأفل / ١٩٩ و قد / نزول / ٢٠٢ تواضع / الكاهل / ٢٠٦ و قد / منزلا /
 ٢٠٨ و أوردها / السمّال / ٢١٦ اول بيت / آخر آن / شماره صفحه ضمنت / المحل / ٢٢٠ أرى / الهلال / ٢٢٠ كانّ / الحجّالا / ٢٢٠
 قياما / الهلالا / ٢٢٠ كان / البالى / ٢٢٢، ٢٢٤ سموت / حال / ٢٢٤ كاتّما / الثاليل / ٢٣٢ كبكر / محلل / ٢٣٩ أيقتلنى / اغوال / ٢٤٠
 والد / مرّجل / ٢٤١ حى / النعل / ٢٤٢ حى / الاطلاالا / ٢٥٢ و التغلبى / الامثالا- / ٢٥٢ لعلّ / بالرحل / ٢٥٥ سيدفغنى / و بالبخل / ٢٥٥
 ان / عمله / ٢٥٦ لقد / جملى / ٢٥٧ فلو / الاكل / ٢٥٧ أتانا / قائل / ٢٥٧ فما / باقل / ٢٥٧ و اذا / طوال / ٢٦٥ فلا / ابقالها / ٢٦٧ يضاحك /
 مكتهل / ٢٦٧ فليس / السلاسل / ٢٦٧

اول بيت / آخر آن / شماره صفحه و عاد / العواذل / ٢٦٧ و ما / قبل / ٢٧٠ و هل / النخل / ٢٧٠ لقد / البقل / ٢٧٠ أقول / الخواذل / ٢٧٠
 فرايه / و حرم / ٢٧٢ و ما / قلائل / ٢٧٦ لا / المقبل / ٢٨٧ فهنّ / الناهل / ٢٨٧ متى / خذولها / ٢٨٨ رعالا / نزولها / ٢٨٨ ترى / النحل /
 ٢٨٨ حتى / الشائل / ٢٨٩ كأنهم / منجدل / ٢٨٩ رب / الزلال / ٢٩٥ و اباريق / الجلال / ٢٩٥ ثم / حال / ٢٩٥ لو / صليلا / ٢٩٨ تسالني /
 الحسل / ٣٠٠ او / الوحل / ٣٠٠ كان / جندل / ٣١٤ نهين / لها / ٣٢٣ الحرب / جهول / ٣٢٦ حتى / حليل / ٣٢٦ اول بيت / آخر آن /
 شماره صفحه شمطاء / و التقيبيل / ٣٢٦ اني / الكبول / ٣٢٧ عقله / الجمل / ٣٣٠ ترى / بالدخل / ٣٣١ أقبيل / المغله / ٣٣٣ اطف /
 الدخال / ٣٣٣ فعنّ / مذيل / ٣٣٩ علين / الغلائل / ٣٤٧ و حقه / شمولها / ٣٤٨ كانّ / مزمل / ٣٥٤ كانّ / الجبل / ٣٥٩ بيكي / الابل / ٣٦٠
 متوضّع / مشكولا / ٣٦١ كدخان / مبلولا / ٣٦١ و رجله / سجيلا / ٣٦٦ قافيه (م) / ما / مكلوم / ٥١ و سياره / مظلم / ٦٠ فلاح / تضرم /
 ٦٠ اذا / و يّممو / ٦٠ فعلت / الظلم / ٦٠ فاهتدى / بالعلم / ٦٠ للجنّ / عيشوم / ٧٠

اول بيت / آخر آن / شماره صفحه هنا / هينوم / ٧٠ غلب / اقدامها / ٧٥ عليهم / المقوما / ٧٦ و نار / مقاما / ٨٢ سوى / تناما / ٨٢ اتوا /
 ظلاما / ٨٢ و قمت / الطعاما / ٨٢ و خيفاء / و مصرم / ٨٦ تمشى / متئم / ٨٦ فمن / لائما / ٨٩ اصم / سميع / ٨٧ و كلام / صمم / ٩٣
 فراحت / هيم / ٩٦ فسقى / تهيمى / ١٠٠ رزقت / و رهامها / ١٠١ فعلا / و نعامها / ١٠١ اصبحت / عقيما / ١٠٥ شعله / صميما / ١٠٥ ارى /
 و تسلما / ١٠٦ ان / للسهام / ١٠٧ تسر / حالم / ١١٠ نهارك / البهائم / ١١٠ هى / حوم / ١١٥ لا / قوم / ١١٥ اول بيت / آخر آن / شماره
 صفحه ما / و حكام / ١١٦ و لرب / الاقوام / ١١٦ عذيرى / أشأما / ١١٩ و البسنى / مظلما / ١١٩ ألت / عوما / ١٢١ كائنا / الدياتيم /
 ١٢١ و كائن / مسدم / ١٣٣ باعقاره / المحطم / ١٣٣ و لما / المتخيم / ١٤٥ لنا / و تقدما / ١٤٦ اذا / ليطعما / ١٤٦ أن / مسجوم / ١٤٨ و
 اقرى / يتكلم / ١٤٩ وضاح / تهجم / ١٤٩ و قصيره / حميم / ١٥٥ اعوام / ايام / ١٥٨ ثم / اعوام / ١٥٨ ثم / احلام / ١٥٨ اتنا / نظامها /
 ١٦٥ و ساحره / الاروم / ١٦٩ يموت / النسيم / ١٦٩ بها / تريم / ١٦٩ لا هم / اللمم / ١٧٤ لميمه / بدم / ١٧٤

اول بيت / آخر آن / شماره صفحه فكلما / انتظم / ١٧٤ و من / عصام / ١٧٥ فلما / محكما / ١٧٥ شديدا / ارقما / ١٧٥ فلها / جهامها /
 ١٧٧ و يكللون / ايتامها / ١٨٤ لنا / دما / ١٨٥ ثقال / عذمذما / ١٨٥ بعثت / عقيما / ١٨٦ كان / حميما / ١٨٧ غضوبا / هشيمها / ١٨٧
 محضره / بريما / ١٨٧ و دهم / تحلم / ١٨٩ ترى / عيلم / ١٨٩ لها / متهزم / ١٨٩ اذا / صيم / ١٨٩ وقاء / مردم / ١٩٥ و قد / مراما / ١٩٧
 مثل / اللجاما / ١٩٧ زئير / و انجما / ٢٠٥ ليت / سليما / ٢١٠ اسق / علما / ٢١٨ كيف / هرما / ٢١٨ المت / قتامها / ٢٢٠ اول بيت / آخر
 آن / شماره صفحه فلم / و شامها / ٢٢٠ و كأنها / جاسم / ٢٢٥ و سنان / بنائم / ٢٢٥ و خلا / المترنم / ٢٣١ هزجا / الاجدم / ٢٣١ رمى /
 المسهم / ٢٣٢ و لا / ظليم / ٢٣٨ باحسن / سقيم / ٢٣٨ و تريك / جهم / ٢٣٨ او / حجم / ٢٣٨ نسقت / هدم / ٢٣٨ داويت / قلم / ٢٤٣
 فاصبحت / مكتتم / ٢٤٣ عليك / يترحما / ٢٤٥ تحيه / سلما / ٢٤٥ فلم / تهدما / ٢٤٥ لقد / لئيم / ٢٥٠ كان / مقوم / ٢٦٩ بطل / بتوأم /
 ٢٦٩ أتسنى / البشام / ٢٧١ عيوا / الحمامه / ٢٧١ جعلت / ثمامه / ٢٧١ فاذا / العلقم / ٢٧٦ اصبحت / عقيما / ٢٨٢

اول بيت / آخر آن / شماره صفحه و آنك / رميم / ٢٨٥ / على / سائما / ٢٨٨ و حسبك / ادم / ٣٩٩ / اذا / علم / ٣١٢ / هي / اتكلم / ٣١٢ و
 تضى / نظامها / ٣١٣ كائنى / و مهيوم / ٣١٤ / تناول / صريم / ٣٣٣ / اذا / غيوم / ٣٣٣ / الا / الصريم / ٣٣٣ / جار / الجراما / ٣٣٥ / فتراها / و
 قياما / ٣٣٥ / كان / يحطم / ٣٣٦ / اذا / و نائمه / ٣٣٧ / اذا / دما / ٣٣٧ / فما / العلاجيم / ٣٤٢ و قد / معلوم / ٣٤٢ / كانه / محموم / ٣٤٢ / حتى /
 محروم / ٣٤٢ و فى / و ترنيم / ٣٤٢ / يؤود / حلقوم / ٣٤٢ / فانصاعت / هيم / ٣٤٢ و قام / الاضاميم / ٣٤٢ / خنساء / و بغامها / ٣٤٣ / اول
 بيت / آخر آن / شماره صفحه لمعقر / طعامها / ٣٤٣ / صادفن / سهامها / ٣٤٣ / باتت / تسجامها / ٣٤٣ / تجتاب / هيامها / ٣٤٤ / بعلو /
 غمامها / ٣٤٤ و تضى / نظامها / ٣٤٤ / حتى / ازلامها / ٣٤٤ / علته / ايامها / ٣٤٤ / حتى / و فظامها / ٣٤٤ و تسمعت / سقامها / ٣٤٤
 فعدت / و امامها / ٣٤٤ / النشر / عنم / ٣٤٨ / ميا / مختوم / ٣٤٩ و لقد / المعلم / ٣٥٠ / بزجاجه / مفدم / ٣٥٠ / كان / ملثوم / ٣٥١ / بنينا /
 بنجوم / ٣٥٢ / فلو / نديم / ٣٥٢ / فوقفت / المتلوم / ٣٥٦ / تسقى / مطموم / ٣٦٤ / قافيه (ن) / فيا / يلين / ٥٣ / اصابت / الوان / ٧١

اول بيت / آخر آن / شماره صفحه قوم / و وحدانا / ٧٤ كآنها / شيطانا / ٧٧ و لَمَا / جنونها / ٧٨ و حكت / و جونها / ٧٨ و فى / و اليمنا /
 ٧٨ جتيه / قرنا / ٧٨ اَنّ / جوننا / ٧٩ فقلت / جنا / ٨٠ هواك / دفين / ٨٥ و ليس / ضنين / ٨٥ فما / حواذنها / ١٠٣ باحسن / ادجانها / ١٠٣
 كآنها / حسنا / ١٠٣ قصر / فتحانى / ١٠٨ صحب / و ليانا / ١٠٨ ما / الوانا / ١٠٨ سوداء / مجاننا / ١٠٨ ثمّ / سوانا / ١٠٩ يماشيهنّ / الدنان /
 ١٢٢ أمّ / الشبهان / ١٢٨ تخرمها / قرنيا / ١٣٠ كانّ / ينتصينا / ١٣٠ كآنه / تيجان / ١٣١ حَتّى / القنوان / ١٣١ اول بيت / آخر آن / شماره
 صفحه رأيته / الغوانى / ١٣١ لا / بالدين / ١٣٧ و استرزق / و النون / ١٣٧ ان / قتلانا / ١٥٧ تدير / مصباحين / ١٦١ بورك / و الزيتون /
 ١٦٧ اذا / مينا / ١٧٦ ترى / سكونا / ١٧٦ يهرزن / بيرينا / ١٧٧ يمشين / حيينا / ١٧٧ يا / و قرن / ٢٠٧ لو / ترانى / ٢٢٦ الا / الاندرينا / ٢٢٨
 الا / ثمان / ٢٣٠ فلم / دفان / ٢٣٠ و اثار / مكان / ٢٣٠ قفار / يعتركان / ٢٣٠ يثيران / و يرتديان / ٢٣٠ ما / شيطان / ٢٤٠ اَنّى / افن / ٢٤٤
 من / الغصن / ٢٤٤ خطباء / لسن / ٢٤٤ لا / فطن / ٢٤٤ اعددت / أرزن / ٢٥٣

اول بيت / آخر آن / شماره صفحه و بنو / الالوان / ٢٥٥ لو / بعمان / ٢٥٥ متابطين / دخان / ٢٥٥ و زاد / العينا / ٢٥٧ باتوا / السكاكين /
 ٢٥٨ فاصبحوا / المساكين / ٢٥٨ ليت / المحزون / ٢٦٢ بورك / و الزيتون / ٢٧٣ حمزه / غبن / ٢٧٣ فهو / بمن / ٢٧٣ احب / سلانا /
 ٢٧٧ و بيت / اغصانها / ٢٧٧ كان / اعنانها / ٢٧٧ يدور / انسانها / ٢٧٧ و تمنع / شانها / ٢٧٧ فلا / شجون / ٢٧٩ انما / دهقان / ٣٠٦ هي /
 و المرجان / ٣٠٦ فما / حواني / ٣١٥ لوائب / دواني / ٣١٥ يرين / رواني / ٣١٦ باوجد / عداني / ٣١٦ لا / كفائي / ٣١٨ لا / للانسان /
 ٣١٨ اول بيت / آخر آن / شماره صفحه برأس / و الحزونا / ٣٣٧ معتقه / و دن / ٣٤٩ حمدت / علينا / ٣٤٥ أكل / دينا / ٣٤٥ قافيه (ه)
 على / ابتناها / ١٧٨ يتعاوران / نسجاها / ٢٢٩ تطوى / نشرها / ٢٢٩ و كان / مدلها / ٣٥١ لما / و قهقها / ٣٥١ قافيه (ي) اما / ريا / ١٦٦
 كان / ذاكيا / ١٦٦ فما / تباريا / ١٨٤ لهن / جاثيا / ١٨٤ رجال / الجوايبيا / ١٨٤ لنا / الاقاصيا / ١٨٩ جعلنا / اثافيا / ١٨٩ و كان / الثريا / ٢٢٢
 و كان / الثريا / ٢٢٢ ملك / و يحيا / ٢٢٢ فما / متجافيا / ٢٣٨

اول بیت / آخر آن / شماره صفحه و يجعلها / وافيأ / ۲۳۸ و يرفع / ضاحيا / ۲۳۹ باحسن / لياليا / ۲۳۹ اول بيت / آخر آن / شماره
صفحه عمتهم / باقيه / ۲۸۹ فكاأنهم / خاويه / ۲۸۹

فهرست نامهای اشخاص و فرقه‌ها و قبيله‌های مذکور در کتاب «الجمان فی تشبيهات القرآن»

(الف) آدم: ۱۹، ۲۰، ۱۴۱، ۲۴۹، ۲۹۹.

آل فرعون: ۶۳، ۶۴، ۶۵.

آل طالب: ۱۴۷.

آل مالک: ۶۴.

ال محرق: ۲۹۵.

ال محمّد: ۳۹.

ال المهلب: ۲۹۷.

ابابيل: ۳۶۵، ۳۶۶.

ابان بن عبده: ۳۳۷.

ابراهيم: ۱۹، ۶۲.

ابراهيم بن العباس: ۳۱۲.

ابراهيم بن علي بن يوسف (ابو اسحاق): ۲۴.

ابراهيم بن المهدي: ۱۹۶.

ابراهيم بن هرمه: ۲۰۲.

ابرهه بن الصباح: ۳۶۵.

ابليس: ۱۹.

ابي بن خلف: ۲۸۴.

ابن الاثير: ۱۵.

احمد بن ابى البركات السويدي (شهاب الدين): ٣٠.

احمد بن ابى بكر بن احمد بن احمد الرازى: ٢٩.

احمد بن ابى فتن: ٧٩.

احمد بن جعفر برمكى (جحظه): ٩١.

احمد بن الخصيب: ٧٩.

احمد بن دوست: ١٣٨.

احمد بن سعيد: ١٣٨.

احمد بن عبد الكريم: ١٠١.

احمد بن عبيد: ٣٢٤.

احمد بن عيسى: ٨٦.

احمد بن محمد بن المعتصم (مستعين): ٢٢١.

احمد بن محمد (ابو بكر الصنوبري): ٢٧٥.

احمد بن يحيى: ٢٢١.

احمد بن يوسف بن صبيح: ٢٧.

احمد بن يوسف (ابو الحسن): ٢٨.

احمد كامل (سلطان بايزيد): ٢٩.

احمد مطلوب: ١٤، ٤٥.

احنف: ٢٤٥، ٢٤٦.

احنف بن قيس: ٢٤٤.

احوص: ١٢٤.

احيحه بن الجلاح: ١٩٦.

اخطل: ٥٠، ٦٢، ٧٨، ٩٤، ١٥٧، ٢٥١، ٢٥٢، ٢٧٣، ٣٥٦.

اخفش: ٥٨.

اردشير بن بابك: ٧٣.

ارسطو: ١٥٧.

ارطاه بن سهيه (ابو الوليد): ١٦٤، ٢٧٠.

ازدي: ١١٣، ٣٤٠.

ازهرى: ٦٣.

ابو اسحاق: ٥٧.

اسد: ١٩٣.

بنى اسد: ٢٧١.

بنى اسد بن عيد العزى: ١٩١.

اسدى: ١٨٧، ٢٨٧.

اسرائيل بن العواد: ٢٩.

بنى اسرائيل: ٤١، ٤٩، ٨٩، ٢٠٣.

ابن الاسلت: ١٩٦.

اسماعيل الصفار: ١٣٨.

اسماعيل بن القاسم (ابو العتاهيه): ١٠٤، ١١٤.

اسود بن يعفر: ٢٦١، ٢٩٤.

ابو الاسود: ٢٥٣.

الاشعر الجعدى الجعفى: ٢٢٧.

اشهب بن رميله: ٦١، ١٩٧.

اصحاب جهات: ٧٢.

اصحاب فيل: ٣٦٤.

اصحاب مالك: ٦٤.

بنو الاصفر: ٢٩٤.

اصنام: ٣٢٩.

اصمعى (عبد الملك بن قريش): ٧٢، ٨١، ٩٤، ١١٠، ١٣٧، ٢٠٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٧، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣١، ٢٣٤، ٢٤٩، ٢٤٩، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٦٣.

ابن الاطنايه: ٣٢٢.

اعراب: ٨٢، ٩٩، ١٠٦، ١٠٨، ١١١، ١٢٨، ١٣٢، ١٤٩، ٢٠٣، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢١، ٣٠٤.

اعرابي: ٥٩، ٩٩، ١٢٧، ١٤٨، ١٧٤، ٢٣٢، ٢٤٦، ٢٤٨، ٢٥٦، ٢٥٨، ٢٧٤.

ص: ٥٦٠

ابن الاعرابى (محمد بن زياد): ٢٨، ٧١، ١٧٨، ٢٥٧، ٢٨٣.

اعشى: ٥٢، ٧٥، ٨٥، ١٠٣، ١٢١، ١٤٢، ١٤٣، ١٥٠، ١٦٨، ١٧٦، ٢٥١، ٢٦٥، ٢٦٦، ٢٦٧، ٢٨٨، ٣٠٩، ٣١١، ٣٣٥، ٣٤١، ٣٤٩.

اعمش: ٨٤.

الاغلب العجلى: ٣١٥.

الافوه الاودى: ٢٢٧.

اكنم بن صيفى: ٢٤٣، ٣٢٤.

اكلب بن ربيعه بن نزار: ٣٦٥.

امرؤ القيس: ٣٥، ٣٦، ٦٤، ٦٥، ٧٥، ٨٧، ١٥٢، ١٥٣، ١٦٤، ١٧١، ١٧٦، ١٩٥، ٢٢٢، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٩، ٢٣٩، ٢٤٠، ٢٨٧، ٢٨٩.

امرؤ القيس الاول: ١١٣.

امرؤ القيس البدء: ١١٣.

امرؤ القيس الثانى: ١١٣.

ام الحويرث: ٦٥.

ام الرباب: ٦٥.

امر عمرو: ٣١١.

ام نوح: ٣١٢.

اميّه بن ابى الصلت: ٨٩، ١٩١، ٣٦٥.

اميّه بن ابى عائد: ٢١٦.

اميّه بن عيد شمس: ١٨٥، ١٨٦.

ابن الانبارى: ٢٩١.

انس: ٢٠٥، ٢٧٣.

انس بن مالك: ١٣٢، ٢٧٣.

انمار: ٢٧٥.

ابن الانمطي: ١٨.

انوشروان: ٢٩٣.

اوس بن حجر: ١٤٥، ١٦١، ٣٠٩.

اياد: ٢٩٤.

اياص بن مالك بن عبد الله بن اعطائي: ٣٣٧.

اياس بن قبيصة طائي: ٢٨٦.

اياس بن قتاده: ١٠٩.

(ب) باقلاني: ١٤.

بحترى: ١٠٢، ١١٩، ١٢١، ١٨٠، ٢٠٢، ٢٢١، ٣١٣.

برامكه: ٢٨٩.

برمكيان: ٣١٣.

بروكلمن: ١٥.

ابن بري: ٦٢.

بشار: ٢٢٣، ٣١٢.

بشامه العنزى: ٢٧١.

بشر بن ابي حازم: ٢٠٤.

بشر بن فالج: ٢٧٢.

ص: ٥٤١

البشريه: ١٧٠.

ابوبكر: ٣٥٥.

ابوبكر الخالدي: ٥٤.

بلعم باعوراء: ٨٩.

بلقيس: ٧٣. ٣٤٩.

بلعنبر: ٧٤.

بنى تميم: ٣٤٦.

(پ) پیامبر (ص): ٤١، ٤٣، ٤٤، ٧١، ٨٦، ٨٨، ٩٠، ١٠٤، ١٠٧، ١٢٨، ١٣١، ١٣٢، ١٣٣، ١٨١، ١٨٢، ١٨٥، ١٨٦، ١٩٠، ١٩٩، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٢٢، ٢٤٣، ٢٤٦، ٢٤٧، ٢٦٠، ٢٦٣، ٢٦٤، ٢٦٥، ٢٧١، ٢٧٢، ٢٧٣، ٢٧٥، ٢٧٨، ٢٧٩، ٢٨٠، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٦، ٣٠١، ٣١٨، ٣٢٠، ٣٢٦، ٣٣١، ٣٣٤، ٣٥٩، ٣٦٥.

(ت) تأبط شرا: ٧٢.

التنوخى: ١٨، ٣٤٨.

تغلبى: ٣٣٧.

ابو تمام: ١٠٢، ١٠٥، ١٨٦، ٢٦٥، ٢٨٢، ٢٥٩.

ابى تمام: ١٥٨.

تميم: ٧٢، ٧٥، ١٤٥.

(ث) ثابت بن عمسل (تأبط شرا): ٧٣.

ثعلب (احمد بن يحيى) ٢٨، ٨٥، ٢٥٧، ٢٨٣.

ثعلبه بن عمير الحنفى: ١٣٠.

ثمامه بن اثال: ٢٧١.

ثمامه بن اشرس: ٢٧٢.

ثمامه بن فالج بن مضرس: ٢٧٢.

(ج) جابر بن رألان: ١٤٥.

جاحظ: ١٣، ٦٩، ٧٠، ٧٥، ٨٠.

جاربه بن الحجاج ابى دؤاد الايادى: ٢٣٠.

جان: ٨٠، ٨١، ١٧٣.

جبلى: ١٨٩، ١٩٠، ٢٢٢، ٢٧٥.

جحظه: ٩١.

ابن جدعان: ١٩١.

جذع بن سنان الغسانى: ٨٢.

ابن جراد: ٨٦.

جروول بن اوس (حطيئه): ٢٣١.

ابن جريج: ١٢٨.

جرير (ابن عطيه بن الخطفى) ٥٠، ٨٠، ١٠٨، ١٥٣، ١٥٦، ١٥٧، ١٧٢، ٢٢٠، ٢٢٥، ٢٣٣، ٢٥٢، ٢٥٥، ٢٧١، ٢٧٦، ٢٧٧، ٣٠٢، ٣١١، ٣٦٠.

ص: ٥٦٢

بنى چشم بن بكر: ٣٣٧.

جعفر: ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٩، ٢٣١.

جعفر بن يحيى: ٣١٣.

جلال الدين السيوطى: ٣٩.

جميل: ١٥٨، ١٦٧، ٢٥٧.

جميل بن عبد الله بن معمر: ٣١٥.

جميل بن معمر: ٨٥.

ابو جندب بن مرّه: ٢٨٧.

جندل بن مثنى الطهوى: ٧٢.

جنّ: ٦٩، ٧١، ٧٢، ٧٥، ٧٦، ٧٨، ٨٠، ٨٢.

ابن جنّى: ٨٩.

جنيد بن محمّد (ابو القاسم الخزار): ٢٥٩.

ابى جهل: ١٩.

جوهرى: ٢٨٣، ٣٤١.

جويبر: ٣٥٩.

ابو الجويريّه العبدى: ٧٥.

ابو الجويريّه العنزى: ٧٥.

(ح) حاتم: ٧٦.

حاتم الاصمّ: ٢٥٩.

حاتم الطائي: ٧٦، ٢٠٠، ٢٥٠.

حاتم بن العنوان الاصم: ٢٧٥.

ابو حاتم: ١٢٩.

ابي حاتم: ٣٤١.

حارث: ٢٧٩.

حارث بن حلّزه: ١٦٢، ٢٢٧.

حارث بن كعب: ٢٧٩.

حارث بن كلده: ٢٤٩.

الحارث بن مازن بن عمرو بن تميم: ٢٦٠.

ابالحارث حمير: ١٩٠.

ابو حازم المدني: ١١١.

حباب بن المنذر: ٢٦٩.

حبشان: ٣٦٤.

حبطات: ٢٦.

حبيب بن اوس طائي.

حبيب بن المهلب: ٢٩٧.

ابن حبيب: ٢٥٥.

حجر بن الحارث: ٢٧١.

بني حدّان بن القرية: ١٨٩.

ابن حدّاق: ١١٠.

حرثان (ذو الاصبع العدواني): ٩٥.

حرمله بن علقمه بن عمرو بن سدوس: ٢٧٢.

حرمله بن هوذه بن خالد بن ربيعه: ٢٧٢.

حرمله بن الاشعر المازني المري: ٢٧٢.

حسان بن ثابت: ١٨٥، ١٨٦، ٣٢٩.

حسن: ١٠٦، ١٢٤، ٢٤٩، ٢٩٩، ٣٤٩.

حسن بن علي: ٣٠١.

ابو الحسن اسدي: ١٣٧.

ابو الحسن محمد بن ابي الحسين: ٣٨.

ص: ٥٦٣

حسن بصرى: ٩٠، ١١١، ٢٤٣.

الحسن بن عيسى بن المقتدر: ٩١، ١٣٦، ٢٢١.

حسن بن سعيد محمد امين الحسينى الحائرى: ٣٠.

الحسن بن محمد الصغانى: ٣٠.

الحسن بن هانى (ابو نواس): ٥٢.

حسن بن يسار حسن بصرى حسين: ٣٠٢.

حسين بن ضحّاك: ٦٠.

حسين بن عبد الرحمن: ٢٧٦.

ابو الحسين بن احمد التقور: ١٨.

حطيه: ٢٣١، ٢٥٢، ٢٥٣، ٢٧٦.

حفص: ٣٦٢.

حكيمى (ابو نواس): ٥٣، ١٧٩.

حليس: ٣١٣.

ابن الحمامه: ٢٥٣.

حمزه: ٨٤، ١٦٣، ٣٦٢.

حمزه اصفهانى: ١١٣، ٣١٢.

حمزه بن حبيب: ١٥٢.

حمزه بن حبيب الفرائضى: ٢٧٣.

حمزه بن عبد الله بن زبير: ٢٧٣.

حمزه بن عبد المطلب: ٢٧٣.

ابو حمزه (انس): ٢٧٣.

حميد الارقط: ٢٥٧.

حميد بن ثور: ١٠٥، ١٧٥.

حنظله بن الشرق (ابو الطمحان): ١٠٨.

(خ) خالد: ٣٥٩.

خالد بنت عزي: ٨٢.

خالد بن سنان بن غيث بن مريظه بن مخزوم بن غالب بن قطيعه: ٣٥٨.

خالد بن صفوان: ٢٩١، ٢٩٤.

خالد بن الوليد: ٣٢٣.

خالد بن يزيد الشيباني: ١١٨.

خداش بن زهير: ٦٣.

ابو خراش الهذلي (خويلد بن مره): ١٨٤، ٢٦٧، ٢٨٨، ٣٦٦.

خزاعه: ٢٧٢.

خزاعي: ١٥٨.

خزرج: ١٨٥.

خزيم بن نفيل: ٢٧٩.

خسروان: ٢٩٣.

خطفي: ٨٠، ٣٦٠.

ابن خلاد: ١٩٠.

ابن خلدون: ١١٣.

خلف الاحمر: ١٥٦، ١٥٧، ١٧٤.

خطيب قرويني: ١٤.

خليل: ١١٦، ٢٨٩.

خليل بن احمد: ٣٠٥.

ص: ٥٦٤

الخنساء: ٢٣٠.

خويلد بن خالد- ابو ذؤيب الهذلي (د) ابن ام دؤاد: ٢٩٥.

داود بن النضير: ٢٥٩.

دجال: ١٦٤.

دريد: ٢٧٢.

دعبل: ١٣٦، ٢٥١، ٢٥٥.

ابو دلف العجلي: ١٠٣، ٣١٦.

دهخدا: ٣٠.

دون گراون بام: ٢٣٠.

(ذ) ابو ذؤيب الهذلي: ٥١، ١٤٧، ١٨٩.

ذكوان العجلي: ١٢٩.

ذو الاصبغ عدواني: ٩٥.

ذو الرّمه: ٥٢، ٧٠، ٧٧، ٨٦، ٩٦، ٩٨، ٩٩، ١٠٠، ١٠١، ١٢١، ١٣٣، ١٣٦، ١٣٧، ١٤٢، ١٤٣، ١٤٦، ١٤٨، ١٤٩، ١٥٣، ١٥٥، ١٦٣،

١٦٨، ١٦٩، ١٧٥، ١٧٩، ١٨٦، ١٩٦، ٢٠٠، ٢٢٠، ٢٣٩، ٢٦٧، ٢٧٠، ٣٠٢، ٣٠٣، ٣٠٤، ٣١٤، ٣٤١، ٣٤٢، ٣٦١.

الذهبي: ١٥.

(ر) رؤبه العجاج: ١٢٧، ٢٩٩.

راعي (الراعي النميري): ٧٢، ١٨٤، ٣٦١.

بنوراعيه المعزي: ٣٥٩.

ربيع بن ابي الحقيق: ١٣٠.

ربيع بن ربيعه مخبّل.

ربيعه: ٢٧٥.

ربيعه الجوع: ٢٥٨.

رشيد (هارون الرشيد): ٢٢٥، ٢٢٨، ٢٢٩، ٢٣٣.

رعل: ٧١.

رقاشى: ١٨٩.

رقبه بن مصقله: ١٩٠.

رمّاح بن ابرد: ٢٣٨.

رمّاح بن يزيد ابن مّياده.

رمانى: ١٤، ٣٤١.

ابو الرمكاء: ٢٥٣، ٢٥٤.

ابن الرومى: ١٠٢، ١٨٢، ١٩٧، ٢٨٠، ٣١٢.

(ز) زبّاء: ٢٦٦.

ابن الزّبعرى: ١٨٢.

زبير بن بكار: ٣٥٧.

زجاج: ٦٣.

زراره: ١٧٩.

ص: ٥٦٥

زراره بن الجزء: ٢٦٥.

زفر بن الحارث الكلابي: ٢٦٨.

زمخشري: ١٣، ٤٩، ١٩٥.

زهدم: ٢٥٧.

زهير: ٧٥، ٧٦، ٢٣٧، ٢٧٠، ٣٣٦.

زهير بن جذيمه العبسي: ٢٧٦.

زهير بن ابي سلمى: ٩٠.

زيد بن ثابت: ٣٠٨.

ابو زيد: ٧٣، ٨٢، ٢٦٤، ٢٨٣.

(س) سابور: ٢٩٢.

ساعد بن جويّه الهذلي: ٥١.

سالم بن الحسن: ٢٢٣.

سالم بن عبد الله: ١٣٠.

سالم بن المحسن: ١٩.

سالم بن وابصه: ٢٤٣.

سبأ: ٧٣.

سعد بن زيد: ٣٣٠.

بني سعد: ٨٦، ٢٦٥.

بني الشعلاه: ٧٣.

سعيد: ٢٧٩.

سعيد بن اوس بن ثابت الانصارى (ابو زيد): ٨٢.

سعيد بن جبير: ١٤٠.

سعيد بن سلم: ١٢٦.

سعيد بن سليمان: ٣٥٧.

سعيد بن عطارد: ٢٦٩.

ابو سفيان: ٣٣٢.

سكاكى: ١٤.

سلامان: ١٨٥.

سلامه بن جندل (ابو مالك): ٢٧٤.

سلفى: ٢٥.

ابن سلام: ٧٥، ٢٣٢.

سلم بن عمرو: ٥٢.

سلمه: ٧٩.

سلمه بن ربيعه: ٢٧٣.

سلمه بن عاصم: ٢٧٣.

سلم بن عمرو: ٥٢.

سلمه الخير: ٢٧٣.

سلمه الشر: ٢٧٣.

سليم: ٧١.

سليمان بن داود: ٧٢.

سليمان بن وهب: ٧٩.

ابن السمرقندي: ١٨.

سمره بن جندب: ٢٧٤.

سميدع ربعي: ١١١.

سمير بن الحارث: ٨٢.

سمير بن الحارث الضبي: ٨٢.

سهم: ١٨٤.

سويداء بن صامت: ٢٦٩.

ص: ٥٦٦

سويد بن ابى كاهل: ١٨٤، ٢٢٨، ٣٠٩، ٣٤٤.

سيويه: ٨٣، ١١٦، ١٩٣، ٢٥٨، ٢٦٧.

ابن سيده: ٢٠٩.

سيد: ٤٤، ١٠١.

سيد مرتضى: ٢٤٥.

سيد نصر الله حسيني: ٣٠.

سيوطي: ٣١١.

(ش) ابن الشبل: ١٩، ٢٠.

شبرمه بن الطفيل: ١٥٥، ٣٥٠.

شبيب بن البرصاء: ١٦٩، ٢٨٤.

شجاع بن فارس الدهلي: ١٨.

شريح: ١١٨.

الشريف الرضى: ٣٨، ٤٠.

شعبي: ١١٠.

شقران: ١٨٥.

شقر: ٢٧٤، ٢٧٥.

شقيق بن ابراهيم بلخي: ٢٧٥.

شقيق بن سلمه الاسدي (ابو وائل): ٢٧٥.

شقيق بن عبد الله: ٢٧٥.

شقيقه دختر عد بن عدنان: ٢٧٥.

شماخ: ٢٣٢.

ابن ابى شنب: ٢٢٨.

الشنفرى: ٧٩.

شياطين: ٦٧، ٧٢، ٨٢.

شيخ المراغى: ١٩٦.

شيطان: ٢٤، ٦٨، ٦٩، ٧٠، ٧٧، ٨٨، ٨٩، ٢٥٩، ٢٦٥، ٣١٧.

شيطان الحماطه: ٧٠.

(ص) ابو الصخر الهذلى: ١٠٣.

صعصعه بن صوحان: ٣٢٤.

صفاته: ١٨.

صفته: ١٣٢.

صلاءه بن عمرو الافوه الازدى صولى: ١١٩.

الصنوبرى: ٢٧٥.

(ض) ضبّه بن ادّ: ٢٧٩.

ضحاك: ٣٥٩.

ضياء الدين بن الاثير: ١٣.

(ط) طائى (ابو تمام): ٨٧، ١٠١، ١٠٣، ١١٨، ١٥٨، ١٧٠.

طارق: ١٨٦.

ابو طالب بن عبد المطلب: ١٦٧، ٢٦٢.

ص: ٥٦٧

طاهر: ٩١.

طاهر بن الحسين: ١٧.

ابن طباطبا (محمد بن احمد علوى): ١١٩.

ابن الطيب: ٤٤.

طرفه: ١٠٠، ٢٢٧، ٢٦٩، ٢٧٤، ٣٥٦.

طرماع بن الحكيم: ١٤٥، ١٤٦، ٢٢٦.

طلحه الطلحات: ٢٧٧.

طلحه بن عبد الله بن خلف: ٢٧٧.

ابو الطمجان: ١٠٨.

طهيه: ٧٢.

طى: ٣١٨.

بنى طى: ٣١٨.

(ظ) ابن ظبيان: ٨١.

(ع) عاد: ٢٨١.

عاصم: ٨٤، ٢٤١، ٣٥٥، ٣٦٢.

عاصم بن بهدله (ابوبكر پسر ابى النجود):

١٥٢.

عاقب: ٣٠٠، ٣٠١.

عامر بن جوين الطائى: ٢٦٧.

عامر بن الحليس (ابو كبير هذلي): ٢٨٧.

عامر بن الطفيل: ٢٥١.

ابن عامر: ٣٠٣، ٣٥٥.

بني عامر بن عبيد بن الحارث: ٢٧٤.

بني عامر بن معاوية: ٧٥.

عباس بن الاحنف: ١٠٣.

عباس بن الميمون: ١٣٧.

عامله: ٢٢٥.

عبادي: ٢٣٦، ٣٦٣.

ابن عباس: ٣١، ٦٨، ١٤٠، ١٥٢، ٢٠١، ٢٤٠، ٣٤٥، ٣٦٠.

عباس بن مرداس: ٧١.

عباس بن الوليد: ٢٩٧.

بني العباس: ٧٨، ٢١٨، ٢٣٧ ابو العباس (ثعلب): ٢٨.

عبد الباقي: ١٥، ١٦.

عبد بني الحسحاس: ١٦٦، ٢٣٨، ٢٣٩.

عبد الله: ١٥.

عبد الله بن بكر: ٢٤٥، ٢٤٢.

عبد الله بن الجدعان: ١٨٥.

عبد الله بن ربيعه: ٣٢٣.

عبد الله بن الزبيري: ١٨٦.

عبد الله بن الزبير: ٥١.

عبد الله بن زيدان السعدى: ٤٥.

عبد الله بن سنان: ٣٥٩.

عبد الله بن طاهر: ٢٧.

عبد الله بن طاهر بن الحسين: ٩١.

ص: ٥٦٨

عبد الله بن ابي سلول: ١٨٢.

عبد الله بن عامر: ٢٤١.

عبد الله بن عبد الله بن طاهر: ٣٠٦.

عبد الله بن عجلان: ٣٤٨.

عبد الله بن قيس بن جعده (النايغه الجعدى):

١٠٤.

عبد الله بن قيس الرقيات: ٧٨، ٢٧٧.

عبد الله بن مسلم بن قتيبه: ٢٦٣.

عبد الله بن مالك: ٧٥.

عبد الله بن محمد احوص: ١٢٤.

عبد الله بن محمد بن مسعود: ١١١، ٢٨٦.

عبد الله بن المعتز: ١٠٩، ١٣٦، ١٣٨، ١٤٦، ٣٤٨.

عبد الله بن همام: ١١٠.

عبد المؤمن بن عبد القدوس (ابو الهندي): ٣٥١.

بنو عبد المدان: ١٩١.

عبد الملك: ٢٢٥.

عبد الملك بن مروان: ٢٦٨، ٢٧٠.

عبد الطيب: ٣٤، ٩٢.

عبد الملك بن عبد العزيز: ١٢٨.

عبد الواحد بن محمّد المطرزي: ١٨.

بنى عبس: ٢٤٩، ٣٥٨.

عبيد بن ايّوب: ٦٩، ٧٠.

عبيد الله بن عبد الله: ٩١.

عبد الرحمن بن عبد الله: ١٨.

عبيشمش: ٩٢.

عبد الصمد بن المعدل: ١٣١.

عبد العزيز بن عبد الله: ١٦٥.

عبد العزيز الاهواني: ١٢.

عبد القاهر: ١٩٦.

عبد الله: ٨٥.

عبد الله پسر عباس: ٦٨.

عبيد بن الابرص: ٢٧١.

ابو عبيد: ١٩٣، ٢٦٢، ٢٦٣، ٢٧٨، ٣٢٧.

ابو عبيده: ٣٧، ٣٨، ٤٠، ٤٤، ١٠٩، ١٣٣، ١٦٣، ١٨٥، ٢٦٣، ٣٤٩، ٣٦٦.

ابو عبيده (معمر بن مثنى): ٣٦.

ابى عبيد البكرى: ٢٦٦.

ابى عبيده: ٣٣٧.

ابو العتاهيه: ١٠٤، ١١٤، ١٦٦، ٢٨١.

ابن ابى عتيق: ٣١٩.

عثمان: ١٠٥، ١٦٦، ٢٣٢، ٣٠٨.

عثمان افندی: ٣٠.

ابو عثمان المازنی: ١٣٧.

عجل: ٧٧.

عجلی: ٣١٦.

عدوان: ٩٥.

عدی بن الرقاع: ٢٢٥، ٢٢٩، ٢٣٠، ٢٣٣.

عدی بن زید عبادی: ٢٣٦، ٢٩١، ٢٩٣، ٢٩٤.

بنی عذرہ: ١٥٨.

ص: ٥٦٩

عرجى: ٢٧٦.

عرفجه بن مالك: ٢٧٤.

عروه الصعاليك: ٢٤٩، ٢٥٤، ٢٥٥.

عزّه: ٥٣.

عشارى: ١٨، ٨٦، ٢٤٦.

عقبه الاسدى: ٥١.

عقبه بن جيار: ١٨٩.

عقيل: ٢٣٠.

ابن عقيل: ٢٥٨.

عقيلي: ١٨٢.

عكوك: ٣٥١.

علاء بن الحضرمى: ٢٤٢.

علقمه بن جندح بن البكاء: ٢٧٦.

علقمه بن زراره: ٢٧٦.

علقمه بن علاثه: ٢٥١.

علقمه بن عبده: ١٤٤، ٢٢٨، ٣٥١.

علقمه بن علاثه: ٢٧٦.

على: ١١١، ٣٢٢، ٣٢٣، ٣٢٤.

على بن احمد: ١٩.

علی بن جبلة (عکوک): ۳۵۱.

علی بن جریج: ۱۱۷.

علی بن الجهم: ۹۱، ۲۲۱.

علی بن حمزه الکسائی: ۸۴، ۱۵۲.

علی بن الخلیل: ۲۶۸.

ابو علی بن سلیمان: ۲۱.

علی بن العباس (ابن الرومی): ۱۰۲.

علی بن فضال: ۲۵.

علی بن محمد بن احمد: ۲۰.

علی بن محمد بن التوخی: ۱۸.

علی بن محمد بن ابی الحسین: ۱۵.

ابو علی بن المهتدی: ۱۸.

عماد اصفهانی: ۱۷، ۲۱، ۲۲.

عمارہ بن عقیل: ۲۷۴.

عمر: ۷۷، ۷۶، ۱۲۹، ۲۷۶، ۳۲۳، ۳۲۵.

عمر بن ابراهیم: ۳۰.

عمر بن الخطّاب: ۱۸۴، ۲۵۹، ۲۸۸.

عمر بن ابی ربیعہ: ۱۴۸، ۳۱۷، ۳۱۸.

عمر بن ذر: ۲۴۳.

عمر بن شاهین: ۸۶.

عمر بن عبد العزيز: ٨٠، ٨١، ١١٠.

عمرى: ٢٩.

عمرو: ٢٥١.

عمرو بن احمر: ١٨٨.

عمرو بن الظرب: ٢٦٦.

عمرو بن العاص: ٣٢٢.

عمرو بن عبد مناف: ١٨٥.

عمرو بن قميئه: ٢١٨.

عمرو بن كلاب: ٢٦٨.

عمرو بن كلثوم: ٢٢٨.

عمرو بن ملقط: ٥١.

ص: ٥٧٠

عمرو بن معدى كرب: ٢٢٨، ٣٢٥، ٣٢٦.

عمرو بن نعامه: ٥١.

عمرو بن هند: ٥١، ٢٣٠.

عمرو بن هند بن منذر: ١١٣.

عمرو بن يربوع: ٧٣.

ابو عمرو: ٩٨، ٢٣٣، ٣٢٨، ٣٥٥.

ابو عمرو التنوخى: ٢٩.

ابى عمرو بن العلاء: ٣٤١.

عمير بن جعيل: ٢٣٠.

عمير بن شميم: ٨٠.

عمير بن ضبعه: ٨١.

عنبرى (عبيد بن أيوب): ٦٩.

عنسه النحوى: ١٣٧.

عنتره: ٢٣١، ٢٦٩، ٢٧٦، ٣٤٩.

عوف پسر قعقاع: ٧٥.

عوف: ٨٠.

ابن ابى عون: ١٤، ٤٢، ٤٤، ٣١٢.

عياذ بن عمرو: ٩٠.

عيسى: ١٢٩، ٢٦٧، ٢٩٨، ٣٠٠، ٣٠١.

عيسى بن اوس (ابو الجويرية): ٧٥.

(غ) ابو الغالب الديلمي: ١٨.

غنيه بنت عفيف: ٢٥٠.

غنى: ٧١.

غول: ٦٩، ٧١، ٧٢، ٢٤٠.

ابو الغول طهوى: ٧٢، ٧٤.

غياث بن غوث (اخطل): ٧٨.

عيلان بن عقبه (ذو الرمه): ٧٨.

(ف) الفارس بن بسام: ٢٩.

فاطمه: ٣٠٠.

فتح بن خاقان: ١١٩.

فراء: ٥٨، ٦١، ٧٩، ١٦٣، ١٧٨، ٢٧٣.

ابو الفرج اصفهاني: ٢٨، ٧٩، ١٣٠، ١٩٦، ٢٤٥، ٢٩١.

فرزدق: ٥٠، ٧٧، ١٢٤، ١٤٠، ١٨٦، ١٨٩، ١٩٤، ١٩٥، ٢٧٩، ٣١٠، ٣١١.

فرعون: ١٩، ٦٤، ٢٨٢.

فزاري: ١٦٦.

ابن فضال: ٢٥.

فضاله طائي: ٢٥٨.

فضل: ٢٢٣، ٢٣٢.

فضل بن قدامه (ابو النجم): ١٠٦.

فضل بن يحيى: ٢٢٦.

الفتح: ٢٩٩.

نهشل: ١٧٩.

ابن الفوطى: ٢٦.

ص: ٥٧١

(ق) القائم بامر الله: ٢١.

قائمه: ١٧، ٢١.

قاسم بن سلام: ٢٦٢.

قاضي شهبه: ١٦.

قباد: ٢٩٣.

ابن القبيصي: ٤٥.

قتبي: ٢٦٤.

قتبيه بن مسلم: ٣٢٣.

ابن قتيبه: ٦٩، ١١٢، ٢٥٤، ٢٦٣.

قدامه: ٨٧.

قدامه بن جعفر: ١٣.

قرشي: ٢٩.

قريش: ١٨٥، ١٨٦، ٢٠٣، ٣٦٤.

قريط بن انيف: ٧٤.

قشير بن كعب: ٢٧٣.

قضاعه: ٢٢٥.

قطامي: ٨٠، ٣٤٥.

قعقاع بن محمد: ٧٥.

قفطي: ٢١.

قلاخ بن الحزن: ٢٨٣.

قيس بن الخطيم: ١٩٦.

قيس بن عاصم: ١٠٩.

قيس بن عاصم بن سنان: ٢٤٤، ٢٤٥.

قيس بن الملوّح (مجنون ليلي) ٥٢.

(ك) كامل ثقفي: ٢٧٦.

ابو كبشه: ٢٠٢، ٢٠٣.

ابو كبير الهذلي: ١٤٢، ٢٨٦، ٣٦٣.

ابن الكتاني: ٤٣.

كثير (بن عبد الرحمن الخزاعي): ٥٣، ١١٠، ١٥٨، ١٦٧، ٢٤١، ٢٤٣، ٢٦٦.

ابن كثير: ٣٥٥.

كريب بن الصباح: ٣٢٤.

كسائي: ٨٤، ٣٦٢.

كسري: ٢٨٨، ٢٩٣.

كعب بن الاشرف: ١٣٠، ٣١٨.

كعب بن زهير: ٧١.

كعب بن سعد الغنوي: ١٢٣، ٢٠٢.

كعب بن مامه: ٢٩٥.

بني الكلب: ٢٥٣.

كلبى: ١٨٥، ٢٦٥، ٣٥٨.

كميت بن زيد: ١٩٨.

كنده: ٢٣٠.

(ل) لبيد: ١٠١.

ليد بن ربيعه: ٧٥، ١٠٠، ١٠٨، ١٨٣، ٣٤٣.

لقمان بن عاد: ٢٥٥.

ليلي العامريه: ١٢.

ص: ٥٧٢

ابو لیلی طهوی: ٧٢.

(م) مؤرّج: ٢٧٢.

ابن مالک: ٣٣، ٢٥٨.

ماویہ دختر عبد اللہ: ٢٥٠.

میرّد: ١٢، ١٢٦.

متبّی: ٢١.

المتنّخل الهذلی: ١٧٥.

متشمّس بن معاویہ: ٢٤٥.

مجاشع: ١٧٩.

ابن مجالد الفزاری: ٩٩.

مجاهد: ١٢٤.

مجنون بنی عامر: ١٣.

مجنون لیلی: ٥٢.

محرّق اول: ١١٣.

محرّق ثانی: ١١٣.

محمد (ص): ٣٨، ٣٩، ٢٢١، ٢٦٣، ٢٧٢، ٢٨١، ٢٨٢، ٢٨٥، ٣٠١.

محمّد (پسر عبد اللہ بن طاہر): ٢٧.

محمد امین: ١٥٤.

محمد بن احمد بن عامر: ١٥.

محمد بن احمد علوى اصفهاني: ١١٩.

محمد بن الحسين: ٦٠.

محمد بن حسين السلمى: ٢٥٩.

محمد بن الحنفية: ١١١.

محمد بن سلمه: ٢٧١.

محمد بن عبد الله: ٢٨.

محمد بن عبد الله بن سلمه: ٢٧٣.

محمد بن على الجبلى: ١٨.

محمد بن على المهدي: ٧٩، ٢٧٧، ٣٢٤.

محمد بن العشارى: ١٠٩، ١٣٨.

محمد بن عمران مرزبانى.

محمد بن عمر الواقدى: ٣٢٤.

محمد بن عمير (المقنع الكندى): ٧٨.

محمد بن ابى عينه: ١١٩.

محمد بن القاسم: ٢٧٧، ٣٠٦، ٣٢٤.

محمد بن القاسم بن احمد: ٧٩.

محمد بن القاسم بن الانبارى: ٨٥.

محمد بن الكتانى الطيب: ١٥، ٤٢.

محمد بن المأمون: ٧٩، ٢٧٧، ٣٠٦، ٣٢٤.

محمد بن محمد بن البصرى: ١٨.

محمد بن محمد بن القاسم الشهر زورى: ٢٩.

محمد بن مسلمه: ٣١٧.

محمد بن مناذر ابن مناذر.

محمد بن ناصر: ١٨، ٢٢.

محمد بن الواسع: ١١١.

محمد بن ابى الوفاء: ٤٥.

محمد بن يزيد (المبرّد): ١٢٦، ١٤٠.

محمد رشاد عبد المطلب: ٤٥.

ص: ٥٧٣

محمد عبد الرحمن خان: ١٤.

محمود بن عمر الانطاكي: ٣٠.

مخبل: ٢٣٨.

مخزومي: ١٤٨.

مخلد الموصلي: ١٦٥.

مدائني: ٢٥٣.

مذحج: ٢٢٨.

مرداس بن عبده: ٢٤٥.

بنی مرّه بن عوف: ٢٧٠.

مرزباني: ١١٣، ٢٧٥.

مرقش (اصغر): ٨٩.

مروان بن الحكم: ٢٦٥.

مروان بن سليمان: ٣٢٨.

مريم: ١٢٩، ٢٠٣، ٢٦٤، ٣٠١ مزرد: ٢٥٦.

مستعين: ٢٢١.

ابن مسعود: ١١١، ٢٨٦.

مسكين الدارمي: ١٨٨.

مسلمه: ٢٩٦.

مسيب بن علس: ٣١١.

مسيح: ١١١.

مسيلمه: ٢٧١.

مصطفى جواد: ٢٨.

ابو المطراب: ٦٩.

ابو المظفر ابوردی: ٢٥.

معاويه بن ابى سفيان: ٣٢٢.

معاويه بن عمرو: ٢٧٢.

ابن المعتز: ٤١، ١٣١، ١٦٤، ١٩٦، ١٩٧، ٢١٨، ٢١٩، ٢٢٢، ٢٣٩، ٢٩٩، ٣١٣، ٣٥١.

مقتزله: ١٨، ١٧٠، ٢٧٧.

معتمر بن سليمان: ٢٥٦.

معطله: ١٨.

معقل (هيشم) شماخ.

ابو المغوار: ١٢٣.

مفضل بن قدامه (ابو النجم): ٧٧.

ابن مقبل: ١٧٦، ٣٤٩، ٣٦٦.

ابن المقتدر: ١٨.

مقتدریه: ١٧، ٢١.

المقتنع الكندي: ٧٨.

المقتدر بالله: ٢١.

المقتدى بامر الله: ٢١.

ملكشاه بن سلجوق: ٤٥.

مليحه الجرمي: ٢٦٩.

ابن مناذر: ٢٩٠.

منصور بن سلمه (نمرى): ٢٢٦.

ابن منظور: ٥٧، ٢٨٣.

مهارش بن علي: ٢٦.

مهدى: ٢٦٨.

ابو المهوس اسدي: ٢٥٥.

ص: ٥٧٤

ابو المهوش فقعى: ٢٥٥.

موسى: ١٩، ٤٣، ٤٤، ١٧٣، ٢٨٢.

ابو موسى: ٢٤٤، ٣٢٥.

موسى شهوات: ٢٧٣.

ابى موسى الاشعرى: ١٣٤.

ابن ميادة: ٧٧، ٧٨.

ميمون بن قيس اعشى.

ميه: ٥١، ٥٢، ٩٨.

(ن) ابن نايقا: ١٥، ١٦، ١٨، ١٩، ٢٠، ٢١، ٢٢، ٢٤، ٢٥، ٢٦، ٢٧، ٢٨، ٢٩، ٣٠، ٣٢، ٣٥، ٣٧، ٣٩، ٤٠، ٤١، ٤٢، ٤٤، ٤٥، ٤٧.

نابغه: ٩٧، ١٢٨، ١٧٤، ١٨١، ١٨٦، ٢٢٥، ٢٢٦، ٢٣٠، ٣٠٥، ٣٤٦.

النايغه الجعدى: ١٠٤، ١٠٥، ١٢٢، ٢٣٢.

نابغه ذيبانى: ٧٥، ١١٩، ٢٢٩.

نافع: ٣٥٥.

ابن نباته: ٢١.

ابن النجار: ١٦.

بنى النجار: ١٨٥.

نجاجشى: ٣٦٤، ٣٦٥.

ابو النجم: ٧٧، ١٠٦.

ابو النجم العجلى: ٣٧.

نزار بن معد: ٢٧٥.

نعمان: ١٨٦، ٢٩٢.

نعمان بن المنذر: ١١٩، ٢٩٤.

نقيل بن حبيب: ٣٦٥.

نمر بن تولب: ١٠٦، ١٣٠، ٣٦٤.

نمرى: ٢٢٦.

نمرود: ١٩.

نميرى: ٢٧٢.

نهدى: ١٠٣.

نهلش: ١٧٩.

ابو نواس: ٤١، ٥٩، ٦٠، ١٥٣، ١٧٩، ١٩٠، ١٩٤، ٢٠٣، ٣٠٤، ٣١٠، ٣٥١.

ابى نواس: ٣١١.

نوح: ٢٩٩.

نويرى: ١٣٠، ١٧٤.

(ه) هارون: ٧٢، ٢٠٣، ٢٢٣، ٢٢٤، ٢٢٦، ٢٣١، ٢٦٨، ٢٨٨.

هاشم: ٨٦، ١٨٥، ١٨٦، ٢٧٢.

هجيم بن عمرو: ٢٥٥.

بنو الهجيم: ٢٥٥.

بنى الهجيم: ٣٣٩.

هذلى: ١٠٣، ١٤٢.

ابن هرمة: ٢٠٢.

ابو هريره: ٢٤٦.

ص: ٥٧٥

هشام: ٢٨٢، ٢٩٢، ٢٩٤، ٢٩٧.

هشام بن عبد الملك: ٢٩١.

ابن هشام: ٥٥، ٢٠٧.

هلال بن الاشعر: ٢٥٦، ٢٥٨.

ابو هلال: ١٣٠.

همام بن غالب (فرزدق): ٥٠.

ابن همام السلولى: ١١٠.

ابو الهندي: ٣٥١.

هوازن: ٢٥١.

هوذه بن على: ١٢١.

(و) الواثق: ٧٩.

وضّاح بن محمد التميمي: ٢٢١.

ابو وجره السعدى: ٢٠٥.

وليد بن عبد الملك: ٨٠.

وليد بن عبيد بحترى.

وليد بن يزيد بن عبد الملك: ٧٧، ٧٨.

وهيب بن الورد: ١١١.

(ى) ياقوت حموى: ٢٧.

يحيى: ٢٢٤، ٢٢٥، ٢٢٦.

ابو يحيى: ٢١٤، ٢٢٣.

يحيى بن خالد: ١٩٠، ٢٣٢، ٢٨٩.

يحيى بن زياد (فراء): ٦١.

يحيى بن على المنجم: ٢٧٥، ٢٧٧.

يزيد بن حصين: ١٨٧.

يزيد بن سلمه (يزيد بن الطثريه): ١٦٥.

يزيد بن ضرار (مزرّد): ٢٥٦.

يزيد بن عبد الملك: ٢٩٥.

يزيد بن المهلب: ٢٩٦، ٢٩٧.

اليشكري: ٣٤.

يشكري: ٢٥٧.

بنى يشكر: ٣٠٩.

يعقوب: ٣٦٠.

يعقوب بن السكيت: ٢٨.

يعلى: ٨٦.

يهود (بنى النضير): ٣١٧، ٣١٨.

يوسف بن عمر: ٢٩٢.

فهرست الفبایی مکانها و بناهای تاریخی مذکور در «الجمان فی تشبیهات القرآن»

(الف) الابلق: ۲۶۶.

استانبول: ۲۹.

اسکوریال: ۴۴.

اندلس: ۱۵.

اهواز: ۵۳.

(ب) باب الشام: ۲۰.

بابل: ۲۹۷.

بصره: ۵۰، ۸۲، ۹۰، ۱۳۱، ۱۳۲.

بغداد: ۲۰، ۴۵، ۷۲، ۱۷۰، ۱۹۶، ۲۷۴.

بلاد مغرب: ۴۵، ۵۱.

بلخ: ۹۱.

البيت: ۱۸۶.

بيروت: ۱۵.

(ت) توأم: ۳۰۹.

تدمر: ۲۶۶.

تسنیم: ۱۴۴، ۳۵۳.

تنوخ: ۱۸.

(ج) جامعه الدول العربيه: ۴۵.

جامع المنصور: ٢٠.

الجزيره: ٢٦٦.

(ح) حجاز: ٧١، ١٩٩.

حران: ٣٠.

حزّه الحدثان: ٣٥٨، ٣٥٩.

الحريم الطاهري: ١٧.

ص: ٥٧٧

حصن زياد: ٤٥.

الحضر: ٢٩٤.

حوران: ٨٧، ٢٧٦.

حيره: ٢٨٧.

(خ) الخابور: ٢٩٤.

خورنق: ٢٩٢، ٢٩٤، ٢٩٥.

دار الرقيق: ١٧.

دجله: ٢٧٤، ٢٩٤.

درب العوج: ١٧.

دمشق: ٢٦٦.

دومه الجندل: ٢٦٦.

ديار بكر: ٣٠.

(ذ) ذى الارطى: ٢٧٠.

(ر) رأس العين: ٣٠.

(س) سامراء: ٧١.

سدير: ٢٩٢، ٢٩٤.

سلسبيل: ١٤٤.

سلوق: ٧٤.

سواج: ٧١.

سورتيه: ٨٧.

(ش) الشام: ٧٨، ١٨٦، ٢٠٣، ٢٠٩، ٢٢٥، ٢٦٦، ٢٧٨، ٢٩٧.

شاديخ: ٩١.

(ص) صفين: ٣٢٢.

(ع) عبقر: ٧٦، ٧٧.

عراق: ٧١، ٧٨، ٢٠٧، ٢٧٠.

عمان: ٨١، ٢٥٥، ٣٠٨.

عين التمر: ٢٨٦.

(غ) غطفان: ٣٥٧.

(ف) فرات: ٢٩٣، ٢٩٤.

(ك) كوفه: ٨٤، ١٥٢، ٣٠٢.

كعبه: ١٩١، ٣٦٤.

ص: ٥٧٨

كعبه نجران: ١٩١.

(ل) لندن: ٣١٢.

(م) مارد: ٢٦٦.

مدینه: ٩٠، ٢٦٦، ٣١٨، ٣٥٩.

مدینه السلام: ٢٧.

موصل: ٨٧.

مكّه: ٧١، ١٢٨، ١٨٥، ١٨٦، ١٩١، ٢٤٠، ٢٧٢، ٣١٨.

(ن) نجران: ٣٠٠.

نصیبین: ٣٠.

نیشابور: ٩١.

(ه) هند: ٣٢٥.

(ی) یمامه: ٧١، ٢٧١، ٢٧٢.

یمن: ٧٤، ٧٨، ٢٠٤، ٢٩٢، ٣٦٥.

فهرست نامهای ستارگان و اصطلاحات نجومی مذکور در «الجمان فی تشبیهات القرآن»

ابره العقرب: ۲۱۲.

اشراط: ۱۹۴.

الاظفار: ۲۰۴.

اکلیل: ۲۱۱.

انواء: ۱۹۲.

ایام العجوز: ۲۰۸.

برج الاسد: ۲۰۳، ۲۰۴، ۲۰۵، ۲۰۸.

البردان: ۲۳۰.

بطن الحمل: ۱۹۵.

بطن الحوت: ۲۱۶، ۲۱۷.

بطن الرشاء: ۲۱۷.

بطین: ۱۹۵، ۱۹۹.

البقر: ۱۹۹.

البلده: ۲۱۳.

تابع الثریا: ۲۰۰.

تربیع: ۲۱۲.

الثریا: ۴۳، ۱۶۶، ۱۹۵، ۱۹۶، ۱۹۷، ۱۹۸، ۱۹۹، ۲۰۰.

ثور: ۱۹۳.

جوزاء: ١٩٣، ٢٠٢.

جبهه الاسد: ٢٠٦، ٢٠٧.

حمل: ١٩٣، ١٩٥.

حوت: ٢٠٠، ٢٠٩، ٢١٧.

حوت الرشاء: ٢١٧.

الخباء: ٢٠٩.

خضيب: ١٩٩.

الدبران: ٢٠٠، ٢٠١.

دلو: ١٩٣، ١٩٤، ٢١٥، ٢١٦.

الذراع: ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٥.

ذراعا الاسد: ٢٠٦.

ص: ٥٨٠

ذراع مبسوط: ٢٠٣.

ذراع مقبوض: ٢٠٣، ٢٠٤.

ذنب العقرب: ٢١٢.

رأس الجوزاء: ٢٠١.

رأس الحمل: ١٩٤.

رأس العقرب: ٢١١.

رايه السمك: ٢٠٩.

زباني العقرب: ٢١٠، ٢١١.

زبره الاسد: ٢٠٧.

ساقى الاسد: ٢٠٩.

ستاره يمانى: ٢٠٣.

سرطان: ١٩٣.

سرطان (يا شرطان): ٢١٧.

سعد: ٢١٠، ٢٧٩.

سعد الاخيه: ٢١٥.

سعد بلع: ٢١٤.

سعد الذابح: ٢١٣، ٢١٤، ٢١٥.

سعد السعود: ٢١٥.

سعد ميمون: ٢١٥.

سعود: ٢١٠.

سماك: ٢١٠.

السماك الاعزل: ٢٠٨، ٢٠٩.

سماك رامح: ٢٠٨، ٢٠٩.

سمكه صغرى: ٢١٧.

سنبله: ١٩٣، ٢٠٩.

سهم الرامى: ٢١٣.

سهيل: ١٦٤، ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٩٧، ٢١٤.

الشرطان: ١٩٤، ١٩٥، ١٩٩.

شعر الاسد: ٢٠٧.

الشعرى: ٢٠٣، ٢٠٤، ٢٠٥.

الشعرى العبور: ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٤.

الشعرى الغميصاء: ٢٠٤.

شوله: ٢١٢.

الطرف (عيننا الاسد): ٢٠٦.

العبور: ٢٠٣، ٢٠٥.

عجز الاسد: ٢٠٩.

العذارى: ٢٠٣.

عرش السماك: ٢٠٩.

عقرب: ١٩٣، ٢١٧.

عناق الارض: ١٩٩.

عواء: ٢٠٨، ٢١٠.

عيوق: ٢٠٠.

الغفر: ٢١٠.

الغميصاء: ٢٠٢، ٢٠٣، ٢٠٥.

الفرد: ٢٠٦.

فرغ: ٢١٦.

الفرغ المؤخر: ٢١٥، ٢١٦.

الفرغ المقدم: ٢١٥، ٢١٦.

قلاده: ٢١٣.

قلاص النجم: ٢٠١.

ص: ٥٨١

قرنا الحمل: ١٩٤.

قلب: ٢١١.

قلب الاسد: ٢٠٦، ٢٠٧.

قلب الحوت: ٢١٦.

قلب العقرب: ٢١١، ٢١٢.

قوس: ١٩٣.

كاهل الاسد: ٢٠٧.

كلب الجبار (عبور): ٢٠٣.

كلبي الدبران: ٢٠١.

الكف: ١٩٩.

الكفان: ١٩٩، ٢٠٠.

مجدح: ٢٠٠.

مرزوم (الشعري): ٢٠٢، ٢٠٤.

المرزمان: ٢٠٤.

مكالحه: ٢١٧.

منطقه البروج: ١٩٣.

ميزان: ١٩٣، ٢٠٩.

ناطح: ١٩٤.

النثر: ٢٠٥، ٢٠٦.

نحر الناقه: ٢١٧.

نسر: ٢١٢.

النسر الواقع: ١٩٩، ٢١٢.

نطح: ١٩٤.

النعائم: ٢١٢.

نهائم صادر: ٢١٢.

نعائم وارد: ٢١٢.

نوء: ١٩٣.

نياط: ٢١١.

هزّارين: ٢١٢.

هقعه: ٢٠١، ٢٠٢.

هنعه: ٢٠١، ٢٠٣.

وركا الاسد: ٢٠٨.

بسمه تعالی

هَلْ يَسْتَوِي الَّذِينَ يَعْلَمُونَ وَالَّذِينَ لَا يَعْلَمُونَ

آیا کسانی که می‌دانند و کسانی که نمی‌دانند یکسانند؟

سوره زمر / ۹

مقدمه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان، از سال ۱۳۸۵ هـ. ش تحت اشراف حضرت آیت الله حاج سید حسن فقیه امامی (قدس سره الشریف)، با فعالیت خالصانه و شبانه روزی گروهی از نخبگان و فرهیختگان حوزه و دانشگاه، فعالیت خود را در زمینه های مذهبی، فرهنگی و علمی آغاز نموده است.

مرامنامه:

موسسه تحقیقات رایانه ای قائمیه اصفهان در راستای تسهیل و تسریع دسترسی محققین به آثار و ابزار تحقیقاتی در حوزه علوم اسلامی، و با توجه به تعدد و پراکندگی مراکز فعال در این عرصه و منابع متعدد و صعب الوصول، و با نگاهی صرفاً علمی و به دور از تعصبات و جریان‌های اجتماعی، سیاسی، قومی و فردی، بر مبنای اجرای طرحی در قالب «مدیریت آثار تولید شده و انتشار یافته از سوی تمامی مراکز شیعه» تلاش می‌نماید تا مجموعه ای غنی و سرشار از کتب و مقالات پژوهشی برای متخصصین، و مطالب و مباحثی راهگشا برای فرهیختگان و عموم طبقات مردمی به زبان های مختلف و با فرمت های گوناگون تولید و در فضای مجازی به صورت رایگان در اختیار علاقمندان قرار دهد.

اهداف:

۱. بسط فرهنگ و معارف ناب ثقلین (کتاب الله و اهل البیت علیهم السلام)
۲. تقویت انگیزه عامه مردم بخصوص جوانان نسبت به بررسی دقیق تر مسائل دینی
۳. جایگزین کردن محتوای سودمند به جای مطالب بی محتوا در تلفن های همراه، تبلت ها، رایانه ها و ...
۴. سرویس دهی به محققین طلاب و دانشجو
۵. گسترش فرهنگ عمومی مطالعه
۶. زمینه سازی جهت تشویق انتشارات و مؤلفین برای دیجیتالی نمودن آثار خود.

سیاست ها:

۱. عمل بر مبنای مجوز های قانونی
۲. ارتباط با مراکز هم سو
۳. پرهیز از موازی کاری

۴. صرفا ارائه محتوای علمی

۵. ذکر منابع نشر

بدیهی است مسئولیت تمامی آثار به عهده ی نویسنده ی آن می باشد .

فعالیت های موسسه :

۱. چاپ و نشر کتاب، جزوه و ماهنامه

۲. برگزاری مسابقات کتابخوانی

۳. تولید نمایشگاه های مجازی: سه بعدی، پانوراما در اماکن مذهبی، گردشگری و...

۴. تولید انیمیشن، بازی های رایانه ای و ...

۵. ایجاد سایت اینترنتی قائمیه به آدرس: www.ghaemiyeh.com

۶. تولید محصولات نمایشی، سخنرانی و...

۷. راه اندازی و پشتیبانی علمی سامانه پاسخ گویی به سوالات شرعی، اخلاقی و اعتقادی

۸. طراحی سیستم های حسابداری، رسانه ساز، موبایل ساز، سامانه خودکار و دستی بلوتوث، وب کیوسک، SMS و...

۹. برگزاری دوره های آموزشی ویژه عموم (مجازی)

۱۰. برگزاری دوره های تربیت مربی (مجازی)

۱۱. تولید هزاران نرم افزار تحقیقاتی قابل اجرا در انواع رایانه، تبلت، تلفن همراه و... در ۸ فرمت جهانی:

JAVA.۱

ANDROID.۲

EPUB.۳

CHM.۴

PDF.۵

HTML.۶

CHM.۷

GHB.۸

و ۴ عدد مارکت با نام بازار کتاب قائمیه نسخه :

ANDROID.۱

IOS.۲

WINDOWS PHONE.۳

WINDOWS.۴

به سه زبان فارسی ، عربی و انگلیسی و قرار دادن بر روی وب سایت موسسه به صورت رایگان .

در پایان :

از مراکز و نهادهایی همچون دفاتر مراجع معظم تقلید و همچنین سازمان ها، نهادها، انتشارات، موسسات، مؤلفین و همه

بزرگوارانی که ما را در دستیابی به این هدف یاری نموده و یا دیتا های خود را در اختیار ما قرار دادند تقدیر و تشکر می
نماییم.

آدرس دفتر مرکزی:

اصفهان - خیابان عبدالرزاق - بازارچه حاج محمد جعفر آواده ای - کوچه شهید محمد حسن توکلی - پلاک ۱۲۹/۳۴ - طبقه
اول

وب سایت: www.ghbook.ir

ایمیل: Info@ghbook.ir

تلفن دفتر مرکزی: ۰۳۱۳۴۴۹۰۱۲۵

دفتر تهران: ۰۲۱ - ۸۸۳۱۸۷۲۲

بازرگانی و فروش: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹

امور کاربران: ۰۹۱۳۲۰۰۰۱۰۹



مرکز تحقیقات رایانگی

اصفهان

گامی

WWW



برای داشتن کتابخانه های تخصصی
دیگر به سایت این مرکز به نشانی

www.Ghaemiyeh.com

www.Ghaemiyeh.net

www.Ghaemiyeh.org

www.Ghaemiyeh.ir

مراجعه و برای سفارش با ما تماس بگیرید.

۰۹۱۳ ۲۰۰۰ ۱۰۹

